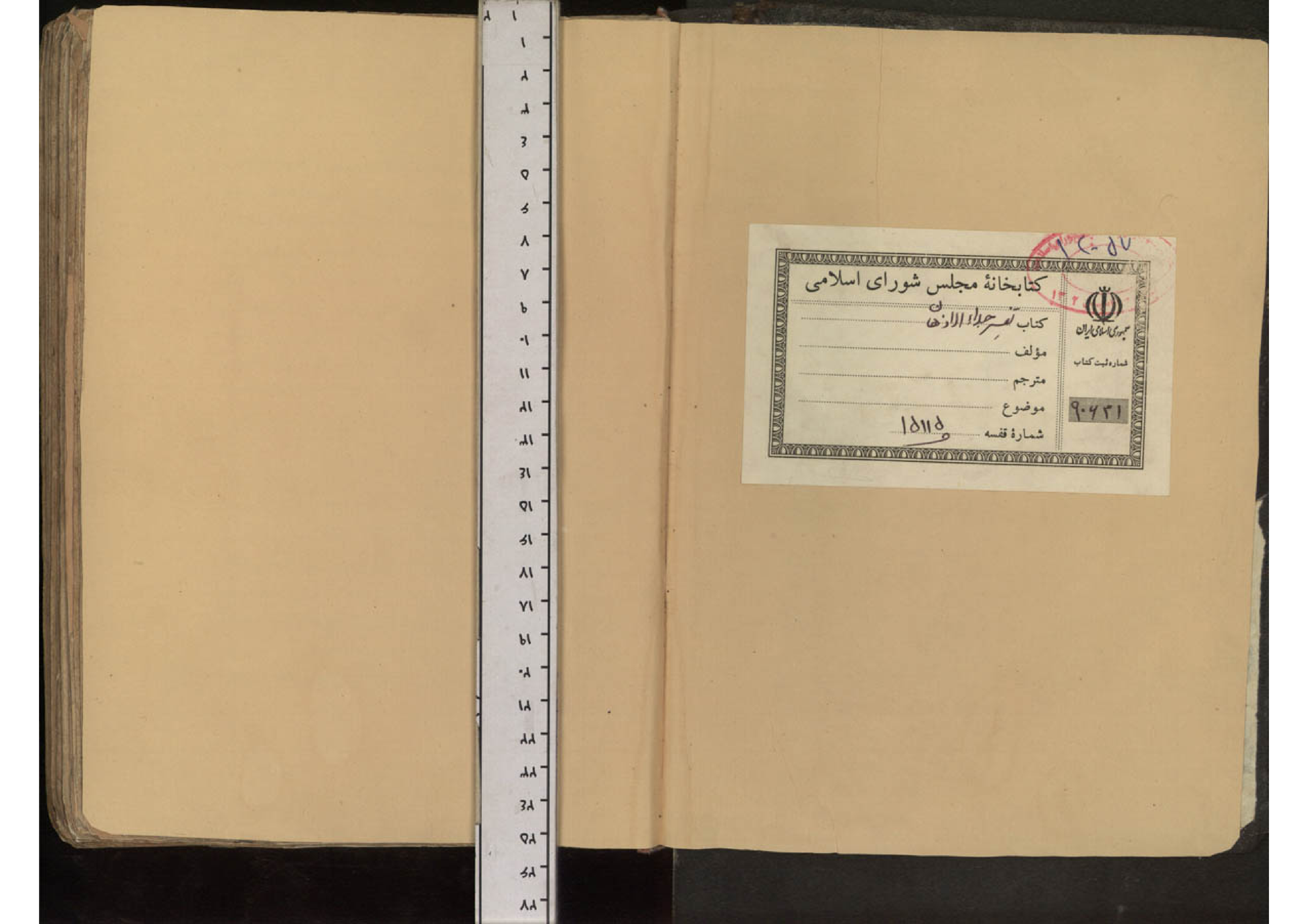
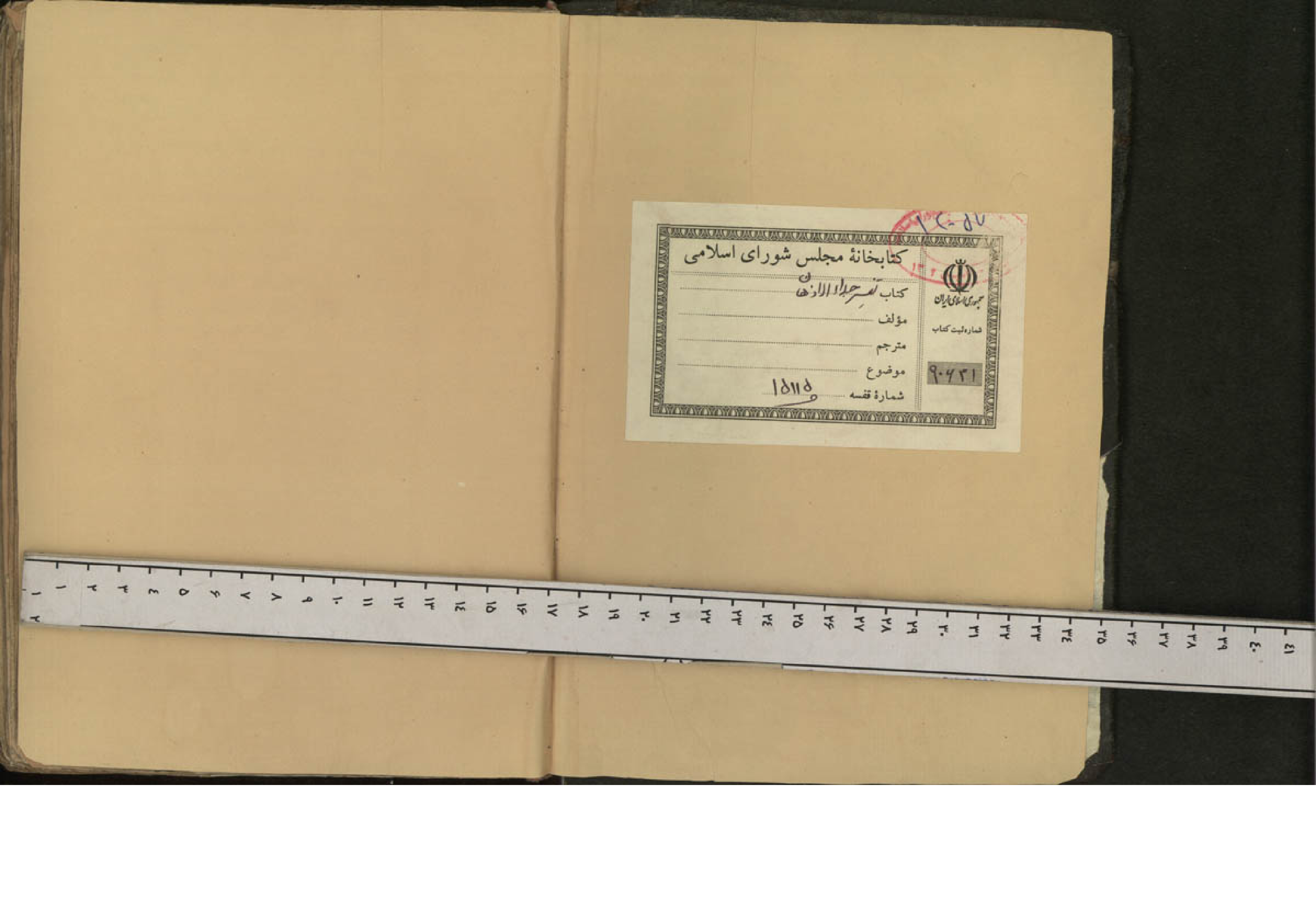



کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
کتاب تفسیر جلاء الاذهان
مؤلف
مترجم
موضوع
شمارهٔ قفسه ۱۵۱۱۵
جمهوری اسلامی ایران
شماره ثبت کتاب
۹۰۶۳۱



کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
کتاب تفسیر جلاء الاذهان
مؤلف
مترجم
موضوع
شمارهٔ قفسه ۱۵۱۱۵
جمهوری اسلامی ایران
شماره ثبت کتاب
۹۰۶۳۱

تفسیر جلاء الاذهان

بیابانی و دشت در تندی کوه زدی و کوه بجنبانیدی و سنگ از کوه بکندی و وهب گفت
سر هر یکی از ایشان بر مثال قبه بود و چشم خانه و بینی در وی استخوان سرهای ایشان خانه
بود که سباع و دد و دام در آنجا خانه ساختندی و بچه زادندی پس ای شما چون خدای
این نعمت کرد یاد کنید نعمتهای خدای را تا باشد که شما فلاح و ظفر یابید و بثواب خدای و نعمت
دایم رسید ۵ قَالُوا أَجِئْتَنَا لِنَعْبُدَ اللَّهَ وَحْدَهُ وَنَذَرَ مَا كَانَ يَعْبُدُ
آبَاؤُنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ قَالَ قَدْ وَقَعَ عَلَيْكُمْ
مِنْ رَبِّكُمْ رِجْسٌ وَغَضَبٌ أَتُجَادِلُونَنِي فِي أَسْمَاءٍ سَمَّيْتُمُوهَا
أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا نَزَّلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ فَانْتَظِرُوا إِنِّي
مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ فَأَنْجَيْنَاهُ وَالَّذِينَ مَعَهُ بِرَحْمَةٍ
مِنَّا وَقَطَعْنَا دَابِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَمَا كَانُوا مُؤْمِنِينَ ۵
ایشان جواب دادند و بر سبیل انکار و تعجب گفتند که تو آمدی و ما را میفرمایی تا ما خدای را
پرستیم تنها و آنچه پدران ما پرستیده اند از بتان آنرا رها کنیم و برین ما را می ترسانی و وعده عذاب
میکنی بیار آنچه تو ما را وعده میدهی از عذاب اگر راست میگویی و از جمله راست گویانی
و این از بهر آن گفتند که ایشان هیچ گونه اعتقاد نکرده بودند که وی راست میگوید هود پیغامبر
ایشانرا جواب داد و گفت که واقع شد و واجب آمد و نزول کرد بر شما عذابی و غضبی و خشمی
از خدای شما یعنی نزدیک گشت و سایه افکند بر شما و غضب او آنچه عقاب بود بحقیقت و رضا
او آنچه ثواب بود آنگه گفت که ای شما با من مجادله و خصومت میکنید در نامها که شما نام الٰهه
خالی و فارغ از معنی و بدان نامها نهاده اند بی آنکه در تحت این اسما مسمیاتی بود یعنی این
بتانرا شما نام الٰه نهاده اید و معنی الٰهیت درین ها معدوم است و استحقاق عبادت از ایشان

دورا سماهای و نامهای تنها داده اید که خدای تع بان حجتی و سلطانی نفرستاده است که دلیل
صحت کند و اینرا دلیلت بر انک اسم دیگر و مسمی دیگر از انجا که اگر اسم و مسمی یکی بودی ایشا
نرا رسیدی که گفتندی ما با تو در مسمی جدل میکنیم در اسم جدل نمی کنیم ولکن تو تمیز این نیمیدانی
که این مسئله بر تو پوشیده است که اسم و مسمی یکی است چون فرق کرد میان اسم و مسمی
و خواجه جمع میکند با تو مخطی باشی با وی و الخطاء الیق بک انکه ایشانرا خطاب کرد
و گفت چون عذاب میخواهید منتظر عذاب باشید و منتظر ان دارید که من نیز از جمله
منتظران عذاب و عقاب ام که شما میفرماید انکه خدای تع گفت که ما عذاب فرو فرستادیم و
نجات دادیم و برهانیدیم هود را و انانرا که با وی بودند برحمت خود و ببریدیم اصل و بیخ
انکسانی که ایات مارا بدروغ داشتند و اصل و نسل ایشان برانداختیم و هیچکس را از ایشان رها
نکردیم تا الخرین کسی که بود همه را هلاک کردیم و این از بهر ان کردیم که ایشان همه کافر بودند
مومن نبودند و ایمان نخواستند اورد و از ایشان مومنی در وجود نخواست امد
قصــــــــــه عاد و هلاکت ایشان انست که عاد بزمین یمن بودند بجائی که انرا احقاف
خوانند چنانک خدای تع گفت واذکر اخا عاد اذ انذر قومه بالاحقاف و ان زمانی بود که
بعضی را رمل عالج خوانند و بعضی را دهنا و بعضی را مبرین از زمین عمالقة تا بحضرموت
و ایشان همه بت پرست بودند هر قبیله را بتی بود یکی صدا بود و یکی صمود و یکی هبار و ایشانرا
خدای قوتی عظیم داده بود ظلم و جور کردن گرفتند خدای تع هود پیغامبر را بایشان فر
ستاد و هود از جمله حسیب تر و نسیب تر بود بیامد و ایشانرا دعوت کرد با خدای و از بت
پرستیدن و ظلم کردن منع کرد ایشانرا باور نکردند و قبول نکردند و او را بدروغ داشتند
هود چون ایشانرا بترسانید ایشان گفتند من اشد منا قوة از ما قوی تر کیست چون خشم

اعراف

و قالوا از حد ببردند خدای تع باران از ایشان باز گرفت سه سال پیوسته ایشان رنجور و بیچاره
گشتند و عادة ایشان چنان بود که اگر کسی را رنجی رسیدی خواستی که از ان خلاص یابد بمکه
امدی و بیت الحرام دعا کردی مسلمانان و مشرکان همه بمکه جمع شدندی و حاجت خوا
ستندی مکه را درین وقت عمالقة داشتند و ایشانرا عمالقة برای ان خوانند که پدر
ایشان عمالیق بن لاود بن سام بود و مهتر ایشان مردی بود نام وی معاویة بن بکر
از فرزندان عاد چون قحط بریشان سخت گشت جمعی را بمکه فرستادند تا ان بهر ایشان
باران خواهند و از جمله ایشان قیل بن عنز و لقیم بن هزال و عقیل بن صد بن عاد الاکبر
و مرثد بن سعید بود و او مسلمان بود و اسلام پنهان میداشت و لقمان بن عاد و هر یکی
از ایشان قومی را با خود ببردند چون بمکه رسیدند بنزدیک معاویة بن بکر فرو امدند و او
بظاهر مکه بود خارج حرم ایشانرا فرو اورد و اکرام کرد که خویشان وی بودند و یک ماه
نزدیک وی بودند و شب و روز بخمر خوردن مشغول شدند و این معاویه را دو کنیزک
بود که ایشانرا جرادتان گفتندی از بهر ایشان سماع کردندی ایشان قوم خود را و قحط و رنج
ایشانرا فراموش کردند و هر روز نیک نامه و دو نامه بمعاویه رسیدی از شکایت سختی حال
ایشان و معاویه شرم میداشت که نامها را بر ایشان خواند تا بیاید که وی را بالبخل نسبت
کنند تا روزی بیتی چند بگفت و کنیزکان را تلقین کرد گفت فردا چون این قوم بلهو و
طرب مشغول شوند این ابیات را بر ایشان خوانید تا ایشانرا تنبیهی فتد و ابیات این بود
الا یا قیل ویحک قم فهینم ✿ لعل الله یصبحنا غماما ✿ فیسقی ارض عاد ان عادا ✿ قد امسوا لا یبینون الکلاما
من العطش الشدید فلیس نرجو ✿ به الشیخ الکبیر و لا الغلاما ✿ و انتم ههنا فیما اشتهیتم ✿ نهارکم و لیلکم التماما
فقبح وفدکم من وفد قوم ✿ و لا لقوا التحیة و السلاما ✿ چون جرادتان این ابیات سرود

کفتند ایشان کفتند قوم ما ما را بکاری فرستادند و ایشان در رنج و ما در طرب ما این خطا
کردیم فردا برویم در حرم و دعا کنیم تا باشد که خدای ما را و قوم ما را باران فرستد مرثد که
مسلمان بود در نهان کفت ای قوم شما را ما استسقا خطا کرده اید بدعا ما و شما باران نیاید
اکر خواهید که خدای بر او بر شما رحمت کند و باران فرستد بیایید تا برویم و بهود ایمان
اوریم که این باران جز بدعا او نیاید و بر هود ثنا کفت و اسلام خوی اشکارا کرد جلهمه — حلیمه
خیبری خال معاویه بانکار در امد و کفت ابا سعد فانک من قبیل: ذوی کرم وامک من ثمود
انا مرنا لنترک دین وفد: ورمل وال ضد والعبود: ونترک دین ابا و کرام
ذوی رای ونتبع دین هود ومعاویه را کفت که وی را بنزدیک خود باز دار تا با ما نیاید که او بر
دین ما نیست بر دین هود است و این مرثد مردی حسیب و نسیب بود رها کرد تا ایشان
برفتند انکه برخاست و بمکه امد و ایشان همچنین دعا میکردند بیامد و بر کوشه باستاد
و کفت بارخدایا تو دانی که من از وفد عاده ام بارخدایا حاجت من روا کن وقیل را
مع ایخ خواهند از تو و لقمان بن عاد نیز بار بسراشاد و در دعای ایشان شد بکناره رفت
و کفت بارخدایا من تنها امده ام تو در حاجتی که مراهست روا کن که من با وفد عاده ام
قیل برخاست و کفت بارخدایا من نه برای بیماری امده ام تا دوا کنم و نه برای اسیری که
تا فدیه دهم بارخدایا بدع عاد را ایخ خواهی ده اند و بشیر ازین دار بارخدایا اکر هود
پیغمبر است ما را باران ده که هلاک شدیم خدای تعالی سه ابر بدید اورد یکی سفید و یکی سیاه
و یکی سرخ انکه از میان ان ابرها هاتفی اواز داد و کفت یا قیل اختیار کن برای خود و قومت
ازین سه ابر یکی را او کفت ابر سیاه اختیار کردم که از اب بیشتر بود خدای تع فرمود تا ان
ابر سیاه را براندند تا بزمین عاد و کرد وادی ایشان در امد که از ان مغیث کفتندی

ایشان چون ابر دیدند شادمانه شدند کفتند هذا عارض ممطرنا این ابریست که ما را باران
خواهد داد حق تعالی کفت خطا کردید بل هو ما استعجلتم به ریح فیها عذاب الیم این
انست که شما بتعجیل میخواستید بادیست که درو عذاب دردناک است اول کسی که ان
بدید و بشناخت زنی بود از عاد نام او مهدد چون اثر عذاب بدید نعره بزد و بیفتاد
و بیهوش شد چون از هوش در امد کفتند ترا چه افتاد کفت بادی دیدم درو پارهای اتش
در پیش ان باد مردانی که ان را بزمامها می کشیدند عمرو بن شعیب روایت کرد که
چون خدای تع باد را فرمود که برو و قوم هود را هلاک کن خازنان باد کفتند بارخدایا
ازین باد عقیم چه مقدار بیرون کنیم کفت چندانی که بینی کاو دوشی برود کفتند بار
خدایا تو عالمتری که ما طاقت ان نداریم و ان نکاه نتوانیم داشتن و عالم خراب کند خدای تع
کفت چندانک بحلقه انکشتری بیرون رود ان مقدار باد رها کردند هفت شب و هشت
روز بریشان مسلط شد بیاپی چنانک فرمود سخرها علیهم سبع لیال وثمانیة ایام حسوما
کذر میکرد ازا هلاک میکردانید مردان و اشتران با بارکران بر کرفتی و در هوا بردی و بینداختی
و پست کردی درختها میرفتند و در درها می بستند و در چاهها میرفتند و می — وایشان
نشستند باد از پی ایشان میرفت و بر می اورد و پست میکرد هود و قومش بحصار امدند و
خطیره بساختند از کلمه ان باد که بایشان رسیدی نرم شدی و نسیم کشتی و با راحت بودی
و چون بعاد رسیدی چنان سخت شدی که اشتر با بار بر کرفتی و بر زمین زدی ابن کیسان
کفت که ازیشان هفت مرد بود که از ایشان قوی تر نبود و مهتر ایشان مردی بود
نام او خلجان کفت بیایید تا بکناره وادی رویم و باد را منع کنیم بیامدند بکناره وادی باد
یک یک را بر می کرفت و بر هوا می برد و بر زمین می زد و در ان وادی چون درختان

حزمّا بن مى افكند چنانك كفت كانهم اعجاز نخل خاويه از ايشان كس نماند الا خلجان
بيامد وپناه باجابت كوهى داد واين بيتها بكفت لم يبق الا الخلجان نفسه
يا لك من يوم دهانى امسه ∴ بثابت الوطى شديد وطسه ∴ لو لم تجيئنى جئته احبته
هود بيامد وكفت ويلك يا خلجان اسلم تسلم اسلم ان تا سلامت يابى كفت اگر اسلام آرم
خداى مرا چه دهد كفت بهشت كفت اينان كه اند كه من ايشان را در ابر مى بينم پندارى
كه اشتران بختى اند كفت آن فرشتكان خداى من اند كفت اگر اسلام آرم خداى تو
قصاص قوم من از ايشان بخواهد كفت ويحك هيچ پادشاه را ديدى كه از لشكر خود انتقام — در اطاعت
كشد كفت اگر چنين باشد هم خشنود نشوم باد درآمد واو را در ربود وبران كوه زد و پاره
پاره كرد وقوم عاد كس نماند الا آن كروه كه بمكه بودند از مكه بيرون آمدند و باز ديگر
معاويه بن بكر شدند شب سيم را مردى برسيد بر اشترى سوار و از هلاك عاد خبر داد
ايشان كفتند هود را كجا رها كردى كفت بساحل دريا ايشان را شكى پديد آمد هزيله
بنت بكر كفت صدق ورب مكه ومرثد بن سعد ولقمان عاد و قيل بن عنز چون ايشان
عليه دعا كردند منادى با ايشان ندا كرد وكفت خداى دعاء شما را اجابت كرد اكنون
حاجت خود بخواهيد مرثد كفت اللهم اعطنى برا وصدقا بار خدايا مرا برى
وصدقى كرامت كن ويرا بدادند آنچ خواست قيل كفت من ان خواهم كه بقوم من
رسيد كفتند كه هلاكت رسيد ايشان را كفت روا باشد لا حاجة لى فى البقاء بعدهم با ايشان
درآمد و ويرا هلاك كرد لقمان بن عاد كفت بار خدايا مرا عمرى دراز ده كفتند
چه مقدار خواهى كفت چندان كه عمر هفت كركس باشد كفتند كه بدادند چون كركسى
كسوا زخايه برآمدى او را بكرفتى ومى پروريدى تا بمردى وديكرى را اختيار كردى قوتش را

وكفته اند كه هر كركسى را پانصد سال عمر بود وچون نوبت بكركس هفتم رسيد او را
مى پرورد چون عمر كركس باخر رسيد ونام ان كركس لبد بود بامداد چون كركسان
ديكر بپريدند لبد نتوانست پريدن لقمان بيامد تا لبد را بر بيند و در وى فتورى
وسستى يافت لبد را ديد بران حالت كفت انهض لبد بر نتوانست خاست و بمرد
لقمان نيز بيفتاد و بمرد مرثد بن سعيد در ان وقت كه بشنيد كه عاد هلاك شد اين بيتها
عصت عاد رسولهم فاصبحوا ∴ عطاشا ما تبلهم السماء ∴ لكفرهم بربهم جهارا
على آثار عادهم العفاء ∴ الا نزع الاله حلوم عاد ∴ فان قلوبهم قفر هواء
من الخبر المبين ان تعوه ∴ وما يغنى النصيحة والشفاء ∴ فنفسى وابنتاى وام ولدى
لنفس نبينا هود فداء ∴ وانى سوف الحق آل هود ∴ واخوته اذا جن المساء
آنگه برخاست و باز ديگر هود آمد وبا هود مى بود تا كه فرمان يافت وهود چون فرمان
يافت عمر وصد و پنجاه سال بود ابو الطفيل كفت كه امير المؤمنين على ع مردى
را كفت از حضرموت كه آن توده ريك سرخ ديدى نعلان ناحيت كه در پيش آن درخت
اراك وسدر است از حضرموت كفت آرى يا امير المؤمنين والله كه تو وصف ميكنى انرا
وصف كسى كه انرا ديده باشد كفت نديده ام ولكن شنيده ام حضرمى كفت يا امير المؤمنين وان
چه جايست كفت كور هود پيغمبر است ودر روايتى ديكر انست كه كور نوح وهود پيغامبر ميان
ركن ومقام وزمزم است وكور هود وشعيب وصالح واسمعيل انجاست وهر پيغمبرى كه خداى
شدندى — قوم او را هلاك كردى با مكه آمدى با مؤمنان وانجا عبادت كردندى تا آنكه كه باپيش خداى
وَإِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ
غَيْرُهُ قَدْ جَاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ هَذِهِ نَاقَةُ اللهِ لَكُمْ آيَةً فَذَرُوهَا تَأْ كُلْ
ممی زنکر

فی ارض الله ولا تمسوها بسوء فیاخذکم عذاب الیم واذکروا
اذ جعلکم خلفاء من بعد عاد وبواکم فی الارض تتخذون
من سهولها قصورا وتنحتون الجبال بیوتا فاذکروا آلاء
الله ولا تعثوا فی الارض مفسدین ۝ حق سبحانه وتعالی چون ذکر
هود وقوم او وهلاک شدن ایشان کرد ذکر صالح وقوم او ثمود میکند میگوید که ما فرستادیم
بقبیله ثمود برسالت برادر ایشانرا یعنی یکی از قبیله ایشان صالح بن عبید بن آسف
بن ماشخ را وثمود بن عاد بن ارم بن سام بود وایشانرا بنام پدر ایشان ثمود خواندند چنانکه
قبایل دیگر را بنام پدر ایشان خوانند وگفته اند که ایشانرا آب اندک بود وثمد آب اندک بود
برای این ایشانرا ثمود خواندند ومسکن ایشان در حجر بود میان حجاز وشام تا وادی
القری صالح پیغمبر ایشانرا دعوت کرد وگفت ای قوم خدایرا پرستید که شما را خدایی
دیگر نیست جز از وی بشما آمد بینتی وحجتی ودلالتی ظاهر بر صحت نبوت من وآن
این ناقه خدایست که شما را آیتی وعلامتی است در دو بر صحت گفتار من وناقه را
با خدای اضافه کرد برای آنکه حق تعالی او را بخلاف آن آفرید که دیگر اشتران را وبی وی را
مالکی نبود جز از خدا واو در دوران بود که او از سنگ ملسا بیرون آمد پس از آن که نبیها
اشتی که آن سنگ اشتر آبستن است در وقت زادن وخیلان آب که بخوردی هم چندان
شیر برآوردی صالح گفت که دست ازین اشتر بدارید ورها کنید تا در زمین خدای میگردد
ومیخورد ومیچرد ودست باو دراز مکنید ببدی که آنگاه شما را بگیرد عذابی ودردی بغایت دردناک
نکی وباد کنید چون خدای شما را خلیفه کرد در زمین از پس عاد یعنی زمین از عاد بستد
بانکه ایشانرا هلاک کرد وبشما داد وشما مالکان شدید وشما را جای داد وممکن کرد اید

در زمین از منزلها ومسکنها وآن از زمینهای نرم کوشکها میسازند ومیکنید واز کوهها
خانها میتراشید یعنی خانهٔ خود در سنگ میکنند پس یاد کنید آلا ونعمتها خدایرا که برشما
کرده است از قوتی که شما را داده است ودر زمین ممکن کرده است ودر زمین فساد مکنید ۝
قال الملا الذین استکبروا من قومه للذین استضعفوا لمن
آمن منهم اتعلمون ان صالحا مرسل من ربه قالوا انا بما ارسل
به مؤمنون قال الذین استکبروا انا بالذی آمنتم به کافرون
فعقروا الناقة وعتوا عن امر ربهم وقالوا یا صالح ائتنا
بما تعدنا ان کنت من المرسلین فاخذتهم الرجفة فا
صبحوا فی دارهم جاثمین فتولی عنهم وقال یا قوم لقد
ابلغتکم رسالة ربی ونصحت لکم ولکن لا تحبون
الناصحین ۝ جماعتی اشراف ثمود از متکبران وگردنکشان ایشان می
مستضعفانرا گفت از آنکسانی که ایمان آورده بودند از ایشان بسبیل استنطاق و
تخریج که شما میدانید که صالح پیغمبریست فرستاده از قبل خدای خویش این مؤمنان
مستضعف گفتند که ما ایمانرا داریم باو وبآنچ باو فرستاده اند از قبل خدای خویش
واین از بهر آن گفتند که این مؤمنان پنداشتند که ایشان مؤمن اند وآن بر حقیقت میگویند
آن متکبران وکافران گفتند که ما بآنچ شما ایمان آورده اید کافریم وآنرا منکریم پس از آنکه این
متکبران که از متابعت رسول خدای ننگ میداشتند آن اشتر را پی کردند وبکشتند واگر
چه ناقه را قدار بن سالف پی کرد که اضافه این با ایشان از بهر آن کرد که ایشان بآن
راضی بودند ناقه را پی کردند واز فرمان خدای درگذشتند وعصیان وطغیان

اوردند و گفتند ای صالح بیار انچ ما را بان وعده میدهی از عذاب خدای اگر تو از جمله
پیغمبران مرسلی پس بگرفت ایشانرا لرزه عذاب خدای صیحتی یعنی اوازی که زمین از ان
اواز در جنبش امد و ایشان از هول ان همه بر جای خود مرده گشتند در سراهاء خود
یعنی مسکنها و شهر خود پس چون صالح ایشانرا بدان حالت دید روی از ایشان بگردانید
و از ایشان اعراض کرد و گفت بر سبیل تحسر بر انچ فایت شده بود از ایمان ایشان گفت
که ای قوم من وسع خود و طاقت خود بذل کردم در نصیحت شما و دعوت کردن شما
و پیغامهای خدای خود بشما رسانیدم و نصیحت کردم و لکن شما نصیحت کنندگان را دوست
ندارید و سیاق ایة دلالت میکند بر انک این ان وقت گفت که عذاب بایشان رسید
و هلاک شدند و گفته اند که این ان وقت گفت از ایشان اصرار دید و بدانست که ایمان
نخواهند اورد و عذاب بایشان فرو خواهد امد چون وقت نزول عذاب بود از
میان ایشان بدر امد و پشت بایشان کردانید و این سخن بگفت قصه
ثمود و صالح و کشتن ایشان شتر ناقه را بر روایت کعب الاحبار انست که چون خدای تعالی
عاد را هلاک کرد ثمود را از پس ایشان در زمین خلیفه کرد و تمکین داد و عمر دراز داد تا عدد
ایشان بسیار شد و درازی عمر ایشان چندانی بود که مردی از ایشان سراء بکردی و هنوز
عمر وی مانده بود که سرای خراب شدی ایشان در ان بیاستادند و خانها در سنگ میکندند
و از سنگ خانها می تراشیدند و خرم و تن ان قوی و مال شدند و در زمین فساد اشکارا
کردند خدای تع صالح را به پیغمبری بایشان فرستاد و ایشان از عرب بودند و صالح از
همه حسیب تر و نسیب تر بود و جوان بود در میان ایشان مقام کرد و ایشانرا با خدای
میخواند تا انکه که پیر شد و پس کس باو ایمان نیاورد الا جمعی از جمله مستضعفان چون

صالح

صالح ایشانرا دعوت و الحاح کرد و ایشانرا از عذاب خدای بترسانید ایشان گفتند
که این عید که خواهد بود بیرون رویم و ما خدایان خویش را بخوانیم و تو خدای خویش را
بخوان اگر ترا اجابت کند ما بتو ایمان اوریم و اگر ما را خدایان ما اجابت کنند تو ما را
متابعت کنی صالح گفت روا باشد چون عید امد همه بیرون رفتند و بتانرا بیرون بردند
و بنهادند و در پیش بتان تضرع و زاری کردند و گفتند ای خدایان ما ما را اجابت کنید
چون خایب گشتند رئیس ایشان جندب بن عمرو گفت ای صالح اگر تو پیغمبری ما را ازین
سنگ و اشارت به سنگی کرد که از کوه جدا بود گفت ما را ازوی ناقهٔ شتری ماده بیرون
اور از جنس اشتران بزرگ شکم پر موی اگر تو این بکنی ما همه بتو ایمان اوریم صالح با ایشان
عهد کرد که چون خدای اجابت کند ایمان ارند و خلاف نکنند عهد کردند و سوگندان خور
دند صالح دو رکعت نماز بکرد و در عقب ان خدایرا بخواند وانچ ایشان خواسته بودند از
خدای درخواست خدای تع اجابت کرد و شکم ان سنگ بمانند شتری ابستن گشت و بچه در وی
جنبیدن گرفت و ان سنگ چنانک اشتر ابستن در وقت زادن بنالد بنالید و سنگ بشکافت
و از انجا اشتری بیرون امد ابستن ده ماهه بزرگ شکم و بسیار موی چنانک ایشان خواسته
بودند و در حال بچه در شکم اشتر بجنبش امد و اشتر بنالید از درد و بار بنهاد در حال
اشتر بچه بر شکل او ان قوم چون این حال بدیدند مردی از میان ایشان نام او جندب
ایمان اورد و گروهی از قوم او و اشراف ثمود خواستند که ایمان ارند ذواب و حباب
که صاحب اوثان بودند ایشانرا نهی کردند و جندب را پسر عمی بود نام او شهاب خواست
تا ایمان اورد او را ازین هم نگذاشتند و یکی از جملهٔ ثمود این معنی بنظم اورده است
وكانت عصبة من ال عمرو الى دين النبي دعوا شهابا عزيز ثمود كلهم جميعا

فهم بان یجیب وقولوا جبابنا لاصبح صالح فینا عن بنا وفاعلوا بصاحبهم توابنا
ولکن الغواة من ال جحد تولوا بعد رشدهم ذنبا چون ناقه از سنگ بیرون امد صالح
کفت هذه ناقة لها شرب ولکم شرب یوم معلوم او را نصیبی باشد از اب وشما را نصیبی ناقه
در صحرای حجر با پنج جای کرد واینرا چشمهٔ اب بود ناقه یک روز نوبت خود بیامدی ودهن
بر چشمه نهادی وجمله اب باز خوردی ویک قطره رها نکردی انکه بایستادی تا مردم
امدندی وشیر وی میدوشیدندی تا همه چند انکه اب باز خورده بودی شیر عوض بدادی
وروز دیگر که نوبت ایشان بودی ناقه گرد اب نگردیدی تا ایشان بیامدندی واب بر
گرفتندی وذخیره کردندی روز دیگر را وچون ناقه باب امدی براهی امدی که میان
دو کوه بود چون بان کشتی ازان نتوانستی شدن از بزرگی شکم براه دیگر برفتی ابو موسی
اشعری گفت چون من بان موضع رسیدم انرا بپیمودم شصت گز بود در تماشا [illegible]
وانجا چرا کردی ودر زمستان در اندرون او وهر حیوان از شتر وگاو وگوسفند که
ویرا دیدی از وی بترسیدی واز وی برمیدی وجای بیابان تنگی کردن بریخ افتادند ولاغر
شدند وخدای تعالی این بر سبیل ابتلا وامتحان کرد با ایشان ایشان گفتند این بگو نیست
تدبیر باید کرد که این اشتر را بکشیم تا چهارپایان ما را اسان باشد در میان قوم زنی پیره
بود نام او عنیزه دختران بکر داشت ومال بسیار از گاو وگوسفند وزنی دیگر بود نام او صدوق
زنی جوان بود وپاکیزه با یکدیگر بنشستند وگفتند که کارها ومال تباه شد از صالح وناقه
وی تدبیر ان باید کرد که ناقه را بکشیم واین صدوق را شوهری بود نام او صیتم واو مرد
مسلمان بود ومال این زن در دست وی بود بر مسلمانان قوم صالح صرف کردی چون
زن بدانست بر وی انکار کرد نیز اگفت تو بدانی که من مرد مسلمانم ومالی که مرا باشد

کرداند خط خود ونصیب خود نباشد از ثواب واین بهشت بوستانی بود بهشت خلد
نبود چه اگر بهشت خلد بودی ویرا ازانجا بیرون نیاوردندی وگفته اند که روا باشد
که بهشت خلد باشد ودر انجا مکلف بود تا مصلحت اقتضا کند ازانجاش رسید اند چون مصلحت
بگردد ازانجاش بیرون ارند واین نهی استحباب است ونهی انکه نهی باشد که ناهی کاره
منهی عنه باشد وحکیم کاره باشد الا قبیح را وپیغمبران از ارتکاب قبایح منزه باشند
وقبایح نکنند واخلال بواجب نکنند برای انک منفر باشد از قبول قولشان وهر چه
چنین باشد ایشان را ازان منزه باشد خدای تعالی ادم را ندب کرد بترک تناول ان
درخت که اگر تناول نکردی ویرا ثواب بسیار بودی اما بر تناول ویرا ذمی وعقابی نبود
فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا مِنْ
سَوْآتِهِمَا وَقَالَ مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونَا
مَلَكَيْنِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ وَقَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ
النَّاصِحِينَ فَدَلَّاهُمَا بِغُرُورٍ حق سبحانه وتعالی حکایت میکند که ابلیس چه
تلبیس کرد تا ادم وحوا را از بهشت بیرون اورد میگوید که شیطان مر ادم وحوا را
وسوسه کرد ووسوسه دعوت باشد با کاری بصوتی پوشیده وغرض ابلیس درین
وسوسه ان بود تا لباس بهشت از ایشان دور کرداند وانچ ازیشان پوشیده بود از عورتهای
ایشان بجامها ایشان ظاهر کرداند ودر خبر چنین امده است که چون ایشان
ازان درخت تناول کردند بادی درامد وتاج از سر ایشان در ربود وحله از تن ایشان
جدا کرد وعورت ایشان ظاهر شد ادم که ان بدید برمید ودر گریختن امد حق تعالی گفت که
یا ادم فرارا منی از من می گریزی ادم گفت لا بل حیاء منک بار خدایا شرم میدارم از تو

وسوسه ابلیس نیست که خدای تعالی از وی حکایت کرد که او ادم را گفت که خدای شما را
باز نداشت و نهی نکرد از ین درخت الا از بهر ان تا شما دو فرشته نباشید یا از بهر ان
تا در بهشت جاوید نمانید در وهم ایشان چنان انداخت که هر که ازین درخت تناول
کند صورت او بگردد با صورت فرشته و همیشه در بهشت جاوید باشد و با ایشان سوگند
خورد که انچ میگویم شما را از روی نصیحت میگویم و من از جمله نصیحت کنندگانم
شما را چون ابلیس سوگند خورد دستبرد ایشان قوی شد از انجا که ظن ایشان چنان بود که
هیچ کس دلیری نیارد کردن بسوگند دروغ خوردن ایشان را بدین سبب و بدین حیله
بجاه غرور فرو کذاشت یعنی ایشان را بغرور و فریفتن ازان پایه و منزلت که بران
بودند بزمین پست اورد فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا
وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَنَادَاهُمَا رَبُّهُمَا
أَلَمْ أَنْهَكُمَا عَنْ تِلْكُمَا الشَّجَرَةِ وَأَقُلْ لَكُمَا إِنَّ الشَّيْطَانَ
لَكُمَا عَدُوٌّ مُبِينٌ ۵ چون ابلیس با ایشان سوگند خورد بسوگند وی فریفته
شدند و هم چنین مومن را بخدای توان فریفتن عبدالله عمر هر گاه که بندۀ را ازان خو
دیدی که نماز کردی وی را ازاد کردی وی را گفتند که بندگان ترا بنماز می فریبند تا ایشان را
ازاد کردانی گفت هر کی ما را بخدای فریبد ما فریفته وی شویم پس انگاه که ادم و حوا
ازان درخت بخوردند و طعام بچشیدند لباس ایشان از ایشان ربوده شد عورتهای ایشان
ظاهر گردید و در ایستادند از برگ درختان بهشت برهم می دوختند و عورت بدان می
پوشیدند و ان درخت انجیر بود که برگ وی عورت خود می پوشیدند خدای تعالی گفت ای
ادم نه من همه بهشت ترا حلال کرده بودم و شما را ازین درخت نهی کرده بودم و نه شما را

کفت

فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعَيْبًا كَأَنْ لَمْ يَغْنَوْا
فِيهَا الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعَيْبًا كَانُوا هُمُ الْخَاسِرِينَ فَتَوَلَّى
عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَنَصَحْتُ
لَكُمْ فَكَيْفَ آسَى عَلَى قَوْمٍ كَافِرِينَ ۵ کافرانی که بزرگان
و اشراف قوم شعیب بودند فروتران خود را گفتند بشعیب ایمان میاورید و او را
باور مدارید و پس روی وی مکنید که اگر پس روی وی کنید و در دین وی شوید زیان
کار و خاسر باشید چون ایشان بکفر اصرار کردند و دیگران را از ایمان اوردن منع کردند
خدای تعالی ایشان را هلاک کرد بزلزله که با ایشان رسید عبدالله عباس گفت ——— که خدای تعالی
دری از درهای دوزخ بر ایشان بگشاد و گرمای با ایشان رسانید که نفس ایشان منقطع شد و دم
بر ایشان ببست چندانک ایشان در خانها و سردابها میرفتند سود نمی داشت خدای تعالی
ابری فرستاد در و بادی بود خنک چون خنکی باد و سایۀ ابر بدیدند و بشتافتند و در وی
باو بها دند و خورد و بزرگ همه در زیر ابر حاضر امدند و این ابر تمامی شهر ایشان فرو
گرفت همه در سرایها بودند و در زیر ابر بودند خدای تعالی زمین را از زیر ایشان بجنبانید
واتش ازان ابر فرو امد تا همه بر جای بمردند محمد بن اسحق گفت ——— مردی از اهل
مدین چون ان ابر بدید بدانست که ان ابر رحمت نیست ابر عذابست این بیتها بگفت ———
یا قوم ان شعیبا مرسل فذروا عنکم سمیرا وعمران بن شداد انی اری غیمة یا قوم قد طلعت
یدعو بصوت علی ضمانة الوادی سمیر و عمران هر دو کاهن بودند ابو عبدالله البجلی گفت ——— ابجد
و هوز و حطی و کلمن و سعفص و قرشت نام پادشاهان مدین بود و در دوران
شعیب پادشاهی کلمن را بود چون وی هلاک شد خواهرش بر وی نوحه میکرد و میگریست و

هذا رکی هلکه وسط المحله سید القوم اتاه الحتف نادی وسط ظله حلت نادی علیهم دار نعیم
خزانی تع از ایشان باز گفت وحکایت کرد که چون عاصی شدند ومتابعت شعیب نکردند
رجفهٔ زلزله بیامد وبگرفت ایشان را وایشان در سرایهاء خویش همه بجای خود بمردند
آنکه گفت که آنانکه شعیب را تکذیب کردند وباو کافر شدند وبسبب کفر هلاک شدند
گویی که ایشان هرگز در سرایها ومنزلهاء خود نبوده‌اند ومقام نکرده‌اند از آنکه از ایشان هیچ
نشان واثر نماند آنگه بار دیگر تکرار کرد وگفت برسبیل تعظیم بزرگان ایشان وتغلیظ
حال ایشان که آنکسانی که شعیب را تکذیب کردند وگفتار او قبول نکردند ومتابعت وی را
خاسر وزیان کار خواندند ایشان خود زیان کارند دنیا ودین فتند وهلاک شدند
ودر آخرت بعذاب ابد گرفتار باشند چون شعیب از ایشان آیس ونومید گشت وآثار
عذاب ظاهر گردانیدن برگشت وروی از ایشان بگردانید وگفت ای یخ بر من بود
بکردم نصیحت ووعظ از شما دریغ نداشتم وانچ فرموده بود مرا که بشما رسانم برسانیدم
شما پیغامهای خدای خود ونصیحت کردم شما را واز عذاب حق بترسانیدم شما مرا راستگوی
نداشتید اکنون حکم چه اندوهگن شوم بر قوم که کافر بودند یعنی ایشان استحقاق آن نداشتند
که کسی بر هلاک ایشان اندوهگن شود چرا مرا بر ایشان اندوهگن باید بود محمد بن اسحق گفت
که خود را تعزیت میداد بر هلاک ایشان پس از آنکه دلتنگ شده بود ۞
وَمَا اَرْسَلْنَا فِی قَرْیَةٍ مِنْ نَبِیٍّ اِلَّا اَخَذْنَا اَهْلَهَا بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ
لَعَلَّهُمْ یَضَّرَّعُونَ ثُمَّ بَدَّلْنَا مَکَانَ السَّیِّئَةِ الْحَسَنَةَ حَتَّی عَفَوْا
وَقَالُوا قَدْ مَسَّ آبَاءَنَا الضَّرَّاءُ وَالسَّرَّاءُ فَاَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً
وَهُمْ لَا یَشْعُرُونَ ۞ حق سبحانه وتعالی گفت ما هیچ پیغمبر بهیچ شهر نفرستادیم

الا که اهل آن شهر را بسختی ودرویشی وقحط ورنجوری بگرفتیم برسبیل امتحان واختبار
تا باشد که دلهاء ایشان نرم شود وبا خدای گریزند وتضرع وفروتنی نمایند وچنانکه
بسختی ودرویشی وبیماری بگرفتیم وبمحنة امتحان کردیم بنعمت نیز امتحان کردیم تا هیچ
عذر نماند ایشان را آن محنت وشدت بنعمت بدل کردیم وبجای بدی یعنی محنت وعذاب
بنیکویی یعنی نعمت وآسایش نهادیم بیماری بتن درستی بدل کردیم ودرویشی بتوانگری
تا عدد ایشان فراوان گشت ایشان در نعمت بطر کردند واز سر غفلت وجهالت گفتند
چه باک اگر مارا از این رنجی رسید از بیماری ودرویشی وسختی پدران مارا چنین بود که
در شدت وگاه در نعمت بود اکنون مارا آن شدت رفت ونعمت آمد چون ایشان این
گفتند ما که امر دیگر ناگهان بگرفتیم ایشان را بقهر وعذاب وهلاک کردیم ایشان که ایشان ندانستند
وتوقع نکردند ۞ وَلَوْ اَنَّ اَهْلَ الْقُرَی آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَیْهِمْ
بَرَکَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْاَرْضِ وَلٰکِنْ کَذَّبُوا فَاَخَذْنَاهُمْ
بِمَا کَانُوا یَکْسِبُونَ ۞ اَفَاَمِنَ اَهْلُ الْقُرَی اَنْ یَاْتِیَهُمْ بَاْسُنَا
ضُحًی وَهُمْ یَلْعَبُونَ ۞ اَفَاَمِنُوا مَکْرَ اللّٰهِ فَلَا یَاْمَنُ مَکْرَ اللّٰهِ
اِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ ۞ آنگه حق تعالی فرمود بر قوم شعیب وبر هیچ قوم
است که اگر اهل این شهرها ایمان آوردندی واز عذاب حق بترسیدندی ودر
عاصی نشدندی ما درها وخیرات وبرکات از آسمان وزمین بگشادمی از آسمان باران
آمدی واز زمین گیاه ونبات رستی واز هر جای خیر روی بایشان نهادی ودعای
ایشان باسمان رسیدی ومستجاب گشتی واز زمین برکات وقضاء حوایج وحصول
مرادات بودی مر ایشان را ولکن بخلاف این کردند بجای طاعت معصیت کردند وبجای

ایمان وتصدیق انکار وتکذیب کردند تا لاجرم ایشانرا بگرفتیم بعذاب استیصال وقحط
وغیران بشومی انچه ایشان کسب کردند از معاصی و نافرمانی انکه گفت ای ایمن شدند
اهل این شهرها از انک عذاب ما بایشان اید وایشان خفته باشند در شب ناگاه چنانک
شبیخون بکسی برند یا ایمن شدند اهل این شهرها از انک عذاب ما بایشان اید در
وقت چاشتگاه وایشان در لعب وبازی ونشاط باشند مورد استفهام امر است بجزم وهشیا
ری و ترک غفلت وانتباه وانک ایمن نباشند از عذاب خدای نه شب ونه در روز انکه
گفت که ای ایمن شدند ایشان از مکر خدای یعنی از عذاب خدای ومکران عذاب را
گویند که صورت مکر دارد بر سبیل استدراج چنانک گفت سنستدرجهم من حیث لا یعلمون
ومعنی ان بود که خدای تعالی برای اظهار حجت چند انک بنده گناه بیشتر کند او را نعمت
وتن درستی بیشتر دهد تا او پندارد که ان خود چنان می باید انگاه ناگاه عذاب فرستد
او را وهلاک کند واین مکر باشد ومثال بحیله وپوشیده کار بنه انکه گفت از عذاب خدای
ایمن نباشند الا زیان کاران واین تنبیه است برانک بنده باید که همیشه ترسان بود چون
کسی که دشمنی دارد و می ترسد از و که نباید که ناگاهی بوی رسد و ویرا هلاک کند پس
باید که بطاعت خدای مسارعت نماید واز معاصی اجتناب کند واین نباشد از عذاب
چون معصیت کند که انگاه و دنیا واخرت زیان کرده باشد بمعصیت خود واما پیغمبران خدای
ایمن باشند و خاسر وزیان کار نه اند برای انک ایشان مامون الخطا والزلل باشند
وگاه از ایشان صورت ذنب پدید امد و نیز این انبیا واولیا از ایمان ایشان باشد بخدای
وچون خدای تعالی ایشانرا ایمن کرد از بیم وخوف ایمن باشند اما در حق کافران
وکافران ایمن نباشند ۝ اَوَلَمْ یَهْدِ لِلَّذِینَ یَرِثُونَ الْاَرْضَ مِنْ بَعْدِ

اهلها

اَهْلِهَا اَنْ لَوْ نَشَاءُ اَصَبْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَنَطْبَعُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ
لَا یَسْمَعُونَ تِلْكَ الْقُرَى نَقُصُّ عَلَیْكَ مِنْ اَنْبَائِهَا وَلَقَدْ
جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَیِّنَاتِ فَمَا كَانُوا لِیُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا
مِنْ قَبْلُ كَذَلِكَ یَطْبَعُ اللّٰهُ عَلَى قُلُوبِ الْكَافِرِینَ وَمَا وَجَدْنَا
لِاَكْثَرِهِمْ مِنْ عَهْدٍ وَاِنْ وَجَدْنَا اَكْثَرَهُمْ لَفَاسِقِینَ ۝

حق — ایزد تعالی میگوید که ای هدایت نکرد وراه ننمود انانرا که ایشان زمین را بمیراث
یافتند پس از انک اهل زمین را جمله هلاک کردیم بگناهی که ایشان کردند واصرار کرده بودند
چون قوم نوح وهود وصالح ولوط وشعیب ان که اگر ما خواهیم توانیم که ایشانرا نیز هلاک
کنیم وبعقوبت رسانیم بسبب گناهها که کردند انکه گفت بر سبیل ابتدا ونحن که ما مهر می
نهیم بر دلهاء ایشان یعنی حکم میکنیم ومیگوییم از انجا که در معلوم ما انست که ایشان
ابدا ایمان نیارند وعبارت کسانی اند که بر دلهاء ایشان مهری بود وغرض ازین خبر
که خدای میدهد از دلهاء ایشان انست که تا رسول ع قطع طمع کند از ایمان ایشان
ونیز طبع بمعنی علامت ونشان باشد یعنی ما علامتی ونشانی بر دلهاء ایشان کردیم که
چون فرشتگان ببینند بدانند که ایشان ایمان نخواهند اوردن ودر لعنت ونفرین ایشان
بیفزایند واین طبع برین دو وجه مانع نباشد از ایمان برای انک حکم حاکم تبع محکوم فیه
علی ما هو به ومحکوم را بر وجهی علم نکند وعلامت ونشان هم منع نباشد ازبهر انک خدای
گفت بل طبع الله علیها بکفرهم فلا یؤمنون الا قلیلا واگر مانع بودی از ایمان اندک
وبسیار را هم مانع بودی وچون اندک را مانع نیست بسیار را هم مانع نباشد انکه گفت پس
ایشان نمی شنوند یعنی قبول نمیکنند وفایده نمی یابند ودر تحریض است باز مانده کافر ا

بر ایمان وطاعت وتحقیق کردن ایشان از کفر ومعصیت تا انکه باشان رسید باینا ن
نرسد انکه کفت تلک القری این شهرها که ما اوراهلاک کردیم قصهٔ ایشان واخبار ایشان
بعضی باتو باز کفتیم ان شهرهاء قوم نوح وعاد وثمود وشعیب ولوط بانیناهم بیغمبران
امدند وحجتهاء روشن باشان اورده اند از معجزات وادله وحجج وطرائق علم ایشان بهیج
وجه بیغمبران خود ایمان نیاوردند باجه ایشان بیش از ان بران کافر بودند وتکذیب
کردند یعنی استنکار وتکبر ایشان رها نکرد که بانچه کافر بودند از وحدانیت خدای ولکان
شرع ایمان اوردند انکه کفت کذلک یطبع الله تم چنین خدای تع مهر نهد بر دل کافران
وازین ایت معلوم می شود که خدای تعالی بمهر وطبع منع نکند از ایمان کسی را برای انک
ملکن لکان نکرد باموسی که همه ادله وحجج وبیان شد وداعی با ایمان از قصهٔ هلاک
اوایل وفرستادن رسولان علیهم السلام واوردن معجزات وبینات وانکه ایشان با
ختیار دیدخود ایمان نیاوردند کفت چنین مهر نهد بر دل کافران نه چنان که مجبران
کمان بردند که منع کند ایشان را از ایمان انکه حق تعالی کفت وما وجدنا لاکثرهم من عهد
ما نیافتیم بیشتر ایشان را هیچ عهدی بنا فتیم یعنی هر عهدی وپیمانی که کردند با پیغمبران
بشکستند وبرهیج وفا نکردند وبیشترینهٔ ایشان فاسق وبیرون اینده از فرمان
خدای خود وعاصی یافتیم واین عهد ان بود که ایمه سالف چون در بلائی ومحنتی
کرفتار شدندی عهد کردندی وکفتندی لئن انجیتنا لنؤمنن چون نجاة یافتندی
وفا نکردندی وایمان نیاوردندی الا اندکی از ایشان که ایمان اوردندی وکفته اند که
خدای تع باکثر کنایه کرده است از همه یعنی ما همه را فاسق یافتیم از ین کافران چنانک
نطقا لم می اوردند ومراد نفی است چنانک کفت فقلیلا ما یؤمنون ۵

بامعجزات تو باهره وچون در هود وحال ما اددر رنج می باید بود فرق چ باشد میان
حضور وغیبت تو چون بی تو وبا تو ما را هم رنج باید زیست ۵ پس فرق میان وصل وهجران تو چیست
وهب کفت که این ابتلا ورنج ان بود که ایشان قوم موسی را ببندکی کرفته بودند
وایشان را کارهاء کران میفرمودند چون سنگ کندن از کوه ونقل کردن وکوشکها
وسرایها بنا کردن وانواع حرف وصناعات از کلکری ودرودکری وخشت زدن واکر
کسی نتوانستی کردن هر روز وهر ماه از وی چیزی خواستندی که تعیین کرده بودند واکر
نداشتی وندادی ویرا بزدندی وزنان را دوکریشتن وبافتن فرمودندی موسی ع ایشان را
دلخوشی داد وکفت خوش دل باشید وانده مدارید که امید است از خدای شما که دشمن
شما را هلاک کند وشما را خلیفه او کرداند ودر جای او بدارد وملک وی بشما دهد واین
نعمت باشما بکند وانکه بنکرد تا شما چه میکنید وچه کونه میکنید وازشما چه حاصل
خواهد شد تا بر حسب ان شما را جزا دهد خدای تع فرعون را هلاک کرد وملک مصر با ایشان
داد وبیت المقدس را بکشاد بایوشع بن النون ودر روزکار داود شهرها دیکر با ایشان
بکشاد ودر عهد سلیمان ملک زمین با ایشان داد چون فرعون را هلاک کرد وملک مصر با ایشان
داد وبیت المقدس را بکشاد بایوشع بن النون ایشان شکر ان نعمت بدل کردند وکوساله پرستیدن
پیشه کرفتند ۵ وَلَقَدْ أَخَذْنَا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِينَ وَنَقْصٍ
مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ فَإِذَا جَاءَتْهُمُ الْحَسَنَةُ
قَالُوا لَنَا هَذِهِ وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَطَّيَّرُوا بِمُوسَى وَ
مَنْ مَعَهُ أَلَا إِنَّمَا طَائِرُهُمْ عِنْدَ اللَّهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ
لَا يَعْلَمُونَ ۵ حق سبحانه وتعالی حکایت بلیت فرعون وقوم او میکند میکوید که
ما بکرفتیم بعذاب وعقوبت وسالهاء قحط آل فرعون را واتباع وقوم او را وبنقصان

سبوها و قحط و سوزن دراهل بادیه بود و اهل مواشی را بود و نقصانی میوه در شهرها
بود کعب الاحبار گفت روزگاری باید که مردمان درخت خرما بر یک یک خرما
بیش نیاورد انکه گفت که ما این عذاب قوم فرعون را ازبهر ان کردیم که تا باشد که ایشان
در اندیشند و بدانند که این محنت ازبهر انست که ایشان بر کفر اصرار کرده اند و ایشان
خود هیچ اندیشه نکردند و ان از شومی کفر و معصیت خود ندانستند بل که اگر نعمتی
بایشان امدی و نعمتی و فراخی بایشان رسیدی گفتندی که این خود ما راست و حق ماست
بر حسب حال یا بر سبیل استحقاق که خود را اعتقاد کرده بودند از جهل و اگر بایشان بدی
رسیدی از قحط و تنگی و اقه گفتندی بشومی موسی است و انک با اوی اند که اگر ایشان
نبودندی این محنت بما نرسیدی حق تعالی گفتار ایشان بر ایشان رد کرد و گفت که انچ
ایشان بموسی حواله میکنند و میگویند که از شومی وی است خیر نیست بلکه انچ بایشان میرسد
از بدی و مکروه از همه نزدیک خدای است امت و حق درستی و فراخ سالی نزدیک وی است
و در بجویی و قحط و محنت و بلا همه در تقدیر اوست مقدر وی است عذاب و عقوبتی که بایشان
میرسد نزدیک خدای است بشومی معصیت و کفر ایشان است خدای انرا بایشان نه بما
نه بشومی موسی و لکن بیشتر ایشان نمیدانند یعنی نظر و اندیشه نمیکنند تا ملتفت حاصل بید
وَقَالُوا مَهْمَا تَأْتِنَا بِهِ مِنْ آيَةٍ لِتَسْحَرَنَا بِهَا فَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْ
مِنِينَ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ وَالْجَرَادَ وَالْقُمَّلَ وَ
الضَّفَادِعَ وَالدَّمَ آيَاتٍ مُفَصَّلَاتٍ فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا
قَوْمًا مُجْرِمِينَ ۝ قوم فرعون و اتباع او موسی را گفتند که هر که که ایتی بما
اوری و دلالتی بما نمایی از دلالات ازبهر انک تا با ما جادوی کنی و ما را مسحور و مخدوع
کردانی و مفتون کنی تا بتو ایمان اریم هرگز بتو ایمان نیاوریم و ترا گردن ننهیم انکه

وگفته اند که خدای تعالی موسی را از این حالت در میقات خبر کرد چون باز امد خشمگین و اندوه
هگین سوی بایشان اورد و زبان ملامت در ایشان بگشاد و گفت بد خلافی بود که شما کردید
و بد خلفا و کز اشکالی بودید مرا از پس انک من برفتم بطود و شما را گفتم ای تعجیل کردید
و سبق بردید بر فرمان خدای شما و کار او با شما و گفتند با خود که میعاد بالخر رسید و موسی
بما نیامد و معنی مرده است و سامری گفت ایشانرا که موسی هرگز بما نیاید و او مرده
است چون این بگفت الواح را از دست بینداخت از خشم و سر برادر خود فرا گرفت
و بخود کشید یعنی وبرا در بر گرفت و دست در گردن او اورد از انک ایشان جهل روز
یک یکرا ندیده بودند این با وی از سر شفقت و مهربانی کرد نه از سر غضب و استخفاف
که این فعل سفیهان باشد و موسی ع دانست که برادر وی در این جرم نیست و برنی حمل
کردن او لیتر باشد از انک بر استخفاف و اهانت و معنی لا تأخذ بلحيتي ولا برأسي در جای
وی گفته شود ان شاء الله انکه برادر خود را گفت که ای برادر با این قوم چگونه بودی چه
چه کردی هرون گفت ای برادر من و ای پسر مادر من و هرون برادر موسی بود پدری و مادری
ذکر مادر از برای ان کرد تا مهربانی موسی در زیادت کرد اند که شفقت و مهربانی از قبل
مادر بیشتر بود گفت ای برادر این قوم مرا ضعیف کردند و تنها یافتند با این همه من هیچ
تقصیر نکردم ایشانرا وعظ گفتم و بیم کردم ایشان گفتار من نشنیدند و نزدیک بود
که مرا بکشند از غایت انکاری که من کردم بر ایشان ای سبحان الله گوسفند که رجوع موسی
با هرون در غیبت چهل روز این معامله کردند و او را ضعیف کردند و بیم ان بود که وبرا
بکشند و او خلیفه موسی بود و وزیرش بود بر قومش اگر با هرون رسول این مانند این
کنند چه عجب باشد چون موسی هرون را در بر گرفت و سرش در کنار اورد و او در حال

غضب وخشم بود جمعی که ان دیدند پنداشتند که با وی عتابی میکند هرون گفت ای برادر
درین حالت که توی دشمنان که از دور نگاه میکنند می پندارند که تو با من عتاب میکنی و
دشمنان را بمن خرم مگردان که ایشان چون این تعظیم را استخفاف پندارند شماتت
کنند و مرا با این ظالمان که درین خوض کردند و رضا دادند قرین مگردان و این تهمت بر من
منه که چرا از پس من نیامدی و مرا خبر نکردی که امدن صلاح نبود چون ایشان در
حضور من گوساله پرست شدند همانا که در غیبت من بتر کردندی و عذر این میخواست
و هو گفت انی خشیت ان تقول فرقت بین بنی اسرائیل ولم ترقب قولی موسی ع چون
برائت ساحت هرون بدانست از تقصیر کردن گفت بارخدایا بیامرز مرا و برادر مرا و در
رحمت و مغفرت و امرزش خود داخل گردان و بر ما رحمت کن و توی ای خدایی که
رحمت کنندهٔ ترین رحیمانی و این دعا که کردند برای گناهی نبود بلکه انقطاع بود با خدا
و خشوع تا بدان تحصیل ثواب و رفع درجات کنند و ذکر برادر برای ان کرد تا بدانند
که اخ را مرون گردان گرفتن سر و بجود کشیدن بر وجه استحقاق و غضب بود که اگر
که با کسی چنین معامله کند از عقب ان او را خیر دعا کند ۝ اِنَّ الَّذِیْنَ اتَّخَذُوا
الْعِجْلَ سَیَنَالُهُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَذِلَّةٌ فِی الْحَیٰوةِ الدُّنْیَا
وَكَذٰلِكَ نَجْزِی الْمُفْتَرِیْنَ وَالَّذِیْنَ عَمِلُوا السَّیِّاٰتِ ثُمَّ تَابُوْا
مِنْ بَعْدِهَا وَاٰمَنُوْا اِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُوْرٌ رَحِیْمٌ
وَلَمَّا سَكَتَ عَنْ مُوْسَی الْغَضَبُ اَخَذَ الْاَلْوَاحَ وَفِیْ
نُسْخَتِهَا هُدًی وَرَحْمَةٌ لِلَّذِیْنَ هُمْ لِرَبِّهِمْ یَرْهَبُوْنَ
انانک گوساله را معبود گرفتند و گوساله را پرستیدند زود باشد که برسد بایشان و فرا گرد

اما

در مسجدها چون صفها و فرشتگان اواز ایشان در مساجد بتسبیح و تهلیل چون دوی النحل باشد
از ایشان کسی بدوزخ نشود که انجا بمانند همیشه ایشان را از امت من کن گفت ایشان امت احمد اند
موسی ع عجب ماند ازچنین حال که حق تعالی امت محمد را نیکو میبود گفت بارخدایا پس مرا از امت
محمد کن ان خدای تعالی وی را بسه اية بازداد [illegible] ت و سیم و من قوم موسی امة یهدون بالحق
وبه یعدلون موسی ع باز بدان خوش گشت و کتبنا له فی الالواح و بنوشتیم ما از طرف حق نظر
موسی هر چه بنی اسرائیل ازان محتاج بودند در دین خود از مواعظ و احکام و تفصیل و بیان
حلال و حرام و ذکر جنت و نار و عجائب و امثال و اخبار و این الواح الواح توریة است و ان ده
لوح بود و گفته اند هفت بود از زبرجد سبز و یاقوت سرخ و درازی الواح بر درازی قامت
موسی بود و کتابت او چون نقش نگین بود ربیع گفت توریة چندان بود که بار هفتاد اشتر
بود یک جزو او بیک ماه بتوانستندی خواند و کسی نبودی که جمله برخواندی مگر موسی ع و یوشع
و عزیر و عیسی حسن بصری گفت که این ایة که و کتبنا له فی الالواح من کل شیء مو
عظة و تفصیلا لکل شیء و هدی و رحمة در توریة هزار ایة است و از جملهٔ اخ در توریة لوح
اینست که بسم الله الرحمن الرحیم هذا کتاب من الله الملک الجبار العزیز القهار لعبده و رسوله
موسی ابن عمران سبحنی و قدسنی لا اله الا انا فاعبدنی ولا تشرک بی شیا و اشکر لی و لوالدیک
الی المصیر احییک حیوة طیبة تسبیح و تقدیس من کن که جز ای نیست جز از من و شرک میار بمن
چیزی را و شکر من کن و شکر والد و والدهٔ خود که باز گشت تا ذی کا خوش دهم ترا و خون ناحق
مریز که بر تو حرام کرده ام و الا اسمان و زمین بر تو تنگ شود و نام من سوگند بدروغ مخور
که من توفیق ندهم انرا که مرا و نام تعظیم نکند و گواهی مده بالاباطل گوش نشنیده و چشم
ندیده و دل داشته که من فردای قیامت اهل سپاهان را بدارم و ایشان گواهی بر سر گردان

حسد میبرند بفضل که من ایشانرا داده ام که حاسد عدو نعمت من بود و گفته اند در نقصت مرو زنا
مکن تا روشنی و رحمت از تو باز نگیرم و در دها را سمان بر تو نبندم و ذبیحه جز بر نام من مکن که هیچ
قربان از زمین بر اسمان نرود که انرا بر نام من نکشته باشند و با زن همسایه فحش مکن که ان مقتی
عظیم است بنزدیک من و بمردمان ان خواه که بخود خواهی این نسخه در ده ایاست که در الواح بود و حق
تعالی چون موسی را الواح داد و را امر کرد و گفت فخذها بقوة ای این را و بستان بقوتی و جهدی و جدی تمام
و اجتهادی بلیغ و عزمی درست چه اگر عزم مصمم نبود در عمل سست باشد و قوم خود را بفرمای
تا نیکوترین انرا فرا گیرند و کار بندند از فرایض و سنن حلال انرا حلال دانند و حرامش حرام و مرجح
انرا ثواب بیشتر بخ بران مواظبت کنند و گفته اند که احسن بمعنی حسن است و گفته اند در توریة هم فریضه
است و هم سنة و فرا گرفتن احسن ان باشد که جمع کنند میان فریضه و سنت انگه گفت بر سبیل تهدید بوعید
عید که من زود باشد که بنمایم شما را سرای فاسقان و جای ایشان که دوزخ است پس باید که شما ازان
بر حذر باشید و در وزن ان خلل عصیان نیارند قال گفت ____ مراد انست که شما را بشام
برم و منازل و مساکن ان کافران با شما تمام تا بدانید که با ایشان چه رفت عبرت گیرند و مثل ان نکنند
و گفته اند مراد باین دیار عاد و ثمود است که کنداشان بران بود و گفته اند که مراد بلاد دو رانست
از کردیدن فرعون و قومش بر سراب که خدای تع فرمان داد تا اب قوم فرعون را بر سراب اورد و ایشان
بر سراب میکردیدند و بنی اسرائیل می دیدند و عبرت می گرفتند ◦ سَأَصْرِفُ عَنْ آيَاتِيَ
الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَإِنْ يَرَوْا
كُلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ
سَبِيلًا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الْغَيِّ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ
كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَا

تنا

ایمان آورند متابعت و پیروی وی کنند که وی رسول است رفیع القدر عالی محل مؤید بمعجزات
باهره و دلالات ظاهره امی نانویسنده هم چنان عادت که اهل ان زمان ده علم را آموخته کتابت استعمال
نکردی از شهر مکه که اصل شهرهاست او را بعینه نام او و نعت و صفت او و ذکر کتاب او را ... که
جهودان و ترسایان اند در توریه و انجیل که نزدیک ایشانست مکتوب و نوشته می یابند و نام و
نشان و علامات وی از کتاب توریه و انجیل میخوانند که او ایشانرا بنیکوئی فرماید و از ناشایست
و ناباییت نهی کند و باز دارد با ایمان فرماید و از شرک باز دارد و بمکارم اخلاق و صلة الار
حام فرماید و از عبادت اصنام و قطع الارحام منع کند و حلال کرداند و بر ایشان چیزها
حلال و پاک را که بر ایشان حرام بود و باز دارد ایشانرا از خبائث و پلیدیها که میخوردند و انرا حلال
میداشتند چون مردار و گوشت خوک و خون و غیران و فرو نهد از ایشان بارها و گران
تکلیف و عهدها که در توریت بر ایشان نهاده اند و تکلیفهای دشوار که ایشانرا فرموده بودند از نماز بجایگاه نه
و در وقت نه بستان و ناپاک کردانند ایشان غلها که بر کردن ایشان بود و این هم عبارتست از تکالیف شاقه
که در کردن ایشان بود که زنان چنانکه ایشانرا فرموده بودند که بهر جائی که نجاستی برسد باید
انجامه و اندام انرا ببرند و غنیمتها که کیرند بسوزند پس انانکه باین رسول ایمان ارند و او را
تعزیز و توقیر کنند و در کارها و یا نصرت و یاری دهند و متابعت نور کنند که قرانست یا امام
حق ایشانند که مفلحان و رستگاران و ظفر یافتگان باشند بثواب خدای عز و جل و در تفسیر
اهل البیت و اخبار ایشانست ____ که نور علی بن ابی طالبست ع چون جهودان
انان رحمت کاوس کشتند همه مسلمانان طمع در ان رحمت کردند خدای تع گفت که باشید که این را
تخصیص در عقب است و رسیدن بان رحمت بران موقوفست و ان متابعت ان سرورست که در
اعزاية مذکورست که یکی از جمله نامها وی نورست و او علی ابن ابی طالب است ع و او نوریست

که با نور محمد ش فرو فرستادند از عرش خدای و با پشت ادم نقل کردند وایشان هردو از یک شهر
و یک قبیله و یک بطن اند و یک نسب اند و از میان ایشان جز یک پدر مختلف نشود و ایشان هردو
با یکدیگر بوده اند و با یکدیگرشان فرو فرستادند از اصلاب پاکان بارحام پاکان چنانک رواة نقاد
روایت کرده اند که رسول ع‍ در بیماری که وی را دران بیماری وفات رسید روزی
گفت ادعوا الی قرینی قرین مرا بمن خوانید عایشه گفت پدرم را میخواهد او را بخواندند چون
بیامد و بنشست رسول ع‍ در وی نگاه کرد گفت ادعوا الی قرینی حفصه گفت پدرم را میخواهد
او را بخواندند چون بیامد رسول ع‍ هم این سخن بگفت ام سلمه گفت والله ما یعنی الا علیا بخوانید که جز
علی را نمی خواهد پس رفتند و او را بخواندند و جماعتی از صحابه حاضر بودند چون او را بدید گفت هذا
قرینی فی الدنیا والاخرة کان قرینی فی ظهر آدم وآدم فی الجنة وکان قرینی فی ظهر نوح ونوح فی
السفینة وکان قرینی فی ظهر ابراهیم حین القی فی النار وهذا قرینی فی ظهر اسمعیل حین اضجع للذبح ثم لم
نزل ننتقل من اصلاب الطاهرین الی ارحام الطاهرات الی ان صرنا الی ظهر عبد المطلب فقسم الله تعالی
ذلک النور والنطفة فجعل نصفه فی عبد الله فجئت منه وجعل نصفه فی ابی طالب فجاء منه علی انگاه وی را
پیش خود خواند و پاره سری دراز بگفت و زبان در دهن او کرد چون مرغ که بچه را زقه کند
او را زقه میکرد چون باز پس امد گفت هذا عهد الیک وامیر المؤمنین علی گفت علمنی الف باب من العلم
فتح لی کل باب الف باب مرا هزار باب در علم بیاموخت که از هر دری مرا هزار در بگشاد و از ینجا
در مفاخر گفت که اخر بیتی از دو بیت زقنی بالعلم زقا فیه صرت فقیها وسفیر ما را امی
خوانند برای انک ننوشت و نخواند و نشمار نگیرد چنانک خدای گفت وما کنت تتلو من قبله من کتاب ولا
تخطه و پیغمبر گفت انا امة امیة لا نکتب ولا نحاسب وصفت او در توریت است چنانک در قرآن است
کعب احبار گفت در توریت است که معنی ان ایتست یا ایها النبی انا ارسلناک

شاهدا ومبشرا ونذیرا وحرزا للامیین انت عبدی ورسولی سمیتک المتوکل لیس بفظ ولا غلیظ
ولا صخب فی الاسواق ای پیغمبر ترا فرستادیم گواه بر خلقان و بشارت دهنده و ترساننده و حرز و
معقل ایشان را یعنی امتی خود را تو بنده منی و رسول منی ترا متوکل نام نهادم فظ یعنی درشت
خوی و بد خوی و سطبر دل نباشد و بانگ دارنده و غلبه کننده نباشد در بازارها و اهل بدی را
بدی جزا نکرد ولکن عفو کند و در گذارد و ما او را باجوار خود نبریم تا دین کژ با و راست نکردانیم
و بگشاییم باو دلهای بسته و چشمهای نابینا و گوشهای کر مولد او بمکه باشد و هجرت او بطابه باشد
و ملک او بشام بود و امت او حمالان باشند بر همه حال شکر خدا کنند و دست و پای خود را وضو کنند
و جامه از ساق بر کشند تا نیمه پاکیزگی را مراعات کنند و افتاب کنند برای نماز و هر کجا نماز ایشان را دریابد
نماز کنند صف ایشان در نماز چنان بود که صف ایشان در قتال انک بخوانی ان الله
یحب الذین یقاتلون فی سبیله صفا کانهم بنیان مرصوص و صفت او در کتاب بنی هرون که مبدل
نگشته است اینست که احمد از فرزندان اسمعیل بود و او اخر پیغمبرانست و او پیغمبر عربی است دین
ابرهیم ارد ازار در میان بندد و اطراف خود بشوید در چشم او سرخی بود از میان دو کتف او مهر
نبوت بود مانند سرپا و بلندی دراز نباشد و کوتاه نبود که لیم در پوشد و باندک قنا
عت کند و بر خر نشیند و در بازار رود خداوند حرب و قتل و سبی و غارت بود تیغ بر دوش
نهد هیچ کس باک ندارد که با او ملاقات کند با او علامتی بود که اگر با قوم نوح بودی در طوفان هلاک
نشدندی و اگر در عاد بودی بباد هلاک نشدندی و اگر در ثمود بودی بصیحه هلاک نشدندی مولد او
بمکه بود و منشاش انجا باشد و ابتدا نبوتش انجا بود و سرای هجرتش یثرب بود میان حیره و نخله
و هجرتگاه او بیه سیند نو بید خار باشد بهمه حال شکر خدای کند بر شکر و رخساره کشش شام بشهاب
و ان فرشتکان جبرئیل بود از قوم خود رنج بسیار بیند و او را زجر عظیم کنند انکاه او را بر ایشان

دست دهند تا ایشانرا چنان درود که کشت درونداورا و فقاقی بیخ بیثرب بهری او را بود و بهری
برو بود و لکن عاقبة او را باشد جمع یا او باشند که هرک شناسند تنها باشند از آنکه ایشان ازبرکوه دلهاء
ایشان دفتها ایشان بود قربانشان خونها باشد شیران روز باشند و زاهدان شب ترسل و دشمن
را بیک ماهه راه برود بنفس خویش کارزار کند تا مجروحش کند شرطه وحرس ندارد امر معروف
و نهی منکر کند و هم در تو دیه است که پیغمبر برابر دارم در میان ایشان مانند تو که موسی ای و کلام خود
در دهن او نهم بهرچه او را وصیت کنم بگوید با امت او بر که کردم واز دو واز ده بزرگ بزاید و
او را برای امتی بزرگ بازپس داشتم و در انجیل نام پیغمبر صلوات الله علیه فارقلیطاست و در
انجیل است که بیاید سید هم شار اکه نفار قلیط خند جایگاه ها بگشایم و چون بیرون اید اهل
عالم را مقید کند و بجهد حق قیام نماید و بکارها عظیم و اخبار غیب دهد و مدح کند مرا و برا من
گواهی دهد ۞ قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا الَّذِي لَهُ
مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ فَآمِنُوا بِاللَّهِ
وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَاتِهِ وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ
تَهْتَدُونَ ۞ وَمِنْ قَوْمِ مُوسَىٰ أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ ۞
حق سبحانه و تعالی خطاب کرد رسول خویش را و گفت بگوی ای محمد که من رسول خدای و فر
ستاده و کلام بشما همه ان خدایی که ملک اسمان و زمین و پادشاهی ان و یرا ست او ست خدایی
که هیچ خدای نیست جز او وی زنده کند و میراند مر او راست بر خلق جنود و ایشان پس ایمان
اورید بخدای و پیغمبرش ان پیغمبر امی که او بخدای ایمان دارد و بکلمات و سخنها او از ایات
قران مجاهد گفت که مراد بکلمات عیسی ابن مریم است و متابعت او کنید یعنی این پیغمبر
امی را تا باشد که شما هدی شوید و راه یابید انکه گفت که از قوم موسی جماعتی اند که بحق دلا

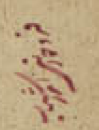
نماید و بحق عدل و انصاف کنند مجاهد با فـــرهم گفت که این قوم پس زمین چنگ اند هیچ
تغییر و تبدیل نکردند تا دعوت پیغمبر ما بدیشان رسیده است حتی روایت کردند از رسول ع
که او گفت شب معراج مرا باسمان بردند گذر من بریشان بود ایشان با من سخن گفتند و من
با ایشان سخن گفتم جبرئیل گفت دانند که با که سخن میگویی گفتند نه گفت این محمد است پیغمبر
اخر الزمان محمد نبی امی ایمان اورید بوی ایشان ایمان اوردند و گفتند موسی ما را وصیت
کرده است که هر که از شما احمد را دریابد از من سلام برساند رسول گفت سلام بر موسی بادا انگه
گفت ایشانرا ده سوره از قران بیاموختم و از شرع جز غاز و زکوة بنام ایم بود ایشانرا نماز
فرمودم و زکوة و از شنبه منع کردم و برادینه حث کردم ابن جریج گفت
چون اسباط منقرض شدند بنی اسرائیل دست بمعصیه دراز کردند و پیغمبرانرا میکشتند و در زمین فساد
کردند سبطی از جمله ایشان گفتند بار خدایا ما از ایشان بیزاریم و بفعل ایشان راضی نیستیم از میان ما و ایشان
جدا کن دان خدای تعالی ایشانرا راه داد در زمین تا برفتند یک سال و نیم می رفتند تا بوراء صین افتادند
انجا مقام کردند مسلمانان اند و روی بقبله ما ارند ۞ وَقَطَّعْنَاهُمُ اثْنَتَيْ
عَشْرَةَ أَسْبَاطًا أُمَمًا وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ إِذِ اسْتَسْقَاهُ قَوْمُهُ أَنِ
اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْبَجَسَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ
كُلُّ أُنَاسٍ مَشْرَبَهُمْ وَظَلَّلْنَا عَلَيْهِمُ الْغَمَامَ وَأَنْزَلْنَا عَلَيْهِمُ
الْمَنَّ وَالسَّلْوَىٰ كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَمَا ظَلَمُونَا وَلَٰكِنْ
كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ۞ ما بنی اسرائیل را بدوازده سبط کردیم و سبط در بنی
اسحق بمنزله قبیله باشد در بنی اسمعیل و بر امان دوازده نمالا ایشانرا که از دوازده فرزند
یعقوب بودند و بر ان جدا کرد ایشانرا که ترتیب ایشان مختلف بود تا فاضل از مفضول جدا

شود وما وحی کردیم بموسی چون قوم او از وی اب خواستند وگفتیم او را که عصاء خود را بر سنگ
زن وان سنگی بود مخصوص چهار سوی از هر جانبی سه چشمه بیرون می امد برای هر سبطی چشمه تا
ایشان را بایکدیگر خلافی نباشد چنان می امد که یعنی زمین میرفت و قطرهٔ ازین بان مخلوط
نمیشد پس موسی عصا بران سنگ زد و از وی چشمه اب روان شد که هر قومی و سبطی مشرب و
مورد خود شناختی و دانستی که چشمهٔ او کدام است و ابر را برشان سایبان کردیم یعنی در تیه
تا گرما و افتاب ایشان را نرنجاند ومن و سلوی ترنگبین و سمانه برشان فرو فرستادیم و ایشان را گفتیم
بخورید ازین روزیهاء پاک و حلال که ما شما را کرامت کردیم با این همه که با ایشان کردیم کافر و ظالم بودند
و بکفر و تظلم بر ما ظلم نکردند لکن بر خود ظلم کردند که خود را از ثواب دایم و نعمت ابد محروم کردانیدند
وَاِذْ قِيلَ لَهُمُ اسْكُنُوا هٰذِهِ الْقَرْيَةَ وَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ وَقُولُوا
حِطَّةٌ وَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا نَغْفِرْ لَكُمْ خَطِيئَاتِكُمْ سَنَزِيدُ
الْمُحْسِنِينَ فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ
فَاَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَظْلِمُونَ ۝ و یاد کن ای محمد
چون گفتند اسباط بنی اسرائیل را که بنشینید و ساکن شوید درین شهر که بیت المقدس است و گفته اند
که زمین شام بود و بخورید ازین دیه یا شهر از هر جا که میخواهید و استغفار میکنید و امر کنیش میخواهید
و میگوئید اللهم احطط عنا خطایانا و از درین شهر که در روید بسجده شکر کنید تا گناهان شما بیامرزم
و احسان کنید و نیکوی ورزید که ما بیفزائیم نیکوکاران را نعمت و فضل پس انانکه ظالم بودند از
ایشان بدل ایشان را فرموده بودیم و گفته که حطة ایشان بر طریق استهزا حنطه گفتند و ایشان را
توبه و استغفار فرمودند ایشان قولی دیگر گفتند که دلیل اصرار کرد تا لاجرم فرو فرستادیم
برشان عذابی از اسمان بجزاء ان ظلم که کردند ۝ وَسْئَلْهُمْ عَنِ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ

حاضرة

حَاضِرَةَ الْبَحْرِ اِذْ يَعْدُونَ فِي السَّبْتِ اِذْ تَاْتِيهِمْ حِيتَانُهُمْ يَوْمَ سَبْتِهِمْ
شُرَّعًا وَيَوْمَ لَا يَسْبِتُونَ لَا تَاْتِيهِمْ كَذٰلِكَ نَبْلُوهُمْ بِمَا كَانُوا
يَفْسُقُونَ وَاِذْ قَالَتْ اُمَّةٌ مِنْهُمْ لِمَ تَعِظُونَ قَوْمًا اللّٰهُ مُهْلِكُهُمْ
اَوْ مُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا قَالُوا مَعْذِرَةً اِلٰى رَبِّكُمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ ۝
حق تعالی گفت ای محمد بپرس از ایشان یعنی ازین جهودان مدینه بر سبیل تقریع و توبیخ نه بر سبیل استفهام
از احوال ان دیه که بر کنار دریا بود یعنی از احوال مردمان ان دیه که چون در روز شنبه تعدی کردند
و از فرمان خدای در گذشتند و صید ماهی کردند دران روز و ایشان را ازان نهی کرده بود ابن عباس گفت
ان شهری بود میان مصر و مدینه بر کنار دریا ایله خوانند ابن زید گفت میان مدین و عینونا بود
زهری گفت نام او طبریه بود ایشان از فرمان خدای در گذشتند چون می امدند بایشان ماهیان در
روز شنبه بر سر اب ظاهر و چون روز شنبه نکردندی یعنی تعظیم شنبه نکردندی و تعظیم ایشان شنبه را
ان بود که ایشان را فرموده بود که صید ماهی مکنید و بعبادت و طاعت مشغول باشید پس ایشان چون شنبه
نکردندی ماهیان بایشان نیامدی و ما ایشان را باین ابتلا و امتحان کردیم و همچنان می ازمائیم و ابتلا میکنیم بان
فسق و نافرمانی که میکنند عکرمه گفت روزی نزدیک عبد الله عباس شدم او را دیدم
مصحفی در کنار و میگریست گفتم ای پسر عم رسول خدای چرا میگریی گفت ازین ایات که میخوانم در سورة
الاعراف گفتم ان ایات کدام است گفت این ایات ایله گفت ایله شناسی گفتم اری گفت بدان که دران شهر
جماعتی بودند در عهد داود علیه السلام که بر ایشان صید ماهی حرام کرده بودند روز شنبه و سبب ان بود که جهودان را
فرا تعظیم روز ادینه فرمودند و عبادت دران و چنانک مسلمانان را فرموده اند ایشان خلاف کردند و روز
شنبه بدل کردند خدای تعالی گفت چون خلاف کردند در فرمان من مرا این روز شنبه بر ایشان حرام کردم
و ایشان را فرمودم بتعظیم این روز هر که این روز معصیت کند و جز بطاعت مشغول باشد او را عذاب کنم

وایشانرا روز شنبه از صید ماهی نهی کردند چون شنبه بود چندان ماهی بدید امدی بر روی اب که
انرا حدی نبودی همه بزرگ و فربه با شکمها چون شکمهای اشتران ابستن و بر یکدیگر همی افتادند
و از بسیاری روی اب بپوشیدندی ایشان را می دیدند زهره نداشتند که یکی را تعرض کنند و چون
شنبه بگذشتی یک ماهی روی ننمودندی تا دیگر روز شنبه چون روزگاری چنین برامد شیطان ایشانرا
وسواس کرد و گفت ای بیچارگان بی تدبیر شما را روز شنبه نهی کرده اند پیرامون این دریا حوضها
و جاهها بکنید اب دریا را بدو راه دهید روز ادینه تا ماهیان دران حوضها و جاهها شوند
روز شنبه انگه روز یکشنبه بگیرید ایشانرا گفتند این حیله لطیف است همچنان کردند و برین وجه
ماهی گرفتند بیشه کردند ابن زید گفت مردی از ایشان بیامد روز شنبه و یک ماهی بگرفت و در
ریسمان دراندرد بال او بست و بر کنار دریا میخی بکوفت و ریسمان دران در و بست و ماهی را
در اب رها کرد روز یکشنبه ان ماهی را بگرفت و با خانه برد و بریان کرد همسایه وی بوی ماهی بشنید
در سرای وی رفت ان ماهی بدید دلتنگ شد گفت ای مرد چرا کردی از خدای نترسیدی که تعجیل
عقاب کند فاو را وعظ گفت او نشنید و یک دو روز منتظر عذاب همی بود چون عذاب نیامد
دلیر شد بدیگر شنبه دو ماهی بگرفت با خانه اورد بران وجه که اول گرفته بود چون عذاب
نیامد با مردمان بگفت مردم همه باین کار دلشدند و خویشتن باین کار دادند و از ان ماهیها
بسیار جمع کردند و دران شهر هفتاد هزار مرد بودند سه فرقه شدند گروهی کافر بودند و نهی کردند
و گروهی ظالم بودند و تعدی کردند و گروهی انان بود که ناهیانرا گفتند لم تعظون چرا وعظ میگویید
قومی را که خدای ایشانرا هلاک خواهد کرد یا عذابی سخت بایشان خواهد رسید ایشان جواب دادند
و گفتند یعنی ایشان که ناهی بودند ازبهر ان ایشانرا وعظ میگوییم تا نزدیک خدای ایشانرا عذر
انگیخته باشیم و تا باشد که ایشان حذر کنند ازین معصیه و ماهی نگیرند تا عذاب خدای بایشان



نازل

نازل نشود انگه ناهیان که ایشانرا نهی کردند و گفتند که ما با شما درین شهر نباشیم این شهر با ما قسمت کنید
شهر را قسمت کردند و دیواری بلند درمیانه بیاوردند چون مدتی برین برامد و ایشان برین اصرار
کردند خدای تعالی عذاب فرستاد و همه را خوک و بوزنه گردانید دوستان مصلحان برخاستند از ان نیمه
شهر هیچ اوازی و حسی نشنیدند و هیچکس بیرون نیامد و در نگشودند گفتند مگر این مردمان دوش
همه مست بودند و امروز هیچ بیدار نشدند چون روز نیک برامد نردبانها بیاوردند و بدیوارها
بان نهادند و فرو نگریدند مردم ان نیمه شهر خوک و بوزنه شده بودند قتاده گفت جوانان
بوزنه شده بودند و پیران خوک این مردمان دران شهر شدند انانرا که خویشان و اشنایان ایشان بودند
می شناختند و ایشان نمی شناختند ایشان می امدند و خویشتن را در ایشان می مالیدند و می گریستند و ایشان
میگفتند نه ما گفتیم شمارا که مکنید که عذاب خدای بشما رسد بسر اشارت میکردند سه روز همچنان بودند
انگه همه بمردند ۝ فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ أَنْجَيْنَا الَّذِينَ يَنْهَوْنَ عَنِ السُّوءِ
وَأَخَذْنَا الَّذِينَ ظَلَمُوا بِعَذَابٍ بَئِيسٍ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ فَلَمَّا عَتَوْا
عَنْ مَا نُهُوا عَنْهُ قُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ وَإِذْ تَأَذَّنَ
رَبُّكَ لَيَبْعَثَنَّ عَلَيْهِمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ يَسُومُهُمْ سُوءَ الْعَذَابِ
إِنَّ رَبَّكَ لَسَرِيعُ الْعِقَابِ وَإِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ ۝ ۝
مفسران خلاف کردند دران این سخن که گفتند لم تعظون نجات یافتند یا هلاک شدند گروهی برانند
که هلاک شدند برای انکه بر سبیل تهکم گفتند مر ناهیانرا نهی کردند از منکر و گروهی گفتند که
ایشان نجات یافتند و ایشان این سخن از سر اشفاق گفتند از انک دانستند که ایشان بر کفر مصر اند
و این قول موافق ظاهرلست و بیشترین اند و یمان بن رباب گفت نجت الطائفتان یعنی ناهیان
و انانک گفتند لم تعظون قوما میگوید که چون این قوم ظالمان فراموش کردند انچ ایشانرا

یاد کنند از عذاب ما و از نهی کردن صید ماهی روز شنبه ما نجات دادیم کسانی را که ایشان نهی کردن
از بدی یعنی نافرمانی حق از صید ماهی و بگرفتیم آنانرا که ظلم و تعدی کردند بعذابی سخت بسبب
آنچه ایشان کردند از فسق و عصیان فلما عتوا پس آنگه که ایشان در گذشتند از آنچه ایشانرا نهی کرده
و عاصی شدند ما ایشانرا گفتیم که باشید بوزنگانی خوار و ذلیل شده و رانده و از رحمت دور شده
مقاتل گفت ـــــ که ایشان هفت روز بماندند پس آنگه بمردند و یاد کن ای محمد آنگه اعلام کرد و بیا
گاهانید و یا عزم کرد و سوگند خورد خدای که بفرستد بریشان و مسلط کرداند کسی را که ایشانرا
می رنجاند و تکلیف عذاب سخت میکند ایشانرا تا بروز قیامت و آن رسولست ع که ایشانرا رنجور
و معذب داشت بقتل و سبی و جلاء و جزیه و ضمان کرد بریشان که این عذاب ایشانرا تا قیامت
بماند و گفته اند که ایشان کزیت بگبرکان می دادند تا وقت رسول ع و رسول ع کزیت بر ایشان
نهاد و همچنین با ایشان بماند تا روز قیامت آنگه گفت ـــــ که خدای تو ای محمد زود عقاب کننده است
را که مستحق عقاب باشند و او غفور و رحیم است امرزنده و مهربانست بر مؤمنان که مستحق رحمت
و مغفرت باشند یا بریشان تفضل کند ۞ وَقَطَّعْنَاهُمْ فِي الْأَرْضِ أُمَمًا مِنْهُمُ
الصَّالِحُونَ وَمِنْهُمْ دُونَ ذَلِكَ وَبَلَوْنَاهُمْ بِالْحَسَنَاتِ وَالسَّيِّئَاتِ لَعَلَّهُمْ
يَرْجِعُونَ فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ وَرِثُوا الْكِتَابَ يَأْخُذُونَ
عَرَضَ هَذَا الْأَدْنَى وَيَقُولُونَ سَيُغْفَرُ لَنَا وَإِنْ يَأْتِهِمْ عَرَضٌ
مِثْلُهُ يَأْخُذُوهُ أَلَمْ يُؤْخَذْ عَلَيْهِمْ مِيثَاقُ الْكِتَابِ أَنْ لَا يَقُولُوا عَلَى
اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ وَدَرَسُوا مَا فِيهِ وَالدَّارُ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ
أَفَلَا تَعْقِلُونَ وَالَّذِينَ يُمَسِّكُونَ بِالْكِتَابِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ إِنَّا
لَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُصْلِحِينَ ۞ پراگنده در زمین جماعت بسیار را از ایشان بعضی صالحان

ونیک

ونیک مردان بودند صالحان جهودان آنان بودند که بعیسی و محمد صلعم ایمان آوردند و گفته اند
آنانند که ورای جوی اردند و بعضی از ایشان فرودتر اند و کم از این اند یعنی کافر و فاسق اند
و بلوناهم و بیازمودیم ما ایشانرا بحسنات یعنی تن درستی و فراخ دستی و بسیار نعمتی و
بسیئات یعنی قحط و بیماری و تنگ دستی و حرمان و آنچه مانند آن باشد از قبل خدای آنکه بیان کرد
که از این ابتلا و امتحان غرض آنست که باشد که ایشان رجوع کنند و باحق آیند و با سر امتثال
فرمان شوند پس بماندند از پس ایشان جمعی که فرزندان ایشان و عوض ایشان بودند و فرز
ندان چون صالح بود خَلَف گویند و چون طالح بود خَلْف مجاهد گفت ـــــ که
مراد ترسایانند که از پس جهودان بماندند و گفتند جماعتی جهودان بدسیرت اند که پسران گروه
اول بودند گفت که این جماعت که از پسر ایشان بماندند کتاب را یعنی توریة را بمیراث برداشتند
ایشان فرا میگیرند مال دنیا را برشوت بر احکام و حکم بخلاف راستی میکنند و مال دنیا را برای آن عرض
خوانند که ماند عرض ناپاینده است و با این همه که میکنند از معاصی تمنای مغفرت و آمرزش
میکنند و میگویند که ما را بیامرزند یعنی خدای تع با ما باین مناقشه نکند و ما را بیامرزد آنگه بیان
کرد که ایشان برین که میکنند مصر اند و پشیمان نمی شوند اگر عرضی دیگر هم ازین جنس متاع
دنیا بایشان آید آنرا هم بستانند و مبالات نکنند و چندانکه بیش می ستانند سیر نمی شوند الم یؤخذ
علیهم ای فرا نگرفتند بریشان میثاق و عهد در توریة که بر خدای جز از حق نگویند یعنی
ایشان که در احکام رشوت می ستانند و تغییر و تحریف توریة میکنند از ایشان عهد و پیمان
ستده اند که بر خدای تعالی دروغ نگویند و آنچه او نفرستاده بوی در کتاب او حواله نکنند و حال
بر آنجملست که ایشان میخوانند و میدانند آنچه در کتاب است یعنی در توریة و ایشان ذاکرانند
و برایشان نوشته است ای عجب با این همه حجت که بریشان گرفته اند این همه میکنند

کویی که خیر وصلاح خود می شناسند در دنیا و بخته اند و آخرة بهترست و نیکوتر کسانی را که ان
خدای بترسند فان معاصی اجتناب کنند ایشان هیچ نگذاشته اند در خسیس تر و حبر ها گرفته
اند آیا ایشان در می یابند و عقل ندارند و خرد را کار نمی بندند و اندیشه نمیکنند تا بدانند که
ثواب آخرة و نعیم ابدی ایشانرا بهترست ازین حطام دنیا و عرض فانی که اثر باقی و بقایش نیست
و آنکسانی که چنگ در کتاب زده اند و توریة را که کتاب ایشانست دست او برخود ساخته اند
نماز بپای میدارند و اصلاح می ورزند ما مزد صلاح ورزندگان ضایع نکنیم دایم توریة اگرچه
مشتمل بود بر نماز و عبادات نماز را برای ان تخصیص کرد که شرف و منزلت او بیشترست چنانک
پیغمبر ع فرمود موضع الصلوة من الدین کموضع الرأس من الجسد ۵ وَإِذْ نَتَقْنَا
الْجَبَلَ فَوْقَهُمْ كَأَنَّهُ ظُلَّةٌ وَظَنُّوا أَنَّهُ وَاقِعٌ بِهِمْ خُذُوا مَا آتَيْنَا
كُمْ بِقُوَّةٍ وَاذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ
مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى
أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ
إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ
وَكُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ أَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ
وَكَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ وَلَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ۵ یادکن ای محمد چون بر
کندیم ما کوه را و برداشتیم بر بالاء سر ایشان چنانک پنداشتی که سایبانست از زبر سر ایشان
بداشته و این چنان بود که بنی اسرائیل احکام توریة قبول نمیکردند و کار نمی بستند حق تعالی جبرئیل
را فرمود تا کوهی از انجای بکند و بر بالاء سر ایشان بداشت بمقدار لشکرگاه ایشان یک فرسنگ
در یک فرسنگ چون ایشان ان بدیدند در سجده افتادند یک نیمه روی بر زمین نهادند و نیمه دیگر
در کوه می نگریدند ترس انرا که کوه بر ایشان افتد و ازینجاست که جهودان سجده برابروی چپ
کنند

کنند و گویند این سجده مبارک ان سجده است که بایی عذاب از ما برداشتند و در اخبار
اهل البیت است که انها که منافقان بودند سجده بر یک نیمه روی کردند و انان که
مومنان بودند بسجده پیشانی بر زمین نهادند و ایشان دران حال کمان می بردند که
این کوه بر ایشان خواهد افتاد و ایشانرا گفتیم که فرا گیرید انچ شما را دادیم یعنی توریة بقوة
و بجد و جهد و نشاط و کتاب دگی و عمل کنید مفسران گفتند که چون موسی ع ان
الواح را اظهار کرد هیچ سنگی و درختی نماند الا که اهتزاز کرد لاجرم هیچ جهود نباشد
که توریة خواند یا بر و خوانند الا که اهتزاز کند و بنشاط افتد و سر بجنبانند و ایشانرا
فرمود که یاد کنید و یاد دارید انچ در توریة است تا همانا که متقی و پرهیزکار
باشید فان معاصی اجتناب کنید یعنی تا باشد که لطف باشد شما را در ادای واجبات و
اجتناب مقبحات قوله واذ اخذ ربک یاد کن ای محمد چون فرا گرفت خدای تو از فرزندان
ادم از پشتهاء ایشان فرزندان ایشانرا مفسران سلف و اصحاب حدیث گفته اند
که خدای تع پشت ادم را بمالید و جمله فرزندان او را بیرون اورد بر صورت ذر ببطن نعمان
که وادی است در پهلوی عرفات و گفته اند بدهنا از زمین هند شدی گفت
دانعمان بود جانب راست او بمالید و فرزندانش اولا ازانجا بیرون اورد چون مروارید سفید
و ایشانرا گفت برحمت من بهشت شوید و جانب چپ پشتش بمالید فرزندان او را ازانجا
بیرون اورد سیاه گفت که بدوزخ شوید ولا ابالی و با ایشان خطاب کرد و گفت بدانید
که جز از من خدای نیست شما با من شرک میارید و پیغمبران و کتابها بشما خواهم فرستاد
تا عهد من با شما دهد چه خواهید کردن ایشان گفتند تو خدای مایی و ما را جز تو خدای
نیست گروهی بطوع اقرار دادند و گروهی بر وجه نفاق و از ایشان این عهد بستد انگه اجال
و ارزاق و مصایب ایشان بنوشت ادم در ایشان نگاه کرد ایشانرا مختلف دید بعضی خوب
و بعضی زشت بعضی دراز و بعضی کوتاه و بعضی توانگر و بعضی درویش گفت بار خدایا

ایشانرا چرا چنین کردی گفت خواستم تا شکر من در زیادت کنند سدی گفت در میان ایشان
پیغمبران بودند چون چراغهای درخشان در آن میانه نور بلند دید گفت بار خدایا این کیست
گفت پیغمبریست از فرزندان تو گفت عمر او چند است گفت شصت سال گفت بار خدایا
بیفزای گفت قلم برفت با جال بندکان گفت بار خدایا از عمر من چهل سال در عمر او بیفزای
و عمر ادم هزار سال بود چون بنهصد و شصت رسید ملک الموت با دم امد گفت بچه کار امدی گفت
تا جانت بردارم گفت مرا چهل سال عمر مانده است گفت نه بداود دادی انکار کرد و گفت
فذلک ام تا فرزندانش جحود کردند و جاحد شدند و فراموش کرد عهد خدای را تا فرزندانش
فراموش کردند و خطا کرد تا فرزندانش خطا کردند و این همه ترهات و اباطیل است که
مخالفان و اهل اخبار اورده اند مخالف عقل و قران و کویند ملک الموت بازکشت و گفت بار
خدایا ادم چهل سال دیگر دعوی میکند گفت وی را بکوی بداود دادی گفت بگفتم انکار میکند
گفت برو جانش بردار که با ما جحود راست نیاید برفت و ادم را جان برداشت چون عهد
فرزندان بستد بود ایشانرا گفت که باز پشت ادم شوید که من قیامت برنه انگیزم تا از شما یکی
مانده بنجا در وجود نیاید و همه در و نبی مستوفی نبشته اند و این خبر که مخالفان اورده اند
مخالف عقل است از انجا که این فرزندان بر صورت ذره و با ایشان خطاب کرد و گفت الست
بربکم کامل عقل بودند یا نبودند اگر نبودند از حکیم درست نبود خطاب با ایشان و اگر کامل
عقل بودند باید که ان حال بریاد ایشان بودی و فراموش نکردندی و طول مدت اگر نسیان ارد
ار تفصیل ارد نه از جمله و اگر تخلل مرگ را درین تاثیر بودی تخلل نوم و سکر و زوال عقل
را هم تاثیر بودی و بایستی که اصحاب الکهف که سیصد سال خفته بودند چون برخاستند هرچه
دانستند بایستی که فراموش ایشان شدی بودی و نیز خدای تع گفت غرض من از بیانست تا
فردا قیامت نکویند انا کنا عن هذا غافلین اما خلاف او ظاهر قرانرا انست که خدای گفت

واذاخ

و اذ اخذ ربک من بنی ادم و نگفت من ادم و گفت من ظهورهم و نگفت من ظهره
و گفت من ذریتهم و نگفت من ذریته و گفت ان تقولوا یوم القیامة انا کنا عن هذا
غافلین و این برای آن کرد تا روز قیامت دعوی غفلت نکنند تا حجت بر ایشان قایم
شود اگر فراموش کنند و غافل شوند حجت ساقط گردد دیگر گفت او تقولوا انما اشرک
اباؤنا تا نگویند که پدران ما مشرک بودند بشرک پدران عذر نیاوردند و این در حق کسانی
صورت بندد که پدران ایشان مشرک بوده باشند و انانکه از پشت ادم بوده باشند
چگونه گویند که اشرک اباؤنا من قبل و کنا ذریة من بعدهم و چون این باطل شد
معنی درست و تاویل صحیح انست که این خطاب بجماعتی است
از فرزندان ادم که خدای تع ایشانرا بیافرید و کمال عقل داد و آلات و تمکین و تکلیف
کرد ایشانرا و بزبان پیغمبران تقریر کرد که الست بربکم ایشان از پس نظر در ادله و
تحصیل علم و معرفة خدای تع گفتند بلی و ایشانرا بر یکدیگر گواه کرفت تا فردا قیامت نگو
یند که ما ازین غافل بودیم تا تعلل کنند بشرک پدران و گویند ما را پدران مشرک بودند
ما اطفال بودیم با ایشان اقتدا کردیم و وجهی دیگر در تاویل این انست که
چون خدای تع ایشانرا ازبدیع فطرت و کمال عقل و ترکیب عجب افرید که دلیل میکند بر انک
ایشانرا خالقی است قادر و عالم و حی و موجود و حکیم و سمیع و بصیر هر که کامل و مرید
حاصل بر صفات کمال باشد و درین خلق منزلت کسی بود که گواه بر ایشان گیرد تا انکار
نتوانند کردن و ایشان درین باب بمنزلت معترف باشند و اگر چه انجا استهلالی و اعتراف
حقیقی نباشد و مثله شاهدین علی انفسهم بالکفر و معلومست که هیچ کس بکفر بر خود گواهی ندهد
و مراد انست که ایشان فعلی کنند که دلیل کفر ایشان بود و معنی این اینست که یاد کن ای محمد

جون فرا کرفت خدای تو از فرزندان ادم از پشتها و ایشان فرزندان ایشانرا واین کنایتست
از خلق وایجاد ایشان واخراج ونقل از اصلاب ابا وارحام امهات ایشان وانکه کواه کرفت
ایشانرا بر نفسهای خود یعنی بر یکدیکر از انجا که هم کنفس واحد تا بر یکدیکر کواهی دهند
وانکه تقریر کرد با عقلا وکامل عقلان که نه من خدای شما ام ایشان جواب دادند که بلی تو
خدای مائی ما کوا شدیم برین وکواهی دادیم واعتراف اوردیم انکه بیان کرد که من
این چرا کردم از بهر ان تا شما نکویید که ما ازین غافل بودیم تو مارا اکاه نکردی یا از
بهر ان تا نکویید که پدران ما مشرک بودند وما فرزندان ایشان بودیم از پس ایشان
با ایشان اقتدا کردیم پس تو مارا باچه سلطان کرداند هلاک خواهی کرد انکه حق تعالی
بیان کرد که ما تفصیل ایات وبینات وحجج ودلایل هم چنین کنیم که کردیم تا بدان استدلال
کنند از کمراهی باراه راست ایند ۞ وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ
آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَأَتْبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ
وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَٰكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ
هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَتْرُكْهُ
يَلْهَثْ ذَٰلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَاقْصُصِ الْقَصَصَ
لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ سَاءَ مَثَلًا الْقَوْمُ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا
وَأَنْفُسَهُمْ كَانُوا يَظْلِمُونَ مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِي وَ
مَنْ يُضْلِلْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ ۞ حق سبحانه وتعالی
خطاب میکند رسول خود را محمد صلعم میکوید که برخوان ای محمد بر ایشان خبر انکسی که ما او
را ایات خود دادیم او از میان ان بیرون امد چنانک مار از پوست خود بیرون اید

بانک

بانک کافر شدند با ایات وانرا واپس پشت خود افکند وشیطان از پس او برفت واورا با خود
خواند واو از جمله غاویان وکمراهان وکافران [illegible] بود چون برخیو دان خوان جبرا وکه
او عالمی بود از علما بنی اسرائیل که او را علم بعضی [illegible] کتاب خدای دادند وی بدان کار نکرد
محمد باقر رع کفت که اصل درین بلعم بود انکه خدای تعالی مثلی زد بان هر کسی را که
نفس بر هدی اختیار کند از اهل قبله و[illegible] بلعم باعورا از شهری بود که انرا بلقا خوانند
و پادشاه ان شهر بالق بود وقصهٔ او بروایت عبدالله عباس ومحمد اسحق انست
که چون موسی عم قصد کار زار جباران کرد بزمین کنعان فرود امد از زمین شام قوم
بلعم بر بلعم امدند واو مردی مستجاب الدعوة بود اورا کفتند تو دانی که موسی مردی تند است
ولشکری بسیار دارد وبکار زار ما می اید تا مردان مارا بکشد وزنان را ببرد وکی ببرد وشهر ما
بدست می کیرد وما را فوق او نباشد وتو مرد مستجاب الدعوة ای بیرون ای ودعا کن
برای ما تا خدای تعالی اورا از ما دفع کند او کفت ویلکم ویسغمبر خدا است وبفرمان خدای
می اید حکم شما بروی دعا کنم واکر این بکنم دین ودنیا از من بشود ایشان الحاح کر
دند کفت تا با خدای تعالی مشورت کنم [illegible] که وی را بود مشورت کرد هیچ جواب نیامد ایشان
کفتند دیدی اکر خدای کاره بودی دعا نهی کردی چون نکرد دلیل میکند که کاره
نیست دعا کن تا او بدین فریفته شد برخاست وبر خری نشست وبر کوهی امد که از انجا
بر لشکر موسی مطلع تواند بود چون پاره برفت خر فرو خفت فرو امد وخر را بزد بسیار
تا بر خاست بر نشست پاره دیکر برفت وفرو خفت همچنین تا سه بار بار سیم خر با وی در سخن
امد که ویحک بلعم کجا میروی وسر احرامی زنی نمیبینی که فرشتکان بر روی من میزنند
تو چه دران دعا کر کا می روی تا بر پیغمبر خدای دعا کنی این بشنید فعم سقط [illegible]

چون باین معنی بموسی حجت انگیخت او را تخلیه کرد تا برفت و بران کوه شد و قوم او با او
چون لشکر موسی را دیدند دست برداشت و دعا کردن گرفت خواست تا قوم خود را
دعا کند و بر موسی و قومش نفرین کند خدای تع زبان او بگردانید موسی را دعا کرد
و قوم خود را نفرین کرد او را گفتند ای بلعم این چیست و چرا چنین میکنی گفت قصد من
خلاف این بود ولیکن زبانم چنین رفت که شنیدی این کاری است خدایی و خدای را
غلبه نتوان کرد خدایش فرمان داد تا زبانش از دهن بیفتاد و بر سینه افتاد گفت نه من
گفتم که دین و دنیا از من بشود اکنون رفت و هیچ چاره نماند مگر حیله و مکر چاره آنست که
زنان را بیارایید و متاعها بایشان دهید تا بلشکرگاه موسی روند و خویشتن را بر ایشان
عرضه کنند و اگر کسی مراوده کند ایشان را منع نکنند که اگر یک تن از ایشان زنا کند ایشان را
نصرت و ظفر نباشد ایشان هم چنین کردند زنی در غایت جمال بمردی بگذشت از بزرگان
بنی اسرائیل نام او زمری بن سلوم و او سر سبط شمعون بن یعقوب بود او را بدید و با
خویش دعوت کرد آن زن وی را اجابت کرد او دستش را گرفت و پیش موسی آورد و
گفت دانم که خواهی گفت که این زن با این جمال بر ما حرامست گفت ای والله که حرامست
دست از وی بدار گفت والله که بندارم و فرمان تو نبرم دست او گرفت و بخیمه خود برد
و با او خلوت کرد و همچنین مردان دیگر با زنان دیگر همین معامله کردند خدای تع در میان
ایشان طاعونی فرستاد تا از ایشان بطاعون بسیاری هلاک شدند مردی بود در میان
لشکر موسی نام او فنحاص بن عیزار بن هرون با قوت و شوکت و اسپهسالار لشکر موسی بود
درین وقت غایب بود چون باز آمد و این حالت دید گفت ایشان چه کردند قصه
با وی باز گفتند حربه برداشت و بخیمه زمری آمد او را با آن زن خفته دید حربه فرو

کرد و هر دو را بهم بآن دوخت و حربه بر گرفت و بهوا برداشت و در لشکرگاه موسی
میگردانید و گفت اللهم هذا جزاء من یعصیک خدای تع طاعون از ایشان برداشت و از آنگه
که طاعون در ایشان افتاد تا آنگه که فنحاص این عمل کرد بآن فاسق هفتاد هزار مرد بطاعون
هلاک شدند و این در یک ساعت از روز بود و از ینجاست که بنی اسرائیل هنوز عادت
دارند که از ذبیحه که کنند فرزندان فنحاص را نصیب کنند خدای تع این آیه فرستاد
و طرفی از حدیث او با رسول بگفت و دیگر مفسران گفتند که آیه در مردی آمد
نام او بسوس و او را سه دعا مستجاب بود و او زنی داشت و از آن زن فرزندان داشت
زن او را گفت از این دعاها یکی در کار من کن گفت روا باشد چه میخواهی گفت دعا کن تا
خدای تع مرا نیکوترین زنی کند در بنی اسرائیل او دعا کرد خدای تع او را جمالی داد که
نیکوترین اهل زمانه شد و مردم باو فتنه شدند و او چون جمال خود بدید شوهر را گفت
که ترا نخواهم و از وی غیبت نمود مرد را خشم آمد دعا کرد تا خدای تع او را سگی کرد
او را کشتنی کرد و اینک دو دعا در کار او شد فرزندان او بیامدند و پدر را ملامت کردند و
پدر را گفتند ما را برین صبر نباشد که مادر ما سگی باشد دعا کن تا خدای تعالی او را
با همان حالت برد که اول بار بود دعا کرد با حال اول رفت و هر سه دعا در کار او شد پس خدای
تعالی ذکر او کرد و گفت که این شخص را که حال او شنیدی ما اگر خواستیمی او را بآن آیات
رفیع کردیمی یعنی بآن آیات اگر تامل و تدبر کردی و با ایمان آوردی و عمل کردی و بر رواید
اقول یا باین دعا صلاح دینی و دنیاوی و رفعت خود خواستی و رضا و مغفرت و نعیم
بهشت ما طلبیدی ولکن تکبر در زمین یعنی بدنیا میل کرد و مراد و هوای خود طلبید
درین دنیای فانی و پس روی هوای نفس خود کرد دنیا بر آخرت بگزید بدیهان گفت

که این هوا زن فی لست بر دوانیهٔ احزین یعنی منا بعث زن خود کرد تا هیچ دعا در کار
می شد پس آنکه خدای تعالی گفت ویرا و هر کسی را که بر طریقهٔ وی باشد مثل زد
بخسیس ترین چیزی که آن سگ است گفت مثل و داستان وصفت او چون دا
ستان سگ است اگر بار برو نهی زبان از دهن بیرون افکند و اگر بار برو ننهی زبان
از دهن بیرون افکند حالة گرسنگی و سیری و رنج و راحت او یکی باشد بر جملهٔ احوال
زبان از دهن بیرون افکند این کافر نیز حال وی همین است اگر وعظش گویی سود
ندارد و اگر نگویی همین بود وعظ گفتن و ناگفتن بر وی یکسان بود ابن عباس گفت
اگر کلمهٔ حکمت بر وی حمل کنی برنگیرد و اگر رهاش کنی مهتدی نشود چون سگ اگر مطرود
باشد و اگر دا نقض لهث کند و سگ صفت باشد حسن بصری گفت که مثل منافق
است که اگر دعوة کنی و اگر نکنی با حق رجوع نکند چنانک گفت سواء علیکم ادعوتموهم
ام انتم صامتون چون این مثل زد اشارت کرد باین مثل که زد و گفت این مثل ی
داستانی قومی است که ایشان با آیات ما تکذیب کردند و آنرا دروغ داشتند از جهودان
پس ای محمد قصه کن مر ایشان با ایشان بگوی تا باشد که تفکر کنند و دریابند یعنی خبر
اسلاف با این اهل کتاب بگوی تا چون بشنوند بدانند که این خبرها موافق کتابهای
ایشانست و تو خواننده نیستی تا ایشان درین اندیشه کنند بدانند که این بوحی خدای و
پیغام جبرئیل میگویی حجت بر ایشان لازم گردد آنکه گفت بد مثلی و داستانی است مثل
قومی که ایشان با آیات من تکذیب کردند و آنرا دروغ داشتند و بر نفس خود ظلم کردند
و نقصان حظ خود کردند و هر کرا خدای تع هدایت کند بثواب و نعیم بهشت او مهتدی
باشد بر راه اسلام و ایمان و این بمثابهٔ آنست که گویند هر که او در بهشت شود مؤمن

و هر کرا

و هر کرا گمراه کند از ثواب و بهشت ایشان آنانند که زیان کارانند بکفر که حظ نفس خویش بکفر
بر خویشتن تباه کردند ابو القسم بلخی گفت که هر کرا خدای هدایت کند بالطاف و تمکین و او
قبول هدایت کند و اجابت دعوت کند مهتدی باشد و هر کرا خدای بازگذارد پس از آنکه
لطف و تمکین کرده بود و از ضلال و کفر بجبرش منع نکند او خاسر و زیان کار باشد و چون
ضلال عند امتحان و تکلیف خدای باشد ازین سبب با خدای اسناد کرد چنانک زیادتی کفر و
ایمان با سورة اضافت کرد و گفت فزادتهم رجسا الی رجسهم چون عند نزول سورة بود
یا هر کرا خدای بهدایت حکم بود مهتدی بود و هر کرا بضلالت حکم کند او خاسر بود و تا
محکوم بران صفت نباشد حاکم بان حکم نکند که حکم حاکم تبع محکوم بود ۝ ۝
وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ لَهُمْ
قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَ
لَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَٰئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ
أَضَلُّ أُولَٰئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ
فَادْعُوهُ بِهَا وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ سَيُجْزَوْنَ
مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ
وَبِهِ يَعْدِلُونَ ۝ حق سبحانه و تع میگوید که از پریان و آدمیان بسیار اند که
ایشان بر کفر اصرار کنند و گوش با دعوت رسولان نکنند و حجت عقل را کار نبندند و در
سابق علم منست که ایشان هرگز ایمان نیارند و جز اختیار کفر نکنند و چون چنین کنند
مرجع و بازگشت و عاقبة و مصیر ایشان دوزخ است بسوء اختیار ایشان و چون اندر ایشان
در آیات تدبر و تفکر نکنند و همه افعال اهل دوزخ کنند بمثابت آن شد که ویرا از بهر دوزخ

افزوده اند انکه ایشانرا صفت کرد ببلادة وبعد فهم وقلة فکر وترک انتفاع محل علم وحواس بروج مبالغت وگفت که ایشانرا دلهاست که بان چیزی عیدانند وایشانرا چشمهاست که بان هیچ نمی بینند وگوشها دارند وبان چیزی نمی شنوند یعنی چشم از بهران داده ایم تا بینند ودل از بهران داده ایم تا بدانند وگوش از بهران تا بشنوند شنیدنی بشنوند ودیدنی ببینند انکه در باغ شوند وببینند نظر وتفکر کنند تا علم بحاصل شود وحق از باطل بدانند پس چون این آلات دادند واستعمال نمی کنند ایشان بمنزلهٔ جماد باین باشند وبلک ازجها رپایان ضال تراند وگمراه تراند ازانجا که چها رپای راچون برانی برود وچون بازداری بایستد وچون براه داری برود وایشان هیچ چیزی راه نمی یابند از امور دین وبانک ایشانرا عقلی است راه نماینده برشاد ومنع کننده از عناد وچون عقل استعمال نمیکنند وبالات وایات منتفع نمی شوند ایشان از بهایم کم راه تر باشند ودر معنی ایة وجهی دیگرست وان انست که معنی ولقد ذرأنا این بود که ما بیافرینیم در نشاة ثانیه باز افرینیم بسیاری از جن وانس تا بدوزخ بریم بر استحقاق گناهی که کرده باشند وکفری که اورده باشند چنانک معنی ونادی اصحاب النار اینست که اواز دهند وندا کنند نه انک اواز دادند وندا کردند بربن وجه لام بر اصل خود باشد انکه گفت وایشان اند که غافلند از کار اخرت وبهشت ودوزخ وثواب وعقاب وتامل وتدبر در ایات وحجج وخدایرا هست نامهای نیکو چون ذکر کافران کرد ومذمت وملامت ایشان گفت مومنانرا ترغیب کرد بدعا کردن وخدایرا خواندن وگفت خدارا نامهاست نیکو تر نامها وحزلی همه نیکو باشد وخدایرا نود ونه نام است یا هزار ویک نام ومعانی بعض راجع با ذات او چون قادر وعالم وحی واله وبعض راجع باصفات فعل او چون

خالق ورازق وباری ومصور وبعضی فایدهٔ تقدیس وتمجید میدهد چون قدوس وسلام وغنی وواحد گفت خدایرا بنامهاء نیکو خوانند ودست بدارید از انها که ایشان در نامهاء خدا الحاد میکنند ومیل میکنند ومی گردند در نامهاء او از حق واورا باوصافی وصف میکنند که باو لایق نباشد ونامهاء او بر بتان می نهند بعضی از انک در انجا تغییری کنند در برابر الله بتی را لات میگویند ودر برابر عزیز بتی را عزی میگویند ودر برابر منان منات میگویند وجملهٔ بتانرا خدای میخوانند بعضی گفته اند که الحاد نام خدای ان بود که اورا بنامی خوانی که او خود را بان نام نخوانده بود ودر کتاب وسنت بیامده باشد ودر ایة دلیلست برانک خدایرا جز بنامی نتوان خواند که بدان سمعی وارد بود مقطوع بدان از قرآن یا خبری معلوم انکه ایشانرا وعید کرد وگفت سیجزون ایشانرا جزا وپاداش دهند برانچ کرده باشند مقاتل گفت سبب نزول ایة ان بود که بعضی مشرکان عرب شنیدند که رسول خلق را دعوت میکند با خدای بنام الله انگه شنیدند که خدایرا بنام رحمن ورحیم میخواند گفتند نه محمد دعوی میکند که من یک خدایرا میخوانم ویک خدایرا می پرستم که الله است اکنون رحمن کیست ورحیم کیست خدای تع ایة فرستاد ولله الاسماء الحسنی ابوهریره روایت کرد که رسول ع گفت خدایرا نود ونه نام است هر که انرا برشمارد واورا بان بخواند ببهشت شود انکه خدای تع صفت قومی دیگر کرد وگفت ازجملهٔ انک ما ایشانرا بیافریدیم گروهی وطایفه اند که ایشان بحق هدایت کنند وراه نمایند وبحق عدل کنند ودر احکام راستی نگاه دارند درجنین ـــــ که پیغمبر ع این ایة برخواند گفت این ایة امت مراست که ایشان بحق گیرند وبحق دهند وبحق حکم کنند واز پیش شما قومی بوده اند هم چنین

انکه این ایة برخواند وَمن قوم موسی امّةٌ یهدون بالحق وبه یعدلون ربیع انس کفت
از رسول ع که از امت من قومی باشند که برحق ثبات کنند وایستاده باشند تا انکه
که عیسی فرو اید و در خبری دیکر کفت که همیشه کروهی از امت من برحق استوار باشند
تا انکه فرمان خدای اید باشان وایشانرا زیان ندارد خذلان خاذلی و خلاف
مخالفی و در تفسیر اهل البیت علیهم السلام است که این ایة مخصوص بایشانست
واین صفات بایشان لایق است برای انکه خدای مطلق فرمود که ایشان بحق راه نمایند
وبعدل حکم کنند واینان نباشند الا کسی که مامون الجانب باشند ومقطوع علی عصمتهم
باقر وصادق کفتند که مراد باین ایة علی بن ابی طالب است علیه السلام وهم او
کفت بحق ان خدای که جان من در دست اوست که این امت هفتاد وسه فرقه روند همه
در اتش دوزخ باشند الا فرقتی که خدای تع کفته است وصف ایشان کرد وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةٌ
یَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ یَعْدِلُونَ ۝ وَالَّذِینَ کَذَّبُوا بِآیَاتِنَا سَنَسْتَدْ
رِجُهُمْ مِنْ حَیْثُ لَا یَعْلَمُونَ وَأُمْلِی لَهُمْ إِنَّ کَیْدِی
مَتِینٌ أَوَلَمْ یَتَفَکَّرُوا مَا بِصَاحِبِهِمْ مِنْ جِنَّةٍ إِنْ هُوَ
إِلَّا نَذِیرٌ مُبِینٌ أَوَلَمْ یَنْظُرُوا فِی مَلَکُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
وَمَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَیْءٍ وَأَنْ عَسَى أَنْ یَکُونَ قَدِ اقْتَرَبَ
أَجَلُهُمْ فَبِأَیِّ حَدِیثٍ بَعْدَهُ یُؤْمِنُونَ مَنْ یُضْلِلِ اللَّهُ فَلَا
هَادِیَ لَهُ وَیَذَرُهُمْ فِی طُغْیَانِهِمْ یَعْمَهُونَ ۝ ۝
وانکسانی که بدروغ میدارند ایات مارا وانکار میکنند وبدان ایمان نمی‌ورند ما ایشانرا
در نوردیم اندک اندک و درجه درجه ونزدیک کردانیم بهلاکه وعذاب ناکاه از انجا

که ایشان ندانند وخبر ان امدن هلاک وعذاب ندارند وایشانرا مهلت میدهیم و عذاب
ایشان تاخیر میکنیم وایشان عنید اند که کید من متین است وکرفتن من ایشانرا عذاب
سخت است فعل خود را با ایشان از تاخیر عذاب ومهلت کید خواند از انجا که در ظاهر
احسانست و در حقیقت خذلان ضحاک کفت که معنی انست که هر وقت
که ایشان معصیتی نو کنند خدای ایشانرا نعمتی نو دهد وایشانرا فرا کذارد و تعجیل عذاب
نکند که تعجیل انکس کند که ترسد که فایت کردد وهیچ چیز از قبضهٔ قدرت او فایت نکردد
وعذاب او سخت است کس طاقت عذاب او ندارد انکه کفت اولم یتفکروا ای کافران ومشرکان
اندیشه نمیکنند تا بدانند که بصاحب ایشان یعنی محمد هیچ جنونی و دیوانکی نیست تا ویرا
دیوانه میخوانند واین چنان بود که رسول ع در وقت موسم بر کوه صفا شد وقبایل وبطون
وافخاذ قریش وغیر قریش را با خدای دعوت میکرد ومیکفت یا بنی فلان ویا بنی فلان
از خدای بترسید از کفر ومعاصی دور شوید وبیکانکی خدای ایمان اورید وبت را سجده
مکنید وایشانرا تخویف وتحذیر میکرد کروهی از ایشان کفتند ان صاحبکم لمجنون یصیح
صیاح المجانین این صاحب شما مانا دیوانه است که بانک میدارد چون دیوانکان خدای
تعالی این ایة فرستاد وکفت چرا اندیشه نکنند تا بدانند که با او هیچ دیوانکی نیست ودیوانه
ایشان اند که ویرا دیوانه میخوانند زانک چون تو شخصی را با حلم وسکینه ووقار کمال عقل
ووفور فضل واجتماع خصال خیر دیوانه خوانند جز از دیوانکی ایشان نباشد وجمع کردن
میان دو صفت متنافض هم از دیوانکان اند ویرا کاهی دیوانه خواندند وکاهی ساحر وکا
هن وشعر وکهانت کسی اید که بغایت کمال عقل وذکا باشد وهیچ عاقل روا ندارد
که این دو لفظ متناقض در حق کسی اید که بیکبار بکوید لیکن ایشان از سر تحیر وسرکشتکی

چون اخبار غیب شنیدند گفتند که کاهن است و چون معجزات خارق عادة دیدند
گفتند که ساحر است و چون نظم قران یافتند که عرب و عجم از ان نظم عاجز بودند
گفتند که شاعر است و چون خدا را بی چون و چگونه و بی مثل و بی مانند و بی جای و
بی مکان و بی ضد و ند خواند گفتند که دیوانه است از انکه این که او میگوید نتواند
بودن خدای تع گفت او دیوانه نیست او بیم کننده ایست هویدا و ترساننده ظاهر است خلایق را
از عذاب و عقوبت انکه گفت اولم ینظروا ای نظر نمیکنند و تفکر نمیکنند و اندیشه نمیکنند
در ملکوت و ملک اسمان و زمین در اسمان نگاه نمیکنند که او را با عظم خلق و ثقل جرمش
چگونه در هوا معلق بداشته است بی عمادی و ستونی از زیران و بی علاقه از زبران و مزین
گردانید او را بستارگان و هفت سیاره در دوازده برج میگرداند بحساب راست بسیری
متفاوت و درین زمین گسترد انواع نبات و خلایق و اصناف بدایع از جمادات و حیوانات
و در انچ خدای تع بیافریدست از هر چیزی که نام شی بر او واقع شود یعنی از هر چه این
نام بر و واقع است افریده است اما بنفسه و اما بواسطه و نیز در ان اندیشه نمیکنند که شاید بود
که مرگ با ایشان نزدیک امده باشد و توانند بودن تا این اندیشه داعی بود ایشان را با انک در دین
احتیاطی کنند و مال و مرجع خود را نگرند و از دنیا و حرص دنیا دور شوند و با ن
نزدیک شوند که ایشان را عز ابدی و فخر جاودانی بار ارد چون باین حدیث که
قرانست ایمان نمی ارند با غایت فصاحت و بلاغت که او راست و جمله عالمیان عاجز
شدند از اوردن نظیر ان بکدام حدیث ایمان خواهند اوردن انکه فرمود که من یضلل
الله هر کرا که خدای اضلال کند یعنی هر کرا که خدای تکلیف امتحان کند تا او عند ان
ضال شود او را هادی نباشد که او را دلیلی ارد و برهانی انگیزد تا بدان اوانکه خدای

نصب

نصب کرده است بر او و با مقاربت ان یا بسیار زان و چون تکلیف امتحان کند و ایشان
اختیار ایمان نکنند اختیار کفر و طغیان کنند بگذارد ایشان را در طغیان و ضلالت و
جهالت ایشان سرگشته و متحیر و روا بود که معنی ان بود که هر کرا که خدای تع از را
بهشت گمراه کرده اند و راه بهشت ننماید بر سبیل استحقاق عقاب بر کفر او را بدون
خدای راه نمای نباشد و رها کند او را تا در ظلمات و تاریکیهاء قیامت و عرصات
موقف متحیر میگردد تا انکه که فرشتگان عذاب باو رسند و او را بدوزخ برند ۵
یَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا
عِنْدَ رَبِّي لَا يُجَلِّيهَا لِوَقْتِهَا إِلَّا هُوَ ثَقُلَتْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ
الْأَرْضِ لَا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَغْتَةً يَسْأَلُونَكَ كَأَنَّكَ حَفِيٌّ عَنْهَا
قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ قُلْ
لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَوْ كُنْتُ
أَعْلَمُ الْغَيْبَ لَاسْتَكْثَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ
إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ۵ این منکران و جا
حدان حشر و نشر از تو ای محمد سوال میکنند و می پرسند از وقت قیامت که وقت
ان کی است و کی خواهد بودن و قیامت را ساعت خواندند از انجا که ناگاه باشد یا از بهر انک
باطول و درازی که او راست بنزدیک خدای منست ساعتی باشد ان ساعت بهر خلق و ساعت
عبارت است از وقت نفخ صور اول و دوم که خلایق همه بمیرند و باز همه زنده شوند
ایشانرا جواب ده و بگوی که علم ان بنزدیک خدای منست و بدید نیارد انرا و ظاهر نگرداند
بوقت او الا که او قادر بر کمال است و خدای تع قیامت را از بهر ان از خلق پوشیده

داشته است تا ایشان مجوف باشند و روا دارند که هر وقت و هر روز و هر ساعت
و هر شب خواهد بودن ایمن نباشند و پشت باز نکنند و بر سر توبه و طاعت باشند
چه اگر وقت مرگ و اجل خود معین دانستندی باول معرض بودندی بفسق و باخر
ملجا بودندی بتوبه و طاعت و این هردو منافی تکلیف است آنکه گفت که گرانست بر
اهل آسمان از فرشتگان و بر اهل زمین از آدمیان و جنیان یعنی وقوع او و علم
او باشد اید و اهوالی که از آنست آنکه هم او بیان کرد و گفت که قیامت بشما نیاید الا
ناگاه و از تو می پرسند از قیامت و آمدن او پنداری که تو عالمی و دانا بحقیقت احوال
و آمدن آن که از تو سوال میکند و تو از آن نیک بدانسته باشی پندارند که تو دوستی میلا
می سوال ایشان او میخواهی که از تو سوال کنند یعنی تو کاره سوال ایشانی از آن سبب
که این علم غیب است و جز خدای نداند و لکن بیشترینه مردمان نمیدانند که او است
مخصوص باین علم ابن عباس گفت ——— که این سوال جهودان کردند رسول ع
گفت قیامت ناگاه برخیزد و مردم هر کسی بشغل خود مشغول یکی حوض را اصلاح
میکند و یکی چهارپای را آب میدهد و یکی در بازار قیمت متاع میکند و یکی میراث
گرفتن را ترتیب میدهد و جای می سازد زیرا رقم از رسول ع روایت ———
کرد که گفت جبرئیل مرا گفت قیامت برنخیزد تا سه خصلت پیدا نشود قول بسیار
شود و عمل اندک گردد و مردم وصیت نکنند و هر کس مال که دارد بخل کند و چون
مجالسی باشد که آنجا ذکر خدای کنند گویند که آن بدعتست آنکه خدای تعالی بپیغمبر
خود را فرمود که بگوی ای محمد که مالک نیستم برای نفس خویش نفعی و ضرری و سودی
و زیانی را من نتوانم که نفع بخود رسانم و شری از خود باز دارم این بجای تعلق دارد

و من ندارد و در دست من نیست الا آنچ خدای خواهد که من مالک آن باشم بتملیک و تمکین
او اگر مرا ممکن گرداند از جذب نفعی بخود و دفع ضرری از خود توانم و اگر نه
نتوانم و اگر من غیب دانستمی مرا بسیار خیر شدی و خیر خود را بسیار کردانیدمی
و هیچ بلایی و مکروهی بمن نرسیدی و لکن من نمیدانم و مرا باین علم راه نیست ابن عباس
که اهل مکه گفتند رسول را که خدای ترا خبر ندهد که نرخ کی گران خواهد بود و کی ارزان
خواهد بود تا تو در وقت ارزانی برای وقت گرانی بخری و بدان سودی کنی که خدای نرخ
این آیه فرستاد و گفت بگوی که من این ندانم و نتوانم الا آنکه خدای مرا اعلام کند و تمکین
دهد و این من نتوانم کرد و من نیستم الا ترسانندهٔ و بشارت دهنده آنرا که ایمان آورند
و مرا تصدیق کنند و قول من باور دارند و این آیه را دلیلست بر آنک قدرت قبل الفعل
باشد برای آنک گفت اگر دانستمی خیر بسیار کردمی باید تا قادر باشد بدان چه اگر قدرت
مع الفعل بودی و اگر غیب نیز دانستی اشکنا خیر نتوانستی کردن والله اعلم ۝
هُوَ الَّذِی خَلَقَکُم مِّن نَّفْسٍ وَاحِدَةٍ وَجَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا
لِیَسْکُنَ إِلَیْهَا فَلَمَّا تَغَشَّاهَا حَمَلَتْ حَمْلًا خَفِیفًا فَمَرَّتْ بِهِ فَلَمَّا
أَثْقَلَت دَّعَوَا اللَّهَ رَبَّهُمَا لَئِنْ آتَیْتَنَا صَالِحًا لَّنَکُونَنَّ مِنَ الشَّاکِرِینَ
فَلَمَّا آتَاهُمَا صَالِحًا جَعَلَا لَهُ شُرَکَاءَ فِیمَا آتَاهُمَا فَتَعَالَى اللَّهُ
عَمَّا یُشْرِکُونَ أَیُشْرِکُونَ مَا لَا یَخْلُقُ شَیْئًا وَهُمْ یُخْلَقُونَ وَلَا
یَسْتَطِیعُونَ لَهُمْ نَصْرًا وَلَا أَنفُسَهُمْ یَنصُرُونَ وَإِن تَدْعُوهُمْ
إِلَى الْهُدَىٰ لَا یَتَّبِعُوکُمْ سَوَاءٌ عَلَیْکُمْ أَدَعَوْتُمُوهُمْ أَمْ أَنتُمْ صَا
مِتُونَ ۝ او است آن خدایی که بیافرید شما را از یک نفس و از یک تن یعنی آدم ع

وهم از ادم ع حنیف اورا که خولشت بیافزید چنانک درا جا رست که حوا از پهلوی چپ
ادم بیافزید تا ادم با او سکونت وارامی یابد چون از او واز جنس او بود که جنس با جنس
خود میل بیشتر بود واز ناجنس برمند باشد چون ادم با او خلوت کرد یعنی با حوا حوا بار
دار گشت از ادم بار سبک بود انک هنوز اب بود در رحم او پس بگذشت با این بار سبک
و روزگار میبود برامد گران بار شد پس انکه گران بار شد ادم و حوا خدای خود را بخواندند
وا گر فرزند صالح خواستند با سلامت از همه عیبها وگفته اند مراد بصالح فرزند نرینه است
یعنی اگر مارا پسری دهی ما از جملهٔ شاکران نعمت تو باشیم چنانک ادم و حوا این دعا کردند
و فرزند خواستند هیچ کس نبود از فرزندان ایشان تا این دعا نکرد و این حاجت نخواست
پس مراد از دعوا الله ادم و حوا نیست و فرزندان او را از زنان و شوهران نکید بکن پس انکه
که ایشانرا فرزند صالح داد یعنی فرزندان ادم را از ادم و حوا را از مرد و زن ایشان یعنی
هر یکی از ایشان مر خدایرا شریکان پدید کردند اینجا ایشانرا خدای داد بانک برفقند وفر
زندان خود را که همه عبدالله بودند بلع و اقریا خدای بودند عبد العزی و عبد اللات
و عبد منات نام نهادند و خدای تع تنزیه کرد نفس خود را از انج و براش یکی باشد و
گفت خدای تع متعالی و بزرگوار است از انج بافی شرک اوردند و دلیل برانک مراد از ان
ضمایر مثنی کفار اولاد ادم است نه ادم و حوا اینست که عما یشرکون و نگفت که عما یشرکان
محمد بهر اصفهانی گفت ــــــــــ که کنایه در جملهٔ ایة متعلقست بفرزندان ادم و حوا محمد بن عمر اصفهانی
واینجا هیچ با ادم و حوا متعلق نیست الا قوله هو الذی خلقکم من نفس واحدة باول خطاب
کرد با جملهٔ مکلفان از مؤمن و کافر و برو فاجر انکه تخصیص کرد کافرانرا و حنیفانرا از ایشان
باانج کردند وگفتند و وجهی دیگر انست که مراد بجعلا له ان باشد که کردند ایشان من بنی

فرزندانرا شرکا یعنی چون خدای تعالی ایشانرا ان فرزند بداد که خواستند چون خدای تع
بداد ایشانرا ان فرزند دیگری طلب کردند تا شریک ان فرزند باشد و شریک جز مخلوق را
نباشد خالق را شریک نبود از بهر این گفت که خدای تعالی متعالی و منزه است از انج کافران
با وی شریک میکنند چون در ایة لفظ شرک بود خود را از ان تنزیه کرد و وجهی دیگر انست ــــــ
که خطاب قریش راست و ایشان ال قصی اند معنی این بود که شمارا که قریشید از یک نفس
افرید یعنی از قصی و زن او را هم از نفس او افرید یعنی عربی و قریشی و ایشان از خدای فرزند
صالح خواستند چون خدای ایشانرا بداد انج طلب کردند ایشان مر خدایرا در انج ایشانرا داد
شریکی پدید کردند از انجا که ایشانرا چهار فرزند بود یکی را عبد مناف نام کردند و یکی را عبد
العزی و یکی را عبد قصی و یکی را عبد الدار و این وجوه در معنی ایة نیکوست اما انج گفته
اند که این جدا در حوا کواه کرده اند نیکو نیست و ان انست ـــــــ که گفتند که چون حوا
بار گرفت ابلیس با او امد بر صورت شخصی و او را گفت تو میدانی که این چه در شکم تو است
چیست گفت نه گفت چه این باشی از انک حیوانی باشد از جنس این که در زمین است
از سگ و خوک و غیر ان که جملهٔ زمین از جنس ایشان مملو است و از جنس شما کسی نیست
حوا گفت پس چه باید کردن گفت من مردی ام که مرا از خدای منزلتی هست و دعا مستجاب
دارم اگر من دعا کنم فرزند از جنس شما اید گفت پس دعا کن گفت نکنم تا انکه که شرط نکنی که
چون بزمین اید عبد الحارث نام کنی و ابلیس را الحارث نام بود شرط کردند که چنین کنند
چون بزاد عبد الحارث نام کردند فذلک قوله جعلا له شرکاء فیما اتیهما و این از جملهٔ فریهٔ
عظیم است که بر ادم و حوا نهاده اند ادم پیغمبر و خلیفه بود منزه و معصوم از معاصی و جملهٔ
پیغمبران از گناه کبیره و صغیره معصوم باشند که اگر نباشند هیچ را از قبول قول ایشان نفرة

ابد وچون روا نبود که ایشان گناه کبیره وصغیره کنند چگونه از ایشان شرک وکفر روا دارند
واین روا نداردالا کسی که پیغمبرانرا نشناسد وخواند که وتعالی الله عما یشرکون شرک ایشان نصیب بود
یعنی او را جدا نصیبی کردانیدند در باغ ایشانرا چیزی که از مال است تعالی الله حق تعالی خودرا از
شرک برا است که ذکر شرک رفته است انگه گفت ایشرکون شریک می کردانید با خدا انرا که چیزی
نتوانند آفرید وایشانرا آفریده اند یعنی جماداتی را می پرستند که ایشان قادر نه اند بر اصول
نعمت تا بدان مستحق عبادت شوند وعبادت خدا که قادر الذات است وبر همه مقدورات
قادر است رها کرده اند وعبادت اصنام میکنند که مخلوق اند ونتوانند که عابدان خود را
یاری کنند وانکه چنین باشد در غایت عجز وذلت باشد الهیة را وعبادت را نشاید واگر ایشانرا
بخوانند تا شما را راه نمایند ایشان شما را متابعت نکنند بامراد ومطلوب شما از انجا که جماد اند
عقل وتمیز وسمع وبصر ندارند ومعنی دیگر انست ـــــ که اگر شما این بت پرستانرا با
هدایت دعوت کنید وبا راه راست خوانید ایشان شما را متابعت نکنند که از انجا که بعید الفهم
قلیل النظر ونادانی وغفلت برایشان مستولی شده است چنان شده اند که برایشان یکسانست
دعوت کردن ایشان ودعوت ناکردن وخاموش بودن از ایشان یعنی اگر ایشانرا بخوانید
با هدایت واگر نخوانید واز ایشان خاموش باشید برایشان یکسانست از انجا که در ایشان فلاحی
نیست برکفر اصرار کرده اند وبر جحود وانکار مقیم شده ۝ اِنَّ الَّذِيْنَ تَدْعُوْنَ مِنْ
دُوْنِ اللّٰهِ عِبَادٌ اَمْثَالُكُمْ فَادْعُوْهُمْ فَلْيَسْتَجِيْبُوْا لَكُمْ اِنْ كُنْتُمْ
صٰدِقِيْنَ اَلَهُمْ اَرْجُلٌ يَّمْشُوْنَ بِهَا اَمْ لَهُمْ اَيْدٍ يَّبْطِشُوْنَ
بِهَا اَمْ لَهُمْ اَعْيُنٌ يُّبْصِرُوْنَ بِهَا اَمْ لَهُمْ اٰذَانٌ يَّسْمَعُوْنَ
بِهَا قُلِ ادْعُوْا شُرَكَآءَكُمْ ثُمَّ كِيْدُوْنِ فَلَا تُنْظِرُوْنِ ۝ ۝

حق

حق سبحانه وتعالی خطاب میکند با بت پرستان ومیگوید که انکسانی که شما ایشانرا می پرستید و
میخوانید بدون خدای ایشان همه بندکان اند امثال وماننده شما همه عاجز واسیرند ومحتاج
چنانکه شما عاجز واسیر ومحتاج اید واگر باور نمی دارید که ایشان عاجز ومحتاج اند
ایشانرا بخوانند تا شما را اجابت کنند اگر راست میگوئید وچون اجابت دعا خواهید از ایشان
واجابت نکنند بدانید که ان ازانست که ایشان نشنوند ونبینند ونداند وقادر وعالم
نه اند وعنا وکفاف نکنند انگه ایشانرا بر وجه دیگر تنبیه کرد گفت که الی ایشانرا پایهاست
که بان بروند یا ایشانرا دستهاست که بان بگیرند یا ایشانرا چشمهاست که بان ببینند
یا ایشانرا گوشهاست که بان بشنوند واین جمله استفهام است بر سبیل انکار وتقریع یعنی
نه پای رونده دارند ونه دست گیرنده ونه چشم بینا ونه گوش شنوا وجسم را قدرت باین آلات
بود چون ایشانرا این آلات نیست چگونه قادر باشند وچون قادر نباشند الهیة را چگونه
شایند وسزای عبادت چگونه شایند وباشند ووجهی دیگر در معنی آیة انست ـــــ که
انکسانی که شما ایشانرا می پرستید از غیر حق ایشان بندکانی اند مانند شما واین بر سبیل استهزا
گفت ایشانرا یعنی نهایت کار ایشان انست که ما فرض کنیم که ایشان زنده وعاقل باشند واگر
چنین باشند ایشان بندکانی باشند مانند شما وهیچ فرقی وفضلی نبود میان شما چنانکه
شما محتاج اید ایشان هم محتاج باشند وچنانکه شما عاجز اید ایشان هم عاجز باشند
انگه این صفت نیز از ایشان نفی کرد وگفت ایشانرا پایهاست که بان بروند یا دستی هست
که بدان بگیرند یا چشمی وگوشی هست که بدان ببینند وبشنوند یعنی نیست انگه رسول را
خطاب کرد وگفت بگو این کافرانرا که شریکان وانبازان خودرا یعنی این بتانرا که می
پرستید ایشانرا بخوانید وانگه همه یکی کردید وبا من کید کنید ودر مضرت من دادی ز نیـ

ونترا هیچ وعید وننکریدتا هیچ زیان دارد باز واین سخن نکوید الا کسی که واثق باشد بعصمت
ونکاه داشت خدای جون مشرکان ویرا تخویف کردند ببتان خود بترسانند خدای ویرا
فرمود که ایشانرا باین سخن جواب داده ◌ إِنَّ وَلِيِّيَ اللَّهُ الَّذِي نَزَّلَ الْكِتَابَ
وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ
نَصْرَكُمْ وَلَا أَنْفُسَهُمْ يَنْصُرُونَ وَإِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدَى
لَا يَسْمَعُوا وَتَرَاهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ وَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ
خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ ◌
میکوید ای محمد بکوی ایشانرا که ولی من ویار من خدای است ان خدای که کتاب قران فرستاد
اومرا نکاه دارد ونصرت دهد واونیز خود متولی کار صالحان باشد وباکسی دیکر نکذارد وانا
نکه شما ایشانرا می پرستید بجز خدای ازیشان شما را نصرت نتوانند کرد ویاری نتوانند داد وخود
را هم یاری نتوانند کرد ازانجا که جماد اند صلاحیت قادری وحیتی ندارند واکر ایشانرا بخوانند بجانب
ودین اسلام وراه راست بنشنوند ازانجا که الت شنودن ندارند وکفته اند که سماع بمعنی
قبولست یعنی قبول نکنند ونپذیرند وتو ای محمد می بینی ایشانرا که در تو می نکرند ونمی بینند
یعنی ایشان بانکرند کان می مانند ازانجا که صورت ایشان چنان ساخته اند که کسی در ایشان می نکرد
می پندارد که ایشان می نکرند وتقلیب حدقه میکنند تا چیزی را ببینند وکفته اند که مراد باین
مشرکان اند که یعنی بتو می نکرند واثار وافعال تو می بینند تا بان منتفع نمیشوند پس چنانست
که کویی نمی بینند انکه رسول را ع فرمود بمسامحه ومساهله در معامله ومعاشرت ومکارم اخلاق
را کار بستن وترک تشدید وتعسیر کردن کفت فرا کیر ازیشان انچه بر ایشان اسانست بی مشقتی
وتکلیفی عبد الله عباس وسدی کفتند که مراد انست که انچه بود سند از اموال وصدقات

بولی

برای درویشان وحقوقی که واجب باشد بر ایشان انچه عفو وسهل باشد از ایشان بستان واستقصا
ومبالغه مکن وکفتند که این پیش از ان بد نزول صدقات بود ووجوب زکوة چون ایه زکوة
امد این منسوخ شد وواجب شد کرفتن زکوة بطوع وکره واد بهر این بود که رسول ع عمال
را فرمود بکرفتن زکوة وبهر شهری وقبیله عاملی فرستاد وبر عموم حمل کردن اولیترست ودیکر
ویرا فرمود که مردمانرا بنیکوی فرمای بطاعت خدای از واجبات ومندوبات وبهر چه نیکو
باشد عقلا وشرعا روایت کرده اند که رسول ع کفت که چون این ایه امد
جبرئیل ع مرا کفت درین ایه وامر بالعرف معنی انست که ان تصل من قطعک وتعطی من حرمک
وتعفو عن من ظلمک وشاعری این معنی نظم کرده است وکفته مکارم الاخلاق فی ثلثة
من کملت فیه فذا کل الفتی اعطاء من یحرمه ووصل من یقطعه والعفو عمن اعتدی
جعفر بن محمد الصادق ع کفت که خدای تع بمکارم اخلاق فرمود ودر قران هیچ ایتی
نیست جامع تر بمکارم اخلاق از این ایه وقد رسول ع کفت بعثت لاتمم مکارم الاخلاق وبعضی
از یاران رسول کفتند مکارم اخلاق ده چیزست انکه راست کوید ومسلمانرا براست کوی
دارد وسایل را عطا دهد ومکافاة بنیکوی کند وصله رحم کند واداء امانت کند وهمسایه را
حرمت دارد ورفیق را با پناه کیرد ومهمانرا طعام دهد وسر همه مکارم اخلاق شرم داشتن
است انکه فرمود که از جاهلان روی بکردان وبا ایشان مخالطه مکن واکر سفیهی سفاهة وبی
خردی ترا برنجاند در مکافاة او مکوش بعضی مفسران کفتند که مراد ابو جهل است واصحاب
او وانکه این ایه قبل منسوخ شد وَإِمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ
بِاللَّهِ إِنَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ
الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ وَإِخْوَانُهُمْ يَمُدُّونَهُمْ

فی الغی ثم لا یقصرون واذا لم تاتهم بآیة قالوا لولا
اجتبیتها قل انما اتبع ما یوحی الی هذا بصائر من
ربکم وهدی ورحمة لقوم یؤمنون ۞
اگر بتو رسد از شیطان نزغی و وسوسهٔ بخلاف آنچ ترا فرموده اند و ترا شیطان دعوة
کند با فساد و تباهی خطاب بپیغمبر راست و مراد است وی امت از آنک بدلیل معلوم شده است
که شیطان پیغمبر را وسوسه نتواند کرد و کرده نتواند کردید تو از وسوسهٔ وی پناه با خدای ده
و باد رگاه او گریز تا او ترا از شر شیطان نگاه دارد و از مکر او که او وست خدای شنوا در تا
شنوا است وسواس شیطان را و دانا است باحوال شما انگه ذکر متقیان و پرهیزکاران
کرد و گفت آنکسانی که متقی و پرهیزکار و خدای ترس باشد چون وسوسهٔ از شیطان
بایشان رسد با رنجی که جنس سودا و جنون باشد با یاد آورند خدای را و اوامر و نواهی وی را
کار بندند و نام خدای برند مجاهد گفت که این مردی باشد که خواهد که معصیتی
کند خدای را یاد کند و آن معصیت رها کند و رشد و صلاح خود را ببیند بعضی علما گفته اند که
المتقی من یشتهی فینتهی و یبصر فیقصر امکانی که ایشان برادران شیطان اند از کفار
و فساق شیطان ایشان را بضلالت و غوایت و گمراهی و معصیت میکشد و در آن بجا فرو میگذارد
بخلاف متقیان که اگر ایشان را وسوسه باشد از وی قصد معصیتی کنند و گاهی از ایشان در
وجود آید ایشان توبه کنند و از آن میان بیرون آیند اخوان شیاطین و برادران دیو
بخلاف این کنند توبه نکنند و از معصیت باز نایستند و بر آن اصرار کنند انگه با رسول
خود خطاب کرد و گفت ای محمد چون تو بایشان بیاری آیتی که از تو اقتراح کنند گویند ترا که
چرا اختیار آن نکردی و آن آیه نیاوردی و از خدای خود در نخواستی تا آن آیه ترا بداهی تو
ایشان را جواب ده و بگوی که این در دست من نیست و مراد من نیست اگر خدای مصلحت باشد بکند

واکر

واگر نه اند نکند من جز متابعت آن نتوانم کرد که بمن وحی میکنند از قرآن که آن وحی است بمن
از خدای من و مرا نباشد که از خویشتن چیزی کنم یا چیزی گویم و این قرآن بصیرتها و حجتها
و دلیلها است از خدای شما که بان حق از باطل بدانید و نیک از بد بشناسید و هدایتی و بیانی
و رحمتی است جمعی مومنان را که ایشان بدان منتفع شوند و از آن فایده گیرند نه کافران را که
ایشان در آن اندیشه نکنند تا علمی از آن بحاصل آید ۞ واذا قرئ القرآن فا
ستمعوا له وانصتوا لعلکم ترحمون واذکر ربک فی
نفسک تضرعا وخیفة ودون الجهر من القول بالغدو
والآصال ولا تکن من الغافلین ان الذین عند ربک لا
۞ یستکبرون عن عبادته ویسبحونه وله یسجدون
عبدالله ابن عباس و ابن مسعود گفته اند که سبب نزول آیه آن بود که در ابتداء شرع در نماز
روا بودی که بر یکدیگر سلام کردندی خدای تعالی این آیه فرستاد زهری گفت که آیه در مردی
انصاری آمد که چون رسول عم در نماز آیتی خواندی او باواز بلند با رسول میخواندی خدای تعالی
این آیه فرستاد و او را و دیگران را فرمود تا در نماز خاموش باشند و گوش با قراءة امام کنند
کلبی گفت چون ذکر دوزخ شنیدندی جزع کردندی خدای تعالی این آیه فرستاد بیشتر مفسران
و اهل علم بر آنند که استماع قرآن و انصات در نماز فرمود برای آنک اوامر قرآن نه بر وجوب باشد
و اتفاق است که استماع قرآن جز در نماز واجب نیست خدای تبارک و تعالی میگوید که چون قرآن
خوانید گوش با قرآن کنید و اوامر و نواهی او را بگوش جان بشنوید و چنان مکنید که مشرکان
کردند و گفتند لا تسمعوا لهذا القرآن والغوا فیه شما گوش با قرآن کنید تا معانی او بدانید و
مواعظ و احکام او ستعظ و منتفع گردید و بشنوید و گوش فرا دارید و خاموش باشید و در آن

میانه سخن مگویید تا باشد که بر شما رحمت کنند و شما را بیامرزند و بگناهان مواخذه نکنند
آنکه خطاب کرد با رسول و جمله مکلفان در تحت این خطاب داخل اند گفت یاد کن مر خدایت
را در نفس خویش یعنی با خود ذکر خدای کن قران خوان و دعا کن و تسبیح و تهلیل و تحمید
وی کوی بتضرع و زاری و خوف و ترس از عقاب او باوازی که جهر و بلند نباشد تا از ریا
دور تر باشد و بقول اجابت نزدیکتر ابن عباس کفت مراد قرارة است در نماز
که ماموم قراءة خواند چنانک میان او بود و نفس او و این محمول باشد بر آنک امام قراءة
بلند خواند و آواز او بماموم برسد مجاهد و بعضی از اهل معانی کفتند که خدای تع مکلفانرا
فرمود تا او را یاد دارند در دل و فراموش نکنند و تضرع کنند در دعا و استکانت و خضوع
و بدعا و حاجت که خواهند او از بخوانند چه با کسی میکویند که بر وی پوشیده نیست احوال
ایشان و بقران منغظ شوند و ببیانش معتبر کردند و خدایرا یاد کنید بطاعت دنیا و امر و بتضرع
و تلهف بر سبیل خوف از عقابها و چون قران خوانید و نماز کنید او از بر ندارید آنکه
وقتش معین کرد و کفت بیامدادان و شبانکاهان و تخصیص این دو وقت از بهر تفضیل است و کفته
اند مراد باین دوام است و ایصال روز بشب و شب بروز آنکه این را موکد کردانید و کفت
ولا تکن من الغافلین و از جمله کسانی مباش که ایشان غافل باشند از ذکر خدای و مشغول
باشند ازان که آنانک نزدیک خدای تع اند یعنی آنانک فرشتکان مقرب اند بفضل و رحمت
خدای تکبار و کردن کشی نمایند از عبادت خدای و پرستیدن او و همیشه او را تسبیح و تحمید
و تمجید و تنزیه میکنند از آنچ لایق حضرت وی نباشد و ورا سجده میکنند چون این فرشتکان
با رفعت و منزلتی که ایشانراست و خشوع و خضوع می نمایند فرزند آدم بطریق اولیتر
باشد که شب و روز بیندکی وی مشغول باشد و توانی و تقصیر بخود راه ندهد

سورة الانفال

مدنی است عبد الله عباس کفت اولین سورتی که
بمدینه فرو آمد این بود و این سورة هفتاد و پنج ایة است ابو امامه از ابی کعب از رسول عم روایت
کرد که رسول عم کفت هر که سورة الانفال بخواند و براة من شفیع او باشم روز قیامت و کواه او
باشم که او بیزار است از نفاق و او را بعدد هر منافقی و منافقة که در دار دنیا بود و باشد ده
حسنه بنویسند و ده سیئه بسترند و ده درجه رفیع کنند و تا در دنیا زنده باشد حاملان عرش
برو صلوات می فرستند ۞ اللهم اغفر لابن القاسم یا غفار واستر عیوبه بمحمد واله علیک یا ستار

بسم الله الرحمن الرحیم
یسألونک عن الانفال قل الانفال لله والرسول فاتقوا الله
واصلحوا ذات بینکم واطیعوا الله ورسوله ان کنتم مؤ
منین انما المؤمنون الذین اذا ذکر الله وجلت قلو
بهم واذا تلیت علیهم آیاته زادتهم ایمانا وعلی ربهم
یتوکلون الذین یقیمون الصلوة ومما رزقناهم
ینفقون اولئک هم المؤمنون حقا لهم درجات
عند ربهم ومغفرة ورزق کریم ۞ ۞

عبد الله عباس کفت سبب نزول این ایة آن بود که رسول عم کفت که هر که فلان جای
شود و برا از نفل یعنی از غنیمت چندین بدهم و هر کس که یکی را بکشد و برا چندین باشد
و هر کس که اسیری بیارد و برا چندین باشد چون قوم روی بهم آوردند جوانان بشتافتند
و پیران و سرداران معروف با رسول عم بایستادند در زیر رایة چون خدای تعالی ظفر
مسلمانانرا داد کافران بیامدند و آنچ رسول عم کفته بود طلب داشتند پیران و بزرکان که با رسول

بودند گفتند که ما برای آن نشتافتیم که ما را قوت و همت نبود ما را قوت و همت بود ولکن از
برای آن نشتافتیم که خدمت رسول و محافظت رایت را رعایت کردیم و این اولی تر
شناختیم چه اگر رسول ع تنها ماندی از مشرکان ایمن نبایستی بودن که بر وی حمله آور
دندی رنجی باو رسانیدندی و رایت را بیفکندندی و ما درین مقام که استاده بودیم
مدد شما بودیم و مردی ما کمتر از مردی شما نبود ما رضا ندهیم که غنیمت شما برید و ما بی
غنیمت باشیم مردی از جملهٔ انصار ابن نام او ابو الیسر برخاست و گفت یا رسول الله تو
گفتی که هر که مردی را بکشد او را چندین بدهم و هر که اسیری بیارد چندین باشد او را
ما هفتاد مرد را کشتیم و هفتاد اسیر آوردیم سعد معاذ گفت یا رسول الله آن مزد که ایشان
طلب کردند ما را نبایست یا ما از ایشان بددل تر بودیم و لکن ما خواستیم که صف تو تنها ماند
رسول ع دران کار توقف کرد مردم درین گفت و گوی افتادند سعد گفت یا رسول الله مردم
بسیارند و غنیمت اندک اگر آنج وعده کرده با ایشان دهی دیگران چیزی نماند و شکی
شوند خدای تعالی این آیه فرستاد و رسول ع آن غنیمت که میان ایشان بسویت قسمت
کرد عباده بن الصامت گفت که این آیه در اهل بدر آمد سعد ابو وقاص گفت روز بدر من
سعد بن امیه را بکشتم و او را تیغی بود که آنرا ذو الکتیفه گفتندی برداشتم و پیش رسول آور
دم و گفتم یا رسول الله این تیغ بمن ده که من خداوندش را بکشتم گفت این تیغ مرا نیست و
نه آن تست مسلمانانراست بر و بر سر غنایم نه من بیامدم و بر سر غنایم نهادم و رنجی عظیم بدل
من رسید با خود گفتم باشد که این تیغ بکسی افتد که این رنج نبرده باشد حق تعالی این آیه
فرستاد و رسول ع قسمت غنائم بکرد و آن تیغ بر رسول انفال عز بخشید و گفته اند که گروه
مهاجر و انصار اندکه در قسمت غنیمت خلاف کردند خدای تعالی کار آن با رسول افکند

تا چنانک

تا چنانک صواب داند قسمت کند حق سبحانه و تعالی میگوید ای محمد از تو می پرسند که غنایم که روز
بدر بدست آمد کراست بگو و جواب ده که آن انفال خدایراست و رسول خدایراست عکرمه
و مجاهد و ضحاک گفتند که چون رسول ع سریتی بجایی فرستادی چون باز آمدندی
با غنیمتی پرسیدندی که این کراست خدای تعالی گفت بگوی که خدایراست و رسول خدا
را عطا گفت که آن چیزی بود که بدست مسلمانان افتادی بی قتالی از زمین و پرستار
و اسب و گفته اند که مراد ازین خمس مالست چون خمس غنایم برگرفتی پرسیدندی
که این کراست که خدایرا و رسول راست از محمد باقر و جعفر الصادق علیهما السلام روایت
است که انفال هر زمینی بود که اهلش آنرا بازنهادند و هر زمینی خراب که آنرا اهلی
مستحق نباشد و سر کوهها و میان رودها و بیشهها و زمینهاء موات که بران زرع نکرده
باشند و آنرا ارباب نباشد و اقطاعات پادشاهان که در دست ایشان نه بر وجه غصب
و میراث کسی که او را وارث نباشد و کنیزکی و اسبی قیمتی و جامهٔ گران مایه که آنرا نظیر
نباشد در غنیمت این همه پیش از قسمت از جملهٔ انفال بود و چون قوم قتال کنند بی دستوری
امام همه غنیمت که آرند جمله امام را بود این جمله آنست که رسول را بود و از پس او قائم مقام
او که ناظر باشد در کار مسلمانان بفرمان وی چون ظاهر نبود در حال غیبت او شیعه خود را
رخصت داده اند که دران تصرف کنند انچ ازانرا آن جاری بود از متاجر و مساکن و مناکح
و در قراءة اهل البیت و ابن مسعود چنین است که یسئلونک الانفال ای محمد انفال از تو
میخواهند بگوی که شما را دران حقی نیست اگر ایشانرا دران حقی بودی خدای نگفتی
که فاتقوا الله خلاف کرده اند اندر آنک این آیه منسوخ است یا نه مجاهد و سدی
و عکرمه و جمعی از مفسران گفتند که منسوخ است بقوله واعلموا انما غنمتم من شیء

فانّ لله خمسه ودیگران گفتند که او منسوخ نیست ودرست اینست بر انکه نسخ محتاج
بود بدلیل وچیزی نیست که دلیل نسخ او میکند وتنافی نیست میان این ایه وایه خمس ونسخ
انجا باشد که تنافی باشد میان ناسخ ومنسوخ وجمع نتوان کرد میان ایشان انکه خدای تع گفت
فاتقوا الله از خدای بترسید وطاعت وی وامر اورا کار بندید واز معاصی اجتناب کنید
واصلحوا ذات بینکم بجای ارید قتاده گفت ـــــ که مراد باین اصلاح ذات البین انست
که در عهد رسول چون مسلمانی کافری را بکشتی سلب وسلاحش ان مرد را بودی چون این ایه
امد رسول عم فرمود تا بعضی با بعضی رد میکردند بر وجه مصالحه وتوسط صحابه ـــــ گفت
مراد باین امر نهی است ازان اختلاف که ایشان کردند روز بدر در غنیمت گفت خلاف
مکنید وحقیقت حال خود را اصلاح کنید وانچ سبب بغض وتعادی است ازمیان بردارید
وخدای را ورسول را طاعت دارید وامرایشان را کاربندید واز نواهی ایشان منتهی شوید
اگر شما گرویده اید وبخدای ایمان ارید که انکه ایمان او بخدای وثواب وعقاب او ایمان وی را
حامل وباعث بود بر طاعت خدای ورسول انکه وصف مؤمنان مخلص کرد بروجهی
بلیغ وگفت انما المؤمنون وانما اثبات چیزی را بود ونفی هر چیزی که جز وی بود گفت
مؤمنان انان باشند که چون در پیش ایشان ذکر خدای کنند ونام خدای برند دلهاء ایشان
بترسد چون ایات خدای بر ایشان خوانند ایمان ایشان در زیادت گرداند ودر همه کارها
بر خدای توکل کنند وکارها خود را بازو گذارند از انچ بترسند وامید دارند ونماز بپای
دارند وبشرایط ان وگذاردن در اول وقت قیام نمایند واز انچ ما ایشان را روزی داده ایم
نفقه کنند این جماعت که باین صفات مخصوص اند مؤمن بر حقیقت اند ومستحق اطلاق
اسم ایمان اند ایشان راست نزدیک افریدگار ویروردگار ایشان درجات رفیع ومقامات شریف

جزاء اعمال نیکو ایشان با نعیم بهشت ولذات ماکل ومشرب وهناءه عیش در بهشت ـــــ
که ان هفتاد درجه باشد هر درجه چندانکه اسب نیکرو هفتاد سال تاختن وایشان راست هم
رزقی وروزیی با کرامت وبزرگواری یعنی منافع دایم بر سبیل تعظیم واین ایه را دلیل نیست
بر انکه هرکه نه چنین باشد مؤمن نباشد برای انکه خدای تع ذکر افاضل مؤمنان کرده است
ومؤمنان در طاعت متفاضل اند اگرچه در ایمان متساوی اند وباجماع وجل القلوب وترس نیز
در ایمان شرط نیست اگرچه ذکر این کرده است نبینی که در دگر ایه گفت الذین امنوا وتطمئن
قلوبهم واگر هر دو از شرط صحت ایمان بودی متناقض بودی لکن مراد انست که افضل مؤمن
انست که چون ذکر خدای کنند وعقاب او بترسد وبوعدهاء او دلش نرم شود وچون ایات
بر وخوانند ودران تامل کند معارفش بیفزاید وان زیادت در دلائل وطرق ایمان باشد وایمان
عبارتست از مجموع علومی تاجمع نشود ایمانش نخوانند چنانکه عقل عبارتست از مجموع
علومی تاجمع نشود عقلش نگویند ونماز وزکوة هم از فضل ایمانست نه از شرط او وانکه هریکی
مشتمل است بر فریضه وسنت ودر ایه مطلق است وگفته اخلال بایمان سنت وترک نفقه
سنت ایمان را خلل ونقصان کند خلاف اجماع باشد عبدالله عباس گفت ـــــ که هرکه
منافق نباشد او مؤمن حقا باشد مردی حسن بصری را گفت تو مؤمنی گفت ایمان دو است
اگر ایمان بخدای وفرشتگان وکتابها ورسولان وقیامت وبهشت ودوزخ وبعث ونشور
وحساب وکتاب وثواب وعقاب خواستی من بدان مؤمن ام واگر این خواستی که انما المؤ
منون الذین اذا ذکر الله وجلت قلوبهم از ان متحیرست نمیدانم که از ایشان هستم یا نه علقمه گفت
ما در سفری جماعتی را دیدیم گفتیم شما چه مردمانید گفتند ما مؤمنانیم حقا ما ندانستیم که ایشان را ما
چه جواب دهیم تا که عبدالله مسعود را دیدیم وبرا گفتیم گفت شما را هیچ باستی گفتن اگر راست میگوید

قطع کنید که شما از اهل بهشتید که مؤمن حقیقی لا محاله بهشتی بود و هر که او گواهی دهد که مؤمن
است حقا و قطع نکند بر انک از اهل بهشت است او بشیر ابتدا مؤمن بود و بشیه دیگر کافر

كما اخرجك ربك من بيتك بالحق وان فريقا من المؤ
منين لكارهون يجادلونك في الحق بعد ما تبين كانما
يساقون الى الموت وهم ينظرون واذ يعدكم الله احدى
الطائفتين انها لكم وتودون ان غير ذات الشوكة
تكون لكم ويريد الله ان يحق الحق بكلماته ويقطع
دابر الكافرين ليحق الحق ويبطل الباطل ولو كره المجرمون

حق سبحانه و تعالی میفرماید که ای محمد ترا بر سبیل مجادله می پرسند از انفال و ترا از اعتقاد
ما بیان کردی که حق کیست و ایشان انرا کاره اند و با تو جدال کردند چنانک جدال کردند
با تو انکه که خدای تع گفت که از خانه بیرون شو بطلب عیر چون بیرون شدی و ابو جهل از بهر حمایت
ایشان از مکه بیرون امده بود و خدای ترا وعده نصرت داد بر عیر که کاروان قریش است یا بر
نفیر که لشکر ابو جهل است و تو ایشانرا دعوت با جنگ ابو سفیان کردی و ایشان انرا کاره بودند هم
چنین کاره اند ان حکم را که در انفال و قسمت غنایم کردی انجا کاره بودند تو برفتی و با کراهت
نگرستی اینجا نیز بر فرمان خدای برو و با کراهت ایشان منگر و قصه [illegible] من ایت انست
که عبد الله عباس و عبد الله زبیر و سدی روایت کرده اند که مردی بود نام او کرز بن
جابر القرشی بر کله مدینه غارت کرد و براند تا عیر که از اصفر اخوانند خبر برسول رسید
بر اثر او برفت او را در نیافت بیامد و آن سال مقام کرد خبر امد که ابو سفیان از شام می اید با کاروان
العاص بن عمرو بن العاص و عمرو بن الهشام و مخزومه بن نوفل زهری با چهل سوار از بزرگان

قریش

قریش و مالی عظیم با خویشتن داشتند از مال تجارت و سلعی عطر داشتند چون بنزدیک
بدر رسیدند خبر برسول امد یاران خود را خبر داد باندکی قوم و بسیاری مال بیرون شوید تا باشد
که خدای تع روزی شما کند صحابه چون این بشنیدند بطمع مال و غنیمت بیرون شدند بشتاب
با سلاح و بی سلاح بگمان انک کارزاری نباشد چون ابو سفیان بشنید که رسول عم براه ایشان
امد ضمضم غفاری را بمکه فرستاد و اهل مکه را ازین خبر کرد و گفت که اگر تقاعد کنید مالها بزنند
و ایشان تو انگر شوند و شما درویش و ابلیس بر صورت سراقه بن جعشم بمکه امد و این خبر داد و گفت
لا غالب لكم اليوم من الناس واني جار لكم نگرانتر رسید که کس در جهان امروز شما را غالب نباشد
و من یار و همسایه شماام اهل مکه چون این بشنیدند حمیت جاهلیت را کار بستند و ندا در مکه
دادند که هر که باز ایستد سرایش ویران کنند و مالش بغارت ببرند و رسول عم از مدینه با لشکر
خویش بیرون امد تا بوادی رسید که از آن وادی فران گویند خبر بوی رسید که قریش از بن خبر یافتند
و ساز کرده می ایند تا کاروانرا حمایت کنند و ببرند رسول عم از اخبار گرفت و بر و جا امد چا
سوسی را از ان قریش بگرفت و او خبر قوم بگفت و رسول نیز جاسوسی فرستاد نام او عبد الله
ار یقط باز امد و خبر قوم اورد و کاروان در پیش افتاد جبرئیل امد و گفت خدای تع ترا وعده
می دهد که یک طایفه ازین دو گروه یعنی عیر یا قریش ترا خواهد بودن صحابه اختیار عیر کردند
و رسول عم با اصحاب مشورت کرد که چه صلاح باشد از پی عیر برویم یا با نفیر که قریشیان اند
کلدا ز کنیم بدو گروه شدند بعضی با کاروان و بعضی با لشکر قریش و هو که نه با این بود و نه با ان
در ان روز در شمار نبود تا مثل شد این حدیث در حق کسی که او را باز نیابند در خیر و شر
و نیک و بد و گفتند لا في العير ولا في النفير صحابه هر کسی برخاستند و سخنها نیکو گفتند سعد له
بن عمرو گفت یا رسول الله انجا که می روی برو که ما در خدمت تو ایم ما ان نگوییم که بنی اسرائیلیان

پیغمبر خود را گفتند اذهب انت وربک فقاتلا انا ههنا قاعدون بخدای که اگر فرمائی
در آتش رویم و اگر بر دریا کنی رفرمائی با ننشینیم رسول عم دیگر بار مشورت با یشان
گرفت سعد معاذ گفت یا رسول الله همانا که ما را میخواهی باین تعریض که انصار یا ئیم گفت بلی
گفت یا رسول الله ما دست بر بیعت تو داده ایم و بخدای و بتو ایمان اورده ایم اگر فرمائی در دریا
باشیم وطاعت تو داریم و با تو با سران عهد و پیمان کرده ایم و رسول عم این معنی از
ایشان گرد که ایشان چون با رسول عم بیعت کردند بعقبه گفتند یا رسول الله تو هنوز
در ذمام ما نه ای تا بسرای ما رسی چون بسرای ما فرود آمدی باشی ما ترا حمایت کنیم رسول عم
اندیشه کرد که نباید که برای آنک ما از مدینه بیرون آمده ایم انصار ایشان گمان برند که این ذمام و رعا
یت برایشان واجب نیست چون سعد معاذ این بگفت رسول عم واثق شد و گفت سیروا علی اسم
الله و برکته وابشروا که خدای تع یکی را ازین دو طایفه بمن وعده فرمود یعنی یا نفیر یا عیر
و در عیر ابو سفیان بود با جماعتی و در نفیر ابو جهل بود با لشکری صحابه ... با سیر بکاروان
بود و اندیشه می کردند که اگر ایشان از پی کاروان بروند قریش از پس ایشان در آیند و کار
وایشان رعی با پس کنند وایشان را در میان گیرند و رسول علیه الصلاة والسلام قریش
می بایست از انجا که مروت بود که چون ایشان کشته شوند با شند مال ایشان ... بود بسر ایشان
که خدای تعالی میگوید کما اخرجک ربک من بیتک ایشان این حالت را کاره اند چنانک حالت
رفتن ترا بیرون کاره بودند و آن آن بود که خدای تو ترا بیرون آورد از خانه تو از مدینه
که مهاجر و مسکن تو بود بیرون آوردنی بحق و حکمت و صواب و جمعی از مومنان آنرا
کاره بودند با تو مجادله میکردند در آنچ حق بود در رفتن بسوی لشکر قریش بعد از آنک
ایشان را روشن شد که آن حق است و از قبل خدا است و بفرمان وی است و رفتن ایشان از غایت

کراهت چنان بود که گفتی ایشان را بمرگ می رانند و می برند تا بکشند و ایشان می نگرند و مرگ
و اسباب مرگ را می بینند و بکام و ناکام میروند و یاد کن ای محمد چون خدای شما را وعده
داد که یکی ازین دو گروه یعنی عیر یا نفیر شما را اند و شما آن دوست میداشتید که کاروان
که با سلاح و شوکت اند شما را باشد و خدای تع میخواهد که حق را حق کرداند یعنی امر محمد
و کار اسلام آشکارا کرداند و او را بر دشمن ظفر دهد و کلمه خود را عالی کرداند و رؤسا و جمع
قریش را هلاک کرداند بکلمات خویش یعنی با مر و فرمان خویش که شما را بقتال کفار
فرمود و بوعده ظفر که شما را داد و اصل کافران ببرد و ایشان را مستاصل کرداند و تا حق را
تحقیق کرداند و آشکارا کند یا دله چنانک مردمان بدانند که حق است و باطل را باطل کرداند
یعنی اظهار دلیل کند بر بطلان باطل و اگرچه کافران و گناه کاران آنرا منکر باشند ۝

إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُمْ بِأَلْفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ
مُرْدِفِينَ وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَىٰ لَكُمْ وَلِتَطْمَئِنَّ بِهِ قُلُوبُ
كُمْ وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ۝

میگوید که یاد کنید ای مسلمانان چون شما استغاثت میکردید و فریاد میخواستید از خدای
خود یعنی جمعی میگوید که چون عم ببدر رسید در نگریدان کثرت و شوکت دید و اندکی
مسلمانان در خویشتن شد و روی بقبله کرد و جماعتی از صحابه با وی دست برداشتند و گفت اللهم
انجز ما وعدتنی یا رب خدایا تو دانی که اگر این گروه هلاک شوند ترا در زمین عابدی نماند
چندان تضرع و زاری کرد که ردا از دوش وی بیفتاد یکی از جمله صحابه گفت یا رسول الله
چند مناشده تو با خدای چنین باشد هیچ اندیشه مدار که خدای وعده ترا انجاز کند خدای
تعالی این بغت ایشان را حکایت کرد که شما فریاد میخواستی و دعا میکردی خدای تعالی
شما را مستجاب گردانید با نک گفت که من مدد کنم شما را بهزار فرشته هر یکی را دیفی ... پس

ایشان باد ریفان خود دو هزار بودن باشند و کفته اند هزار فرشته بر عقب یکدیکر امدی
خبر کوید که روز بدر جبرئیل امد با پانصد فرشته و میکائیل امد با پانصد فرشته جبرئیل
بمیمنه برفت و میکائیل بمیسره برفت همه با جامهای سفید و عمامهای سفید و دنبال دستارها
در میان کتفها فرو کذاشته با مشرکان کارزار کردند که پیش ازان نکرده بودند و پس ازان
نکردند و چون فرو امدندی عدد را مدد کردندی و قتال نکردندی عبد الله عباس کفت
چون مشرکی بر مسلمانی حمله بردی از بالا که ان مشرک اواز تازیانه بر امدی مرد مسلمان
که نکاه کردی مشرک افتاده بودی و اثر تازیانه بر وی پیدا بودی و مرد کس را ندیدی بیا
مدند و رسول را ازین حال خبر کردند کفت راست میکویید ان فرشتکانند که خدای تعالی بیا
ری ما فرستاده است امیر المؤمنین علی ع پرسید که فرق میان کشتکان ما و کشتکان فرشتکان
چیست کفت انک کشتکان ما را زخم و جراحت پیدا بود و کشتکان فرشتکان را زخم نداد
واثر بدید بود حسن بصری کفت ـــ این هزار با انکه سه هزار بهم امد کفت
جمله پنج هزار بودند و بعضی دیکر کفتند که اول سه هزار بود انکه این هزار که اینجا کفته باید
منیفان ایشان جمله پنج هزار بودند و بعضی دیکر کفتند که اول پنج هزار بودند و سه هزار دیکر با
جمله هشت هزار بودند والله اعلم بالک انکه کفت که خدای تع این مدد نداد مکر
الا از بهر بشارتی مر شما را یعنی تا شما را بشارتی بود و دلهای شما بدان بیارامد و ...
و نصرت و یاری و ظفر نیست مکر از خدای که او غالب است کسی و را غلبه نتوان کرد حکیم
است هرچه کند بر وفق حکمت و صواب کند و برای ان باخدای اضافت کرد تا کسی کمان
نبرد که از جهت فرشتکان بود که اکر نه فرمان خدای بودی فرشتکان فرو نیامدندی
و مؤمنان همیشه منصور باشند اکر غالب باشند و اکر مغلوب اکر غالب باشند بقهر
و غلبه و اکر مغلوب باشند بحجت پس یکبار بقهر و غلبه منصور باشند و یکبار بحجت و برای

ان کفت الا بشری تا این عدد بشارت و اطمینان بود مؤمنان را و الا یک فرشته دها را زجمله کفار
اهل زمین بر توانستی اوردن نبینی که جبرئیل ع هفت شهرستان قوم لوط را از جای بر کند
و بر کوشه پر خود نهاد چندان برد که اواز مرغان اسمان بشنیدند انکه سرنکون کرد فَجَعَلْنَا
عَالِيَهَا سَافِلَهَا و جز رنج اید بران قوی که قوم ضعیف را غلبه کنند انجای که وی را بینند عبد الله
مسعود کفت ـــ چون ابو جهل را می کشتم کفت ان ضربات که از هوا می امد و ما را کس نمی د
یدیم ان چه بود من کفتم ان فرشتکان بودند کفت ما را ایشان غلبه کردند نه شما
إِذْ يُغَشِّيكُمُ النُّعَاسَ أَمَنَةً مِنْهُ وَيُنَزِّلُ عَلَيْكُمْ مِنَ السَّمَاءِ
مَاءً لِيُطَهِّرَكُمْ بِهِ وَيُذْهِبَ عَنْكُمْ رِجْزَ الشَّيْطَانِ وَلِيَرْبِطَ
عَلَى قُلُوبِكُمْ وَيُثَبِّتَ بِهِ الْأَقْدَامَ إِذْ يُوحِي رَبُّكَ إِلَى
الْمَلَائِكَةِ أَنِّي مَعَكُمْ فَثَبِّتُوا الَّذِينَ آمَنُوا سَأُلْقِي فِي قُلُوبِ
الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ فَاضْرِبُوا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ وَاضْرِبُوا
مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَمَنْ يُشَا
قِقِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ذَلِكُمْ فَذُوقُوهُ
وَأَنَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابَ النَّارِ یاد کنید انکه چون شما رسید و در
شما پوشانید خواب را و نعاس ابتدای خواب بود در قتل امنی بود از قبل خدای و فرو
فرستاد بر شما از اسمان ابی تا شما را پاک کرداند و اثر دیو از شما زایل کرداند و وسوسه
او و دلهای شما را بر جای بدارد و پایهای شما را ثابت کرداند و قدمهای شما را در زمین
استوار کند و این چنان بود که چون مسلمانان بر سیدند مشرکان بر سر چاه بدر فرو
امده بودند و اب بدست کرفته مسلمانان برابر ایشان بر بسته از ریک سرخ فرو امدند

که پایهای ایشان برو قرار نمیگرفت وسم اسب بروی زمی استوار و آب نداشتند بخفتند بیشترین
ایشانرا احتلام افتاد ابلیس بصورت شخصی بیامد و ایشانرا گفت ای اصحاب محمد شما دعوی
میکنید که بر حقیم و پیغمبر خدای در میان ماست اینک شما نماز میکنید بر جنابت و مشر
کان شما را غلبه کردند و آب بدست فرو گرفتند و شما در زمینی گرفتار شده اید که قدم
بروی قرار نمیگیرد چگونه امید میدارید که شما را بر ایشان غلبه بود هم اکنون ایشان بعضی را
از شما بکشند و بعضی را بگیرند مسلمانان اندوهگین شدند خدای تع بارانی فرستاد
چنانک رودخانه پر از آب گشت مسلمانان غسل کردند و طهارت ساختند و آب برگر
فتند رجز شیطان اثر احتلام است که خود را و جامهای خود را بشستند و زمین سخت
گشت بان باران چنانک قدمهای ایشان و چهارپایان ایشان برجا قرار گرفت و اذ یوحی ای محمد
چون خدای تو وحی کرد بفرشتگان که من با شما ام بنصرت و ظفر و معاونت شما مومنانرا
برجای بدارید بقوت دل و صحت عزیمت و نیت در جهاد کفار ابو روق گفت
فرشته می آمد بصورت مردی و با اصحاب رسول میگفت واثق باشید بفتح و ظفر که ایشان
با یکدیگر میگویند که اگر مسلمانان بر ما حمله کنند از ما کس برجای نماند مسلمانان قوی دل
شدند آنگه بشارتی دیگر داد و گفت سالقی فی قلوب الذین کفروا الرعب من ترس در دل
کافران اندازم و خوفی بر ایشان غالب گردانم رسول ع گفت نصرت بالرعب مسیرة شهر
بترس نصرت کرده اند که هیبت و ترس من یک ماهه راه برود آنگه حق سبحانه و تعالی
ایشانرا کیفیت و چگونگی شمشیر زدن در آموخت و گفت بزنید بر زبر گردنهای ایشان بر
مقتل و کشتنگاه ایشان و گفته اند که فوق بمعنی علی است یعنی بزنید بر گردنهای ایشان
رسول ع گفت مرا بفرستاده اند تا عذاب خدای کنم انما عذاب بضرب الاعناق وشد الوثاق
یعنی

یعنی قتل و اسر دون سوختن باتش و بزنید از ایشان و بنید از ید هر انگشتی عبد الله
گفت مراد اطراف و مفاصل است یمان گفت مراد بفوق الاعناق صنادید و روسا قریش
است و کل بنان کنایتست از سفله و زیردستان عبد الله عباس گفت ـــــ که مردی
از بنی غفار مرا حکایت کرد که من و پسر عمم روز بدر بالای کوهی شدیم منتظر آن تا ظفر کرا
باشد و ما بر خود را در آن میانه اندازیم و غنیمتی گیریم ناگاه ابری برآمد و نزدیک ما
آمد و ما در میانه آن ابر حمحمه اسپان می شنیدیم که میگفتند اقدم حیزوم پسر عمم آن بشنید بترسید
و بیفتاد و بمرد و من خود را نگاه داشتم اما در من هیچ قوتی نمانده بود عکرمه گفت از
ابو رافع مولی رسول الله شنیدم که گفت من غلام عباس بن عبد المطلب بودم و اسلام در
خانه ما آمده بود و من و زن عباس ام الفضل ایمان آورده بودیم و عباس مایل بود بایمان
آوردن ابولهب بدر نرفته بود عاص بن هشام را بعوض خود فرستاده بود چون خبر
ظفر مسلمانان آمد بر مشرکان ما نزدیک زمزم خیمه زده بودیم ام الفضل در آن خیمه بود و من
در گوشه نشسته بودم و تیر می تراشیدم ابولهب بیامد و در پس خیمه بنشست و پشت او با پشت
من بود خبر آمد که ابو سفیان رسید کس فرستاد و ویرا بخواند و ویرا گفت ای برادر این حال
چگونه افتاد گفت چگونه خبر دهم چندان بود که ما ایشانرا بدیدیم پشت بهزیمت دادیم و ایشان تیغ در
ما نهادند و میکشتند و اسیر میکردند چنانک میخواستند و من آن مردانرا ملامت نمیکنم که ما
جماعتی را دیدیم سفید روی بر اسبان ابلق نشسته از میان آسمان و زمین که کس پیش ایشان
نمی توانست ایستاد ابو رافع گفت من دامن خیمه بر داشتم و گفتم آن فرشتگان بودند
ابولهب دست برآورد و بر روی من زد ام الفضل چوب خیمه برگرفت و بر سر وی زد
چنانک بشکست و گفت ویرا زبون گرفته برای آنک سید وی غایب است او برخاست

وتبرفت ذلیل و همین ازین هفت روز بر نیامد که خدای تع ویرا بطاعون مبتلا کرد
تا بدوزخ رسید چون وی بمرد هر دو پسری وی ویرا رها کردند اندر خانه و از ترس
طاعون که بایشان تعدی کند بگریختند او در خانه بگندید مردمان ایشانرا ملامت کردند
با حرمتی چند را بمزد گرفتند تا بیامدند و ابی بروی دیختند از دور و بیاوردند و در
زیر دیواری نهادند و سنگ بروی ایبار کردند عبد الله عباس گفت که ان مرد که پدرم
را اسیر کرد مردی بود از بنی سلمه اورا ابو الیسر گفتندی کوتاه بالا بود و پدرم عباس دراز
بالا و قوی و فربه رسول عم اورا گفت که عباس را چگونه گرفتی گفت مردی با من یار بود
در گرفتن او که من پیش از ان اورا ندیده بودم و نیز دگرش ندیدم بدین شکل و هیئة
رسول عم گفت اعانک علیه ملک کریم انک با تو یار بود او فرشتهٔ بزرگوار بود انکه حق سبحانه
و تعالی بیان کرد که انچ بایشان رسید از زخم شمشیر رسید گفت سبب ان بود که ایشان
با خدای و رسول مخالفة کردند و هر کس که با خدا و رسول وی مخالفة کند خدای تعالی
سخت عقوبتست ویرا بعذابی سخت معذب کرداند انکه گفت که ان عذاب و عقوبت
اینست از کشتن شما و اسیر کرفتن بچشید مر عذاب را پیش از انک بعذاب اتش دوزخ
رسید و کافرانراست عذاب اتش دوزخ ۞ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمُ
الَّذِينَ كَفَرُوا زَحْفًا فَلَا تُوَلُّوهُمُ الْأَدْبَارَ ۞ وَمَنْ يُوَلِّهِمْ يَوْمَئِذٍ
دُبُرَهُ إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّزًا إِلَىٰ فِئَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ
مِنَ اللَّهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ ۞ حق تعالی خطاب کرد
مؤمنانرا و گفت ای گرویدگان و باور دارندگان من و رسولان من خود شما ببینید
که کافرانرا بیکبار در پیش شما ایند و بر شما حمله اورند و انبوهی ایشان ببینید نکر تا پشت نکردانید

و بهزیمت نروید ذکر دبر از برای استقباح حال را گفت تا باشد که ایشان ازان استنکاف
کنند و نگریزند با این همه مبالات نکردند و بگریختند انکه گفت هر که پشت بر گرداند دران
روز و برود مگر از بهر ان تا ساز نیرو الت و سلاحی بدست اورد و چنان نماید دشمن را
که وی منهزم شده است انکه باز گردد و بروی حمله اورد یا خواهد از میان جماعتی که بنزد
از مسلمانان باز دیگ جماعتی دیگر رود از مسلمانان که بوی و یاری وی محتاج تر باشند
و هر که بیرون ازین دو وجه صف کارزار رها کند و پشت بر دشمن کند با خشم
خدای باز گشته بود و مستحق غضب وی شده و جای وی دوزخ بود و بد جاییست
دوزخ بعضی از علما گفته اند که حکم این ایه خاصست بروز بدر برای انک در زمین
مسلمانان همان بود ند که با پیغمبر حاضر بودند اگر کسی بگریختی اورا جای بنوهی الا
که با مشرکان کریختی امروز اگر برود باز دیگ جماعت مسلمانان این حکم در حق او
نماند نبینی که روز بدر چون بگریختند خدای تع عذر خواست برای ایشان
و گفت إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا وَلَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ و گفته اند که حکم این ایه
اشارتست بروز احد و حنین که ایشان بگریختند و ایشان دوازده هزار بودند و فرار
از زحف معصیتی کبیره است ابن عباس گفت اعظم الكبائر الشرك بالله ثم الفرار من
الزحف و این قول محمد باقر و جعفر الصادق است علیهما السلم و دلیل برین عموم ایت
و الفاظ عموم در قران واجب بود حمل کردن بر عموم و بر خصوص حمل نباید کردن بی
دلیلی و ایه عفا الله عنهم دلیلست برین که اگر گریختن از زحف گناه نبودی از خدای تع
عفو نبایستی خواستی و عطا گفت که این ایه منسوخست بقوله الان خفف الله عنكم و علم
ان فيكم ضعفا این قول نیکو نیست برای انکه جمع میان هر دو ایه ممکن نیست و جای که جمع توان

کردنیخ نبود ۞ فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ وَمَا رَمَيْتَ
إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى وَلِيُبْلِيَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ بَلَاءً
حَسَنًا إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ذَلِكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ مُوهِنُ كَيْدِ
الْكَافِرِينَ ۞ حق سبحانه وتعالی درین ایة باز عود بر سبیل مبالغت که انچ
روز بدر رفت از کشتن و اسیر کردن بقوة و عزة و منعة تو نبود بلکه بفضل و
رحمت و تقویت و تایید و نصرت من بود که فرشتکان را فرستادم از بهر مدد تو و این
مبالغة را بحدی رسانید که از وی نفی فعل کرد و با خود اضافت کرد چنانک یکی از ما کوید
که این کار در وقع و قدرت تو نبود واکر نه عنایت و نصرت من بودی ترا این کار دیرنیا
ملی پس بحقیقت خدای کفت تو نکشتی ایشانرا ولکن خدای کشت و تو نینداختی بدیشان
ولکن خدای انداخت در حیث ـــــــ که رسول عم چون ببدر رسید
کفت هذه مصارع القوم ان شاء الله چون قوم برامد کفت هذه قریش تجر بیابها
بخیلائها وفخرها تکذبون رسولها اللهم انی اسالک ما وعدتنی بیان قریش امدند که جامه
بعجز و کبر در زمین میکشند رسول خود را بدروغ زن میدارند بار خدایا از تو می
خواهم انچ مرا وعده داده جبرئیل امد و کفت قبضهٔ خاک بردار و در روی ایشان انداز
چون صفها راست شد رسول عم امیر المؤمنین را کفت یا علی خاک مرا ده امیر المؤمنین عم
یا علی خاک و سنک ریزه بوی داد و نکاه می کرد تا چه خواهد کرد ان خاک را در روی ایشان انداخت
و کفت شاهت الوجوه زشت باد این رویها هیچ مشرک نماند که خدای تع پارهٔ از ان خاک
و سنک ریزه بچشم وی نرسانید و بدهن و بینی وی اند مؤمنان روی در ایشان نهادند
و کشتن و اسیر کردن کرفتند سعید بن المسیب کفت که ابی بن خلف الجمحی را روز بدر

اسیر

اسیر کرفتند وی خویشتن را باز خرید چون خواست که برود کفت یا محمد اسبی دارم که اورا
میپرورم هر روز فرقی از کاورس میدهم ترا بران اسب خواهم کشتن رسول کفت ـــــ بل که من
ترا کشم ان شاء الله چون روز احد بود ابی بن خلف در امد بران اسب نشسته بود می تاخت
تا نزدیک رسول رسید جماعتی مسلمانان پیش او رفتند تا او را بکشند رسول عم حربهٔ در
دست داشت بینداخت بر پهلوی او امد و چند استخوان پهلوی وی بشکست او را از انجا بر
کرفتند و میکفتند باکی نیست که زخم کارکر نیامدست کفت با من مکوئید بخدای که محمد مرا
طعنه زد که اکر با اهل زمین قسمت کنند همه را هلاک کرداند و من ازین جان نبرم و شما
نشنیدی که روز بدر محمد کفت من ترا بکشم ان شاء الله و او دروغ نکوید او را بر دست کرفته
می بردند بر دست ایشان جان بداد در راه او را دفن کردند و کفته اند که در روز خیبر
کمان بخواست و تیری بدانجا بپیوست و بجانب حصن خیبر انداخت تیر امد و بر کنانة بن ابی
الحقیق امد و او را بر بستر خفته بکشت مجاهد کفت ـــــ جماعتی صحابه در جماعتی کشتکان
خلاف کردند این کفت که من کشتم وان کفت که من کشتم خدای تع این ایة فرستاد و کفت
شما نکشتید ایشانرا لکن خدای کشت و تو نینداختی ای محمد ان سنک ریزه و خاک یا ان حربه
و تیر بلکه خدای انداخت یعنی اجزای خاک و سنک ریزه وان تیر تو نرسانیدی ولکن خدای
رسانید بر وجه معجز تو از بهر انکه اثر ان در هیچ ادمی نباید و برای ان کرد تا مؤمنانرا ابتلا
کند و بیازماید امتحان کردنی نیکو و عطا دهد و نعمت کند بریشان بنصرت و غنیمت و اجر و مثوبة
و تا بدانند که خدای بر ایشان چه نعمت کرد از فتح و ظفر با اندک ایشان و بسیاری دشمن تا شکر
این نعمت بکزارند و خدای تع شنونده کفتار و بیننده کردار ایشانست و غرض ازین جمله
ان بود تا خدای تع نعمت دهد مؤمنانرا و ضعیف و سست کرداند کید و مکر کافرانرا

إِنْ تَسْتَفْتِحُوا فَقَدْ جَاءَكُمُ الْفَتْحُ وَإِنْ تَنْتَهُوا فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ
وَإِنْ تَعُودُوا نَعُدْ وَلَنْ تُغْنِيَ عَنْكُمْ فِئَتُكُمْ شَيْئًا وَلَوْ كَثُرَتْ
وَأَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ ۝ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ
رَسُولَهُ وَلَا تَوَلَّوْا عَنْهُ وَأَنْتُمْ تَسْمَعُونَ ۝ وَلَا تَكُونُوا
كَالَّذِينَ قَالُوا سَمِعْنَا وَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ ۝ اهل مکه چون خواستند
که از مکه بیرون آیند دست در استار کعبه زدند و گفتند اللهم انصر اعلی الجندین
وأهدى الفئتين وأكرم الحزبين وأفضل الدينين بار خدایا نصرت کن ازین دو لشکر آنرا که
بلندتر است و ازین دو گروه آنرا که راه یافته‌تر است و ازین دو جماعت آنرا که گرامی‌تر است
و ازین دو دین آنرا که فاضلتر است خدای تع رسول خود را نصرت کرد بر ایشان و این آیت
فرستاد و ایشانرا خطاب کرد بر سبیل تهکم و گفت شما اگر فتح و نصرت میخواستی فتح و نصرت
بر شما آمد و ابو جهل روز بدر گفت اللهم أينا كان أفجر وأقطع للرحم وأتانا بما لا نعرف
فأحنه الغداة بار خدایا هر که از ما فاجرتر و قاطع‌تر است رحم را و چیزی آورده است
که ما آنرا نمیشناسیم فردا بر پیشانی وی زن و هلاک کن حق تع دعا روی بر وی بشنید
و او را دو مرد زدند یکی را عوف نام بود و دیگر را معوذ برادران یکدیگر بودند و عبد الله
مسعود وبرا تمام بکشت ابی بن کعب گفت که ابن خطاب با اصحاب رسول گفت که ایشان
پیغمبر را گفتند یا رسول الله برای ما از خدای فتح نخواهی رسول روی سرخ کرد و گفت
آنانکه پیش از شما بودند ایشانرا انواع عذاب کردند و بدست اره بدو نیم کردند و از
دین خود بر نگشتند و اعضاء ایشان از یکدیگر جدا میکردند و از دین بر نمیگشتند آنکه
چنان شد که سواری از صنعا بحضرموت آمدی از کس نترسیدی مگر از خدای عز و جل

وکو سعید

وکو سعیدی از گرگ نترسیدی شما را تعجیل است بفتح و نصرت و خدای این آیت فرستاد آنکه آن
خطاب مؤمنان عدول کرد با خطاب کافران و گفت که اگر شما ازین کفر و دشمنی رسول
باز ایستید شما را بهتر بود و اگر با سر دشمنی و عداوت و حرب محمد آیید ما با سر فتح
و ظفر و نصرت او آییم و شما جمعیت که کنید و لشکر که گرد آورید شما را سودی نکند از آنک
خدای با مؤمنانست بنصرت و تأیید آنگه مؤمنانرا گفت که ای گرویدگان طاعت دارید
خدای او رسول خدای را و امتثال فرمان ایشان کنید و از وی بر مگردید و حال آنست که
شما دعوت و کلام خدای میشنوید و مباشید مانند آنکسانی که ایشان گفتند که ما میشنویم
و ایشان نمیشنودند یعنی بشنیدن منتفع نمیشدند چون منافقان و مشرکان و جهودان و
ترسایان بر اختلاف اقوال ۝ إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ
الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ ۝ وَلَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَأَسْمَعَهُمْ
وَلَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ ۝ حق تعالی میگوید که بترین جا
نوران و چهارپایان و روندگان بر روی زمین نزدیک خدای تع عز و جل کران
و گنگانی اند که حق نشنوند و در حق اندیشه نکنند تا از آن باطل تمیز کنند خدای ایشانرا
چهارپایان خواند و آنکه بیان کرد که از چهارپایان بتراند و اگر خدای تع درین
جماعت که حال ایشانست خیری دانستی و دانستی که اگر با ایشان لطف کند بآن منتفع شوند
با ایشان لطف کردی تا بشنودندی چنانک مؤمنان میشنوند و کار می‌بندند و لکن از ایشان
اختیار بد و اصرار بر کفر دانست که اگر ایشانرا بشنواند بنشنوند و از آن اعراض کنند
محمد باقر ع گفت که ایشان بنو عبد الدار اند از ایشان ایمان نیاورد الا مصعب بن عمیر
و سوید بن حرمله و میگفتند ایشان که نحن صم بکم عما جاء به محمد و ایشان اصحاب لوا بودند

روز احد همه کشته شدند ابو علی کفت ـــــــ که حجتی بود که ایشان کفتند که ما
ترا انکه باور نداریم که جماعتی را از قصی بن کلاب که سالها ست تا ایشان مرده اند ایشانرا
زنده کنی تا ایشان با ما سخن کویند و ما سخن ایشان شنویم انکه خدای تع کفت که اکر خدای تع
در ایشان خیری دانستی سخن مردکان ایشانرا بشنوانیدی و اکر بشنوانید اعراض کنند
و ایمان بناورند و این ایة دلیلست بر بطلان قول انکس که میکوید که روا بود که مقدور لطف
بود که اکر با کافران بکند ایمان ارند و نکند چه اکر چنین بود مؤدی بود با نقض غرض و هو
تعالی عن ذلک ۝ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ
إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ
وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ۝ حق تع درین ایة خطاب میکند
با مؤمنان و میکوید بای کرویدکان اجابت کنید خدایرا و پیغامبر را چون پیغمبر شما
را دعوت کند با چیزی که ان چیز شما را زنده کرداند و ان ایمانست و ایمان حیوة لست
و کفر مرک انک لا تسمع الموتى و یا سبب حیوتست من عمل صالحا من ذكر او انثى وهو
مؤمن فلنحيينه حيوة طيبة و کفته اند که جهاد دلست و جهاد سبب حیوتست و لا
تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتا بل احياء و مراد با ستجابة طاعتست ابو هریره
روایت ـــــــ کرد که رسول عم با ابی بن کعب بکذشت او در نماز بود او را اواز داد و
کفت یا ابی فقال ابی نماز سبک بکرد و بپیش رسول امد کفت ای ابی چرا جواب ندادی مرا
چون ترا بخواندم نه شنودی که خدای تع کفت یا ایها الذین امنوا استجيبوا لله وللرسول
اذا دعاكم لما يحييكم کفت نماز میکردم یا رسول الله از این پس هر که که بخوانی اجابت کنم و اکر
چه اندر نماز باشم انکه کفت ترا خبر دهم بسوره ئی که مثل ان در توریة و انجیل و زبور

وقرآن

وقران نیست کفتم بلی یا رسول الله کفت در نماز چه خوانی کفتم فاتحة الکتاب کفت بان خدای
که جان محمد با مر اوست که مثل این سوره در توریة و انجیل و زبور و قران نفرستاده است و
ان سبع المثانی است و خدای جز عن نداشه است انکه خدای خطاب کرد و کفت که خدای تع
منع کند و جدا اندازد میان مرد و دلش بمرک یا جنون و زوال عقل پس منتفع نباشد
بدل خود و بان تدارک فایت نتواند کردن و این بر وجه تحریض باشد بر توبه کردن یعنی
بشتابید پیش از انک این حال پیدا شود و وجهی دیکر انست که خدای تع قادرست که منع
کند میان دل و افعال و از اعتقادات و ارادات و کراهات پس معنی ان بود که افعال
جوارح شما تابع افعال قلوبست و افعال قلوب را اکر خدای خواهد حایل و مانع باشد
میان ان و شما و دیکر انست که مؤمنان مر وقت اندیشه کردندی که دشمن بسیارست و عدد
ما اندک خوفی در دل ایشان امدی خدای تع باز کفت که منع کنم میان دل ایشان و میان
خوف تا خایف نباشند و میان دل کافران و امن تا همیشه ترسان باشند و کفته اند
که معنی انست که خدای تعالی مرد را میراند چنانک کفته شد پس فرصتی که میطلبید از وی
فایت شود و از اخلاص دل و طاعات و علاج کردن دل تا سلیم کردد پس کوئی که
خدای میکوید که این حیوة که شما را داده ام غنیمت دارید و این فرصت را نکاه دارید و دل
خویش با صلاح اورید و خالص متوجه حضرت حق کردانید و بدانید که شما را حشر کنند و بنزدیک او
کرد اورند ۝ وَاتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً وَا
عْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ وَاذْكُرُوا إِذْ أَنْتُمْ قَلِيلٌ مُسْتَضْعَفُونَ
فِي الْأَرْضِ تَخَافُونَ أَنْ يَتَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ فَآوَاكُمْ وَأَيَّدَكُمْ
بِنَصْرِهِ وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ۝

فتنة م

حق تعالی میفرماید که بترسید از فتنهٔ که چون بیاید خاص بکسانی نرسد که ایشان ظالم باشند
و مراد بفتنه بلا و مصیبة و ظلمی است که در میان خلایق افتد ابن عباس گفت ـــــ در این آیة
که خدای تع میگوید که بر منکر خاموش مباشید و اغضا مکنید و رضا مدهید که عذاب خدای بیاید
ظالم را و غیر ظالم تمیز نکند ظالمانرا آن عذاب بر ظلم بود و انرا که ظلم نکرده باشند بران بود
که امر معروف و نهی از منکر نکرده باشند و نامکلفانرا از اطفال و مجانین و بهایم بر سبیل
امتحان و اعتبار و لطف بود مر غیر یرا یعنی بترسید از فتنهٔ که عام بود و از عذابی که
بجملهٔ خلایق برسد از خاص و عام و ظالم و غیر ظالم چون عذاب استیصال که امت سلف
را بود حسن بصری گفت ـــــ آیة در حق صحابهٔ رسول است علیه و زبیر این آیة میخواند
و میگفت ما سالها این آیة می خواندیم و ندانستیم که از اهل این آیة ایم تا بدیدیم این خود
در حق ما بوده است ابن عباس گفت که چون این آیة آمد پیغمبر خدای گفت مَن ظَلَمَ عَلِيًّا
مَقْعَدِي هَذَا بَعْدَ وَفَاتِي فَكَأَنَّمَا جَحَدَ نُبُوَّتِي وَنُبُوَّةَ الأَنْبِيَاءِ قَبْلِي هر که بر علی ظلم کند درین جای
که من نشسته ام و این مقام از وی باز گیرد بعد از وفات من چنان باشد که انکار کرده نبوت
مرا و نبوت پیغمبران که پیش از من بوده اند حذیفهٔ یمان گفت ـــــ که رسول خدای
گفته است که یاران من پیش از من چیزها کنند که باشد که خدای تع ایشانرا از صحبت من بیامرزد
و جماعتی بران کار کنند و برود بران جای ایشان در دوزخ بود ابو هریره گفت ـــــ که
رسول ع گفته است که قیامت بر نخیزد تا پیدا نشود فتنهٔ عمیا مظلمه که آنکس که دران فتنه
خفته بود به از ان باشد که نشسته بود و اگر نشسته بود به از ان که ایستاده باشد و آنکس
که ایستاده باشد به از ان بود که دونده بود و اگر دونده باشد به از ان باشد که دونده باشد
یکی از صحابه گفت یا رسول الله اگر این فتنه مرا دریابد و من در تاختن باشم گفت بایست

کفت

گفت اگر ایستاده باشم گفت بنشین گفت اگر نشسته باشم گفت دستها با خویشتن گیر و نگاه دار
که بندهٔ مظلوم باشی به از ان باشد که بندهٔ ظالم باشی و رسول گفت که چون فتنه بیاید بنده کان
خدا را بسته کنند و عالم از ان فتنه بعلم نجاة یابد و اعلموا ان الله بدانید که خدای تع سخت
عقوبت است آنگه خدای تع خطاب کرد با مهاجریان و گفت یاد کنید آنرا که چون شما در مکه
بودید اندک بودید و ضعیف در ابتدای اسلام قریش شما را ضعیف کرده بودند شما می تر
سیدید از انک مردمان شما را بربایند یعنی مشرکان عرب یا اهل پارس و روم چون مخوا
ستید که از مکه بیرون آیید و بمدینه هجرت کنید خدای شما را بسلامت بمدینه رسانید و در
مدینه جای داد شما را تا ایشانرا و شما را تایید و تقویت کرد و دست شما قوی کرد و ایدکم بنصره و ظفر
که داد شما را روز بدر و بر دشمنان و روزی داد شما را از روزیهای حلال و پاک و آن
غنیمت است که شما را حلال کرد و پیش از شما امتان دیگر را حلال نبود و این برای آن کرد
تا شما شکر نعمت او گوئید فعل گفت ـــــ مراد جملهٔ عرب اند که ایشان در جهان ذلیل
بودند بشکم گرسنه و تن برهنه و بزندگانی شقی تا در نعم بودند با شقاوت و شر بوده اند چون
مردند مستحق دوزخ شدند و برد و دشمن سخت و قوی بودند پارسیان و رومیان خوردند
همه جهان بودند ایشانرا خبری نبود که کسی را بر ایشان حسد آید چون خدای تع رسول
را بفرستاد و اسلام ظاهر گشت ایشان فراخ روزی و محترم و مسلط شدند پس بچنین
نعمتی و حالتی همه اینه شکر باید کردن و این برای آن کرد تا شکر کنند ۞
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَخُونُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ وَتَخُونُوا أَمَا
نَاتِكُمْ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ وَاعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ
فِتْنَةٌ وَأَنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ ۞ خدای تع خطاب میکند

مؤمنان را و میگوید ای انکسانی که ایمان اورده اید با خدای خیانت مکنید بترک اوامر
و ارتکاب مناهی و با رسول بترک سنت و شریعت او و در امانتها که میان شماست
انان یکدیگر خیانت مکنید و شما میدانید که عاقبت وخیال و خیانت و سرانجام او
چگونه است جابر بن عبد الله الانصاری گفت ــــــــ سبب نزول این ایه ان بود
که جبرئیل امد و گفت ابو سفیان فلان جا فرود امده است با جماعتی مشرکان ساز کنید
و جنگ پوشیده دارید و ناگاه بسر ایشان شوید یکی از جمله منافقان نامه نبشت و ابو
سفیان را از امدن مسلمانان خبر کرد زهری گفت ــــــــ که در ابو لبابه امد انکه که رسول ع
جهودان بنی قریظه را حصار میداد بیست و یک روز ایشان کس فرستادند و طلب صلح کردند
بدانچ بنو النضیر کرده بودند که خود بانگذارند و با دو عا و اریحا شوند رسول ع گفت ــــــــ
چارم
صلح نکنم الا بر انک بر حکم سعد معاذ فرود ایند گفتند که ابی لبابه را پیش ما فرست تا با وی مشورت
کنیم رسول وی را بفرستاد او را با ایشان مناصحتی بود برای انک مال و فرزندان او در دست
ایشان بودند او را گفتند چه گویی در حدیث سعد معاذ و انک ما را میفرماید تا بر حکم او فرود
ایم گفت ــــــــ نباید و اشارت کرد بحلق یعنی کشتن بود ایشان گفتند که ما فرود نیایم بر حکم او
خدای تع این ایه فرستاد که یا ایها الذین امنوا لا تخونوا الله و الرسول ابو لبابه گفت ــــــــ
من هنوز از ایشان جدا نشده بودم و قدم از قدم بر نداشته دانستم که خیانت کرده ام با خدای و رسول
پشیمان شدم و فرود امدم چون بیامدم این ایه در باب من امده بود راوی خبر گوید
که ابو لبابه بیامد و خویشتن را بستون مسجد ببست و سوگند خورد که طعام و شراب نخورم
تا بمیرم یا خدای توبه من قبول کند هفت شبانروز طعام و شراب نخورد تا بیفتاد و ضعیف
شد بیهوش گشت خدای تع توبه وی بپذیرفت او را گفتند خدای توبه تو بپذیرفت ــــــــ

کفت

گفت و الله که من خود را باز نکشایم جز که رسول مرا باز کشاید رسول ع بیامد و او را باز
گشود ابو لبابه گفت ــــــــ تمام توبه من انست که از زمین و سرای که در او این گناه کردم بردم
و از جمله مال خود بیرون ایم رسول ع گفت نه که ثلثی از مال خود تصدق ده تا کفارت
گناهت شود و این از باقر و صادق علیهما السلم روایت کرده اند ابن عباس گفت که مراد
با امانات مرچیزی است که از مردمان پوشیده باشد از فرایض چون نماز و روزه و غسل
جنابت قال ع گفت ــــــــ مراد دین خداست یعنی این دین که از خدای با امانت
داده تا با او سپارید که اطاعت واجب بود انکه خدای تع گفت که بدانید که مالهاء شما
و فرزندان شما فتنه و بلایی است مر شما را یعنی ان مالها و فرزندان که بنی قریظه است
و برین وجه ایه مخصوص باشد با بی لبابه و اگر چه سبب او بود دیگران در تحت خطاب
داخل باشند و مورد ایه اینست که زنهار تا مال و فرزندان مفتون نشوید که ان سبب
فتنه شماست و در دین منکر بید و ان یاد کنید که نزدیک خدای است مزدی عظیم و ثواب جزیل
انرا که متابعت حق کند و مخالفت هوا و نفس کند ٥ یا ایها الذین امنوا ان
تتقوا الله یجعل لکم فرقانا و یکفر عنکم سیاتکم
و یغفر لکم و الله ذو الفضل العظیم و اذ یمکر بک
الذین کفروا لیثبتوک او یقتلوک او یخرجوک و
یمکرون و یمکر الله و الله خیر الماکرین ٥
ای مؤمنان وگروید کان اگر شما از خدای تع بترسید و از فرمان او در نگذرید و از خیانت
کردن دور باشید خدای شما را فتح و ظفر و نصرت دهد که میان حق و باطل فرقی بدید کند
و روز بدر را فرقان خواند یوم الفرقان یوم التقی الجمعان یعنی یوم الفتح و الظفر

واین فرق بنصرت شما باشد وخذلان ایشان واعزاز شما واذلال ایشان وثواب شما
وعقاب ایشان وگفته اند که شما را هدایتی دهد که بان دلهاء شما فرق کند میان حق وباطل
وگناهان شما را بان بپوشند وتقوی شما را کفارت گناهان شما گرداند وشما را بیامرزد وخدای
تعالی خداوند فضل ونعمتی عظیم است وبیادکن ای محمد چون کافران با تو مکر کردند وخوا
ستند که در خفیه وپنهان ترا در خانه باز دارند یا ترا بکشند یا از شهر بیرون کنند عبدالله
عباس وجمعی مفسران گفته‌اند که چون انصار بیان ایمان اوردند وبا رسول
بیعت کردند قریش از ان بترسیدند بزرگان ومشایخ ایشان در دار الندوه جمع شدند
تا با یکدیگر کار او مشورت کنند ودوسارا ایشان ان روز عتبه وشیبه بود وابوجهل و
ابوسفیان وطعیمه بن عدی والنضر بن الحارث وابو البختری وزمعه بن الاسود و
حکیم بن حزام ونبیه ومنبه وهشام بن عمرو وامیه بن خلف ابلیس علیه اللعنه بصورت
پیری بیامد چون او را دیدند گفتند که تو کیستی گفت مردی‌ام از اهل نجد که شنیدم شما رای
خواهید زدن در حق این محمد خواستم تا من نیز حاضر باشم ورای شما بشنوم اگر صواب باشد
از پیش برم واگر خطا باشد من نیز رای زنم که شما از من نصیحت بشنید وشوید گفتند
روا باشد ابو البختری گفت که رای من انست که او را بگیرید ودر خانهٔ محبوس باز دارید و
در ان خانه سوراخ رها کنید که از انجا اب وطعام باو میدهید تا مردن چنانک با دیگر
شاعران کردند از زهیر ونابغه ابلیس بانگ بر وی زد وگفت بد رای است که تو زدی این
با کسی توان کرد که او را ولی وعشیرتی نباشد اما محمد که از بنی هاشم باشد واز قوم خود اتباع
دارد اگر او را یک دو روز محبوس کنید خویشان او بر شما بیرون ایند وبد خواهند از ایشان
زیان وبا شما قتال کنند واو را بیرون ارند ورای شما باطل شود ایشان از سر این برفتند

وگفتند

ایشان را است گفتی ای شیخ النجدی هشام بن عمرو گفت رای انست که این مرد را بر شتری نشانید
وسر در بیابان دهید واز میان خود وشهر بیرون کنید تا برود وشما از گفتار گوی او برهید ابلیس
گفت بئس الرای هارایت مردی باین صفت که محمد است با حسن خلق وخلق وفصاحت وبلا
غت وشیرین زبانی از میان شما برود وهرجا که شود وهرکرا دعوت کند اجابت کنند و
مفتون وی شوند بسیار لشکری جمع کند وبیاید وجهان بر شما زندان گرداند مردان شما
را بکشند وزنان را ببردگی برد همه گفتند که صدق الشیخ النجدی ابوجهل گفت که رای من انست که
ده مرد را از بطون امهات قریش اختیار کنید تا او را بکشند اشکارا چنانک مردم ندانند
که او را که کشته است تا خون او در قبایل متفرق شود طلب قصاص نتوانند کردن لابد بدیه
راضی شوند شیخ گفت نعم الرای هارایت ودر روایتی دیگر انست که این رای که ابلیس زد همه
رای او اطنه وگفتند الرای رای الشیخ النجدی انگه ده مرد را از قریش اختیار کردند تا این کار
بکنند جبرئیل امد واین ایت اورد ورسول را خبر داد از ان احوال وگفت خدای میفرماید که مضجع
خود رها کن واز شهر بیرون رو رسول ع امیر المؤمنین را بخواند وگفت خدای مرا فرموده
است که امشب از شهر بیرون رو بر جای من می باید خفت تا اگر قریش تعرض کنند جای من خالی
نبینند بانر من بیایند واگر مکروهی بمن خواهند رسانید برسانند وجامهٔ خود بر کند وبوی
داد وگفت در پوش وبجای من بخسب امیر المؤمنین ع همچنان کرد ورسول ع از سرای خود
بیرون امد واین جماعت بر در سرای بودند واین ایات میخواند انا جعلنا فی اعناقهم اغلالا
فهی الی الاذقان فهم مقمحون الی قوله فهم لا یبصرون وهریکی را پارهٔ خاک بر سر کرد وبگذشت
وبغار رفت وامیر المؤمنین را بجهه بر سرا مال وخانه وانچ او را بود وانچ از ودایع مردمان
بنزدیک او بود وصی خود کرد وان مشرکان همه شب علی را نگاه میداشتند بر گمان انکه ان محمد است

تا صبح بر امد در سرای رفتند با تیغها تا رسول را بکشند امیر المؤمنین علی ع از انجا برخاست
و گفت بچه کار امده اید و چه میخواهید گفتند محمد کجاست گفت نگفت علیه رفت ایشان از سرای
بیرون امدند پی دیدند گفتند که محمد رفته است و ما نا که این خاک وی بر سر ما کرده است پی
کو رفتند امدند تا در غار نشده است چه اگر در غار شدی بودی این نسج عنکبوت دریده بودی
از انجا یا بزمین فرو شده است یا باسمان برده اند ویرا و خدای تع در حق امیر المؤمنین ع این
ایة فرستاد و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله و درین قصه این ایات فرستاد که
و اذ یمکر بک الذین کفروا کافران در کشتن تو ای محمد مکر کردند و کید سگالیدند و خدای
تع با ایشان مکر کرد یعنی جزا مکر ایشان معد و ساخته کرد اینجا مکر خواند برای از
دو لع راجزا انکه گفت و جزاء سیئة سیئة مثلها با ایشان معاملهٔ مکاران کرد فعلی که صورت مکر
دارد و اگرچه در معنی عدل است و خدای بهترین مکر کنندگان است بدانچ ایشان کردند
و خواستند بدان نرسیدند و مرچه خواهد چنانچه باید بباشد وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ
آيَاتُنَا قَالُوا قَدْ سَمِعْنَا لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَٰذَا إِنْ هَٰذَا إِلَّا أَسَا
طِيرُ الْأَوَّلِينَ وَإِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَٰذَا هُوَ الْحَقَّ مِنْ
عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ أَوِ ائْتِنَا بِعَذَابٍ
أَلِيمٍ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ
مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ حق تعالی درین ایة حکایت کرد از
جحود و عناد کافران و گفت چون ایات ما از قران بر ایشان خوانند گویند که ما بشنیدیم
این قران اگر ما بخواهیم مثل این بگوئیم این نیست الا افسانهٔ پیشینگان این ایة در نضر بن
الحارث امد که او بپارس و حیره رفته بود بعجمان و کلام ایشان شنیده و ذکر اخبار عجم و جودان

تعالی نسج عنکبوت را فرمود تا بر در غار تنید ... تا ایشان بر در غار بیامدند

وترسایان

و ترسایان دیده بود که توریة و انجیل خواندندی و غاز کردندی چون بمکه امد رسول را
یافت که قران میخواند و غاز میکرد گمان برد که این جنس است گفت اخبار اولیا است و قصهٔ امم
پیشین و چون بمجمعها اهل حیره است ما بین اگر خواهیم مثل این بگوئیم عثمان بن مظعون ویرا گفت
اتق الله از خدای بترس و این چنین سخنها مگو که محمد حق است و حق میگوید گفت من نیز حق میگویم
گفت محمد میگوید لا اله الا الله گفت من نیز میگویم لا اله الا الله و لکن من میگویم ملائکه بنات الله
انگه نضر بن الحارث گفت بار خدایا اگر چنانکه این کلام تو است و حق است و از نزدیک تو است
بر ما سنگ باران از اسمان یا ما عذابی بما اور دردناک و رنجاننده چون این دعا کرد خدای تع این
ایة فرستاد سال سائل بعذاب واقع للکافرین سعید جبیر گفت که رسول ع روز بدر سه کس را بکشت بصبر
مطعم بن عدی را و عقبة بن ابی معیط را و نضر بن الحارث را و نضر اسیر مقداد بود چون رسول
فرمود او را بکشند گفت یا رسول الله اسیر منست رسول ع گفت دانی که او در کتاب خدای چه
گفته است مقداد دگر باره شفاعت کرد رسول همان باز گفت و بار سیم رسول ع گفت اللهم
اغن المقداد من فضلک بار خدایا مدد فضلت ان مقداد با دیگران مقداد گفت یا رسول الله من نیز
همین دعا طمع داشتم مشرکان گفتند که ما از عذاب ایمنیم اگر محمد راست میگوید که پیغمبر است بر او
اگر هیچ امت را عذاب نکنند که پیغمبر ایشان در میان ایشان باشد و نیز انکه ما استغفار میکنیم
عذاب نباید خدای تع بر ایشان رد کرد بقوله و ما لهم الا یعذبهم الله و گفته اند که این کلام مستانف
است عطف نیست بر کلام مشرکان خدا تع میگوید ای محمد تا تو اندر میان ایشان باشی خدای ایشان را
عذاب نکند و نیز عذاب نکند مادام که ایشان استغفار کنند این ایة بمکه امد و رسول در میان ایشان بود
چون از انجا بیرون امدند جماعتی مسلمانان بماندند جا که دیگر ندیدند الا استغفار میکردند چون
مسلمانان از انجا بیامدند خدای تع ایشان را عذاب کرد بفتح مکه و قتل و اسر ایشان روز بدر

محمد بن قیس گفت که قریش گفتند چگونه افتاد که خدای تع محمد را از میان ما اختیار کرد اللهم ان کان
هذا هو الحق من عندک فامطر علینا حجارة من السماء چون شب درآمد بترسیدند و ازین گفتار
پشیمان شدند و گفتند غفرانک اللهم غفرانک وَمَا لَهُمْ أَلَّا يُعَذِّبَهُمُ اللَّهُ وَهُمْ
يَصُدُّونَ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَمَا كَانُوا أَوْلِيَاءَهُ إِنْ أَوْلِيَاؤُهُ
إِلَّا الْمُتَّقُونَ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ وَمَا كَانَ
صَلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكَاءً وَتَصْدِيَةً فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا
كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ چه باشد و رسد ایشانرا و این منزلة و مرتبه نبود ایشانرا
که خدای تع بر ایشان ابقا کند و عذاب نکند و فعل بد و صنیع زشت ایشان این باشد که ایشان
باز میدارند و منع میکنند رسول خدای را و مؤمنان را از زیارت خانهٔ خدای و مسجد حرام با این
همه ایشان میگویند که ما اولیاء خدا و خاصهٔ اوییم دروغ میگویند ایشان اولیا خدا و خاصه او
نیستند دوستان خدای جز متقیان و پرهیزکاران نباشند و در روایتی دیگر از محمد باقر ع
است ــــ که ایشان یعنی قریش گفتند که ما اولیتر مردمانیم بمسجد الحرام و والیان آنیم
خدای تع بر ایشان رد کرد و گفت دروغ میگویند اولیتر مردمان بمسجد الحرام جز مؤمنان نبا
شند و متقیان و لکن بیشترینهٔ ایشان نمیدانند حسن بصری گفت ــــ که با این آیه که و ما لهم
الا یعذبهم الله آیه اول منسوخ است و این درست نیست برای آنکه نسخ در امر و احکام می
شود نه در اخبار و آن آیه حق است و جمع میان این آیه و آن آیه آنست که مراد بنفی عذاب
در آیه اول عذاب دنیاست و اثباتش در دوم آیه عذاب آخرت خواسته است و وجهی دیگر
آنست که در آیه اول نفی عذاب استیصال است و در دوم اثبات عذاب قتل و اسر و اما
شید استغفار مراد بان ایمانست برای آنکه هر کرا ایمان نباشد استغفار او درست نیاید

وچون

وچون ایمان آرند عذاب از ایشان ساقط شود در دنیا و آخرت تا کجیری نکنند که در آخرت
بدان مستحق عقاب گردند آنکه گفت که اگر شما مشرکان را ببینید که نزدیک خانهٔ خدای
نماز میکنند گمان میبرید و میپندارید که آن نماز قربت و عبادت است تا سبب دفع عذاب
باشد یا بر سبیل استغفار بل که نماز ایشان نزدیک خانهٔ خدای نیست الا صفیر کردن و
دست بهم زدن جعفر بن ربیع گفت ــــ که ابو سلمه را پرسیدم از این آیه دستها بهم
برهم نهاد و بر دهن کرد تا انگشتها و انی بیرون آمد و گفت مشرکان چنین کردندی چون
رسول ع طواف کردی جماعتی از بنی عبد الدار از پس رسول رفتندی بر طریق استهزا
و بدهن صفیر زدندی و دستها بهم زدندی چون نماز کردی در مسجد دو مشرک بیامدندی
بر دست راست او بایستادندی و دو بر دست چپ و هم چنین صفیر کردندی و دست زدندی
تا رسول را تغلیط افکنند ابو علی گفت ــــ مکا و تصدیه ایشان بجای دعا و تسبیح
بودی یکدیگر یعنی ایشان بجای نماز این کردندی برادران فعل ایشان را نماز خواند که آن بجای
دیگ ایشان بجای نماز بود چون فعل ایشان این بود چه بر سبیل استهزا و چه بر سبیل تغلیط
گفت لاجرم جزاء ایشان دوزخ و عقاب آمد تا در آن عقوبت ایشان را بر سبیل استهزا
گویند بچشید امروز این عذاب را بجزاء آنکه کافر شدید در دنیا بخدای و رسول
إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ لِيَصُدُّوا عَنْ سَبِيلِ
اللَّهِ فَسَيُنْفِقُونَهَا ثُمَّ تَكُونُ عَلَيْهِمْ حَسْرَةً
ثُمَّ يُغْلَبُونَ وَالَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ يُحْشَرُونَ لِيَمِيزَ
اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَيَجْعَلَ الْخَبِيثَ بَعْضَهُ عَلَىٰ
بَعْضٍ فَيَرْكُمَهُ جَمِيعًا فَيَجْعَلَهُ فِي جَهَنَّمَ أُولَٰئِكَ

اولئک هم الخاسرون این ایة در حق ابو سفیان امد که روز احد
جهل او قیم زد بر مشرکان خرج کرد محمد بن اسحق کفت جون روز بدر ان واقعه افتاد
قریش را منزقیان با مکه امدند و ابو سفیان کاروان خود را با مکه اورد عبد الله بن ابی
ربیعه و عکرمه بن ابی جهل و صفوان بن امیه با جمعی که پدران و برادران ایشانرا
کشته بودند ابو سفیانرا کفتند دیدی که محمد جه کرد پدران و برادران و عزیزان ما را
بکشت اکنون شما را باین مال که بجمانیده اید ما را یاری باید داد تا کینه خود از وباز خواهیم
کفتند هم جنین کنیم هر کسی نصیبی از مال خود بداد حق تعالی در حق ایشان این ایة فرستاد
سعید جبیر کفت که ایة در حق ابو سفیان امد که روز احد دو هزار مرد را از احابیش عزد
بستد و بجنگ رسول امد بیرون انک از قبائل عرد خواسته بود و لشکر کرد کوه حق تع
میکوید که انان که مالهای خود را نفقه میکنند بر امید انکه تا بود که غالب شوند وایشانرا
دستی و ظفری باشد و تا مردمانرا از راه خدای و دین و شریعت مصطفی باز دارند
و زود بود که ایشان برین امیدها را نفقه کنند انکه که بکنند مراد ایشان بر نیاید و مقصود
حاصل نشود مال از دست شده باشد و جز از حسرت جیزی دیکر غائد بود و عاقبة غلبه
بر ایشان بود همه مغلوب و مقهور کردند هم خسارة مال شان باشد و حسرت نارسیدن
بمقصود و هم مذلة عقوبة غلبه بر ایشان در دنیا و انکه مذلة اخرة بود و دوزخ را از جانب
بیرون اوردند انانرا که کافر شدند ایشانرا بر انکیزند و همه را در دوزخ جمع اوردند کافران
در عقاب دوزخ باشند و مؤمنان در ثواب و نعمت بهشت باشند و این برای ان بود
تا خدای تع تمییز کند و جدا کرداند پلید را از پاک یعنی مؤمن را از کافر و نیک کردار را
از بد کردار و کافر پلید با کافر پلید جمع کرداند و عمل بد ایشانرا با عمل بد ایشان ضم کند

وبرهم نهد جون پلید از پاک جدا کرده باشد ان پلید را جمع کند و بر پلید بکرافکند بعضی را
بر سر بعضی جون متاع بد که هیچ کار را نیاید انکه انرا بدوزخ اندازند تا همه سوخته کردد
وانها که خبیث باشند و صفت ایشان این بود زیان کاران باشند که عمر و مال زیان کرده
باشند در کفر و معصیت بسر برده عمر و مال در باخته و بدان دوزخ حاصل کرده ۝
قل للذین کفروا ان ینتهوا یغفر لهم ما قد سلف و ان یعودوا فقد مضت سنة الاولین و قاتلوهم حتی لا تکون فتنة و یکون الدین کله لله فان انتهوا فان الله بما تعملون بصیر و ان تولوا فاعلموا ان الله مولیکم نعم المولی و نعم النصیر ۝
حق سبحانه و تع رسول خود را میفرماید و میکوید که بکوی ای محمد این جماعت کافران
و بت پرستانرا که اکر شما ازین کفر باز ایستید و اصرار نکنید بران کناهها که کذشته شما را
بیامرزند و بران عقاب نفرمایند و توبه از کفر با ایمان بود و از معصیت ندامت و پشیمانی
باشد و بر عزم ان بود که با مثل ان کناه رجوع نکند و اکر باز کردند از کناه و باسر کفر و
معاصی شوند و بر کفر اصرار نمایند بدرستی و حقیقت که سنة و طریقت هلاک شده و رفته در
حق اولیان از نصرة مؤمنان و خذلان کافران انکه مؤمنانرا فرمود که قتال کنید و با
کافران شمشیر زنید و کارزار کنید تا انکه که هیچ کفری و شرکی و فتنه نماند و شما کارزار و جهد
بن نصرة شما و خذلان کفار تا اسلام عزیز کردد و کفر و شرک خوار و حقیر کردد و دین
و اسلام همه خدایرا بود و هیچ شیطانرا نباشد طاعت خدای دارند و طاعت شیطان ندارند
پس اکر این کافران باز ایستند از کفر خدای تع باحوال و اعمال ایشان بینا ست جزا دهد
ایشانرا بر وفق دینشان و بحسب عمل ایشان و اکر جنان بود که بر کردند و روی بکردانند

از اسلام بدانید که اعتماد شما بر ایشان نیست اعتماد بر خداست و خدای مولی شماست و ولی
نعمت شما واو نیز بشماست واو یاور و یاری کنندهٔ شماست واو نیکو خداوند و نیکو یاری
و نیکو یاوری است مر شما را ۵ وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَأَنَّ
لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ
السَّبِيلِ إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْ
قَانِ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ۵
حق تع خطاب میکند مؤمنان را و میگوید که بدانید که هر غنیمت که شما میگیرید از هر چه
باشد پنج یک آن خدای راست و رسول خدای راست و آن شخصی را که خداوند قرابتی خویش
است بپیغامبر و یتیمان را و مسکینان را و راه گذریان را و این بر شما واجب و لازم است اگر شما
بخدای ایمان دارید و بانچه ما فرو فرستادیم بر بندهٔ خویش محمد ص از قرآن در روز فرقان ۵
یعنی روز بدر که خدای تع فرق کرد در آن روز میان مؤمن و کافر و حق و باطل و
آن روز که دو جمع بهم رسیدند و متلاقی و متقابل یکدیگر شدند و آن روز روز آدینه
بود هفدهم ماه رمضان و گفته اند نوزدهم ماه رمضان سال دوم از هجرت رسول ع و این
روایت جعفر الصادق ع و خدای تع بر همه چیزی قادر است پس عاجز نباشد از آنکه خواهد
مر کسی را بوفق استحقاق وی دهد و غنیمت مال اهل حرب باشد که مسلمانان از کفار بقتال
و کارزار بگیرند و آن هبه است از خدای تع مسلمانان را و بعضی فرق کرده اند میان غنیمت
و فی و گفته اند که غنیمت آنست که بقتال ستانند و فی آنست که بی قتال بدست آید و گفته اند
که غنیمت مال منقول باشد و فی زمینهاء ایشان و فی خاص رسول را باشد و از پس
او قایم مقام رسول را بود از اهل بیت او و هیچ کس را در آن حقی نباشد لقوله تعالی

ما افاء

ما افاء الله علی رسوله من اهل القری فلله و للرسول و لذی القربی و الیتامی و المساکین
و ابن السبیل و قول آنکس که میگوید که این آیه منسوخ است باین آیه و اعلموا انما غنمتم من شیء در
ست نیست بواسطه آنکه تنافی نیست میان هر دو آیه و جمع کردن میان ایشان صحیح است و
نیز منسوخ این آیه دلیلی نیست و بی دلیل حکم نتوان کرد بنسخ قرآن و من شیء از برای آن گفت تا فا
ئدهٔ استغراق دهد و هیچ از وی بیرون نبود حتی الخیط و المخیط و آنچه غنیمت کرده باشند بر
پنج قسمت باید کرد و یک قسمت که خمس است از وی جدا کردن و آن چهار دیگر را قسمت باید
کردن میان لشکریانی که قتال کرده باشند و بقتال حاضر شده سواری را دو سهم دهند و پیاده
را یک سهم و اگر مردی باشد که اسبان بسیار دارد وی را نصیب دو اسب بیش ندهند و اگر جمعی
بیاری ما آن مسلمانان آیند و مسلمانان از حرب فارغ نشده باشند و غنیمت
قسمت نا کرده ایشان را نیز نصیب دهند و آن یک سهم را که خمس است بر شش قسمت باید کرد
یکی خدای را و یکی رسول را و یکی از خویشان رسول را که متولی کار او باشد از پس او و آن
امامست و قسمتی یتیمان را و قسمتی مسکینان را و قسمتی ابناء السبیل را که از بنی هاشم باشند از فر
زندان علی و عباس و جعفر و عقیل و عقب دو کرده را بیش نباشد طالبیان را و عباسیان را
و از فرزندان عبد المطلب جز هاشم کسی دیگر را عقب نبوده است آن یک قسمت که خدای راست ر
سول را باشد و بعد از رسول قسمت خدا و آن رسول امام را باشد و ابو العالیه مردی بود صالح
از تابعین او گفت که سهم خدا و کعبه را باشد فان تبدای لبیت الله و خمس بنزدیک اهل شیعت
در بیت و پنج چیز واجب بود در غنیمتی که از دار الحرب آرند و در ارباح تجارات و مکاسب و
زراعات پس از آنکه مؤنة او و عیال او از آنجا بود و هر چه از معدن بیرون آرند از جمله معادن
از زر و سیم و آهن و روی و مس و برنج و ارزیز و نمک و نفط و کبریت و هر چه نام معدن

بروا ایدانند ذبح و موسیا و کنج که یابند و فیروزه و بلخش و هر مالی حرام که با حلال آمیخته بود
و تمیز نتوان کردن و مالی که بمیراث با وندان کسی که کسب او حرام و حلال بوده باشد این جمله
آنست که بدست هر کس که افتد که در عرف آنرا غنیمت خوانند و غنیمت نامی شاملست هر فائده
را که بمردم رسد و بعموم این استدلال توان کرد بر وجوب اخراج خمس از این جمله و آنکه لفظ
عموم شنا و لستاند و مورد ان کنتم آمنتم بالله تعریع و توبیخ راست چنانک بجهان ما گوید
که نماز بتو واجبست اگر مسلمانی مراد آن نباشد که بر کافران واجب نیست مراد آنست که تو کافر
سیرتی در ترک نماز ۞ إِذْ أَنْتُمْ بِالْعُدْوَةِ الدُّنْيَا وَهُمْ بِالْعُدْوَةِ الْقُصْوَى
وَالرَّكْبُ أَسْفَلَ مِنْكُمْ وَلَوْ تَوَاعَدْتُمْ لَاخْتَلَفْتُمْ فِي الْمِيعَادِ
وَلَكِنْ لِيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ
بَيِّنَةٍ وَيَحْيَى مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ وَإِنَّ اللَّهَ لَسَمِيعٌ عَلِيمٌ ۞
آنگه که شما بکناره رود خانه بودی که بمدینه نزدیکتر بود و ایشان یعنی مشرکان بکناره که از مدینه
دورتر بود بودند و گفته اند که معنی اینست که یاد کنید آنرا که شما بکناره رود خانه بودی که بمدینه
نزدیکتر بود و ایشان بکناره دیگر که از مکه دورتر بود یعنی شما بخانه خود نزدیک بودی و قریش
از خانه خود دور بودند و شترسواران یعنی ابوسفیان و اهل کاروان فروتر از شما بودند
بساحل دریا رسول ع با علی الوادی فرو آمده بود و مشرکان با سفل الوادی و ابوسفیان کاروان
را بکنار دریا برده بود تا عکه اورد و این کار بدین بود که خدای تع انداخت و تقدیر کرد که اگر
شما با یکدیگر وعده و میعادی نهاده بودی از سیار شما اختلاف افتادی شما که مؤمنان اید اندکی
شما منع کردی از حاضر آمدن و وفا کردن بآن وعده و بسیاری ایشان و ایشانرا مهیبت و بیم
منع کردی از آمدن بیدر پس شما را اتفاق ملاقات نبودی ولکن خدای تع این کار را تمام

گرداند

گرداند و راست برآورد بی میعادی و وعده از سر لطف و کرم خود تا کاری را که کردنی بود
تمام کرده شود و آن اعزاز دین و اذلال کفر و خذلان کفر و ظفر مسلمانان و الزام کردن حجت
کرد و نظام کرد بعد از اظهار معجزات و ایراد دلالات و انزال آیات محکمات تا هر که هلاک
شود از سر حجت هلاک شود و هر که زنده ماند از سر حجت زنده ماند مؤمنان زنده اند و کافران
مرده برای آنک مآل مؤمنان با حیوتی است که آنرا مرگ نباشد و مآل کافران با هلاکتی است
که در عقب آن راحتی نباشد و خدای تع از ایشان غافل نیست بل که شنوا و داناست با قوال و
احوال ایشان و بدیر و مصالح هر کس ۞ إِذْ يُرِيكَهُمُ اللَّهُ فِي مَنَامِكَ قَلِيلًا وَلَوْ
أَرَاكَهُمْ كَثِيرًا لَفَشِلْتُمْ وَلَتَنَازَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ وَلَكِنَّ اللَّهَ
سَلَّمَ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ وَإِذْ يُرِيكُمُوهُمْ إِذِ الْتَقَيْتُمْ
فِي أَعْيُنِكُمْ قَلِيلًا وَيُقَلِّلُكُمْ فِي أَعْيُنِهِمْ لِيَقْضِيَ اللَّهُ
أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ ۞ و یاد کن ای محمد
چون خدای تع ایشانرا بتو نمود در خواب اندک و این چنان بود که رسول ع در خواب دید
که قریش با او کارزار میکنند و ایشان عدد اندک بودند چون رسول ع اصحاب خود را ازین
خبر داد ایشان قوی دل شدند و خوش دل گشتند و وجهی دیگر آنست که خدای تع ایشانرا در چشم
او اندک نمود و محقر و مقلل گردانید که اگر ایشانرا در چشم تو بسیار نمودی شما بد دلی
حاصل شدی و در میان شما دران کار منازعت و خصومت بر یکی را ازین ره دیگر و یکی دیگر
بوهمی ولکن خدای تع شما را سلامت داد و از افتادن بد دلی و منازعت و خصومت برهانید و این
بر خدای تع پوشیده نبود از انک او داناست بدانچه در سینها شماست از سرایر و ضمایر و بیزیاد
کنید چون شما نمود ایشانرا در چشمهای مؤمنان اندک نمود تا قوی باشند و تصدیق خواب محمد

ابن مسعود گفت ـــــ ایشان در چشم ما چنان اندک نمودند که من یکی را که در پهلوی من ایستاده
بود گفتم هفتاد مرد باشند او گفت من چنین می پندارم که ایشان صد مرد باشند تا که مردی را از ایشان
بگرفتیم پرسیدیم که شما چند باشید گفت ـــــ هزار مرد باشیم و مسلمانان در چشم کافران
چنان اندک آمدند که یکی از ایشان گفت بیایید تا جنگ کنیم که کاروان بسلامت رفت ابو جهل گفت ـــــ
نکنیم تا آنکه ایشان را مستاصل کرده ایم آنگه گفت که هیچ سلاح بر مگیرید که ایشان را بدست بگیریم
که با ایشان با سلاح جنگ کردن روا نکنند و این از بهر آن کرد تا از آن دو لشکر هر یکی بر صاحب خود
دلیر شوند تا خدای تعالی حکمی که خواست کردن بکند و تمام کرداند و باز گشت جمله کارها با خدای
است چون صدور راز و بود باز گشت هم با او بود و هلاک هر ملکی زایل شود و حکم همه باطل گردد حکم
همه خاص وی را بود در قیامت در جمله کارها و اندک نمودن ایشان در چشم ایشان روا بود که از
ما یقین بود باشد چون کرد و صواب و نرم و استشار بعضی بعضی و نیز روا بود که قطع شعاع بود
باشد میان رایی و مرای بر سبیل معجزه ۞ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمْ
فِئَةً فَاثْبُتُوا وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ وَأَطِيعُوا
اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ
وَاصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ خَرَجُوا
مِنْ دِيَارِهِمْ بَطَرًا وَرِئَاءَ النَّاسِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ
اللَّهِ وَاللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ ۞ خدای در این آیه میفرماید مومنان را و میگوید
ای کسانی که ایمان آورده اید چون شما جمعی کافران را ببینید بر جای باستید و قرار گیرید بر مکر زید
و پناه با خدای تعالی دهید و ذکر خدای کنید بسیار وقت رنج و نالی نمایید دعا کنید تا بود که صلاح و ظفر
یابید و بمراد و مقصود خود برسید و طاعت خدای دارید و فرمان پیغمبر برید و با یکدیگر مخالفت

و منازعت مکنید که آنگه بد دل شوید و ضعیف گردید و دولت شما برود و دشمن شما بر شما غلبه
گیرد چون باد دولت و نصرت شما رفته باشد صبر کنید بر شدت و سختی وقایع و حروب که خدای با
صابرانست و هر که خدای با وی بود او مظفر و منصور باشد خدای تعالی مومنان را بصبر فرمود و
ترک منازعت و مخالفت که هر کجا که اختلاف آمد رحمت برخاست الجماعة رحمة والفرقة
عذاب مجاهد گفت ـــــ که وهنی که روز احد بمومنان رسید نبود الا از جهت منازعت
و مخالفت ایشان که اگر صبر کردندی و مخالفت نکردندی هرگز آنچ بایشان رسید نرسیدی آنگه خدای
تعالی مومنان را نهی کرد گفت زنهار نباشید شما چون آنانک از سرای خویش بیرون رفتند
نه از بهر خدای بلکه از بهر بطر و ریا مردمان و ایشان اهل مکه بودند سبب آن بود که ایشان
از مکه بیرون آمدند تا کاروان خویش را حمایت کنند چون بجحفه رسیدند ابو سفیان بایشان رسید
که شما بر گردید که ما کاروان را بسلامت بیاوردیم ابو جهل گفت ـــــ باز نگردیم تا آنکه به بدر
رویم و انجا مقام کنیم و شتر کشیم و خمر خوریم و مطربان برای ما غنا گویند و مردم را طعام دهیم
و مهمانی کنیم و عرب ذکر ما بشنوند و عزت ما بدانند چون ببدر آمدند بجای کشتن شتر خود را کشتند
و بجای کاس خمر کاس مرگ خوردند و بجای مطربان نوحه گران بر ایشان نوحه کردند و بجای
عزت و منعت ذلت و خواری یافتند حق تعالی گفت اهل مکه بر وجه بطر بیرون آمدند شما که مومنان اید
بر وجه بطر بیرون مشوید و ایشان بجای بطر و ریا رفتند شما تقرب بخدای روید و ایشان مردمان را
از راه خدای که اسلام است و شریعت است منع میکنند و خدای تعالی بانچ ایشان میکنند عالمست و بر
ایشان قادر است همه در قبضه قدرت وی اند و او محیط است بایشان ۞ وَإِذْ زَيَّنَ لَهُمُ
الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ وَقَالَ لَا غَالِبَ لَكُمُ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ
وَإِنِّي جَارٌ لَكُمْ فَلَمَّا تَرَاءَتِ الْفِئَتَانِ نَكَصَ عَلَى عَقِبَيْهِ

وَقَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكُمْ إِنِّي أَرَى مَا لَا تَرَوْنَ إِنِّي أَخَافُ
اللَّهَ وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ ○ عبد الله عباس و کلبی و سدی کفتند که قریش
جون خواستند که از مکه بیرون آیند ایشانرا بیاد آمد که میان ایشان و بنی کنانه کار دنائیست
و کینهٔ قدیم کفتند که نباید که این کنانیان ما را تعریضی رسانند درین توقف باید کرد و اندیشه
را کار باید بست ایشان درین بودند که ابلیس لعنه با لشکری بر صورت سراقة بن مالک بن
جعشم الکنانی و او از جملهٔ اشراف و سالاران کنانه بود و قریش را دل کرم کرد و کفت لا غالب
لکم الیوم من الناس خدای تع میکوید که یاد کنید انرا که شیطان بصورت سراقه بیامد و اعمال کافران
که را تزیین کرد و در چشم و دل ایشان آراسته کرد ایشانرا کفت که امروز هیچ کس از مردمان
شما را غلبه نتواند کرد و من همسایهٔ شما و پشت و پناه شما و زینهار دهندهٔ شمام برو ید و مترسید
جون ایشان این بشنیدند کفتند که از بنی کنانه ایمن شدیم روی را ببدر نهادند و شیطان با او
بود راست جون دو لشکر بهم آوردند و مدد فرشتکان از آسمان برسید ابلیس بترسید و
بر آن عقب که آمده بود باز کشت و بکریخت درین حال ابلیس دست در دست حارث بن هشام
نهاده بود در صف مشرکان این تاج بصورت سراقه جون فرشتکان را دید و جبرئیل ع که در پیش
اشتر رسول ع ایستاده بود و عنان بر دست کرفته او را بینداخت روی بهزیمت آورد حارث
ویرا کفت ای سراقه در مثل این حال کجا میروی و شرم نداری که درین حال ما را میکذاری کفت
بیزارم از شما من می بینم انچ شما نمی بینید و شما نمی بینید انچ من می بینم من از خدای می ترسیم انکه
روی بهزیمت نهاد و قوم او همه بهزیمت رفتند جون بمکه باز آمدند کفتند که سبب هزیمت سراقه
بود و مردم را او هزیمت کرد خبر بسراقه رسید کفت شنیدم که شما که قریشید میکوئید که سبب
هزیمت شما من بودم لا والله که من از رفتن شما خبر نداشتم و از قتال شما و من خود شمارا ندیدم

کفتند

کفتند تو فلان روز آمدی و ما را وعدها دادی و غرور کردی و کفتی لا غالب لکم الیوم من
الناس و انی جار لکم سوکند خورد که من ازین خبر ندارم جون جماعتی از ایشان ایمان آوردند
پس ایشان بدانستند که آن ابلیس بوده است و این روایت باقر و صادق است علیهما السلم
خلاف ـــــ کرده اند در ظهور شیطان تا ایشان او را بدیدند ابو علی و جمعی متکلمان کفته
اند که خدای تع صورت او بکردانید معجز رسول و تشدید مکلفان و سبب خذلان کافران
و نصرت مومنان و ابو القسم البلخی و جمعی کفته اند که ظهور نبود بوسوسه بود و آنکه ابلیس کفت
انی اخاف الله مراد از خدای تع ترسیم دروغ کفت کریختن او ازین نبود از ان بود که دانست که
طوق ایشان ندارد و عادت ابلیس اینست که اصحاب خود را بهلاک رساند و خود بر کردد آنکه کفت
والله شدید العقاب خدای سخت عقوبتست روا باشد که ابلیس و غیر او از عقاب او بترسند
طلحة بن عبد الله کفت ـــــ که رسول ع کفت که هیچ روز شیطان ذلیلتر و خوارتر نباشد
از روز عرفه برای آنک درین روز رحمت بی قیاس بیند کان کناه کاران امت من عفو
می باید الا روز بدر که جون دید جبرئیل را که در پیش فرشتکان میراند روز بغایت ذلیل
إِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ غَرَّ
هَؤُلَاءِ دِينُهُمْ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ
وَلَوْ تَرَى إِذْ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُو
هَهُمْ وَأَدْبَارَهُمْ وَذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ ذَلِكَ بِمَا
○ قَدَّمَتْ أَيْدِيكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ
یاد کن ای محمد جون کفتند منافقان اندر مدینه و آنکسانی که در دلهاء ایشان شکی و نفاقی بود
و کفته اند که ایشان جماعتی بوده اند از منافقان که در مکه بوده اند با رسول ع هجرت نکردند تعلقا انک

کفتند که خونشان مارا داها عینکند چون قریش ببدر رفتند با جیش ببدر راه اند چون قلت
مسلمانان وکثرة کافران بدیدند شکستان در زبان کشت یکبار مرتد شدند و روی بقتال
رسول آوردند وازجمله ایشان قیس بن الولید وحارث بن ربیعه وعلی بن امیه والعاص بن
منبه بودند چون درمیان معرکه اقبال دنغ فرشتکان بروی وپشت ایشان می زدند ایشان دران
حال که ببدر حاضر امدند کفتند این جماعت را که مؤمنان وصحابه رسول بودند دین ایشان ایشانرا
بفریفت ومغرور کردانید ایشان اعتماد برچه کردند که این کار فرا پیش کرفتند خدای تع کفت که
اعتماد برخدای کردند وهرکه اعتماد برخدای کند خدای تع عزیز وغالب وقاهرست هیچ چیز
وتوکل
اورا غالب نشود حکیم است قهر وغلبه جز بحکمت وصواب نکند واکر تو ببینی ای محمد ان وقت
وان حال که فرشتکان جان کافران برمی داشتند ودران حال که جان ایشان برمی داشتند بر پشت
وپهلو وروی ایشان می زدند یعنی برجمله اعضاء ایشان بر قول سعید بن جبیر عبدالله
عباس کفت مشرکان چون روی بمسلمانان کردندی مسلمانان تیغ بروی ایشان زدندی وچون
پشت بهزیمت دادندی فرشتکان دریشان رسیدندی مقامع وسیاط بر پشتهاء ایشان زدندی
وایشانرا کفتندی بچشید عذاب اتش سوزان در دوزخ بعد ازانک این عذاب چشیده باید
در بعضی تفاسیر اورده اند که فرشتکان مرزخم که بر کافران زدندی ازجراحات ایشان
اتش برامدی وخنق اکر تو این حالت وواقعه دیدی کاری منکر وحالی عظیم را مشاهده کردی
انکه کفت ایح بان رسیدند وان عذاب که چشیدند ظلم نبود بلکه باستحقاق بود بکوی ایشانرا
که این همه بسبب معاصی وکفر شما بود که خود کردید وبدست خود انرا مقدم کردانیدید چون
چون شما کردید ملامت جز شما را نباید کرد اکنون و ذوقوا بغی و خدای تع بر بندکان خود
بیدادکر وظالم نیست ایح کند جز عدل بود و بر وفق استحقاق ۞ كَدَأْبِ آلِ فِرْعَوْنَ

وَالَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ
بِذُنُوبِهِمْ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ شَدِيدُ الْعِقَابِ ذَٰلِكَ بِأَنَّ
اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِّعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَىٰ قَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا
مَا بِأَنفُسِهِمْ وَأَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ كَدَأْبِ آلِ فِرْعَوْنَ
وَالَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ فَأَهْلَكْنَاهُم
بِذُنُوبِهِمْ وَأَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَكُلٌّ كَانُوا
ظَالِمِينَ ۞ عادت ایشان یعنی اهل بدر وطریقه وروش ایشان هم چون طریقه
وسنت وعادت اتباع واشیاع فرعون وانکسانی که از پیش ایشان بوده اند که کافر شدند
بایات خدای پس بکرفت خدای ایشانرا بان کناهها که ایشان کردند وخدای تع سخت عقوبت
است کس را طاقت عقوبت وی نباشد این عذاب ازان بود وبسبب ان بود که در حکمت خدای
تعالی صحیح نیست ونکند ونکرداند نعمتی را که بر قومی کرده باشد تا انکه که ایشان بکردانند ایح
بایشان بوده از نیة وفعل واین نعمت محمد بود که خدای تع بر قریش کرده بود ایشان باو کافر
شدند وتکذیب وی کردند تا لاجرم خدای این نعمت را با انصاریان نقل کرد کلبی کفت که
نعمت اهل مکه چنین فرمود که اطعمهم من جوع وامنهم من خوف ومحمد را با ایشان فرستاد
شکر ان نعمت نکردند وبکفران بدل کردند تا خدای تع ان نعمت بریشان بکردانید وبعذاب
بدل کرد حق تعالی درین ایة کمال عدل خود بیان می فرماید ومی کوید منم ان خدای که چون
نعمتی مبتدا وسبیل تفضل به بندکان خویش کنم از کرم خود روا ندارم که ان نعمت بریشان بکردانم
تا انکه ایشان حال خود برخود بکردانند وبجای شکر نعمت کفران کنند وبجای اعتراف جحود ارند
ان خدای که از کرم خود روا ندارد که ناواجب وناستحق از بنده بکرداند کی روا باشد که بنده را
بکناه ناکرده بابغیر که او قریبه اشد بکیرد و عذاب کند کلا وحاشا بلکه هرچه کند از سر حکمت

کنند و بوجه وفق استحقاق کنند چنانک بال فرعون کرد وانانک پیش از ایشان بودند از انواع عذاب
که ایشانرا بگناه ایشان هلاک کردایند بعضی را بآب و بعضی را باتش و بعضی را بالخسف و بعضی را
بمسخ و بعضی را برجفه و بعضی را ببلا و بعضی را بصیحه و بعضی را بتیغ چنانک فرمود واغرقنا ال
فرعون ما غرق کرده ایم ال فرعون را وایشان همه بودند عزق ال فرعون واهل قریش ظالمان
بودند چون خدای تع ظلم از خود نفی کرد وبا حواله با کافران کرد نیکو بود که غیری ظلم را از مخلوق
نفی کند وبخالق حواله کند ای واحد ۞ إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الَّذِينَ
كَفَرُوا فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ الَّذِينَ عَاهَدْتَ مِنْهُمْ ثُمَّ يَنْقُضُونَ
عَهْدَهُمْ فِي كُلِّ مَرَّةٍ وَهُمْ لَا يَتَّقُونَ فَإِمَّا تَثْقَفَنَّهُمْ فِي الْحَرْبِ
فَشَرِّدْ بِهِمْ مَنْ خَلْفَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ وَإِمَّا تَخَافَنَّ
مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةً فَانْبِذْ إِلَيْهِمْ عَلَى سَوَاءٍ إِنَّ اللَّهَ لَا
يُحِبُّ الْخَائِنِينَ ۞ حق تع میگوید که بترین جانوران نزدیک خدای انکسانی اند که
ایشان کافر شدند بخدای و رسول خدای و بمای آیات ایشان دواب خواند که ایشان عقابت چارپایان
اند اولئک کالانعام انکه حنین گفت که ایشان ایمان نیارند فهم لا یؤمنون تا رسول عم توقع بکند دل
عزیز خود را در بند ایمان ایشان ندارد انکه گفت ان کافرانی که تو عهد از ایشان بستدی وایشان
بنو قریظه بودند با رسول عهد کرده بودند که با او قتال نکنند و کسی را بر وی یاری ندهند ایشان
یکبار عهد بشکستند ومشرکان مکه را سلاح یاری دادند چون رسول عم کس فرستاد بایشان و
ایشانرا ملامت کرد گفتند که ما را فراموش بود خطا کردیم دیگر باره عهد کردند ور خندق ان
عهد را بشکستند وبا مکه امدند وبا مشرکان هم دست شدند وبا رسول کارزار کردند حق تع
گفت ان کافرانی که تو از ایشان عهد ستدی وایشان هر بار که عهد کردند عهد را بشکستند و نیز

سیدند

سیدند از عاقبت غدر و تا ریس اگر تو ایشانرا در کارزار بیابی و بر ایشان دست یابی با ایشان کاری
کنی که دیگران از ان بیاگنده شوند و ایشان عبرت گیرند کسانی که از پس ایشان باشند و بجای ایشان
باز کو نید تا باشد که چون عبرت گرفته باشند ایشان نشکنند و از شکستن ان عهد و عقوبت ان
حذر کنند و هیچکس را دلیری و یارا ان نبود که غدر کنند و اگر ترسی و گمان بری تو ای محمد که قومی
با تو خیانت کنند و عهد را بشکنند با مارتی که ترا ظاهر کرد چنانک بنو قریظه کردند تو نیز عهد ایشان
با ایشان انداز براستی ظاهر و اشکارا تا ایشان نیز دانند که تو حربه ایشانرا میسگالی کان نبرند که تو
بر عهدی که اگر اشکارا نکنی و ایشان گمان برند که تو بر عهدی و ساز حرب ایشان میسگالی این مانند
غدری باشد و سوی نباشد سویت ان باشد که ایشان از تو همان دانند که تو از ایشان دانی و
خیانت مکن با ایشان بانک بی اعلام ایشان نقض ایشان بعینی وایشان پندارند که تو بر عهدی که
خدای تع خاینانرا دوست ندارد و مرید نفع و ثواب ایشان نباشد چه ایشان مستحق عقاب و
اهانت باشند واین ایه هم در بنی قریظه امد و قومی گفته اند که در حق قینقاع امد واین ایه
رسول عم بدین حصن ایشان رفت وبا ایشان قتال کرد ۞ وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ
كَفَرُوا سَبَقُوا إِنَّهُمْ لَا يُعْجِزُونَ وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ
مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ
وَآخَرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ وَمَا تُنْفِقُوا
مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ ۞
حق سبحانه و تع خطاب میکند محمد را و میگوید که مپندار و گمان مبر که انکسانی که کافر شدند
بر ما سبق توانند بردن واز عذاب ما بتوانند گریختن ایشان بر ما سبق نتوانند گرفت واز قبضه
قدرت ما بیرون نتوانند شدن و ما را عاجز نتوانند کرد ایشان بلکه در همه در قبضه قدرت ما اند

ودر ملک وملک ما اند ما هرچه خواهیم با ایشان توانیم کردن وجزا بر وفق عمل ایشان توانیم داد که
ایشان از ما هیچ جای فایت نشوند انگه خطاب کرد مؤمنان را وگفت بسازید وبدست بنهید از بهر جنگ
وکارزار با ایشان انچه می توانید ساختن و نهادن از انچه شما را حاجت باشد از سلاح و تیر وکمان واسبان
فربه تا فربه شوند وطاقت کارزار وحرب اورند وگفته اند که قوة تیر انداختن است ورباط
الخیل بستن اسبانست ورباط در اصل رسنی باشد که اسبان را بدان ببندند گفت چنین کنید و بتر
سانید دشمنان خدایرا ودشمنان خود را وجماعتی دیگر را مراد بدشمنان خدای ودشمنان مؤ
منان اهل مکه اند وگفته اند که بنی قریظه اند وا هل پارس وگفته اند که بر عموم است جمله دشمنان
دین را شامل است وبجماعت دیگر مرا د منافقان اند انانک گفت شما ایشانرا نمی شناسید از بهر
انک نفاق میکنند ودون میدادند ولا اله الا الله ومحمد رسول الله بر زبان می رانند اما خدای
ایشانرا می شناسد از انک وی مطلع است بر سرائر وضمائر دانند که هر یکی در سر وضمیر خود چه دارند
طبری گفت که ایشان جنیان اند انگه گفت هرچه شما نفقه کنید در راه خدای از مال و
را خیر جزا اند که بان خیر توان کرد ثواب ان بتمام وکمال بشما دهند و بر شما هیچ ظلم نکنند
واز ثواب شما هیچ نکاهند ۝ وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا وَتَوَ
كَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ وَإِنْ يُرِيدُوا أَنْ يَخْدَعُوكَ
فَإِنَّ حَسْبَكَ اللَّهُ هُوَ الَّذِي أَيَّدَكَ بِنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ وَأَلَّفَ
بَيْنَ قُلُوبِهِمْ لَوْ أَنْفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَا أَلَّفْتَ بَيْنَ قُلُو
بِهِمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ أَلَّفَ بَيْنَهُمْ إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ۝ ۝
واگر چنان باشد که ایشان که نا قضان عهد وشکنندگان میثاق اند از بنی قریظه وغیر ایشان
میل کنند بصلح تو نیز با ایشان میل بصلح کن واز غدر ومکر ایشان مترس وتوکل واعتماد بر خدای کن

وکار باو کذار تا یار وی نگه دارنده تو باشد واو شنواست اقوال ودعوات بندگان را وداناست بمصالح
ایشان اگرچه فاجنح امرست اما هر امری وجوب را نباشد پس روا بود که کفار صلح جویند
رسول ع یا امام مصلحت در خلاف صلح بیند صلح نکند ودلیل برین اجماع اهل البیت است و
بعضی مفسران گفتند که این ایه منسوخست بقوله اقتلوا المشرکین ودرست انست که منسوخ نیست
برای انک این ایه در حق مشرکانست وان در حق اهل کتاب است از بنی قریظه وبنی النضیر
ودیگر انک اقتلوا المشرکین در سنه تسع فرو امده است وپیش از ان با اهل نجران صلح کرد بر دو
هزار حله که هزار در صفر بدهند وهزار در رجب پس در هر دو ایه تنافی نیست وانچ در دعوی
نسخ میکنند ناسخ بیشتر از منسوخ فرود امده است واین هر دو معنی مانع باشد از نسخ ونسخ قول
حسن بصری است وقتاده انگه گفت واگر خواهند که بفریبند ترا بنی قریظه باظهار صلح
وخدیعه اظهار امری مرغوب بود برای حصول مراد خود با ابطان خلاف ان چون فریب تو
خواهند تو از ان اندیشه مکن ودل تنگ مدار که خدای تع ترا بس است واوست که ترا موید کرد
داند وبنصرت یاری ونصرت خود وبمتابعت مؤمنان وجمع کرد میان دلهاء ایشان که اگر
تو هرچه در زمین است بران خرج کردی تا در میان ایشان الفتی اندازی وجمع ارمی نتوانستی
میان دلهاء ایشان جمع کردن ولیکن خدای تع میان ایشان جمع کرد والفت داد واین انعدا
وتست که میان اوس وخزرج بود خدای تع ببرکت رسول بر دلشان انداز مؤمنان ومودت
ومحبت در میان ایشان بدید اورد چنانک چون همه برادران یکدیگر شدند فاصبحتم بنعمته اخوانا
واوست ان خدای که عزیزست وغالبست ومحکم کار ونیکو کردارست ۝ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ
حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضِ
الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عِشْرُونَ صَابِرُونَ

يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفًا مِنَ الَّذِينَ
كَفَرُوا بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ الْآنَ خَفَّفَ اللَّهُ عَنْكُمْ
وَعَلِمَ أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفًا فَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ صَابِرَةٌ
يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ أَلْفٌ يَغْلِبُوا أَلْفَيْنِ بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ
مَعَ الصَّابِرِينَ حق سبحانه و تعالی خطاب میکند رسول را و تحریض میدهد
میکوید ای پیغمبر با قدر و منزلت خدای ترا بس است و آن مؤمنانی که پس رو تواند کو دیکران
ترا مزو کذارند ترا هیچ زیانی نباشد در تفسیر اهل البیت است که مراد بآن آیة امیر المؤمنین ع
است و ظواهر اخبار شاهد این قول است برای آنک مستفاد آیة نصرت است و آن نصرت که بعد از
خدا ئیل الله مر رسول را امیر المؤمنین علی ع بود از هیچ کس نبود پس بدیع نباشد که آیة خاص باشد
بآو آنکه پیغمبر را فرموده است و گفت ای پیغمبر مؤمنان را بر قتال و جهاد تحریض فرمای و ایشانرا
بر کارزار با دشمنان خدای حث کن و بکوی که خدای شما را میکوید که اگر از شما بیست مرد باشند
صبر کنند بر کارزار ایشان بر دویست از کافران غلبه کنند بتایید و نصرت حق و اگر صد مرد
باشند از شما بر هزار مرد ایشان غلبه کنند هر مردی با ده برابد و این در ابتداء اسلام بود که
مسلمانان را عدد اندک بود چون این آیة بیامد فرو امد در غزو بدر پس از رنجل کردن این
برای انست که ایشان قومی اند که نمی دانند قتالی که میکنند بجهالت و عمیا میکنند نه چون شما
که بر بصیرت میکنید و امید ثواب میدارید و اگر این آیة اگر چه ظاهرش خبر است معنی وی امر است
برای انک آیة منسوخ الحکم است باتفاق و اگر خبر محض بودی نسخ در وی نشایستی انکه گفت که اکنون
خدای از شما تخفیف کرد آنچ تکلیف کرده بود چون مدتی بیامد و مسلمانان را عدد بسیار گشت
خدای تع فضل کرد و تخفیف این تکلیف کرد از ایشان و این آیة فرستاد و حکم آیة اول از ایشان برداشت

که اگر مسلمانی از ده مشرک روی بکرداندی فاسق بودی و مستحق ذم و عقاب و خدای تعالی
این تخفیف کرد باد و آورد گفت اکنون خدای سبک کرد از شما و دانست که در میان شما
ضعیفانند اکنون حکم انست که اگر از شما که مؤمنانید صد مرد صبر کنند باشد دویست را
غلبه کنند و اگر هزار باشند دو هزار را غلبه کنند بفرمان خدای تع این آیة بلا خلاف ناسخ است
و رافع حکم آیة اول و حکم ثابت است و مستقر و هر که امروز از دو کافر روی بگرداند او فاسق
بود و مستحق ذم و عقاب باشد پس صبر کنید ای مؤمنان که خدای با صابرانست بمعنی نصرت
یعنی اینان که بر ثبات و جهاد و سعادت صبر کنند ۵ مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكُونَ
لَهُ أَسْرَى حَتَّى يُثْخِنَ فِي الْأَرْضِ تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ
يُرِيدُ الْآخِرَةَ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ لَوْلَا كِتَابٌ مِنَ اللَّهِ سَبَقَ
لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ فَكُلُوا مِمَّا غَنِمْتُمْ حَلَالًا
طَيِّبًا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ۵ عبد الله مسعود گفت
سبب نزول این آیة آن بود که روز بدر اسیران اوردند رسول در حق ایشان با صحابه مشورت
کرد گفت چه گوئید درین باب این اسیران ابو بکر گفت یا رسول الله قوم تواند و خویشان تواند
استبقا باید کرد باشد که خدای تع لطفی کند که ایشان ایمان آورند از ایشان فدیه بستان و ایشانرا
واپس فرستانی باشد و علاج کارزار دیگری کن از دشمنان عمر گفت یا رسول الله ایشان کافرانند
و ایشان اند که ترا تکذیب کردند و از خانهٔ خویش بیرون کردند بر ایشان رحمت نباید کرد
باید کشت عقیل را بدست علی باید داد تا بکشد و فلانرا بدست من باز ده و او مردی بود از
خویشان و ندانم او تا ویرا من بکشم عبد الله رواحه گفت رای من انست که بفرمائی تا ایشانرا
جمله در وادی جمع کنند و خار و هیمه بسیار گرد ایشان در آورند و آتش در اندازند و همه را

بسوزند عباس گفت قطع رحم خواهند کرد پس رسول عم هیچ جواب نداد برخاست
و در حجره شد مردمان هر یکی چیزی دیگر میگفتند یکی گفت که رای ابو بکر گیرد و یکی گفت
با رای عمر شود و یکی گفت بر رای عبدالله رواحه کند رسول عم بیرون امد و گفت خدای تع
بعض دلها را مومنان نرم کند تا از شیر نرم تر باشد و دلها را بعضی سخت کند تا از سنگ سخت
تر باشد انگه رهی با اسیران کرد و گفت کار شما از سه بیرون نیست یا اسلام ارید یا گردنتان بزنند
یا فدیه کنند خود را عبدالله مسعود گفت من گفتم الا سهیل بن بیضا که من از و کلمه اسلام
شنیدم رسول عم هیچ نگفت عبدالله گفت من سخت بترسیدم و گمان بردم که سنگ از اسمان فرو
اید تا جوا ملا اخذ کردم در حدیث رسول با رسول عم گفت الا سهیل بن بیضا چون دگر روز
بود باز امدم رسول را عم دیدم که در لشکر نشسته بود و ابو بکر میگریست من گفتم یا رسول الله چه حالست
افتاده است مرا بگوی تا من نیز بگریم و اگر گریه نیاید تکلفا نکنم گفت بر اصحاب شما میگریم که
خدای تع ایشانرا عذاب خواست فرستادن و عذاب بایشان چندان نزدیک بود که این درخت
بما و نزدیک ما درختی بود و خدای تع این ایه فرستاده بود ما کان لنبی ان یکون له اسری این
ایه برای ان امد که هوای صحابه رسول بیشتر بران بود که اسیران را بکشند و فدیه بستانند چه
ایشانرا میل بمال بود و رای خدای انست از مصلحت در کشتن ایشان صحابه ندانستند متفق شدند
که ایشانرا فدیه باید ستد و رها کرد خدای تع این ایه بعتاب فرستاد و اگر چه خطاب با رسول است
عتاب با قوم است بنبی که گفت تریدون عرض الدنیا و قول انکس که گفت که رسول در عتاب
داخلست باطلست زیرا که پیغمبر هرگز دنیا نخواستست و مال دنیا نطلبید و خدای تع دنیا و ملک
دنیا بر وی عرضه کرد او قبول نکرد خدای تع میگوید که هیچ نسزد و نباشد و درست نبود از وی
که وی را اسیران باشند تا انوقت و ان هنگام که اسلام قوی و عزیز شود بان سبب که قهر

وغلبه

وغلبه خود بر کافران فاش کرداند بکشتن هر اسیری که بدست ارد یعنی از وی درست
نباشد که اسیرانرا باز فروشد و رها کند در اول اسلام را قوتی نبود و چون اسلام
قوت گیرد روا باشد انگه بر سبیل ملامت گفت ایشانرا چون رغبت در فدا کردند و مال دنیا
خواستند که شما که مسلمانان اید عرض دنیا یعنی مال میخواهید و مال دنیا را از بهران عرض
خوانند که وی را بقایی نباشد چنانک عرض را بقایی نبود و خدای تع برای شما اخرت و
ثواب اخرت میخواهد که انرا انقطاعی نبود با نعیم و تبجیل و خدای تع عزیز است و غالب
کس وی را غلبه نتواند کرد حکیم است هرچه کند و خواهد و فرماید بر وفق حکمت و صواب باشد
انگه گفت که اگر نه نوشته است که ان از خدای است و سبقت گرفته است و پیشی برده و ثابت
کرده در لوح محفوظ که غنیمتها و اسیران امت محمد را حلالست هر اینه با پنج شما کردید از
اختیار فدیه و مال عذابی بزرگ بشما رسیدی سعید جبیر و مجاهد گفتند که اگر
ندانستی که خدای تع در لوح محفوظ بنوشته است که اهل بدر را عذاب نکند با پنج شما کردی
عذاب ایشان فرستادی عبیده السلمانی گفت که رسول عم صحابه را گفت در باب اسیران بدر
ایشان هفتاد مرد بودند که کدام اختیار کنید اگر خواهید ایشانرا بکشید و شما مسلم اید از
او و اگر خواهید فدیه بستانند و بعدد ایشان از شما بکشند ایشان اختیار فدا کردند
لاجرم روز احد هفتاد مرد از مسلمانان بکشتند بعدد ان که روز بدر باز فروخته بودند
انگه خدای تع گفت فکلوا مما غنمتم بخورید از انچ غنیمت گرفته اید حلال پاک گفته اند
که صحابه دست از غنائم کشیده داشتند این ایه امد و این امر بر سبیل اباحت است ابن عباس
گفت که رسول عم گفته است که مرا پنج چیز داده اند که هیچ پیغمبر را پیش از من نداده اند
خدای تع زمین را مسجد و طهور من کرد تا هرجا که رسم نماز کنم و هرکه که اب نیابم بخاک

تیمتم کنم وهیج پیغمبررا غنمان روا نبود مکر مرا بش ومرا ترس دارند اندر دلهاء دشمنان
تا هر کجا که روم یکماهه راه ترس از پیش من برود سیم انک خدای تع پیغمبران را خاصه
بقوم خود فرستاد ومرا بجن وانس فرستاد وپیغمبران دیکر خشم نمال جدا کردندی تا
اتش بیامدی وبخوردی امرا ومرا فرمود که بر قوم خود قسمت کن پنجم هر پیغمبری را مرادی
بدادند وحاجت من شفاعت من کرد وحیزح برای امت من انکه کفت وانقوا الله تبرسید
از خدای تعالی انج فرمایدان کنید ونا فرمانی مکنید واکر وقتی نافرمانی افتد خود را
دریابید واز ان باز کردید وتوبه کنید تا خدای تع شمارا بیامرزد که او امرزنده و
مهربانست ۞ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِمَنْ فِي أَيْدِيكُمْ مِنَ الْأَسْرَى
إِنْ يَعْلَمِ اللَّهُ فِي قُلُوبِكُمْ خَيْرًا يُؤْتِكُمْ خَيْرًا مِمَّا أُخِذَ مِنْكُمْ
وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ وَإِنْ يُرِيدُوا خِيَانَتَكَ فَقَدْ
خَانُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلُ فَأَمْكَنَ مِنْهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ۞
حق تع امر کرد رسول را وکفت بکوی مرانکسانی را که در دست شما اند از اسیران که
اکر در دلهاء شما خدای تع خیری ونیتی داند در ایمان اوردن وطاعت داشتن وعیران
از انواع خیرات شمارا نیکوتر از ان وبهتر از انج از شما کرفته اند بدهد وبرسوی ان که
انج کرفته باشند باشما دهد شمارا بیامرزد وخدای تع امرزنده ومهربانست عباس
عبد المطلب کفت که ایة درمن امد ودر یاران من وعباس از جمله انان بود از ان ده مرد
که ضمان طعام اهل کرده بودند از کافران وان روز نوبت عباس بود وعباس برا خرج
ان روز بیست اوقیه زر دراستی جون ان نبرد حرب پیوسته شد بان نرسید که ان روز
خرج کند وقوم کشته واسیر ومنهزم شدند وان بیست اوقیه زر در کار زار از وی بستدند



ان وقت که او را پیش رسول اوردند رسول عم بر وی سه کار عرضه کرد از اسلام وقتل وفدا
کفت که ان بیست اوقیه زر ستده اند درین کار زار بفرمای تا بفدیه از من بکیرند رسول
عم کفت نه زری که از تو ستده اند انست که تو اورده بودی تا بدکار داری نا صرف کنی ان از حساب
فدیه جون باشد برو محال مکوی فداء خود وان برادر زادکان خود عقیل ونوفل بن
الحرث بده کفت ان از برای تو است وبراء فرزندانم عبد الله وعبید الله وفضل وقثم واکر ان
بدهم مرا وعیال مرا سوال باید کردن از مردمان تو این روا داری ولکن تا این که جنکها
از انچ من با ام الفضل دادم کفت خدای جنکها وان بوزن خدین بود وکیفیت ولکنت ان
بکفت عباس اندیشه کرد وکفت این حدیث راست است وان شوان دانستن جز بوحی
از خدای کفت یا محمد راست میکویی واین سری بود میان من وام الفضل وکس را بران
اطلاع نبود وانا اشهد ان لا اله الا الله وانک رسول الله ودر روایتی دیکر انست
که او برای ان تا فدیه نباید داد اظهار اسلام کرد ودر دل نداشت انکه کفت یا رسول الله
دستوری باش تا ام الفضل وکودکانرا بیاورم کفت برو جون از مدینه بیرون شد در دل کرد
که بامکه شود وانجا مقام کند وبر سر کفر باشد وبنیز بامدینه نیاید جبرئیل امد ورسول را
از سر او خبر کرد رسول کس فرستاد واو را باز اوردند کفت ای عباس ای عم جون نعلان
جای رسیلی نیت بکردانیدی وکفتی بامکه شوم وبنیز بمدینه نیایم اینجا محبوس
می باشی تا ایمان اوری ایمان درست یا فدیه کنی خود را عباس اندیشه کرد کفت اکر ان سری که
میان من وام الفضل بود واین سری بود میان من وخدای وکس را بر دلها اطلاع نباشد
مکر خدای را کفت یا محمد مرا درست شد بحقیقت که تو پیغمبر خدایی وترا از اسمان وحی می اید
بغیب واسرار دلها دست مرا ده تا ایمان اورم ایمانی درست انکه ایمان اورد وایمان او



درست شد و اسلامش نیکو گشت پس حق تع در حق او و ان جماعت این ایة فرستاد و گفت
بگو ایشان را که اگر خدای تع از دل شما حقیقت ایمان داند بعوض این که از شما ستدند شما
را عوض به از ان و بیش از ان بدهد عبد الله عباس گفت ــــــ که پدرم گفت صدق الله
فیما اخبر ازمن بیست وقیه زر ببردند خدای تع مرا بعوض ان مال و نعمت براد که
بیست غلام خریدم و هریکی را مال بسیار بدادم تا بتجارة رفتند برای من کمترین غلامی بیست
هزار درم سرمایه داشت انگه گفت که بخدای سوگند باین نکند مالی را که ببردند با ضعاف ان
عوض یافتم و مغفرت بر سرای و امرزش و بیش از منم چیزی کی من بعوض ان جبا مال
اهل مکه نستانم حق تع فرمود که ای محمد اگر ایشان خواهند یعنی این اسیران که با تو خیانت
کنند تو از ان دلتنگ مباش که پیش از این نیز با خدای خیانت کرده اند یعنی افعال کرده اند
که صورت خیانت دارد یا گمان برده اند که ان از خدای تو شیله لستانرا خیانت نام کرده اند
یا بانکری خدای و دوستان خدای خیانت کرده اند پس لاجرم خدای تع با نکال ایشان کردند
تمکین کرد از ایشان تا شما بر ایشان غالب شدید بهری کشته شدند و بعضی اسیر گشتند و جمعی
بهزیمت رفتند هم چنین اگر با تو خیانت کنند و نقض عهد تو کنند و با تو در باطن کاری
کنند که در ظاهر خلاف ان دارند خدای تع نیز ترا تمکین کند از ایشان و خدای تع عالم
است باسرار ایشان و حکیمست بانچ فرماید در باب ایشان یکبار را امهال و یکبار را از تعجیل
عقوبة ۝ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَ
أَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَوْا وَنَصَرُوا أُولَٰئِكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ
بَعْضٍ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يُهَاجِرُوا مَا لَكُمْ مِنْ وَلَايَتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ
حَتَّىٰ يُهَاجِرُوا وَإِنِ اسْتَنْصَرُوكُمْ فِي الدِّينِ فَعَلَيْكُمُ النَّصْرُ

الا

إِلَّا عَلَىٰ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ۝
حق سبحانه وتع چون ذکر کافران کرد وانچ ایشان کردند وانچ در حق ایشان فرمود
عقیب ان ذکر مؤمنان مهاجر مجاهد کرد گفت انانک ایمان اوردند و بگرویدند بخدای
و رسول وانچ تصدیق ان واجبست و هجرت کردند از مکه بمدینه از بهر موافقت تو خانه
و مان خود رها کردند و در سبیل من جهاد کردند بمال و جان مال بذل کردند و جان در راه
خدای صرف کردند و انانک ترا و اصحاب ترا جای دادند و با خود گرفتند و نصرت و یاری
کردند یعنی انصاریان که اهل مدینه بودند ایشان انانند که بعضی از ایشان دوستان بعضی اند
از روی معنی و حکم ایمان و احکام اسلام همه یکی اند و اما انانک ایمان اوردند و هجرت
نکردند و با تو از مکه بمدینه نیامدند شما را از ولایت و میراث ایشان هیچ چیز نباشد
حسن و قتاده و سدی گفتند ــــ که مراد انست که ایشان اولیاء یکدیگر اند در میراث
و این ان بود که در بدو ابتداء اسلام میراث با ایمان بود و هجرت تا انان که هجرت نکرده بودند
ایشانرا از میراث مهاجران چیزی نرسیدی و اگرچه خویشان بودندی و مؤمن بودندی
برای ان که هجرت نکرده بودند چون ایه و اولوا الارحام بعضهم امد انرا منسوخ کرد با قول
گفت بمواخات اول که پیغمبر میان ایشان کرد میراث گرفتندی بعضی گفتند مراد بولایت
یکدستی است و ان که حکم ایشان یکی باشد فرق کرد میان ایشان و ایشان چه ایشانرا ایمان
و هجرت بود و این قوم دیگر را ایمان بود بی هجرت گفت حکم ایشان دیگرست که ایشان
بمنابت یک تن اند و شما را ان پایه نیست که از ایشان باشید انگه گفت اگر چنان باشد که
ایشان بشما استعانت کنند و از شما نصرت و یاری خواهند بر شما واجب و لازم باشد
نصرت ایشان مگر که این استعانت و نصرت بر قومی خواهند که میان شما و ایشان عهدی

ومیثاقی باشد که آنکه شما با ایشان نصرت نباید کردن و ایشان را یاری نباید داد تا نقض
عهد نکرده باشید و خدای تعالی بهر چه کنند دانا و بیناست ۝ وَالَّذِينَ كَفَرُوا
بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ إِلَّا تَفْعَلُوهُ تَكُنْ فِتْنَةٌ فِي الْأَرْضِ وَفَسَادٌ كَبِيرٌ
وَالَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ
آوَوْا وَنَصَرُوا أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ
رِزْقٌ كَرِيمٌ ۝ و آنانکه کافر اند بعضی ایشان اولیاء بعضی دیگر اند هم
دوستان یکدیگر اند و یکدست اند بر آنانکه از ملت ایشان نه اند عبدالله عباس گفت
مراد ولایت میراثست که کافران مادام تا اهل یک ملت باشند از یکدیگر میراث گیرند
قتاده گفت سبب نزول آیت آن بود که مردی بیامدی و میان هر دو لشکر غزو املی و
گفتی اگر اینان را دست باشد از اینانم و اگر ایشان را دست باشد از ایشانم حق تعالی این آیت
فرستاد و بیان کرد که از مؤمنان آنکس باشد که مؤمن بود و اولئک بعضهم اولیاء بعض و از
کافران آنکه بودند که کافر بود والذین کفروا بعضهم اولیاء بعض تا آنکس را حکمی باشد
که نه تا از اینان بود و نه از آنان آنکه گفت الا تفعلوه اگر نکنید شما آنچ شما را امر
موده اند در قسمت میراث و بخشیدن آن در زمین فتنه بزرگ و فسادی عظیم بحاصل
آید ابن جریج گفت اگر معونت و نصرت و یاری نکنید یکدیگر را فتنه و فسادی عظیم
پدید آید آنکه گفت و آنکسانی که ایمان آوردند و هجرت کردند و در راه خدای جهاد کردند
و آنانکه شما را جای دادند و نصرت و یاری کردند ایشان مؤمنان بحقیقت اند مهاجران
ایمان خود را بهجرت و جهاد در راه خدای ببذل مال و جان محقق کردانیدند و انصاریان
بایوا و نصرت و مجاهد بجان و مال محقق کردند تا لاجرم همه را یک حکم آمد در ایمان و در ثواب

واستحقاق

واستحقاق آمرزش گناه و روزی بزرگوار که آن بهشت است علما خلاف کردند که حکم
هجرت بر جاست یا نه بعضی گفتند که امروز هجرت نیست لقوله عم لا هجرة بعد الفتح از پس فتح
مکه هجرت نباشد و درست آنست که حکم هجرت بر جاست و ثواب آ و آنکه در سرای حرب ایمان
آرد و خان و مان و اسباب و املاک رها کند و بسرای اسلام آید حکم او حکم مهاجران باشد
و ثواب او ثواب ایشان بود چه او همان کرد که صحابه رسول کردند از انتقال از مکه با مدینه
و اما قوله عم لا هجرة بعد الفتح چون فتح بمکه مخصوصست نفی هجرت و حکم او با مکه مخصوص
باشد برای آنکه هجرت آن بود که از سر اختیار خانه رها کند و از سرای حرب با سرای اسلام
آید و بعد از فتح مکه مکه سرای اسلام بود پس بمثابت آن باشد که مرد از دو سرای بود از سرای
با سرای دیگر آید ۝ وَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْ بَعْدُ وَهَاجَرُوا وَجَا
هَدُوا مَعَكُمْ فَأُولَٰئِكَ مِنْكُمْ وَأُولُو الْأَرْحَامِ
بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ
شَيْءٍ عَلِيمٌ ۝ و آنانکه ایمان آوردند و هجرت کردند پس از آنکه شما هجرت کردید
و در دین خدای با شما یکدست شدند و جهاد کردند یعنی اگر چه ایشان در پی شما
بودند و با شما نبودند بل که از پس شما بودند چون باختیار خود سرای و اسباب و املاک
خود رها کردند و در پس شما بیامدند و با شما در جهاد کافران موافقت نمودند ایشان از شما
اند در وجوب موالات و بذل نصرت و وجوب میراث و خداوندان رحمها یعنی خویشا
وندان بهری از ایشان بهری اولیتر اند در میراث هر کس که نزدیکتر باشد بخویشی اولیتر باشد
بمیراث چون حیث استحقاق میراث قرابتست و مساس رحم بهر چه قرابت نزدیکتر باشد
مرد بمیراث اولیتر باشد و این آیت دلیلست بر آنکه میراث بقرابت باشد اگر عصبه باشد و اگر
نباشد و اگر تسمیه باشد او را و اگر نباشد برای آنکه تسمیه را حکم نباشد بقرابت قریب و این آیة

نانخ لست حکم میراث را بنصّ و مجبّ وانانک کفتند که ولایت درابتدا اول بضرة لست دون ولایت
میراث کفتند که مردوانه محکم لست زجاج کفت فی کتاب الله لوح محفوظ لست وکفته اند فی
کتاب الله یعنی درحکم خدای یا در قران که کتاب خدا لست وخدای تع بهمه چیز عالم و دانا لست واین
سورة نیز در غزاة بدر فرو امد مقدم ماه رمضان بچهار ماه از هجرة رفته بود سورة براة
صد و بیست و نه ایه لست قتاده و مجاهد کفتند که مدنی لست واخرین سورتی لست که بمدینه فرو امد
حذیفة الیمان کفت این سورة را چکونه سورة توبه خوانند واین سورة عذابست عبدالله عباس کفت
که عثمان عفان را پرسیدم که سورة الانفال از مثانی لست وسورة براة از مئین لست چرا جمع کردی میان
ایشان و براة از سبع طوال لست چرا سورة الانفال درمیان اوردی وچرا بسم الله الرحمن الرحیم ننوشتی
صاول او کفت برای انک چون ایة حبندی رسول عم مکاتب را کفتی این ایة درفلان سورة بنویس
واین درفلان سورة بنویس وسورة الانفال وسورة التوبه هردو بمدینه فرو امدند و درهردو ذکر
عهد بود و ما را شبهت می شد و بیانی نیافتیم از رسول عم دران میان بسم الله الرحمن الرحیم ننوشتیم
که ندانستیم تا کجاست اخر ان سورة و اول این سورة مبرد و سفیان عیینه کفتند که بسم الله الرحمن
الرحیم ایة رحمت لست و امانت وسورة براة درحق مشرکان و منافقانست و ایشانرا امان و رحمت
نیست برای این ننوشتند ابی از رسول عم روایت کرد که هر کاین سورة بخواند من شفیع وی باشم در قیامت
بَرَاءَةٌ مِنَ اللّٰهِ وَرَسُولِهِ اِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ
فَسِيحُوا فِي الْاَرْضِ اَرْبَعَةَ اَشْهُرٍ وَاعْلَمُوا اَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي
اللّٰهِ وَاَنَّ اللّٰهَ مُخْزِي الْكَافِرِينَ ۞ حق سبحانه وتع میکوید این سورة بیزاری لست
از خدا و رسولش با انکسانی که شما با ایشان عهد کردید از مشرکان و حق تع بنده عهد ایشان کرد وعهد
ایشان با ایشان انداختن برای انکه ایشان عهد کرده اند و وفا نکردند و اندبار بشکستند و هر شرط که کردند
خلاف کردند انکه از حق با خطاب امد و کفت ای مشرکان بروید در زمین چهار ماه وسیح رفتن باشد

با سانی و این ماه ها ماه حرامست عبدالله عباس کفت سه از ان جمله حرام بود و یک ماه حلال و این
ماهها شوال بود و ذو القعده و ذو الحجه والمحرم محمد بن اسحق کفت این اجل چهار ماه بر ان بود که
جماعتی بودند ایشانرا با رسول عهدی بود تا کمتر از چهار ماه حق تع ایشانرا برای بلاغ حجت را چهار
ماه تمام مهلت داد و کروهی دیکران بودند که ایشانرا عهدی نبود ایشانرا درین اجل اورد تا اندیشه
کنند و رای زنند و اختیار کنند برای خود انچ دانند که صلاح ایشانست اکر بعد از چهار ماه تمام ایمان
نیارند قتل و اسر و حبس و ما تدانی باشند و اول مدت یوم الحج الاکبر بود تا دهم ربیع الاول انانرا که
عهدی بود با رسول و انانرا که عهد نبود پنجاه روز مدت مهلت ایشان بود تا تمام ماههاء حرام بر
امدی بیست روز از ذی الحجه و یک ماه تمام محرم زهری کفت سورة اول شوال فرو امد و اول
مدت ان بود تا اخر محرم مقاتل کفت ایة درشان قبیله اند بنی خزاعه و بنی مدلج و بنی خزیمه ایشانرا
با رسول عهدی بود در حدیبیه تا دو سال حق تع کفت خبر ده ایشانرا که عهد تا چهار ماه لست برای
خود اندیشه کنند و پیغمبر عم بیس از ان با کس عهد نکرده بود مجاهد و دیکر مفسران کفتند که در
اهل مکه فرو امد که با رسول عم عهد بستند عام الحدیبیه تا ده سال برادران تا مردمان ایمن باشند امد
و شد کنند و بنو خزاعه در عهد رسول بودند و بنو بکر در عهد قریش میان این دو قبیله خصومتی افتاد
قریش معاهد از خود یاری کردند و بقوم ایشان بر خزاعه غلبه کردند و ایشانرا انکبین رسانیدند
چون خزاعه دیدند که قریش عهد شکستند و یاری بنو بکر امدند و با سعادت رسول دست دراز
کردند عمرو بن سالم الخزاعی با مدینه در پیش رسول بایستاد و کفت
یا رب انی ناشد محمدا ۞ حلف ابینا وابیه الاتلدا ۞ کنت لنا ابا وکنا الولدا ۞ ثمت اسلمنا ولم ننزع یدا
فانصر هداک الله نصرا اعتدا ۞ وادع عباد الله یاتوا مددا ۞ فیهم رسول الله قد تجردا ۞ ابیض مثل الشمس ینمو صعدا
فی فیلق کالبحر یجری مزبدا ۞ ان قریشا اخلفوک الموعدا ۞ ونقضوا میثاقک المؤکدا ۞ وبیتونا بالحطیم هجدا
وقتلونا رکعا وسجدا ۞ رسول عم چون این بشنید کفت لا نصرت ان لم انصرکم بر خاست و ساز کرد

ویجایب مکه رفت ومکه بکشاد واین سال هشتم بود از هجرت وپس از ان رسول بغزاة تبوک بود ومنافقان
اراجیف افکنده بودند قریش از ایجاد لیری کردند وعهدی که میان ایشان ورسول بود بشکستند حق تع
فرمود تا عهد ایشان را بنبذ ازد وخبر دهد ایشان را بکارزار وذلک قوله واما تخافن من قوم خیانة فا
نبذ الیهم علی سواء چون سنه تسع بود رسول م خواست تا حج کند انکه گفت مشرکان حاضر ایند وبرهنه
طواف کنند ومن نخواهم که ان باشد ابوبکر را بخواند واورا با جمل مرد با اهل موسم فرستاد وحمل ایة از
اول سورة براة با وی داد تا با اهل موسم خواند چون برفت جبرئیل امد وگفت خدایت سلام می کند
ومیگوید لا یودیها عنک الا انت او رجل منک این ایة از تو ادا نکند مگر تو یا مردی که از تو باشد رسول م
امیر المؤمنین را بخواند وسورة براة حمله با وی داد وگفت برو وبا اهل موسم خوان وابوبکر را مخیر کردان
اگر خواهد با تو بیاید واگر خواهد باز پس گردد امیر المؤمنین بیامد وبر ناقهٔ عضباء رسول نشسته
وابوبکر را بدو الخلیفه یافت جابر بن عبد الله الانصاری گوید که من با امیر المؤمنین علی علیه السلام
بودم بجای رسیدیم که انرا عرج گویند وقت صبح بود وابوبکر نماز بامداد خواست کرد تا ناقهٔ
علی رغاء اوازی کرد ابوبکر گفت ———— والله انه رغاء ناقهٔ رسول الله العضباء ومانا
که رسول را رای بدید امد است در کار حج چون ما را بدید علی را گفت چه کار افتاد گفت که رسول م
مرا گفت تا این ایة از تو بستانم وتمامی سورة مراه از تا بر مشرکان خوانم وعهد ایشان را بینداز گفت مرا
چه فرمود گفت فرمود که تو مخیری اگر خواهی با من بیائی واگر خواهی باز گردی ابوبکر برگشت
پیش رسول م امد وگفت یا رسول الله امرتنی بامر طالت الاعناق الیه فلما انصرت ببعض
الطریق عزلتنی قال ما فعلت ولکن الله فعل قال انزل فی شی قال لا ولکن نزل جبرئیل وقال
ان الله یقول لا یودیها عنک الا انت او رجل منک از بن سبب علی را فرستادم که او از منست امیر المؤمنین
علیه السلام بیامد چون روز عید بود در موسم بایستاد وخطبه کرد ومردم را خبر داد وسورة براة
بر مشرکان خواند وعهد قریش بینداخت وخبر داد که خدای ایشان را فرموده بود محرز نیاری

هرج گفت پدرم با امیر المؤمنین بود ان سال چون امیر المؤمنین خسته شدی واواز وی گران گشتی
پدرم بنیابت او اواز برداشتی ومردم را جمع میکردی شعبی گفت ———— من اورا گفتم که
پدرت چه میگفتی وبچه اواز میدادی گفت بچهار چیز یکی انکه هیچ کس پس از این برهنه طواف
نکند وهر کرا عهدی است تا مدت پیش نرفت اورا مهلت نیست اگر ایمان ارد والا گردنش
بزنند وهیچ کس بهشت نخواهد شدن الا مؤمن یا مؤمنه وپس از امسال هیچ مشرک گرد مسجد
الحرام نگردد وحج نکند مگر کلایمان ارد مشرکان گفتند که ما از عهد تو وان عهد پسر عم تو بیزاریم وعهد
تیغ وتیر است وامیر المؤمنین سورة بتمامی ادا کرد وحج بگزارد وبا مدینه امد ورسول سال دیگر
وان سال سنه عشر بود من الهجرة بحج رفت وحج وداع بکرد وبا مدینه امد وبقیهٔ ذو الحجه والمحرم
وصفر وروزی چند از شهر ربیع الاول بود وبا جوار رحمت ایزدی پیوست صلوات الله علیه
وعلی اله الطیبین الطاهرین حق سبحانه وتعالی چون مشرکان را گفت بروید در زمین چهار
ماه شما را مهلت است انکه گفت که میپندارید که این مهلت برای عجز است وشما خدای را عاجز
نتوانید کردن بدانید که شما خدای را عاجز نتوانید کردن وبر وی غالب نتوانید گشتن خدای است
که عاجز کرداننده جملهٔ خلایق است همه اسیر قبضهٔ قدرت وی اند وخدای رسوا کنند وهلاک
کردانندهٔ جملهٔ کافرانست ۞ وَأَذَانٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ
يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ
فَإِنْ تُبْتُمْ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ
غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ وَبَشِّرِ الَّذِينَ كَفَرُوا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ إِلَّا
الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُوكُمْ شَيْئًا
وَلَمْ يُظَاهِرُوا عَلَيْكُمْ أَحَدًا فَأَتِمُّوا إِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ

إِلَىٰ مُدَّتِهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ ٥ واعلامی و اکاه کردنی است وارد
شده وصادر کشته از خدای و رسول خدای بمردمان روز حج بزرک این که ان روز روز عرفه
است بروایة عکرمه از عبدالله عباس و بروایة ابو الصهبا از امیر المؤمنین علی و این مذهب ابو
حنیفه است و بروایتی دیکر از رسول ع و از امیر المؤمنین و باقر و صادق علیهم السلم روز عید است
و او را بدان حج الاکبر خوانند که مسلمانان و مشرکان در ان روز بحج حاضر امده بودند و پس از ان
مشرکان حج نکردند یحیی بن الجزار گفت امیر المؤمنین علی را دیدم روز عید با شتری سفید نشسته عصلی
می رفت مردی بیامد و لکام اشترش بکرفت و کفت روز حج اکبر کدام است کفت این روز که تو
در وای مجاهد کفت ــــــ حج اکبر حج قارن باشد و حج اصغر حج مفرد بعضی دیکر کفتند حج اکبر
حج است و حج اصغر عمره که عملش ناقص است از حج اکبر کفت درین روز که حج اکبر است اعلام است
مر این را که خدای و رسول خدای بیزارند از مشرکان و جمله بت پرستان انکه کفت که اکر توبه کنان
باشند که شما که مشرکانید تو به کنید و از کفر باز کردید شما را بهتر و نیکوتر باشد و اکر بر کردید و ایمان
بیاورید و پشت بر رسول خدای و کفتار وی اورید بدانید که شما خدا را عاجز نتوانید کردن و از
قبضه قدرت وی بیرون نتوانید امدن و توای محمد بشارت ده انکسانی را که بخدای و رسول
خدای کافر شدند بعذاب دردناک و لفظ بشارت بر سبیل تهکم و تحریه کفته است یعنی ایشان
عبادت اصنام بامید خیر و نفع میکنند اکنون بشارت ده ایشان را و بکوی که لکن بجای خیر تیغ است
در دنیا و عذابست در اخرت انکه استثنا کرد و کفت الا الذین عاهدتم مکر انان که شما با ایشان
عهد بستید و پیمان کردید از مشرکان و ایشان بر عهد ثبات کردند و هیچ نقصان نکردند و هیچ
خلل بیاوردند و کرا بر شما یاری ندادند و با دشمنان شما هم دست نکشتند و ایشان را بعدد
و مدد و سلاح معاونت نکردند شما ان عهدی که کرده اید و ان را مدتی نهاده اید ان عهد را

تمام

تمام کنید و ان مدت را باخر رسانید خدای تع متقیان را دوست دارد فراکفت ــــــ مراد جماعتی
اند از بنی کنانه که از اجل ایشان نه ماه مانده بود خدای تع فرمود تا ایشان را بانقضاء مدت ایشان
مهلت دهد و چهار ماه با ایشان خطاب و مواخذه نکند بدین قول استثنا باشد من قوله
فسیحوا فی الارض اربعة اشهر مجاهد کفت ــــــ قومی بودند از خزاعه و مدلج و کفته اند کروهی
بودند از اهل ذمت که رسول را مخالفت نکردند و دشمنان او را معاونت نکردند و کروهی
دیکر که رسول ع با ایشان عهد هدنه بود و مصالحتی بر خراجی و جزیتی برای انک رسول ع
بتبوک می رفت در ان راه با جماعتی بسیار عهد هدنه کرد چون اهل هجر و اهل عربه و اهل
ایله و دومة الجندل و ایشان جماعتی بودند از جهودان و برای ایشان صلح نامه نوشت و
جزیتی بر ایشان نهاد و ایشان را در ذمت کرفت و ایشان بر عهد ثبات کردند تا که از دنیا
برفت لاجرم عهد با ایشان برخاست تا روز قیامت ملام که شرایط عهد بجا اوردند و از ذمت
بیرون نیامدند قفال کفت ــــــ ابن حبیبی مشرکان بودند که عام الحدیبیه با رسول عهد
کرده بودند و ان مدت ایشان چهار ماه مانده بود از روز عید اضحی خدای تع کفت ان مدت تمام باید کرد

فَإِذَا انسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرُمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدتُّمُوهُمْ وَ
خُذُوهُمْ وَاحْصُرُوهُمْ وَاقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصَدٍ فَإِن تَابُوا
وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ
رَّحِيمٌ ٥ حق تع میفرماید که چون ماههای حرام بکذرد و ماههای حرام رجب است و
ذو القعده و ذو الحجه و المحرم و قولی دیکر انست که یک ماه حلال است و ان شوال است و سه
ماه حرام است و ان ذو القعده و ذو الحجه و المحرم است کفت چون این چهار ماه بکذرد هر کجا
که مشرکان را می یابید می کشید فراکفت ــــــ که اکر در حل باشد و اکر در حرم اکر در حصن باشد

واكر در صحرا واكر راه حلال باشند واكر ماه حرام بكيريد ايشان را وباز داريد وبنشينيد براى
ايشان بر هر راهى وطريقى تا ايشان را بكيريد پس اكر توبه كنند واز كفر با ايمان ايند ونماز بپاى دارند
وزكوة مال بدهند وشرائط اسلام بجاى ارند راه ايشان بكشاييد ودست از ايشان بداريد كه
خداى تع امرزنده ومهربانست بعضى كفته اند ايه را دليلست برانك تارك نماز عمدا قتل باشد
چنانك ايمان سبب حقن خون است نماز وزكوة هم سبب حقن خون كرده است كه فان
تابوا واقاموا الصلوة واتوا الزكوة حسين بن الفضل كفت كه ايه ناسخ است هر ايه را كه در و
ذكر عفو واعراض وفديه است ضحاك كفت كه ايه منسوخ است بايه فاما منا بعد واما فداء
ودرست انست كه هر دو محكم است براى انك اتفاقست كه از اول كار تا اخر كار رسول عم هم قتل كرد
وهم عفو كرد وهم فدا ستد ونيز هم درين ايه ميكويد وخذوهم وبكيريد ايشان را وكرفتن اسير كردن
باشد وحديث عطا هم برين دليلست كه او كفت مردى را پيش رسول اوردند اسير كرده
نام او ابو امامه واو سيد يمامه بود رسول عم او را كفت يا اسلام اور يا خويشتن را باز خر يا
بكشمت يا ازادت كنم كفت اى محمد اكر مرا بكشى مردى بزرك را كشته باشى واكر فدا ستانى بزركى
را فدا ستانده باشى واكر ازاد كنى مهترى را ازاد كرده باشى واما اسلام نخواهم اوردن رسول عم
كفت برو كه ازادت كردم چون او اين بشنيد كفت اشهد ان لا اله الا الله وانك رسول الله كوهم تو
دليل ميكند كه تو پيغمبر خدايى برخاست وبا يمامه رفت وطعام مكه را كه از يمامه باشد طعام را
از اهل مكه منع كرد كفت شما را طعام ندهم تا انكه كه ايمان اوريد واهل مكه هنوز با رسول بجنك
بودند پيش رسول نامه نوشتند بشكايت او رسول فرمود كه با ابا امامه طعام از ايشان منع
مكن او بقول رسول ايشان را طعام داد ۵ وان احد من المشركين استجارك
فاجره حتى يسمع كلام الله ثم ابلغه مامنه ذلك بانهم قوم

لا يعلمون

لا يعلمون ۵ كيف يكون للمشركين عهد عند الله وعند رسوله
الا الذين عاهدتم عند المسجد الحرام فما استقاموا لكم
فاستقيموا لهم ان الله يحب المتقين ۵ كيف وان يظهروا
عليكم لا يرقبوا فيكم الا ولا ذمة يرضونكم بافوا
ههم وتابى قلوبهم واكثرهم فاسقون ۵ حق تع ميكويد كه اكر
كسى از مشركان با تو پناه دهد واز تو زنهار خواهد تو او را زنهار ده ودر پناه خودش
كير ودر جوار خودش اور تا سخن خداى را بشنود وحجت بر وى متوجه كردد اكر اسلام ارد
نجات دنيا واخرت يابد والا او را با مامن كاه خودش رسان كه حمايت تو وزنهارى تو است
پس اكر خواهى با وى قتال كن تا با وى غدر وخيانت نكرده باشى واين همه براى ان مى بايد كه
ايشان قومى جاهل ونادان اند بر ايشان تعجيل مكن تا باشد كه بدانند واين دليلست برانك كلام
خداى هم از قبيل حرف وصوت است براى انك سماع جز در حرف وصوت صورت نبندد واورده اند
كه جماعتى خوارج جمع شده بودند وراه مى زدند وكسانى را كه بر مذهب ايشان نبودند ميكشتند
اتفاق را كاروانى بر ايشان بكذشت وابو الهذيل علاف در ميان ايشان بود ايشان بترسيدند
واميد از جانهاء خود ببريدند ابو الهذيل كفت هيچ انديشه مداريد واين كار را با من كذاريد
كه من دفع ايشان بكنم ايشان پرسيدند كه شما چه مردمانيد وكدام قوميد ابو الهذيل كفت ما قومى
از مشركان مستجيرانيم امده ايم تا كلام خداى بشنويم خارجيان كفتند كه مرحبا بكم واياتى
چند از قران بر ايشان خواندند ايشان كفتند امنا وصدقنا كفتند اجرنا كم شما در جوار
ما ايد برويد بسلامت ابو الهذيل كفت نه حق ما تمام نكذارده ايد كفتند چكونه كفت ما را با امن
كاه رسانيد كه خداى ميكويد وان احد من المشركين استجارك فاجره حتى يسمع كلام الله ثم

ابلغه

ابلغه مأمنه کفتند راست کفتی با ایشان برفتند وایشانرا با امن کاه خود رسانیدند انکه خدای تع
کفت بر سبیل انکار وتعجب کیف یکون للمشرکین عهد کیف کونه عهدی بود بنزدیک خدای وپیغمبرش یعنی این
نباشد ومحال بود که ایشانرا عهدی بود یا عذری وخیانتی که در دل خود دارند طمع در عهد
ایشان مکنید که بعهد وفا نکنند مکر انکسانی که شما با ایشان عهد کردی بنزدیک مسجد الحرام
عبد الله عباس کفت که قریش بودند مجاهد کفت که خزاعه اند ابن اسحق کفت
که قومی از کنانه بودند وبنی ضمره که ایشان غدر نکردند وعهد نشکستند پس مادام تا ایشان
بر عهد باشند فاستقامت کنند شما نیز بران عهد باشید ومتعرض ایشان مشوید که خدای تع
متقیان وپرهیزکارانرا دوست دارد انکه بر سبیل انکار واستبعاد ثبات مشرکان بر عهد
بحکم استفهام کرد وکفت چکونه ایشانرا عهد باشد یا چکونه ایشانرا نکشی وچکونه مراقبه
عهد وحرمت ایشان کنی که اکر چنان بود که ایشانرا بر شما ظفر بود ودست یابند بر شما نه مراقبه
عهد شما کنند ونه حرمت خویشی شما نکاه دارند وشما را زنده رها نکنند پس شما بر ایشان
چکونه اعتماد کنید وایشانرا چکونه رها کنید ایشان شما را بدهنها یعنی بزبانها وخویش
راضی میکردانید بزبان سخنی میکویند که شما بان راضی میشوید ودلهاء ایشان منکر است که
بزبان میکویند ایشان هم کافر اند وهم منافق چه باطن خلاف ظاهر داشتن سیرت منا
فقان باشد وبیشترینه ایشان فاسق اند واین اکثر عبارتست از کل یعنی همه فاسقان اند
اشتروا بایات الله ثمنا قلیلا فصدوا عن سبیله انهم ساء
ما کانوا یعملون لا یرقبون فی مؤمن الا ولا ذمة واولئک
هم المعتدون فان تابوا واقاموا الصلوة واتوا الزکوة فا
خوانکم فی الدین ونفصل الایات لقوم یعلمون ۝ ۝

حق سبحانه وتع این مشرکانرا صفت کرد وکفت که ایشان خریدند ابها را اندک بدادند وبعوض آن
بهاء اندک بستدند واین قوم ابوسفیان بود وامثال او که کافرانرا طعام میداد ویک بیک میکرد
تا بمحمد ایمان نیارند وخلفاء قریش را طعام میداد وخلفای رسول را غیداد چنانی کفت
که این جهودان بودند که در عصر عهد بشکستند بطعام اندک وطعمهٔ قلیل که ایشانرا بود از
سفله وبان قلیل خواند که باضافت انچ ایشان از خود فوت کردند از ثواب اخرة اندک بود
پس این کافران مردم را از راه خدای باز میداشتند ومکر دایند وبد کاری بود انچ
ایشان میکردند ودر هیچ مؤمنی مراقبه ومحافظهٔ هیچ عهدی وخویشی وقرابتی نمیکردند
واین را برای ان مکرر کردانید که این اید در حق انانست که بایات خدای عوض اندک ستاندند
واز راه خدای ودین مسلمانی مردم را منع میکردند وایت اول در جملهٔ ناقضان عهدانست وبر
قول جبائی جهودانند انکه کفت وایشانند که ظالمان ومعتدیان از راه حق بکشته اند واز حدی
که ایشانرا نهاده بودند در تکلیف تجاوز کردند پس اکر چنان باشد که ایشان توبه کنند وایمان
ارند وبر نماز پنجکانه اقامت کنند وشرط اسلام در ادای زکوة بجای ارند ایشان در دین برادران
شما اند وجه کونه برادران شما باشند که ایشان هم مؤمن باشند وهم مسلمان انکه کفت ما تفصیل
وبیان ایات وحجج میکنیم برای قومی که بدانند واندیشه کنند تا علم ان حاصل اید ۝
وان نکثوا ایمانهم من بعد عهدهم وطعنوا فی دینکم فقاتلوا
ائمة الکفر انهم لا ایمان لهم لعلهم ینتهون الا تقاتلون قوما
نکثوا ایمانهم وهموا باخراج الرسول وهم بدؤکم اول مرة
اتخشونهم فالله احق ان تخشوه ان کنتم مؤمنین ۝
واکر ایشان سوکندهارا که خورده اند بشکنند پس از ان عهد که کردند وسوکندرا خلاف

کنند و در دین شما طعن زنند و عیب و قدح کنند با ایشان قتال کنید که ایشان ائمه کفراند و پیشوایان اهل شرک اند عبد الله عباس گفت که ائمه کفر ابو سفیان بن حرب است و الحارث بن هشام و سهیل بن عمرو و عکرمة بن ابی جهل و دیگران از رؤسا قریش که عهد رسول بشکستند مجاهد گفت که اهل فارس اند و روم حذیفه یمان گفت اهل این آیت هنوز نیامده اند و پس ازین خواهند بودن و با ایشان قتال کند ولی از اولیاء خداء امیر المؤمنین ع روز جمل این آیت بر خواند آنگه گفت اما و الله لقد عهد الیّ رسول الله صلعم و قال لی یا علی لتقاتلنّ الفئة الناکثة و الفئة الباغیة و الفئة المارقة گفت با ائمه کفر کارزار کنید که ایشانرا سوگند نباشد یعنی بسوگند وفا نکنند و حرمت سوگند ندارند و بران ثبات نمایند از آنک ایشان اعتقاد ندارند بجلال و حرمت سوگند و قدر او نشناسند با ایشان قتال کنید تا باشد ایشان ازین کفر و عناد باز ایستند الا تقاتلون ای کارزار نکنند شما با قومی که سوگندها نقض کردند و قصد آن کردند که سغمبر را از مکه بیرون کنند و ایشان اول بکارزار شما ابتدا کردند روز بدر و ابتدا کردند بقتال بنی خزاعه که خلفاء رسول بودند ای می ترسید شما از ایشان مترسید از خدای بترسید و خدای سزاوارتر است که ازو بترسید در ترک قتال ایشان اگر شما مؤمن اید از خدا و از عقاب خدا آیت

قَاتِلُوهُمْ يُعَذِّبْهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ وَيُخْزِهِمْ وَيَنْصُرْكُمْ عَلَيْهِمْ وَيَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ وَيُذْهِبْ غَيْظَ قُلُوبِهِمْ وَيَتُوبُ اللَّهُ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُتْرَكُوا وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَلَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَا رَسُولِهِ وَلَا الْمُؤْمِنِينَ وَلِيجَةً وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ۝ حق سبحانه و تع میگوید بر سبیل بشارت و معجز در باب اخبار از غیب که کارزار کنید با این کافران تا خداء تعالی

ایشانرا

ایشانرا بدست شما کشته کرداند بعضی کشته کردند و بعضی اسیر شوند و خوار و ذلیل کرداند ایشانرا بقتل و اسر و نصرت کند شما را بر ایشان و شفا دهد سینهار گروهی مؤمنانرا مجاهد و سدی گفتند که اینها خزاعه اند خلفاء رسول عم و ببرد تا ببرد خشم از دلهاء ایشان بر او آنگه چون ثار خود دریابند و انتقام بکشند از دشمنان خود دلهاء ایشان خوش گردد و این آیة معجزی است از معجزات رسول عم برای آنک این خبر است از غیب و مخبر بر وفق خبر آمد و این وعدها بانجاز رسید و این نباشد الا بوحی از قبل خدای تع آنگه بر سبیل استیناف گفت که خدای تع قبول کند توبه آنکس را که خواهد و با وی لطف کند که عند آن اختیار توبه کند و توبه وی بپذیرد چون عکرمة بن ابی جهل و سهیل بن عمرو و در این آیة ثباة است بانک بعضی ازیشان ایمان خواهند آورد آن و نیز معجز باشد رسول را چون مخبر بر وفق خبر باشد و دیگر آنک تا بدانند که قتال با ایشان مانع توبه نخواهد بودن و خدای تع داناست بتوبه ایشان چون توبه کنند و حکیم است نکند و نفرماید بقتال ایشان الا از بهر آن که در آن حکمتی بود آنگه خطاب کرد و گفت ای آنکه خود می پندارید شما که شما را دست باز خواهند کردن و بگذاشتن استفهام بر سبیل انکار و توبیخ است یعنی شما را بنگذارند و دست باز نکنند برابر شما برآید تا آنکه مخلصان که مجاهد انند در راه خدای از دیگر شما ممتاز گردند و چگونه بگذارند شما را و هنوز خدای ندانسته است که از شما مجاهد کیست یعنی هنوز جهاد نکرده اید تا خدای شما را مجاهد داند چه تا ایشان مجاهد نباشند خدای شما را مجاهد نداند در حال و اگر چه فیما لم یزل عالم بود بانک معلومات و علم بانک آن چیز خواهد بود علم بود بوجود آن چیز چون موجود شود و گفته اند که معنی آنست که خدای تعالی با شما معامله آنان کرد که ایشان با ختبار و امتحان استخراج احوال غیری کنند تا بدانند چون تکلیف این صورت داشت این عبارت بر او اجرا کرد و لم یتخذوا و خدای هنوز

ازیشان ندانسته است که ایشان از جز خدای و رسول خدای و مؤمنان دوستی خالص
گرفته اند یعنی هنوز ناگرفته اند و مراد بنفی علم نفی معلومست و خدا تع باانچه شما میکنید
دانا و باخبرست وجزا ان از نیک وبد بشما رساند ۝ مَا كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ
اَنْ يَعْمُرُوا مَسَاجِدَ اللّٰهِ شَاهِدِينَ عَلَى اَنْفُسِهِمْ بِالْكُفْرِ اُولٰئِكَ
حَبِطَتْ اَعْمَالُهُمْ وَفِي النَّارِ هُمْ خَالِدُونَ اِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللّٰهِ
مَنْ اٰمَنَ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْاٰخِرِ وَاَقَامَ الصَّلٰوةَ وَلَمْ يَخْشَ اِلَّا اللّٰهَ
فَعَسٰى اُولٰئِكَ اَنْ يَكُونُوا مِنَ الْمُهْتَدِينَ ۝ عبدالله عباس گفت سبب نزول
ایه ان بود که چون عباس را باسیری بگرفتند روز بدر مسلمانان روی در روی نهادند
واورا ملامت کردند بکفر وقطع رحم وسخن درشت در روی او گفتند عباس گفت چونست
که مساوی ما میگویید و محاسن ما را فراموش کردید امیرالمؤمنین علی عم گفت شما را هیچ
محاسن است گفت عمارت مسجد حرام وحجابت کعبه وسقایة الحاج وفک الاسری خدای تع
این ایه فرستاد و رد کرد بر عباس گفت مشرکان را نباشد و درست نبود که عمارت مسجد حرام کنند
و دران حال که ایشان بر خود بکفر اقرار دهند وگواه باشند یعنی افعالی کنند که دلیل بر کفر
ایشان باشد تا بمنزلت ان باشند که بر خود گواهی داده باشند یعنی ایشان را نرسد که خویشتن
را از عمار مسجد حرام خوانند وایشان بر کفر اصرار کرده باشند و مسجد حرام را مساجد خواند
بلفظ جمع از بهر انکه جملهٔ مسجدها را روی فرا وی است و بهر انکه مقدم در وان جهات
جانب عمارت کنند روی فرا جهارجهت کعبه وگواهی ایشان انست که گویند ما مشرکیم چنانکه
جهودان وترسایان گویند که ما جهود وترسائیم ابن عباس گفت گواهی ایشان سجده
بود بتانرا بانکه میگفتند که بتان مخلوق اند انکه گفت اولئک حبطت اعمالهم
ایشان باطلست یعنی انچ ایشان بنداشتند که ان عملست عمل نبود وایشان همیشه در دوزخ

جاوید باشند بحقیقت عمارت مسجدها خدا انکس کند که بخدای ایمان دارد وبروز بازپسین
ونماز بپای دارد وزکوة مال بدهد وبترسد الا از خدای تع پس ازین جماعت که برین صفت باشند
شاید که ایشان از جملهٔ راه یافتگان باشند ولفظ عسی برای ان اورد تا از معاصی برحذر باشند
وعمارت مسجد حرام تعبد او باشد بنماز جماعت وابتوهی نماز کنند کان ابوسعید خدری گفت
که از رسول عم شنیدم که چون ببینی که مردی امد وشد میکند بمسجد ونماز بپای می دارد گواهی
دهید بایمان او برای انکه خدای تع میگوید انما یعمر مساجد الله من امن بالله والیوم الاخر نعمان
بن بشیر گفت که من نزدیک منبر رسول نماز میکردم مردی گفت که من باک ندارم
اگر هیچ عمل نکنم پس از انکه عمارت خانهٔ خدا میکنم ودیگری گفت جهاد از همه فاضلترست در راه
خدا عمر گفت خاموش باشید وخصومت نزدیک منبر رسول در باقی کنید تا رسول عم بیرون
اید من ازو بپرسم تا کدام فاضلترست چون رسول عم بیرون امد بحکومت پیش او رفتند خدای تع
این ایه فرستاد انما یعمر مساجد الله من امن بالله ۝ اَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَ
عِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ اٰمَنَ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْاٰخِرِ وَجَاهَدَ
فِي سَبِيلِ اللّٰهِ لَا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللّٰهِ وَاللّٰهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ
اَلَّذِينَ اٰمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللّٰهِ بِاَمْوَالِهِمْ وَ
اَنْفُسِهِمْ اَعْظَمُ دَرَجَةً عِنْدَ اللّٰهِ وَاُولٰئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ يُبَشِّرُهُمْ
رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَرِضْوَانٍ وَجَنَّاتٍ لَهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُقِيمٌ
خَالِدِينَ فِيهَا اَبَدًا اِنَّ اللّٰهَ عِنْدَهُ اَجْرٌ عَظِيمٌ ۝ شعبی وحسن بصری ومحمد
بن کعب القرظی گفتند که ایه در شان امیرالمؤمنین علی امد عم وسبب ان بود که یک
روز عباس بن عبدالمطلب وطلحة بن شیبة با یکدیگر مفاخرت میکردند عباس گفت من بهترم

که سقایة الحاج بدست منست وحاجیانرا من اب میدهم طلحة بن شیبه کفت من بهترم که
کلید خانهٔ کعبه بدست منست وعمارت ان تعلق بمن دارد واکر من خواهم هرشب در خانهٔ
کعبه توانم بودن این کفتکوی درمیان ایشان دراز شد کفتند بیایید تا اولین که ازین راه
براید ویرا حاکم کردانیم تا درمیان ما حکم کند کفتند روا باشد نکاه کردند امیر المؤمنین
علی را ع دیدند که می امد کفتند الله اکبر ما را بهتر ازین حاکم نباید دست او کرفتند بنشاندند
وقصه درپیش او باز راندند او کفت الا ادلکما علی خیر منکما من شما را راه نمایم بکسی که
او بهتر از شماست کفتند اری کیست کفت من ضرب هامکما بالسیف حتی قادکما الی الاسلام
از شما بهتر انکس است که تیغ در سر شما باز نکرفت تا انکه شما را با اسلام اورد کفتند ما با این
از خود کنایه میکنی کفت بلی وجه منع کند مرا از انکه من این کویم وبیرون انکه صاحب
جهاد بودم در دین خدای بدو قبله با رسول نماز کردم وپیش از شما مدتها با رسول ع
عبادت خدای کردم ایشان خصومت خود فراموش کردند وروی باو اوردند کفتند ما را خصومت
با تو افتاد بیا تا پیش رسول رویم پیش رسول امدند کفتند یا رسول الله این کودک امروز است
بر ما تفاخر میکند رسول کفت چکونه قصه پیش وی باز کفتند رسول ع هیچ نکفت منتظر
وحی می بود تا کسی نکوید که مراعات علی میکند خدای تع این ایه فرستاد اجعلتم سقایة الحاج
ای شما اب دادن حاجیان وعمارت کردن خانهٔ کعبه را مانند کسی میکنید که وی ایمان اورد بخدای
و برسول خدای وبروز باز پسین وجهاد کرد در راه خدای شما ایمان او وثواب او چون
ایمان وثواب کسی می دانید که وی حاجیانرا اب داد وعمارت خانهٔ خدای کرد نه هرکز ان نباشد
که ایشان با یکدیکر یکسان باشند ونزدیک خدای راست نباشد بایکدیکر وایشانرا بایکدیکر
یکسان نهادن ظلم باشد وخدای تع ظالمانرا هدایت نکند وراه بهشت ننماید انکه وصف کرد

انرا

انرا که تفضیل ها ایشانرا بر عباس وشیبه وانانک ایمان اوردند وهجرت کردند واز مکه بمدینه
امدند ودر راه خدای جهاد کردند وجان ومال در راه خدای بذل کردند ایشان بدرجه وپایه
ومنزلت بنزدیک خدای بزرکوارتر اند وایشان اند که رستکاران وظفر یافتکان اند واین
ایه بامیر المؤمنین ع لایق تر است از انجا که هیچکس را ان درجه ومنزلت نیست بنزدیک خدای تع
بعد از پیغمبر ع که امیر المؤمنین علی را ع ورسول خدای کفت ان احب الناس الی الله یوم
القیامة وادناهم مجلسا امام عادل واز وعادلتر امام نبود ورسول خدای درحق او وشیعه
او کفته است چنانک جابر بن عبدالله الانصاری روایت کرد که علی وشیعته هم الفائزون
علی بن ابی طالب وشیعه او که او رستکارانند وچون ویرا ان شقی الاشقیا ضربت زد
کفت فزت ورب الکعبة انکه خدای تع بیان حال ایشان کرد وکفت خداوند ایشان وپروردکار
ایشان ایشانرا بشارت میدهد برحمتی وبخشش از خویش ورضا وخشنودی وبهشتهای
که ایشانرا در انجا نعمتی مقیم وجاوید باشد نه انک از ایشان منقطع کردد وایشان دران
بهشت وبا ان نعمت خالد وجاوید باشند ونزدیک خدای تع مزدی عظیم وثواب بزرک است ایشانرا ۝
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا آبَاءَكُمْ وَإِخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاءَ إِنِ اسْتَحَبُّوا
الْكُفْرَ عَلَى الْإِيمَانِ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ
قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ
وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَ
هَا وَمَسَاكِنُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ
فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ
الْفَاسِقِينَ ۝ عبدالله عباس کفت چون خدای تع مؤمنانرا فرمود که با رسول

هجرة کنند و از مکه بمدینه روید و ترک پدران و برادران و خویشان خویش کنید چون کافر
باشند و بر دین شما نباشد مسلمانان گفتند یا رسول الله اگر کار را بترام باید کردن از کافران
پس ما را از پدران و برادران و خویشان تبرا باید کردن و مالها و تجارتهای ما همه تباه
شود و سرا بها ما خراب گردد خدای تع این آیة فرستاد و گفت ای مؤمنان وای گروید گان
وای آنانک ایمان آوردن آید با پدران و برادران خود دوستی مگیرید و با ایشان اختلاط
مکنید که ایشان ایمان نیارند و اختیار کفر کنند و کفر را بر ایمان گزینند و دوست دارند و کی
از شما با ایشان موالاة کند و دوستی ورزد و با ایشان تولا کند و از جملهٔ ظالمان باشد ای محمد بگوی
مر ایشان را که اگر پدران شما و پسران شما و فرزندان و برادران شما و زنان و خویشاوندان
شما و مالها که اکتسب کرده اید و تجارتی و بازرگانی که از کساد و ناروایی آن می ترسید و
مسکنها و سراهاء که شما از آن پسند آید اگر این همه شما را خوشترست و دوست داشته ترست از خدای
و رسول او و جهاد کردن در راه دین او پس شما چشم دارید و منتظر باشید تا آنکه خدای تع کار
که خواهد بکند و امر خود بیارد یعنی کار خود بیارد از فتح مکه و کشادن آن بر دست مؤمنان حسن
بصری گفت مراد عقوبتست یا اجل که ایشان را بان وعید کرده است و خدای تع راه ننماید
فاسقان و بیرون آیندگان از امر حق را بهشت ابو صالح از ابن عباس روایت کـــرد
که چون خدای تع مؤمنان را فرمود که هجرت کنید مرد بیامدی و زن و فرزند و برادر و خویشان را
گفتی که من عدینه هم روم اگر با من بیایید فالا چون من رفته باشم میان من و شما خویشی نماند اگر
پس از پی با انجا آیید من با شما النفاق نکنم کس بودی که رغبت نمودی و هجرت کردی و کس بودی
در او بچسپی و گفتی از زنان و فرزندان و برادران که من رها نکنم که تو بروی مرد انجا ان شفقت
بوشان با نا استادی و هجرت نکردی خدای تع ایشان را از آن نهی کرد و بیان کرد که کار دین و اسلام

مقدم است بر نسب و قرابت از بهر دین ترک زن و فرزند و مال می باید کردن و چون قطع
مادر و پدر و برادران از بهر دین واجبست قطع اجنبی و بیگانه واجب تر باشد و لازم تر
و رسول خدای میفرماید لا یجد احدکم طعم الایمان حتی یحب فی الله و یبغض فی الله هیچ کس از شما
لذت ایمان و حلاوت آن نیابد تا آنکه که دوستی او و دشمنی او در حق خدای و دین او باشد
و درین آیة بر جملهٔ مؤمنان واجب گردانیده اند که از بهر دین خود از پدر و مادر و جملهٔ خویشان
و جملهٔ منافع و مکاسب و حظوظ دنیا مجرد شوند خدای تع ما را توفیق دهاد تا بر دین قیام
نماییم و از بهر دین از سر دنیا برخیزیم و ذلک فضل الله یؤتیه من یشـــــاء ۞
لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ
أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنكُمْ شَيْئًا وَضَاقَتْ
عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ ثُمَّ وَلَّيْتُم مُّدْبِرِينَ ثُمَّ
أَنزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَنزَلَ
جُنُودًا لَّمْ تَرَوْهَا وَعَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَذَٰلِكَ جَزَاءُ
الْكَافِرِينَ ثُمَّ يَتُوبُ اللَّهُ مِن بَعْدِ ذَٰلِكَ عَلَىٰ مَن يَشَاءُ وَ
اللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ۞ حق سبحانه و تع نعمتی را که بر مؤمنان کرده است یاد
ایشان می دهد و میگوید که خدای شما را نصرة کرد و یاری داد در مقامهای بسیار و جایگاههای
کارزار و روز حنین و این نام وادیست میان مکه و طائف که مسلمانان انجا با کافران حرب
افتاد و آن چنان بود که چون رسول عم را فتح مکه بود در ماه رمضان چند روز از و مانده چون
از مکه بیرون آمد روی بحنین نهاد برای قتال هوازن و آن روز دوازده هزار مرد با رسول
بودند از مهاجر و انصار و دو هزار مرد از جملهٔ طلقا و از آن بیشتر جمع که آن روز بود

مرکز بنود و مشرکان جهار هزار مرد بودند از هوازن و ثقیف رئیس هوازن مالک بن عوف
النضری بود و رئیس ثقیف کنانة بن عبد یالیل بود جون بیکدیکر رسیدند ابو بکر کفت لا
تغلب الیوم من قلة رسول جون این بشنید خوش نیامد انکه کارزار در پیوستند حرب را
ساز کردند درهم اویختند وبرهم امیختند مسلمانان بر مشرکان غلبه کردند وایشانرا باز پس بردند
و پراکنده کردند وجمله بغنیمت کرفتن مشغول شدند مشرکان کریخته یکدیکر را کفتند یا جماعة
السوء بکجا می کریزید و زنان و فرزندان خود را در دست ایشان رها کرده این بکفتند و باز
کشتند و خود را بر مسلمانان زدند وایشان همه بغنیمت کرفتن مشغول بودند شکستکی عظیم
بر مسلمانان افتاد همه منهزم شدند قتاده کفت ــــــــ سبب هزیمت از طلقا بود با رسول
کس نماند الا ده کس از بنی هاشم و هم ایشان مردی بود انصاری نام او ایمن بن ام ایمن او کشته
شد وان ده کس بماندند امیر المؤمنین علی ع بود در پیش ایشان و رایت در دست کرفته قتال میکرد
و عباس بن عبد المطلب بر راست او ایستاده و فضل بن عباس بر جپ او و ابو سفیان بن الحارث
بن عبد المطلب از پس پشت او و نوفل بن الحرث و ربیعة بن الحارث و عبد الله بن الزبیر و عتبة
و معتب پسران ابو لهب کرد او در امده بودند و دیکران همه کریخته بودند و عباس بن عبد المطلب کفت
نصرنا رسول الله فی الحرب تسعة . وقد فر من قد فر منه فاقشعوا . وقولی اذا ما الفضل کر بسیفه
علی القوم اخری یا بنی لیرجع . وعاشرنا لاقی الحمام بنفسه . بما ناله فی الله لا یتوجع
درین وقت جون رسول ع دید که قوم بهزیمت شدند عباس را کفت که اواز ده و درایشان
و عباس مردی بلند اواز بود جنانکه روایت کرده اند که روزی در مکه غارتی بود عباس اواز
برداشت که واصباحاه هیچ ابستن نماند که اواز او بشنید که کودک از شکم بنیداخت عباس ندا کرد
باواز بلند وکفت یا معاشر المهاجرین والانصار یا اهل بیعة الشجرة یا اصحاب سورة البقرة

وقد فر من قد فر عنه فاقشعوا

الی

الی این تفرون اذکروا العهد الذی عاهدتم علیه رسول الله جون اواز عباس بشنیدند همه
باز کشتند لبیک لبیک کویان واین هزیمت در شب بود و رسول ع در میان وادی بود و مشرکان
کمین کشاده تیغ و نیزه و عمود در مسلمانان نهادند جون مسلمانان باز کشتند و خود را بر مشرکان زدند و تیغ و نیزه را کار فرمودند کو[ی]ند رسول علیه السلام دران شب تاریک بیک
نیمه ره باز نکریست جندانی نور از روی او تافت که همه وادی روشن شد بنداشتی که ماه
شب جهاردهم است که می درفشد و مسلمانان را بر قتال تحریض میکرد کریختکانرا باواز بلند
میکفت این ما عاهدتم الله علیه هیج کس نماند که اواز رسول بشنید و باز نکردید راوی خبر کوید
که مردی بود از هوازن بر شتری نشسته سرخ موی و رایتی سیاه در دست کرفته و در پیش
قوم استاده جون ظفر یافتی از مسلمانان و فرصتی نیزه بروی زدی و وی را بکشتی و بیفکندی
و جون فرصت نیافتی رایت نکاشتی جماعتی با او در عقب هزیمتیان می رفتی امیر المؤمنین
علی ع اهنک او کرد در و رسید ضربتی زد بر شتر شتر بیفتاد و مرد بر زمین امد تیغی بروی
زد و او را بدوزخ رسانید جون مشرکان ان بدیدند شکسته شدند و مسلمانان روی
بایشان اوردند و تیغ و بازو را کار میفرمودند و رسول ع کفت اللهم انک اذقت
اول قریش نکالا فاذق اخرهم نوالا و رسول ع در رکاب خود بر پای خاست و کفت الان
حمی الوطیس اکنون حرب کرم شد و انکاه کفت انا النبی لا کذب انا ابن عبد المطلب و پاره خاک
بر کرفت و در روی مشرکان انداخت و کفت شاهت الوجوه از ان لشکر هیج کس نماند که از ان
خاک بجشم وی نرسید و علماء تع پنج هزار فرشته را مدد فرستاد حسن کفت هشت هزار بودند
سعید بن المسیب کفت ــــــــ یکی از جمله مشرکان مرا حکایت کرد که روز حنین جون
ما را ملاقات افتاد با مسلمانان بر ایشان زدیم و ایشانرا پراکنده کردیم تا بنزدیک خداوند شتر

ع

سفید رسیدیم یعنی رسول ع پیرامن او مردانی دیدیم نیکو روی سفید جامه چون ما را دیدند
گفتند شاهت الوجوه وروی در ما نهادند و ما را هزیمت کردند من گفتم یا رسول الله ما ایشانرا
ندیدیم ایشان که بودند گفت فرشتگان بودند و دیگر قوله وانزل جنودا لم تروها راوی خبر گوید
چون امیر المؤمنین ع ابو جرول را بکشت وکافران دل شکسته شدند او هم جنان میکشت تا
چهل مرد را بکشت از انجا مشرکان هزیمت شدند و مسلمانان تیغ در نهادند وازیشان میکشتند
تا که روز تنگ برامد منادی رسول اواز داد که رسول می فرماید که اسیرانرا مکشید مردم دست
از کشتن بداشتند و در ایام فتح مکه بنی هذیل مردی بجاسوسی فرستاده بودند که اورا ابن الاکوع
گفتندی روز حنین ویرا اسیر گرفتند عمر خطاب بگذشت اورا دید انصاری را گفت دانی که این
مرد کیست این انست که در ایام فتح مکه بر ما جاسوس بود اورا بکش که دشمن خدای است انصاری
ویرا بکشت رسول ع ازان خشم امد گفت نشنیدی منادی من که ندا کرد که هیچ اسیر را مکشید
گفت بقول عمر کشتم وازان عذر خواست مشرکان ازانجا بگریختند و با وطاس امدند رسول ع
مردی را نام زد کرد از اشعریان نام او ابو عامر ولشکری با وی داد تا او برفت وایشانرا بپراگندد
کند وامیر مشرکان مالک بن عوف النضری بطایف گریخت وانجا در حصن رفت رسول ع براثر
ایشان بطایف رفت و طایف را حصار داد و شوال تا باخر کار زار کرد و چون ذو القعده در امد
که ماه حرام بود باز ایستاد و ازانجا که بود بمنزلی امد که انرا جعرانه گفتند وانجا احرام گرفت
بعمره و سبی النساء و مال و غنایم حنین و اوطاس قسمت کرد و نصیبی تمام مر مولفة قلوب را
چون ابو سفیان بن حرب و عکرمه بن ابی جهل و صفوان بن امیه وحارث بن هشام وعبد
الله بن ابی امیه را و معویة بن ابی سفیان را وهشام بن مغیره را واقرع بن حابس را وامثال
ایشانرا هریکی را از پنجاه شتر تا صد بداد وانصاریانرا نصیبی اندک داد از جهاد و رنج و ماندند

این

این انصاریانرا سخت امد و در بن گفت وگوی کردند یکی گفت امین شد در حاشیه هیچ روی در حق
باید دیگری گفت همه غنیمت بقوم خود داد و ما را محروم کرد ویکی گفت تیغ ما زدیم غنیمت کافران
بردند عباس بن مرداس درین معنی گفت اتجعل نهبی ونهب العبید بین عیینة والاقرع
فما کان حصن ولا حابس یفوقان جدی فی مجمع وما کنت دون امری منهما ومن تضع الیوم لا یرفع
عبید اسم فرس عباس بن مرداس
این حدیث بسمع رسول رسید بفرمود تا انصاریانرا ندا کردند تا جمع شوند وجای بنشینند که
کس درمیان ایشان نباشد که از ایشان نبود ایشان مجتمع شدند وبنشستند رسول ع بیامد
و علی با او بود درمیان ایشان بنشست وگفت من از شما چیزی بپرسم مرا براستی جواب دهید
گفتند که بگو یا رسول الله گفت نه شما ضال بودید خدای شما را بمن هدایت کرد گفتند بلی یا رسول
الله ولله المنة ولرسوله گفت نه شما بر کنار دوزخ بودید خدای تع شما را بمن برهانید گفتند بلی ولله
المنة ولرسوله گفت نه شما اندک بودید خدای شما را بمن بسیار کرد گفتند بلی ولله المنة ولرسوله
انگه خاموش شد ساعتی وگفت نه شما دشمنان یکدیگر بودید خدای دلهای شما را الفت داد بمن گفتند
بلی ولله المنة ولرسوله انگه خاموش شد ساعتی وگفت جواب دهید مرا بانچ نزدیک شماست گفتند
جواب ما ایم بانچ دانستیم وسپاس داری کردیم وگفتیم منت و فضل خدایراست وانکه تراست که
رسول وی ای رسول ع گفت اگر خواهید میتوانید گفت وانت قد کنت جئتنا طریدا فاویناک
وخائفا فامناک ومکذبا فصدقناک ترا براندند ما با خود گرفتیم وخایف بودی ایمنت کردانیدیم
وترا دروغ زن داشتند ما ترا تصدیق کردیم انصاریان که این بشنیدند در گریه افتادند و
زاری کردند برخاستند ودست وپای رسول را بوسه دادند وگفتند ای رسول خدای تن وجان
ما فدای تو باد هرمالی که ماراست بحکم تواست اگر خواهی بر قوم خود تفرقه کن وجوانان ما که این سخن
گفتند پیدا شدند که این برای وضع قدر ایشانست اکنون توبه کردند واستغفار میکنند برای ایشان

استغفار کن رسول خدای گفت السلام اغفر الانصار ولابناء الانصار ولابناء ابناء الانصار
یا معشر الانصار اما ترضون ان ینصرف الناس بالشاء والنعم وانتم ترجعون وفی سهمکم رسول الله
شما راضی نباشید که مردم باز گردند و نصیب ایشان گوسفند و شتر باشد و در نصیب شما رسول خدای
بود گفتند بلی رضینا بالله وعنه وبرسوله وعنه ورسول عم گفت الانصار کرشی وعیبتی ولو
سلک الناس وادیا وسلک الانصار شعبا لسلکت شعب الانصار انصاریان صاحب سر من اند و
خواص من اند اگر مردمان بیک وادی فرو شوند وانصار بوادی دیگر فرو شوند من براه انصار
شوم آنگه عباس بن مرداس را پیش خواند و گفت تو گفته اتجعل نهبی ونهب العبید بین الا
قرع وعیینه ابو بکر گفت پدرم و مادرم فدای تو باد تو شاعر نه وی چنین نگفته است گفت چگونه گفته است
گفت بین عیینة والاقرع آنگه علی عم را گفت یا علی قم فاقطع لسانه برخیز و زبان او ببر
عباس گفت والله که این بر من سخت تر آمد از آنکه دشمنان ما بر ما آمدند در سرای ما
علی دست من گرفت و می برد والله که اگر من دانستمی که کس باشد که مرا از وی باز ستاند فریاد
خواستمی ولکن دانستم که کس پای در پیش و نتواند نهادن چون مرا پای ببرد گفتم یا علی زبان
من بخواهی برید گفت آنچه مرا فرموده الا در حق تو بخواهم کردن و هر ساعت که مرا پیشتر برد گ
من همین بگفتمی و وی همین جواب باز مرا آورد تا بنزدیک اشتر غنیمت آنگه مرا گفت رسول
ترا چه فرموده است از غنیمت اشتر گفتم که چهار فرموده است گفت اکنون برو از چهار تا صد
شمار که تراست من گفتم یا علی رسول بزبان بریدن من این خواست گفت آری گفتم مادرم
و پدرم فدا شما باد چه کریم و حلیم و عالم مردمانید شما آنگه گفتم با تو مشورت میکنم مرا در تو
چه صواب باشد گفت صواب نیست که چون رسول ترا چهار اشتر فرموده بود و آن اهل جهاد
کردی فوتی جهاد ستانی و از اهل جهاد باشی یعنی از انصاریان و مهاجریان باشی که ایشان را

پیش

پیش از این نداده است سعید بن المسیب (که در حین) روز شش هزار برده بیاوردند
و قسمت کردند و رسول فرمود که هر زن که آبستن است با وی نزدیکی نکنند و هر زن که آبستن (از ایران)
نیست از او دور باشند تا آنگه که استبرا کند بحیضی آنگه جماعتی از هوازن بیامدند و بطوع اسلام
آوردند و گفتند یا رسول الله تو کریم ترین و کریم ترین جهانیانی زنان و فرزندان و مالهای
ما بیاوردی و امروز ما مسلمانیم بفرمای تا باز دهند رسول گفت آن غنیمت است ولکن از طریق
مسامحت زنان و فرزندان میخواهید که باشما دهم یا مال گفتند یا رسول الله ما بر حسب
خود هیچ تر نکنیم بفرمای تا زنان و فرزندان ما باما دهند رسول عم گفت هر چه در حصه
و نصیب من افتاد و نصیب اهل بیت من و جمله بنی هاشم من با ایشان دادم کیست که مرا
موافقت کند جمله گفتند که ما موافقت کنیم و هر چه در دست ایشان بود از زنان و فرزندان
ایشان همه باز دادند رسول عم گفت این قرض است بر من تا جای دیگر غنیمتی افتد عوض
باز دهم و هر که بخواهد که رها کند از هر زنی پنجاه اشتر فدیه بستانند همه گفتند یا رسول الله
ما راضی شدیم و فدا نمیخواهیم همه رد کردند مگر صفوان بن امیه که او زنی داشت بعلت حمل با
ایشان نداد راوی خبر گوید که چون رسول عم حنین بخشید مردی آمد از بالا
گندم گون پشت دو تا کرده بر روی او و پیشانی او اثر سجود گفت که بدیدم که با این غنایم چه کردی
گفت چه کردم گفت عدل نکردی رسول را عم خشم آمد گفت ویلک چون عدل بنزدیک من نباشد
بنزدیک که باشد مسلمانان گفتند یا رسول الله دستوری باش تا گردنش بزنیم گفت دعوه فانه سیکون
له اتباع یمرقون من الدین کما یمرق السهم من الرمیة یقتلهم الله علی ید احب خلق الله الیه گفت
رها کنید ویرا که وی را اتباعی باشند که از دین بیرون شوند چنانکه تیر از کمان بدر شود و خدای تع
ایشانرا بر دست دوست داشته ترین کسی بکشد که او را از همه خلقان دوست تر دارد [illegible]

وجنان بود که رسول خدای حنین را همه بر دست امیر المؤمنین علی کشته شدند در نهروان
پس حق تع ایشانرا گفت که یاد کنید روز حنین را که شمارا دران روز بسیار بودید و کثرتی
که شمارا بود شمارا بعجب می اورد وخوش می امد و بدان می نازیدید فلم تغن عنکم شیئا
ولو کثرت وبسیاری شمارا هیچ سودی نکرد وان لشکری بان اندکی بر شما غلبه کردند و زمین
با فراخی که انرا بود بر شما تنگ گشته بود از غلبهٔ ایشان پس انگه برگشتید و پشت بلا دیدی و
هزیمت شدید پس خدای تع پس خدای تع سکینه وارام بر رسول خویش و بر مؤمنان فرو
فرستاد پس از انکه همه برفتند و رسول را تنها رها کردید رسول بماند وان ده کس خدای تع
بریشان رحمتی فرستاد تا ثبات نمودند واز خدمت رسول جدا نشدند و فرو فرستاد لشکری
که شما ایشانرا ندیدی چنانچ گفت ـــــــــــ که این فرشتگان مؤمنانرا تشجیع وتقویت
دل مدد کردند و کارزار نکردند الا روز بدر و خدای تعالی عذاب کرد انکسی را که کافر
شدند بقتل واسیر وسلب اموال واذلال وهم چنین باشد جزا و پاداشت کافران که چون
رسول را رها کردند و بگریختند انکه توبه کردند و باز امدند و گریختن از زحف کناهی بود
که توبه ازو واجب بود وهم چنین از کافران توبه مقبول کند چون از کفر باز ایند وایمان
ارند چنانک بعضی از قبیلهٔ هوازن بعد از حرب باز امدند از کفر واسلام اوردند و خدای تع
امرزنده ومهربانست بیامرزد تا بیانرا و بریشان رحمت کند ۝ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ
عَامِهِمْ هَٰذَا وَإِنْ خِفْتُمْ عَيْلَةً فَسَوْفَ يُغْنِيكُمُ اللَّهُ مِنْ
فَضْلِهِ إِنْ شَاءَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ۝ حق سبحانه وتع مؤمنانرا خطاب
کرد واعلام فرمود که ای مؤمنان وگرویدگان بخدا اینکه انانک مشرکان اند وبخدای شرک

اورده اند

اورده اند ایشان نجس وپلیداند ابو عبیده وضحاک گفتند نجس بمعنی قذراست ابن
عباس گفت ـــــــ ما المشرکون الا رجس خنزیر او کلب کافر بنزدیک شافعی و فقهای
دیگر نجس الحکم چون جنب و بمذهب اهل شیعه کافر نجس العین و نجس الحکم است وظاهر
ایه دلیل میکند که نجس العین است وهیچ مانع نیست از انکه هم نجس العین و نجس الحکم باشد
برای انک میان ایشان تنافی نیست ومراد بنجس العین انست که هرکه بکافر مس باید پلید شود
واگر بنجاست او معصور بودی بحکم تعالی نکرهی چنانک جنب وحایض ومراد بانک نجس
الحکم است انست که با یمان حکم نجاست ازو زایل می شود پس کافر از یک وجه نجس العین است
واز یک وجه دیگر نجس الحکم وحکم سایر اصناف کفار حکم مشرکانست اگر از دو کافر یکی تر باشد
بباید شست واگر خشک باشد اب برو بباید زد واگر مصافحه کنند وخشک باشد بخاک بباید
مالید حسن بصری گفت من صافح مشرکا فلیتوضأ گفت که مشرکان پلیداند باید که نزدیک
مسجد الحرام نروند وگرد مسجد نگردند وظاهر ایه اقتضا ران میکند که ایشان منهی اند از انکه در
حرم شوند از بهر انک حرم نزدیک مسجد الحرام است وهرکه در حرم شود نزدیک مسجد باشد و
اجماع اهل البیت برین وارد است حق تع میگوید که نباید که هیچ مشرکی نزدیک مسجد الحرام شود
پس از سال ایشان این سال یعنی هیچ کافری حج نکند الا این حج که درواند واین سال هم بود
از هجرت که امیر المؤمنین سورهٔ برائة بریشان خواند وعهد ایشان بینداخت چون این ایة
امد مؤمنان گفتند یا رسول الله چون مشرکان نیایند طعام نیارند بر ما طعام تنگ گردد و
تجارت منقطع گردد وبازار کاسد شود ومرافق ومنافع ما فایت شود خدای تع این ایة فر
ستاد وان خفتم عیلة واگر چنان بود که شمارا از درویشی می ترسید مترسید که خدای شمارا از
فضل ورحمت خود مستغنی گرداند و از وجهی دیگر از درها رزق بر شما بگشاید وخدای

ایشانرا توانگر کرد بانک اهل جُدّه وصنعا ایمان اوردند واز یمن طعام اوردند بر پشت چهار
پای ودر زمین تبالد وجرش فراخی بباد که اهل کم ازان توانگر شدند ضحاک گفت ——
خدای تع ایشانرا توانگر کرد بجزیه اهل کتاب و توانگری ایشانرا بمشیت خود باز بست
ازان سبب که ایشان بعضی بان وقت وان حین نرسیدند واز بهران تا مکلفان
با خدای گریزند ولبید بدرگاه او دارند وخدای تع عالم است بمصالح شما در تکلیف
وحکیم است در منع مشرکان از مسجد الحرام ۞ قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ
بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ
وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّىٰ
يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ ۞ ابن عباس گفت چون
خدای تع مشرکانرا نهی کرد از انک بمکه ایند شیطان در دل این جماعت انداخت که
ایشان نیایند شما چه خوردید وطعام از کجا اید خدای تع این ایة فرستاد وایشانرا
بقتال اهل کتاب فرمود وبگزیت که ازیشان قبول کنند مستغنی شان کرداید کلبی گفت ——
که چون این ایة امد رسول بغزاة بنی قریظه وبنی النضیر رفت وایشان مصالحه کردند
وان جزیتی اول بود در اسلام که اهل کتاب گرفتند واولین مذلتی بود بایشان رسید
می گوید عز فرماید رسول را عم ومسلمانرا که قتال کنید باانکسانی که ایشان بخدای ایمان ندارند
خدای تع جهودان وترسایانرا وصف کرد بانک ایشان ایمان ندارند بخدای واگرچه
خدای گویان اند خدای دانان نیستند برای انک خدایرا فرزند روا میدارند وانکه در
حق خدای این روا دارد خدایرا نداند ونبوی ایمان ندارد ویش گفت که بقیامت
ایمان ندارند وایشان اگرچه معتقد این چیزها باشند مومن نباشند برای اعتقاد انکه

ایمان

ایمان باید که علم باشد واز سر دلیل باشد وگفت که ایشان حرام نمی دارند انچ خدای و
رسول انرا حرام کرده اند برای انک بشرع رسول ما که ناسخ شرایع است ایمان ندارند ودین
حق که دین خدای ورسولست ندارند بادین حق وحق نامی است از نامهاء خدای ندارند
واین ایة دلیلست بر انک جهودان وترسایان باطلست وحق نیست گفت کارزار کنید باانانک
صفت ایشان اینست انک بیان کرد وگفت که از جملهٔ کسانی که ایشانرا کتاب داده اند یعنی
توریة وانجیل تا انگه که گزیت بدهند بدست خود پیغمبر وامام وایشان ذلیل وصاغر
باشند وحکم اهل کتاب اینست که اول ایشانرا دعوت کنند باسلام اگر قبول کنند مسلمان
اند واگر قبول نکنند باایشان کارزار کنند تا انگه که ایمان ارند یا گزیت قبول کنند
ابو علی گفت —— معنی عن ید انست که باید که بدست خود دهند وروا نباشد که نا
یبی فرا دارند تا مذلت وصغار ایشان پیدا گردد وگفته اند عن ید یعنی بنقد دهند
نسیه ندهند وگفته اند که ید قهر است وید نعمت است یعنی گزیت بدهند ازان نعمتی که
شما باایشان کرده باشید بقبول گزیت وابقا که ازیشان جزیت گیرند جهودان وترسایان
وگبران اند وصابیان از حکم سایر کفار دیگر باشند وابو سعید اصطخری از اصحاب شافعی
با این موافق است ومجوس را اهل کتاب اند یا نه شافعی را درین دو قولست وابو حنیفه
برانست که ایشان اهل کتاب نه اند واز امیر المؤمنین علی عم روایت کرده اند که او گفت
که ایشانرا پیغمبری وکتابی بود پیغمبر خودرا بکشتند وکتابرا بسوختند وگزیت را حدی
نیست چندانک امام مصلحت داند از ایشان می ستاند بار سر ایشان نهد یا بر زمین و
شافعی گفت کم از دیناری نشاید اگر درویش بود واگر توانگر وابو حنیفه گفت اگر
درویش بود دوازده درهم واگر متوسط بود بیست وچهار درهم واگر توانگر بود چهل

وهشت درهم واما اکنون را که مالی نباشد وکسی نبود او را بروی کزیت نباشد وکر دیوانه کزیت نباشد وروا نباشد که هیچ ذمی را دما کنند که در حرم شود هیچ حال نه برای کار و نه براه کذر اکر کویند جزیت امل کتاب طاعتست یا معصیت اکر طاعتست باید که بدان مستحق ثواب باشد واکر معصیتست نشاید که خدای تع بمعصیت فرماید جواب از ین انست که ستدن امام از یشان طاعتست وادادن ایشان نه طاعت و نه معصیت بر سبیل فدیه ودفع قتلست از نفس خود وبنا اشتقاق جزیه از جزاست وجزا را وصف نکنند بانک طاعتست یا معصیت ۞ وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهِئُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ ۞ خداى تع خبر میدهد از انج جهودان وترسایان کفتند وکفتار ایشان رد میکند کفتار دروغ وباطل ایشانرا کفت که جهودان کفتند عزیر را که او پسر خداست وترسایان کفتند که مسیح یعنی عیسی ابن مریم پسر خداست اینجا سؤال کنند وکویند که خدای تعالی این بجهودان چه کونه حواله کرد وایشان این را منکرند جواب انست که با قول خدای تع انکار جهودانرا تاثیری نبود وچون این ایه امد جهودان عهد رسول این منکر نبودند چون سلام بن مشکم ونعمان بن اوفی ومالک بن الصیف وسبب انک جهودان در حق عزیر این کفتند ان بود که ابن عبد الله عباس روایت کرده اند که او کفت عزیر از جملهٔ اکابر وبزرکان بنی اسرائیل بود وبعضی کفتند که او پیغمبر بود وتوریة در میان ایشان بود واز علاة اولجای تابوت بود ومردم بعضی یاد داشتند چون بمعصیت مشغول شدند وظلم وعدوان پیشه کرفتند خدای تابوت از میان ایشان بر کرفت چون فساد زیاد کردند توریة از دلهاء ایشان

برکرفت واز یاد ایشان برفت مدتی برین بر امد ایشان پشیمان شدند واز عقوبت بترسیدند توبه کردند وبا عزیر کشتند عزیر دعا کرد وتضرع کرد واز خدای درخواست تا توریة باز اورد خدای تع دعاء او اجابت کرد ونوری در دل او نهاد وتوریة با یاد او داد وبیامد وقوم را بدین بشارت داد وتوریة بر ایشان خواندن کرفت بهری از ایشان اعتماد کردند وبهری نکردند تا انکه خدای تع تابوت با ایشان داد انج از وی نوشته ویاد کرفته بودند با ان نسخه که در تابوت بود مقابله کردند حرفی زیادت ونقصان نبود ایشان کفتند این تخصیص عزیر را برای انست که او پسر خداست تعالی الله عما یقول الظالمون سدی کفت سبب ان بود که چون عمالقه بر بنی اسرائیل مسلط شدند وایشانرا می کشتند وعلما بگریختند وایشان بگریختند ومتواری کشتند ودر عالم پراکنده شدند عزیر بکریخت ودر بعضی کوهها خدایرا عبادت میکرد واز کوه فرو نیامدی الا روز عید روزی از روزها عید فرو امد زنی را دید بر سر کوری ایستاده میکفت وا معظماه وا کاسباه وعزیر در تضرع ودعا بسیار میکفت بار خدایا بنی اسرائیل را بی علم رها کردی عزیر فرا شد وان زن را وعظ کرد وکفت از خدای بترس واو کان حیات بود که ان کور شوهر وی است کفت ای زن تو چه دانی که روزی تو بدست شوهر تو بود روزی تو بر خدایست ترا وشوهرت را وجملهٔ خلایق را زن کفت که میدانی که روزی جملهٔ خلایق بدست خدای است وهیچ کس را بی روزی رها نکند میدانی که علم جملهٔ عالمیان ازوست وبنو اسرائیل را بی علم رها نکند عزیر کفت راست کفتی ولکن تو کیستی کفت من دنیا ام امده ام تا ترا بشارتی دهم بدانک در غار که تو چشمهٔ پدید خواهد امدن ودرختی بر کناران چشمه بخواهد رستن از میوهٔ ان واب از چشمه بخور واز ان اب وضو کن ودو رکعت نماز بکن که خدای تع ترا چیزی خواهد دادن عزیر از انجایگه برفت با غار کاه خود رفت

[illegible]

وکر روز چشمهٔ اب از غار نگاه او بر دمید و درختی بر کنار او پیدا شد و از ان میوه بخورد
و از ان اب باز خورد چون نگاه کرد پری مرامد فراز امد و او را گفت دهن باز کن او دهن
باز کرد چیزی در دهن او نهاد گفت فرو بر او فرو برد انگه او را گفت ازینجا درین چشمه در
برو تا بقوم خود رسی او هم چنان دران چشمه می رفت چند انک بیشتر میرفت علمش
در زیادت می شد تا انکه بقوم خود رسید جملهٔ توریت یاد اش شده بود قوم را گفت بروید و قلم
چند بیاورید برفتند و چند قلم بیاوردند بر هر انگشتی قلمی بربست و توریت نوشتن گرفت
بجملهٔ قلمها تا توریت جمله بنوشت ایشان چون ان بدیدند برفتند و ان نسخها توریت که در
کوهها پنهان کرده بودند بیاوردند و معارضه کردند با انک او نوشته بود یک حرف تفاوت نبود
گفتند توریت باین بزرگی و مشکلی مقدور کس نبود که یاد گیرد و علم ان در دل او نهاد این
خصوصیت برا انست که وی پسر خداست تعالی الله عن ذلک و اما سبب انک
عیسی را پسر خدای خواندند ان بود که ترسایان پس از انک عیسی را باسمان بردند هشتاد و یک
سال بر طریق سداد و صلاح بودند نماز میکردند و روزه میداشتند و عبادت میکردند تا انکه
میان ایشان و جهودان کارزار افتاد و در میان ایشان مردی بود شجاع نام او بولس
بیامد و بسیاری را از ترسایان بکشت انگه جهودان را گفت من می ترسم مبادا که ترسایان
بر حق باشند و ما بر باطل و اگر چنین باشد ایشان ببهشت شوند و ما بدوزخ و لکن من کیدی
سازم که ایشان نیز بدوزخ روند انگه بیامد و اسبی داشت نام او عقاب بی نظیر بود در میان
دو لشکر اسب را پی کرد و جامه چاک کرد و خاک بر سر کرد و گفت ای قوم مرا می دانید گفتند
نه گفت من ان بولسم که چندگاه با شما کارزار کردم اکنون پشیمان شدم و توبه کردم مرا
از اسمان ندا کردند که توبهٔ تو مقبول نخواهد بودن تا انکه ترسا نشوی اکنون من ترسا ام

وتوبه کردم و شما را اگاه کردم تا با خبر باشید انگاه س انگاه ازانجا برفت و یک سال تمام
در کنیسه بنشست و انجیل بیاموخت و انگه انجیل خواندن گرفت و ترسایان را گفت مرا
از راه اسمان ندا کردند که خدای توبهٔ تو بپذیرفت و از تو خشنود شد ترسایان او را باور
داشتند و او ازانجا ببیت المقدس شد و مردی را بر ایشان خلیفه کرد نام او نسطور و او را
تعلیم کرد که خدای و عیسی و مریم سه شخص بودند یک خدای شدند این از تثلیث و اتحاد
است که ترسایان میگویند و ازانجا بروم رفت و اثبات لاهوت و ناسوت تلقین کرد
و گفت عیسی انسی نبود و جسم نبود و لکن پسر خدای بود و مردی دیگر را پیش گرفت نام او
یعقوب و این مقالت او را بیاموخت انگه مردی دیگر را بخواند نام او ملکا و او را گفت که عیسی
خدای بود لم یزل و لا یزال انگه این هر سه را بر خود جمع کرد و ایشان را وصیت کرد و گفت
از پس من این مردمان را باین دعوت کنید که من شما را اموختم و بدانید که عیسی را در خواب
دیدم مرا گفت من از تو راضی شدم و من فردا خویشتن را بخواهم کشتن چون دگر روز
بود بمذبح امد و خویشتن را بکشت و این سه مرد از پس او ترسایان را دعوت میکردند هر یکی
را گروهی متابعت کردند و میان ایشان خلاف افتاد حق سبحانه و تعالی این جمله را حکایت کرد
و گفت که جهودان گفتند که عزیر پسر خداست و ترسایان گفتند که مسیح پسر خداست این
ایشان گفتند گفتار ایشانست که بدهنها یعنی بزبانها خود میگویند و انرا حقیقتی و
اصلی نیست مانند انست که کافران دیگر که پیش از ایشان بودند گفتند یعنی گفتار ترسایان که
مسیح پسر خداست مانند انست که جهودان گفتند که عزیر پسر خداست و این هر دو قوم
گفتند مانند انست که مشرکان گفتند که فرشتگان دختران خدااند یا انچ جهودان و ترسا
یان عهد رسول گفتند که عزیر و مسیح پسران خدااند مانند انست که جهودان مقدم گفتند

که عزیر پسر خداست که خدای تع ایشانرا باین کفتار که کفتند لعنت و عذاب کناد و ایشانرا
بکشاد و هلاک کرداناد اخبار ایشانرا باین همه ایات و دلالات و حجج چکونه از حق بر میکر
دانند و از راه راست چکونه ایشان دور میکنند ۞ اِتَّخَذُوا اَحْبَارَهُمْ وَرُ
هْبَانَهُمْ اَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللّٰهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا اُمِرُوا
اِلَّا لِيَعْبُدُوا اِلٰهًا وَاحِدًا لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِ
كُونَ يُرِيدُونَ اَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللّٰهِ بِاَفْوَاهِهِمْ وَيَاْبَى اللّٰهُ
اِلَّا اَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ هُوَ الَّذِي اَرْسَلَ رَسُولَهُ
بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ
حق سبحانه و تع درین ایة منقصه و مذمة جهودان و ترسایان میکند میکوید که جهودان
و ترسایان از سر جهل و نادانی رفته اند عالمان و زاهدان خود را خدایان کرفته اند
اینچ ایشان میکویند که حلالست حلال میدارند و ان حرامست یعنی بقول ایشان حرام
حلال میدارند و حلال حرام عدی بن حاتم کفت من ترسا بودم بنزدیک رسول
امدم و صلیبی از زر در کردن داشتم مرا کفت یا عدی این بت از کردن دور کن من انرا
از کردن برآوردم و بینداختم انکه رسول علیه السلم سورة براة خواندن کرفت تا باین ایة
رسید که اتخذوا احبارهم و رهبانهم اربابا من دون الله من کفتم که ما ایشانرا کفت نه بقول
ایشان حرام بحلال میداریدو حلال بحرام کفتم اری کفت نه شما ایشانرا دراینچ میفرمایند
طاعت میداریدکفتم اری کفت پس این عبادت ایشان بود و نیز مسیح پسر مریم را خدای
کرفته اند یعنی ترسایان دراینچ میکویند ان الله ثالث ثلثة واین جهودان و ترسایانرا
نفرموده اند الا انکه ایشان خدای را که یکیست پرستندان خدایی که هیچ خدای سزای

پرستش نیست الا او و پاکست و منزه از انچ باو انباز کیرند و شرک اورند انکه کفت که ایشان
انچ میکنند میخواهند تا نور خدایرا بنشانند و راه حق را تاریک کردانند و دین خدایرا
باطل کردانند بدهنهاء خود یعنی بکفتارهاء باطل خود ابن عباس کفت که مراد جهودان
و ترسایانند که میخواهند الهیة و سزاء عبادت باحبار و رهبان نهند و نور خدایرا که
توحید اوست و اصل دین او بنشانند باقوال باطل ضحاک کفت تمنا مرک
رسول میکنند بعضی اهل معانی کفتند که ایشان در تمناء محالی که کردند تا بکفتار باطل
خود دین خدایرا باطل کنند باکسی مانند که خواهد که نور افتاب ببادده بنشاند چنانک
یکی از ما چراغ را ببادده بنشاند یعنی می پندارند که این دینیست ضعیف که بکفتار
ایشان باطل خواهد شد چنانک چراغ ضعیف ببادده کشته شود سدی کفت
نور خدای اسلامست حسن کفت قرانست بعضی کفتند حجة و دلیل وی ثابت
و باین جمله راه یابند ایشان میخواهند که این نور را بنشانند و خدای تع اباکرد و منع کرد
الا انکه نور خود را تمام کرداند یعنی میخواهد الا تمامی نور خود واکرچه کافران کاره
باشند و میخواهند که دین خدای ظاهر شود انکه کفت اوستان خدای که بفرستاد پیغمبر
خود را صلوات الله علیه با قران که هدی است و با بیان ادله و حجج و بینات و دین حق
که مسلمانیست تا ظاهر کند و غالب کرداند بر همه دینها واکرچه مشرکان کاره باشند
ابن عباس کفت که معنی اینست که تا خدای تع محمد را بر جمله شرایع اسلام
مطلع کرداند چنانکه هیچ چیز بروی پوشیده نماند ابو هریره و ضحاک کفتند
تا خدای تع دین حق را اظهار کند بر همه دینها واین عند خروج مهدی صلوات الله
علیه باشد که همه دینها یکی شود و هیچ کس نماند که نه در اسلام اید اما بطوع و اما بکره و از اهل

البیت هم این روایت کرده اند کلبی گفت که تاویل این ایه هنوز بدید نیامده است و قیامت بنیا شد تا انگه که این بدید اید و مقداد اسود از رسول ع روایت کرد که او گفت لا یبقی علی ظهر الارض بیت و بر و لا مدر الا ادخله الله کلمة الاسلام اما بعز عزیز او بذل ذلیل اما ان یعزهم فیجعلهم الله من اهلها و اما ان یذلهم فیدینون لها و ابو سلمه
از عایشه روایت کرده که او گفت که رسول ع گفت روز کار بسر نشود تا مردم لات و عزی روایت
را بپرستند گفت من گفتم یا رسول الله من پنداشتم که این نباشد پس از انک خدای تع این ایت فرو فرستاد لیظهره علی الدین کله و لو کره المشرکون گفت این باشد مادام که خدا انک خدای خواهد انگه خدای تع بادی خوش بفرستد هر کس را که در دل او مثقال ذره خیر باشد قبض کند تا نمانند الا انان که در دلهای ایشان خیری نباشد ۞ یا ایها الذین امنوا ان کثیرا من الاحبار و الرهبان لیاکلون اموال الناس بالباطل و یصدون عن سبیل الله و الذین یکنزون الذهب و الفضة و لا ینفقونها فی سبیل الله فبشرهم بعذاب الیم ۞
حق تع خطاب کرد با مومنان و گفت ای انکسانی که ایمان اورده اید بسیاری از احبار که علماء جهودان اند و بسیاری از رهبان که زاهدان ترسایان اند مالهاء مردمانرا بباطل و ناحق میخورند یا انک در احکام رشوت میگیرند و تحریف کتاب خدای میکنند بر مراد و هوای ایشان و بر اجعلی و طعمه می ستانند و شرایع را بر عوام خود تخفیف میکنند و از ایشان چیزی میگیرند و از وجوه حرام کسب میکنند و حرام را ملک خود می کرده اند و مردم را از راه خدای و دین او باز می کرده اند و رها نمیکنند تا مردم اندر اسلام ایند پس باید که شما از صحبت ایشان دور باشید و از مجالست ایشان حذر کنید و انانک از زر و سیم گنج می نهند

و انرا در راه خدای نفقه نمیکنند ایشانرا بشارت ده بعذابی دردناک عبدالله عمر گفت که هر مالی که انرا زکوة بدهند گنج نباشد و اگرچه در زمین باشد و انچ انرا زکوة ندا ده باشند گنج باشد و اگرچه بر روی زمین باشد و جابر بن عبدالله الانصاری و ابن عباس هم این گفتند و از امیرالمومنین علی علیه السلام روایت کردند که او گفت که هر مالی که از چهار هزار درهم افزون باشد ان گنج باشد اگر زکوتش داده باشند و اگر نداده باشند ثوبان روایت کرد از رسول ع که چون این ایه فرو امد گفت تبا للذهب و الفضة و این لفظ سه بار تکرار کرد اصحاب رسول را سخت امد گفتند یا رسول الله ما کدام مال گیریم و کدام را به سازیم گفت لسانا ذاکرا و قلبا شاکرا و زوجة مومنة تعین احدکم علی دینه زبانی ذاکر و دلی شاکر و زنی مومنه که بر دین یاری دهد ابو ذر غفاری رحمة الله علیه گفت که نزدیک رسول شدم و او در سایه کعبه نشسته بود چون بنزدیک او رسیدم گفت هم الاخسرون اعمالا ایشان بعمل زیان کارترانند من بترسیدم و گفتم مگر از من حالتی در وجود امد است گفتم یا رسول الله کیستند ایشان گفت الا کثرون الا من قال بالمال هکذا و هکذا عن یمینه و شماله و خلفه و قلیل ما هم گفت زیان کارتر ایشان بیشترین مردمانند الا انکس که مال خود از جوانب خرج کند در رضاء خدای تع از جب و راست و پیش و پس و ایشان اندکاند و هم چنین از ابوذر روایت کرده اند که هر مالی که صاحبش بند بر ان زند از زر و سیم ان گنج باشد و هر که او بمیرد و زر و سیم بنهاد و رها کند انرا داغ کنند بر او و رسول ع گفت که هر که ده هزار درم رها کند انرا صفایح کرده اند و او را بان عذاب کنند تا خدای تع از حکومت خلقان فارغ شود عمران یاسر گفت قوم عیسی مایده خواستند چون بداد ندایشان بان کافر شدند

وقوم صالح ناقه خواستند چون بدادند شان بدان کافر شدند و شما را نهی کردند از انک
زر و سیم و گنج منهید و باز نمی ایستید مردی گفت ما گنج می نهیم گفت بلی و برادران یکدیگر را
می کشید ابو امامه گفت که مردی از اصحاب صفه فرمان یافت در جامه او دو دینار یافتند
رسول ع گفت کیتان این دو دینار دو داغ است مراد ازین همه وعید کسانی راست که
مال جمع کنند فاما ان حقوق خدای اخراج نکنند و چون جمع کرده باشند و حقوق خدای
مال ایشان را عقابی نبود اما حساب ان جمله باز باید داد چون بی وجه حلال جمع کرده
باشند و پیغمبر ع گفت من ادی زکوة ماله فقد ادی الحق الذی علیه ومن زاد فهو خیر له
هر که زکوة مال بدهد ان حق که بروی لست مال باشد عبد الله عمر را پرسیدند ازین
ایة گفت هر که زر و سیم و گنج نهد و زکوة بنهد وای بر و و هر که زکوة بدهد بر و باکی نیست
انکه گفت که من باک ندارم از انک مرا بوزن کوه احد زر باشد و من عدد ان دانم و زکوة ان
بدهم و در طاعت خدای صرف کنم ۞ يَوْمَ يُحْمَىٰ عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ
فَتُكْوَىٰ بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ هَٰذَا
مَا كَنَزْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ فَذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْنِزُونَ ۞
میگوید که بیارند ایشان را بعذابی دردناک در روزی که این زرها و سیمها ایشان تافته
در اتش دوزخ و اتش را بر زر و سیمها ایشان و گنجها از زر و سیم گرم کرده اند تا ان جمله
چون اتش کرده پس انرا بپیشانیها و پهلوها و پشتها ایشان را داغ کنند عبد الله عباس
را ازین ایة پرسیدند گفت والله که نه دینارها و درمها که بدان داغ کنند هیچ بر جای
یکدیگر ننهند ولکن خدای تع پوستهای ایشان فراخ کرداند تا هر درمی و دیناری را
داغ گاهی باشد و تخصیص پیشانی و پهلو و پشت از برای ان کرد که چون اول سایل را

ببیند گره بر پیشانی زند انگه پهلو زود ور گرداند و انگه پشت بر و کند محمد بن علی الترمذی
گفت برای انک بنای ان کنار پیشانی باشد و پهلو او و قوی پشت احنف بن قیس
گفت ـــــ که بمدینه امدم در میان حلقه نشسته بودم از قریش مردی را دیدم خشن
درشت جامه درشت اندام درشت روی که بیامد و انجا بایستاد و گفت بشارت باد لذ
شما انرا که مال جمع میکنند و بر هم می نهند که حق تع فردای قیامت ازان داغی
ساز د که چون بر بستان مرد نهند بکتفش بیرون شود و چون بر کتفش نهند بر پیشانی
بیرون اید و بان پیشانی و پهلو و پشت ایشان داغ کنند ان قوم این بشنیدند سر
در پیش افکندند و هیچ کس با او نگاه نکرد و او را جوابی نداد از ایشان بر گردید
و بنزدیکی ستونی بنشست من نزد او رفتم گفتم ای شیخ این سخن تو قوم را خوش
نیامد گفت ایشان عاقل نیستند من پرسیدم که این مرد کیست گفتند که ابو ذر
غفاری لست چون این داغ بر ایشان نهند ایشان را گویند این انست که شما گنج نهاده اید
پس بچشید جزای ان کرده و ان گنج که نهاده اید مجاهد از ابن عباس روایت کرد که چون
این ایة امد مسلمانان را سخت امد و گفتند چگونه توان کردن که یکی از ما برای فرزندان
ضعیف خود چیزی ننهند که ایشان را مرجع بود انگه پیش رسول امدند و گفتند یا رسول
الله این ایة بر ما سخت می اید رسول ع گفت شما نمی دانید که خدای تع زکوة بر شما واجب
نکرد الا از بهر ان که تا مالهای شما پاکیزه شود چون زکوة ان مال باشید باقی پاکیزه
است و میراث فرض کرد در مالهای شما که باز ماند انگه گفت که چیز بهترین شمارا بهترین
گنجی که مرد از بهر خود نهد گفتند بلی یا رسول الله گفت زنی صالحه که در و نگرد شاد
شود و چون کاری فرماید طاعت دارد ویرا و چون غایب شود حفظ الغیب

اوکند زید بن وهب کفت بربذه بکذشتم ابوذر غفاری را دیدم انجا او را کفتم یا ابوذر
ترا باین منزل چه فرود اورد کفت بشام بودم مرا معاویه کفت وکوی افتاد درین
ایة او کفت در حق اهل کتاب است من کفتم در حق تو است و امثال تو و از انجا با
مدینه امدم نامه بعثمان نوشت بشکایت من مردم روی در من نهادند و مرا
ملامت کردند چنانکه ایشان هرکز مرا ندیده اند من بشکایت پیش عثمان
رفتم کفت مردمان این شهر را با تو خوش نیست ترا از اینجا بباید رفتن ومدینه را رها
کردن من مدینه را رها کردم و اینجا امدم و هم از ابوذر از پیغمبر روایت است که
این ایت در حق مانعان زکوة است که خدای تع روز قیامت ایشانرا بدارد و بدان زر
و سیم پشت و پهلو و روی ایشانرا داغ کند در روزی که مقدار ان روز پنجاه هزار
سال باشد از سالهای شما چون خدای تع کار بندکان بکذارد و باشد و حساب
ایشان فصل کرده بکرد تا مرد اهل بهشت جیست اکر اهل بهشت باشد بهشت فرستند
و اکر اهل دوزخ باشد بدوزخ و اکر مرد صاحب شتر باشد و زکوة نداده باشد
خدای تع بفرماید تا او را دران صحرا بیفکنند بر روی و ان اشتران بر سر او برروند
هرکه اخرشان بکذرد اولیشان باز اید تا انکه که خدای فصل کند میان اهل
موقف و انکه صاحب کوسفند بود بیارند او را و دران صحرا بر روی افکنند و ان
کوسفندان او را بپای و سر لکد می زنند تا انکه که خدای تع حساب فصل کند میان
خلقان در روزی که مقدارش پنجاه هزار سال باشد و کفت که ندانم که ذکر کاو
کرد یا نه ثوبان روایت کرد از رسول عم که او کفت هرکه کنجی بنهد و زکوة او ندان
باشد حق تع از انجا ماری افزید که بر بالای دو چشم او دو نقطه سیاه بود تا با او می

رود هر جا که او می رود کوید ویلک تو کیستی که ملازم من شده کوید که من ان کنج که تو نهاد
با تو ام تا ترا خود بکنم و فرو برم انکه بیاید و دستش در دهن کرده و بشکند و فرو برد و هم
چنین همه اعضاش یک یک تا همه فرو برد ۵ إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ
اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ
مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ ذَٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ فَلَا تَظْلِمُوا فِيهِنَّ
أَنْفُسَكُمْ وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ
كَافَّةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ ۵ می کوید که عدد ماههانز
دیک خدای دوازده ماه است و مراد ماههای تازیانست و ان محرم است و صفر
و شهر ربیع الاول و شهر ربیع الاخر و جماد الاولی و جماد الاخر و رجب
و شعبان و رمضان و شوال و ذوالقعده و ذوالحجه و محرم را برای ان محرم
خوانند که عرب حرام داشتند که درین ماه قتال کنند و صفر را برای ان صفر کفتند
که مکه درین ماه خالی بودی از مردمان و کفتند از بهر انک درین ماه ایشانرا وبائی
افتادی که روی ایشان زرد شدی ابو عبید کفت از برای انک درین ماه مسکنها
ایشان از ایشان خالی شدی و این دو ماه دیکر را برای ان ربیع خوانند که درین ماهها
نباتات زمین بسیار شدی و برای انک ارتبعوا فی مساکنهم ای اقاموا در مسکنها خود
مقیم شدندی و دو ماه دیکر را جمادی برای ان خوانند که اب در وی بفسردی و رجب
را برای تعظیمش رجب خوانند و برای انک درین ماه قطع قتال کردندی و ترجیب
تعظیم باشد و از رجب دست بر بلح بود و در خبر است که از رسول
علیه السلام پرسیدند که رجب چه باشد کفت رجب نام جویی است در بهشت از شیر

سفیدتر واز انکبین شیرین تر هرکه روزی ازین ماه روزه دارد خدای تع اورا ازان
جوی اب دهد وشعبان را برای ان شعبان خوانند که حسنات وارزاق مؤمنان درو
متشعب شود ورمضان را از بهر ان رمضان کفتند که ترمض الذنوب کناهان بسوزد
وشوال را برای ان شوال خوانند که شتران ابستن را درین ماه شیر ببالا برشدی وذو
القعده را ذو القعده برای ان کفتند که درین ماه قعود کردندی وذو الحجه را برای ان ذو الحجه
کفتند که در وی حج کردندی وماهها عرب دوازده است چنانک ماهها عجم الا انست
که ماهها عرب بر مدار قمر باشد یعنی هلالی وماهها عجم شمسی بنزول شمس باین دوازده
برج کفت ماهها دوازده برجست نزدیک خدای در کتاب او یعنی لوح محفوظ وکفتند
که در کتابها که بپیغمبران فرستاده است تا در قضا وحکم کرد دران روز که اسمان وزمین
افرید ازین ماهها چهار حرام است یکی تنها وان رجب است وسه پیوسته وان ذو
القعده وذو الحجه ومحرم است وعرب این ماهها را محترم داشتندی وتعظیم کردندی
تا اکر مرد قاتل پدر وبرادر را دیدی درین ماهها اورا تعرض نرسانیدی وچون اسلام
امد این ماهها حرمت وفضیلت بیفزود وخاصه ماه رجب را که حق تع اورا ازین
چهار ماه بر کزید از حسین بن علی علیهما السلم روایت کرده اند که او کفت هرکه یک روز
روزه دارد از ماه رجب خدای صد هزار حسنه بنویسد اورا وهرکه دو روز روزه
دارد صد هزار کناه از دیوان او محو کنند وهرکه سه روز روزه دارد صد هزار درجه
رفع کنند اورا وهرکه پنج روز روزه دارد هفت در دوزخ بر وی دربندند وهشت
در بهشت بر وی بکشایند وهرکه نیمه ماه رجب روزه دارد منادی ندا کند که کردار
باسر کیری که کذشت بیامرزیدند ترا صادق عم کفت که هرکه روز اول از رجب روزه

دارد بهشت واجب شود اورا وهرکه یک روز درمیانه روزه دارد شفاعت او قبول کنند
در مثل عدد ربیعه ومضر وهرکه یک روز در اخرش روزه دارد اورا از جمله پادشاهان
بهشت کنند وشفاعت او قبول کنند در جمله خویشان او امیر المؤمنین علی کفت که هرکه یک
روز از ماه رجب روزه دارد خدای تع دیواری بدید ارد میان او ومیان دوزخ
که عرض وکثافت او از مشرق تا مغرب رود وثواب روزه یکساله بنویسند اورا وبهشت
واجب شود اورا البته انکه حق سبحانه وتع کفت که ذلک الدین القیم اینست شمار راست
ودین یعنی حساب آمده است چنانک رسول عم کفت الکیس من دان نفسه وعمل لما
بعد الموت یعنی زیرک انکس است که حساب نفس خود بکند واز بهر پس از مرک کاری کند
که وی را سود کند ای عجب خدای تع عدد ماهها که صلاح ومعاش خلایق
بان متعلق است بخلایق باز نکذاشت کفت که عند الله وفی کتاب الله عدد ایمه که صلاح دین
ومعاد باوست چکونه با خلایق کذارد ماهها که صلاح ومنافع بدو منوط است دوازده
کرد ان عدة الشهور عند الله اثنا عشر شهرا وعدد نقباء بنی اسرائیل مفوض ببعثة
اوست وبعثنا منهم اثنی عشر نقیبا واکر چشمهای اب بود که بر دست موسی کشاده شد هم
بفرمان او بود ودوازده بود فانفجرت منه اثنتا عشرة عینا واکر نجاة موسی وقوم
را راههای دریا بود هم دوازده بود از لطف صنع وکمال فضل وابن نجاة وخلاص
بهترین امت دران باشد هم دوازده باشد الایمة من بعدی اثنا عشر ازین دوازده
ماه چهار حرام کرد منها اربعة حرم ازان دوازده ماه دین چهار را بیک نام برآورد
الایمة من بعدی اثنا عشر اولهم علی ورابعهم علی وثامنهم علی وعاشرهم علی واخرهم
مهدی کفت امامان از پس من دوازده اند اولین ایشان علی واو مرتضی است وچهارم

ایشان علی و او سید عباد و اصفیاست و هشتم ایشان علی و او علی بن موسی الرضا لست
و دهم ایشان علی بن محمد النقی که او زین اتقیاست و آخر ایشان مهدی که او باز پسین خلفا
لست چون عدد تمام کردی اطلاق کن و برخوان ذلک الدین القیم این دین قویم و صراط
مستقیم لست درین ماهها حرام تا درین دوازده امام بر نفس خود ظلم مکنید یعنی
هیچ گناه مکنید که هر که گناه کند بر نفس خود ظلم کرده باشد و بر یکدیگر ظلم مکنید که همه
برادران یکدیگراید و هر که بر برادر خود ظلم کند بر خود ظلم کرده باشد المؤمنون کنفس
واحدة و قاتلوا المشرکین و با جمله مشرکان کارزار کنید چنانکه ایشان همه با شما
کارزار می‌کنند و همه هم دست و هم پشت شوید چنانکه ایشان بر شما هم دست و هم
پشت شده اند و از ایشان کمتر مباشید با ایشان بکوشید تا غلبه شما را باشد و تقوی
و پرهیزکاری را کار بندید تا خدای با شما باشد که خدای با متقیان و پرهیزکاران
است قتادة و عطاء خراسانی گفتند که قتال در ماهها حرام کاری قوی عظیم
بود قل قتال فیه کبیر پس منسوخ شد با قتلوا المشرکین حیث وجدتموهم زهری گفت
قتال در ماهها حرام بود تا خدای تعالی سورة براءة فرستاد آنگه منسوخ شد ابن جریج گفت
که عطاء ابن رباح را پرسیدم که قتال در ماه حرام منسوخ هست یا نه سوگند خورد که
منسوخ نیست برای آنکه دلیلی قاطع نیست بر نسخ او ۝ اِنَّمَا النَّسِیْٓءُ زِیَادَةٌ
فِی الْکُفْرِ یُضَلُّ بِهِ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا یُحِلُّوْنَهٗ عَامًا وَّیُحَرِّمُوْنَهٗ
عَامًا لِّیُوَاطِـُٔوْا عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللّٰهُ زُیِّنَ لَهُمْ سُوْٓءُ اَعْمَالِهِمْ
وَاللّٰهُ لَا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکٰفِرِیْنَ ۝ جمعی مفسران و علما گفتند
که عرب این چهار ماه حرام داشتند از عهد ابرهیم و اسمعیل علیهما السلام و کار عرب حرب

فیحلوا ما حرم الله صح

وغارت

وغارت بود گفتند ما را کار اینست و ما بتوالی این ماهها گرسنه شویم و نخواستند که
بیکبارگی استحلال ماهها حرام کنند برفتند و نسی کردند یعنی ماه حرام باز پس
داشتند و ماه حلال را مقدم داشتند محرم را با صفر آوردند و تا مدتی برین بودند
که صفر را حرام میداشتند و محرم حلال میداشتند و از الاحد الصفرین میخواندند
آنگه ایشان را حاجت افتاد که از صفر تاخیر کردند با ربیع و از آن ماه بیز تاخیر کردند
تا بر دوازده ماه بگردید تا چون اسلام آمد ماه حرام با محرم افتاده بود و این از پس
روزگار دراز بود مجاهد گفت عرب دو سال حج در ماهها حرام کردندی
دو سال در ذی القعده و دو سال در ذی الحجه و دو سال در محرم و دو سال در صفر و این نسی
ایشان بود تا اتفاق چنان افتاد که آن سال که رسول عم سورة براءة فرستاد در ذی القعده
حج کردند پس سال دیگر که رسول عم حجة الوداع کرد حج با ذی الحجه افتاده بود و خدای تع
این سورة فرستاد و نسی حرام کرد و رسول عم در حجة الوداع خطبه کرد و در آنجا گفت
الا ان الزمان قد استدار کهیئته یوم خلق السموات والارض السنة اثنا عشر شهرا
منها اربعة حرم ثلث متوالیات ذو القعدة و ذو الحجة والمحرم و رجب مضر الذی بین
جمادی و شعبان روزگار دیگر دید همچنان شد که بود و ماهها حرام با جای خود افتاد
و حج با ذی الحجه افتاد اطلاق ابن عباس و ضحاک و مجاهد گفتند که اولین
کسی که نسی کرد بنو مالک بن کنانه بود و از پس ایشان ابو ثمامه جنادة بن عوف بن امیة
الکنانی هر سال بموسم در آمدی بر خری نشسته و گفتی انا الذی لا اجاب و لا اعاب و لا مرد لما اقول
انا حرمنا المحرم و اخرنا صفر را محرم را حرام کردیم و صفر را تاخیر کردیم سال دیگر
بیامدی و گفتی انا حرمنا صفر و اخرنا المحرم ما صفر را حرام کردیم و محرم را باز پس

داشتیم چون گفتی ماه محرم را حرام کردیم مشرکان سنانها از سر نیزها بکندندی و
اصلها از نیزها بکندندی و تیغها با نیام کردندی تا محرم بگذشتی و اگر گفتی
این ماه یعنی محرم را که صفر است یعنی محرم را حلال کردم سنانها با سر نیزه کر
دندی و سلاحها با دست گرفتندی حق سبحانه و تعالی گفت که این نسی که این کافران
کردند زیادتی است در کفر ایشان برای آنکه کافران کردند و ایشان خود کافر بودند
باین کار کردند کفر ایشان بیفزود باین که کردند گمراه شدند آنکه نی که کافر بودند
و دیگران اکه راه کردند سالی از او حلال میدارند و سالی حرام انچ خدای حرام کرد
یعنی محرم ایشان حلال میکنند تا مراعاة عدد ماههاء حرام کرده باشند و اگرچه
در تعیین تغییر و تبدیل میکنند و این اعمال بد ایشان بکار ایشان آراسته شد می
پندارند که نیکو میکنند و آن خود بدلست دیوان با ... ایشان مرایشانرا مزین
کرده بودند تا چنان میدانند که نیکوست و خدای تع هدایت نکند و راه ننماید کافرا
نرا بهشت ۞ یا أیها الذین آمنوا ما لکم إذا قیل لکم انفروا
فی سبیل الله اثاقلتم إلی الأرض أرضیتم بالحیوة الدنیا
من الآخرة فما متاع الدنیا فی الآخرة إلا قلیل ۞ إلا الحیوة
تنفروا یعذبکم عذابا ألیما ویستبدل قوما غیر
کم ولا تضروه شیئا والله علی کل شیء قدیر ۞
حق تع درین آیه خطاب کرد مؤمنانرا و توبیخ و تقریع کرد بر تثاقل و تکاسل که
نمودند از جهاد چون رسول ع بحرب تبوک خواست رفتن و از حرب طایف برگشته
بود و مردم رنجور بودند و روزگار عسرت و تنگی بود و در آن زمین قحط بود

و وقت دخل نزدیک شده بود و میوهها بی امد مردم را دل نمیداد که وطن رها کنند
و بروند بغزاة تبوک ازین سبب تقاعد و تکاسل کردند و رسول ع کم بودی
که بجای خواستی شدن انرا اظهار کردی الا که بکنایه و لکن در تبوک گفتی تا مردمان آگاه
شوند و احوال او ندانند تا ناگاه بسر دشمن رود مگر غزاة تبوک که رسول ع
تصریح کرد تا مردم ساز تمام بکنند چه راه دور بود و دشمن بسیار چون مردم
ازین سبب تهاون کردند خدای تع این آیه فرستاد و گفت ای آنکه فی که ایمان
آورده اید شما را چه بود و چه کار افتاده است که چون شما را گویند که بروید در راه
خدای و جهاد کردن شما گرانی می نمایید و کاهلی میکنید و اختیار رفتن و ساختن
نمیکنید برای آنکه وقت میوه و دخل است ای شما بحیوة دنیا و زندگانی آن آخرت
راضی شده اید و سرای دنیا و متاع دنیا اندک است کدام عاقل باشد که بسیار بگذارد
و اندک فراگیرد چون وی با محنتی که دارند و درگرفتن هیچ دو بر وصی نباشد
آنکه وعید و زجر کرد ایشانرا و گفت اگر نروید شما شما را عذابی سخت کند بر درد
آورنده و بدل شما را بقومی دیگر پس شما هیچ مضرتی بوی نتوانید رسانیدن و وی را
هیچ گزندی نتوانید کردن یعنی رسول را یا خدای را و خدای بر همه چیزی قادرست
بر شما و بر استبدال شما و نصرت خود بی شما ۞ إلا تنصروه فقد نصره
الله إذ أخرجه الذین کفروا ثانی اثنین إذ هما فی الغار إذ
یقول لصاحبه لا تحزن إن الله معنا فأنزل الله سکینته
علیه وأیده بجنود لم تروها وجعل کلمة الذین کفروا
السفلی وکلمة الله هی العلیا والله عزیز حکیم ۞

حق تعالی میگوید که اگر شما یار رسول نروید و یاری وی نکنید خدای تعالی رسالت برانک شما
شما کار وی برارد و یاری کند چنانک ویرا یاری کرد شب غار که چون کافران ویرا از مکه
بیرون کردند و قصد کشتن وی کردند او بیرون آمد از مکه دوم دو تن بود یعنی دوم
صاحب خود بود و آن ابوبکر بود و او صاحب خود را میگفت که مترس و اندوه مدار
که خدای با ماست ما را نصرت کند و نگذارد که دشمن ما را ضرری رساند و حزنی او آن
بود که میگفت یا رسول الله اگر مرا بکشند من یک مردم و اگر والعیاذ بالله که اگر ترا
بکشند هلاک امت باشد و اگر ایشان در پای خود نگرند ما را ببینند رسول عم او را
گفت مترس که خدای با ماست مجاهد گفت ——— که رسول عم سه روز در
غار بود عروه گفت ابوبکر را گوسفندی چند بود عامر بن فهیره آن گوسفندان را
در آنجا راندی ایشان از شیر آن گوسفندان میخوردند قتاده گفت ———
عبد الرحمن ابی بکر بامداد و شبانگاه آمدی و ایشان را پوشیده طعام آوردی چون
خواستند که بروند دو اشتر بیاورد یکی را رسول برنشست و یکی را ابوبکر چون
برفتند چهار کس بودند رسول بود و ابوبکر و عامر بن فهیره و عبدالله بن اریقط
اللیثی زهری گفت ——— که رسول عم چون در غار رفت و نام آن غار ثور بود
بر در آن غار ثمام برویانید خدای تعالی عنکبوت را الهام داد تا آنجا خانه کرد و کبوتر
بیامد و آنجا خایه بنهاد چون سراقة بن مالک بآنجا رسید و او پیری عظیم بود
گفت تا باینجا آمدست یا باسمان رفته است یا بزمین فرو رفته و در غار رفتن متصور
نیست برای آنک خانه عنکبوت بر جا است و در بلع نشسته است و خایه کبوتر شکسته
نگشته است و پای کس بآن مقام نرسیده است رافضی حجت میگوید که چون ابوبکر را

حزنی می بود رسول ویرا گفت خوش دل می باش که ایشان ما را نمی بینند و ما ایشان را
می بینیم آنگه یکی از ایشان خواست تا ادرار کند پیغمبر عم روی بگردانید و گفت
یا ابابکر دیدی که ما را نمی بینند که اگر ما را دیدندی آب تنک دندی و رسول عم دعا
میکرد و می گفت اللهم اعم ابصارهم عنا خدایا چشمهای ایشان از ما کور کردان
حق تعالی نظر ایشان صرف کرد از ایشان تا همه کور میگردیدند و در غار نشدند ابن سیرین گفت ———
که در عهد عمر خطاب در حضور او بعضی میگفتند که در آن تفضیل عمر بود بر ابوبکر
عمر گفت غرض شما آنست که مرا تفضیل نهید بر ابوبکر والله که یک شب ابوبکر که آن
شب غار بود که او در صحبت پیغمبر بود بهتر بود از همه عمر عمر که او در آن شب گاه در
پیش رسول بودی و گاه باز پس شتافتی رسول عم ویرا گفت یا ابابکر چرا چنین
میکنی گفتا از پیش میروم بناد اگر کسی کمین کرده باشد تا اگر از کمین بیرون آید
با چنین کی بیند اذی من آید و به تو نباید و مرا کشند و ترا نکشند و چون باز
پس نگرم اندیشه ام بود که اگر کسی از پس ما بیاید بمن رسد و من پیش تو باشم چون
بغار رسید خواست که رسول عم که اندر غار شود رها نکرد گفت تا من اندر
روم و بنگرم نباید که کسی کمین کرده باشد در غار رفت و گرد برگردید و بنگرید
چون کس را نیافت رسول را گفت که درآی و درین شب ابوبکر این ابیات میگفت
قال النبی ولم اجزع یوقرنی ⁂ ونحن فی سدف من ظلمة الغار ⁂ لا تخش شیئا فان الله ثالثنا
وقد تکفل لی منه باظهار ⁂ وانما کید من تخشی بوادرها ⁂ کید الشیاطین قد کادت لکفار
والله مهلکهم طرا بما صنعوا ⁂ وجاعل المنتهی منهم الی النار فانزل الله سکینته خدای تعالی
سکینه و وقار درین شب بر رسول فرو فرستاد و گفته اند که معنی اینست که بر ابوبکر فرو
فرستاد برای آنک رسول عم هرگز از سکینه و وقار جدا نبود دیگر آنک خوف ابوبکر را بود

نه رسول را پس وبسکینه محتاج تر باشد و انانکه گفتند مراد رسولست از بهر انکه جمله
ضمایر راجع با رسول است اول ایة تا اخر پس باید که این نیز هم با وی راجع بود
و در مثل این ایة تصریح کرده است بسکینهٔ رسول قوله تعالی ثم انزل الله سکینته
علی رسوله وسکینه ایمنی بود از دشمن و انکه بیقین داند که دشمن بوی نرسد و این جز
پیغمبر را نبود وایّده بجنود لم تروها و روز بدر لشکری فرستاد برای نصرت و یاری شما که
شما ان لشکر را نمی دیدید وان لشکر فرشتگان بودند وکلمهٔ انکه کافر بودند فرو تر
کرد وکلمهٔ خداست که بلندتر است ومراد بکلمه کلمهٔ دعوتست و شان وکار ایشان
فرو نهادم و ایشانرا مقهور ومغلوب کردانیدم وکلمهٔ خدا یعنی دین او و شریعت
رسوله همیشه بلند بوده است ابن عباس گفت ـــــ کلمهٔ کفار شرکست و کفر
وکلمهٔ خدای ایمانست وگفتن لا اله الا الله و محمد رسول الله وخدای تع عزیز است
او را بنصرت کس احتیاج نبود و رسول را نه از سر عجز بجهاد فرستاد بلکه از جهة حکمت

اِنْفِرُوا خِفَافًا وَثِقَالًا وَجَاهِدُوا بِاَمْوَالِكُمْ وَاَنْفُسِكُمْ فِى سَبِيلِ اللهِ
ذٰلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ اِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ لَوْ كَانَ عَرَضًا قَرِيبًا وَ
سَفَرًا قَاصِدًا لَاتَّبَعُوكَ وَلٰكِنْ بَعُدَتْ عَلَيْهِمُ الشُّقَّةُ وَ
سَيَحْلِفُونَ بِاللهِ لَوِ اسْتَطَعْنَا لَخَرَجْنَا مَعَكُمْ يُهْلِكُونَ اَنْفُسَهُمْ
وَاللهُ يَعْلَمُ اِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ عَفَا اللهُ عَنْكَ لِمَ اَذِنْتَ لَهُمْ
حَتّٰى يَتَبَيَّنَ لَكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَتَعْلَمَ الْكَاذِبِينَ

ابو الضحی گفت اول ایة از سورة برائة که فرو امد این بود که انفروا خفافا وثقالا
چون رسول عم صحابه را استنفار کرد بجهاد و فرمود که بجهاد روید هر یکی بچیزی
دیگر و بهانهٔ دیگر تعلل اوردند خدای تع فرمود نه بهانه بیارید بجهاد روید اگر سبک

باید و اگر گران بار اگر مشغول اشغال اید واگر بیکار اگر جوان اید واگر پیر اگر از
مال سبک بار اید واگر گران بار اگر درویشید واگر توانگر اگر عزبید واگر کدخدا
اگر تن درستید واگر بیمار اگر بی سلاح اید واگر با سلاح برویدو کارزار کنید
در راه خدای بجان و مال جان بذل کنید و مال بخل مکنید که این شما را بهتر و نیکو
تر است اگر میدانید انس روایت ـــــ کرد که ابو طلحه این سورة میخواند باین
ایة رسید فرزندان خود را گفت جهزونی جهزونی کار بسازید وبجارسرمن کنید
تا بغزاة روم پسران او را گفتند تو پیر شدهٔ ما از تو نیابة تو میرویم گفت نه مرا
ساز کنید تا بروم او را ساز کردند بغزاة دریا برفت و در کشتی فرمان یافت
نه بینی گفت ـــــ سعید بن المسیب بغزا رفت و یک چشم او برفته بود او را گفتند
این بر تو واجب نیست تو مردی بیماری گفت نه که مرا نیز فرموده اند باین ایة که
انفروا خفافا وثقالا اگر جهة کارزار نتوانم کرد سواد مسلمانان بسیار کنم و متا
عشان نگاه دارم عبد الله عباس گفت ـــــ که این ایة منسوخست بقوله لیس علی الضعفاء
ولا علی المرضی چون رسول ـــــ عم عزم غزاة تبوک کرد و ان منافق بود
تا غزوة روم منافقان طمع کردند که چون رسول عم برود و صحابه و لشکر بروند
و مدینه خالی ماند ایشان برخانهٔ رسول ریزند و چنین گفته بودند بیرون ندو زنان و کود
کانرا برده کنند خدای تع جبرئیل را بفرستاد و این حال رسول را خبر داد رسول عم
گفت جمیع باید کردن گفت خدایت سلام میکند و میگوید که درین غزاة که میروی تیغ
نمی باید زدن بل که صلح باشد میان تو و ایشان فرمان انست که علی را برجای خود
بداری و محراب و منبر بوی سپاری تا هم این نیابة تو کند وهم مدینه را حمایت کند
و دین تا بدانند که چون با حیوة تو صلاحیة نیابة تو و ولایة عهد تو دارد پس از وفا

تو اولی واخری کہ ولی عہد ونایب تو باشد وانحاب باید رسول ع علی را بجای خود
بنشاند ومدینه باو سپرد منافقان جون این بدیدند دانستند کہ کیدایشان باطل شد
جون رسول ع از مدینه یک منزل برفت زبان طعن دراز کردند وگفتند الا ان
محمدا قد قلی علیا الا تراه قد خلفه مع النساء والصبیان محمد علی را دشمن داشت
واز وی بر امد نمی که او را با کودکان و زنان رها کرد امیر المؤمنین ع جون این
بشنید بر وی سخت امد برخاست وسلاح اندر پوشید وشمشیر حمایل کرد واز پس رسول ع
برفت غار دیگر بود باو رسید ورسول ع از خیمه بیرون امده بود ودر راه نگاه می کرد
علی را بدید بشناخت گفت انی شمایل علی علی می بینم جون نزدیک رسید گفت
یا علی ما حملک علی الخروج تا چه بدین داشت کہ از مدینه بیرون امدی گفت طعنه
منافقان وانکه جنین وجنین گفتند رسول ع گفت اما ترضی بانک وزیری ووصیی
وخلیفتی وقاضی دینی ومنجز موعدی لحمک لحمی ودمک دمی وانت منی بمنزلة
هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی امیر المؤمنین ع گفت رضیت رضیت رضیت
وانکه برگردید واین بیتها میگفت الا یا عدا الله اهل النفاق واهل الاراجیف والباطل
یقولون لی قد قلاک الرسول فخلاک فی الخالف الخاذل وما ذاک الا لان النبی
جفاک وما کان بالفاعل فسرت وسیفی علی عاتقی الی الراحم الحاکم الفاضل
فلما رانی هفا قلبه وقال مقال الاخ الفاضل ایم ابن لی فی بناته
بار جاف ذی الحسد الداخل فقال اخی انت من دونهم کهرون من موسی ولم تاتل
ودران وقت کہ رسول ع عزیمت سفر تبوک کرد منافقان هر یکی بتعللی وبهانه
باز ایستادند خدای تع گفت کہ ای محمد اگر این کہ تو ایشانرا بان دعوة میکنی عرض ومتاعی

بودی نزدیک وغنیمتی بودی عاجل وسفری بودی میانه و راهی بودی نزدیک
ایشان متابعت تو کردندی ودر خدمت تو بیامدندی ولکن مسافه دور است وراه
دشوار انگه خدای تع پیغمبر را خبر داد کہ ایشان بیایند وپیش تو سوگند خورند بخدای
کہ اگر ما توانستیمی امدن بیامدیمی وایشان سوگند بدروغ خورند واز جهاد وغزاة
تخلف کردند نفس خود را هلاک میکنند وخدای میداند کہ ایشان همه دروغ زنانند
اند انگه خدای تع بر سبیل تعطف وتلطف ودعا بر سبیل جنین گفت کہ خدای از تو عفو
کناد ایشانرا دستوری دادی ایشانرا دستوری بایست داد تا ترا ظاهر شدی وپیدا
کشتی کہ صادق از ایشان کدام است وکاذب کدام جماعتی کہ ایشانرا اعتقادی درست
نبود بایکدیگر گفتند کہ جه مهم است مارا برخاستن وبغزو روم رفتن در موافقت محمد
کہ اگر جنان باشد کہ دست ایشانرا بود یکی را جان بکناره بیارد تدبیر انست کہ همه
یکی بهانه نهیم وعلتی بگوییم کہ بان تخلف کنیم انگه می امدند ودستوری میخواستند و
میگفتند کہ ما ساز نداریم وبرگ نکرده ایم دستور باش تا دو سه جند مقام کنیم وبرگی
بسازیم وانکه از پس تو بیاییم خدای تع رسول را از نفاق ایشان خبر داد وگفت کہ کدام
قوم باشند کہ از تو دستوری نخواهند وکدام قوم باشند کہ دستوری خواهند جنانک
گفت لَا يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ
أَنْ يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ إِنَّمَا
يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَارْتَابَتْ
قُلُوبُهُمْ فَهُمْ فِي رَيْبِهِمْ يَتَرَدَّدُونَ وَلَوْ أَرَادُوا الْخُرُوجَ لَأَ
عَدُّوا لَهُ عُدَّةً وَلَكِنْ كَرِهَ اللَّهُ انْبِعَاثَهُمْ فَثَبَّطَهُمْ وَ
قِيلَ اقْعُدُوا مَعَ الْقَاعِدِينَ لَوْ خَرَجُوا فِيكُمْ مَا زَادُوكُمْ

لَا خَبَالًا وَلَأَوْضَعُوا خِلَالَكُمْ يَبْغُونَكُمُ الْفِتْنَةَ وَفِيكُمْ
سَمَّاعُونَ لَهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ ۝ کفت دستوری نخوا
هند انانک بخدای وقیامت ایمان دارند درانک جهاد کنند بمالها وجانهاء خویش
جون بینند که تو جهاد کنی یا ساز رفتن کنی بجنک دشمنان وایشان دانند که جهاد کردن
برایشان واجبست ایشانرا بدستوری خواستن جه حاجت باشد پس اکر دستوری خواستی
در امدن کار مؤمنان باشد دستوری خواستن در نا امدن جه کونه کار مؤمنان باشد
انکه کفت که این اشراط واعلام بهر قومی باید تا ایشانرا بشناسی والا من خود عالم ام
باحوال ایشان بجمله وتفصیل ونهان واشکارا ونیک وبد وخدای تع عالم است
بمتقیان وبرهیز کاران که کیست که تقوی دارد وکیست که تقوی ندارد انکه کفت که
دستوری درین معنی انان خواهند که بخدای وقیامت ایمان ندارند ودل شاک
ومرتاب باشد وایشان درشک وعمیا متردد باشند ومتحیر نه کفر صرف نه ایمان بیقین
جون کافر درویش نه دنیا ونه دین مذبذبین بین ذلک لا الی هؤلاء ولا الی هؤلاء انکه
حق تع کفت که این منافقان اکر خواستندی که بیرون اید وبر عزم بیرون امدن بودندی
مرانرا ساز ان کردندی وعدت ان باخستندی پس این که ایشان ساز ان نکردند دلیل
میکند که نخواستند که بیرون اید وبر عزم ان نبودند ولکن کاره داشت خدای که از
جای خود برخیزند واز مقام خود بجنبند از بهر انک اکر امدندی از ایشان جز فساد
وتخلیط وتضریب والقاء شر وفتنه جیزی دیکر حاصل نشدی پس ازین سبب بود
که ایشانرا تثبیط کرد وبرجای بداشت تا این شر نکنند واین فتنه نینکیزند وایشانرا
کفتند که بنشینید با نشینندکان شاید که رسول کفته باشد ایشانرا بوجه تهدید وشاید که
هم یاران ایشان از منافقان کفته باشد که مروید وشما را جه کار اید با محمد رفتن خویشتن

درخان

درخان ومان خود بنشینید با ایشان که در مدینه نشسته اند از زنان وکودکان وبیماران
محمد بن اسحق کفت ——— انانکه دستوری خواستند رؤسا واشراف منافقان بودند
جون عبد الله ابی سلول ورفاعه بن التابوت انکه خدای تع افت وفساد ایشان
باز کفت همان به باشد که ایشان نیایند با شما جه اکر بیایند جز خبال وفساد نیفزایند
ودرمیان شما شتاب کنند وروند نمامی وسخن جینی وفتنه جستن تا فتنه وفساد
درمیان شما اندازند ودرمیان شما اید جاسوسان وخبر برندهان ایشان که احوال
وکارها شما معلوم میکنند وایشانرا ازان خبر میدهند واکرچه درمیان شما اند اما
در اسرار وعیان ایشانند وخدای تع داناست بظالمان میداند که هر کسی جه اندر دل
دارد از فساد وشر وفتنه راوی خبر کوید که جون رسول ص لشکرکاه بثنیة
الوداع بزد عبد الله ابی لشکرگاه خود با جمیع منافقان بذی جده که فروتر از ثنیة
الوداع است بزد ولشکر او کم از لشکر رسول نبود جون رسول ع ازان منزل لشکر
برکرفت وبرفت وبیشتر ایشان برنخاستند وبا رسول بنرفتند رسول ع
دلتنک شد خدای تع این ایه فرستاد لقد ابتغوا الفتنة وقلبوا لک الامور ای محمد
همیشه کار منافقان این بوده است که همیشه ایشان فتنه جستند از بیش این وفساد
انکیخته اند درمیان شما وخواستند که شما را از دین خدای واز جهاد بر کرد انند وباز
دارند بانواع مکر وحیله وخدیعه جنانک روز احد عبد الله ابی کرد وقصد کرده اند
تا کارها بر تو تباه کردانند وزیر وزبر کنند سعید جبیر کفت ——— که از منافقان دوا
زده کس در غزو تبوک در شب عقبه بر ثنیه باستادند تا ناکاه بر رسول خدا بد ا
بکنند وایشان همیشه در بی بودند وحیلها میکردند تا انکه که حق امد یعنی نصرت خدای

لقد ابتغوا الفتنة من قبل وقلبوا
لک الامور حتی جاء الحق وظهر
امر الله وهم کارهون

مظفر و کار خدای پیدا شد و دین او اشکارا کردید و اسلام را قوت بدید امد و این منا
فقان کاره بودند مرانرا ۵ وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ ائْذَنْ لِي وَلَا
تَفْتِنِّي أَلَا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِا
لْكَافِرِينَ إِنْ تُصِبْكَ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَإِنْ تُصِبْكَ
مُصِيبَةٌ يَقُولُوا قَدْ أَخَذْنَا أَمْرَنَا مِنْ قَبْلُ وَيَتَوَلَّوْا وَهُمْ
فَرِحُونَ قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا هُوَ مَوْلَانَا وَعَلَى
اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ قُلْ هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنَا إِلَّا إِحْدَى
الْحُسْنَيَيْنِ وَنَحْنُ نَتَرَبَّصُ بِكُمْ أَنْ يُصِيبَكُمُ اللَّهُ
بِعَذَابٍ مِنْ عِنْدِهِ أَوْ بِأَيْدِينَا فَتَرَبَّصُوا إِنَّا مَعَكُمْ مُتَرَبِّصُونَ ۵
ایة در جد بن قیس امد و او از رؤسا منافقان یکی بود که چون رسول ع بغزاة تبوک
خواست رفتن او را گفت یا ابا وهب هل لک فی بلاد بنی الاصفر تتخذ منهم سراری وو
صفاء ا فندترا که با بنی الاصفر یعنی رومیان کارزار کنی و از ایشان سریه و وصیفتان
اوری و رومیان را بنو الاصفر برای ان خوانند که حبشه بر روم غالب شدند و از ایشان
برده اوردند فرزندانی که حاصل شدند ایشان بسواد حبشه و بیاض روم بودند
یعنی رنگ ایشان زرد فام بود چون رسول ع این سخن گفت او جواب داد و گفت یا
رسول الله قوم من دانند که من بزنان مولع باشم و می ترسم که بنا دا که من زنان روم
را بینم از ایشان نشکیبم مرا بفتنه در میفکن و اینچ جد گفت اینست که خدای تع باز
گفت از او و گفت از ایشان شخصی هست که میگوید یا رسول الله مرا دستوری باش که بنیایم
بروم که اگر بیایم در فتنه زنان روم افتم دست از من بدار و مرا در فتنه میفکن ان

و در بزه میفکن انگه گفت بدان ای محمد که ایشان خود در فتنه افتاده اند و در کفر
مانده اند او می ترسد که در حرج نظر رومیان گرفتار شود در دریای کفر غرقه شده است
از فتنه می شناسد و کفر را فتنه نمی شناسد و دوزخ خود محیط است و گرد کافران
اند را مل است چون این ایة امد رسول ع بنو سلمه را گفت من سیدکم یا بنی سلمه
سید شما کیست گفتند جد بن قیس است الا انست که او بخیل است و بدل رسول ع
گفت و ای داء ادوی من البخل کدام درد است که بدتر از ان تر است از بخیلی
بل سیدکم الفتی الابیض الجعد بشر بن البراء بن معرور و حسان ثابت درین معنی گفته است
وقال رسول الله والقول لحق :. بمن قال منا من تعدون سیدا :. فقلنا له جد بن قیس علی الذی
نبخله فینا و ان کان انکدا :. فقال و ای الداء ادوی من الذی :. رمیتم بها جدا و عالی بها یدا
و سود بشر بن البراء الجود ه :. و حق لبشر ذی الندا ان یسودا :. اذا ما اتاه الوفد انهب ماله
وقال خذوه انه عاید غدا :. انگه حق تع وصف افعال منافقان در حق مؤمنان کرد
و گفت اگر بغنیمتی و خیری و نصرتی و غنیمتی بتو رسد ایشان را همگین کردند و ایشان را غمگین
کردانند و اگر مصیبتی و قتلی و هزیمتی بتو رسد ایشان گویند که ما نکو کردیم و حزم
و احتیاط بجای اوردیم که اینجا حاضر نیامدیم و بخانه خود بنشستیم و کار خود
فرا گرفتیم و اینچ ما را می بایست کردن بکردیم از حزم و احتیاط و از ان مقام که این
گویند برگردند و شادان و خرم باشند بگوی ای محمد مر این جماعت را که بما نرسد الا
انچ خدای تع ما را نوشته است و ما را با ان خاص کرده است یا لست از نصرت و ظفر بر
دشمنان یا شهادت و درجات جنان حسن بصری گفت ـــــــ که مراد
انست که کار ما مهمل نیست بل که راجعست با مدبری حکیم که کار بتدبیر و حکمت

اوست انچ خواهد بودن از نیک و بد در لوح محفوظ بنویسد تا اعلام باشد
فرشتکانرا ولطف باشد مرایشانرا هو مولانا اوست که خدای ماست و مدبر
کارهای ما نکان و مالک ان اویم و منفعتی که بما رسد از وست و مضرتی که از ما
مندفع میشود بلطف و عنایت و حراست اوست و توکل کل بروی کرده ایم
و مؤمنان باید که بر خدای توکل کنند در نصرت و مخلص منافقان انکه کفت
که بکوی ای محمد هل تربصون بنا هیچ مکرید و چشم میدارید بما و توقع میکنند
الا یکی از دو نیکوی که بما رسد یا ظفر و غنیمت یا قتل و شهادت براه انک حال کار
زار کنند ازین دو بیرون نباشد یا دست او را باشد یا بر وی بود اگر دست ما را
باشد این یکی حسنی است که ظفر باشد و غنیمت و اگر دست بر ما باشد و ما کشته
شویم این حسنی دیگر است که ما در بهشت درجه شهادت خواهد بودن و ما نیز
منتظریم که بشما رسد یکی از دو بدی اما عذاب خدای تع در قیامت اگر از تیغ
بجهید و یا بدست ما کشته شوید و کفته اند که مراد بعذاب ان انواع عذابست
که با مت سلف رسید از صواعق و جز ان و اکر انچ در دل دارید از نفاق اشکارا
کنید چون شما حلال کردد و بدست ما کشته شوید اکنون شما چشم دارید مرا که
شیطان و عدها شما را از غرور اباطیل و وهن اسلام بمرک رسول عم که ما بر
بر سر انتظاریم وعدهای خدایرا در اظهار دین او و نصرت رسول علیه السلام ۵
قُلْ أَنْفِقُوا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا لَنْ يُتَقَبَّلَ مِنْكُمْ إِنَّكُمْ كُنْتُمْ قَوْمًا
فَاسِقِينَ وَمَا مَنَعَهُمْ أَنْ تُقْبَلَ مِنْهُمْ نَفَقَاتُهُمْ إِلَّا أَنَّهُمْ كَفَرُوا
بِاللَّهِ وَبِرَسُولِهِ وَلَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ إِلَّا وَهُمْ كُسَالَىٰ وَلَا

رسول

يُنْفِقُونَ إِلَّا وَهُمْ كَارِهُونَ فَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ
إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَتَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ
وَهُمْ كَافِرُونَ ۵ حق تع میکوید ای محمد بکو که شما مال خویش را نفقه کنید
بطوع و رغبت یا بکراهت ان نفقه شما هرکز از شما مقبول نخواهد بودن برای انک
شما قوم فاسقانید و این امر بمعنی خبر است یعنی انچ شما نفقه میکنید از شما قبول
نکنند برای انک شما کافرید و اعمال خیر و صدقات از کافران مجل قبول نیفتد
که عمل بی ایمان و اعتقاد درست قبول نبود انکه بیان این علة کرد و کفت که هیچ منع
نکرد از قبول صدقات ایشان الا انک ایشان کافر شدند و بخدای و رسول منکر و بیدند
و کسی که بخدا و رسول کافر باشد صدقه وی قبول نباشد انکه از سر ایشان خبر داد
و کفت که ایشان بنماز نیایند الا از سر کسالت و کاهلی و این علامت نفاقست در خبر ست
که مردی بنزدیک رسول امد و کفت یا رسول الله عم ترسم که منافق باشم رسول عم کفت
یا هذا اکر تنها باشی نماز کنی کفت اری کفت برو که تو منافق نیستی یکی زندیقی را
دید که نماز میکرد کفت ای مرد این چیست که تو میکنی بخلاف طریقه تو ست کفت عادة
البلد و ریاضة الجسد و حمایة الاهل والولد و دیکر علامت نفاق ایشان انست که
هرچه نفقه کنند بکراهت نفقه کنند و بطوع و رغبت نکنند انکه کفت ای محمد ترا بعجب میاراد
مالها ایشان و فرزندان ایشان که ان نه برای کرامت ایشانست برای انست که خدای
تعالی میخواهد که تا باین مال ایشان و فرزندان ایشان ایشانرا عذاب کند در دنیا
بانک مال ایشانرا در غنیمت ارد و فرزندان ایشانرا در معرض سبی و یا قتی و مصا
ئبی که بفرزندان و مالهاء ایشان رساند تکلیف ان فرماید تا در ابواب خیر صرف کنند

باین جمله ایشانرا عذاب کند و بین ایشان با سپاس مالی باشند و انتفاع از عیزی را بود
مشقت کسب و رنج حفظ بر ایشان بود و نفع و دیگرانرا باشد و در دست ایشان جز حسرت
و ندامت چیزی دیگر نباشد و گفته اند که در ایه تقدیمی و تاخیری هست و معنی چنین
بود که بعجب میارد ترا مالهاء کافران و فرزندان ایشان در دنیا که خدای تعالی
میخواهد تا ایشانرا عذاب کند بان در اخرت و تزهق انفسهم و تا هلاک شود نفسهای
ایشان و ایشان کافر باشند یعنی مرگ بایشان رسد و ایشان بمیرند و از کار اخرت
و نظر اندران مشغول باشند ۝ وَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنَّهُمْ لَمِنْكُمْ وَ
مَا هُمْ مِنْكُمْ وَلَٰكِنَّهُمْ قَوْمٌ يَفْرَقُونَ لَوْ يَجِدُونَ مَلْجَأً
أَوْ مَغَارَاتٍ أَوْ مُدَّخَلًا لَوَلَّوْا إِلَيْهِ وَهُمْ يَجْمَحُونَ ۝ انگه حق تعالی
گفت ناپاکی و جرأة و دلیری ایشان بخدای تا بحدیست که سوگند میخورند بخدای
و میگویند که ما از شمائیم و بر دین شمائیم حق تع تکذیب ایشان کرد و گفت که ایشان
دروغ میگویند ایشان از شما نیستند و بر دین شما نیستند ولیکن ایشان قومی اند که از
شما می ترسند این از برای خوف میگویند و اگر این منافقان ملجا یابند و پناه گاهی
بیابند یا غاری و شکافی اندر کوه که اندرانجا گریزند یا جای که اندرانجا شوند و دو
ستانی که ایشانرا حمایت کنند ایشان از شما برگشتندی و روی بانجا نهادندی سر
کشیده و شتاب کنان مانند اسبی سرکش و جموح ۝ وَمِنْهُمْ مَنْ يَلْمِزُكَ
فِي الصَّدَقَاتِ فَإِنْ أُعْطُوا مِنْهَا رَضُوا وَإِنْ لَمْ يُعْطَوْا مِنْهَا إِذَا هُمْ
يَسْخَطُونَ وَلَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا مَا آتَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَقَالُوا حَسْبُنَا
اللَّهُ سَيُؤْتِينَا اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَرَسُولُهُ إِنَّا إِلَى اللَّهِ رَاغِبُونَ ۝

ابن زید گفت که قومی بودند از منافقان که چون رسول ع صدقات قسمت کردی
ایشانرا توقع بودی که رسول ع چیزی بایشان دهد و رسول ع هیچ بایشان ندادی
ازان سبب که ایشان اهل ان نبودند و استحقاق ان نداشتند ایشانرا سخت می آمد
بر رسول ع عیب می کردند و طعن می زدند و میگفتند یا محمد میدهد بهواء نفس خود
میدهد انرا میدهد که میخواهد خدای تع این ایه فرستاد و گفت که ازین منافقان کسانی
هستند که قسمت صدقات تو بر تو عیب میکنند و دران بر تو طعنه می زنند اگر تو ایشانرا
از صدقات چیزی دهی راضی شوند و اگر ندهی خشم گیرند و نمی دانند که استحقاق
صدقات را شرایطی هست اولا ایمان انگه صلاح و ظاهر ستری و انگه درویشی ایشان که
فرانند و فاسقند و توانگرند مستحق صدقات نباشند اگر کسی را قوت و کفاف یک ساله
باشد زکوة بوی نتوان داد و اگر نباشد توان داد و اگر کسی را صد درم باشد و بدان
تصرف نتوان کرد زکوة بدو شاید داد انگه گفت و اگر راضی بودندی و خورسند شدندی
ایشان بدانچ خدای و رسول خدای بایشان داد و گفتندی که ما را خدای و رسول خدای
بس است و از سر حسن اعتقاد و وثاقت بر خدای تع گفتندی که خدای تع زود بود که
ما را از فضل خویش و نعمت خویش نصیبی بدهد و رسول او هم چنین کند و ما رغبت
در فضل خدای کرده ایم و امید باو بسته ایم اگر ایشان این سخن گفتندی ایشانرا بهتر و
نیکوتر بودی ۝ إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ وَالْعَامِلِينَ
عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَارِمِينَ وَفِي
سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ۝
حق سبحانه و تع بیان مستحقان زکوة میکند و میگوید که زکوة نتوان داد الا بدرویشان

و مسکینان عبد الله عباس و جابر بن زید و زهری و مجاهد گفتند که فقیر آن
باشد که سؤال نکند و مسکین آن باشد که سؤال کند ابو هریره از رسول عم روایت کرد
که مسکین آن باشد که او را غنائی و کفافی نباشد که بدان مستغنی بود از مردمان و از مردمان
سؤال نتواند کردن و گفته اند که فقیر آن باشد که او را هیچ چیز نباشد و مسکین آنک
او را چیزی بود دون کفاف او و دلیل برین قول خدای است اما السفینة فکانت
لمساکین یعملون فی البحر خدای تع صاحب سفینه را مسکین خوانده است و کشتی در دریا
مبلغی ارزد و قتاده گفت فقرا اهل صفه بودند که ایشان را مأوی و مسکنی نبود و
مسکین آن بود که او را جائی و منزلی بود و دیگر مستحقان زکوة آنانند که بران عمل میکنند
و آنرا می ستانند و جمع میکنند ایشان را نصیبی باشد و در مقدار سهم او خلاف کرده اند
مجاهد و ضحاک گفتند ثمن آنچ حاصل باشد او را دهند و بنزدیک شافعی است که اجر
بوی دهند باید که بر قدر عمل او دهند و در روایت عبد الله عباس و حذیفة الیمان و سعید
و قول صادق و باقر علیهما السلام آنست که مفوض باشد بامام تا آنچ صلاح داند بدهد و دیگر
از مستحقان زکوة مؤلفة قلوب اند قتاده گفت ایشان جماعتی بودند از عرب که رسول
علیه السلام دل ایشان را بر ایمان نرم کردی و استمالت های ایشان را تا باشد که ایمان آرند
عبد الله عباس گفت که قومی بودند قریب العهد باسلام بنزدیک رسول آمدندی
و از وی چیزی خواستندی اگر بدادی گفتندی که مردی نیک است برین مقام کردندی
و اگر ندادی برگشتندی راوی چنین گفت که صفوان بن امیه گفت که رسول عم
مرا عطا میداد و در همه جهان از و دشمن تر نبود در دل من تا چندانی بمن داد که ازو
دوستتر در جهان کس را نداشتم فهذا معنی قوله و المؤلفة قلوبهم شعبی و حسن بصری گفتند

که مؤلفه

که مؤلفهٔ قلوب در عهد رسول بودند و این معنی در عهد ابو بکر منقطع گشت و بنزدیک
اهل علم گفتند که ایشان در همه وقت باشند الا آنست که موقوف باشند بر حیات و وجود
امام عادل بنزدیک اهل شیعه و مذهب اهل شافعی آنست که ایشان بر دو قسم اند مسلمانان
اند و مشرکان ساقط اند و اما مسلمانان سهم ایشان بجا است و سهم دیگر از زکوة
در آزاد کردن بندگان صرف کنند بیشترین فقها گفته اند که مکاتبان اند که خویشتن
را باز خریده باشند و از بهای خود بعضی داده باشند یا نداده بسهم از زکوة با ایشان
دهند تا گردن خویش را از بندگی آزاد کنند و این مذهب شافعی است و مذهب اهل
شیعه آنست که امام یا نایب امام یا آنکه صاحب مال باشد در وقتی که امام متصرف نباشد مخیر است
اگر خواهد در وجه مکاتبان صرف کند و اگر خواهد بندگان مسلمانان و غلامان را که در مشقة
باشند و در رنج باز خرد و آزاد کند و سهم دیگر در وجه وام داران نهد بشرط آنکه ایشان آن مال
در معصیة صرف نکرده باشند و باقر عم گفت غارمان باشد که وام ستده باشد و صرف کرده
نه در معصیة امام از بیت المال وام او بگزارد و قسم دیگر جهادست که آنرا فی سبیل الله خوانده
است چون اصحاب سلاح و غزاة و مرابطان اگر درویش باشند و محتاج و اگر درویش
نباشند و این مذهب شافعی و اهل شیعه است که بنزدیک اهل شیعه درویشی اعتبار نیست
درین صنف و مذهب ابو حنیفه آنست که آنکس که توانگر باشد بوی نتوان داد و دیگر
از مستحقان زکوة ابن السبیل است یعنی مسافر محتاج و راه گذری مجاهد گفت
که مراد با ابن السبیل کسی است که راه او زده باشند و چیزی ندارد که با وطن خود
رود و اگر چه در شهر خود خداوند مال باشد و بنزدیک ابو حنیفه این صنف حاجیان اند

که ایشان را راه زده باشند شافعی گفت که کسانی اند که بسفر طاعت خواهند رفتن و برگ
ندارند که سفری کنند و گفته اند که مهمانانست انکه گفت فریضة من الله خدای تع در مال
شما مرین قوم را نصیبی و حقی نهاده است و فریضه کرده اند و شما را بادار این فرموده
و او همیشه عالم بوده است و هست بمصالح شما و حکیم است بانچ مر شما را فرماید حکمت و ثواب
بود و صلاح شما در ان باشد و مال زکوة با وجود رسول با نایبان واجب باشد که با ایشان
بر تا ایشان انک مصلحت دانند قسمت کنند و در حال غیبت امام صاحب مال از این پنج قسمت
کند از بهر فقرا و مساکین و رقاب و غارمین و ابن السبیل و دیگران ساقط باشند و او
مخیر است بهر یکی چندانک خواهد بدهد الا انست که کمتر از نصیب یک نصاب بیک کس
ندهد و اگر خواهد جمله یک صنف دهد و بیک شخص دهد و چون در شهر مستحق باید بجای دیگر
نفرستد ۝ وَمِنْهُمُ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ
قُلْ أُذُنُ خَيْرٍ لَكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ وَرَحْمَةٌ لِلَّذِينَ
آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ يَحْلِفُونَ
بِاللَّهِ لَكُمْ لِيُرْضُوكُمْ وَاللَّهُ وَرَسُولُهُ أَحَقُّ أَنْ يُرْضُوهُ إِنْ كَانُوا
مُؤْمِنِينَ أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّهُ مَنْ يُحَادِدِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَأَنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ
خَالِدًا فِيهَا ذَلِكَ الْخِزْيُ الْعَظِيمُ ۝ میگوید که از جمله این منافقان کسانی
اند که پیغمبر خدای را می رنجانند و این جماعت حزام بن خالد و خلاس بن سوید و ایاس
بن قیس و سماک ابن یزید و عبید بن هلال و رفاعة بن عبد المنذر و رفاعة بن یزید بودند
که ایشان رسول م را برنجانیدندی و گفتندی که او گوش است و گفته اند که هر وقتی که پیغمبر را

ناسزا

ناسزا گفتندی یکی از ایشان گفتی که در غیبت او چنین چنین ها میگوئید که بسمع او رسد گوش است
در ما افتد گفتند ما اکنون هرچه میخواهیم میگوییم گر با ورسد برویم و عذر بخواهیم و انکار کنیم که
او ان ما بشنود و او گوش است یعنی هرچه گویند بشنود و جمعی از مفسـران گفته اند که
این در مردی امد از منافقان نام او نفیل بن الحرث و او مردی بود سیاه کالیده موی موی های
در از کشیده سرخ چشم و او ان بود که رسول ع گفت من اراد ان ینظر الی الشیطان
فلینظر الی نفیل هر که خواهد که در شیطان نگرد گو در نفیل بن الحرث نگرد و حدیث
رسول با منافقان نقل کردی او را گفتند این مکن که اگر محمد بداند ترا ملامت کند او گفت
انما هو اذن سامعة او مردی شنونده است هرچه بگویند بشنود و قبول کند و اگر قبول نکند
سوگند خوریم تا باور دارد چون این بگفت خدای تع این ایة فرستاد و رسول را ازین خبر
داد و گفت بگوی که او گوش خیر است شما را خیر شنود و قبول کند و شر نشنود و قبول نکند یا
خود او گوشی است بهتر مر شما را یعنی انک بشنود و تصدیق کند شما را به از ان باشد که چون
بشنود تکذیب کند و باور ندارد بخدا ایمان ارد و گوش با وحی کند و مر مؤمنان را تصدیق
کند و منافقان را تصدیق نکند مؤمنان را امان دهد و از دوزخ ایمن کند و رحمت بود
انکسی را که ایمان ارند از شما و انکسانی که رسول خدای را می رنجانند ایشان را عذابی دردناک
است سدی گفت که جمعی از منافقان میگفتند در میان انک رسول را ناسزا میگفتند که
اگر این حق است که محمد میگوید ما از خر بتریم کودکی انصاری بشنید خشم گرفت و گفت
بلی همچنین است انچ محمد میگوید حق است و شما از خر بترید و بیامد و رسول را خبر داد
رسول ع ایشان را بخواند و ازین حال بپرسید ایشان انکار کردند و سوگند خوردند که این کودک
دروغ میگوید رسول ع برای سوگند ایشان را باور داشت غلام دلتنگ شد و نام او عامر بن

قبس بود سر سوی اسمان کرد و گفت اللهم صدق الصادق و کذب الکاذب بارخدایا
راست و دروغ این سخن پیدا کن تا معلوم کردد که راست که گفت و دروغ که گفت خدای تع
این ایة فرستاد و ان کودک را راست کوی کرد و منافق را دروغ زن مقاتل گفت ـــــ
جمعی از منافقان از غزاه تبوک تخلف کردند جون مؤمنان باز امدند ایشان تعللها وردند
و عذر خواستند و سوکند خوردند تا رضاء ایشان بجویند خدای تع این ایة فرستاد و گفت
این منافقان سوکند میخورند تا شما را که صحابهٔ رسول اید خشنود کردانند و خدای و ر
سول خدای سزاوارتر اند که ایشانرا خشنود کردانند اگر ایشان مؤمنان اند و ایمان
دارند بخدا و رسول آیا این منافقان نمیدانند که هر کس که با خدای حرب کند و مخالفت
کند و عصیان ارد و از حدی که خدای نهاده است در کذرد او را باشد بواجب و استحقاق
اتش دوزخ که او در انجا خالد و جاوید باشد اینست رسوائی عظیم و عذابی بزرک که مر ورا
یَحْذَرُ الْمُنَافِقُونَ اَنْ تُنَزَّلَ عَلَیْهِمْ سُورَةٌ تُنَبِّئُهُمْ بِمَا فِی
قُلُوبِهِمْ قُلِ اسْتَهْزِءُوا اِنَّ اللّٰهَ مُخْرِجٌ مَا کُنْتُمْ تَحْذَرُونَ وَ
لَئِنْ سَاَلْتَهُمْ لَیَقُولُنَّ اِنَّمَا کُنَّا نَخُوضُ وَ نَلْعَبُ قُلْ اَبِاللّٰهِ وَ اٰیَاتِهِ
وَ رَسُولِهِ کُنْتُمْ تَسْتَهْزِءُونَ ۝ خدای تع رسول را از شر منافقان خبر میده
هد و میکوید که می ترسند این منافقان از انک سورتی فرو اید با ایشان که در انجا کشف
ستر ایشان و هتک ستر ایشان باشد و خبر دهد این سورة از ضمیر دل ایشان انگاه بر سبیل
تهدید گفت ای محمد این منافقان استهزا میکنند بگو این منافقانرا که شما استهزا کنید که
خدای تع ستر شما پوشیده ندارد و اسرار ضمایر شما کشف کند و اشکارا کرداند و بیرون ارد از انچه
که شما از اظهار ان می ترسید قتاده گفت ـــــ این سورة را فاضحه گفتندی از انجا که در رسوا

منافقان

منافقان و کشف اسرار ایشانست ابن کیسان گفت ـــ این ایة در شان دوازده کس امد
از منافقان که در شب بر راه رسول امدند و بر عقبه کمین کردند در شب تاریک تا رسول را بکشند
یا شتر را برمانند تا او را بیفکند و گفتند که ایشان بیست و هشت مرد بودند و با این همه
خایف شدند از انک خدای تع رسول را خبر دهد و ایشانرا رسوا کند و رسول عم از این حال
بی خبر بود تا انکه که جبرئیل امد و رسول را خبر داد رسول عم امیر المؤمنین گفت تو امشب در
پیش ناقهٔ من برو او بیامد و زمام ناقهٔ رسول بدست گرفت و بدست دیگر تیغ داشت
حذیفهٔ یمان را فرمود که سائق بود جون رسول عم انجا رسید که ایشان کمین کرده بودند او از
داد یک یک را نام بنام و گفت یا فلان و یا فلان جون ایشان بدانستند که رسول عم بر ستر ایشان
مطلع شد پیش دویدند و رسول عم گفت شما را جه بر این داشت که ما را دارها کردید و از پیش ما
بیامدید گفتند یا رسول الله این جا مخوف است و کمین گاه دشمن است ما بیامدیم تا این جایگاه
بنگریم تا اگر دشمنی باشد او را براینم و راه پاک کنیم رسول عم گفت بخلاف اینست که شما میگوئید
و خدای تع مرا از شر بد و خبث نیت شما خبر داد امیر المؤمنین عم گفت یا رسول الله دستور
باش تا همه را کردن بزنم گفت نمیخواهم که مردمان گویند که محمد قوم خود را و صحابهٔ خود
را میکشد خدای تع کار ایشان مرا کفایت کند بدبیله گفتند یا رسول الله دبیله جه باشد
گفت دبیله درفشی است از دوزخ که خدای تع بر دل ایشان زند تا جان ایشان از ان نیست
شود قوله تعالی ولئن سالتهم عبد الله و قتاده و زید بن اسلم گفتند که مردی از جملهٔ
منافقان در غزاة تبوک گفت ما ندیده ایم از قراء ما شکم بزرکتر و دروغ زنتر و بد دل تر
در کارزار یعنی از اصحاب رسول عوف بن مالک بشنید بانک بر وزد و او را گفت دروغ
میکوئی ای منافق انکه بیامد و رسول را خبر داد مرد منافق بیامد و رسول عم بر نشسته بود

در رکاب رسول می رفت و عذر میخواست همی گفت انا کنا نخوض و نلعب ما بازی میکردیم
بر سبیل هزل و مزاح سخن میگفتیم خدای تع این آیة فرستاد و گفت اگر تو سوال کنی ازیشان
و گوییی که شما چه میگفتید ایشان گویند ما در حدیث بودیم و از هر گونه حدیث می کردیم در میانه
لعب و مزاح میکردیم بگو ایشانرا ای محمد چون این سخن گویند که شما بخدای و کتاب خدا
و رسول خدا استهزا می کردید ضحاک گفت آیة در ابی سلول آمد که بمسلمانان و رسول استهزا
کردی چون خدای تع رسول را ازان شرا و خبر داد و گفت انما کنا نخوض و نلعب ۝
لَا تَعْتَذِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ إِنْ نَعْفُ عَنْ طَائِفَةٍ
مِنْكُمْ نُعَذِّبْ طَائِفَةً بِأَنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ ۝ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَا
فِقَاتُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمُنْكَرِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ
الْمَعْرُوفِ وَيَقْبِضُونَ أَيْدِيَهُمْ نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ
هُمُ الْفَاسِقُونَ ۝ چون منافقان می آمدند و از هر جنبش و بد فعلی که می کردند
عذر می میخواستند حق تع گفت هیچ عذر مخواهید که چار عذر تان عاید لست بعد از انک
اسرار شما منکشف گشت شما را اعتذار سودی ندارد بدرستی که شما کافر شدید پس از انکه اظهار
ایمان کردید یعنی کافر شدید بعد از انک منافق بودید ان هر انک بعد از ایمان کفر درست
بیاید و مومن کافر نگردد اگر جمعی را از شما عفو کنند با نکه ایمان آورند و از نفاق توبه
کنند جمعی را که ایمان نیارند و توبه نکنند ایشانرا عذاب کنند یا اگر طایفهٔ را که پیغمبر را نه
نجا نیدن باشند و بر قران استهزا نکرده باشند عفو کنند دیگرانرا عفو نکنند که پیغمبر را رنجا نیده
باشند و بر قران استهزا کرده و این بر ان باشد که ایشان کافر و منافق بوده باشند منا
فقان گفتند که مراد بطایفهٔ اول یک مرد لست نام او مخشی بن حمیر الاشجعی که مروقت

که ایشان

که ایشان ازین معنی چیزی گفتندی بر ایشان انکار کردی و معاونت و یاری نکردی ایشانرا
و ازیشان مفارقت کردی چون این آیة آمد پیش رسول آمد و گفت یا رسول الله خدای داند
که هرگه که ایتی آمدی در شان منافقان من دانستم که من از جملهٔ ایشانم پوست بر تن من
بلرزیدی و دل من از انجا رشدی بار خدایا ایمان آوردم ایمان درست بار خدایا وفات من
قتل کن در راه تو بر شهادة چنانک کسی نگوید که منش شستم و منش کفن کردم و منش دفن کردم
او را روز یمامه بکشتند چندانک جستند نیافتند [illegible] ... و تع گفت که منافقان از زن
و مرد همه از یکدیگراند و بمنزلهٔ یک نفس اند بهری بهری تولا میکنند با شابیت و با یا سیت
می فرمایند و از نیکوی انانک در شرع و عقل واجب لست باز میدارند و دستها خود از خیرات
فرو گرفته و بسته اند بخل میکنند خدایرا فراموش کرده اند و طاعت خدای خود از پس پشت
افکنده اند و امر خدایرا رها کرده اند تا لا جرم خدای بیتب دست از ثواب ایشان وردود
خشان فرو گذاشت بدرستی و حقیقت که منافقان فاسقان اند و از فرمان خدای بیرون شوندگان اند
وَعَدَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْكُفَّارَ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ
فِيهَا هِيَ حَسْبُهُمْ وَلَعَنَهُمُ اللَّهُ وَلَهُمْ عَذَابٌ مُقِيمٌ ۝ كَالَّذِينَ مِنْ
قَبْلِكُمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنْكُمْ قُوَّةً وَأَكْثَرَ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا فَا
سْتَمْتَعُوا بِخَلَاقِهِمْ فَاسْتَمْتَعْتُمْ بِخَلَاقِكُمْ كَمَا اسْتَمْتَعَ الَّذِينَ
مِنْ قَبْلِكُمْ بِخَلَاقِهِمْ وَخُضْتُمْ كَالَّذِي خَاضُوا أُولَئِكَ حَبِطَتْ
أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ ۝
خدای وعده داده لست منافقانرا از مردان و زنان و نیز کافرانرا آتش دوزخ که ایشان
دران آتش همیشه باشند آتش ایشانرا بسنده است و درین آیة دلالتست بر سختی عذاب ایشان
و انکه هیچ عذابی بلیغ تر ازان نیست و خدای ایشانرا از رحمت و خیر خود دور کرده لست

و خوار و حقیر کرده و ایشانرا عذابی باشد دایم که منقطع نشود و شاید که مراد ان بود که
خدای تع ایشانرا در دنیا لعنت و از رحمت خود دور کردانید و ایشانرا عذابی است مقیم
و دایم با ایشان و ان تعب و رنج نفاق است و ترس فضیحت و رسوائی انکه خطاب کرد
با ایشان و کفت شما هم جون کسانی اید که پیش از شما بوده اند و همان کردید که ایشان کرده اند
پس جشم دارید که بشما همان رسد که بایشان رسید با انک ایشانرا قوة بیش از شما بود
و مال و فرزند بیش از شما داشتند ایشان تمتع کرفتند بنصیب خویش از دنیا و شما نیز هم
تمتع کرفتید جنانک ایشان کرفتند و فریفته شدید جنانک ایشان فریفته شدند و خوض
کردید شما در باطل و لهو جنانک ایشان خوض کردند در باطل و کفر و تکذیب رسولان و
استهزا بمومنان پس ایشان انج کردند از اعمال ایشان همه باطل شد یعنی واقع نشد
بموقع خود جنانک عمل مومنان که بان ثوابی باشد ان عملها ایشان باطل شد در دنیا
بانک خدای تع افشاء سر ایشان کرد تا عملی که میکنند که ان عمل بدان ماند که هم جون
اعمال مومنانست مومنانرا معلوم شود که نیست و در اخرت انست که بران ثوابی نبود و
ایشان زیان کاران اند ابو هریره از رسول ع روایت کرد که رسول ع لتاخذن كما اخذت
الامم من قبلكم ذراعا بذراع وشبرا بشبر وباعا بباع حتى لو ان احدا من اولئك دخل
في جحر ضب لدخلتموه کفت که شما همان طریقه کیرید که انانک پیش از شما بودند کرفتند
ارش بارش و بدست بدست تا اکر یکی از ایشان در سوراخ سوسماری شده باشد شما
نیز هم در روید و مصداق این حدیث قول خداست كالذين من قبلكم كانوا اشد منكم
قوة واكثر اموالا واولادا الاية کفتند یا رسول الله جون پارسیان و رومیان و اهل کتاب
کفت هستند این مردمان مکر از جنس ایشان عبدالله عباس درین ایة کفت ما اشبه الليلة
بالبارحة این قوم بنی اسرائیل اند که ما را بایشان تشبیه کرده اند عبدالله مسعود کفت

شما مانندترین مردمان اید ببنی اسرائیل الا انست که عمر دانم که شما کوساله می پرستید
باند و حذیفة یمان کفت منافقان شما بتر اند از منافقان عهد رسول کفتم جکونه کفت بواد
انکه ایشان پوشیده داشتند و شما نفاق اشکارا کردید ۞ أَلَمْ يَأْتِهِمْ نَبَأُ الَّذِينَ
مِن قَبْلِهِمْ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَقَوْمِ إِبْرٰهِيمَ وَأَصْحَابِ
مَدْيَنَ وَالْمُؤْتَفِكَاتِ أَتَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانَ اللَّهُ
لِيَظْلِمَهُمْ وَلٰكِن كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ۞ ای نیامد و نرسید با
ایشان یعنی باین منافقان خبر انانک پیش از ایشان بودند هر قومی را رسولی بایشان رسید
و حجتهاء روشن اورد ایشان برسول خویش کافر شدند و بوی ایمان نیاوردند تا خدای تع
ایشانرا بکرفت و هر قومی را بعذاب دیکر هلاک کرد جنانک قوم نوح را بطوفان هلاک کرد
و قوم هود را که عاد بودند بباد هلاک کرد و ثمود را که قوم صالح بودند ایشانرا برجفه و صیحه
هلاک کرد و قوم ابرهیم را که نمرود و اتباعش بود ایشانرا به پشه هلاک کرد و قوم شعیب را
که اصحاب مدین بودند بعذاب یوم الظلة هلاک کرد و موتفکات که زمینها و شهرستانهاء قوم لوط
بود انرا زبر و زبر کردانید و باین عذاب که ایشانرا کرد بریشان ظلم نکرد بلکه ایشان بر خود
ظلم کردند که کافر شدند در خدا و در خود تا خدای تع ایشانرا بجزاء ان هلاک کردانید پس
خدای تع عدل کرده باشد و ایشان بر خود ظلم کرده باشند ۞ وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْ
مِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ
الْمُنكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلٰوةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكٰوةَ وَيُطِيعُونَ اللَّهَ
وَرَسُولَهُ أُولٰئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ وَعَدَ اللَّهُ
الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ

فِيهَا وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ
ذَٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ۝ حق سبحانه وتع چون ذکر منافقان کرد و سیرت
ناپسندیدهٔ ایشان بازگفت در عقب آن ذکر مؤمنان کرد و طریقهٔ نیکوی ایشانرا بیان کرد
وگفت مردان مؤمن و زنان مؤمنه برخی از ایشان دوستان برخی اند همه دوست یکدیگراند
و اهل ولایت و محبت یکدیگراند و بیکدیگر تولا کنند امر بمعروف کنند و از منکر و ناشایست
باز دارند و فرمان خدای و پیغمبر بجای آن کنند که خدای و رسول فرمود از انواع
و طاعات و خیرات و بدان فرمایند و از آنچ نهی کرده اند باز ایستند و دیگرانرا از آن باز
دارند و نماز فرایض بپای دارند و زکوة واجب بدهند و امر خدای و رسول را انقیاد
نمایند این جماعت آنانند که خدای تع زود باشد که بریشان رحمت کند و او عزیز است هیچ
چیز او را غالب نگردد و حکیم است آنچ کند بحکمت کند و خدای تع وعده داده است این مؤ
منانرا از مردان و زنان بهشتها که درختان آن زمین را بپوشیده باشد و در زیر
درختان آن جویهار آب روان باشد و ایشان درین بهشتها جاوید باشند و وعده داد
ایشانرا جایها و مسکنها خوش حسن بصری گفت که از ابو هریره پرسیدم که درین
آیه از رسول چیزی شنیدی گفت آری رسول خدای گفت کوشکی باشد در بهشت یک پاره
از لؤلؤ در و هفتاد سرای باشد از یاقوت سرخ در هر سرای هفتاد خانه بود از زمرد سبز
در هر خانه هفتاد سریر و بر هر سریری هفتاد از بستر از هر لونی بر هر بستری حوری از حور
العین در هر خانه هفتاد خوان نهاده بر هر خوان هفتاد لون طعام در هر خانه هفتاد وصیفه
حق تع بندهٔ مؤمن را چندانی قوت و شهوت و همت دهد که بیک بامداد بر همه بگردد از طعامها
و فراشها و این کوشک بدین صفت در بهشتهاء عدن باشد و رسول ع گفت جنة عدن

بهشتی است خاص از بهشتهای خدای تع هیچ چشمی مثل آن ندیده باشد و بر خاطر هیچ بشر نگذشته
و آنجا نباشد جز سه گروه پیغمبران و صدیقان و شهیدان حق تع گوید خنک آنکه در آنجا
شود عبد الله مسعود گفت که این بطنان بهشت است یعنی میانهٔ بهشتهاست آنجا که بهتر
از آن جا نباشد مقاتل گفت که عدن بلندترین درجه است در بهشت و چشمهٔ تسنیم در
وی است و بهشتها پیرامن آنست و از آنکه خدای تع ویرا آفریده است پوشیده است کشف
نفرموده است تا آنکه اهلش در وی فرو نیاید و اهلش انبیا و صدیقان و شهیدان و صالحان
باشند و آنانک خدای تع خواهد و در وی کوشکها از زر و یاقوت و در بود و بادی خوش
از زیر عرش بجهد بر بهشتها مشک سپید و ابرا در آن کوشکها می برد و بوی او با نصد ساله
راه می رود و با این همه ایشانرا رضوان و خشنودی خدای بود و رضا رحمت ایشانرا از بهشت
بهتر و نیکوتر و بزرگتر باشد ابو سعید خدری گفت که از رسول م شنیدم که او گفت که
از رسول م شنیدم که او گفت که چون اهل بهشت در بهشت قرار گیرند خدای تع گوید
یا اهل الجنة ایشان گویند ربنا لبیک و سعدیک گوید هل رضیتم راضی شدید گویند بار
خدایا چگونه راضی نباشیم و تو ما را آنچ کس را نداده بودی حق تع گوید که من شما را بهتر
ازین بدهم گویند بار خدایا بهتر ازین چه باشد گوید رضا و خشنودی من از شما و رضاء که
پس از آن هیچ سخط نبود ذلک الفوز العظیم و این ظفری بزرگ است ۝ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ
جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَ
بِئْسَ الْمَصِيرُ يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُوا وَلَقَدْ قَالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ
وَكَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ وَهَمُّوا بِمَا لَمْ يَنَالُوا وَمَا نَقَمُوا إِلَّا أَنْ
أَغْنَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ فَإِنْ يَتُوبُوا يَكُ خَيْرًا لَهُمْ

وَإِن يَتَوَلَّوْا يُعَذِّبْهُمُ اللَّهُ عَذَابًا أَلِيمًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ فِي الْأَرْضِ مِن وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ ۝

ای پیغمبر برکشیده وای رسول بارفعت جهاد کنی با کافران بتیغ وبا منافقان بدست واگر نه بزبان واگر نتوان بدل وبغض ایشان باش وبا ایشان روی ترش دار عبد الله عباس گفت جهاد با منافقان انست که جفا کند ایشانرا ودرفق ومدارا نکند با ایشان وسخت درشت گوید ودر روایتی دیگر انست که جهاد منافقان بوعظ وتخویف باشد در قراءة اهل البیت امده است که جاهد الکفار بالمنافقین بمنافقان با کافران جهاد کن وبا ایشان درشتی نما وان رفق ولطف وخوشی که ترا با مؤمنان است با ایشان مکن که جای ایشان دوزخ است وان بد جای است بازگشتن را عبد الله عباس گفت که رسول عم در سایهٔ حجره نشسته بود صحابه را گفت این ساعة مردی بشما اید ودر شما نگرد بچشم شیطان چون بیاید با او هیچ سخن مگویید در ساعة مردی امد ازرق چشم رسول عم او را گفت تو مرا چرا دشنام میدهی واصحاب تو مرا چرا دشنام میدهند واو برفت واصحاب خود را بیاورد وسوگند خوردند که ما نگفتیم خدای تع این ایة فرستاد یحلفون بالله ما قالوا قتاده گفت سبب نزول اية ان بود که دو مرد با یکدیگر خصومت کردند یکی غفاری ویکی جهینی وجهینی از خلفاء انصار بود غفاری بر جهینی غلبه کرد عبد الله بن ابی سلول گفت انصروا اخاکم فوالله ما مثلنا ومثل محمد الا کما یقال سمن کلبک یاکلک انگه گفت لئن رجعنا الی المدینة لیخرجن الاعز منها الاذل این حدیث رسول نقل کردند رسول عم ویرا بخواند وگفت این سخنها تو گفتهٔ سوگند خورد که نگفته ام خدای تع این ایة فرستاد وگفت ایشان سوگند میخورند که این سخن نگفته اند بدرستی که ایشان این سخن که گفتند وسوگند که خوردند کلمهٔ کفر گفتند از بهر انکه سوگند از مؤمن فسق باشد واز کافر ومنافق کفر بود که او اعتقاد ندارد واین منافقان همت کردند بچیزی که انرا نیافتند وبدان نرسیدند مجاهد گفت واین ان بود که چون

ان منافق این سخن بگفت مؤمنی بشنید دانست که وی نقل کند خواست تا ان مؤمن را بکشد تا نقل نکند سدی گفت مراد انست که ما چون بمدینه رسیم تاجی بر سر عبد الله ابی نهیم یعنی او را پادشاه کنیم بدرغم رسول ومنافقان کلبی گفت که این ایة در ان پانزده مرد امد که عهد کردند که رسول را بکشند چون رسول بر احوال ایشان مطلع شد ایشان سوگند خوردند که ما ازین معنی هیچ نگفته ایم ونسگالیده ایم حق سبحانه وتع تکذیب ایشان کرد وگفت که ایشان قصد کردند بانچه انرا نیافتند از کشتن رسول وایشان بر ان مؤمنان کینه ور نشدند الا از برای انکه خدای تع ایشانرا مستغنی کرد بفضل وکرم خویش کلبی گفت که این چنان بود که پیش از انکه رسول عم بمدینه امد ایشان در سختی وجهد ومشقت بودند چون رسول عم با ایشان امد ایشانرا بانفال وغنایم مستغنی کرد و(دریم) واین مثلی مشهور است که اتق شر من احسنت الیه یعنی از شر انکس بترس که با وی احسان کرده باشی انگه حق تع گفت فان یتوبوا یک خیرا لهم اگر توبه کنند ایشانرا بهتر باشد که در دنیا ازین مذلة وعار وشنار برهند ودر قیامت از عذاب دوزخ واگر برگردند واعراض کنند از توبه کردن وایمان اوردن خدای تع ایشانرا عذاب کند در دنیا بقتل ودر اخرة بدوزخ وایشانرا در زمین یاری ویاوری نباشد که ایشانرا حمایت کند ۝ ۝ ۝

وَمِنْهُم مَّنْ عَاهَدَ اللَّهَ لَئِنْ آتَانَا مِن فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ وَلَنَكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ فَلَمَّا آتَاهُم مِّن فَضْلِهِ بَخِلُوا بِهِ وَتَوَلَّوا وَّهُم مُّعْرِضُونَ فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ إِلَىٰ يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ وَبِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ وَأَنَّ اللَّهَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ ۝

ابو امامة الباهلی گفت که ثعلبة بن حاطب الانصاری بیامد ورسول را گفت یا رسول الله از خدای بخواه تا مرا مالی بدهد رسول عم گفت ویحک یا ثعلبه برو وقناعت کن باین که داری که اندکی را که شکرش کنند بهتر از بسیاری که انرا شکر نکنند روزی چند برفت وباز امد وهم این سخن

بگفت وگفت یا رسول الله من حق خداء از وید هم وحقها بگذارم و با وصلة الرحم کنم رسول
خدای گفت بار خدایا ثعلبه را مالی ده واو را گوسفندی چند بود خدای تع زیادتی در و نهاد تا چندانکه
مورچه فزاید ان می فزود چون مالش بسیار شد خویشتن را بتعهد و مراعاة مال مشغول کرد تا انکه پنج
نماز در مسجد با رسول بگذاردی وچنان شد که بیرون مدینه جای بساخت که گوسفندش را انجا بودی
و نماز پیشین و دیگر با رسول کردی و نماز بامداد و شام و خفتن انجا کردی گوسفند زیاده تر شد
ازانجا برفت و وادی بود نزدیک از مدینه دور با انجا برفت و جایی بساخت و از پنج نماز کردن
با رسول باز ماند الا نماز آدینه بیامدی و نماز ادینه بمسجد اوردی چون مالش بیشتر شد از نماز ادینه
نیز باز ماند وانجا مقیم شد واگر کسی انجا بگذشتی احوال مدینه از وی بپرسیدی رسول ع گفت
ثعلبه چه کرد گفتند یا رسول الله چندان گوسفندان دارد که در هیچ وادی نمیگنجد فلان وادی رفته
است وانجا جا ساخته است ومقام کرده رسول ع گفت یا ویح ثعلبه سه بار بگفت چون خدای تع
ایة صدقه فرستاد رسول ع مردی را از جهینه بخواند ویکی از بنی سلیم و برای ایشان احکام
و اسنان صدقه بفرمود نبشتن وگفت بروید وان ثعلبه حق خدای بستانید و فلان مردی سلمی
روید واو اشتر بسیار دارد وازوی نیز زکوة بستانید ایشان بیامدند ونامهٔ رسول بر ثعلبه خوا
ندند وازو زکوة خواستند او گفت که این جزیه است بروید بجای دیگر روید تا من رای خود
بدبینم ایشان برفتند و بنزدیک ان مرد سلمی رفتند و نامهٔ رسول بروی خواندند او گفت
سمعا وطاعة لامر الله وحکم رسول الله انکه درمیان اشتران رفت وانچ رسول نوشته بود از
اسنان اشتر بگزید خیار و بهترین ان گفتند رسول ما را بفرموده است که بهترین مال بستانیم
او گفت حاشا که من جز خیار و کریمهٔ مال بخداء و رسول خدای دهم ایشان ان بستدند وباز
امدند نزدیک ثعلبه او دیگر بار همان مقالت گفت که این مانند جزیت است بروید بجای دیگر

تا من

تا من رای خود درین معنی به بینم ایشان پیش رسول امدند واین معنی بگفتند رسول گفت
یا ویح ثعلبه وسلمی را دعا کرد بخیر وخدای تع در حق ثعلبه این ایة فرستاد که ومنهم من عاهد الله
لئن اتانا من فضله الایة ورسول ع بر صحابه خواند یکی از خویشان ثعلبه حاضر بودند بنزدیک
ثعلبه امد وگفت ویحک یا ثعلبه در حق تو سه ایة امده است ثعلبه برخاست و بنزدیک رسول ع امد
وگفت یا رسول الله من صدقه بیارم چنانک تو فرمایی رسول ع گفت تعدا انک گفتی انچ گفتی
خدا فرموده است که صدقه تو قبول نکنم او برخاست و خاک بر سر کرد و فریاد کردن گرفت رسول ع
گفت این انست که ترا گفتم تو فرمان نبردی او برخاست و باز گشت و بکار خود رفت و رسول ع
دران مدت با جوار حق شد و صدقه او قبول نکرد در عهد ابوبکر بیامد و درخواست که صدقه من قبول
کن گفت رسول صدقهٔ تو قبول نکرد من نیز قبول نکنم چون عمر بخلافت بنشست او نیز قبول نکرد
واو در اخر عهد عثمان از دنیا برفت خدای تع میگوید که از ایشان یعنی از منافقان کس هست که با خدای
نذر و عهد کرد وگفت که اگر خدای مرا مالی دهد ما ازو بصدقه دهیم واز جملهٔ صالحان باشیم چون
خدای تع بداد ایشان را انچ خواستند از مال ایشان بان بخیلی کردند وانچ بر ایشان واجب کرده بودند
بدان نبدادند وبخل در شرع عبارتست از منع واجب برای انک بخل سبب ذم است وبخیل مذموم
باشد وبر ترک تفضل با کس را ذم نشاید کردن و تولوا یعنی بر گردیدند و حال خود ان بود که ایشان
اعراض کرده اند وروی بگردانیده پس خدای تع اظهار نفاق کرد که در دلهای ایشان بود واعلام
کرد رسول را که ایشان بر کفر خواهند مردن و توبه نخواهند کردن وانرا عقاب و جزای ان خواند که
بعقب فعلی بود که ایشان کردند از بخل و خلف وعد الی یوم یلقونه تا ان روز که ایشان با پیش
خدا رسند و حاضر ایند انجا که حکم جزا او را بود و فرمان جز او را نباشد واین ایشان را جزای
ان باشد که ایشان ان وعده که با خدای کردند خلاف کردند او را و بان دروغی که گفتند واین ایة دا

ولیلست بر انک لقا بمعنی رؤیة نیست بر انکه خدای تع در حق منافقان اطلاق کرد وگفت تا
ان روز که ایشان را با جزای ملاقاة بود و باتفاق منافقان خدایرا نبینند پس معلوم
شد که لقا دیدار نباشد و هرکجا که این لفظ باشد بحسب اقتضاء معنی یا بر ثواب حمل
کنند یا بر عقاب یا بر رجوع با جزای انجا که حکم و فرمان او را باشد و کسی دیگر را نبود
و هم برین معنی بود قول رسول خدای مَن اَحَبَّ لِقاءَ اللهِ اَحَبَّ اللهُ لِقاءَهُ وَمَن کَرِهَ لِقاءَ اللهِ
کَرِهَ اللهُ لِقاءَهُ یعنی هرکه خواهد و دوست دارد که خدای وی را با ثواب و جوار خود برد خدای
وی را با ثواب و جوار خود برد و هرکه کاره باشد و نخواهد نبرد و معنی دیگر فاعقبهم
نفاقا راه انست که خلف وعد ایشان و بخل ایشان ایشانرا بجای رساند که نفاق ایشان
ظاهر گشت یعنی بخل ایشان ایشانرا نفاق در عقب اورد و عمّ بخل ایشان نفاق بود معید
بن ثابت گفت که ایشان این معنی در دل داشتند و بر زبان نگفتند نه بینی که خدای گفت
الم یعلموا ان الله یعلم سرهم ونجویهم عیند ایشان که خدای تع سر ایشان داند یعنی انچ
ایشان در دل دارند و با کس نگویند و نجویهم و انچ با یکدیگر گویند از انکسانی که بر ایشان
اعتماد دارند و خدای تع داننده غیبهاست راز و نهان و اشکارا ایشان داند حسن بصری
روایت کرد از رسول ع و عبد الله عمر که اربع من کن فیه فهو منافق وان
صلی وصام وزعم انه مؤمن اذا حدث کذب واذا خاصم فجر واذا اؤتمن خان واذا عاهد
غدر و این حدیث بمنافقان مخصوص است چنانک روایت کرده اند از مقاتل بن حیان
که او گفت ـــــ من بر قضاء سمرقند بودم ابو سعید مقبری از ابو هریره از رسول ع
گفت ثلث من کن فیه فهو منافق اذا حدث کذب واذا اؤتمن خان واذا وعد خلف این
حدیث بر من سخت امد بر خود بترسیدم و بر جمله مردمان از انکه کم کسی باشد که ازین

خالی

خالی بود قضاء سمرقند رها کردم و بخارا امدم از علما بخارا ازین حدیث پرسیدم از ایشان
فرجی نیافتم بمرو امدم واز علماء مرو پرسیدم هیچ جواب ندیدم بنیشابور امدم هیچ فرج
ندیدم شنیدم که شهر بن حوشب بجرجانست انجا رفتم و این حال بر وی عرضه داشتم مرا
گفت که من هم چون تو خایفم بری رو که سعید جبیری انجا متواریست و از وی بپرس
بری امدم و ازین حدیث بپرسیدم مرا بحسن بصری حواله کرد و گفت من درین خبر چیزی
نمیدانم برخاستم ببصره رفتم پیش حسن بصری و قصه با او بگفتم گفت این چنان بود که چون
رسول ع این حدیث بگفت صحابه دل مشغول شدند و نیارستند که از رسول بپرسند بحجره
فاطمه زهرا علیها السلام امدند و گفتند یا بنت رسول الله پدرت امروز حدیثی گفت که ما
همه از ان اندیشه ناکیم فضل کن براه ما از پدرت بپرس معنی ان حدیث تا خاص است یا عام
فاطمه زهرا ع بیامد و این حال بر رسول ع عرضه داشت رسول ع سلمانرا فرمود تا اواز داد که الصلوة
جامعة چون مردم جمع امدند بر منبر رفت و خطبه کرد انگه گفت ای مردمان من گفتم شمارا که
هرکس را که سه خصلت در و باشد منافق بود انکه در حدیث دروغ گوید و در امانت خیانت کند
و وعده را خلاف کند باین حدیث شما را نخواستم منافقانرا خواستم اما انچ گفتم در حدیث دروغ
گوید منافقان بنزدیک من امدند و گفتند ما بتو ایمان اوردیم و بنبوة تو معترفیم من ایشانرا
باور داشتم خدای تع در حق ایشان این ایة فرستاد که اذا جاءک المنافقون قالوا نشهد انک
لرسول الله والله یعلم انک لرسوله والله یشهد ان المنافقین لکاذبون و انچ گفتم چون امینش
کنند خیانة کند امانت نماز است و شرایط ایشان در ان خیانت کردند و خدای تع در حق
ایشان فرستاد اِنَّ المُنافِقینَ یُخادِعونَ اللهَ وَهُوَ خادِعُهُم وَاِذا قامُوا اِلَی الصَّلوةِ قامُوا کُسالی
یُراءُونَ النّاسَ وَلا یَذکُرونَ اللهَ اِلّا قَلیلاً و انچ گفتم اذا وعد خلف ان بود که ثعلبة بن مالک

[illegible]



۱۰۰

بیامد وگفت یا رسول الله انّ لی غنیمات وانّی مولع بالسّائمة من گوسفندکی چند دارم
دعا کن تا خدای تع در ان برکة کند که من حق خدای و حقهای دیگر بواجبی بدهم من دعا
کردم خدای تع اورا گوسفندان بسیار داد چون وقت صدقه امد کس فرستادم بخل کرد و وعده
خلاف کرد خدای تع این ایة فرستاد ومنهم من عاهد الله لئن اتینا من فضله لنصدّقنّ ولنکوننّ
من الصالحین الی قوله وبما کانوا یکذبون صحابهٔ رسول چون این بشنیدند دل خوش
شدند ومالی عظیم بصدقه دادند و وجهی دیگر در معنی حدیث انست که متبع باشد
که رسول عم باین حدیث ان خواسته باشد که هرکه این سه خصلت را کار بندد واعتقاد جوان
وحسن نیکو کند منافق باشد ۝ الّذین یلمزون المطّوّعین من المؤ
منین فی الصّدقات والّذین لا یجدون الّا جهدهم فیسخرون
منهم سخر الله منهم ولهم عذاب الیم ۝ مفسران گفتند سبب نزول
این ان بود که رسول عم صحابه را بر صدقات حث کرد عبد الرحمن عوف امد وچهار هزار
درم اورد گفت یا رسول الله من هشت هزار درم داشتم چهار هزار برای عیال باز گرفتم
وچهار هزار صدقه کردم رسول عم اورا دعا کرد ببرکة وگفت بارک الله لک فیما اعطیت
وفیما امسکت خدای تع چندانی مال داد اورا که ثمن مال او صد وشصت هزار درم بیامد هر زنی
را هشتاد هزار درم رسید وعاصم بن عدی صد وشصت وسق خرما بیاورد وصدقه کرد
ورسول عم انرا قسمت کرد ومردی بود نام او ابو عقیل انصاری صاع خرما اورد وگفت یا رسول
الله دی همه روز کار کردم دو صاع خرما مرا دادند یکی برای عیال باز گرفتم ویکی برای صدقه
اوردم رسول عم گفت برو و بر سر خرما صدقه کن منافقان چون این دیدند طعن زدند وگفتند
عبد الرحمن وعاصم ریا کارند بریا دادند وخدای تع مستغنی است از صاع خرما که ابو عقیل

بیاورد

بیاورد ولکن خواست تا نام او در متصدّقان باشد خدای تع این ایة فرستاد وگفت انانکه
عیب کنند وچشم نکنند بسبیل سخریه بر انانکه تبرع کردند وبتطوع صدقات دادند از مؤ
منان چون عبد الرحمن وعاصم وبر انانکه ایشان نمی یابند و ندارند الا مقدار جهد وطا
قت وکوشش خویش ومال بسیار ندارند چون ابو عقیل وازیشان فسوس میدارند و
سخریه میکنند وخدای تع از ایشان فسوس دارد یعنی جزا دهد بر ایشان بدو وایشانرا
عذابی باشد بجاتلاه ودردناک ۝ استغفر لهم او لا تستغفر لهم
ان تستغفر لهم سبعین مرّة فلن یغفر الله لهم ذلک بانّهم
کفروا بالله ورسوله والله لا یهدی القوم الفاسقین ۝
گفت که ایة در عبد الله ابی سلول امد که او گفت لا تنفقوا علی من عند رسول الله حتّی
ینفضوا پس از انک گفت بنزدیک رسول امد وگفت استغفر لی یا رسول الله برای من
از خدای استغفار کن وامرزش خواه خدای تع گفت ای محمد استغفار کن برای این
منافقان یا مکن یعنی استغفار تو برای ایشان وترک استغفار تو یکسانست خواهی
استغفار کن وخواهی مکن چه اگر برای ایشان هفتاد بار استغفار کنی مثلا خدای تع ایشانرا
هرگز نیامرزد وتخصیص هفتاد بار ان کرد که این عدد بنزدیک عرب مستقصی است
وگفته اند که برای انک جمیع هفتاست وهفت عدد اغلب چون اسمانها وزمینها وکو
هها ودریاها واقالیم واعضا وگفته اند که برای ان تخصیص هفتاد کرد که رسول عم بر
حمزه هفتاد تکبیر کرد خدای تع گفت اگر بعدد تکبیرات حمزه برای منافقان استغفار
کنی ایشانرا نیامرزم انکه گفت این از برای انست که ایشان بخدای وپیغمبر کافر
شدند وخدای تع هدایت نکند براه بهشت کافرانرا وفاسقانرا ۝

فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعَدِهِمْ خِلَافَ رَسُولِ اللَّهِ وَكَرِهُوا أَنْ يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَالُوا لَا تَنْفِرُوا فِي الْحَرِّ قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ كَانُوا يَفْقَهُونَ فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلًا وَلْيَبْكُوا كَثِيرًا جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ۝ حق سبحانه وتع ذکر

آنان میکند که ایشان در غزاه تبوک بودند از پیغمبر عم تخلف کردند و بازپس ایستادن

می کویند که شاد شدند بازپس که اشتکان بمخالفت وخلاف رسول الله وبعد از رسول

و کاره داشتند ونخواستند که جهاد کنند بمالها وجانها خویش در راه خدای ویکدیکر را

کفتند که در کرما کرم بیرون مشوید واین غزاة تبوک در فصل تابستان بود و کرما عظیم

بود ایشان بکرما تعلل کردند خدای تع کفت بکو ایشان را که اتش دوزخ کرم تر است اکر بر

کرما صبر نمی توانید کردن بر کرما دوزخ چه کونه صبر خواهید کردن اکر ایشان در یابند و

زیرک وعاقل باشند کرما دنیا بر کرما دوزخ اختیار کنند انکه کفت بکو این منافقان را

که اندک خندید در دنیا که بسیار خواهید کریست در اخرة لفظ امر است ومراد نهی یعنی

مخندید و اکر جاء تعجب وتحل باشد هم اندک خندید ولفظ ولیبکوا هم امر است خبر

از اینست یعنی بسیار خواهید کریست چون عذاب خدای ببینید واین جزاء ان باشد که

ایشان کسب میکنند وکرده باشند خنده تفتحی است که در روی وذهن بدید اید عند انک

عجبی ببیند ویا شنود وکریه تشنجی باشد که در روی پیدا شود عند غمی با جریان اب از

چشم واین فعل ما نیست براء انک موقوف بر اختیار ما نیست وبقصد ودواعی ما حاصل نمی

اید وبکراهة ما منتفی نمی بود اسباب از ان لهو وبطر وما ندان ورسول خدای میکوید

لو تعلمون ما اعلم لضحكتم قليلا ولبكيتم كثيرا اکر ایخ من میدانم شما دانید اندک خندید وبسیار کریید

فَإِنْ رَجَعَكَ اللَّهُ إِلَى طَائِفَةٍ مِنْهُمْ فَاسْتَأْذَنُوكَ لِلْخُرُوجِ فَقُلْ لَنْ تَخْرُجُوا مَعِيَ أَبَدًا وَلَنْ تُقَاتِلُوا مَعِيَ عَدُوًّا إِنَّكُمْ رَضِيتُمْ بِالْقُعُودِ أَوَّلَ مَرَّةٍ فَاقْعُدُوا مَعَ الْخَالِفِينَ وَلَا تُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَى قَبْرِهِ إِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَمَاتُوا وَهُمْ فَاسِقُونَ وَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَأَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الدُّنْيَا وَتَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ ۝

اکر چنان باشد که خدای تع ترا از دیک کرومی بردازیشان وایشان از تو دستوری خواهند

تا با تو بجهاد بیرون ایند ایشان را تمکین مده وبکوی که شما هرکز با من بیرون نیایید وهرکز با دشمنان

من کارزار نکنید از دو وجه یکی انک انشما این نیاید که شما منافقاید واعتقاد بوجوب جهاد

ندارید دیکر انک چون از شما مرا این دانم شما را تمکین نکنم از این معنی چون چنین بود تا شما

باشید با من بیرون نباشد چرا انکم رضیتم بالقعود براء انک شما را راضی شدید نخست بازنشستن

پس بنشینید باز نان وکودکان وبیماران وباز پس ایستادکان ولا تصل علی احد منهم ونماز مکن

بر هیچ یکی از ایشان مفسران کفتند که عبد الله ابی سلول در بیماری کس فرستاد و رسول

را ببالین حاضر کردانید رسول ببالین او شد واو را کفت اهلکک حب الیهود دوستی جهودان

ترا هلاک کرد کفت یا رسول الله من ترا تکلیف حاضر امدن نکردم من از تو استغفار خواستم

اکنون برای من استغفار کن ومرا از دوست که پیراهن خود در کفن من کنی وبر من نماز کنی

چون بمرد پسرش پیش رسول امد وکفت یا رسول الله حاضر ای رسول عم کفت نام تو چیست

کفت الحباب بن عبد الله کفت عبد الله بن عبد الله که حباب دیواست بیک روایت برفت و

او را کفن کرد در پیراهن خود ودر روایتی دیکر انست ـــــ که کفن نکرد خواست ـــــ

اهلکک ط

که بروی نماز کند جبرئیل آمد و جامهٔ رسول بگرفت و او را باز پس برد و این آیه برو خواند که
ولا تصل علی احد منهم مات ابدا ولا تقم علی قبره و در روایتی دیگر آنست ــــــــ که کفن کرد
خواست که بروی نماز کند جبرئیل آمد و جامهٔ رسول بگرفت خواست تا او را نماز کند عمر خطاب
گفت یا رسول الله یاد داری که فلان روز چه کرد و فلان روز چه گفت و گفته با یار رسول میداد
و رسول تبسم میکرد چون بسیار بگفت رسول عم گفت ای عمر چند خواهی گفت خدای تع مرا مخیر
کرده است استغفار ایشان گفت اگر خواهی کن و اگر خواهی مکن و اگر من دانستمی که اگر بر هفتاد زیادت
کنم فایده باشد بکردمی آنگه بروی نماز کرد و دفن کرد او را و عقب آن جبرئیل آمد و رسول عم را از
نماز کردن بر منافقان نهی کرد و این آیه آورد که ولا تصل علی احد منهم مات نماز مکن بر هیچ یکی
از ایشان که مرده باشد و بر گور او مقام مکن یعنی بدفن او حاضر مشو و این نماز نیست دعا است
بعرف لغة بدان آنگ در و طهارت شرط نیست و قرائت و رکوع و سجود نیست بر مذهب اهل
البیت و قرائت مکروهست و مذهب ابو حنیفه هم چنین است و شافعی گفت که قرائت باید از بهر آنکه
که نماز بی الحمد منعقد نشود و اگر نماز بروز کند قرائت آهسته خواند و اگر بشب کند بلند خواند
حمل بر نماز شب و روز و تکبیر در و پنج است و بنزدیک اهل البیت یک تکبیر بکند و از پس او
شهادتین بگوید و دوم تکبیر بگوید و از پس او صلوة بفرستد بر رسول و آل او و تکبیر سیم بگوید
و دعا کند مؤمنین و مؤمنات را و تکبیر چهارم کند و دعا کند مرده را اگر مؤمن بود و بر مرده
دعا کند اگر کافر بود و منافق و تکبیر پنجم بگوید و نماز باو ختم کند و شافعی تکبیر اول بگوید
و الحمد بخواند و تکبیر دوم بکند و شهادتین و صلوة و دعا مؤمنان بگوید و تکبیر سیم بکند
و دعا مرده بگوید و تکبیر چهارم بگوید و سلام باز دهد و بنزدیک اهل البیت سلام نیست و بنزدیک
شافعی بی طهارت درست نباشد از آنجا که نماز است و تیمم نشاید با وجود آب ابو حنیفه گفت

طهارت باید کرد اگر آب باشد و اگر نه تیمم باید کرد چون خدای تع رسول را نهی کرد از این جمله گفت
از بهر آن نهی کردم که ایشان بخدای و رسول کافر اند و چون مردند بر کفر و فسق مردند و در آیه
دلیلست بر بطلان قول آنانک گفتند که ایمان اقرار بزبان و عمل بارکان باشد چه اگر چنین
بودی ایشان را دو رکن ایمان حاصل بودی و خدای نگفتی که انهم کفروا بالله و رسوله با آنک
بنزدیک ایشان ایمان زیادت و نقصان پذیرد آنکه گفت ــــــ که نباید که بعجب آرد ترا اموالهم
و فرزندان ایشان که خدای تع میخواهد که ایشان را بآن در دنیا عذاب کند و جانهای ایشان
وا برسد و فانی شود و ایشان کافر باشند ابو علی گفت ــــــ تکرار این آیه ممتنع نیست از آنک
هر یکی از این دو آیه در حق دو گروه از منافقان آمده باشد در دو وقت و چون آیه در مذمت
نفاق منافقان و وعظ مؤمنان و تحذیر از آنک چشم دارند بمال و فرزندان و غبطه کردن
بر منافقان بود تکرار او نیکو باشد ۝ وَإِذَا أُنْزِلَتْ سُورَةٌ أَنْ آمِنُوا بِاللَّهِ
وَجَاهِدُوا مَعَ رَسُولِهِ اسْتَأْذَنَكَ أُولُو الطَّوْلِ مِنْهُمْ وَقَالُوا ذَرْنَا
نَكُنْ مَعَ الْقَاعِدِينَ رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ وَطُبِعَ عَلَى
قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ لَكِنِ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ
جَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ وَأُولَئِكَ لَهُمُ الْخَيْرَاتُ وَأُولَئِكَ
هُمُ الْمُفْلِحُونَ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ
خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ۝ و چون سورتی نازل شود و در آنجا
امر باشد با یمان آوردن و جهاد کردن و گویند ایشان را که ایمان آرید و جهاد کنید با رسول
خدای در دین کسانی که خداوندان نعمت و ثروة و توانگری باشند از تو دستوری خواهند
و گویند ترا که ما را دست بدار تا با آن کسانی باشیم که نشستگان و باز پس ماندگان اند از آنان

که اهل جهاد نباشند جون زنان وکودکان وبیماران ایشان بان راضی شده اند که با زنان
وکودکان وبیماران باشند ایشان در تخلف معذور اند وبر دلهاء ایشان مهر کرده شد یعنی
نشانی نهاده که فرشتگان ایشانرا بان بدانند وفرق کنند میان مومن ومنافق تا برای
این استغفار نکنند وبرایشان لعنت ونفرین تا فرشتگان را دران لطفی واعتباری باشد واین طبع
وعلامت مانع ایشان نباشد بینی که میگوید بل طبع الله علی قلوبهم فلا یؤمنون الا قلیلا
که اگر مانع بودی همه را مانع بودی ووجهی دیگر انست ـــــــ که ایشان از ان وجه که ایمان
در دل خود راه نمیدهند ونظر واندیشه نمیکنند جون کسانی باشند که بر دل ایشان مهر کرده
باشند واین مبالغتی تمام باشد در انک ایشان ایمان نخواهند اوردن ونخواهند دانستن انکه
گفت لکن رسول خدای ومومنان جهاد کنند بمال وجان خود ودر راه خدای بذل میکنند
ایشانرا خیرات ونیکوییها باشد ونان نیکو در اخرة وایشان رستگاران باشند وظفر یافتگان
ومراد رسیدگان وخدای تع ساخته باشد ونهاده از بهر ایشان بهشتهای که میرود که در زیر
درختان ان جویهاء اب روان وایشان درانجا جاوید همیشه باشند که از انجا غایب نشوند
واین فوزی عظیم وظفری بزرگوارست ۞ وَجَاءَ الْمُعَذِّرُونَ مِنَ الْأَ
عْرَابِ لِيُؤْذَنَ لَهُمْ وَقَعَدَ الَّذِينَ كَذَبُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ سَيُصِيبُ
الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ لَيْسَ عَلَى الضُّعَفَاءِ وَلَا عَلَى الْمَرْ
ضَى وَلَا عَلَى الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ مَا يُنْفِقُونَ حَرَجٌ إِذَا نَصَحُوا لِلَّهِ
وَرَسُولِهِ مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ وَلَا
عَلَى الَّذِينَ إِذَا مَا أَتَوْكَ لِتَحْمِلَهُمْ قُلْتَ لَا أَجِدُ مَا أَحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ
تَوَلَّوْا وَأَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ حَزَنًا أَلَّا يَجِدُوا مَا يُنْفِقُونَ

إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ وَهُمْ أَغْنِيَاءُ رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا
مَعَ الْخَوَالِفِ وَطَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ۞
میگوید که امدند بنزدیک رسول خدای کسانی که عذر خواهندگان یا تقصیر کنندگان بودند
وایشانرا عذری نبود میخواست تا ایشانرا دستوری دهد در نا امدن با وی بجهاد حسن گفت ـــــــ
که عذرهاء ایشان همه دروغ بود امیر المومنین علیه السلام فرمود المعاذیر اکثرها اکاذیب یعنی
عذرها بیشتر دروغ باشد وایشان رهط عامر بن الطفیل بودند روز غزاة تبوک بیامدند و
گفتند یا رسول الله اگر ما با تو بیاییم اعراب طی قبیله ما را تعرض رسانند ما را دستوری باش تا مقام
کنیم رسول علیه السلام گفت خدای تع مرا از اسرار واخبار شما خبر داده است قد نبأنا الله من اخبارکم
ایشان جنین گفتند و عذر این داشتند و در ظاهر ایمان داشتند محمد بن اسحق گفت ـــــــ
که ایه در حق جماعتی امد از بنی غفار بن حفاف بن ایماء که ایشان خویشتن را بر رسول
عرضه میکردند و غرض ایشان ان بود تا رسول علیه السلام ایشانرا دستوری دهد تا باز ایستند میگفتند
که ما بجهاد مرانیم ودر دل نداشتند وعاقبت وفا نکردند ونشستند وبجهاد نرفتند خدای تع
گفت که زود بود که برسد بانانک ظلم کردند از ایشان یعنی کافران عذاب دردناک واز بهر ان
منهم گفت که ایشان که تخلف کردند همه کافر نبودند بعضی کافر بودند عذر بدروغ افکندند
وبعضی مومن بودند وساز وبرگ سفر وجهاد نداشتند تا لاجرم خدای تع ایشانرا معذور
داشت وگفت نیست بر ضعیفانی که قوة ندارند ونه بیمارانی که صحت ندارند ونه بر ان کسانی که
نیابند انج نفقه کنند بر خویشتن وبی برگ وساز باشند بر ایشان حرجی وتنگی وبزه نیست جون
نصیحت کنند خدایرا ورسول را وعمل باخلاص کنند وبر محسنان ونیکوکاران هیچ راهی
نیست یعنی که هیچ کس را با ایشان کاری نیست وملامت ومذمت را بر ایشان راهی نیست وخدای

امرزند و مهربانست و نیز هیچ حرجی نیست بر انکسانی که پیش تو امدند تا تو ایشانرا برداری یعنی بر چهارپای نشانی و تا ایشان با تو بیایند و جان سپاری کنند و تو کفتی ایشانرا که من هیچ چیزی نمی یابم که شمارا بر انجا نشانم ایشان چون بشنیدند نا امید کشتند و بر کردیدند کریان و اشک از دیدها و ایشان ریزان از غایت اندوه و احزان بر انچ نمی یافتند انچ نفقه کنند و در خدمت تو بیایند واقدی کفت ایشان هفت مرد بودند از انصار چون ایشان بکریستند و صدق رغبت ایشان بدیدند در حال عثمان دو مرد را برنشاند و عباس دو مرد را و یامین بن کعب سه مرد را خدای تع چون عذر ایشان بخواست و کفت بریشان ملامت را راهی نیست راه ملامت و مذمت برانک نیست که ایشان می ایند و از تو دستوری میخواهند و ایشان همه توانکرند و مال داران اند راضی شدند که با کودکان و زنان و باز ماندکان بنشینند و بجهاد حاضر نیایند و خدای تع توفیق خود از ایشان باز کرفته است و مهر بر دل ایشان نهاده است پس ایشان

هیچ نمی دانند از ان سبب که نظر و تفکر نمیکنند و چنین کسی داند که نظر و تفکر کند ۝

يَعْتَذِرُونَ إِلَيْكُمْ إِذَا رَجَعْتُمْ إِلَيْهِمْ قُلْ لَا تَعْتَذِرُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكُمْ قَدْ نَبَّأَنَا اللَّهُ مِنْ أَخْبَارِكُمْ وَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ سَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ إِذَا انْقَلَبْتُمْ إِلَيْهِمْ لِتُعْرِضُوا عَنْهُمْ فَأَعْرِضُوا عَنْهُمْ إِنَّهُمْ رِجْسٌ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ يَحْلِفُونَ لَكُمْ لِتَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنْ تَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَرْضَىٰ عَنِ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ ۝

خدای تع خبر میدهد رسول خود را و میکوید این متخلفان و باز پس ماندکان که از

که از جهاد تخلف کردند و از بهانه و علت باز پس ماندند ایشان بیایند نزدیک شما و عذر خواهند چون شما باز کشته باشید و با نزدیک ایشان امده و فرق میان توبه و عذر انست که توبه رجوع باشد از کناهی که واقع شده باشد و اعتذار اظهار ان باشد که اقتضا ران کند که ان سیئه واقع نبوده است و توبه با اعتذار درست بود و اعتذار درست نبود و بعضی علما کفته اند که قبول عذر واجب بود چون صاحبش برحق باشد چنانک شاعر کوید

إِذَا اعْتَذَرَ الْجَانِي مَحَا الذَّنْبَ عُذْرُهُ ۞ وَكُلُّ امْرِئٍ لَا يَقْبَلُ الْعُذْرَ مُذْنِبٌ و مذهب حق انست

که قبول عذر و توبه بر خدای تع واجب نیست در عقل و شرع و چکونه واجب بود قبول عذر و المعاذیر اکثرها اکاذیب بلکه بقبول توبه متفضل باشد انکه رسول خدایرا فرمود بکوی ایشانرا که عذر میارید و بهانه مجوئید که من عذر شما نپذیرم و بهانه شما قبول نکنم که خدای تع مارا از اسرار و اخبار شما خبر داده است و اعلام کرده که ان همه دروغ و باطلست که میکوئید و زود بود که خدای تع بداند و رسول خدای و مؤمنان هم بدانند عمل و کردار شما که توبه میکنید یا نه و زود بود که شمارا باز کردانند با ان خدای که او داننده پیدا و ناپیداست نهان و اشکارا داند انکه شمارا خبر دهد بدانچ کرده باشید از نیک و بد و جزای هر یکی از نیکی و بدی بشما رساند جائی که حکم در انجا جز خدایرا نباشد انکه خدای تع خبر داد از سر ایشان و کفت زود بود که ایشان پیش تو ایند و سوکندان خورند چون شما باز کشته باشید تا از ایشان اعراض کنید و از سر توبیخ و تقریع و ملامت ایشان در کذرید و دست از ایشان بدارید که ایشان پلید اند عینا و حکما عتاب و ملامت در حق ایشان فائده نکند توبیخ و ملامت مؤمنانرا سود دارد بر کناهی که کرده باشند و ایشانرا پاک کرداند انکه توبه کنند و پاکیزه کردند ایشان پلید اند بهیچ نوع پاک نکردند و جای پلیدان دوزخ است پس جای

ایشان دوزخ باشد جزاء گناهی را که کرده باشند و پاداشت آنچه اندوخته باشند و این آیه دلیل
میکند بر آنکه حکم منافق حکم کافرست آنکه گفت که یحلفون لکم غرض ایشان در آنکه سوگند
میخورند برای شما آنست تا از ایشان راضی شوید بدان سوگند که میخورند و گمان برند که
ایشان راست میگویند اگر شما از ایشان راضی شوید که احوال ظاهر و باطن ایشان ندانید خدای
راضی نشود و خشنود نگردد ازین فاسقان و منافقان از آنکه ظاهر و باطن ایشان داند ۝
الاعراب اشد کفرا ونفاقا واجدر الا یعلموا حدود ما
انزل الله علی رسوله والله علیم حکیم ومن الاعراب من
یتخذ ما ینفق مغرما ویتربص بکم الدوائر علیهم
دائرة السوء والله سمیع علیم ومن الاعراب من یؤمن
بالله والیوم الآخر ویتخذ ما ینفق قربات عند الله وصلوات
الرسول الا انها قربة لهم سیدخلهم الله فی رحمته
ان الله غفور رحیم ۝ حق سبحانه وتعالی میگوید که عربانی که نشو و نما و تر
بیت ایشان در بیابان و بادیه باشد کفر و نفاق ایشان سخت‌تر و بیشتر باشد بر آنکه در میان
ایشان علما و دانشمندان و با اهل حضر اختلاط ندارند که از ایشان شنوند و یاد دارند و
این جماعت آنانند که پیرامن مدینه بودند از قبیله اسد و غطفان و ایشان در کفر و نفاق
سخت‌تر بودند و ایشان سزاوارتر باشند بآنکه حدود و شرایع و احکام شرع ندانند از آنکه
در بادیه بوده باشند و علما و فقها را ندیده باشند آورده اند ـــــ که زید بن
صوحان را در کارزار نهاوند دست چپش بینداخته بودند روزی نشسته بود با جماعتی
و اخبار و احادیث روایت میکرد اعرابی بیامد و بنشست و گوش با حدیث او کرد و گفت

ان

ان حدیثک لیعجبنی وان یدک لتریبنی حدیث تو مرا خوش می‌آید ولکن دست تو مرا بتهمت
می‌اندازد گفت چرا گفت برای آنکه مبادا که دزدی کرده باشی گفت دزد را دست راست
برند و این دست چپ است اعرابی گفت من این ندانم که راست یا چپ برند زید گفت
صدق الله حیث یقول الاعراب اشد کفرا ونفاقا واجدر الا یعلموا حدود ما انزل الله علی رسوله
والله علیم حکیم اعراب اولیترند بآنکه حدود و احکام شرع ندانند و خدای تعالی عالمست باحوال
ایشان و حکیمست در اجراء احکام بر ایشان آنگه حق تعالی اعراب را بدو قسمت کرد گفت بعضی از ایشان
آنانند که آنچه نفقه میکنند در سبیل خدای غرامت و تاوان میدانند و چشم میدارند بشما رسیدن
حادثها و واقعها و گردشهای روزگار بد و صبر میکنند تا کی واقعه بشما رسد از مرگ و قتل که آنچه
ایشان بشما میخواهند بخود ببینند و آنچه بشما می‌پسندند بایشان رسد و گردشهای بد بر ایشان
باد و خدای تعالی شنونده گفتار و دانای کردار ایشانست و بعضی از اعراب کسانی اند که ایمان دارند
بخدا و بروز بازپسین یعنی بروز قیامت که از پس روز گذشته بیاید و آنچه نفقه میکنند در راه خدای
آنرا قربتها و وسیلتها میگیرند و میدانند نزدیک خدای و قربت ادا و فعل باشد بدان وجه که
موجب باشند طلب رضا خدایرا و ثواب او را و نیز صلوات رسول را و استغفار و آمرزش را
او را و دعای او را بخیر و برکه قربتی می‌شناسند و ثوابی و رحمتی میدانند و بحقیقت که صلوات
رسول و دعای وی ایشانرا قربتی و ثوابی است و زود بود که خدای تعالی ایشانرا در رحمت خود
برد و بر ایشان رحمت کند که او خدای است آمرزنده گناهکاران و بخشاینده بندگان کلبی گفت
که این آیه در بنی اسلم و غفار و جهینه آمد ۝ والسابقون الاولون من المها
جرین والانصار والذین اتبعوهم باحسان رضی الله عنهم
ورضوا عنه واعد لهم جنات تجری تحتها الانهار خالدین

فِيهَا أَبَدًا ذَٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ۝ میگوید که سابقان پیشین و پیشی گیرندگان
اولین از مهاجر و انصار و آنک فی که ایشان را متابعت کرده اند و پس روی نموده بنیکوی
و احسان با آنک پیرواه ایشان رفتند در ایمان و نصرت کردند یعنی پیش از ایشان ایمان آوردند
و اینان آنان بودند که پیش از مهاجر و انصار ایمان آوردند از سابقان و گفتند که
آنان بودند که پیش از رسول ایمان آوردند در عهد صحابه و در عرف آنان را که در عهد رسول
بودند و در صحبت او صحابه خوانند و آنان را که بعد از رسول بودند تابعین گفتند و آنان را
که پس از صحابه و تابعین بودند اتباع تابعین خوانند حق تعالی همه را فرا گرفت و در سلک کشید
و گفت ایشان کسانی اند که خدای از ایشان راضی شده است و ایشان نیز از خدای راضی شده اند
و از بهر ایشان ساخته است و بنهاده بهشتها که در زیر درختان آن جویهاء آب روان باشد
و ایشان در آنجا جاوید و مقیم باشند و این ایشان را رستگاری و ظفری عظیم باشد ثعلبی امام اصحاب
الحدیث در تفسیر آورده است ــــــــ که عمر خطاب این آیه چنین میخواند که والسابقون
الاولون من المهاجرین والانصار الذین اتبعوهم ابی کعب او را باز داد و گفت بگوی والا
نصار والذین عمر قول او نشنید تا سه بار و الانصار بجر خواند الذین بی واو وابی کعب رد
ردمیکرد بار چهارم عمر را گفت جز از من نشنوی والله لقد قرأت علی رسول الله والانصار
والذین اتبعوهم بخدای که من بر پیغمبر خدای چنین خواندم و تو بیقیع عزفد فرخام فروختی
عمر گفت صدقت راست گفتی حفظتم و نسینا و تفرغتم و شغلنا و شهدتم و غبنا آنگه گفت ــــــــ
یا ابی انصار را خدای در جمله سابقان گرفت گفت آری و با خطاب و پسرانش مشورت نکرد عمر گفت
من پنداشتم که درین آیه کار رفعتی داریم که دران با کس را شارک نکردند گفت خلاف
آنست که تو پنداشتی و مصداق این در اول سوره جمعه است فی قوله تعالی واخرین منهم لما یلحقوا

بهم و در وسط سوره الحشر والذین جاءو من بعدهم یقولون ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذین
سبقونا بالایمان و در آخر سوره الانفال والذین آمنوا من بعد و هاجروا و جاهدوا معکم
ابو موسی اشعری و سعید المسیب و قتاده گفتند که سابقان اولین آنان بودند که بدو
قبله نماز کردند عطا گفت ــــــ آنان بودند که بدر حاضر بودند و خلاف کردند تا آنکس که پیش
از خدیجه او ایمان آورده بود و در خدیجه خلاف نیست که اول او بود که ایمان آورده بود عبدالله
عباس و زید ارقم و جابر بن عبدالله الانصاری و جمله اهل بیت گفتند ــــــ که اولین
کسی که ایمان آورد علی ابی طالب هم بود و او نه ساله بود بروایت کلبی و مجاهد و محمد بن اسحق
گفتند ــــــ ده ساله بود و گفته اند که دوازده ساله بود مجاهد گفت ــــــ که از جمله نعمتها
که خدای تعالی علی داد و با او خواسته آن بود که سالی قریش را قحط افتاد و ابوطالب عیال بسیار
داشت رسول عم خود را گفت ای عباس ای عم قحط عظیم است و ابوطالب را نسیب عیال بجو است
بیا تا برویم و از وی تخفیف کنیم گفت صواب باشد برفتند و رسول الله گفت که ای عم ما آمده ایم
تا بعضی از عیال ترا با خود بریم ابوطالب گفت که عقیل را بمن رها کنید و دیگرانرا شما دانید
رسول علی را برگرفت و عباس جعفر را برگرفت و علی با رسول بود تا آنکه که خدای وی را نبوت
داد و علی اولین کس بود که بوی ایمان آورد و با او نماز کرد و جعفر با عباس می بود تا آنکه
که اسلام آورد و از عباس مستغنی شد اسمعیل بن ایاس گفت که جدم مردی بازرگان بود گفت
که من بمکه رفتم بنزدیک عباس فرود آمدم روزی با عباس نشسته بودم در مکه وقت زوال
آفتاب جوانی را دیدم نیکو روی که بیامد و در قرص آفتاب نگاه کرد آنگاه روی بکعبه آورد
و گفت الله اکبر کودکی بیامد و بر دست راست او بایستاد و تکبیر کرد و زنی بیامد و در قفاء
هر دو بایستاد و تکبیر کرد ساعتی ببود آن جوان برکوع شد ایشان نیز برکوع شدند چون

سر بر داشت ایشان هم سر بر داشتند انگاه بسجود شد ایشان نیز بسجود رفتند چون سر
بر داشت ایشان هم سر بر داشتند من عباس را گفتم امر عظیم کاری بزرگ است این چیست
که اینان میکنند گفت نمیدانی این جوان پسر برادر منست محمد بن عبد الله بن عبد المطلب
وان کودک علی ابن ابی طالب است وان زن خدیجه بنت خویلد است زن محمد است و محمد دعوی
میکند که خدای مرا باین دین فرستاده است والله ما اعلم علی ظهر الارض احدا علی هذا
الدین غیر هؤلاء الثلثة بخدای که هیچکس را نمیدانم که بر زمین بر این دین باشد الا این سه
کس راوی گوید که بعد ازان عفیف گفت که در دل من فتاد که من کاشکی چهارم ایشان بودمی
واین حدیث ان وقت روایت کند که اسلام اورده بود انس بن مالک گفت که رسول عم
گفت که صلت الملائکة علی وعلی علی سبع سنین لانه لم یرفع الی السماء شهادة ان
لا اله الا الله الا منی ومن علی گفت فرشتگان هفت سال بر من و بر علی صلوات دادند بر انک
درین هفت سال گفتار لا اله الا الله بر اسمان بر نشد الا از من واز علی معاذه عدویه گفت از
امیر المؤمنین علی عم شنیدم بر منبر بصره که میگفت انا الصدیق الاکبر امنت قبل ان یؤمن
ابو بکر واسلمت قبل ان یسلم صدیق اکبر منم که من ایمان اوردم پیش از انک ابو بکر ایمان اورد
ابو نخیله گفت که من نزدیک ابو ذر رفتم در موسم حج و گفتم که در میان مردمان اختلافی بادید امد
چه فرمایی گفت او گفت الزم کتاب الله وعلی ابن ابی طالب فاشهد علی رسول الله انه قال علی اول
من امن بی واول من یصافحنی یوم القیامة وهو الصدیق الاکبر والفاروق الاعظم بین الحق
والباطل وهو یعسوب المؤمنین والمال یعسوب الظلمة گفت علی اولین کسی است که بمن ایمان اورد
واولین کسی است که دست در دست من نهد روز قیامت واو صدیق اکبر و فاروق اعظم است
فرق کند میان حق و باطل واو پیشوای مؤمنانست ومال پیشوای ظالمانست وخزیمة بن ثابت

ذو الشهادتین درین معنی گفته است شعر ما کنت احسب هذا الامر منصرفا ✤ عن هاشم ثم منها عن ابی الحسن
الیس اول من صلی بقبلتهم ✤ واعرف الناس بالاثار والسنن ✤ واخر الناس عهدا بالنبی ومن
جبرئیل عون له فی الغسل والکفن ✤ ما ذا الذی ردکم عنه فنعلمه ✤ ها ان بیعتکم من اغبن الغبن
ومخالفان گویند که از جمله سابقان ابو بکر بود و زید بن حارثه و گویند علی اگرچه پیشتر ایمان اورد
علی کودک بود وابو بکر پیر بود وایمان علی را ان موقع نباشد که ایمان ابو بکر را گوییم چون چنین بود
لاجرم ایمان علی لاعن کفر بود وایمان غیرا وعن کفر بود وانگاه از دو وجه بیرون نبود ایمان
علی یا رسول اورا دعوة کرد یا نکرد اگر نکرد علی عیب دان نبود که ویرا ایمان می باید اوردن واگر
دعوة کرد وعلی مکلف نبود و محل قبول ایمان نداشت تا فان و عنامت بر رسول باشد واگر محل
قبول ایمان داشت او سابق باشد وصغر سن کودکی ازین مانع نباشد از بهر انک اعتبار بکمال
عقل است نه بصغر سن چون روا باشد که عیسی یک ساعته در گهواره پیغمبر باشد و گوید انی عبد
الله اتانی الکتاب وجعلنی نبیا ویحیی را گوید واتیناه الحکم صبیا یعنی النبوة چرا نشاید که
علی نه ساله و بروایتی ده ساله و بروایتی دوازده ساله مؤمن باشد وایمان او بموقع قبول باشد
و بنزد اتفاقست که علی جز یکبار ایمان نیاورد اگر انرا موقعی نبود و بدیگر وقت ازان تدارکی نبود
او خود مؤمن نبوده باشد چه در حیات رسول و چه بعد از وفات عثمان که امامت کرد واین روا
ندارد الا کافری پس معلوم شد که ایمان او بموقع قبول بوده باشد واو بر مهاجران سابق بوده
باشد واما سابقان انصار چنانک در اخبار امده است اهل بیعة بوده اند بر عقبه بیعة اول وایشان
هفت کس بودند و در بیعت دوم هم بر عقبه هفتاد کس بودند وان انگاه بود که ابو زراره مصعب بن
عمیر نزدیک ایشان رفت وایشانرا قران اموخت واو اولین کسی بود که در مدینه نماز بجماعت کرد
واو صاحب رایت رسول بود روز احد چون مردم هزیمت شدند او با رسول مقام کرد تا شهید شد

ورسول در حق او گفت که من از وی نعمت‌تر ندیدم او را بمکه دیدم دو برد قیمتی پوشیده و نعلینی حضر
پا کرده شراکش از زر و دو غلام بر راست و دو غلام بر چپ و هر یکی قصبی خبیص در دست
گرفته مردمان را میدادند و آن بود که خدای تع در حق او فرستاد و اما من خاف مقام ربه
ونهی النفس عن الهوی فان الجنة هی المأوی روز بدر برادرش را بگرفتند برای حرمت
مصعب دست از وی جدا ساختند بندی و نهادند مصعب را گفتند برادرت را بند بر نهادند برای
حرمت تو گفت لا و لا کرامة بند گران بر وی نهید تا اسلام آرد یا فدیه کند بند بر وی نهادند
چون خود را فدیه کرد روز احد برادر خود را دید مصعب را گفت والله که این را من
بکشم فرصت گوش میداشت تا که فرصت یافت برادر خود را بکشت خدای تع در حق او این
آیه فرستاد فاما من طغی وآثر الحیوة الدنیا فان الجحیم هی المأوی و نام و کنیت ابو عزیز بود ٥
وَمِمَّنْ حَوْلَكُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَ
دُوا عَلَى النِّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ سَنُعَذِّبُهُمْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ
يُرَدُّونَ إِلَى عَذَابٍ عَظِيمٍ وَآخَرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا
عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا عَسَى اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ
رَحِيمٌ ٥ میگوید که از آنک گرد بر گرد شما اند از عربان منافقان اند که بیرون
مدینه اند مفسران گفتند که چند قبیله بودند مزینه و جهینه و اسلم و اشجع و غفار و این
جمله بیرامن مدینه بودند و در اندرون مدینه هم جمعی منافقان اند که بر کفر و نفاق متمرد
و مصر شده اند تو که محمدی ایشان را نمیدانی ما ایشان را می‌شناسیم و میدانیم برای آنک نفاق
تعلق بباطن دارد بظاهر مؤمن و مقر اند و بباطن کافر مضمر تو ظاهر ایشان شناسی و من
باطن ایشان شناسم ایشان عذاب دوبار کنم ابن عباس گفت یکبار آن بود که رسول عم روز آدینه

بر منبر

بر منبر خطبه میکرد برخاست و اشارت کرد و گفت یا فلان بیرون شو از مسجد که تو منافقی و یا فلان
و یا فلان و جمعی را نام برد و بنفاق ایشان گواهی داد و از مسجد بیرون کرد و رسوا کرد ایشان را
این فضیحت یک عذابست و عذاب دوم عذاب گورست این روایت علی بن طلحه گفت عذاب
اول سبی و قتلست و عذاب دوم عذاب گورست مقاتل بن حیان گفت عذاب اول
تیغ بود بر ایشان روز بدر و عذاب دوم بنزدیک مرگ عطا گفت عذاب اول محن دنیا
و امراضست بی عوض بیانش اینست که میگوید در آخر سوره اولا یرون انهم یفتنون فی
کل عام مرة او مرتین ثم لا یتوبون و عذاب دوم عذاب گورست و گفته اند که عذاب اول
مال خرج کردن ایشانست و دوم خویشان و دوستان خویش کشتن ثم یردون پس آنگاه
باز گردانند ایشان را در قیامت با عذاب بزرگ که عذاب دوزخست چون ذکر اینان کرد
گفت وآخرون اعترفوا و جمعی دیگر هستند که ایشان بگناههای خود اعتراف آوردند
مفسران گفتند ایشان جماعتی بودند که از رسول عم باز ایستادند در غزاة تبوک چون
رسول عم برفت ایشان پشیمان شدند و گفتند ما در سایه و راحت و آسایش و رسول خدای
و صحابه او در جهاد و شدت و دریغ سوگند بخدای که ما خود را در ستونهای مسجد بندیم و باز نگشاییم
تا رسول ما را باز نگشاید و توبه ما قبول نکند همچنین کردند چون رسول عم در آمد گفت
ایشان کیستند و چرا خویشتن را در آنجا بسته اند گفتند ایشان آنان اند که با تو بغزاة نیامدند
سوگند خورده اند که خود را باز نگشایند تا آنکه تو ایشان را باز نگشایی رسول گفت
من نیز سوگند خورده ام که ایشان را باز نگشایم تا آنکه بفرمایند ایشان تنعم کردند و از
آمدن باز ایستادند و از صحبت من و از جهاد من رغبت نمودند خدای تع این آیه فرستاد
رسول بفرمود تا ایشان را باز گشادند ایشان بیامدند و گفتند یا رسول الله مالهای ما فدای

تولت بفرماید تا بر دارند و بصدقه دهد تا کفارت باشد گناه ما را و برای ما استغفار کن رسول
علیه السلام گفت مرا نفرموده اند که از مال شما چیزی بردارم خدای تع این ایة فرستاد خذ
من اموالهم صدقة تطهرهم از امیر المؤمنین علیه السلم و عبد الله عباس روایت
کردند که ایشان ده کس بودند از جمله ایشان ابو لبابه انصاری بود و هلال و مرداس و ابو
قیس ضحاک گفت هفت کس بودند زهری گفت که ایة در ابو لبابه امد چون بغزاة تبوک
نرفت پشیمان شد خویشتن را بستون مسجد باز بست و گفت طعام و شراب نخورم تا بمیرم
یا خدای تع توبهٔ من بپذیرد هفت شبانروز هیچ نخورد تا بیفتاد و هوش و قوة از وی
برفت خدای تع این ایة فرستاد و توبهٔ او قبول کرد و رسول عم بنفس خود بیامد و ویرا
باز گشاد ابو لبابه گفت یا رسول الله ان سرای که در وی این گناه کردم بجایگاه رها کنم و ان
مال که بدوستی او تقارد(?) کردم ازان بدر ایم رسول عم گفت جمله مال نه ولکن یک ثلث
خدای تع ذکر وی کرد و ان جماعت که مثل این کردند و گفت از جملهٔ انها که با رسول نرفتند(?)
و بغزاة تبوک بیامدند انان بودند که اعتراف اوردند بگناههای خود کردار نیکو را بکردار
بد بیامیختند شاید که خدای تع توبهٔ ایشان قبول کند و او امرزندهٔ گناه تایبان و بخشاینده
است بر بندگان خود و عسی از خدای واجب بود برای ان لفظ عسی اورد تا مکلف قطع نکند
و متردد باشد میان خوف و رجا ۝ خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ
وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَوٰتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ وَاللَّهُ
سَمِيعٌ عَلِيمٌ أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ
وَيَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ وَقُلِ
اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ

وسترد

وَسَتُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ
تَعْمَلُونَ وَآخَرُونَ مُرْجَوْنَ لِأَمْرِ اللَّهِ إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ وَإِمَّا
يَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ۝ ای محمد از مالهای ایشان
صدقه بستان یعنی زکوة بعضی گفتند که این مانند کفارات است و انست که ایشان گفتند که
از جملهٔ مالها خود بیرون امدیم خدای تع گفت که همهٔ مال ایشان بر مدار بعضی از مالهای ایشان
بر وجه صدقه بستان تا ایشان را پاک و پاکیزه گردانی ببرکات و منزلهٔ ایشان را از منازل منافقان
رفیع گردانی و دعا کن ایشان را و از خدای تع در حق ایشان رافت و رحمت خواه که دعای تو
ایشان را سکونی و طمانینتی باشد و دلهای ایشان ارامیده شود بانک خدای تع از ایشان قبول
کرد گفتند که این صلوة انست که چون والی مال بستاند بگوید اجرک الله فیما اعطیت و
بارک الله فیما ابقیت عبد الله بن ابی اوفی گفت که چون کسی صدقهٔ پیش رسول اوردی او
اللهم صل علی ال فلان روزی پدرم صدقه نزدیک رسول برد رسول عم گفت اللهم صل علی
ال ابی اوفی ابو علی جبائی گفت که واجبست بر هر ساعی که دعا کند متصدق را چنانک رسول
عم کرد والله سمیع علیم و خدای شنونده است می شنود گفتار ایشان و میداند کردار ایشان و
دعا ترا که بر قبول صدقات ایشان میکنی و کیفیت حال هر یکی میداند الم یعلموا ای نمیدانند
که خدای تع قبول کند توبه از بندگان خویش چون توبه نیکو کنند و صدقات ایشان بپذیرد
چون از خلوص نیت صادر گردد و عکرمه گفت که چون خدای تع توبهٔ ایشان بپذیرفت و ایشان را
با منازل خود بردند منافقان طعن زدند و گفتند که ایشان همان قوم اند که دی روز با ایشان
حدیث نمی شایست کرد مکالمه و معامله با ایشان روا نبود اکنون چه افتاد که با پایهٔ خود رفتند
خدای تع این ایة فرستاد و گفت ایشان که طعن میزنند نمیدانند که قبول توبه با خداست

وصدقات بستاند وقبول کند ابوهریره گوید از رسول ع شنیدم که او گفت بآن خدای
که جان من بدست اوست که هیچ بنده نباشد که صدقه دهد از کسب حلال خدای تعالی جز حلال
و پاک نپذیرد و بر آسمان نشود الا صدقه پاک و الا که او آن صدقه در دست کرم خدای می
نهد خدای آنرا بستاند آنرا وی پرورد چنانک یکی از شما اسب کره را پرورد تا لقمه که
برای خدای داده باشد مانند کوهی عظیم شود و انکه این آیه برخواند که ان الله هو التواب
الرحیم و خدای تعالی از ایشان و کار او قبول توبه تائبان است و رحمت کردن و بخشودن
و بند کان و بگوی ای محمد مر بند کان تائب را تا ایشان را تحریض و ترغیب شود
که بکنید از اعمال آنچه میخواهید که آنچه میکنید بر خدای و رسول و مومنان پوشیده نیست
لا محاله احوال شما عرض خواهد افتادن بر خدای و بر پیغمبر و بر ائمه علیهم السلام
پس بکوشید تا طاعت چگونه میکنید و در این عرض دو قول گفته اند یکی آنکه بقیامت
باشد و دیگر آنکه در اخبار آمده است که اعمال امت هر شب دوشنبه و پنجشنبه بر رسول
عرضه کنند و بر ائمه علیهم السلام و مراد بمومنان امامان معصوم اند آنکه گفت
وستردون و دیگر شما را باز گردانند با خدای که داناست و بنهان
و آشکارا خبر دهد شما را بآنچه کرده باشید چون جزا و پاداش آن بشما
رسد و آخرون مرجون لامر الله و گروهی دیگر اند تا خیز کرده و باز پس
داشته ایشان را از بهر امر خدای و کار ایشان در مشیت و توقف است یا عذاب
کند ایشان اگر اصرار کنند یا توبه ایشان قبول کند اگر توبه کنند و خدای تعالی داناست
باحوال ایشان حکیم است آنچه فرماید در حق ایشان بر وفق حکمت و علم باشد
و ایشان سه کس بودند کعب بن مالک و هلال بن امیه و مراره بن الربیع که در حق

ایشان

ایشان آمد که وعلی الثلثة الذین خلفوا از غزاة تبوک باز استادند آکاهی از بهر نفاق و
لکن از توان و تقصیر و انکاه از اجتهاد و مبالغه نکردند در توبه که ابولبابه کرد و
اصحابش رسول بفرمود تا ایشانرا براندند و کس را با ایشان سلام و صباح نبود و زنان
ایشان بیامدند و گفتند یا رسول الله ما از خانه ایشان بیائیم گفت نه و لکن ایشانرا
تمکین مکنید از مقاربت ایشان برین قاعده بماندند و پنجاه روز بحزن و گریه و خوف
و اضطراب و قلق آنکه قبول توبه ایشان آمد و این آیه دلیلست بر آنک خدای را باشد
که قبول کند توبه را و بقبول توبه متفضل است چه اگر واجب بودی موقوف نبودی بر مشیة ۝
وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرَارًا وَكُفْرًا وَتَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَإِرْصَادًا
لِمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَلَيَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا الْحُسْنَى وَاللَّهُ
يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا لَمَسْجِدٌ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَى مِنْ
أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ
الْمُطَّهِّرِينَ ۝ مفسران گفتند که بنو عمرو بن عوف مسجد قبا بنماز گاه خود کردند و رسول
را ع انجا بردند تا یک روز نماز جماعت کرد بنو غنم بن عوف که بنو اعمام ایشان بودند بر ایشان
حسد کردند گفتند ما نیز مسجدی کنیم در پهلوی مسجد ایشان و از رسول درخواهیم تا انجا نماز کند
با ما و چون ابو عامر الراهب از شام باز آید او را باما این مسجد کنیم و این ابو عامر از ایشان بود
و پدر حنظله بود که او را غسیل الملائکه گفتند روز احد او را بکشتند و در معرکه و برداشته
یافتند رسول را گفتند گفت من دیدم فرشتگانرا که از غسل وی پرداخته بودند با ابریق زرین
بر آسمان می شدند و این ابو عامر ترسا بود و راهب بود در جاهلیة چون رسول ع پیغمبری آشکارا
کرد وی بنزدیک پیغمبر آمد و گفت این دین چیست که آورده رسول ع گفت دین حنیفی است دین

ابرهیم گفت که من بر آن دینم رسول گفت تو بر آن دین نه‌ای او گفت که این دین ابرهیم است ولیکن
تو چیزی در او درج کرده‌ای که از آن نیست رسول گفت نه چنین است که تو گفتی ولکن جئت بها بیضاء
نقیة ابو عامر گفت امات الله الکاذب منا طریداً وحیداً غریباً آنرا که از ما دروغ میگوید خدای
او را بمیراناد غریب و تنها الله پیغامبر گفت آمین و او را ابو عامر الفاسق خواند او برفت گفت
هیچ قومی را نیابم که با تو کارزار کنند والا که با ایشان باشم بر تو در احد و چند غزاة در میان
کافران با رسول ع و با مومنان کارزار کردی تا روز حنین چون هوازن بگریختند او نیز
بگریخت و بشام رفت و کس فرستاد بمنافقان که چند انک توانید ساز و سلاح بدست بنهید
و برای من مسجدی بنا کنید که من بنزدیک قیصر روم میروم تا از وی لشکری بستانم و بیایم
با محمد کارزار کنم و ایشان را از مدینه بیرون کنم آن جماعت بیامدند و دوازده مرد بودند
ثعلبة بن خاطب و معتب و قشیر و ابو حبیبة بن الازعر و عباد بن حنیف و حارثة بن عامر
و پسرانش مجمع و زید و نبتل الحارث و بجاد بن عثمان و مخرج و ودیعة بن ثابت و مسجدی
بنا کردند در پهلوی در مسجد قبا و مجمع بن حارثه امام مسجد بود چون فارغ شد بنزدیک رسول ع
آمدند و گفتند یا رسول الله یکروز اینجا آیی و یکبار نماز کنی برای ما و این آن وقت بود که رسول ع
ساز غزاة تبوک میکرد گفت من مشغولم چون باز آیم بگوییم که چه باید کردن چون رسول ع باز
گشت ایشان آمدند گفتند که ما میخواهیم تا بمسجد ما آیی و دعا کنی ما را ببرکة رسول ع هنوز در شهر
نرفته بود پیراهن بخواست تا در پوشد وی و جبرئیل ع آمد و گفت خدایت سلام میگوید و
این آیة آورد و گفت والذین اتخذوا مسجداً ضراراً وکفراً ای محمد آنکسانی که ایشان فرو گرفتند
و بنا کردند مسجدی را برای ضرر رسانیدن و گزند کردن برادران و پسر عمان خود را که اصحاب مسجد
قبا اند و از سر کفر و نفاق عزة کفر را و تقویة نفاق را و برای تفرقه کردن و جدائی انداختن
میان

میان مومنان تا از یکدیگر متفرق شوند و کلمه ایشان متفرق گردد و از بهر آنک تا باز زنند
و استقبال کنند بجای کسی که او حرب کرد با خدای و رسولش پیش از این یعنی ابو عامر الراهب تا از
شام بیاید و از روم لشکر آرد و این منافقان با این همه سوگند خورند که ما نخواستیم با این که کردیم
الا الحسنی و نیکوی یعنی نماز و ذکر خدای و برای بیماران و ضعیفان و پیران کرده ایم که ایشان نتوانند
که بمسجد تو آیند و برای شبهای زمستان و روزهای باران حق تع تکذیب ایشان کرد و گفت خدای گواهی
میدهد که ایشان دروغ میگویند آنگه رسول را نهی کرد و گفت لا تقم فیه ابداً بآن مسجد مرو و در آنجا قیام
مکن هرگز خطاب اگرچه با رسول است اما مراد رسول است و جمله مومنان چون رسول ع چون این
آیة آمد بفرمود مالک بن الدخشم را و معن بن عدی را که بروید و آن مسجد را ویران کنید و بسوزید
ایشان برفتند و آتش در زدند کسانی که آنجا بودند بگریختند بعضی از اهل مسجد آنجا مقام کردند
آتش با ایشان رسید و بعضی از ایشان بسوختند رسول ع بفرمود تا آن موضع را مزبله و جای خاک
افکندن کردند و ابو عامر الراهب در شام بمرد غریب و وحید و تنها در خبر است ——— که مجمع
بن حارثه که امام مسجد بود در عهد عمر خطاب بیامد و از و امامت مسجد قبا خواست عمر گفت لا
ولا کرامة نه تو امام مسجد ضرار بودی گفت مهلا لا تعجل علی ساکن باش و بر من تعجیل مکن که من
در آن وقت جوان بودم و ایشان پیران بودند و من قرآن دانستم و ایشان ندانستند و من بر احوال
ایشان مطلع نبودم که اگر بودمی یک ساعت با ایشان مقام نکردمی عمر او را معذور داشت و امامت
مسجد قبا او فرمود آنگه مدح مسجدی دیگر کرد و گفت که مسجدی که آنرا بنا بر تقوی و پرهیزکاری نهاده
باشند اول روزی از روزهای بنا یعنی مسجد قبا که رسول ع آنرا بنا نهاد و در و نماز کرد مدتی
مقام او بقبا و گفته اند که مسجد پیغمبر است بمدینه در این مسجد اولیتر است و سزاوارتر که نماز کنی در آنجا
مردانی اند که طهارت و پاکیزگی دوست میدارند و خدای تع پاکان را دوست دارد ابو سلمه

از عبد الرحمن بن ابی سعید الخدری پرسید که از پدر چه شنیدۀ درین مسجد که خدای تع گفت
اُسِّسَ عَلَى التَّقْوَى مِنْ اَوَّلِ يَوْمٍ گفت که از پدر شنیدم که روزی رسول عم در حجرۀ بعضی
زنان بود من نزدیک او شدم گفتم یا رسول الله این مسجد که بر تقوی نهاده اند کدامست مشتی
سنگ ریزه برگرفت و بینداخت و اشارت کرد بمسجد خود و گفت مسجدکم هذا مسجد المدینة ۝
أَفَمَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَى تَقْوَى مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٍ خَيْرٌ أَمْ مَنْ أَسَّسَ
بُنْيَانَهُ عَلَى شَفَا جُرُفٍ هَارٍ فَانْهَارَ بِهِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي
الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ لَا يَزَالُ بُنْيَانُهُمُ الَّذِي بَنَوْا رِيبَةً فِي قُلُوبِهِمْ
إِلَّا أَنْ تَقَطَّعَ قُلُوبُهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ۝ میگوید که هر انکس بهتر باشد
که بناء مسجد خود بر تقوی و پرهیزکاری و رضاء خدای نهاده باشد یا انکس که بنای مسجد خود
بر کنارۀ جایی بیران و خراب و فروافتاده نهد که او بیفتد و او را در اتش دوزخ اندازد
یا انکس بهتر باشد که بناء دین خود بر قاعدۀ محکم نهد که ان تقوی خدا و رضاء وی لست یا
انکس که بناء دین خود بر قاعدۀ ضعیف نهد از باطل و نفاق که مثل او در قلت ثبات چون
بنا باشد بر کنارۀ رودخانه نهاده که اب زمین بناء او را تهی کرده باشد همانا که میل بفرو افتد
و بناء او با او در قعر اتش دوزخ افتد و خدای تع ظالمانرا راه ننماید براه بهشت از جابر بن
عبد الله الانصاری روایت کرده اند که او گفت که انجا بگذشتم دودی دیدم که انجا
بر می مد خلف بن یاسین الکوفی گفت که با پدرم بحج میرفتم بان مسجد رسیدم که پیغمبر عم درو
بدو قبله نماز کرده بود و محراب بجانب بیت المقدس بود و این در روزگار بنی امیه بود
چون کار با ابو جعفر منصور افتاد بفرمود تا قبله بگردانیدند که نباید که کسی ندانند بان قبله
نماز کنند یعنی مسجد قبا و مسجد ضرار را دیدم ویران گشته و دودی از وی بر امد و امروز

من بنا شده لست انکه حق سبحانه و تع باز نمود که ان مسجد علامتی لست اثار کفر و نفاق ایشان
و کردن ان بنا در دل ایشان شکی و نفاقی لست ثابت که در دل ایشان باشد و زایل نشود تا دل
بر جای باشد مگر که دلهاء ایشان پاره پاره شود و بر وجهی دیگر معنی اینست که همیشه
خراب کردن بنا را ایشان سبب شک و نفاق دل ایشان باشد و ان از دل ایشان منقطع
نشود تا که دل ایشان باقی باشد و خدای تع داناست بانچه در دلهاء منافقانست از کردن بناء
مسجد ضرار حکیم است انچه فرمود از خراب کردن ان ۝ إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ
الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي
سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَاةِ وَالْإِ
نْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ
الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ۝ محمد بن کعب گفت که چون
انصار لیلة العقبه با رسول الله بیعت کردند و ایشان هفتاد مرد بودند عبد الله رواحه گفت
یا رسول الله شرطی که خدایرا با ما آمدست و شرطی که ترا هست با ما بگوی گفت اما شرط خدای من
انست که خدایرا پرستید و با وی شرک نیارید و شرط من انست که از انچه جان و مال خود را از ان
حمایت کنید مرا از ان حمایت کنید گفتند کردیم یا رسول الله فما لنا پس ما را چه باشد گفت شما را
بهشت باشد گفتند ربح البیع فلا نقیل و لا نستقیل خدای تع این ایة فرستاد ان الله اشتری
بدرستی که خدای تع بخرید از مؤمنان نفس و مال ایشانرا ببهشت در بیع بایع و مشتری و دلال
و بها باید مشتری خداوند جبار است و دلال محمد مختار است و بایع نبل مؤمن دین دار لست
و بها بهشت دار القرار لست نعم المشتری الرب الرحیم و نعم الدلال الرسول الکریم و
نعم الثمن جنة النعیم نگفت که بهشت می فروشم گفت بنل میخرم از بهر انک هر که چیزی می فروشد

یا ان بهر سود فروشد یا ان بهر حاجت واین مرد و بر خدای محالست واگر گفتی بهشت هی فروشم
کرا زهی آن بوده که گفتی که من میخرم یا من بهار بهشت دارم بهشت نا خریده ماندی و نبله از ین
حین بر بلح پس یاس بدید امدی وافلاس بپلا شدی گفت که این مبایعه مرا با مؤمنانست
که کافر مرا نشناسد وانکه کسی را نشناسد چیزی قیمتی ازو بهاء اندک نخرد و کافر را ان منن
لت نهم که با وی مبایعه کنم تا ان تو متابعت نباشد از و مبایعه نباشد متابعت دلال محمد
مختار باید تا مبایعه با ذو الجلال جبار حاصل شود مبایعه در سرای شرع می رود و شارع
باین میان دلال لست مرکه باین دلال آشنا نشود او را کی رسد که مبایع ما باشد مبایع ما نبود
تا متابع تو نشود فاتبعونی یحببکم الله دعوی دوستی او میکنی کمر خدمت ما بر میان بند تا از و
بجزاء محبة یابی هر که چیزی بهایی دارد انرا بدلال دهد تا دلال عرضه کند تا کرا بابت بیع
کا من را جان و مال بهایی نیست لاجرم درین درگاهش روایی نیست هر که چیزی با بها دارد
درین درگاه بی بها دارد پس قول ان معرفت باید تا از دلالت شفقت بود و کان بالمؤمنین
رحیما تا ان مشتریت صفقه بود ان الله اشتری من المؤمنین تا تو بیکانه باشی او راجه
کار کند که با تو شرا کند و چون اشنا شدی او را چه منع کند از انک با تو بیع کند پس قول قدم
در نه و دست به بیعت ده تا بنوبت دوم دست بصفقه بیع بر دست زنند پای در نه و
دست بده وجان و مال از دست بنه تا جوالت نباشد که آلت باشد و چون جان نباشد
جانان و جنانت باشد چون از ملک خود بیزار شدی بملک من درای فردا مالک را با ملک
ملک من کار نبود و بر ملوکان من راه نبود ما علی المحسنین من سبیل نفس مؤمن شهرستانی
است جوارح او سواد و رستاق است عروقش مجاری اب و جویها حواس وی
بروج او را چهار حدلست یکی با ادم که ابو البشر لست خلقکم من نفس واحدة و یکی با ابرهیم

ملة ابیکم ابرهیم و یکی با محمد مصطفی لقد جاءکم رسول من انفسکم و یکی با پدرت ادعوهم لاباءهم
وبر وی چهار دراست یکی بر توحید و شمال گشاده و یکی بصدق و ز مالت شمال و یکی با اخلاص
و طاعت و یکی با جمعه و جماعت نفس مؤمن اختیار کردم و او را خواستم در اهلکه از انک و مرا
خواست منافق چون مرا نخواست نخواستمش ولکن کره الله انبعاثهم فثبطهم چون مالش مرا
نشایست کفتمش قل انفقوا طوعا او کرها لن یتقبل منکم مؤمن چون مرا اختیار کرد اختیار
کردمش هو اجتبیکم نه هر درختی بستان را شاید و نه هر نباتی ریحان را و نه هر تنی والی درگاه
ما را شاید عزیز مصر یوسف را بخرید و خواص اهلش را بخدمت او مشغول کرد و املش را
کفت اکرمی مثواه مخیرین حق سبحانه وتع چون ترا بخرید ملائکه ملکوت را بفرمود تا بعضی
حافظان تو باشند وان علیکم لحافظین و بعضی دبیران تو باشند کراما کاتبین و بعضی
وکیل داران و عذر خواهان تو باشند ویستغفرون لمن فی الارض زلیخا یوسف را بخرید
و دل بدو داد و او را بمنزلت کرامت فرو اورد وانکه محبوس کرد وانکه مملکت بدو افتاد
حق تع ترا بخرید و با نواع اکرام و اعزازت مخصوص کرد ولقد کرمنا بنی ادم و در زندان
دنیات بازداشت که الدنیا سجن المؤمن انکه در زندان از سر زبان با تو راز اغاز کرد من دعانی
اجبته و من سالنی اعطیته و من اطاعنی شکرته و من عصانی سترته و من عرفنی حببته
ومن احببنی ابلیته ومن احببته قتلته ومن قتلته فعلی دیته ومن علی دیته فانا دیته
هر که مرا بخواند اجابت کنم و هر که از من بخواهد بدهم و هر که طاعت من دارد شکرش
گویم و هر که در من عاصی شود بارش بوشم و هر که قصد من کند مقصود در کنارش نهم
و هر که مرا شناسد معتبرش کردانم و هر که مرا دوست دارد بیلاش مبتلا کردانم و هر کرا
دوست دارم ویرا بکشم و هرا بکشم دیه دهم وانرا که دیه دهم دیه وی من باشم

ولقد هممت بقتلها فی حبها ∴ کیما یکون خصیمتی فی المحشر ∴ حتی یطول علی الصراط وقوفنا
فتلذ عینی من لذیذ المنظر ∴ فنکون اول العاشقین تحاکما ∴ یوم القیمة والخلایق تحضر
انکه پیر اذ قتل وحبس پادشاهی بتوده واذا رایت ثم رایت نعیما وملکا کبیرا تا تجرید
تا ابلیس از تو طمع بردارد و بداند که ملک وی ای کرد تو نکردد ان عبادی لیس لک علیهم
سلطان ای بنده ترا نفسی هست و مالی و هر دو محنة و افة تو اند نفس دشمن تو لست اعدا
عدوک ما بین جنبیک و مال فتنة تو لست و مرا بهشتی لست بی افة و نعمتی لست بی
محنة و لکن مرا بکار نیست ان افة بیار و بدین نعمت بدل کن جان بیار و جان بسپار تا
مال بده و رضاء رحمن بستان ردو کر جامه خلق خود براء انک بر اصلاح حسن قلا رباشد
خدای بی عیب بنده پر عیب بخرید و اورا بپسندید و عیبها بر وی بپوشید و کناهش
بیامرزید در خبر ست ــــــــ که رسول عم در بعضی سفرها بود مردی شتری
داشت پس ضعیف این مرد باوی درماند و کس وی را مخرید ند بنزدیک رسول امد و
باوی شکایت کرد رسول عم کفت اورا بمن فروش کفت یا رسول الله اورا چه خواهی کردن
که هیچ کار نیاید کفت روا است رسول عم اورا بخرید چون در ملک رسول امد اشتر بقوة
و نشاط شد و در میان لشکر پیش از همه اشتران رفتی اکر حسن ملکیت رسول بر اشتری
پیدا شود چه عجب باشد که حسن ملکیة مالک الملوک بر بنده عاصی پیدا شود جابر بن عبد
الله الانصاری کوید ـــــــ که رسول عم ان اشتر را بمن سپرد ببدر حاضر امد و با ما
حاضر امد و بحدیبیة حاضر امد و رسول اورا بمن بخشید من میداشتم اورا تا بیر شد و بعهد
عمر خطاب پیش وی شدم و کفتم چکونی شیخی را که ببدر و احد و حدیبیة با ما بود و امروز
از وی کاری نمی اید کفت ان کیست کفتم این اشتر رسول است اورا از من بخرید بهاء کران

وازاد کرد و کس را بروی دستی نبود تو خریدهٔ خدایی امید ست که ازاد کردهٔ او باشی هم انا
در دنیا شیطان را بر تو راهی نباشد و نه در اخرت هر کس که چیزی خرد و بان عیب او عالم بود
شرعا وی را بان عیب رد نتواند کرد چون علام الغیوب ترا با سایر عیوب بخرید بکناهت
رد نکند صد بندکی او بهانی که تا بندکی او به که ازادی دکران ازاد مکن ز بندکی هیچ مرا
کین بندکی از هزار ازادی به هر که بندهٔ بخرد و اورا بنام ازادی بخواند بنزدیک بعضی
فقها ازاد شود حق تع ترا بخرید و ورا نام مومن کفت ترا مومن خواند امید ان هست که
هم نام خود را از اتش دوزخ ازاد کرد از نفس و مالت را از تو بخرید تا بدان با مردم خصومت
نکنی نکوئی که کالی و حالی و احوالی و جاهی و فی ارتقاء المنازل حلالی براء انک کسی براء
مال دیکران با کسی خصومت نکند تا از ین درد سر مسلم باشی و بر مردمان عزیز و مکرم باشی
نفس و مالت بخرید تا از هر دو بد رائی تو هانی و دل بدل بر و نان کنی و بدل با وراز کنی
هر که او بندهٔ خرد و بنده را مالی باشد بنده و مال سید را باشد مکر سید مال بنده رها کند یا بنده
ازاد شود حق تع میکوید مال بتو رها کردم مرا بدان حاجت نیست و ما تنفقوا من خیر فلا
نفسکم مال را خوار دار که ترا ست و نفس را عزیز دار که ان مرا ست عبدی و انت لی مرکه
بندهٔ خرد و اورا کاری فرماید و بر ان اجرتی بنماید ها کرم او نکر که بندهٔ خود بمال خود بخرید
انکه اورا کاری فرمود و کفت ای بنده من مزدت بر منست انا لا نضیع اجر من احسن عملا
مرکه بندهٔ خود ان بنده را عاقبت با باز فروشد چون محتاج باشد یا ازاد کند اکر کریم
باشد حاجت بمن روا نیست تا بفروشم و من اکرم الاکرمین ام چه منع کند مرا از انک تو را ازاد
کنم مخلوقان که بندکان خرند براء ان خرند تا ایشان نکاه دارند من ترا براء ان خریدم
تا نکاهت دارم کل یرید رجاله لحیوته یا من یرید حیوته لرجاله در سایر احوالت

نگاه دارم اگر در خواب باشی واگر بیدار قُل مَن يَكلَؤُكُم بالليلِ والنَّهارِ يا نا عِمًا
والخليلُ يحرسهُ مِن كلِّ سُوءٍ تدِبُّ في الظُّلَمِ عادة جبانان نغمة است که هر که بنده
خرد و فرزندی و وارثی ندارد چیزی که دارد بنام وی کند صورت حال من با تو
اینست تو بندهٔ منی و مرا زن و فرزند نیست هر چه مراست بحکم تواست الَّذِينَ يَرِثُونَ
الفِردَوسَ هُم فِيها خالِدُونَ هر که بندهٔ خود پسندد چون از وی باد گرفت شر عا
فروختن از وی برخاست تو بار امانت من داری باری که زمین و آسمان طاقت
حملان نداشت اِنّا عَرَضنا الأمانةَ على السَّمواتِ والأرضِ تا امانت حلیهٔ تواست
بیع بر تو حرامست امین باش که از ملکیت خود بیرون نکنم آنک بار دارد بار نهد
و نداند که حمل حقیقی بوده است او در فرزندش بجو اند تو بین آنگاه بدین
منابت باشی که بدین عجائب امانت که داری نگاه داری و در وی خیانت مکن چه اگر
چنین نکنی هر چه کرده باشی که صورت فرمان برداری دارد معنی بی فرمانی بود بار
عدل بفرستم تا چون خرمن کاه جای که آب نباشد انگاه آتش اندازد (ریزد) وَقَدِمنا الی
ما عَمِلُوا مِن عَمَلٍ فَجَعَلناهُ هَباءً مَنثُورًا قوله بانّ لهم الجنة یعنی خدای تع جان و مال
مؤمنان از بخرید بانک بهشت ثنا باشد نه بیع که خدای تع با مؤمنان کرد که در
بهاء جان مؤمنان هیچ نپسندید بجز بهشت در خبرست ـــــ که اعرابی بر
رسول عم بگذشت و رسول این آیه میخواند گفت این کلام کیست گفتند کلام خداست
گفت بیعٌ والله مربحٌ لا نُقِيلُهُ ولا نَستَقِيلُهُ بیعی سودمند است هرگز این که اقاله نکنم
آنکه با رسول بغزاة رفت و باز نگشت تا کشته شد اصمعی گفت ـــــ صادق عم گفتی
ای دون همت تو خود می شناسی مکن تا خویشتن را جز بهشت نفروشی که بهاء

تو

تو بهشت است بانّ لهم الجنة مَن يَشتَرِي قُبّةً في الخُلدِ عالِيةً في ظِلِّ طُوبى رَفِيعاتٍ
مَبانِيها دَلّالُها المُصطَفى واللهُ بائِعُها مِمَّن أرادَ وجِبرِيلُ مُنادِيها يُقاتِلُونَ
فی سبيل الله در راه خدای کارزار کنند و با دشمنان دین جهاد کنند میکشند دشمنان
خدای را و کشته می شوند در راه خدای کارزار کنند و جهاد و وعدی است که خدای داده است
مجاهدان را وعدی ثابت و لازم در توریة و انجیل است چنانک در قرآن و این وعد مشتمل
است بر ثواب و عوض ثواب بر یقتلون که قتال کنند و کشند و عوض بر یُقتلون که ایشان
کشته شوند زجاج گفت ـــــ که این دلیلست بر آنک جهاد واجب بوده است بر
قوم موسی و عیسی چنانک بر امت محمد واجبست آنکه گفت کیست وفا کننده تر بعهد
و وعدی خویش از خدای تع یعنی هیچکس را ز وفا کننده تر نیست از بهر آنک خُلف وعده
قبیح است و آنک کریم و مستغنی بود بر آن اقدام نکند فاستبشروا ببیعکم نیکو بیعی است که
کرده اید خوش دل شادان باشید ببیعی که کرده اید که فانی را بباقی فروخته اید و زائل
را بدایم عوض کرده اید و اینست فلاحی عظیم و ظفری بزرگوار که شما یافته اید ۞
اَلتّائِبُونَ العابِدُونَ الحامِدُونَ السّائِحُونَ الرّاكِعُونَ السّاجِدُونَ
الآمِرُونَ بِالمَعرُوفِ وَالنّاهُونَ عَنِ المُنكَرِ وَالحافِظُونَ لِحُدُودِ اللهِ وَ
بَشِّرِ المُؤمِنِينَ ۞ آنگه صفت مؤمنان کرد و مدح و ثناء ایشان گفت و گفت این
مؤمنان توبه کنندگان و بازگشتگان اند و عبادت و طاعت و بندگی بجا آورندگان
اند ایشان اند که حمد و ثنا و ستایش میگویند و شکر نعمت من میگزارند روزه
دارندگان اند و سیاحت روزه است چنانک پیغمبر عم گفته است سِياحةُ اُمَّتي الصَّومُ
سیاحت و رفتن امت من روزه است (باشد) چنانک زهد و عبادت امت سلف آن بود که در زمین

رفتندی و براء ان روزه داران را سایح خوانند در خبر ست که فردا در قیامت هر کسی
را در بهشت جای باشد معین مگر روزه داران را که خدای تع اورا گوید که تو در بهشت میگرد
و سیاحت میکن تا انجا که ترا خوش اید فرود آی و سایحان غازیان باشند و سایحان
طالبان علم اند که در طلب سیاحت کنند و از جای بجای روند و علم از اهل علم طلب دارند
و این مؤمنان رکوع کنندگان و سجود کنندگان باشند بروز روزه دارند و بشب
بنماز شب قیام کنند امر بمعروف کنند و بنیکوی و طاعت فرمایند و از ناشایست و
معصیت باز دارند و بر حدود خدای از اوامر و نواهی و فرایض محافظت کنند ای محمد
این مؤمنانرا بشارة ده و شاد گردان بما لا عینٌ رأت ولا اذن سمعت ولا خطر علی قلب بشر
مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُوا
أُولِي قُرْبَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ وَمَا كَانَ اسْتِغْفَارُ
إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ إِلَّا عَنْ مَوْعِدَةٍ وَعَدَهَا إِيَّاهُ فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ
لِلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ ۝ مفسران گفته اند که چون ابو طالب
را وفات نزدیک امد رسول عم ببالین او امد و گفت انک اعظم الناس علیّ حقًّا ای عم در همه
جهان از حق که ترا بر منست هیچکس را نیست و از دوستی تو که بر دل منست کس را نیست و
حق تو بر من از حق پدرم بیشتر است مرا بکلمهٔ یاری ده یعنی کلمهٔ شهادت ابو جهل و عبدالله
امیه حاضر بودند گفتند که ترغب عن ملة عبد المطلب و بروایتی عن ملة ابرهیم و گفت انا علی
دین عبد المطلب و دین ابرهیم نه ما همیشه از تو شنیدیم و تو گفتی من بر ملة ابرهیم ام
رسول عم لاجرم برای تو استغفار کنم رسول عم استغفار میکرد این ایة امد و این باطلست
از انجا که باتفاق این سورة باخر عمر رسول امد و ابو طالب در ابتدای اسلام فرمان یافته بود

دیگر اگر این درست باشد دلیل ایمان ابو طالب کند نه دلیل کفرش برای انک گفت من
بر دین عبد المطلب ام و عبد المطلب بنزدیک ما مسلمان بوده است و در اخبار ما و
مخالفان انست که او مسلمان بوده است نه در حدیث ابرهه صباح است که عبد المطلب
بنزدیک وی بر شفاعت اشتران خویش و گفت ای ملک بفرمای تا اشتران من باز
دهند او گفت من پنداشتم که تو عقل داری با لشکری گران و پیلان روان امده ام تا
خانهٔ که شرف شما قدیمًا وحدیثًا در انست خراب کنم تو در اشتر خبر کنی سخن میگوئی
گفت مرا با اشتر خود کاریست و خانه را خداوندی نگه دارست ان للبیت ربا یحفظه
این حدیث مؤمنی موحد است نه حدیث ملحد مشرک دیگر انک گفت که من بر ملة ابرهیم
ام انکس که بر ملة ابرهیم باشد چگونه کافر باشد رسول را می فرماید واتبع ملة ابرهیم و از
یوسف حکایت اینست که واتبعت ملة ابائی ابرهیم دیگر انک روایت کرده اند
که رسول عم استغفار میکرد و این از جمله دلایلست بر ایمان برای انک رسول قدوه
اهل عالم است در علوم دین چگونه روا باشد که وی این مایه نداند که برای مشرکان مضر استغفار
نشاید کرد و در است کمتر کسی بر مسئله داند پس استغفار او دلیل ایمان ابو طالب
بود و چون رسول استغفار میکرد جمعی که ایمان ابو طالب برایشان پوشیده بود پنداشتند
که رسول برای مشرکی استغفار میکند ایشان نیز برای مشرکان استغفار میکردند خدای تع این ایة
فرستاد و ایشانرا بر طریق خطاب رسول خدای تنبیه کرد و گفت که برای ابو طالب گمان بد میبرید
که او مشرک نبود و رسول برای مشرکی استغفار نکند ماکان للنبی پیغمبررا نباشد و نرسد
و نه مؤمنانرا که ایشان برای مشرکان استغفار کنند و امرزش خواهند و اگر چه این مشرکان
خویشاوندان ایشان باشند پس از انک پیغمبررا و مؤمنانرا ظاهر شده باشد و دانسته

باشند که ایشان اهل دوزخ اند از انک بر شرک و کفر مرده باشند انکه حدیث ابرهیم پیغمبر کرد
و بیان انک وی بچه علت و سبب استغفار کرد پدرش را یعنی عمش را ازر و گفت که بنو د
استغفار ابرهیم برای عمش ازر الا از بهر وعده که داد وی را بایمان و ان آن بود که ابرهیم وی را
دعوت کرد او وعده داد ابرهیم را و گفت که ایمان خواهم اوردن پس استغفار مشروط بودن باشد
بشرط ایمان و گفته باشد واغفر لابی اذا آمن و بر وایتی دیگر انست که او اظهار ایمان کرد و گفت
که من مومنم ابرهیم برای او استغفار کرد و گفت واغفر لابی انه کان من الضالین بیامرز
پدرم را که او از جملهٔ ضالان بود اگر نظاهر ایمان بیاوردی چنین گفتی که بیامرز
پدرم که او از جملهٔ ضالان است و دلیل بر انک ان وعده اظهار ایمان بود و او در ظاهر
ایمان اورد انست که گفت فلما تبین له چون ظاهر شد او را که دشمن خداست و اظهار
ایمان او نفاقست از وی تبری کرد و بیزار شد و این علم ابرهیم را در دنیا بود و بعضی
مفسران گفتند که روز قیامت باشد او پندارد که عمش مومن ست و ان وعده او حق
بود در اید و گوید اللهم ابی حق تع گوید وی را بیا دید و او را بر صورت کفتاری
بیارند گوید که این کیست گویند که این عم توست از ببت تماش و او بر کفر بود و با تو دروغ
میگفت منافق بود عند ان حال ابرهیم از وی تبرا کند ان ابرهیم لاواه حلیم ابرهیم
بسیار اه و حکن بود از بیم خدای و عظیم بردبار بود انس مالک روایت کند که زنی
بنزدیک رسول عم امد و سختی گفت که رسول را از ان کراهتی بود عمر بانگ بر وی زد رسول
گفت دعوها فانها اواهة گفتند اواه چه باشد گفت که خاشع باشد کعب الاحبار گفت
اواه ان باشد که چون ذکر دوزخ شنود اه کند و ان باشد که ذکر خدای بسیار گوید روایت
کردند که مردی بود که ذکر خدای بسیار کردی و روز کار خود مستغرق تسبیح و تهلیل کرد انیک

بود حدیث او پیش رسول کردند گفت او مرد اواه بود اواه کسی باشد که قران بسیار خواند
ابن عباس گفت در عهد رسول مردی بود که قران بسیار خواندی او را وفات
رسید رسول عم بر و نماز کرد و او را دفن کرد انگاه گفت رحمک الله انک کنت اواها و گفته اند
ان باشد که اواز بلند بر دارد بذکر خدای و دعا و قران و دران میانه آه بسیار گوید در
خبر ست که ابرهیم عم بسیار گفتی اه من النار قبل ان لاینفع آه آه از اتش دوزخ
پیش از انک اه سود ندارد ○ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ
حَتَّىٰ يُبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ إِنَّ اللَّهَ لَهُ
مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ
مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ ○ مجاهد گفت که چون خدای تع مسلمانان را نهی کرد از انک بر اد
کافران استغفار کنند انانک پیش از ین استغفار کرده بودند گفتند یا رسول الله پس حکم ما چیست
که ما ندانستیم که استغفار نشاید کردن خدای تع این ایه فرستاد و گفت که خدای تع حکم نکند
و نام نبرد کروهی را بضلالت پس از انکه ایشان را توفیق هدایت و ایمان داد و با ایشان
الطاف کرد و ایشان عند ان اختیار ایمان و طاعت کردند تا انکه که بیان کند ایشانرا از انک
واجب است از ان اجتناب کردن ایه اگر چه خاص ست در استغفار برای مشرکان اما
عام است برای جملهٔ معاصی مقاتل و کلبی گفتند که چون خدای تع باحکام فرمود
از فرایض و مسلمانان انرا یاد گرفتند و کار بستند چون غایب شدند مصلحت متغیر
شد انرا نسخ کرد چون باز امدند صحابه را دیدند که بر خلاف ان عمل میکردند گفتند یا رسول
الله حکم ما چیست در انک ما عمل کردیم و ندانستیم که منسوخ است خدای تع ایه فرستاد و گفت
که خدای تع ابطال عمل قومی نکند که ایشان بر منسوخ عمل کرده باشند از سر نادانی نه بقصد

تا انکه که بیان کند برای ایشان احکام ناسخ را وانچ ایشانرا ازان پرهیز باید کرد وخدای تع بهمه
چیزی عالمست انچ مصالح دران باشد انرا بیان کند واین مفوضاست بحکم وعلم خدای ازانجا
که ملک اسمان وزمین اوراست خلقا وایجادا احکاما وتغییرا پس سیاست وتدبیر اورا رسد
وتصرف بحقیقت اورا باشد که اوست قادر بر انک مرده زنده کرداند وزنده را میرا نند
شما را که خلقانید بجز او یاری ویاوری نیست متولی کار شماست واولیتر بشما اوست ۝
لَقَدْ تَابَ اللّٰهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ
فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ مِنْ بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبُ فَرِيقٍ مِنْهُمْ ثُمَّ تَابَ
عَلَيْهِمْ إِنَّهُ بِهِمْ رَءُوفٌ رَحِيمٌ ۝ میکوید که بازکشت وبا سر رحمت رفت خدای تع
بر پیغمبر ومهاجر وانصار وتوبهٔ ایشان قبول کرد از پیغمبر در وجود نیامد چیزی که موجب توبه
باشد اما ابتدا بنام او از بهر ان کند که او سبب توبهٔ مهاجر وانصار بود وتوبهٔ پیغمبران از کناه
نباشد برای انک ایشان از کناهها صغیره وکبیره معصوم بودند توبهٔ ایشان بر سبیل خضوع
وخشوع وانقطاع باشد با خدای واز رضا عم روایتست لقد تاب الله بالنبي على المها
جرين والانصار خدای تع بسبب پیغمبر توبهٔ مهاجر وانصار قبول کرد وبر ایشان رحمت کرد
ان مهاجر وانصاری که متابع پیغمبر بودند در ساعة دشواری وتنکی طعام وشراب ونایافت
چهارپای در غزاة تبوک جابر الانصاری کفت ایشانرا سه عسرت بود عسرت اب و
عسرت زاد وعسرت چهارپای خشکی وماندکی ونابودن چهارپای بحدتی بود که هر ده مرد
را یک اشتر بود که نشستندی وزاد ایشان از خرما وروغن کاو وجو بود وطعام از مزاد
بکرفتندی ومرد در دهن نهادی ویک دوبار بمزیدی وبصاحب خود دادی تا هر ده بکردانیدی
انکشته با استخوان امان بودی انکه جرعهٔ اب بر سران باز خوردندی ابن عباس کفت

کدبی

کدبی آبی صحابه بجای رسید بود که درویشی عنیزی فرود امده بودیم کرمکاه تشنکی برما غالب شد چنانک
نزدیک بود که نفسها منقطع شود مرد بود که اشتر را میکشت واب وتری که در شکم بودی میخو
ردی صحابه بنزدیک رسول امدند وکفتند ما از تشنکی هلاک شدیم دعا کن تا خدای تع ما را ابی
دهد رسول عم دست بر داشت ودعا کرد بارانی عظیم وسیل بسیار در امد ما اب خوردیم
واب بر داشتیم چون از لشکرکاه بیرون رفتیم همه زمین خشک یافتیم وباران جز
در لشکرکاه نبوده بود واین همه بیش ازان بود که نزدیک بود که دلها جمعی بجنبید وبکردد
ازانکه بر ایمان واتباع رسول ثابت باشد وایشان انان بودند که در ساعت عسرت وسختی از بی
زادی وبی برکی ایشانرا رنج رسید ونزدیک بود که دل ایشان از راه حق میل کند وبر کردد
حق تع ایشانرا بتوفیق ولطف مدد کرد تا ثبات کردند وتوبهٔ ایشان بپذیرفت چون توبه
کردند ازان خطرات ووساوس اوست ان خدای که بر بندکان خویش رحیم ومهربانست
کفته اند که ابو خیثمه از رسول عم باز افتاد در غزاة تبوک ده روز یک روز کرم کاه
در امد زنان او جای رفته بودند واب زده وجامه افکنده واب سرد نهاده وطعام
ساخته زنانش بخدمت او ایستادند کفت من روا دارم که اینجا بنشینم با چنین حال و
رسول خدای وصحابه با سلاح در کوه وسرما ورنج وبی برک والله که من با این زنان
حدیث نکنم تا انکه که از پس رسول نروم اشتر پیش اورد وزادی بر داشت واز پس رسول
برفت تا که بتبوک رسید مردم چون بدیدند کفتند یا رسول الله از راه سواری می اید رسول
عم کفت کن ابا خیثمه ابو خیثمه پیش رسول امد رسول پرسید که چکونه بود که باز ایستادی
وانکاه بیامدی وی انچ رفته بود حکایت کرد خدای تع این ایت فرستاد پس از انک دل کرو
هی چون ابو خیثمه ومانند اوان جماعتی که از صحبت رسول باز ایستادند نزدیک بود که بکردد

حق سبحانه وتع ایشانرا توفیق داد تا بر فتند ورضاء رسول حاصل کردند ۝ وَعَلَى
الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خُلِّفُوا حَتَّىٰ إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ
وَضَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنفُسُهُمْ وَظَنُّوا أَن لَّا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ صح إِلَّا إِلَيْهِ ثُمَّ تَابَ
عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ ۝ حق سبحانه وتع میکوید که بر ان سه شخص
که ایشان تخلف کردند واز امدن بغزاة تبوک باز ایستادن تا قبول توبهٔ ایشان تاخیر کردند
وباز پس داشتند پس ازانک توبهٔ دیکران قبول کردند تا که ایشان از حیرت وسرکشتکی در کار
خویش جنان شدند که زمین بدین فراخی بر ایشان تنک شد خود را هیچ جای قرار کاهی نیافتند
ودل ایشان از غم واندوه بر ایشان تنک کشت ویقین بدانستند که ایشانرا از خدای تع هیچ ملجائی
وپناه کاهی وکریزی نیست از خشم خدای تع الا بادرکاه او کریزند وپناه باوی دهند پس ازانک
حال ایشان جنین شد خدای تع برحمت با ایشان کشت وایشانرا توفیق داد ولطف کرد تا اختیار
توبه کردند واکر در مستقبل ایام از ایشان وامثال ایشان کناهی در وجود اید توبه کنند وتوبهٔ
ایشان بپذیرد که اوست ان خدای که توبه پذیرندهٔ تایبان وبخشایندهٔ بندکانست این سه کس
که ذکر ایشان کرد کعب بن مالک بود ومرارة بن الربیع وهلال بن امیه کعب کفت که من هیچ
غزوی از رسول عم تخلف نکردم جون غزاة تبوک بود ورسول ساز رفتن میکرد کرما کرم بود
وهنکام میوه مرا وقت خوشی امد ومیوه وسایه عزم داشتم که بروم واشتر را ساز راست کردم
وجیزی دیکر مرا بایست که بدست نبود میکفتم که امروز وفردا بجزم تا که رسول عم برفت
من ومرارة بن الربیع وهلال بماندیم مرا بس سخت بدید امد که در جملهٔ مدینه جز زنان
وکودکان وبیماران وجمعی منافقان کسی دیکر نمانده بود وجون مردم با رسول بسیار

بودند نظر وی بهر یکی نمی رسید مرا یاد نکرد تا که بتبوک رسید کفت ما فعل کعب بن مالک یکی
کفت که اورا از امدن تنعم منع کرد وخویشتن دا بی معاذ کفت خلاف انست که تو میکویی
ما از و الا خیر ندانیم جون رسول عم غزاة تبوک تمام کرد وروی با مدینه نهاد با خود
اندیشه کردم که جه وجه عذر ارم کفتم که هیچ بهتر از ان نیست که راست کویم جون رسول عم
در مدینه امد اول بمسجد شد ودو رکعت نماز بکذارد وعادت او این بودی که از هر کجا که رفته
بودی هر یکی می امدند وعذری بدروغ می اوردند ورسول عم قبول میکرد وبرای
ایشان استغفار میکرد من در پیش رسول شدم در روی من تبسمی کرد بخشم وکفت ته
جهارپای خریده بودی تا بیایی کفتم یا رسول الله با تو جز راست نتوان کفتن مرا هیچ عذر
نبود تقصیر کردم ودر امدن کاهلی کردم وامید میدارم که بسبب راست کفتن من خدای تعالی
توبهٔ من قبول کند ومرا عفو کند رسول عم روی بقوم کرد وکفت این مرد راست کفت انکه مرا
کفت که برخیز وبرو تا خدای در تو جه حکم باشد برخاستم واز مسجد بیرون امدم قوم روی در
من نهادند ومرا ملامت کردند که جرا عذر نخواستی تا از تو قبول کردی وبرای تو استغفار کردی
من کفتم اکر دروغ کفتمی نجاتی نباشد در راست کفتن اولیتر بود از انجا برفتم رسول عم صحابه را
کفت که با ایشان سخن مکویید واختلاط مکنید هیچ کس کرد ما نکشت وبا ما سخن نکفت وجواب
سخن ما نداد دل تنک شدیم وجنان دانستیم که جهان تاریک ومتغیر است وجنان پنداشتیم
که خانها ها ومنازل ما نه انست که بود ومن در مسجد می شدم نماز رسول عم بکوشهٔ جشم عین باز
نکرستی وروی از من بکردانیدی وزنان ما از ما هجرت کردند ویاران ما از ما دور شدند وما
در دلتنکی وجزع ماندیم تا من شبی برخاستم وبر بام سرای پسر عمم فروشدم وبر وی سلام
کردم جواب نداد وجندان که کردم با من سخن نکفت کفتم بخدای بر تو سوکند میدهم که تو

عیدانی که من خدا و رسول خدا را دوست میدارم جواب نداد تا اخر گفت که خدای تعالی بهتر داند از انجا بیرون امدم روزی دیگر در بازار مدینه نشسته بودم مردی ترسا در بازار امد و گفت کعب بن مالک کجاست او را بمن راه نمودند بیامد و نامه بمن داد از ملک غطفان در ان نوشته بود که چنین شنیدم که صاحب تو ترا جفا کرده است و برانده و چون تو مرد ضایع نمانند پیش من ای تا انچ مراد تو باشد حاصل کرده گفتم که این تمامی محنت است و ان نامه را بسوختم چون چهل روز بر امد رسول مرا گفت از زن دور شو گفتم یا رسول الله طلاقش دهم گفت نه و لکن باوی نزدیکی مکن من بخانه رفتم و او را گفتم برخیز و بخانه خود رو و ان دو کس را همین فرمود زن هلال پیش رسول امد و گفت یا رسول الله او مرد پیر است و بزنان احتیاج ندارد اما از خدمتکاریش گزیر نباشد تا او را خدمت کنم گفت روا باشد برین کار صد و پنجاه روز بگذشت بر بام سرای خویش نماز بامداد همی کردم از سر کوه سلع ندای شنیدم که بشارة باد ای کعب من بسجده لله افتادم و دانستم که خدای تعالی فرجی فرستاده است همان ساعت سواری می تاخت و بشارت می اورد من ان جامها که داشتم باو دادم و برخاستم و بمسجد رفتم چون اندر مسجد در رفتم ابو طلحه برخاست و مرا در کنار گرفت و گفت که مبارک باد که خدای تعالی توبه شما قبول کرد من بیامدم و بر رسول سلام کردم و روی رسول از بشر و بشاشة روشنائی میداد مرا گفت که بشارة باد بهترین روزی که در عمر تو بود تا که از مادر بزادی گفتم یا رسول الله امین عندک ام من عند الله گفت بلکه از نزدیک خدای و این ایة برخواند لقد تاب الله علی النبی تا اینجا که و کونوا مع الصادقین من گفتم یا رسول الله از توبه من انکه که من عهد میکنم که جز از راست نگویم و از جمله مال خود بیرون ایم و صدقه کنم گفت نباید بعضی بده و بعضی باز گیر خدای تعالی ببرکه صدق من و صدق ان دو یار من ما را توبه کرامت کرد

و قبول کرد امید چنانست که در باقی عمر او را نگه دارد از انک دروغ گوید پس این سه کس ایشان بودند که از رسول تخلف کرده نه از سر نفاق و لکن از سر تکاسل و توانی انگه حق تعالی خطاب کرد و گفت ای مومنان از خدای بترسید و با صادقان و راست گویان باشید تا مراد باین صادقان کیست نافع گفت که محمد است و ال محمد و از محمد باقر ع این روایت کرده اند کلبی از ابن عباس روایت کرد که علی بن ابی طالب ع و فرزندانش اند ایشانند که صادقان اند در دین خدای بگفتار و کردار و نیات بعضی دیگر گفتند که مراد انانند که درین ایة ذکر ایشان کرده است رجال صدقوا ما عاهدوا الله فمنهم من قضی نحبه عبیدة بن حارث بود و حمزة بن عبد المطلب و منهم من ینتظر علی بن ابی طالب ع ابن جریج گفت مهاجران اند لقوله تعالی للفقراء المهاجرین الی قوله هم الصادقون و در خبر است که لا یزال العبد یصدق حتی یکتب عند الله صدیقا همیشه بنده راست گوید تا انگه که نام وی در جریده صدیقان نویسند و همچنین دروغ تا چندان دروغ گوید که نام وی در جریده دروغ زنان نویسند و پیغمبر ع میگوید علیکم بالصدق فانه یهدی الی البر و البر یهدی الی الجنة راست گویید که راستی به نیکوی رساند و به بهشت راه نماید و دور باشید از دروغ که دروغ بفجور راه نماید و فجور بدوزخ رساند در خبر است که روزی ابو ذر غفاری رحمة الله علیه حدیثی از رسول روایت میکرد جمعی وی را تصدیق نمیکردند چون رسول در امد شکایت با رسول کرد رسول ع گفت ما اظلت الخضراء و لا اقلت الغبراء علی اصدق لهجة من ابی ذر او درین سخن بود که امیر المومنین علی ع از در مسجد در امد رسول ع گفت الا هذا الرجل المقبل فانه الصدیق الاکبر و الفاروق الاعظم ۞ ما کان لاهل المدینة و من حولهم من الاعراب ان یتخلفوا عن رسول الله و لا یرغبوا بانفسهم

علی من لهجة اصدق

عَنْ نَفْسِهِ ذٰلِكَ بِأَنَّهُمْ لَا يُصِيبُهُمْ ظَمَأٌ وَلَا نَصَبٌ وَلَا مَخْمَصَةٌ
فِي سَبِيلِ اللّٰهِ وَلَا يَطَؤُنَ مَوْطِئًا يَغِيظُ الْكُفَّارَ وَلَا يَنَالُونَ مِنْ عَدُوٍّ
نَيْلًا إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صَالِحٌ إِنَّ اللّٰهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ
وَلَا يُنْفِقُونَ نَفَقَةً صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً وَلَا يَقْطَعُونَ وَادِيًا
إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ لِيَجْزِيَهُمُ اللّٰهُ أَحْسَنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ○ ظاهر این کلام
خبرست ومعنی وی نهی است مؤمنان اهل مدینه را وعیر ایشانرا ازانک از رسول خدای تخلف
نمایند میگوید که نباشد ونرسد وروا نبود اهل مدینه را وانانرا که پیرامن مدینه باشند ازاعراب
جهینه ومزینه واسلم واشجع وبنو غفار که از پیغمبر ع باز ایستند در غزواتی که رود ونه انک
رغبت نمایند بخویشتن وتن وجان خویشتن از تن او که خود را نگاه دارند واورا نگاه ندارند
وتن وجان خود فدای تن وجان رسول نکنند بلک که واجب باشد بریشان بهر غزوی
از غزوات که پیغمبر رود رفتن با وی وجان ومال خود فدا کردن با و ذلک بانهم واین
وجوب ایشانرا بسبب انست که چون ایشان بروند هیچ چیز بایشان نرسد از تشنگی ورنج
راه وگرسنگی در راه خدای وجای با مشرکان وپای بر هیچ ننهند وهیچ قدم بر ندارند که
دران کافرانرا غیظ وخشم باشد وبنابند از دشمنان یا قتلی از کشتن وغارة کردن مگر کردن
الا که بهر چیزی ازان ایشانرا حسنه وعملی صالح وکرداری نیکو نویسند وایشان در تاریخ
کنند نیکو کار باشند وخدای مزد نیکو کاران ضایع نکند در حکم این اید مفسران اختلاف
قتال گفت که خاص است برسول ع که چون او بنفس خود بجهاد رفتی هیچ کس را نبودی
که تخلف کردی اما انانک بعد ازو بوده اند از ائمه واجب نباشد بر جمله مسلمانان متابعت کردن
بلک چون بعضی بدان قیام کنند از دیگران بیفتد اوزاعی وابو جابر وجمعی گفتند که اید عام است

این

ابن زید گفت این انگاه بود که در مسلمانان قلتی بود چون مسلمانان بسیار شدند اید
منسوخ شد بقوله وما کان المؤمنون لینفروا کافة واین قول صحیح است ازانجا که درست
شد که جهاد از فروض کفایاتست که اگر منسوخ بنودی از فروض اعیان بودی انگه گفت و
لا ینفقون نفقة وهیچ نفقه نکنند از خورد وبزرگ واندک وبسیار در جهاد وهیچ راه نروند
وقطع هیچ وادی نکنند در رفتن بجهاد دشمنان وهیچ قدم بر ندارند الا که انرا از بهر ایشان
بنویسند تا خدای تع بوقت جزا ایشانرا پاداشت دهد بهتر ونیکوتر ازانچ کرده باشند
امیر المؤمنین علی وابو الدردا وابو هریره روایت کرده اند که پیغمبر ع
گفت هر که او نفقه فرستد بغازیان واو در خانه نشسته بود بهر درمی هفتصد بنویسند
اورا وهر که او بنفس خود غزا کند بهر درمی که دران خرج کند خدای تع اورا روز قیامت
بهر درمی هفتصد هزار درم عوض بدهد انگه این اید برخواند والله یضاعف لمن یشاء ○
وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ
فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ
إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ ○ ابن عباس گفت چون رسول ع
بغزو رفتی هیچ کس باز نیستادی الا معذوران واصحاب بلایا ومنافقان چون خدا
تعالی این اید فرستاد وعیب ونفاق ایشان اشکارا کرد مسلمانان گفتند که ما ازین پس هرگز
باز نه ایستیم اگر رسول رود واگر لشکری فرستد چون رسول ع لشکری را نام زد کردی جمله
مسلمانان بیرون رفتندی ورسول را ع تنها رها کردندی خدای تع این اید فرستاد وگفت
که مؤمنان نباید که جمله بروند ورسول را ع تنها بگذارند چرا از گروهی طایفه بروند وگروهی
با رسول مقام نکنند تا از و فقه اموزند وقوم خود را که رفته باشند چون باز ایند از غزا

فقه اموزند و وعظ و زجر کنند ایشان را کلبی کفت ——— که ایة در بنی اسد امد که
ایشان را قحطی عظیم رسید بخاستند با زنان و کودکان با مدینه امدند و کفتند که ما امده ایم
تا از رسول فقه اموزیم زحمتها کردند و راهها پلید میداشتند خدای تع ایة فرستاد که
نیکو نکردند چرا از هر کروهی طائفهٔ و جماعتی نرفتند تا در دین اسلام فقه و شریعة بیاموزند
و چون باز دیک قوم خود روند ایشان را بیم کنند و خبر دهند و از احکام خدا و رسول خدا که کفته
است تا ایشان حذر کنند از معاصی ایة را دلیلست ——— بر انک طلب علم فریضه است و اکر
ممکن نشود که جمله بروند در طلب علم بعضی بروند و علم بیاموزند و باز ایند و بقوم خود اموزند
کما کر ممکن باشد که همه بروند بر همه واجب بود لقوله عم طلب العلم فریضة علی کل مسلم ۞
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ وَلْيَجِدُوا
فِيكُمْ غِلْظَةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ وَإِذَا مَا أُنْزِلَتْ سُورَةٌ
فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ أَيُّكُمْ زَادَتْهُ هَذِهِ إِيمَانًا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا
فَزَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَهُمْ يَسْتَبْشِرُونَ وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ
فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَى رِجْسِهِمْ وَمَاتُوا وَهُمْ كَافِرُونَ ۞
ای مؤمنان وای کرویدکان قتال کنید و جهاد با انانک بشما نزدیکاند از کافران و متعلق اند
بشما از خویشان و همسایکان و نزدیکان و باید که با ایشان درشتی کنید و در شما درشتی یابند
و رفق و نرمی بینند و بدانند که خدا تع با پرهیز کاران و متقیان است ایة را دلیلست
بر انک قتال با جملهٔ کافران واجبست و ابتدا بکسی باید کرد که نزدیکتر بود چنانک کفت
وانذر عشیرتک الاقربین و رسول خدای ابتدا بقوم خویش کرد و کفته اند که مراد باین کافران
قریظه و نضیر و فدک و خیبر اند و این نیکو نیست براء انک سورة در سنه تسع نازل شد و رسول

ازکار

ازکار ایشان بر داخته بود انک کفت که چون سورتی نازل شود از جملهٔ منافقان کس باشد
که کوید یعنی منافقان یکدیکر را کویند که کیست از شما که این سورة ایمان او را در زیادة کرد
وانکه این بسبیل تهکم و سخریه کویند یعنی ما را بنزول این سورة هیچ از ایمان در نیفزود
وحق تع بجواب ایشان کفت که اکر ایمان شما نیفزود ایمان مؤمنان بیفزود و ایشان بنزول
این سورة شادمانه و خوش دل اند و اما انانک در دل ایشان شکی و نفاق است این سورة
کفر بر کفر ایشان بیفزود و در دل ایشان کفر و نفاق بود بتجدید وحی و نزول سورة ان
کفر ایشان زیادة و مستحکم شد و ایشان بمردند و همه کافر بودند تا ایمان زیادة و نقصان پذیرد
باشد سلف ——— بر این بوده اند و از صحابه روایت کرده اند و حدیث رسول عم که کفت
لو وزن ایمان علی بایمان اهل الارض لرجح ایمان علی و از امیر المؤمنین عم روایت کردند
که او کفت الایمان یبدو لمظة بیضاء فی القلب فکلما ازداد الایمان عظما ازداد ذلک البیاض
حتی یبیض القلب کله وان النفاق یبدو لمظة سوداء فکلما ازداد النفاق ازداد ذلک
السواد حتی یسود القلب کله انک کفت بخدا که اکر دل مؤمن بشکافی سفید یابی و اکر دل
منافق بشکافی سیاه یابی و این روایت است اما حقیقت زیادتی ایمان زیادتی ادله
و طرایق باشد در هر دلیلی که نظر کند علم عدلولی حاصل میشود و ایمان ناقص روا باشد از انک
ایمان عبارتست از جملهٔ علوم توحید و عدل و نبوة و امامت و وعد و وعید این همه تا
مجتمع نشود انرا ایمان نخوانند پس بعضی زین علوم ایمان نباشد و اکر چه علم باشد ۞
أَوَلَا يَرَوْنَ أَنَّهُمْ يُفْتَنُونَ فِي كُلِّ عَامٍ مَرَّةً أَوْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ لَا
يَتُوبُونَ وَلَا هُمْ يَذَّكَّرُونَ وَإِذَا مَا أُنْزِلَتْ سُورَةٌ نَظَرَ
بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ هَلْ يَرَاكُمْ مِنْ أَحَدٍ ثُمَّ انْصَرَفُوا صَرَفَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ
بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ ۞ جه این منافقان نمی بینند و نمی دانند و اعتبار نمی

گیرند از آنکه هیچ سال بریشان بر نمی گذرد تا ایشان را یکبار و دو بار ابتلا و امتحان نمیکنند
بانواع بیماری و اوجاع شدت و سختی و قحط و رسوایی و فضیحت باظهار نفاق و انکار ایشان
باز نمیگردند و توبه نمیکنند و متعظ نمیگردند و در ایات و عبر و امثال تفکر و اندیشه بجای
نمی آرند و چون سورتی فرو آید ایشان بچشم بیکدیگر نگرند و بابرو اشارت کنند از انکار
وحی که در دل ایشان باشد و با یکدیگر گویند که هیچکس از مسلمانان شما را می بیند یعنی هیچکس
را از مومنان بما نظری هست. اگر بایشان بنشینند و بجای بباشند و اگر مسلمانان بایشان نظر
نبودی چنین ندوی رفتند تا ان را بنایستیدن از ترس آنک مبادا که در حق ایشان بود پس ایشان
باز گشتند که خدای دلهای ایشان را بگردانید از رحمت خویش و انانچ در دل مومنانست
از انشراح صدر بعقوبت آن که ایشان اندیشه نمیکنند و آنچ واجبست بریشان نمیدانند ۝
لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ
بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا
هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ ۝ بدرستی که امد شما را پیغمبری
هم از شما نه مجهولی که شما وی را نشناسی و حسب و نسب او ندانی و اصل و شرف و دیانت
و امانت او شما را معلوم نباشد او از عربست و از فرزندان اسمعیل است ابن عباس گفت
که در عرب هیچ قبیله نیست که وی در نسب رسول نیفتد از مضری و ربیعی و یمانی صادق ع گفت
که ولادة جاهلیة هیچ بوی نرسید یعنی از پدران او هیچ کافر نبودند در اجداد او است که
پدران او بعضی انبیا بودند و بعضی اوصیا بودند و بعضی ملوک و رسول و فاطمه زهرا علیهما
السلم من انفسکم خواندند یعنی پیغمبری شما امد از محتشم ترین و نفیس ترین شما فقال گفت
او را از رنج بغتری ایشان کردنا حسد بشند برو و بنبوه عزیز علیه سخت است و دشوارست

بر کفر و ضلالت و در عذاب افتادن شما حریص است بر اصلاح حال و هدایة و ایمان شما
مهربان و بخشاینده است بر مومنان یحیی بن جعده گفت که عمر خطاب هر کسی
که ایتی اوردی از قران ثبت نکردی تا دو گواه گواهی ندادی مگر این دو ایة مردی بیاورد چون
بیاورد بنوشت و گفت گواه نمیخواهم کان والله کذلک بخلاف که رسول خدای چنین بود گفته
اند که این اخر ایتی است از قران که فرو امد و این سورة اخرین سورتی است که بیکبار فرو
امد اورده اند که مردی صالح رسول را ع بخواب دید که نشسته بود و جمعی صحابه
با وی نشسته بودند مردی از جمله اشنایان در امد و خواست تا بنشیند رسول ع
دست او گرفت و بر صحابه ثنا گفتند یا رسول الله این کیست که او را رفعه داری بر بزرگان
صحابه گفت این مردی است که در عقب هر نمازی اخر سورة برآة خواند از اینجا که
لقد جاءکم رسول من انفسکم الایه فان تولوا پس ای محمد اگر برگردند از متابعة تو و قبول قول
تو و اعراض کنند از ایمان اوردن بتو بگوی که بسنده است مرا خدای بانصرة و معاونة او مرا
بکس حاجت نیست و بجز از و خدای نیست توکل برو کردم و اعتماد من بروی است و او
خداوند عرش بزرگوار است سعید جبیر از ابن عباس پرسید ازین سورة قال تلک
الفاضحة این سورة رسوا کننده است همیشه امد منهم و منهم در بیان حال ایشان تا که تر
سیدم که هیچکس نماند الا که ذکر وی کرده شود ۝
سورة یونس علیه السلم صد و نه ایتست ابی بن کعب
از رسول ع روایت کرد که هر که این سورة بخواند خدای تع وی را بعدد هر که ایمان داشت
بیونس و انک نداشت و بعدد انانک غرقه شدند با فرعون ده حسنه بنویسند ۝ اللهم اغفر لکاتبه
بسم الله الرحمن الرحیم

الر تلك آيات الكتاب الحكيم أكان للناس عجبا أن أوحينا إلى
رجل منهم أن أنذر الناس وبشر الذين آمنوا أن لهم قدم
صدق عند ربهم قال الكافرون إن هذا لساحر مبين ۵

قتاده کفت الر نامیست از نامهاء قرآن ابو روق کفت که ابتدا سوره است وکفته اند
که قسم است عکرمه وسعید جبیر کفتند که الر وحم ونون جمع کنی الرحمن باشد وکفته اند
که نام این سوره است یعنی این سوره آن آیات کتابی حکیم ومحکم است ومراد باین توریة
وانجیل وکتابها پیشین است واین قول قتاده ومجاهد است ودیکران کفته اند که قرآنست
وکفته اند که لوح محفوظ است یعنی این سوره با این آیات قرآن متضمن است از آیاتی است
که در لوح محفوظ مثبت بود واکر یعنی انا الله اری کفته اند یعنی منم خدای می بینم منکران
رسول وقرآن را ومیدانم آنچه ضمایر دارند از انکار قرآن واین آیات قرآن آیات کتابی محکم
است دور از باطل دروغ هیچ دروغی نیست حاکم است حکم کنند میان حلال وحرام وبهشت
انرا که طاعت خدا دارد وبدوزخ آنرا که در خدای عاصی شود وبارزاق واجال بروفق
ارادت بحسب مصلحت آنکه کفت که هی عجب باشد مردمانرا وعجب آید ایشانرا از آنکه ما
وحی می فرستیم بمردی از ایشان واز اصل ونسب ایشان یعنی محمد ع که انذار کن وبترسان
مردمانرا یعنی اهل مکه را وجمله خلایق را بر عموم واین هیچ عجب نیست از بهر آنکه خدای
تع از برای رسالت کسی را اختیار کند که وی اهل آن بود تحمل اعباء رسالت تواند کرد واین
چنان بود که چون خدای تع محمد را به پیغمبری فرستاد کافران کفتند که خدای از آن
بزرکتر است که او را از آدمیان پیغمبری باشد واین تعجب کردند خدای تع کفت هیچ عجب نباشد
که وحی فرستم بمردی از ایشان که ایشانرا بترسان وبشارت ده کسانی را که ایمان آوردند با نک

ایشانرا نزدیک خدای تع منزلتی بزرکوار است وشرفی عظیم ونعمتی مقیم باشد که آنرا زوال
نباشد چیزی که بان مرک نبود زید بن اسلم کفت که قدم صدق شفاعت رسول
است ابن عباس کفت آنچه سابق شده باشد ایشانرا از سعادت در ذکر اول مجاهد کفت
که اعمال صالحه ومساعی جمیله را قدم صدق کویند آنکه کفت که این کافران که قرآن می شنوند
میکویند از عجز وتحیر خویش که این قرآن سحری هویدا وجادوی روشن است ۵

إن ربكم الله الذي خلق السماوات والأرض في ستة أيام
ثم استوى على العرش يدبر الأمر ما من شفيع إلا من بعد
إذنه ذلكم الله ربكم فاعبدوه أفلا تذكرون إليه
مرجعكم جميعا وعد الله حقا إنه يبدأ الخلق ثم يعيده ليجزي
الذين آمنوا وعملوا الصالحات بالقسط والذين كفروا لهم
شراب من حميم وعذاب أليم بما كانوا يكفرون ۵

بحقیقت که خدای شما وافریدکار وپروردکار شما انک عبادة وبندکی از بهر وی باید کردن
آن خدایست که آسمان وزمین آفرید در مدت شش روز وانرا انشا واختراع کرد با چندین
انواع بدایع وعجایب با آنک قادر بود که بیک طرفة العین بیافریند تا فرشتکانرا در وی
لطفی واعتباری بود ودیکر مکلفانرا لطف شود وتا دورتر باشد از ایهام اتفاق ودعوی
طبع وایجاب وانچ ملحدان ومبطلان کفتند پس آنکاه قصد عرش کرد ومستولی شد بر وتدبیر
میکند وتقدیر میفرماید کارها را واجرا میکند آنرا بروفق مصالح وهیچ چیز از تقدیر وقضاء
او بیرون نمی شود هیچ کس شفاعت نرسد ونتواند که شفاعت کند الا بعد از امر وفرمان و
دستوری وی تا معلوم شود که آنچ را ازیشان که ایشان کفتند هؤلاء شفعاؤنا عند الله که ایشانرا

شفاعت نباشد بلی خدای که اسمان افرید و زمین افرید قدرة او بر عرش عظیم مستولی شد
خداوندگار و افریدگار شماست او را پرستید که مستحق عبادتست بنعمتی که با شما کرد از اصول
نعم که نعمت همه متضمن انهاست تمام نشود از حیوة و قدرة و سمع و بصر و کمال عقل هیچ اندیشه
نمیکنید تا بدانید بطلان انرا که شما برانید که اندک اندیشه شما را بحق رساند چون بطریق تذکیر
نعمت خلق را دعوة کرد بطریق ترغیب و ترهیب گفت الیه مرجعکم بازگشت شما باوی است
در عاقبت کار و سرانجام شما بنگرید تا چگونه خواهد بود و چه خواهید گفت و این وعده است
که خدای داده است و وعده حق است که در وی خلف نباشد اوست انکه ابتدا میکند با فرینش و انشا
و اغاز کرد و از عدم بوجود اورد انکه پس از عدم و نیستی اعاده کند و باز افریند تا جزا دهد انانرا
که ایمان اورده باشد و عمل صالح کرده جزاء بعدل و راستی که در وی هیچ نقصانی نباشد و ان کسانرا
که کافر شدند ایشانرا شرابی باشد گرم و ابی باشد تافته و عذاب سخت و بدرد ارنده بان کفر که اورده باشند
هُوَ الَّذِی جَعَلَ الشَّمْسَ ضِیَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا وَقَدَّرَهُ مَنَازِلَ لِتَعْلَمُوا
عَدَدَ السِّنِینَ وَالْحِسَابَ مَا خَلَقَ اللّٰهُ ذٰلِکَ إِلَّا بِالْحَقِّ نُفَصِّلُ الْآیَاتِ
لِقَوْمٍ یَعْلَمُونَ إِنَّ فِی اخْتِلَافِ اللَّیْلِ وَالنَّهَارِ وَمَا خَلَقَ اللّٰهُ فِی
السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ لَآیَاتٍ لِقَوْمٍ یَتَّقُونَ ۝ اوست ان خدای که افتاب را
سبب روشنائی روز کردانید و ماه را سبب روشنائی شب کرد کلبی گفت روی ماه و افتاب
اهل هفت اسمان را روشنائی میدهد و پشتهاء ان اهل هفت زمین را و چون ضیا بلیغ تر
از نور بود با شمس ضم کرد و نور را با ماه و تقدیر کرد ماه را منزلها تا عدد سالها بدانید
و حساب اوقات از ماهها و ایام بشناسید و معاملات و اجال دیونتان معلوم کردد
و منازل ماه بیست و هشت منزلست بعدد شبهاء ماه جز ان دو شب که در سرار باشند

کانرا

کانرا نبینند از انک در نور افتاب بود از وقت اجتماع تا بان وقت که دوازده
درجه از و باز پس افتد هر شب بیک منزل باشد از ین منازل
الشرطان البطین الثریا الدبران الهقعه الهنعه الذراع النثره الطرف
الجبهه الزبره الصرفه العوا السماک الزبانا الاکلیل القلب الشوله النعایم
البلده سعد الذابح سعد بلع سعد السعود سعد الاخبیه فرع الدلو المقدم فرع الدلو المؤخر
بطن الحوت و برج دوازده است حمل و ثور و جوزا و سرطان و اسد
و سنبله و میزان و عقرب و قوس و جدی و دلو و حوت و این منازل ماه و افتاب
و زهره و مشتری و مریخ و زحل و عطارد است و خدای تعالی مقام این کواکب در بروج
مختلف کردانید مقام ماه در هر برجی دو روز و ثلثی از روز بود و فلک را بیست و هشت
روز قطع کند و افتاب در هر برجی یک ماه باشد و فلک را بیک سال قطع کند و عطارد در هر
برجی بیست و پنج روز باشد و مریخ چهل و پنج روز و مشتری یک سال و زحل دو سال افتاب
صد و شصت بار و ربع و ثمن زمین است و ماه سی و نه بار چندان زمین است والله اعلم
بتحقیق ذلک انگه بیان کرد که ما این تقدیر ماه و افتاب از بهر چه کردیم گفت از بهر ان
کردیم تا شما عدد سالها بشناسید و حساب بشناسید از انک حساب دو لون است حساب
پارسیان و ان بافتاب باشد و حساب تازیان و ان بماه بود انگه گفت که بیافرید
حق سبحانه و تعالی این همه را الا بحق نه بباطل بحکمه نه ببازی ما همچنین بیان کنیم و هویدا
کردانیم ایات و دلالات را برای قومی که دانند و اندیشه کنند تا بدانند ان فی اختلاف
اللیل بدرستی که اختلاف شب و روز و امدوشد او و اختلاف مطلع او و رنگ و شکل او
از ظلمه و ضیا و نور و روشنا و دراز و کوتاهی هر یکی که در روز افزاید از شب بکاهد

ودر بث افزا بدایع در روز بکاهد و در بدایع خدای افزاید در اسمان و زمین از افتاب
و ماه و کواکب ستاره و ثوابت و انواع فرشتکان و عرش و کرسی و لوح و قلم و بدایع در زمین
است از انواع حیوانات و جمادات از کوه و دریا و ادمیان و پریان و بهایم و سباع و و
حوش و طیور در ان همه ایاتی و دلالاتی هست انرا که متقی باشند و از عقاب او ترسند و از
معاصی واجتناب کنند ابن عباس کفت که سبب نزول این ایه ان بود که کافران
کفتند که ای محمد ما را ایتی اور تا ما بتو ایمان اوریم خدای تع این ایه فرستاد و کفت این همه ایات
و حجج و دلایل است بر الهیة و وحدانیة من و لکن کسی را ایات باشد که در ونکرد و نظر کند ۝
اِنَّ الَّذِینَ لَا یَرْجُونَ لِقَاءَنَا وَرَضُوا بِالْحَیٰوةِ الدُّنْیَا وَاطْمَاَنُّوا بِهَا
وَالَّذِینَ هُمْ عَنْ اٰیَاتِنَا غَافِلُونَ اُولٰئِکَ مَاْوٰیهُمُ النَّارُ بِمَا کَانُوا
یَکْسِبُونَ ۝ انانک ثواب ما اومید ندارند و از عقاب ما نترسند و بعث و نشور ایمان
نیارند و از دیدن و رسیدن بحساب و کتاب ما قبول نکنند و بزندکانی دنیا راضی شوند
و با دنیا ساکن و ارامیده کردند دل بر دنیا نهند و اعتماد بروی کنند و از ایات و حجج و ادلهٔ
ما و قران و شرایع و اسلام بی خبر و غافل باشند ایشان انانند که ماوی و جای ایشان
دوزخ باشد بسبب ان که کرده باشند ۝ اِنَّ الَّذِینَ اٰمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
یَهْدِیهِمْ رَبُّهُمْ بِاِیمَانِهِمْ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهِمُ الْاَنْهَارُ فِی جَنَّاتِ النَّعِیمِ
دَعْوٰیهُمْ فِیهَا سُبْحَانَکَ اللّٰهُمَّ وَتَحِیَّتُهُمْ فِیهَا سَلَامٌ وَاٰخِرُ دَعْوٰ
یهُمْ اَنِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ ۝ اما انانک بکرویدند و بخدای و رسول
خدای ایمان اوردند و عمل صالح کردند و کار نیکو خدای ایشانرا هدایة دهد یعنی ثواب و جزا
دهد و ببهشت راه نماید بجزای ایشان و بسبب کردار نیکوی ایشان ببهشتی که زیر بناهای ایشان

جویهار اب روان می رود بهشتی مقیم و نعمتی دایم باشد که فنا و زوال بروی راه نیابد
بجاءه کفت یهدیهم بالنور علی الصراط در خبرست که رسول ع جبرئیل را کفت
کیف تجوز امتی علی الصراط امت من بر صراط جکونه کذرند جبرئیل برفت و باز امد
و کفت خدایت سلام میرساند و میکوید انک تجوز الصراط بنوری و علی ابن ابی طالب تجوز
الصراط بنورک و امتک تجوز الصراط بنور علی نور امتک من نور علی و نور علی من نورک
و نورک من الله کفت تو بر صراط بنور من بکذری و علی ابن ابی طالب ع بنور تو بکذرد
و امت تو بنور علی بکذرند نور امت تو از نور علی باشد و نور علی از نور تو و نور تو از نور خدا
در خبرست که رسول ع کفت که چون بنده مسلمان سر از کور بر دارد عمل صالح وی پیش وی
اید بر نیکوترین صورتی و هیئتی او کوید تو کیستی که من تا این نیکو روی می بینم و نیکو سیرت
و نیکو طریقت کوید من عمل صالح توام انکه نور او کردد و قاید او کردد ببهشت و کافر چون
سر از کور بر دارد عمل بد خود را ببیند با صورت زشت و هیئت قبیح کوید تو کیستی که بس
زشت روی و قبیح منظری کوید من عمل بد توام و از تو مفارقت نکنم تا که ترا بدوزخ
سپارم و دیکران که کفتند انه یهدیهم ربهم بایمانهم الی الاعمال الصالحة ایشانرا ببرکت ایمان هدایة
داد و لطف کرد تا ایشان عمل صالح کردند تا بدان مستحق و مستوجب بهشت شدند که در زیر کوشکها
و سرایها و میان بوستانهای ایشان اب روان باشد در خبرست که هر چهار جوی
یکجا بود از اب و می و شیر و انکبین که با یکدیکر امیخته نشود و بعضی کفتند انه تجری من تحتهم
ای بحکمهم و تصرفهم چنانک کفت قد جعل ربک تحتک سریا و معلوم است که جوی در زیر
مریم نبود و لیکن در حکم او بود و در تحت امر او بود انک کفت دعویهم ای قولهم و کلامهم سخن
ایشان و کفتار ایشان در ان بهشتها ان بود که کویند ای بار خدایا تو پاکی و منزهی از هر چه نقص باشد

وعیب بدان راه یابد از رسول عم پرسیدند که سبحان الله جه باشد گفت تنزیه الله من کل سوء ابن
الکوا از امیر المؤمنین علی عم پرسید معنی سبحان الله گفت که کلمة رضیها الله لنفسه مفسران گفتند
که این کلمه باشد میان اهل بهشت وخدم ایشان درباب طعام خوردن جون ایشانرا ارزوی طعام
وشراب باشد گویند سبحانک اللهم اذ بهرایشان طعام وشراب حاضر کردانند بر خوانی بهالی که طولی
ان میلی باشد در میلی بر انجا انواع طعام جون از طعام وشراب فارغ شوند شکر خدای بکذارند و
گویند الحمد لله رب العالمین مراد انست که این اخر سخن ایشان باشد ودعوی قولی باشد که بان
دعوی کنند باکاری وتحیتهم فیها سلام تحیت اهل بهشت سلام باشد یعنی بسلامت رسیدی بر یکدیگر
سلام کنند وفرشتگان بر ایشان سلام کنند والملائکة یدخلون علیهم من کل باب خدا بر ایشان سلام
کند سلام قولا من رب رحیم ابن کیسان گفت افتتاح کلام بتوحید وعدل کنند واختتام بشکر وحمد
وثنا وذلک قوله واخر دعویهم ان الحمد لله رب العالمین اخرین دعوی وگفتار ایشان ان باشد که حمد و
ثنا وستایش مر خدایرا که پروردگار عالمیانست ۝ وَلَوْ يُعَجِّلُ اللَّهُ لِلنَّاسِ الشَّرَّ اسْتِعْجَا
لَهُمْ بِالْخَيْرِ لَقُضِيَ إِلَيْهِمْ أَجَلُهُمْ فَنَذَرُ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا فِي طُغْيَانِهِمْ
يَعْمَهُونَ ۝ حق تع درین ایة باز نمود که انچ از باب خیر باشد من بر معجل کردانم وانچ از
باب شر باشد دران تعجیل نفرمایم بلکه تاخیر کنم گفت که اگر خدای تعجیل کردی در دعاء ادمیان خود
را یا یکدیگر را بشر وبدی باجابت یعنی اگر دعاء ایشان بر یکدیگر مستجاب کردانیدی جنانکه درباب
خیر مستجاب میکرداند ذو دمار وهلاک ایشان برامدی وباجل مرگ ایشان حکم کرده شدی مجا
هد گفت ـــــ این ان باشد که مرد در وقت ضجارت و دلتنگی بر خود وامل ومال خود نفرین کند
خدای تع گفت من این دعا بتعجیل اجابت نکنم که دانم که این دعا از دل نکند وبوقت دوم پشیمان
شود شهر بن حوشب گفت ـــ در بعضی کتب خواندم که خدای تع موکلانرا گوید انچ بنده من در حال

ضجاة گوید بر وی منویسید وهم درین معنی لیث ویدع الانسان بالشر دعاءه بالخیر وکان الانسان
عجولا بعضی مفسران گفتند که ایة در نضر بن الحارث امده است که او گفت اللهم ان کان
هذا هو الحق من عندک فامطر علینا حجارة من السماء او ائتنا بعذاب الیم پس انچ خواهند
وگویند مبذول نداریم بلکه بکذاریم انکسانی را که ایشان امید لقاء ما ندارند وبقیاء متاع ان
ندارند واز اهوال وصعوبت او نترسند تا در جهل وطغیان خود متحیر میشوند واین کنایة
است انخذلان بر سبیل عقوبت بر کفر متقدم ۝ وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ الضُّرُّ دَعَانَا
لِجَنْبِهِ أَوْ قَاعِدًا أَوْ قَائِمًا فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُ ضُرَّهُ مَرَّ كَأَنْ لَمْ يَدْعُنَا
إِلَى ضُرٍّ مَسَّهُ كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْمُسْرِفِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ۝ حق تع درین ایة
جزع ادمی وقلة صبر او بیان کرد وباز نمود که جون ادمی را اندک مایه رنجی رسد انبیا انی و
درویشی بدرگاه ما اید وبا ما رجوع کند بسایر احوال خود ومارا خواند اگر بپهلو خفته باشد واگر
بر جای خود نشسته باشد واگر بر پای ایستاده بود از برای کشف بلا ومشقة جون ما ان مشقة و
بلا ورنج از وی کشف کنیم وباز بریم رنجوری بصحت بدل کنیم ودرویشی بغنا وثروة اوهم باز دیگر
با سر طریقه وروش خویش شود گوییا که هرگز مارا نخواند واز برای دفع ضرر ورنج که بوی رسید
مارا نطلبید هم جنین بیاراستند ومزین کردانیدند بر اسرافکاران ومتعدیان انچ ایشان میکنند
از اعمال نامی پندارند که انچ ایشان میکنند نیکو میکنند جنانک گفت وهم یحسبون انهم یحسنون صنعا ۝
وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَمَّا ظَلَمُوا وَجَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ
وَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا كَذَلِكَ نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ
خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ مِنْ بَعْدِهِمْ لِنَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ ۝ حق سبحانه وتع
یاد کرد ایشانرا انچ با دیگران کرده است جون در وی عاصی شدند وگفت ما هلاک کردیم گروهانی را

که پیش از شما بودند چون ظلم و بیدادی کردند چه بر نفس خویش بکفر و معصیة و چه بر دیگران بانواع
عذاب و حال آن بود که پیغمبران بایشان آمده بودند با آیاتی روشن و معجزاتی هویدا ایشان ایمان
نیاوردند و از اهل ایمان نبودند آنکه وعید کرد اهل مکه را و کسانی را که ایمان نیارند و گفت ما هم
چنین جزا و پاداشت دهیم قومی گناه کاران را که گناه کنند و از کفر و معصیت باز نایستند
و گفتار رسولان نشنوند چنانک ایشان را هلاک کردیم پس آنکه شما را در زمین خلیفه کردانیدیم
و مسکن و مقام ایشان با شما گذاشتیم و شما را بر جای ایشان رها کردیم تا بنگریم که شما چه خواهید
کردن از خیر و شر تا بر حسب آنچ کنید جزا بینید و این بر سبیل تنبیه و وعظ است یعنی دیدم
آنچ ایشان کردند اکنون بنگرم تا شما چه خواهید کردن نگر تا آن نکنید که ایشان کردند تا بشما آن
نرسد که بایشان رسید ۝ وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ لَا
يَرْجُونَ لِقَاءَنَا ائْتِ بِقُرْآنٍ غَيْرِ هَٰذَا أَوْ بَدِّلْهُ قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ
أُبَدِّلَهُ مِنْ تِلْقَاءِ نَفْسِي إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ إِنِّي أَخَافُ إِنْ
عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ قُلْ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا تَلَوْتُهُ عَلَيْكُمْ وَلَا
أَدْرَاكُمْ بِهِ فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمُرًا مِنْ قَبْلِهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ۝
حق تعالی حکایت احوال قوم رسول میکند آنچ ایشان گفتند گفت که چون آیة روشن ما که در وی هیچ
اشتباهی و التباسی نیست بر ایشان خوانند کسانی که از عقاب ما نترسند و بهشت امید ندارند و بحشر
و نشر نگروند رسول را گویند که ما را قرانی دیگر آور غیر این قران که در وی بیانست آنچ ما را بخشم آرد از
مذمت بتان و وعید بت پرستان یا خود این قران بدل کن که بجای آیة عذاب آیة رحمة باشد و
مذمت بت پرستان از آنجا بیندازای محمد ایشان را جواب ده و بگوی که مرا نباشد و نرسد که قران را
از قبل نفس خویش و بخودی خود تبدیل کنم جواب از تبدیل گفت از بهر آنکه این مقدور بشر است

وقرانی دیگر آوردن مقدور بشر نیست از بهر این ذکر آن نکرد آنکه گفت که بگوی ای محمد
که من متابعت نمیکنم الا آنرا که بمن وحی میکنند و بمن دیگر میفرستند یعنی من جز از وحی نگویم
و از قبل خود هیچ نگویم که اگر گویم ایمن نباشم از عذابی روزی بزرگ و من از عذاب آن روز
می ترسم پس از من نه نسخ باشد و نه تبدیل الا متابعت وحی آنکه تنبیه کرد ایشان را بر ثبوت و
صحة دعوی خود گفت بگوی ای محمد که شما اندیشه نمیکنید که من سالها دراز و عمری تمام است
که در میان شما ام هرگز این معنی بر خاطر و دل من گذر نکرد و من تعرض مثل این نکردم اگر
خدای نخواستی و تقدیر نبودی من این معنی نکردمی و این قران بر شما نخواندمی و شما را باین آگاه
نکردی و خبر ندادی چه شما عقل ندارید و خرد را کار نمی بندید که اگر این کار ساخته و انداخته
من بودی در مدت چهل سال که در میان شما بودم از این بر من اثری بودی رسول عم چهل ساله بود
که وحی بوی آمد و بمکه ده سال مقام کرد و بمدینه سیزده سال و چون با جوار رحمت ایزدی
پیوست شصت و سه ساله بود از اینجا گویند که چهل سالگی عمری باشد ۝ وَمَنْ أَظْلَمُ
مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْمُجْرِ
مُونَ وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ
هَٰؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ قُلْ أَتُنَبِّئُونَ اللَّهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي السَّمَاوَاتِ
وَلَا فِي الْأَرْضِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ ۝ بر سبیل تقریع و توبیخ
و ملامت میفرماید که کیست ظالم و ستمکارتر از آنکسی که او بر خدای دروغ فرا بافد و چیزی گوید
بر خدای که آن نگفته باشد چنانک ایشان بخدای شرک آوردند و معصیت و ناشایست کردند و آنگه
گفتند که خدای ما را باین فرمود و الله امرنا بها خدای گفت نه چنین است که شما میگوئید خدای
باین نفرماید قل ان الله لا یامر بالفحشاء یعنی هیچکس از وی ظالم و ستمکارتر نباشد و از آنکس که آیات

خدا بر تکذیب کردار قران که معجز محمد است ودیگر معجزات ومرانکرا که وی را این صفات
بود مجرم وکافر باشد وکافران هرگز فلاح وظفر نیابند وچگونه از اعقاب خدای خلاص
یابند باانک ایشان رفته اند عبادت میکنند ومی پرستند از جز خدای بتانی را که از صفة
ایشان انست که هیچ مضرت نتوانند کرد وهیچ سود نتوانند رسانید ازانجا که قادر نباشند
بر نفع وضر باز انک چنین میکنند چون از ایشان پرسند که چرا اینها را می پرستید اهل طایف
لات پرستیدندی واهل مکه عزی ومنات وهبل واساف ونایله را ایشان جواب دهند که اینها
را ازبهر ان می پرستیم تا شفیعان ما باشند نزدیک خدای وسبب این ان بود که ایشان گفتند که
عبادت ما خدای را شاید ما از مخلوقات او چیزی را اختیار کنیم واورا پرستیم تا وسیله باشد
مارا بنزدیک خدای واین ظن خطا بود که ایشان بردند که عبادت غیر او ایشانرا نافع تر بود از
عبادت او وگفته اند که ایشان این خواستند که ایشان شفیعان ما اند در اصلاح معاش ما از بهر انک
ایشان ببعث ونشور ایمان نداشتند وسوگند میخوردند که خدای مرده را زنده نکند چنانک
گفت وَاَقسموا بالله جهد ایمانهم لا یبعث الله من یموت انکه رسول را فرمود که ایشانرا بگوی بر سبیل
الزام که می شما امر اید تا خدای را خبر دهید از چیزی که او نداند وان شفاعت اصنام است
واین چنین چیزیست که در علم خدای نیست ازانجا که اورا اصل نیست واو معلوم نیست واگر اورا
اصلی بودی وازجمله معلومات بودی در علم خدای بودی ازانجا که وی عالم است بجمله معلومات
وهرچه در وی علم نباشد ان چیز خود نباشد نه در اسمان ونه در زمین که اگر بودی یا در اسمان
بودی یا در زمین وخدای تع عالم است بانچ در اسمان وزمین است انکه تنزیه خویش کرد و
گفت پاکست ومنزه اوازانچ باوی انباز می گیرند ودر حق وی میگویند از چیز وتشبیه ۝
وَمَا كَانَ النَّاسُ اِلَّا اُمَّةً وَاحِدَةً فَاخْتَلَفُوا وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ

مِنْ رَبِّكَ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ فِيمَا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ وَيَقُولُونَ لَوْلَا اُنْزِلَ
عَلَيْهِ اٰيَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَقُلْ اِنَّمَا الْغَيْبُ لِلّٰهِ فَانْتَظِرُوا اِنِّي مَعَكُمْ مِنَ
الْمُنْتَظِرِينَ ۝ حق سبحانه وتع درین ایة خبر میدهد که مردمان همه بر یک ملة بودند
وماکان ونبودند مردمان الا یک امة ویک گروه متفق بر یک دین وملة وامت جماعتی باشند
مجتمع بر امری وسیرتی بطریقتی وان دین دین ادم بود عم ودر وی خلاف نبودند تا انکه قابیل
هابیل را بکشت انکه خلاف پدید امد عبد الله عباس گفت که میان آدم ونوح عم ده قرن
بودند ومیان ایشان خلاف نبود حسن بصری گفت که ان دین شرک بود چنانک در
دیگر ایة گفت وماکان الناس امة واحدة فبعث الله النبیین مبشرین ومنذرین کلبی گفت
که پیش از ابرهیم مجتمع بودند بر کفر خدای تع ابرهیم را بفرستاد مختلف شدند بعضی ایمان اوردند
وبعضی بر کفر بایستادند وگفته اند که ملة اسلام خواسته است و درحرف عبد الله مسعود است
وماکان الناس الا امة واحدة علی هدی فاختلفوا عنه واین قراءة تقویت این قول میکند
واین چنین ست که کل مولود یولد علی الفطرة فابواه یهودانه وینصرانه ویمجسانه جمله مردمان
در وقت خلقة بر فطرة اسلام باشند پس ازان بدخول شهوات وقلة فکر ونظر ودعوة مادر وپدر
مختلف شوند هریکی مذهبی واعتقادی دیگر اختیار انکه فرمود که اگر نه کلمه است سابق شده
از خدای تع که بندگانرا بتعجیل عقوبت نکند در دنیا وانک هریکی را مدتی واجلی نهاده است وگفته اند که
هیچکس را عقاب نکند الا بعد از اقامت حجت چنانک گفت وماکنا معذبین حتی نبعث رسولا اگر نه این
مرا حکم کرده شدی میان ایشان در دنیا درانچ خلاف میکنند تا مومن بهشت شدی وکافر بدوزخ
ابو روق گفت که روز قیامت کافر را بدوزخ برد ومومن را بهشت انکه حق تع از تهکم وتعنت
کافران حکایت کرد وگفت که ایشان میگویند چرا خدای بر محمد ایاتی وعلاماتی نفرستاد وگفته اند

که از ان ایات که ما اقتراح میکنیم ومراد باین دلالتی است که ایشان عند ان مضطر و ملجا کردند
بمعرفت ومراد ایشان معجز نبود چه معجزات رسول بی اندازه بود خدای تع محمد را فرمود
که بگوی که غیب خدا راست واو داند که مصلحت مکلفان در چیست از اظهار ایات و ابراز
معجزات پس شما را نرسد که اقتراح چیزی کنید از انکه باشد که ان چیز مصلحت نباشد پس شما
منتظر باشید رسیدن انچ شما ازو اقتراح میکنید که من نیز منتظرم تا خدای با شما چه خواهد کرد
از غلو و تمادی شما در جحود ایات ۝ وَإِذَا أَذَقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً مِنْ
بَعْدِ ضَرَّاءَ مَسَّتْهُمْ إِذَا لَهُمْ مَكْرٌ فِي آيَاتِنَا قُلِ اللَّهُ أَسْرَعُ مَكْرًا
إِنَّ رُسُلَنَا يَكْتُبُونَ مَا تَمْكُرُونَ ۝ وچون بچشانیم ما مردم را یعنی کافران مکه
را رحمتی و اسایشی از فرستادن باران و نعمتها دیگر از پس سختی و بیماری و قحط که
بایشان رسیده بود خدای تع باهل مکه هفت سال قحط مسلط کرد ایشان تا که نزدیک بود که همه
هلاک کردند چون بر ایشان رحمت کرد وانرا بخصب و رحمت باران بدل کرد ایشان اذا لهم مکر
چون بر ایشان رحمت کرد باران و خصب همانگاه بر عقب ان ایشان را مکری بود ثابت و حاصل
در طعن زدند در ایات و دشمنی و کید کردن با رسول ما یعنی چون ما ایشان را نعمت کردیم مر ما
نیست که ایشان در مقابل ان شکر گفتندی و در حمد افزودندی ایشان خود در ایات ما مکر کردند
بانک استهزا و تکذیب کردند مقاتل بن حیان گفت این مکر انست که ایشان عذاب حال نگفتند
که این روزی نیست که خدای بما داده است و گفتند سُقينا بنوء كذا ما را بنوء عقرب و سرطان و
مانند این اب داند و باریدن باران بنجوم حواله کردند و نوء برامدن ستاره یا فرو شدن
اب باشد چون ایشان مکر کردند خدای تع محمد را گفت بگوی ایشان را که خدای تع سریع مکرتر است
و زود عقوبت تر و عقوبت را ابرار ان مکر خواند که در برابر مکر ایشان بود برا از دو لج را ویژ

انک

انک صرف مکر داند و از امهال و استدراج چنانک گفت سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ
و جای دیگر گفت وَأُمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ و سرعة مکر و عقوبة او ان بود که ایشان را عقوبت و عذاب
فرستد پیش ان انک در اطفاء نور اسلام سعی کنند انگه گفت إِنَّ رُسُلَنَا بدرستی که رسولان ما یعنی فر
شتگان که موکل اند بر فرزندان ادم از نویسندگان مینویسند انچ ایشان میکنند و میگویند از باب
مکر از کفر و استهزاء و اسناد افعال خدای با نجوم ۝ هُوَ الَّذِي يُسَيِّرُكُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ
حَتَّى إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلْكِ وَجَرَيْنَ بِهِمْ بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ وَفَرِحُوا بِهَا جَاءَتْهَا
رِيحٌ عَاصِفٌ وَجَاءَهُمُ الْمَوْجُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ أُحِيطَ
بِهِمْ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ لَئِنْ أَنْجَيْتَنَا مِنْ هَذِهِ لَنَكُونَنَّ
مِنَ الشَّاكِرِينَ فَلَمَّا أَنْجَاهُمْ إِذَا هُمْ يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ
يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا بَغْيُكُمْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ
إِلَيْنَا مَرْجِعُكُمْ فَنُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ۝ قدیم تع درین ایة تذکیر
نعمت خود کرده باشد که انش گفت او ستان خدای که می برد شما را در بیابان و دریا در خشکی
و تری بتمکین و اقدار و اعداد و الات که ماراست و انچ محل قدرتست از دست و پای و جوارح
خلق اوست قدرة که باو فعل توان کردن از فعل اوست ستاره کجا و راه برند و عقل که باو هدایت
یابند از فعل اوست و چارپاء که بر پشت او سفر توان کرد این همه از خلق اوست از بهر این گفت
که او میبرد شما را انگه خطاب کرد که چون شما در کشتی باشید و از خطاب با غیبت شد گفت که
کشتیها ایشان را میبرد بسبب باد خوش نرم و اهسته و چون باد خوش باشد و نرم کشتی خوش و راست
و اسان رود وفرحوا بها و ایشان یعنی ساکنان کشتی شادمانه و خوش دل باشند و گمان
برند که همیشه چنان خواهد بود همانگاه بادی سخت براید و دریا اشفته گیرد و موجها برخیزد

از هر جانبی ورودی باشیان تند وبایشان رسد بترسند و فرو مانند وکمان برند ویقین
دانند که عذاب خدای بایشان محیط شود ووقت هلاک نزدیک آمد ایشان دست بدعا
بردارند وخدایرا باخلاص بخوانند ودل باخدای راست کرده اند وکویند ای بار خدای
اگر مارا ازین ورطهٔ هلاکه نجاة دهی وازین دریا رخون خوار برهانی ما شکر نعمت تو کویم
وازجملهٔ شاکران باشیم پس انکه خدای ایشانرا نجاة دهد واز ان ورطهٔ هلاکه برهاند
هم برعقب ان همرناکاه وناپیوسیان بینی توایشانرا که باسر کفر وبغی روند در زمین ظلم
وفساد کنند خدایرا فراموش کنند وعبادة غیر او اکنند بریکدیکر ظلم کنند کفتار انبیا واوصیا
و واعظان نشنوند انکه کفت که ای مردمان مپندارید که بانچ میکنید مرا زیانست یا در مملکت من
نقصانیست انچ میکنید از ظلم با خود میکنید وبال ان بر نفس شما خواهد بود وعقاب وپاداشت
ان شما خواهید کشید واین بغی وظلم که میکنید بر امثال خود براء قماع دنیاست منفعة این جهان
بی لست روزی چند بیاشید وفانی شود وبال وتبعهٔ ان دایم وباقی باشما بماند وانچ تعلق
بدنیا دارد انرا بقایی نبود پس انکه مرجع وبازکشت شما با ماست ما شمارا بیا کاهانیم وجنین
دهیم بانچ شما کرده باشید جون جزا ان انیک وبد بتمام وکمال بشما رسد ۝ اِنَّمَا مَثَلُ
الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا كَمَآءٍ اَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَآءِ فَاخْتَلَطَ بِهٖ نَبَاتُ الْاَرْضِ
مِمَّا يَاْكُلُ النَّاسُ وَالْاَنْعَامُ حَتّٰٓى اِذَآ اَخَذَتِ الْاَرْضُ زُخْرُفَهَا
وَازَّيَّنَتْ وَظَنَّ اَهْلُهَآ اَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَيْهَآ اَتٰىهَآ اَمْرُنَا
لَيْلًا اَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَاَنْ لَمْ تَغْنَ بِالْاَمْسِ
كَذٰلِكَ نُفَصِّلُ الْاٰيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ۝ قدیم تع حال دنیا را در سرعة انقضا
بحال نبات زمین وکیاه تشبیه کرده است وکفت که مثل دنیا وزندکانی دنیا وحال حیوة

دنیا مانند آبی است که ما ان اسمان فرو فرستیم پس کیاه زمین با ان اب امیخته شود یعنی از ودود
بنا شند وباو بباشند هلام تا نبات نیکو وسیراب تر نماید انکه مفصل کرد نبات را وکیاه
را وکفت از جملهٔ انچ غذای جهارپایان باشد وجهارپایان جون بدان انواع کیاه وحشیش
وازانچ مردم خورند انرا از انواع بقول وحبوب وفواکه تا انکه که بغایت وتمام رسد
وزمین زینة خود فرا کیرد واراسته شود واهل زمین کمان برند که ایشان بران قادر
اند ودر تحت تصرف وملکیة ایشان حاصل شد وایشانرا مستخلص کشت همرناکاه فرمان
ما بیاید بشب یا بروز باهلاک ان ببعضی افات وعاهات وانرا درودن کردانیم یعنی
درودهٔ در قطع واستیصال ان که هیچ ازان باقی نماند تا جنان شود که پنداری که دی
روز نبوده است وموجود نکشته واثر ان پیدا نشد تا این تشبیه عجیب بعضی از اهل
معانی کفتند که تشبیه باابست که جون از اسمان فرو اید اول پاکیزه بود وصافی وخوش
طبع انکه با نبات مختلط شود وطعم بکرداند وبخاک زمین اید تیره شود جون ملح
در عذیب واب کیس بماند مغضوب کند وخشک شود متاع دنیا ومال او وزندکانی دنیا
باین ماند بعضی کفته اند که تشبیه بنبات است که اول جون براید در وقت ربیع هوا با عتدال
بود وباران بیاپی نبات بی وید سبز وتازه ونیکو باشد جون روزی چند براید وهوا
کرم شود وباران باز ایستد کیاه زرد وخشک شود پس حالت حیوة دنیا در قلة لبث و
بقا بمقدار اب وکیاه ماند انکه کفت که ما هم جنین تفصیل دهیم وبیان کنیم ایات ودلالات
را از بهر قومی که اندیشه کنید تا بعین واشال منتفع شوند ۝ وَاللّٰهُ يَدْعُوٓا اِلٰى
دَارِ السَّلَامِ وَيَهْدِىْ مَنْ يَّشَآءُ اِلٰى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيْمٍ ۝ حق سبحانه وتعالی
رسول را کفت ادع الی سبیل ربک خلقانرا باراه خدای خود دعوة کن وباین کار قیام نمای

که این کار تواست دعوة با شریعت و بیان ملة و طریقة بتو تعلق دارد و حواله این دعوة
بتواست از انج در رنج لست جون نوبة بدعوة دار السلام رسید کر انهمه کنج بی رنج است
و راحت بی محنت و کرامت بی اهانت کفت تو خاموش باش تا این دعوة من کنم والله
یدعوا الی دار السلام خدای شما را دعوة میکند بسرای سلامت و سلام نام اوست یعنی
بسرای خود جون سرای منست و مهمان مهمان منست و میزبان منم مهمان اولیتر
که دعوة من کنم ای شبانه دعوتی بتواست و اجابتی بمن و دعوتی بمنست و اجابتی بتوان
دعوة که بر تواست دعا شب تواست بخوان تا اجابت کنم و بخواه تا بدهم ادعونی استجب
لکم وان دعوة که بمن است و اجابت بتوانیست والله یدعوا الی دار السلام اجیبوا داعی الله
ومن احسن قولا ممن دعا الی الله جون داعی الله نیکو باشد داعی جون الله بود جکونه باشد
اهل اشارت کفته اند ان السلام دعا الانام من دار الملام الی دار السلام فمن ابی فدخولها
علیه حرام ومن لبی فله الاکرام والانعام ومن دار التکلیف الی دار التشریف ومن دار البلوی
الی جوار المولی ومن دار الفنا الی دار البقا ومن دار العنا الی دار الغنا ومن دار الزوال
الی دار النوال ومن دار اولها بکاء و اوسطها عناء و اخرها فناء الی دار اولها عطاء
و اوسطها غناء و اخرها بقاء سرای سرای او نیل در فنا در سرای بقا راو در تشریف و
عطاء او در وعلی بقا در امید لقا را ونعم الدار ونعم الجار ونعم الجوار ونعم المزار
و برابر آن سرای سلامت خوانند که در وی از افات و عاهات و نکبات و بلیات ایمن باشد
و از اعراض و امراض و صدود و اعراض و سکرة موت و حسرت فوت خایف نباشد جنانک
کفت ادخلوها بسلام امنین و برابر آن دار السلام خوانند که بانجا که رسند با فشاء سلام
و اطعام طعام رسند جنانک پیغمبر خدای کفت افشوا السلام و اطعموا الطعام وصلوا الارحام

وصلوا

وصلوا باللیل والناس نیام تدخلون الجنة بسلام فرشتکان که بنزدیک ایشان روند با سلام
روند والملائکة یدخلون علیهم من کل باب سلام علیکم و تحیت ایشان در انجا سلام بود تحیتهم
یوم یلقونه سلام و از خدای بر ایشان سلام بود سلام قولا من رب رحیم خدا تع بر ایشان
سلام از ان میکند که ایشان از حقارت کناه کاری خود بعظمت و بزرکواری او نکر ندینا
رند که انبساط کنند حق تع بر ایشان سلام کفت تا مستانس شوند جابر بن عبد الله الانصاری روایت
کرد که رسول عم کفت در خواب دیدم که جبرئیل بر بالین من بود و میکائیل بر پایین من
با یکدیکر میکفتند که براء او مثلی بزن انکه کفت بشنو که کوشت شنوا باد و بدان که دلت
دانا باد که مثل تو و مثل امت تو جون پادشاهی باشد که سرای بنا کند و در ان سرای
خانه سازد و در ان خانه خوانی نهد انکه رسول فرستد و قومی را بدعوة خوانند
بعضی اجابت کنند و بعضی نکنند پادشاه خدا است که پادشاهی وی را زوال نیست و
سرای سرای اسلام است و خانه خانه بهشت است و تو که محمدی رسولی هر که ترا
اجابت کند با سلام در اید و هر که با سلام در اید بسرای سلام در اید و هر که بسرای سلام
در اید بطعام حاضر اید و بان ممتع شود ویهدی من یشاء الی صراط مستقیم جون دعوة
کند لطف کند با انک او خواهد تا مهتدی شود براه راست و ایشان کسانی اند که در
معلوم خدای بود که لطف ایشانرا سود کند و شاید که مراد براه راه بهشت باشد یعنی براه
بهشت راه نماید انرا که خواهد اهل اشارت کفتند که دعوة عام کرد برای اظهار حجت و
هدایت خاص کرد که طریق است بمنعم ۝ للذین احسنوا الحسنی وزیادة ولا یرهق وجوههم قتر ولا ذلة اولئک اصحاب الجنة هم فیها خالدون ۝ کسانی را که احسان کنند و خیرات و طاعات

بجای آورند ایشان را ثواب و جزا باشد از آن نیکوتر و زیادة بر حسنی که در برابر احسانست
باستحقاق باشد و زیادة بتفضل یکی را ده و یکی را هفتصد و از ابن عباس روایتست
که مراد باحسان گفتار لا اله الا الله و حسنی بهشتست و زیادة عز فضلت ان یک دانه
من و اوید که انحا جهار دراست مجاهد گفت که حسنی است که حسنی جنتی و زیادة
مغفرت و رضوان است و آنانک گفتند که مراد بزیادة دیدار خداست نیکو نیست از آنک
ادله برخاسته است عقلی و سمعی که این معنی بر خدای روا نیست و نیز آنکه این میگویند
بنزدیک ایشان جزا بر عمل نیست و خدای تع حسنی و زیادة بجزاء عمل کرده است و تفسیر
این ایة بر وجهی که نقض اصلی از اصول مذهب ایشان بود ایشان را روا نبود دیگر آنک زیادة
بر چیزی باید که هم از آن جنس بود چنانک اگر یکی چیزی خرد و او زیادة خواهد هم از آن
جنس خواهد و نیز زیادة بر چیزی کمتر از آن چیز بود چنانک یکی بازی کل خرد و او زیادة
خواهد نیکو نباشد که گوید زیادة برین نافهٔ مشک بده پس معلوم شد که حسنی باستحقاق
باشد و زیادة بتفضل آنکه گفت و لا یرهق وجوههم و نرسد بروی ایشان غباری و گردی
و سیاهی و دژمی و سختی و مذلتی چنانک بروی کافران و اهل دوزخ رسد و ایشان اهل
بهشت باشند و در بهشت خالد و جاوید باشند ۝ وَالَّذِينَ كَسَبُوا السَّيِّئَاتِ
جَزَاءُ سَيِّئَةٍ بِمِثْلِهَا وَتَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ مَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ
كَأَنَّمَا أُغْشِيَتْ وُجُوهُهُمْ قِطَعًا مِنَ اللَّيْلِ مُظْلِمًا أُولَئِكَ أَصْحَابُ
النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ۝ چون ذکر مؤمنان و مطیعان کرد و پاداشت
ایشان در عقب آن ذکر کافران کرد در ایة اول بیان فضل خود بمؤمنان و درین ایة
بیان عدل خود کرد با کافران آنجا گفت انچ حق تواست بدهم و زیادة از آنجا که حق دادن

عدلست و زیادة دادن فضل تا هم عدل را کار بسته بود و هم فضل را درین ایة گفت چون
جزاء ایشان دهم یکی را بمثل یکی بپاداش دهم تا عدل کرده باشم اگر زیادة دهم ظلم کرده
باشم و اگر نقصان کنم فضل کرده باشم چه حق منست و قبض و استیفاء حق منست و در اسقاط
آن اسقاط حق غیری نیست اگر همه اسقاط کنم اولی و افضل لکن حکمت اقتضاء آن کرد شرعا
که عقاب کفار را اسقاط نکنم میگوید که آنانک کسب کردند و کسب برای آن گفت که ایشان بیلا
ستند که بخود سود میکنند و سیئة سیات م فعلی باشد که صاحبش را اندهگن کرد انها که بدی
کردند جزاء ایشان هر بدی را بدی باشد مانند آن و بر آن بنیفزایند چنانک بر جزاء حسنه
بیفزایند و بایشان رسد مذلتی و حقارتی جزاء کافران با مذلت و اهانت بود و جزاء
مؤمنان با تعظیم و تبجیل و این صفت ثواب و عقابست ذلتی بایشان رسد و چگونه
ذلتی ذلتی که آنرا صفت نتوان کرد و در فهم و وهم خلائق نیاید و ایشانرا از عذاب خدای
هیچ عاصمی و نگاه دارنده نباشد و روی ایشان سیاه بود تا پنداری که پارها از شب سیاه
بر روی ایشان در پوشانیده اند و در روی ایشان پوشانیده و ایشان اهل دوزخ باشند و
ملازمان آتش دوزخ بر سبیل تخلید و تابید ۝ وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا
ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا مَكَانَكُمْ أَنْتُمْ وَشُرَكَاؤُكُمْ فَزَيَّلْنَا بَيْنَهُمْ
وَقَالَ شُرَكَاؤُهُمْ مَا كُنْتُمْ إِيَّانَا تَعْبُدُونَ فَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنَنَا وَ
بَيْنَكُمْ إِنْ كُنَّا عَنْ عِبَادَتِكُمْ لَغَافِلِينَ هُنَالِكَ تَبْلُو كُلُّ نَفْسٍ مَا
أَسْلَفَتْ وَرُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمُ الْحَقِّ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا
يَفْتَرُونَ ۝ یاد کن ای محمد روزی را که ما حشر کنیم و برانگیزیم در آن روز کافرانرا
و گرد کنیم ایشانرا از هر جایی و از هر مکانی و آنگه گوییم این مشرکان و بت پرستان را

که بجای خود باشید شما و انبازان شما یعنی معبودان شما تا بنگرید که با شما چه خواهد رفت و در
میان شما حکم چگونه خواهد بود وان وسائلی که میان ایشان بود منقطع کردانیم و قال شرکاؤهم
وان شریکان و معبودان ایشان کویند که شما ما را نمی پرستیدید شیطانرا می پرستیدید او را که او شما را فرمود
بتسویل و وساوس تا بخدای شرک اوردید واین وقتی کویند که بتان ایشانرا خدای باواز اورد تا
کویند که ما خبر نداریم از عبادت شما و کفتند این سخن فرشتکان کویند و انانکه ایشانرا بدون خدای
عبادت کردید پس کویند که بس است کواهی خدای تعالی میان ما و شما برانکه شما ما را نمی پرستیدید
از عبادت شما غافل بوده ایم واین خبر راستست برانکه جمادات و بسیار احیا بی خبر بوده اند
از عبادت مبطلان ایشان انکه کفت هنالک تبلوا کل نفس اینجایگاه و در ان مقام بیازمایند و بدانند
مر هر نفسی انچ کذاشته باشد و کرده از اعمال تا چه کرده اند و چه برده و چه کذاشته اند چون انچ
کرده باشند جزا بیینند و رد کنند ایشانرا و بازکردانیده با خدای بر ندان خدای که خدای ایشان
است بحق کم شود از ایشان ان افترا و دروغ که ایشان نهاده اند وانچ ایشان پرستیدند از ایشان
بدروغ ۝ قُلْ مَنْ یَرْزُقُکُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْاَرْضِ اَمَّنْ یَمْلِکُ السَّمْعَ
وَالْاَبْصَارَ وَمَنْ یُخْرِجُ الْحَیَّ مِنَ الْمَیِّتِ وَیُخْرِجُ الْمَیِّتَ مِنَ الْحَیِّ وَمَنْ یُدَبِّرُ
الْاَمْرَ فَسَیَقُولُونَ اللهُ فَقُلْ اَفَلَا تَتَّقُونَ فَذٰلِکُمُ اللهُ رَبُّکُمْ فَمَاذَا الحق ص
بَعْدَ الْحَقِّ اِلَّا الضَّلَالُ فَاَنّٰی تُصْرَفُونَ کَذٰلِکَ حَقَّتْ کَلِمَةُ رَبِّکَ عَلَی الَّذِینَ
فَسَقُوا اَنَّهُمْ لَا یُؤْمِنُونَ ۝ حق تعالی رسول را علیه السلام بر طریق مجادله فرمود که با ایشان بکوی
که کیست انک شما را روزی میدهد از اسمان بباران وان زمین بنبات از اسمان بتقدیر و
از زمین بتسبیب یا کیست انکه او مالک سمع و بصر و شنوایی و بینایی شماست و قادرست بر
افرینش ان بر وجهی که باو بینید و باو شنوید ونکه میدارد انرا از افات و علتها در حضرت

که خدای را

که خدای را ابو جهل ما موکلان اند از فرشتکان که شیاطین را از چشمها ما باز میدارند چنانک
یکی از ما مکس را از انکبین باز راند و کیست انک زنده از مرده بیرون اورد چون جیوان
از نطفه و مرغ از خایه و مرده از زنده بیرون می آرد چون نطفه از ادمی وخایه از مرغ
وکیست انکه تدبیر کارها کند در اسمان و زمین چون این همه از ایشان سوال کنی و بپرسی جواب
این نباشد الا انک کویند که خدای است انک بر این همه قادرست واین همه در قبضهٔ قدرت و امر اوست
پس انکه که ایشان اعتراف اوردند تو بکوی ایشانرا هیچ نمی ترسید از عقاب خدای حذر نمیکنید چون او را نمی
شناسید و شکر نعمت او نمیکنید که نعمت بر شما منقطع کرداند و شما را مواخذه کند عاجلا و اجلا پس ان
خدای که موصوفست بصفات کمال خدای بحق و معبود مطلق شما اوست و حق اینست و از پس حق
نباشد الا الضلال و کمراهی چون از حق در کذرند جز در ضلالت قدم ننهند پس شما را از این حق واضح
و روشن و راه راست با چندین دلایل و حجج چکونه می بکردانند انکه کفت کذلک حقت یعنی همچنانک
حق کشت و واجب شد که بعد از حق جز ضلالت نباشد همچنین حق کشت و واجب شد کلمهٔ عذاب خدای
برانکسانی که کافر شدند و در کفر بغایت و نهایت رسیدند برانکه ایشان ایمان نیاوردند و در زمرهٔ
مؤمنان نیایند از انجاکه معلومست که ایشان بر کفر میرند و هیچ اختیار ایمان نکنند ۝ قُلْ هَلْ مِنْ
شُرَکَائِکُمْ مَنْ یَبْدَؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ یُعِیدُهُ قُلِ اللهُ یَبْدَؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ یُعِیدُهُ فَاَنّٰی
تُؤْفَکُونَ قُلْ هَلْ مِنْ شُرَکَائِکُمْ مَنْ یَهْدِی اِلَی الْحَقِّ قُلِ اللهُ یَهْدِی لِلْحَقِّ
اَفَمَنْ یَهْدِی اِلَی الْحَقِّ اَحَقُّ اَنْ یُتَّبَعَ اَمَّنْ لَا یَهِدِّی اِلَّا اَنْ یُهْدٰی فَمَا
لَکُمْ کَیْفَ تَحْکُمُونَ وَمَا یَتَّبِعُ اَکْثَرُهُمْ اِلَّا ظَنًّا اِنَّ الظَّنَّ لَا یُغْنِی مِنَ
الْحَقِّ شَیْئًا اِنَّ اللهَ عَلِیمٌ بِمَا یَفْعَلُونَ ۝ ای محمد بکو با این مشرکان مکابر و کافران
معاند که هیچکس هست از این انبازان و معبودان شما که انرا با خدای شریک کردانیده اید اندر

عبادة که او بر سبیل ابتدا خلق تواند افریدن وانکاه اعاده تواند کردن یعنی جون بیافریند وبمیراند
باز تواند افریدا کر ایشان جواب دهند وتسلیم کنند که معبودان ما این نتوانند کرد واین جز فعل
خدای نباشد فهو المراد واکر عناد کنند وجوابی نکویند تو بکوی که خدای است انکه ابتدا خلق کند
وبر اعادة عین قادر باشد ازانجا که قادر الذات است پس ایشانرا جون ازین الزام محدی وتحقیق
اکر خواهند واکرنه معترف می باید شد جکونه ازین می کردانند وکجا می برند وبکوی ایشانرا تا حجت
بر ایشان متظاهر کردد که هیچ کس هست ازین شریکان شما که او کسی را بحق راه نماید وایشان خود
می شناسند ویقین میدانند که این بتان کس را راه نتوانند نمود اکر لجاج وعناد ایشانرا انکار دارد که
معترف شوند تو بکوی که خدای باشد که خلق را بحق راه نماید بالطافی که بایند کان کند که ایشانرا
عقل بخشد وتمکین کند که نظر کنند در دلها وتوفیق دهد وبر شرایعشان واقف کرداند پس جون نعمت
دنیا از خداست نعمت اخرة وهدایت از خداست کدام اولیتر بود وسزاوارتر انک پیروی کنند و
متابع شوند کسی را که وی بحق راه نماید یعنی خدایرا وطاعت او دارند یا کسی که وی بنفس خود مهتدی
وراه یافته نبود وراه نداند الا که وی را راه نمایند پس جیست شما را وجکونه حکم میکنید شما بباطل با
جندین حجج ودلایل جون شرکا را حمل بر ایمه ضلالت کنند برین سوالی وارد نشود واکر بر اصنام
حمل کنند کویند اصنام را که جماد اند جکونه هدایت کنند تا ایشان غیری را هدایت توانند کرد کفته
اند که این برای ان کفت کاین مشرکان بتانرا بجای معبودان نهادند وتوجه عبادة بایشان کردند حق تع
از ایشان بکنایت از احیاء عقلا خبر داد جنانک کفت وان تدعوهم الی الهدی لا یسمعوا دعاءکم ولو سمعوا
ما استجابوا لکم انکه کفت کاین کافران که عبادة اصنام میکنند جز متابعت ظن وکمان نمیکنند وظنی که بی
امارت ونشان باشد انرا حکمی نباشد بواء انکه ان از سر تقلید پدران ومتابعت رای ایشان میکنند
وشاید که مراد این بود که ایشان در اقرار واعتراف بخدای جز متابعت ظن نمیکنند ازانکه دلیل وحجت

میکویند

میکویند وظن در معرفت خدای از حق که علمست هیچ سودی نکند انجا که علم باید بمعرفت خدا وصفات
او واصول دیانات از عقلیات جز علم بکار نیاید وجز علم سودی نکند وظن جای باشد که علم ممکن
نبود وهر کجا که علم ممکن نباشد ظن را حکمی نبود انکه بر سبیل تهدید کفت که خدای عالمست بانچ ایشان
میکنند وهیچ جیز بر وی پوشیده نیست وهر کسی را بحسب استحقاق او جزا دهند از ثواب وعقاب
وَمَا كَانَ هَذَا الْقُرْآنُ أَنْ يُفْتَرَى مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ
وَتَفْصِيلَ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِنْ
مِثْلِهِ وَادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا
بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ كَذَلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَا
قِبَةُ الظَّالِمِينَ وَمِنْهُمْ مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهِ وَرَبُّكَ أَعْلَمُ بِالْمُفْسِدِينَ
کافران ومشرکان کفتند این قران فرا بافته محمدست خدای تع بر ایشان رد کرد وکفت این قران افترا
وفرا بافته نیست از جز خدای کلام هیچ مخلوقی وسخن هیچ ادمی نیست کلام خدای است وتصدیق کتابی است
که از پیش او بوده است وکتب اوایل پیغمبران جون توریة وانجیل وزبور وصحف ابرهیم بالتصدیق
انست که در پیش وی است از بعث ونشور وحساب وکتاب وثواب وعقاب فرا کفتست معنی
اینست که نشاید ونباشد وممکن نبود که جنین کتابی وسخنی در غایت بلاغت وفصاحت وبراعت
مفتری باشد واز نزدیک خلق بباشد که هر جه از قبل خلق بود دیکری بر مثل ان قادر بود بلک کلام
خدای است وبیاست دارنده پیغمبران وکتب ایشانست وبیان شریعت وفرایض واحکام است و
در وهیچ شکی نیست که از کلام خدای عالمیانست انکه استفهام کرد بر سبیل تقریب والزام حجت یا بر
سبیل انکار واستبعاد کفتار ایشان که هی میکویند که این قران افترا کرده ووی کفته است تو ای محمد
ایشانرا بکوی که اکر این قران فرا بافته من باشد واز جنس کلام بشر باشد مثل ان توان اورد تو شما

فصحاء عرب اید مثل ان هم بدان ترتیب ونظم وبیان جای شد وهر کس را که خواهید دون خدای ایخ تواید
بخوانید تا شما را یاری کنند اگر شما راست میگوئید که این افتراء محمد است من دون الله از بهر ان
گفت که خدا ر قادر باشد بر ان که مثل این بیاورد انکه گفت که این کافران قرانرا تکذیب برا ان کردند
که ایشان ندانستند وکنه اسرار او نشناختند و بر تاویل ومعانی او وقوف نیافتند ومردمان دشمن ان
باشند که ندانند که الناس اعداء ما جهلوا وچون بر و وقوف نیافتند افک ودروغ خواندند واذ لم
یهتدوا به فسیقولون هذا افک قدیم ولما یاتهم وهنوز بایشان نرسید ونیامد تاویل وتفسیر ان
ضحاک گفت ایخ عاقبت بان شود از ثواب وعقاب وایخ متضمن است از اخبار وغیوب و
عواقب وسرانجام هر کس پیش ازانکه درین اندیشه کنند وبدانند شتاب کردند بتکذیب او وری
هم چنین که ایشان تکذیب کردند کسانی که پیش از ایشان بودند هم تکذیب کردند وبدروغ داشتند
پس توه بنگر عاقبة حال ایشان چه بود وسرانجام ایشان چه شد از هلاک وعذاب استیصال عاقبة
ایشان که عمل ایشان بر دست دارند هم این بود انکه چنر کافران ایشان وگفت که کس بود از ایشان که
ایمان ارد وباور دارد در نفس خویش وداند که ان حق است ولکن عناد کند وکس بود که تصدیق
نکند وایمان نیارد یاکس بود که ایمان ارد وکس بود که ایمان نیارد وبر کفر بمیرد وخدای تع
عالمتر است ودانا تر بمفسدان معاندان که بر کفر عاند وکه عاند ○ وَإِن كَذَّبُوكَ
فَقُل لِّي عَمَلِي وَلَكُمْ عَمَلُكُمْ أَنتُم بَرِيئُونَ مِمَّا أَعْمَلُ وَأَنَا بَرِيءٌ مِّمَّا تَعْمَلُونَ
وَمِنْهُم مَّن يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ أَفَأَنتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ وَلَوْ كَانُوا لَا يَعْقِلُونَ
وَمِنْهُم مَّن يَنظُرُ إِلَيْكَ أَفَأَنتَ تَهْدِي الْعُمْيَ وَلَوْ كَانُوا لَا يُبْصِرُونَ إِنَّ
اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا وَلَٰكِنَّ النَّاسَ أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ○ اگر چنان
باشد که ایشان بر کفر اصرار کنند واز ایمان ایشان مایوس شوی وترا تکذیب کنند بگوی ایشانرا

کدایخ

کدایخ بر من بود بکردم عذر شما منقطع کردانیدم واکنون شما را با شما گذاشتم ان عملی که من میکنم
مراست وثواب ان مرا بود وعمل شما شما راست ووبال ان بر شما بود ومعصیت شما مرا
زیان ندارد وطاعت من شما را فائده ندهد شما ایخ من میکنم بیزارید ومن از کردار و
اعمال شما بیزارم این ایة بایة قتال منسوخ شده است انکه گفت که این کافران بعضی از ایشان اند
که گوش با سخن تو میکنند وقران واحکام وشریعت می شنوند ولکن قبول نمیکنند وبال نمی گیرند
پس شنودن ایشان ناشنودن باشد وایشان بمثابت کران باشند هی توانهارا که کران اند تو
سخن خواهی شنوانید وتو قادر باشی بر انک ایشانرا بشنوانی واگرچه ایشانرا عقل نباشد واین بر سبیل
قطع طمع رسول گفت از ایمان ایشان که چون با کری لا یعقل ودیوانگی باشد مرکز ممکن نباشد و
میسر نگردد که ایشان بشنوند وبدانند وفهم کنند ومنهم من ینظر الیک وازیشان کس هست که بتو
می نگرد ولکن بمثابت کوری است ازانجا که می بینند ازان منتفع نمی شود وهی تو کورانرا راه توانی نمودن
با انک ایشان نمی بینند وبصیرت ندارند یعنی این چیزی است که معقول ومتصور نیست تو طمع از
ایمان ایشان بدار وخاطر عزیز خود بر ایشان مدار که خدای تع بر ادمیان ظلم نکند بهیچ چیز الایخ
تعلق بمصالح ایشان دارد هیچ چیز فرو نگذارد وروز قیامت پیش از استحقاق عذاب نفرماید
وکم از استحقاق ثواب ندهد ولکن مردمان اند که بر نفس خود ظلم میکنند بکفر ومعاصی تا مستوجب
عقاب می روند ○ وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ كَأَن لَّمْ يَلْبَثُوا إِلَّا سَاعَةً مِّنَ النَّهَارِ يَتَعَارَ
فُونَ بَيْنَهُمْ قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ وَإِمَّا نُرِ
يَنَّكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ فَإِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ ثُمَّ اللَّهُ شَهِيدٌ عَلَىٰ
مَا يَفْعَلُونَ وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولٌ فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ
وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ○ یاد کن ای محمد ان روز را که ما حشر کنیم وبر انگیزیم ایشانرا بیکبارگی وایشان

درنگ کردن خویش وبودن در دنیا اندک شمرند واندک دانند از انک انقطاع ایشان بدنیا اندک
بوده باشد یا بودن خود اندر کور اندک پندارند از هول روز قیامت که بینند تا پنداری که در
دنیا یا در کور جز ساعتی اندرون نبوده اند عمر اگرچه دراز باشد چون اخرش با فنا بود اندک
بود وباضافة با عمر ایشان که در قیامت خواهد بود ساعتی بود ها ایشان یکدیگر را بشناسند واشنایی
دهند چنانک دو کس یکدیگر را دیده باشند اشنائی باز دهند واین هم دلالت میکند برانک
ایشان لبث خود را اندک شمرند با انک با طول عمر تعارف بنود تنا کردند از انا تکذیب کنند
وایشان براه بهشت مهتدی نباشند اگر بانو نمائیم بعضی از انچ ایشانرا وعده میدهیم از عذاب
اندر دنیا یا ترا با جوار رحمت خود بریم و قبض روح تو کنیم وایشانرا در دنیا عذاب ناکرده مرجع
وبازگشت ایشان باماست پس ما گواهیم وحاضر بانچ ایشان میکنند جزا ایشان بزا وعقاب
ایشان بایشان رسانیم وازما فایت نخواهد شد انک گفت هر امتی را رسولی وپیغمبری بوده است
چون پیغمبر ایشان بایشان امد وحجت بر ایشان گرفت ومعجزات بنمود ایشان تکذیب ان پیغمبر
کردند میان ایشان ومیان ان پیغمبر خدای تع حکم کرد بحق که پیغمبر را نجاة داد وایشانرا عقاب کرد
وشاید که مراد این بود که هر امتی را رسول وپیغمبری است که ایشانرا با وی نسبت کنند روز
قیامت چون پیغمبر ایشان اید وبکفر وبایمان ایشان بر ایشان گواهی دهد میان ایشان حکم
بحق کرده شود چنانک بهیچ کس از ایشان ظلمی وحیفی نرود ۝ وَيَقُولُونَ مَتَىٰ
هَٰذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي ضَرًّا وَلَا نَفْعًا إِلَّا
مَا شَاءَ اللَّهُ لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ إِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ فَلَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً
وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُهُ بَيَاتًا أَوْ نَهَارًا مَاذَا
يَسْتَعْجِلُ مِنْهُ الْمُجْرِمُونَ ۝ حق تع حکایت کرد از استبطاء ایشان قیامت را وحساب

وکتاب وبهشت ودوزخ را گفت این کافران میگویند که این وعده که شما میدهید کی خواهد
بود مارا خبر دهید اگر شما راست میگوئید در انچ وعده میدهید وعده چیزی بود متضمن
نفع وراحت ووعید چیزی بود متضمن مضرت ومساءة وصدق چیزی بود که مخبرش علی
ما هو به باشد انگاه محمد را فرمود که بگوی این جماعت را که این سوال میکنید بسبیل انکار
واستبعاد که اگر نفعی است بیاید واگر ضری است در غیب بکن اشکارا من که محمدم مالک نیستم
از بهر نفس خویش نفعی وضری ونه هیچ چیزی وشی را از مرگ وزندگانی وبیماری وتن
درستی وقبض وبسط وجذب وخصب وثواب وعقاب این جمله بخدای تعلق دارد ودر
دست تصرف وی است وهر تصرف که ما کنیم با قدار وتمکین وی بود تا وی الت ندهد وتمکین
نکند ما نتوانیم کردن لیکن انچ خدای خواهد ومرید ان بود از من جدا ان باشد وهرچه مرید ان
نباشد وکاره بود نباشد وروا بود که معنی این بود الا ما شاء الله را کمن بر هیچ از من قادر نباشم
وما لکش نیم الا انچ خدای مرا بران قادر کرده اند وقوة دهد هر امتی را وهر قرنی واهل
زمانی وهر نفسی را وقتی وزمانی است مروقات او را وعذاب او را که چون ان اجل در اید
یک ساعت تقدیم وتاخیر نبود قل ارایتم بگوی ای محمد این جماعت را که استعجال میکنید عذاب
خدایرا که هی میایید ومی بینید که اگر عذاب خدای بشما اید در شب که شما براحت وارامش
مشغول شده باشید یا در روز که در طلب اسباب معاش افتاده باشید که چه باشد وچه گونه
چیزی بود ان عذابی که مجرمان وکافران تعجیل همی ان کنند یعنی اگر دانستندی که هول ان
وسختی ان چه گونه باشد هرگز تعجیل ان نکردندی ۝ أَثُمَّ إِذَا مَا وَقَعَ آمَنْتُمْ بِهِ
آلْآنَ وَقَدْ كُنْتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ ثُمَّ قِيلَ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذَابَ
الْخُلْدِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا بِمَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ ۝ حق تع میگوید ایشانرا بسبیل توبیخ
درنگ

وملامت براستعجال عذاب کرهی بس اذانک عذاب بشما فرود اید ایمان خواهید اوردن یعنی اکر عذاب
خدای فرود اید شما ایمان اورید ایمان شما وشمارا نفعی نکند وسودی ندهد پس اکر عذاب فرود اید
شما ایمان اورید شمارا کویند اکنون ایمان می اورید که عذاب را معاینه بدیدید وشما پیش ازین عذاب
تعجیل میکردید ثم قیل پس انکاه کویند مرین ظالمان وکافرانرا که عذاب خواسته باشند که اکنون بچشید
سختی عذاب دایم بران کفر مقدم که شمارا بود که این ایمان که درین وقت ملجا ومضطر شدی بدان
ان کفر دایم نداشت انکه کفت برسبیل تعزیر وتقریع که شما هیچ جزا ویا داشت میدهند الا بدانچ شما
کرده بودید یعنی بنکرید تا درین هیچ ظلمی وحیفی برشما میکنند یا شمارا بر نا کرده عقوبت میکنند ۝
وَيَسْتَنْبِئُونَكَ أَحَقٌّ هُوَ قُلْ إِي وَرَبِّي إِنَّهُ لَحَقٌّ وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ وَلَوْ أَنَّ لِكُلِّ
نَفْسٍ ظَلَمَتْ مَا فِي الْأَرْضِ لَافْتَدَتْ بِهِ وَأَسَرُّوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ وَ
قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَلَا إِنَّ وَعْدَ
اللَّهِ حَقٌّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ۝ ای محمد
از تو می پرسند وطلب خبر میکنند می کویند که این عذاب که ما را وعده میدهند حق است وراست است
واین بسبیل استهزا وانکار کفتند خدای تع رسول را فرمود که بکوی ای محمد بحق خدای من که انچ شمارا
وعده میدهند از عقاب وبدان وعید میکنند ان حق است وبودنی است وخواهد بود وچون بیاید
شمارا قوة وقدرت ان نباشد که از عذاب از خود دفع کنید واز قبضهٔ قدرت خدای بیرون روید واز
عذاب وی بکریزید وسبقت کیرید هرکجا که باشید بشما رسد وچون رسیده باشد اکر خواهد که خویشتن
را ازان عذاب با زخرند باز نفروشند که اکر هر نفسی را ظلم کرده بود انچ در زمین باشد از مال وملک
وی را بود خواهد که فدا کند وخویشتن را باز خرد بدلی خویش تا ان روز فدیه قبول نکنند ورشوت نستانند
باید که امروز خود را باز خرند که امروز فدیه مقبولست ودر توبه کشاده اما چون توبه نکنند واز عملهٔ

مظالم

مظالم بیرون نیایند فردا که عذاب را معاینه ببینند پشیمانی وندامت در دل ارند واز غایت دهشت وحیرت
طاقت کریه وفریاد ندارند ونیز پشیمانی را رؤسا از سفله واتباع پنهان دارند تا زبان ملامت دریشان
دراز نکرده اند ومیان ایشان حکم براستی وعدل کنند وبر ایشان هیچ ظلمی وحیفی نرود از رسول عم پرسیدند
که ایشان را چه سود دارد پشیمانی نهانی ایشان کفت از شماتت اعدا انکه کفت الا ان لله ما فی السموات این
کافرانرا که خواهند که نفس خود را فدیه کنند دران روز وباز خرند از عذاب بهرچه در دنیا باشد از
مال وملک وخزاین ایشانرا خود باز نفروشند واکر تقدیرا باز فروشند ایشانرا چیزی از کجا باشد
که خود را باز خرند که دران روز هرچه در اسمان وزمین باشد همه خدایرا بود هیچکس را ملکی وملکی نباشد
بدانید واکاه باشید که وعدهٔ خدای حق است وراست انچ وعده داده است مؤمنانرا وکافرانرا از ثواب
وعقاب بودنیست وبیاید ولکن بیشترینهٔ مردمان نمی دانند وخدایرا نمی شناسند او ست ان خدای
که زنده کرد ایشانرا که در وحیوة نباشد بانک حیوة در وافزاید وبمیراند انرا که در وحیوة وزندکی باشد
بنیهٔ حیوة او خراب کند چنانک حیوة در وی نماند بودن ومرجع وبازکشت جملهٔ خلایق باوی است انجا
که کس را در وحکم نباشد مکر ویرا ۝ يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَتْكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَشِفَاءٌ
لِمَا فِي الصُّدُورِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا
هُوَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ ۝ حق تع خطاب میکند جملهٔ مردمانرا از مؤمن وکافر ومیکوید ای مردمان
بشما امد کتابی مشتمل بر مواعظ وزواجر یعنی قرانی که مشتملست بر انچ دعوة کند باصلاح وزجر کند از
قبایح ومعاصی وتنبیه کند بر توحید وعدل خدای ودارو وشفا درد سینهاست از عقاید فاسد ومذاهب
باطل ومرابصدد دلهاست ودل را بر ان صدر خوانند که جای او دل است وقرانرا برای ان شفا خوانند
که جهل درد دل است که دوا روی بجز علم نباشد وقران مایهٔ علم است وهدایتی ودلالتی است که بحق راه
نماید ورحمتی ونعمتی است این قران مؤمنانرا که باو ایمان اورند ویرا تصدیق وعمل کنند ای محمد بکوی این

مردمان را که بمال ومتاع دنیا شادان مباشید که مال دنیا را بقا نیست ومتاع دنیا ثبات ندارد بوی جه
شادان توان بود بفضل خدای شادان باشید وبرحمت او خوش دل ونازان باشید واین هردو جمع کنید
کاین بهتر است از انچ اهل دنیا از ان جمع میکنند ابو سعید خدری گفت فضل خدای قرانست ورحمت او
انک ما را اهل قران کردانید مجاهد گفت ـــــ فضل خدای قرانست ورحمت او ایمان کسائی گفت ـــــ
وفضل خدای نعمت ظاهر است ورحمت او نعمت باطن واسبغ علیکم نعمه ظاهرة وباطنة ذو النون
مصری گفت ـــــ فضل الله بهشت جنان است ورحمت او نجاة از دوزخ ونیران است محمد
باقر ع گفت ـــــ فضل الله اقرار برسول خدای محمد مصطفی است ورحمت اقرار بولایت علی
مرتضی است فرحی که ازین نوع بود محمود است فرحین بما اتیهم الله من فضله وفرحی که نه ازین نوع
بود مذموم است لا تفرح ان الله لا یحب الفرحین ۝ قُلْ أَرَأَيْتُم مَّا أَنزَلَ اللَّهُ لَكُم مِّن رِّزْقٍ
فَجَعَلْتُم مِّنْهُ حَرَامًا وَحَلَالًا قُلْ آللَّهُ أَذِنَ لَكُمْ أَمْ عَلَى اللَّهِ تَفْتَرُونَ وَمَا ظَنُّ الَّذِينَ
يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ
هُمْ لَا يَشْكُرُونَ ۝ حق سبحانه وتع خطاب کرده است درین ایة با مشرکان عرب بزبان رسول
وگفته است رسول خود را ای محمد بگوی این کافران را که برخویش چیزها که حلال بود حرام کرده اند و
چیزها که حرام بود حلال کردند که هیچ شما دیده اید ودانسته انچ خدای فرو فرستاد برای روزی حلال
شما از انچ بعضی را حرام کرده اید چون بحیره وسایبه ووصیله وحام وبعضی را حلال کرده اید مرا ازین
خبر دهید وبگویید که خدای شما را دستوری داده است وبدین فرموده یا خود شما از خود انرا حرام کرده
اید بی حجتی وبینتی انکه انرا بر خدای بسته اید وافترا کرده چون قسمت اول باطل باشد از بهر انک
خدای دستوری نداده با خدا بیش نماند الا انکه ایشان افترا کرده باشند ودروغ برخدای تعالی انگه تهدید کرد
ایشان را وگفت چه گمان می برند ایشان که برخدای افترا میکنند در روز قیامت که با ایشان چه خواهد رفت حقا نا

کدایشان را

کد ایشان را امید ثواب ورحمت نیست که چنین افترا ودروغ برخدای تعالی دلیری می نمایند وبجا کان ایشان رسد
که ایشان را مهمل است وساخته از انواع عقوبت در روز قیامت وخدای تع خداوند فضل وافضال ونعمت واحسان
است بر جمله خلایق نعمت او بسیار است وفضل او بی شمار ولکن بیشتر خلقان شکر او ونعمتهای او نمیکنند ودر نعمت
او کفران می ارند لا جرم انچ با ایشان می رسد از وبال وعقوبت هم از افعال بد وکردار ایشانست این ایة دلیلست بر انک
هیچکس را روا نیست که از وی حکمی از احکام شرع پرسند که وی سخن گوید در حجود ولا یجوزان الا بعد الایقان والاتقان
واحتیاط تمام تا از جمله انها نباشد که برخدای افترا کرده اند در تحریم وتحلیل ۝ وَمَا تَكُونُ فِي
شَأْنٍ وَمَا تَتْلُو مِنْهُ مِن قُرْآنٍ وَلَا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُودًا إِذْ
تُفِيضُونَ فِيهِ وَمَا يَعْزُبُ عَن رَّبِّكَ مِن مِّثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ
وَلَا أَصْغَرَ مِن ذَٰلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ
عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ۝ خطاب با محمد است وجمله امت درین ایة داخل اند و
مراد ایشان اند میگوید ای محمد تو در هیچ کاری نباشی از کارها که از اخطری وقدری ومنزلتی
بود ودر هیچ کاری از کارها نباشی وهیچ قرانی نخوانی وازان چیزی نخوانی وهیچ عملی از اعمال وفعلی
از افعال نکنی الا که ما بران جمله گواه باشیم وحاضر می بینیم ومیدانیم وجزا بروفق استحقاق ان برسانیم
واین بران گفت تا مکلفان متنبه ومتعظ شوند وبی خبر نباشند وبدانند که بر ایشان رقیبان وگواهانند
افعال از سر عیوب نکنند وگناه کاری پیش نگیرند که خدای گواه است برانچ ایشان دران شروع میکنند واز وی
غایب نشود ودور نگردد از اعمال ایشان مثقال ذره همسنگ مورچه خورد نه در اسمان ونه اندر
زمین ونه کمتر ونه بیشتر الا که در کتاب روشن نوشته وثبت کرده باشند وان کتاب لوح محفوظ است
یا صحایف اعمال ایشان انها بدانید واگاه باشید که دوستان خدای را هیچ خوفی وترسی باشد وایشان
نترسند در وقتی که دشمنان خدای از عذاب خدای بترسند ایشان اندوهگین نشوند تا انها که این پایه دارند

حزب

واین منزلة یافتند کیستند سعید جبیر گفت از رسول خدای پرسیدم من اولیاء الله گفت
اولیاء خدا ایشان اند که چون مردمان ایشانرا ببینند خدایرا یاد کنند و بر سمت وطریقه وهیئة
ایشان روند دید ار ایشان لطف بود راوی حبن گوید که از رسول خدای عم شنیدم که میگفت
خدایرا بندگانی هستند که ایشان نه پیغمبران باشند و نه شهیدان پیغمبران وشهیدان بر ایشان
غبطه بود روز قیامت بمکان ایشان از خدای گفتند یا رسول الله ایشان کیستند و عمل
ایشان چیست با ما بگوی تا ما نیز ایشانرا دوست داریم گفت قومی باشند که بایکدیگر دوستی
کنند برای خدای بی آنکه میان ایشان خویشی ورحمی بود و بی آنکه مال بیکدیگر دهند والله که رویها
ایشان بنور تابان بود وایشان بر منبرها نور باشند چون مردمان بترسند ایشان نترسند وچون
مردمان اندهگین باشند ایشان نباشند آنگه این ایة بر خواند الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم
یحزنون از امیر المؤمنین علی عم پرسیدند گفت ایشان کسانی اند که از بی خوابی کبرده باشند
در شبها از بهر آن چشمهای ایشان آب می ریزد واز عبرتها که دیده باشند روی ایشان زرد شده
باشد واز بسیاری گرسنگیها که کشیده باشند وروزه داشته شکمها ایشان باریک شده باشد واز
تشنگی لبهای ایشان خشک وبلاسیده باشد ۝ اَلَّذِیْنَ آمَنُوْا وَکَانُوْا یَتَّقُوْنَ لَهُمُ
الْبُشْرٰی فِی الْحَیٰوةِ الدُّنْیَا وَفِی الْآخِرَةِ لَا تَبْدِیْلَ لِکَلِمَاتِ اللّٰهِ ذٰلِکَ
هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِیْمُ وَلَا یَحْزُنْکَ قَوْلُهُمْ اِنَّ الْعِزَّةَ لِلّٰهِ جَمِیْعًا هُوَ السَّمِیْعُ
الْعَلِیْمُ ۝ روشن ترو صافی اولیاء خدایرا اینست که میگوید که ایشان آنانند که بخدای ورسول
خدای وبایات کتاب خدای ایمان آورند واز خدای ترسند واز نواهی اجتناب کنند وگرد
معاصی نگردند وباوامر کار کنند در خبرست که رسول را عم پرسیدند که ولی خدا
کیست دست برکتف امیر المؤمنین زد گفت هذا ولی الله ولی خدا این مرد است دوستی کن
با وی واگرچه کشنده پدرت وبرادرت باشد ودشمن خدا ودشمن این مرد است دشمنی کن با دشمن
وی واگرچه پدرت وبرادرت باشد وباجماع امت این دو خصلت که خدای تع در این ایة ذکر کردست
بر وجه مزید وتفضیل وی را حاصل بود ازین سبب وی را ولی الله گفتند در ایمان سابق بود ودر تقوی
مقتدا بود تا لقب او را امیر المؤمنین وامام المتقین گفتند پس ورا ودوستان او را ومتابعان
او را این بشارة دادند که لهم البشری مراین مؤمنان متقی وپرهیزکاران مهتدی را بشارتهاست
در دنیا ورندگانی دنیا ودر اخرة بشارة در دنیا چیست آنکه عبادة بن الصامت گفت
که رسول را عم پرسیدم ازین بشارة گفت الرؤیا الصالحة یریها المسلم او یری له خوابی نیکو باشد که مرد
مسلمان بیند خود را یا از بهر وی بینند وبشارة اخرة بهشت است ابو هریره از رسول عم روایت
کرد که چون قیامت نزدیک رسد خواب مرد مسلمان کم خطا کند وخواب آنکس راست تر بود که سخن
وی راست تر بود آنگه گفت خواب سه گونه باشد یکی بشارة بود واز خدای ویکی از حدیث نفس بود
که مرد با خود گوید ودیگر از شیطان وخواب جزوی است از چهل جزو پیغمبری چون یکی از شما
چیزی بیند که از آن کراهتی بود وی را باید که از آن باز نگوید وبرخیزد ودو رکعت بکند آنگه گفت
که من قید دوست دارم در خواب وغل را کاره باشم که قید ثبات بود در دین زهری گفت
بشارة دنیا آنست که فرشتگان دهند بنده را در وقت مرگ وگویند الا تخافوا ولا تحزنوا وابشروا
بالجنة التی کنتم توعدون وبشارة اخرة آمدن فرشتگانست باستقبال مؤمنان وبشارت
ایشانست سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین بشارة دنیا آنست که بر زبان پیغمبرانست که وبشر الذین
آمنوا وبشارة اخرة آنست که در جراید اعمال ایشانست واما من اوتی کتابه بیمینه آنگاه گفت لا
تبدیل لکلمات الله کلمات خدایرا تبدیلی نیست و وعدهای خدایرا خلف وتغییری نیست نافع گفت
که روزی حجاج خطبه میکرد آن خطبه را دراز باز کرفت عبد الله عمر سر بر کنار منبر نهاد حجاج گفت

جملهٔ

عبدالله زبیر کتاب خدایرا تبدیل کرد عبـــدالله عمر گفت نه تو این کردی و نه عبدالله انکه گفت
لا تبدیل لکلمات الله حجاج گفت لعداوتیت علما وا زسران حریث برفت ذلک الفوز العظیم این
بشارة مؤمنانرا واین کرامت مرمتقیانرا پیروزی عظیم وظفری بزرکوارست انکه رسول را خطاب
کرد ووپرا تسلی و دلخوشی داد وکفت ای محمد باید که ترا دلتنک کرداند وانده‌مکن کفتار ایشان در تکذیب
تو وتدبیر ایشان در ابطال کار تو که من که خداوندم با تو ام وعزت وغلبه همه خدایراست دوستان وی
عزیز باشند وغالب ودشمنان وی ذلیل باشند ومغلوب واو بر دشمنان تو غلبه کند وترا بر ایشان
ظفر دهد انا لننصر رسلنا واوست شنوا باقوال ایشان ودانا باحوال واقوال ایشان انچ کویند
شنود وانچ اندیشند وبران عزم کنند داند بر حسب جزا بایشان رساند ۞ اَلَا اِنَّ لِلّٰهِ مَنْ فِی
السَّمٰوَاتِ وَمَنْ فِی الْاَرْضِ وَمَا یَتَّبِعُ الَّذِیْنَ یَدْعُوْنَ مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ شُرَكَآءَ
اِنْ یَّتَّبِعُوْنَ اِلَّا الظَّنَّ وَاِنْ هُمْ اِلَّا یَخْرُصُوْنَ هُوَ الَّذِیْ جَعَلَ لَكُمُ الَّیْلَ لِتَسْكُنُوْا
فِیْهِ وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا اِنَّ فِیْ ذٰلِكَ لَاٰیٰتٍ لِّقَوْمٍ یَّسْمَعُوْنَ ۞ میکوید که بدانید
واکاه باشید که هرکه در اسمانهاست وهرکه در زمین است از فرشتکان وادمیان وپریان همه خدایرا
اند همه بندکان وپرستاران وی اند چون ایشان که عاقلان باعزاند بندکان وی باشند وبنده
خدای خداوندی را نشاید اولیتر بود که غیر ایشان خدایرا نشاید واین مشرکان که بدون خدای
تبانرا می پرستند وایشانرا شریک میخوانند چه چیزاست که ایشان انرا متابعت میکنند یعنی هیچ چیز
را متابعت نمیکنند که انرا اصلی باشد چه باخدای در خدایی والهیة شریک محال بود وایشانرا صرایح
میکویند ومیکنند علم حاصل نشده است وایشان جز متابعت ظن وکمان نمیکنند واین کمان ایشان
باطلست وظن ایشان محال وایشان جز دروغ چیزی دیکر نمیکویند هرچه میکنند باطلست
وهرچه میکویند دروغ است چون کفتار مشرکان وسخن باطل ایشان بیان کرد مکلفانرا به توحید

وعـ

وعبادة باخلاص تحریض کرد وبیاد که بان توسل توان ساخت بر توحید او تنبیه کرد وان
افعال است که وی تع بان مختص است که مقدور قدرة او بود کسی دیکرانرا نتواند کرد کفت اوست
ان خدای که شب را بهر شما افریده وانرا لباس شما کردانید تا در وی ساکن شوید وارام کیرید شب را
لباس خواند زیرا که لباس پرده پوشست وشب نیز همین عادة دارد که اللیل للعاشقین ستر
یالیت اوقاته تدوم با انکه پرده پوش است چاره ارام واسایش تو است تا از بحار روز براسایی
از تاختن ورفتن وسعی کردن در حوایج که اکر روشنایی شب چند روز بودی حرص ترا تا کرمی
که از عمل ورنج بواسودی چنانکه شب را تاریک از بهران کرد تا باسایش مشغول شوی وروز را روشن
وبینا کرد تا دعوی باسباب معیشة قیام نمایی بدرستی وحقیقت که درین جدا افرین روز وشب
بدین صفات ایاتی وعلاماتی ودلالاتی است قومی را که بشنوند واندیشه کنند ومعتبر شوند ۞
قَالُوا اتَّخَذَ اللّٰهُ وَلَدًا سُبْحٰنَهٗ هُوَ الْغَنِیُّ لَهٗ مَا فِی السَّمٰوٰتِ وَمَا فِی الْاَرْضِ
اِنْ عِنْدَكُمْ مِّنْ سُلْطٰنٍۭ بِهٰذَا اَتَقُوْلُوْنَ عَلَی اللّٰهِ مَا لَا تَعْلَمُوْنَ قُلْ اِنَّ الَّذِیْنَ یَفْتَرُوْنَ
عَلَی اللّٰهِ الْكَذِبَ لَا یُفْلِحُوْنَ مَتَاعٌ فِی الدُّنْیَا ثُمَّ اِلَیْنَا مَرْجِعُهُمْ ثُمَّ نُذِیْقُهُمُ
الْعَذَابَ الشَّدِیْدَ بِمَا كَانُوْا یَكْفُرُوْنَ ۞ حق تع کفتار شنیع مشرکان وکسانی که خدایرا
فرزند کفتند باز میکوید ورد میکند بر سه کروه بر مشرکان که کفتند الملائکة بنات الله وبر جهودان
که کفتند عزیر بن الله وبر ترسایان که کفتند المسیح بن الله وچنانکه حقیقت این بر خدای روا نیست
مجازش هم روا نباشد چرا انکه پسری ودختری کرفتن بر انکس روا بود که وی محتاج بود وخدای تع
از این منزه است چنانکه کفت سبحان الله او منزه است ودور از انکه چه‌وکان برند بجلال این از انکه
حقیقت این حدیث او را بجسمیة کند از بهر انکه فرزند جنس پدر وماننده پدر بود واورا مثل وجنس
ومانند نیست ومجازش را که باحتیاج وهو الغنی واو توانکر وبی نیاز است از انکه اورا احتیاج
در اسمانها ودر زمین است وهمه ملک ومملکت اوست واو بفرزند چه حاجت بود انکه خطاب کرد

این جماعت را وگفت که شما را باین که میکوئید هیچ حجت وسلطانی ودلیل وبرهانی نیست وهرجه
بی دلیل وحجت بود علم نبود جهل بود هی برشما خدای جیزی میکوئید که شما راباان علم حا
صل نیست جیزی میکوئید که از امید اید بکوای محمد واعلام کن که انک نی که بر خدای افترا میکنند
وچیزی که بر خدا روا نیست روا میدارند ایشان فلاح وظفر نیابند هرکز رستکاری نبود
ایشان را این کروه که میکویند بر خدای متاع اندک ومنفعتی حقیر در دنیا که زود بکذرد وباقی
نماند که در عقبات شقاوة دایم ورنج مخلد ببینند ثم الینا مرجعهم پس با ماست بازکشتن ایشان
بچشانیم ایشان را عذابی سخت بان کفر که ایشان اورده اند وان دروغ که بر خدای نهاده اند
وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ نُوحٍ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنْ كَانَ كَبُرَ عَلَيْكُمْ مَقَامِي وَتَذْ
كِيرِي بِآيَاتِ اللَّهِ فَعَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْتُ فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَشُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ لَا
يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً ثُمَّ اقْضُوا إِلَيَّ وَلَا تُنْظِرُونِ فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَمَا سَأَ
لْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ فَكَذَّبُوهُ
فَنَجَّيْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ وَجَعَلْنَاهُمْ خَلَائِفَ وَأَغْرَقْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا
بِآيَاتِنَا فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُنْذَرِينَ حق تع میکوید ای محمد برخوان برایشان
یعنی برین کافران خبر نوح پیغمبر ع وقصه او جون قوم خود را کفت که ای قوم اکر خبانت
که بر شما بزرک می شود مقام کردن من درمیان شما ویاد دادن من شما را ایات وعلامات وحجج [illegible]
ودلالات بریکانکی خدای واکر شما ازین سبب قصد رنجانیدن وکشتن من کرده اید من بر خدای
توکل کردم واعتماد کلی بوی دارم شما دل بر کار خود نهید وعزم مصمم کردانید بر کشتن شما وشر
یکان درین کار هیچ فرو مکذارید از شرکا وانبازان ومعبودان خود استعانت ویاری خواهید
پس باید که کارها شما وقصد شما در اهلاک من محقق وپوشیده نباشد پس انکاه بر ایند بمن انچ دردل
دارید از قتل وهلاک من وهیچ مرا مهلت وزمان مدهید واین ان وقت کفت که ایشان را

ازاغ نوح پیغمبر ع میکفت ملالت لدا زانک نوح بایشان بروز وشبانکاه ووقت وبی وقت برایشان
ابلاغ بود وایشان را دعوة میکرد وبخدای می ترسانید وعقاب خدای یاد ایشان میداد واو را میزدند
وجفا میکردند واو از دعوة کردن باز نمی ایستاد کفتند تد بیانست که ما او را بکشیم کفتند ای نوح
ازین کار خود بر دو اکرنه ما ترا بکشیم نزدیک انحال نوح کفت ای قوم ان کبر علیکم مقامی
وتذکیری الایة فان تولیتم میم ازسخن نوح پیغمبر است که با قوم خود کفته است که ای قوم اکر
شما بر میکردید وو عظ وپند من نمی شنوید وقبول نمیکنید مکر انست که من برین دعوة که شما را
میکنم ووعظ وپند که شما را میدهم اجری ومزدی طمع میدارم نه من از شما هیچ مزدی طمع
نمیدارم ونمیخواهم ومزد من جز بر خدای نیست ومرا فرموده اند که من از جملهٔ مسلمانان
ومنقادان امر حق باشم ومتابع رای شما نشوم انکه خدای باز نمود که قوم با او جه کردند واو
جه کرد کفت قوم او او را بدروغ داشتند وباور نداشتند وقصد کشتن او کردند ما او را نجاة
دادیم وکسانی را که با وی در کشتی بودند وایشان را خلیفه کردیم یعنی بازماندة وقایم مقام ایشان
کردانیدیم وان قوم را که با وی بودند در کشتی وان کافران که تکذیب کردند نوح را همه غرقه کردانیدیم
بطوفان عام پس بنکر تا عاقبة کار انانک ایشان را انذار کردیم وایشان قبول نکردند بکجا رسید وچکونه
بود انکاه ما پس از نوح بفرستادیم پیغمبرانرا جون هود وصالح وابرهیم ولوط وشعیب علیهم السلم
ایشان بیامدند وقوم خود را بترسانیدند وایات ودلایل وحجج اظهار کردند ایشان نیز همان کردند
که قوم نوح کرده بودند از کفران وتکذیب وایمان نیاوردند وانچ کافران پیشین انرا تکذیب کر
دند که قوم نوح کرده بودند هم جنانک بر دل انها مهر کردیم یعنی بخذلان از سبب اصرار ایشان بر کفر
وعصیان با ایشان کردیم بر دلهاء ایشان تا علامتی بود فرشتکان را هم جنین مهر کنیم بر دلهاء که
ظالمان ومتعدیان اند واز فرمان ما در کذرند واز امر تجاوز کنند جنانک کفت ثُمَّ بَعَثْنَا
مِنْ بَعْدِهِ رُسُلًا إِلَى قَوْمِهِمْ فَجَاءُوهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا بِهِ

من قبل كذلك نطبع على قلوب المعتدين ۝ ثم بعثنا من بعدهم موسى وهرون
الى فرعون وملايه باياتنا فاستكبروا وكانوا قوما مجرمين فلما جا
ءهم الحق من عندنا قالوا ان هذا لسحر مبين قال موسى اتقولون
للحق لما جاءكم اسحر هذا ولا يفلح الساحرون قالوا اجئتنا لتلفتنا عما
وجدنا عليه اباءنا وتكون لكما الكبرياء في الارض وما نحن لكما بمؤ
منين ۝ پس بفرستادیم از پس پیغمبران موسی وهرونرا بفرعون وقوم او ایشان برفتند
و فرعون وقومش را دعوة کردند ایشان استکبار و گردن کشی کردند و پای از حد خود بیرون
نهادند و ایشان قوم مجرم و گناه کار بودند بکفر و عصیان کاوردند پس انکه موسی با ایشان امد
و حق بایشان رسید از نزدیک ما جون معجزهٔ عصا و ید بیضا و غیر ان از حجج و ایات و ایشان بدا
نستند و معلوم ایشان شد هیچ دفعی نداشتند جز انک گفتند که این سحری است ظاهر و جادوی
است روشن که ما می بینیم و سحر ایهام معجز باشد بوجه تلبیس و حیله و هر که سحر کند و معتقد صحت
ان بود کافر باشد و هر که اعتقاد صحتش نکند فاسق باشد موسی ع ایشانرا گفت جون ایشان این
سخن گفتند که هی شما حق را که بشما امد سحر میگوئید و بران طعن میزنید و عیب میکنید هی مثل
این ایات و معجزات سحر باشد بسحر جگونه جوب را کردد واژدها شود هرگز انها که ساحر باشند
و جادوی کنند فلاح نیابند و ظفر نه بینند فرعون و قومش موسی را گفتند که هی تو امدی تا بدین
سحر و جادوی خویش ما را از طریقه و مذهب پدران بگردانی و ما را از انچ پدران خود را بران یافته
ایم از دین و اعتقاد دور گردانی و ترا ای موسی و برادرت راهرون بزرگی و پادشاهی بود
در زمین ما شما را باور نداریم و تصدیق شما نکنیم و این زان گفتند که بنداشتند که غرض ایشان
پادشاهی و جباری بود در زمین و هر کسی بدیگری همان اندیشه کند که در دل او باشد ۝

وقال فرعون ائتوني بكل ساحر عليم فلما جاء السحرة قال لهم موسى
القوا ما انتم ملقون فلما القوا قال موسى ما جئتم به السحر ان الله
سيبطله ان الله لا يصلح عمل المفسدين ويحق الله الحق بكلماته ولو كره
المجرمون فما آمن لموسى الا ذرية من قومه على خوف من فرعون
وملايهم ان يفتنهم وان فرعون لعال في الارض وانه لمن المسرفين ۝
فرعونرا جون گمان ان بود که انچ از موسی می بیند سحر است و این خیال در دماغ او مستحکم شد از انجا
که روزگار ساحران بود فرعون فرمود که برید و در اقطار ممالک من بگردید هرجا که جادوی
عالم و ساحر دانا ست بنزدیک من ارید برفتند و ساحرانرا جمع کردند جون بنزدیک فرعون امدند
فرعون حدیث موسی با ایشان بگفت ایشان برفتند رسنها و جوبها را دربیکر واژدها صفت را
بیماب بیندودند و پیش موسی اوردند و موسی ایشانرا گفت بیندازید از انچ خواهید انداختن
ایشان انچ داشتند بینداختند موسی ع جون جنان دید دانست که ان سحر است وار احقیقتی نیست
ما جئتم به السحر انچ شما اوردید سحر است و خدا تع ان را زود باطل گرداند و هر کز عمل مفسدانرا
باصلاح نیارد و اصلاح ان نکند و ثابت و دایم ندارد بلک هلاک گرداند و حق را حق گرداند با
ظهار دلیل و حجت و بیان و باطل را باطل گرداند بانک دلیل بر بطلان ان ظاهر گرداند و اگر جه
مجرمان و کافران کاره ان باشند جون موسی دعوة کرد بموسی ایمان نیاوردند الا جمعی از فرزندان
بنی اسرائیل یعنی فرزندانی که از قوم موسی بودند و پدران ایمان نیاوردند از ترس فرعون عبد الله
عباس گفت که ایشان ششصد هزار مرد بودند یعقوب ع با هفتاد و دو مرد در مصر امد انکه
نسل و فرزندان ایشان ششصد هزار شدند بعضی دیگر گفتند که ایشان جماعتی بودند که
مادران ایشان از بنی اسرائیل بودند و پدران ایشان از قبط و گفته اند که مراد بدین قوم قوم

فرعون نیست که از ایشان کسی ایمان بیاورد الا جمعی اندکی آسیه بود و حزبیل مؤمن آل فرعون
و ماشطهٔ دختر فرعون و دختر او و زن خازن فرعون ایشان ایمان بیاوردند بر ترسی
از فرعون و قومش از آنکه فرعون ایشان را در فتنه اندازد و از دین شان بر گرداند یا عذاب
کند ایشان را و بکشد و فرعون جباری قاهر بود در زمین و از جملهٔ مسرفان بود و از آنانکه
از قدر و اندازهٔ خود در گذرند ۝ وَقَالَ مُوسَىٰ يَا قَوْمِ إِن كُنتُمْ آمَنتُم بِا
للَّهِ فَعَلَيْهِ تَوَكَّلُوا إِن كُنتُم مُّسْلِمِينَ فَقَالُوا عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا
فِتْنَةً لِّلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ وَنَجِّنَا بِرَحْمَتِكَ مِنَ الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ ۝
موسی عم قوم خود را تقویت دل و استمالت فرمود گفت ای قوم اگر چنانست که بخدای ایمان
دارید توکل بر و کنید اگر شما مسلمانید برای آنکه حق مسلمان و مؤمن آن بود که در کارها بر خدای
توکل کند و هر که بر خدای توکل کند مهماتش کفایت کرده شود ایشان جواب دادند و گفتند که ما
بر خدای توکل کردیم آنگه دعا کردند و گفتند ای خدای ما ما را فتنهٔ ظالمان مگردان و ما را بساحل
نجات رسان از دریا و فتنهٔ کافران ابو الضحی گفت که ایشان را بر ما دست مده که پس گمان
برند که ایشان بهتر از ما اند مفتون ما شوند و ما فتنهٔ ایشان باشیم مجاهد گفت که ما را
بگناه ما بعذاب ایشان عذاب مکن که آنگه ایشان گویند اگر ایشان بر حق بودندی ایشان را عذاب نکردندی
و ما را برحمت خویش و فضل خویش از این کافران برهان ۝ وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ
وَأَخِيهِ أَن تَبَوَّآ لِقَوْمِكُمَا بِمِصْرَ بُيُوتًا وَاجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ قِبْلَةً
وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ وَقَالَ مُوسَىٰ رَبَّنَا إِنَّكَ آتَيْتَ
فِرْعَوْنَ وَمَلَأَهُ زِينَةً وَأَمْوَالًا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا رَبَّنَا لِيُضِلُّوا عَن
سَبِيلِكَ رَبَّنَا اطْمِسْ عَلَىٰ أَمْوَالِهِمْ وَاشْدُدْ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُوا

حتی

حَتَّىٰ يَرَوُا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ ۝ حق تع حکایت کرد از آنچ وحی کرد بموسی و هرون
گفت ما بموسی و برادر او هرون وحی کردیم که برای قوم خویش بمصر خانها گیرید و مسکنها سازید
و خانهای خویش قبلهٔ خود گردانید یعنی مسجد خود گیرید و در وی نماز کنید بیشتر مفسران
گفتند که سبب آن بود که خدای تع بنی اسرائیل را فرمود که جز در مسجد نماز مکنید ایشان نماز در مسجدها
کردند چون فرعون مسلط شد بفرمود تا مسجدها خراب کردند و ایشان را منع کردند از نماز کردن
در مسجد حق تع وحی فرستاد و گفت شما را اکنون رخصه است که در خانها نماز کنید خانهای را قبله
و نمازگاه خود سازید عکرمه و مجاهد گفتند که ایشان در کعبه نماز کردندی چون خایف
شدند بفرمود تا در خانها نماز کنند و روی بکعبه آرند سعید جبیر گفت که مراد آنست
که خانها در مقابل یکدیگر سازید آنگه گفت و اقیموا الصلوة و نماز بپای دارید و بران مداومت
و مواظبت کنید و ای موسی بشارت ده بهشت مؤمنان را و گفته اند که خطاب با محمد است عم و قال موسی
موسی گفت ای بار خدای تو فرعون را و اتباع و اشراف قوم او را مالی و زینتی دادی از متاع
و اثاث و لباسهای فاخر و حلیهای گرانمایه درین دنیا بار خدایا تا از ره تو گم شوند خداوندا
مالهای ایشان سنگ گردان و بندی سخت بر دلهای ایشان نه تا ایمان نیارند الا آنگه که عذاب
دردناک بینند و این وقتی گفت که وی را طمع از ایمان ایشان منقطع گردید و خشم وی بر ایشان
سخت شد و دانست که ایشان مستحق خذلان اند موسی این دعا میکرد و هرون آمین میگفت خدای تع
دعای ایشان مستجاب گردانید و مالهای فرعون و فرعونیان را سنگ گردانید از زر و نقره
و انواع حبوبات از صامت و ناطق چهارپای و غیر آن همه سنگ شدند سؤال کنند
که ظاهر این دلیل قول مجبره میکند که ایشان گویند که خدای تع بنده را آلات و تمکین بر ضلالة
و گمراهی دهد و او مرید باشد جواب آنست که معنی لیضلوا لئلا یضلوا باشد یعنی بار خدای

تو بال فرعون این همه براه ان کردی تا ایشان ضال نشوند وایشان خود ضال شدند چنانک
درین ایتست کی یبین الله لکم ان تضلوا ومرا دانیست که لئلا تضلوا وشاید که لام لام عاقبة
پس این معنی این بود که بارخدایا تو با ال فرعون وقوم او این همه نعمت کردی وترا معلوم
بود که عاقبة ایشان این خواهد بود که ضال وگمراه شوند وگفته اند که لیضلوا دعاست بلفظ امر
همچنانک ربنا اطمس واشدد یعنی ای بارخدایا کو گمراه شوید که وبالان ضلال جز با ایشان
راجع نخواهد بودن وگفته اند که معنی واشدد علی قلوبهم انست که ای بارخدای دلهاء ایشان سخت
کردان وثابت دار تا هلاک نشوند طالبها مطموس ... وسنگ کردید می نگ ندعم بر غم وحسرت
حسرت شان می فزاید ولا در فلا یؤمنوا بمعنی لن گفته اند یعنی ایشان هرگز ایمان نیارند تا انگه
که عذاب ببینند ودران وقت ایمان قبول نبود چنانکه درحال غرق فرعون ایمان اورد و
قبول نبود ابو مسلم محمد بن بحر الاصفهانی گفت ــــ که این لام غرض است وخدای تع
ان مال که ایشان را داد بر سبیل عقوبت وعذاب داد بر کفر متقدم ایشان واین اید مثل اینست که
گفت فلا تعجبک اموالهم ولا اولادهم انما یرید الله لیعذبهم بها فی الحیوة الدنیا وتزهق انفسهم
وهم کافرون پس موسی ع گفت بارخدایا مرا معلومست که تو این مال ونعمت نه برای کرامت
ایشان دادی بلکه بر سبیل عقوبت در دنیا تا مفتون شوند ودر قیامت از راه بهشت گمراه کردند
بارخدایا این مالهاء ایشان را نیست کردان تا حسرتی بود در دلهاء ایشان ودلهاء ایشان سخت گردان
تا برین حال مکروه میرند که در سابق علم توست که ایشان ایمان نیارند مگر بقیامت که عذاب ببینند
وملجا شوند ۝ قَالَ قَدْ اُجِیبَتْ دَعْوَتُکُمَا فَاسْتَقِیمَا وَلَا تَتَّبِعَانِّ سَبِیلَ
الَّذِینَ لَا یَعْلَمُونَ ۝ چون موسی وهرون دعا کردند خدای تع گفت ای موسی
وهرون دعاء شما مستجاب شد وبهدف قبول امد پس اکنون شما بر کار خود باشید

وباسر دعوة واداء رسالت شوید وبران راه وطریقة که شما را فرموده اند مقیم ومستمر باشید
وبهیچ وجه متابعت مکنید راه انکسانی را که ندانند وجاهلان باشند ۝ وَجَاوَزْنَا بِبَنِی
اِسْرَائِیلَ الْبَحْرَ فَاَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ وَجُنُودُهُ بَغْیًا وَعَدْوًا حَتّٰی اِذَا
اَدْرَکَهُ الْغَرَقُ قَالَ اٰمَنْتُ اَنَّهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا الَّذِی اٰمَنَتْ بِهِ بَنُوا اِسْرَائِیلَ
وَاَنَا مِنَ الْمُسْلِمِینَ آلْاٰنَ وَقَدْ عَصَیْتَ قَبْلُ وَکُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِینَ
فَالْیَوْمَ نُنَجِّیکَ بِبَدَنِکَ لِتَکُونَ لِمَنْ خَلْفَکَ اٰیَةً وَاِنَّ کَثِیرًا مِنَ النَّا س
عَنْ اٰیَاتِنَا لَغَافِلُونَ ۝ ما بنی اسرائیل را از دریا بگذرانیدیم وایشان بسلامت از
دریا بگذشتند فرعون ولشکر او از پی ایشان برفتند از غایة حسدی وعداوتی وظلمی که ایشان را
بود بر موسی وقوم او واین چنان بود که خدای تع خواست تا فرعون را هلاک کند موسی را فر
مود تا بنی اسرائیل را گفت تا برفتند وجملهء حلی وجواهر قبطیان بستدند وگفتند که ما را
عروسیست حلی با ایشان داد اندران شب برخاستند واز شهر بیرون امدند وخدای تع شب را
دراز کرد ابند وخواب بر ایشان انداخت تا هیچ کس از رفتن ایشان خبر نیافت وایشان ششصد
هزار وبیست هزار مرد بودند وهرکه هفتاد ساله بود در شمار نبود وهرکه بیست ساله بود در عدد
نبود وان شب هیچ سرای نبود از سرای قبطیان تا که دران سرای دو کودک وسه کودک نمرده
بود بر دیگر روز برخاستند بتجهیز ودفن ایشان مشغول شدند وکس با کس نپرداخت واز بنی
اسرائیل یاد نکردند تا شب درامد بخفتند بر دیگر روز برخاستند انتظار میکردند تا بنی اسرائیل
بخدمت ایشان روند بر عادة کس نیامد وکس پدید نبود برخاستند ودر سراهاء ایشان رفتند
همه رفته بودند فرعون را ازین خبر دادند فرعون ازین بیاشفت وگفت ان هؤلاء لشر
ذمة قلیلون چنانکه دران ایات از گفت او باز گفت ایکه فرمود تا لشکر همه جمع شدند فرعون

برنشست با هزار و شصت هزار مرد محمد بن کعب کفت که در لشکر او صد هزار
اسب سیاه بود بیرون از رنگهاء دیگر و این جماعت خواص فرعون بودند برا رنگ و شعار
و جامه سیاه داشت و این صد هزار مرد جمله با جامهاء سیاه و با اسبان سیاه و بارانیها سیاه بودند
و هرون بر مقدمه لشکر بود و موسی بر ساقه جون موسی و بنی اسرائیل بکنارهٔ دریا رسیدند مقدمهٔ
لشکر فرعون با ایشان رسیده بود هفتصد هزار مرد بود هر یکی بر اسبی تازی نشسته و خودی بر سر
نهاده و حربه بر دست کرفته جون قوم موسی ایشانرا بدیدند کفتند ای موسی جاره جیست از
پیش دریا و از پس لشکر فرعون اکر در دریا رویم غرقه شویم و اکر مقام کنیم بر دست ایشان کشته کردیم
موسی کفت کلا ان معی ربی سیهدین خدای تع بموسی وحی کرد که ای موسی عصا بر دریا زن عصا
بر دریا زد دوازده راه خشک در دریا پدید امد بعدد اسباط بنی اسرائیل هر یکی براهی فرو شدند جون
پاره برفتند کفتند خبر بنی اعمام خود نداریم و نباید که غرقه شده باشند خدای تع فرمان داد تا
کوهها اب طاق طاق شد تا ایشان یکدیکر را می دیدند جون ایشان جمله در دریا امدند فرعون بکناره
دریا رسید با لشکر خود جون دریا بران جمله بدید بترسید دانست که ان از ایات خداست لشکر
کفتند که فرو باید رفتن او کفت که نشاید رفتن درین کفت و کوی بودند که جبرئیل عم بر مادیانی
نشسته و در پیش اسب فرعون راند و در دریا رفت اسب فرعون اسبی فحل بود از پی مادیان در رفت
و فرعون باز نتوانست ایستادن و میکائیل عم بر ساقه لشکر فرعون می امد تا همه را بدریا فرو کرد
جون ایشان جمله در دریا امدند و ایشان از دریا بر امدند خدای تع ان طاقها بر هم زد و دریا
بر اب شد فرعون بدید که غرق نزدیک رسید حتی اذا ادرکه الغرق کفت ایمان اوردم بخدای بنی
اسرائیل و هیچ خدای نیست الا ان خدای که بنی اسرائیل بوی ایمان اوردند و من از جملهٔ مسلمانانم
جبرئیل عم پاره از کل دریا بر کرفت و در دهن او زد و کفت آلان و قد عصیت هم اکنون ایمان

مراوری

مراوری که هلاک کن خود معاینه بدیدهای و پیش ازین انجیل معتدان و عاصیان بوده کعب الاحبار
کفت روزی جبرئیل بر صورت مردی بنزدیک فرعون امد و او را کفت من از راه دور امده ام و مرا
فتوی هست تا از تو مسئله بپرسم کفت بپرس کفت جکوئی در حق بندهٔ که او را خداوندی باشد منعم
بر وی انواع نعمت کند جون نعمت او برین بنده از حد و اندازه برود او بدل شکر کفران کند و کوید
که خداوند منم سزای او جه باشد کفت که سزاوار او ان باشد که بدریاش غرقه کردانند کفت که این بر جا
بنویس و بنوشت بخط خود که یقول ابو العباس الولید بن مصعب بن الریان جزاء العبد الخارج علی
سیده ان یغرق فی البحر جبرئیل ان نوشته با بستد و تا ان روز که او در دریا کرفتار شد بر وی عرضه کرد و
کفت که این خط تو هست کفت اری کفت بفتوی خود بفعل خود کرفتار امدی جون جبرئیل موسی
را خبر داد از هلاک فرعون و موسی قوم را خبر داد کفتند که ما را از کجا معلوم شود که فرعون غرق شد
خدای تع فرعون را با سلاحها که پوشیده بود بر سر اب اورد تا مرده بر سر اب میکردید و موج زد و او را
بر ساحل دریا انداخت و بنی اسرائیل او را مرده بدیدند کفتند از ان وقت باز اب هیچ مرده را فرو
نبرد اینست که میکوید فالیوم ننجیک ببدنک ما امروز بر بالا افکنیم از زمین با تن بی روح تو و با
این زره تو که پوشیده و ان زره ی بود از زر ساخته تا ترا بان بشناسند و بدانند و تو کسانی را که
پس از تو امدند عبرتی و علامتی باشی یعنی بنی اسرائیل را که در دل ایشان جنان بود که فرعون از ان
بزرکوارتر باشد که او را در دریا غرقه کردانند خدای تع او را بر کنار دریا انداخت تا ظاهر شود مرد
مانرا دعوی باطل او و عبرتی باشد کسانی را که پس از تو باشند بر مثال تو اوکه جبر انکنند و دلیری
ننمایند انکه کفت که بسیاری مردمان از ایات ما غافلاند و این بر سبیل تنبیه کفت تا مردمان از
خواب غفلت اکاه شوند ۝ وَلَقَدْ بَوَّأْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ مُبَوَّأَ صِدْقٍ وَرَزَ
قْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ فَمَا اخْتَلَفُوا حَتَّىٰ جَاءَهُمُ الْعِلْمُ إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي

بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ فَإِنْ كُنْتَ فِي شَكٍّ
مِمَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ فَسْئَلِ الَّذِينَ يَقْرَءُونَ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكَ لَقَدْ
جَاءَكَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ وَلَا تَكُونَنَّ
مِنَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ فَتَكُونَ مِنَ الْخَاسِرِينَ ۝ بدرستی که ما باجای

دادیم فرزندان یعقوب را و فرزندزادگان او را جای درست و منزلی نیکو و پسندیده که آن بیت المقدس و شام است یا زمین مصر است که از پس هلاک فرعون خدای تع مصر را بنی اسرائیل داد بمیراث و گفته اند که زمین اردن و فلسطین بود وان زمین مقدس است که خدای تع ابراهیم را و فرزندانش را بآن وعده کرده بود و تحقیق نه بکراهت و نا ولحب و ایشانرا روزی کردیم از چیزهای پاک و حلال و لذیذ پس این جهودان که فرزندزادگان ایشان بودند خلاف نکردند تا انگه که بایشان امد علم یعنی دلیل و حجت که دلیل صحت نبوة رسول میکند وشاید که مراد باین علم معلوم بود یعنی خلاف نکردند در نبوة محمد تا انگه که معلوم ایشان بود صحت نبوة وی بایشان امد و ایشان وی را بشناختند و نبوة وی میدانستند از انجا که نام و نعت وی در توریة و انجیل خوانده بودند چون بیامد در وی خلاف کردند بعضی گفتند که وی راست بوی ایمان اوردند و بعضی گفتند که نیست همچنان بر کفر اصرار کردند ای محمد بدرستی که خدای تو روز قیامت در میان ایشان حکم کند در انچه ایشان خلاف میکنند کو اکنون خلاف میکنند تا کرا زیان دارد فان کنت فی شک پس اگر چنان باشد که تو در شک باشی خطاب بپیغمبر راست و مراد امت اوست یا خطاب با هر یکی بود از مخاطبان بعضی از مفسران گفتند که سبب نزول این آیة ان بود که کفار قریش گفتند که قران بر محمد شیطان القا میکند که او را رقی گویند جماعتی گفتار و جز ایشان بشک افتادند این آیة امد بعضی گفته اند که این بمعنی راست یعنی بانکه تو در شک نیستی از انچه ما بتو فرستادیم از قران از کسانی بپرس که ایشان کتاب میخوانند تا ترا یقین زیاده شود چنانکه ابرهیم گفت لیطمئن قلبی و خوانندگان کتاب علماء جهودان و ترسایان اند چون عبد الله سلام و بحیرا راهب گفت

ازیشان بپرس تا اقرار دهند و بگویند که این کتاب از نزدیک خداست و چنان معنی که مراد است معنی ان بود که اگر شما در شک باشید از انچه ما بشما فرستادیم از علما اهل کتاب بپرسید تا ایشان بگویند و از حق گواهی دهند بدرستی حق بتو امده است از خدای تو ترا زجمله شک کنندگان مباش و وجهی دیگر انست که این شک مشروطات و مشروط او موقوف بود بر شرط چون شرط نبود مشروط هم نباشد لاجرم چون این آیة امد رسول ع گفت ما كنت شاكا و این وجهی خوبست ولا تکونن و مباش از جمله انانکه آیات ما را تکذیب کردند که انگه تو نیز از جملهٔ زیانکاران باشی ۝ إِنَّ الَّذِينَ حَقَّتْ عَلَيْهِمْ كَلِمَةُ رَبِّكَ لَا يُؤْ
مِنُونَ وَلَوْ جَاءَتْهُمْ كُلُّ آيَةٍ حَتَّى يَرَوُا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ فَلَوْلَا كَانَتْ قَرْيَةٌ
آمَنَتْ فَنَفَعَهَا إِيمَانُهَا إِلَّا قَوْمَ يُونُسَ لَمَّا آمَنُوا كَشَفْنَا عَنْهُمْ عَذَابَ
الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَتَّعْنَاهُمْ إِلَى حِينٍ ۝ انانکه ثابت و واجب شد بر ایشان و سزاوار

گشت سخن خدای و کلمهٔ وی در حق ایشان ان کلمه که در لوح محفوظ است و فرشتگان را بدان خبر داده است که ایشان ایمان نیاورند و بر کافری بمیرند ای محمد ایشان هرگز ایمان نخواهند اورد نگر تا دل در بند ایمان ایشان ننهی بعضی گفته اند که مراد بکلمه لعنت است کافران را و سخط و خشم اوست بر ایشان ابن عباس گفت که کلمه اوست در لوح محفوظ که فلان لا یؤمن از انجا که کفر او معلوم بوده باشد و دیگران گفتند که کلمه اوست با ابلیس قوله لاملان جهنم منک و ممن تبعک منهم اجمعین ولو جاءتهم و اگر بایشان اید همه ایتی و دلالتی که ممکن باشد ایشانرا داعی لطف نخواهد بود و ایمان نخواهند اورد تا انگه که عذابی دردناک ببینند انگه ایمان ارند وان ایمان ایشانرا سودی نکند چنانکه فرعون را نکرد و وجه حسن تکلیف مؤمنانست وان تعریض ثوابست چون از خدای تعریض باشد و از وی قبول نباشد تاوان بر وی بود نه بر خدای انگه گفت فلولا کانت قریة هیچ اهل شهری و اهل دهی نبودند که ایمان اوردند در وقت انکه عذاب معاینه بدیدند و سود حاصل کردند و ایمان ایشانرا سود داشت و از عذاب نجات یافتند الا قوم یونس که ایشان چون علامت

عذاب معاینه بدیدند ایمان اوردند خدای تع از ایشان کشف کرد و رسوائی عذاب دنیا از ایشان
دفع کرد و ایشان را مهلت داد و ممتع گردانید تا وقتی و زمانی دیگر و شاید که مراد ازین حتی
و تحضیض بود کافران را بر ایمان اوردن و معنی چنین باشد که چرا اهل شهری ازین شهرها که ما
ایشان را هلاک کردیم ایمان بیاوردند پیش از انک عذاب را معاینه بدیدند تا ایشان را ایمان قبول بودی
و عذاب از ایشان دفع شدی چنانک قوم یونس ایمان اوردند و عذاب از ایشان دفع شد و ایمان
ایشان را سود کرد یعنی زین وجه هیچ کس ایمان بیاورد الا قوم یونس و قصه او چنان
بود که خدای تع یونس را بنینوی فرستاد از زمین موصل تا اهل نینوی را دعوة کند یونس ایشان را
دعوة کرد ابا کردند و ایمان بیاوردند یونس با خدای شکایت کرد خدای تع گفت بگوی ایشان را
که اگر ایمان بیارید از امروز تا سه روز دیگر عذاب با ایشان رسد یونس این بگفت و از میان
ایشان برفت ان روز که وعده بود بامداد برخاستند و علامت پیدا شد و ان ابری بود در وی پاره های
اتش گرد شهر ایشان در امد وهب گفت که ابری سیاه بود با دودی سیاه که بر شهرها ایشان افتاد در
و بام ایشان همه سیاه کرد چون ان بدیدند پادشاه خود را خبر کردند پادشاه گفت راست
که یونس مردی راست گوی است ما از وی هرگز هیچ دروغ نشنیدیم و این علامت عذابست بروید
و اورا طلب کنید اگر در میان ماست ایمن باشید که این عذاب نیست و اگر رفته باشد یقین بدانید که
عذابست برفتند و طلب کردند نیافتند پادشاه را گفتند که او رفته است پادشاه مردی عاقل بود
گفت طلب کردن او از بهر ان بود تا من و شما با وی ایمان اوریم تا این عذاب دفع شود اکنون چون
وی رفته است بیایید تا جمله بصحرا بیرون رویم انگه بفرمود تا جمله شهر بیرون شدند از زن و مرد
و پیر و جوان و چهارپایان را بیرون بردند و بفرمود تا فرزندان را از مادر جدا کردند و بچگان
چهارپایان را از مادر دور کردند و او جامه ملوکانه بینداخت و پلاس اندر پوشید و مردمان

همه پلاس اندر پوشیدند و بیکبار بانگ و زاری و فریاد اندر گرفتند چهارپایان بناله افتادند کو
دکان و مادران و مردمان همه در گریه امدند و اوازها بلند شد غریوانا بخاربرخاست پادشاه سر برهنه
و پای برهنه روی بر خاک نهاد و گفت ای خدای یونس ما خواستیم تا یونس را وسیلت سازیم اکنون
یونس بشوم گناه ما از میان ما رفته است اکنون ما بدرگاه تو امدیم و خود را تسلیم کردیم و بتو ایمان اوردیم
بارخدایا برحمت تو بر بندگان نت و بقدر و جاه و منزلة یونس که این عذاب از ما بر داری خدای تع
از ایشان صدق نیت شناخت عذاب از ایشان برداشت عبدالله مسعود گفت صدق نیت
ایشان ان بود که ایشان را هر مظالم که ایشان را بر یکدیگر بود همه رد کردند تا اگر مردی سنگی بگرفته
بود و در بنا کرده بیامد و ان سنگ را بر کند و باز پس داد ای انکس برد صالح بن المری روایت کرد
که پیری در میان ایشان بود ان بقیه علما ایشان را فرمود که ایمان اورید و خدای را باین نامها
بخوانید یا حی یا قیوم یا حی حین لا حی یا حی محیی الموتی یا حی لا اله الا انت تا عذاب
از شما دفع شود ایشان خدای را باین کلمات بخواندند عذاب برحمت بدل شد اولیتر که چون مومنی
خدای را باین نامها بخواند در حاجات دین و دنیا باجابت مقرون شود چون خدای تع عذاب
از ایشان برداشت گفتند که یونس را طلب کنید تا بوی ایمان اوریم و یونس از احوال قوم بی خبر
بود برخاست و بر سر کوه امد و فرو نگرید شهر بر جا بود گمان برد که شهر بر جاست و مردم شهر همه
هلاک شدند انگه نگاه کرد شبانی را دید که از شهر بیرون می امد و گوسفند بسیار از شهر بیرون اورد
و بر کوه امد بگوسفند چرانیدن یونس او را گفت مردمان نینوی را چگونه رها کرده گفت بخیر و
سلامت اند گفت هیچ عذاب وافت نرسید ایشان را گفت نه یونس گفت بارخدایا اینان مرا هرگز
بدروغی ندیده اند مرا تکذیب کردند اکنون چون مرا بدروغ بیازمودند قول من کی باور دارند
از انجا برفت و روی در بیابان و ذلک قوله و ذا النون اذ ذهب مغاضبا تا بکنار دریا رسید

جماعتی در کشتی می نشستند و کشتیها بسیار بودند همه برفتند و هیچ نماند الا این کشتی که هیچ نرفت
پیری دران کشتی بود گفت در میان ما بندهٔ گریخته هست تا او ازینجا بیرون نرود این کشتی نرود
وبر وایتی دیگر انست که چون در کشتی نشست دریا اشفتن گرفت و موجها متلاطم شد کشتی بان
گفت که در میان ما بندهٔ گریخته هست یونس گفت ان بندهٔ گریخته منم اگر خواهید که سلامت یابید
مرا باب اندازید گفتند حاشا ما بر تو این بد کنیم که گریخته می بینیم تو سیمای صالحان داری گفت
من خود را از شما بهتر دانم گفتند که ما ترا باور نداریم تا احوال تو نیکو بدانیم قرعه زدند چند بار
هر باری بر نام یونس بر می امد مردمان کشتی گفتند که این کار عجب است اورا بر گرفتند تا بدریا
اندازند خدای تعالی نون را گفت که در باب بندهٔ من یونس که من شکم تو را روز چند زندان وی خواهم
کرد و از طعمهٔ تو نیست نگر تا هیچ پوست و استخوان وی را بیازاری نون بتاختن از اقصاء دریا
بیامد چون اورا بکنار کشتی اوردند سر بر داشت و دهن باز کرد اهل کشتی گفتند اگر این کار لابد است
باری وی را بدهن ماهی نباید انداختن با جانبی دیگرش برند دگر باره ماهی بیامد و دهن باز کرد
تا بهر چهار جانبش بگردانیدند هم چنین می امد و دهن باز میکرد گفتند که در زیر این سری است
اورا بدریا انداختند و ماهی اورا فرو برد در حین ~~که ماهی دیگر بیامد~~ وان ماهی را فرو
برد و این ماهی را ماهی دیگر فرو برد او در شکم سه ماهی محبوس گشت و خدای تعالی شکم ان ماهیان بروی
چون ابگینه گردانید وان ماهی هفت دریا بگردید تا او عجایب هفت دریا بدید چون اورا بقعر
دریا رسانیدند تسبیح اهل دریا شنید او نیز با موافقت ایشان گفت لا اله الا انت سبحانک انی کنت
من الظالمین و او چهل شبانه روز در شکم ماهی بماند چون مدتی بگذشت خدای تعالی ماهی را فرمود
تا اورا بر صحرا انداخت چنانکه گفت فنبذناه بالعراء وهو سقیم انگه درخت کدو بنزدیک وی بر
یا فید تا زود برامد و بروی سایه افگند و او در سایهٔ ان درخت می بود و بزکوهی را فرستاد تا اورا
شیر

شیر میداد چون روز چند شد درخت کدو اب نیافت خشک شد یونس دلتنگ گشت خدای تعالی باو
وحی کرد که ای یونس برای درخت کدو که خشک شد دلتنگ می شوی برای صد هزار مرد و زن که هلاک
شدندی دلتنگ نمی شوی اکنون ایشان ایمان اورده اند و در ارزوی دیدار تو اند یونس علیه السلام
بیامد چون بدر شهر رسید شبانی را دید اورا گفت تو چه مردی گفت من یونس بن متی ام گفت پادشاه
و مردمان شهر همه در ارزوی تو اند چرا در شهر نمی روی گفت نمی روم ولیکن چون با شهر روی پادشاه
شهر را از من سلام برسان شبان گفت تو عالم این شهر و مردمان این شهر دانی که هر کس که دروغ گوید
وی را بکشند اگر از من بینتی خواهند من چه گویم گفت این درخت و این سنگ گواه تو اند شبان برفت
و پادشاه را گفت مردی بدین شکل و هیئت گفت که من یونس بن متی ام سلام من بپادشاه رسان و
بگوی که یونس ترا سلام می رساند و او برفت پادشاه گفت که ای کذاب ما مدتی دراز است تا ویرا
میطلبیم و نمی یابیم گفت که ای پادشاه برین که میگویم سنگ و درختی گواهی میدهند پادشاه را عجب امد
وزیر را گفت با جماعتی معروفان که بروید و بنگرید اگر راست میگوید با پیش من اریدش و اگر دروغ می
گوید گردنش بزنید ایشان بدان مقام امدند شبان بنزدیک سنگ و درخت امد و گفت بر شما سوگند می
دهم که یونس اینجا حاضر بود و مرا علک پیغام داد درخت و سنگ بر راست گواهی دادند مردمان شهر بازامدند
و وی را خبر دادند پادشاه دست شبان گرفت و اورا بر جای خود بنشاند و گفت که این جای بتو سپردم و پادشاهی
ترا است و او برخاست بطلب یونس تا که اورا دریافت و عمر در خدمت وی بسر برد وان شبان
چهل سال پادشاهی ان شهر بکرد ۝ وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَآمَنَ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلُّهُمْ
جَمِيعًا أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ ۝ واگر خدای تو خواستی
که ایشان ایمان اوردندی بسبیل اجبار و اکراه هر که در زمین است همه ایمان اوردندی با کراه نه با
ختیار پس تو ای محمد اگر میخواهی که مردمانرا بکره برایمان داری تا ایشان مومن باشند و تو این نتوانی

و در قدرة تو نیاید و وی برین قادر باشد اما نکند برا انک منافی حکمت و تکلیف باشد ۞

وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَيَجْعَلُ الرِّجْسَ عَلَى
الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ قُلِ انْظُرُوا مَاذَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا تُغْنِي
الْآيَاتُ وَالنُّذُرُ عَنْ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ فَهَلْ يَنْتَظِرُونَ إِلَّا مِثْلَ أَيَّامِ
الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِهِمْ قُلْ فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ ثُمَّ
نُنَجِّي رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ حَقًّا عَلَيْنَا نُنْجِ الْمُؤْمِنِينَ ۞

هیچ تنی را نباشد که ایمان آرد بی انک وی را خدای تع تمکین کند والله دهد و اذن یعنی علم باشد یعنی هیچکس ایمان نیارد الا که خدای تع از وی ایمان داند و خشم او و لعنة و عذاب او برانک نی باشد که عقل را کار نبندند و خرد را استعمال نکنند و شاید که رجس یعنی خذلان بود در مقابله لطف و تمکین و لا یعنی خذلان و فرو گذارد کسانی را که ایشان ندانند یعنی اندیشه نکنند تا بدانند و بر کفر اصرار کنند انگه گفت بگوای محمد این کافران بی فکر و اندیشه را که بنگرید و تفکر کنید که تا چیست انچه در اسمانها و زمینهاست از ایات و علامات و دلایل و عجایب از اختری و اندازه بیت از گردش شب و روز و افتاب و ماهتاب و ستاره و انواع نبات و حیوان و زروع و ثمار اسمان بر هوا معلق بی عمادی و زمین مطبق بی ستاری تا بدانند که این همه بفعل و صنع منست انگه گفت که چه سود کند ایات و دلالات و بیم کنندگان از پیغمبران از قومی که ایشان ایمان نیارند چون نظر نکنند در ان بر وجهی که متولد علم باشد یعنی ایشان را ازین ایات هیچ سودی نکند انگه گفت که هیچ می نگرند و منتظر می باشند ایشان الا مثل روزگار انان که پیش ازیشان بگذشتند از عذاب استیصال که بایشان رسید و خسف و مسخ و صاعقه و طوفان یعنی هیچ نماند از ایات و دلیل که بایشان بنماید اکنون عذاب مانده است که بایشان اید بگوای محمد ایشان را که منتظر عذاب باشید که من نیز از جمله منتظرانم انگه گفت ــــــ که ما هلاک باستحقاق کنیم انان را

که هلاک کنیم و چون عذاب عام باشد نگاه داریم و برهانیم پیغمبران خویش را و مؤمنانی را که ایشان ایمان اورده باشند هم چنین حق است و واجب بر ما انک نجات دهیم مؤمنان را و برهانیم ایشان را از عذاب ۞

قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنْ كُنْتُمْ فِي شَكٍّ مِنْ دِينِي فَلَا أَعْبُدُ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ
مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ أَعْبُدُ اللَّهَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُمْ وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ
مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَأَنْ أَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِ
كِينَ وَلَا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَ فَإِنْ فَعَلْتَ فَإِنَّكَ
إِذًا مِنَ الظَّالِمِينَ وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يُرِدْ
كَ بِخَيْرٍ فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ يُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ۞

بگوای محمد جمله مردمان را از مکلفان که اگر شما در شک اید از دین من و عیان اید صحت دین مرا و انک اعتقاد من چیست و بیان صحت ان بدانید که دین و مذهب من انست که من بتان را و اصنام را که شما ان بدون خدای می پرستید من نمی پرستم و لکن خدای را می پرستم که جان شما بر ارد و جان از تن شما بیرون ارد و او سزاوار انست که او را پرستند و از عقاب وی ترسند و مرا فرموده اند که من از جمله مؤمنان باشم و تصدیق کنندگان باشم و توحید و یگانگی خدای را و مرا گفته اند که راست کردان خود را فرا این دین و مسلمانی و بجملگی روی خود با این اور و این را باش یعنی روی با دین و کار دین کن از ادا و رسالت و قیام نمودن با عبادات چنانک انکس که روی بکاری کند و جملگی او را باشد که چون روی با او باشد جمله تن و دل با او باشد و شاید که این معنی را محتمل بود که روی خود راست کردان بجانب کعبه که ان شعار دین حنیفی است و از جمله مشرکان مباش و مخوان و مپرست بدون خدای ان چیزی که ترا نفع نکند اگر وی را پرستی و گزندی بتو نرساند و اگر وی را نپرستی از انک جمادی است و جماد را قدرت نباشد که اگر پرستی بدون خدای را ازو که نفع و ضری نتواند کرد انگه تو از جمله ظالمان باشی و شاید که مراد بانی که مخوان این بود که نام او بر ایشان اجرا مکن چنانک کافران میکنند و ایشان را

بنام خدای مخوان کایشان ترا نفع نکنند و زیان نرسانند با آنک اگر توانستندی هم قبیح بودی عبادت
ایشان خدای را باید پرستیدن که اگر ترا بلایی و آفتی رسد از بیماری و نکبتی ایشان کشف آن نتوانند کرد
و کس در جهان کشف آن نکند اگر خواهد که چیزی و نعمتی بتو رساند یا تو فضل کند هیچ کس فضل
او را و نعمت او را از تو نتواند گردانیدن این فضل و نعمت و خیر خویش برساند بانکس که وی خواهد
از بندگان وی و مراد بفضل آنست که بر وی واجب نباشد از نعمت و احسان پس و مخیر بود از آ
دهد که حکمت وی اقتضا کند و اوست آن خدا که آمرزنده و بخشاینده است بر بندگان خویش ۝
قل یا ایها الناس قد جاءکم الحق من ربکم فمن اهتدی فانما یهتدی
لنفسه و من ضل فانما یضل علیها و ما انا علیکم بوکیل و اتبع ما یو
حی الیک و اصبر حتی یحکم الله و هو خیر الحاکمین ۝ بگو ای محمد مر این مردمان را
ای مردمان حق بشما آمد از خداوند پروردگار شما و آن قرآن است و شریعت که هر که برین
حق کار کند نجات یابد چون حق بشما آمد شما را عذری نماند و نه هیچ حجتی بر خدا هر که اختیار حق
کرد راه راست یا قرآن راه راست از بهر نفس خویش یافته است و نفع آن با وی راجع خواهد بود و هر که
گمراه شود و اختیار ضلالت و گمراهی کند وبال آن و ضرر آن هم بر نفس وی خواهد بود و کسی را زیان
نخواهد داشت جز وی را و من وکیل شما و نگهبان و موکل بر شما نیستم تا اصلاح و فساد حال شما از من
پرسند مرا گفتند پیغام برسان رسانیدم و گفتند که بشارت ده و بترسان بشارت دادم و بترسانیدم آنکه خطاب
کرد رسول را و گفت متابعت کن تو و امت تو آن چیزی را که بتو فرستاده اند و ترا بدان فرموده اند و از آن
تعدی مکن و اگر ترا هی رنجانند و در اداء رسالت رنجی بتو می رسد تحمل کن و صبر و شکیبایی پیشه کن
تا آنکه خدای تعالی حکم کند میان بندگان و داد مظلومان از ظالمان بستاند و با ترا بهجرت فرماید و جهاد
کردن چون وقت آن در آید و ترا بریشان نصرت و ظفر دهد و او بهترین حاکمانست برای آنک حکم
حاکمان بظاهر باشد از آنجا که جز ظاهر ندانند و او حاکمی است که بظاهر و باطن حکم کند از آنجا که ظاهر

وباطن

و باطن شناسد و حکم جز بعدل و راستی نکند و در حکم حاکمان دیگر جور و ناراستی افتد پس وی
بهترین حاکمان باشد **سورة هود علیه السلام** این سوره مکی است صد و بیست
و سه آیت بعدد کوفیان و بیست و دو بعدد مدنیان و بیست و یک بعدد بصریان ابو جحیفه
روایت کرد که رسول را گفتند که اسرع الیک الشیب پیری بشتافت بتو گفت شیبتنی هود و اخواتها
سورة هود و اخوات او مرا پیر کرد آیند ندا خوات او الحاقة و الواقعة و عم یتساءلون و هل اتیک
حدیث الغاشیة است زید بن ابان گفت که رسول را ع در خواب دیدم و سورة هود بر وی خواندم
چون ختم کردم مرا گفت بخواندی در حدیث ابی است که هر که این سورة بخواند او را ده حسنه بدهند
بعدد هر که تصدیق کرد نوح را و بعدد هر که تکذیب کرد او را و هود و صالح و شعیب را و لوط و ابرهیم و
موسی را و روز قیامت از جمله نیکبختان باشد و از محمد باقر ع روایتست که هر که هر آدینه
این سوره بخواند روز قیامت وی را در زمرهٔ پیغمبران برانگیزند و حسابش آسان کند و روز
قیامت هیچ گناهی نشناسند او را والله اعلم بالصواب

بسم الله الرحمن الرحیم

الر کتاب احکمت آیاته ثم فصلت من لدن حکیم خبیر الا تعبدوا
الا الله اننی لکم منه نذیر و بشیر و ان استغفروا ربکم ثم توبوا
الیه یمتعکم متاعا حسنا الی اجل مسمی و یؤت کل ذی فضل فضله
و ان تولوا فانی اخاف علیکم عذاب یوم کبیر الی الله مرجعکم و هو علی
کل شیء قدیر الا انهم یثنون صدورهم لیستخفوا منه الا حین یستغشون
ثیابهم یعلم ما یسرون و ما یعلنون انه علیم بذات الصدور ۝
الر نام سوره است و گفته اند که نام قرآنست یعنی این سوره یا این قرآن کتابی است که آیات او را محکم

کرد اینان اند وی را نظیر حال اند در وی نقص وخللی نباشد واز فسادش منع کرده اند ابن عباس گفت
یعنی وی را منسوخ نکردانیدند بکتابی دیگر چنانک بادیگر کتابها کرده اند پس انگاه مفصل ومبیّن گردانیده اند
وی را بحلال وحرام وشرایع واحکام وامر ونهی وثواب وعقاب ایة ایة مفصل کردند وبدلایل توحید
ومواعظ واحکام وقصص چنانک قلائد را مُفصّل کنند واین احکام وتفصیل از نزدیک خدایست
حکیم که وی را محکم کرداند بر حسب حکمت خویش علیمی ودانائی که وی را مبیّن ومشرح کرد بر حسب علم خویش
واین اجرا کرد از بهرانرا که تا شما نپرستید الا خدا را یا خود درین ایات محکم ومفصل شما را فرموده مپرستید
الا خدا را من که محمدم شما را بیم میکنم وی ترسانم از عقوبت وی اگر دون وی را پرستید وبشارت میدهم
بثواب دایم ونعمت سرمد چون وی را پرستید وبوی شرک نیارید وشما را فرموده که استغفار کنید واز خدای
خود امرزش خواهید وبادرگاه وی گریزید وتوبه خالص کنید از کفر ومعاصی تا شما را در دنیا از دنیا
برخورداری نیکو دهد ومتمتع کرداند تا انگه که اجل مسمی یعنی وقت وفات شما رسد ودر خبر است
که استغفار کردن مال وعمر بیفزاید ودر اخرة بدهد هر خداوند فضلی را در عمل جزاء فضل وی وازان
هیچ ناقص نکرداند وکم نکند یا بدهد هر نعمتی را فضل خود از نعمت ورزق در دنیا وجزا وثواب
در قیامت اول بر وفق مصلحة حکمة ودوم بر حسب استحقاق ومعدلت اول گفت که استغفار کنید
انگه لفظ ثم اورد وبروی عطف کرد که توبه کنید این را چند وجه است یکی انک گفت که طلب مغفرة کنید
وانرا غایت ومقصد سازید انگه توسل کنید بدان بتوبه کردن یعنی توبه کنید تا ان توبه بمغفرة رسید
ووجهی دیگر انک استغفار کنید تا ثواب یابید وتوبه کنید تا از شما عذاب ساقط کرداند دیگر انک
خطاب باشرکا است یعنی از شرک امرزش خواهید انگه بطاعت بادرگاه او شوید دیگر از گنا
ههای گذشته توبه کنید ودر زمان اینده عزم کنید که بان مراجعت نکنید که توبه باین هر دو درست
اید پشیمانی بر گذشته وعزم بر اینده دیگر انک استغفار کنید وبران استقامت کنید چنانک گفت

ان

هو

ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا اگر روی ازین بگردانید مستوجب عذاب شوید ومن بر شما
از عذاب روزی بزرگ که روز قیامت است می‌ترسم مکنید واز کرده خود پشیمان شوید عمل خود را
باصلاح اورید که بازگشت شما همه با خدای خواهد بود وشما را بر حسب انچ کرده باشید جزا دهد
اگر کفر واگر معصیت باشد عقاب کند واگر ایمان وطاعت باشد ثواب دهد واو بر همه چیزی قادر
وتواناست برین هم قادر باشد عبد الله مسعود گفت هرکه او سیئتی کند یک سیئه بنویسند
اورا واگر حسنه کند ده نویسند اورا اگر بان سیئه که کرده باشد در دنیا عقوبتش کنند ده حسنه
خالص وی را بماند واگر نکنند یک حسنه برابر یک سیئه برود ونه بماند انگه گفت هلک من
غلب احاده عشراته ای سیاته حسناته (حسنة هم) عبد الله عباس گفت هرکه حسنات بر سیات بیفزاید
بهشت رود وهرکرا سیات بر حسنات بیفزاید دوزخ رود وهرکرا حسنات وسیات بهم راست بود
از اهل اعراف بود مدتی انجا بازدارندش انگاه بهشت رود الا انهم یثنون صدورهم بیان
حال منافقان میکند ابن عباس گفت ایة در اخنس بن شریق امد واو مردی بود شیرین
منظر وشیرین سخن چون رسول را دیدی همه سخن نکو گفتی وبمراد وی رای او گفتی ودر دل
ان نداشت بزبان گفتی عبد الله شداد گفت یکی بودی از منافقان که هرگاه برسول بگذشتی
سر در پیش افکندی وروی بپوشیدی تا وی پیغمبر را نه بیند وپیغمبر نیز وی را نبیند حق تع گفت
که این منافقان می بگردانند سینها را خود را یعنی روی را از شنیدن قران می بگردانند وازان
منحرف می شوند تا قران نشنوند وکسی روی ایشان را دران حالت نه بیند واز تغییر روی که
دلیل شاید بر نفاق وی چنانک گفت لیستخفوا منه تا بپوشند ما تا از خدای وپنهان شوند
وخدای ورسول را ومومنان را بران اطلاع ندهند وبر نفاق ایشان بگردانند وقت بودی که
جامه در سر کشیدندی وروی پنهان کردندی وایشان ندانستند که خدای تع دران وقت که جامه

در سر می کشیدند یعنی ما میبرسون میدانست آنچ ایشان پنهان میکردند وانچه را میکردانیدند و بر
علم وی تفاوتی نیست میان اسرار و اعلان ایشان که او عالمست و دانا بدانچ در سینهاست ۞
وَمَا مِن دَابَّةٍ فِي الأَرْضِ إِلاَّ عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَوْ
دَعَهَا كُلٌّ فِي كِتَابٍ مُبِينٍ وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ فِي سِتَّةِ
أَيَّامٍ وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلاً وَلَئِن قُلْتَ
إِنَّكُم مَبْعُوثُونَ مِن بَعْدِ الْمَوْتِ لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلاَّ سِحْرٌ
مُبِينٌ وَلَئِنْ أَخَّرْنَا عَنْهُمُ الْعَذَابَ إِلَى أُمَّةٍ مَعْدُودَةٍ لَيَقُولُنَّ مَا يَحْبِسُهُ
أَلاَ يَوْمَ يَأْتِيهِمْ لَيْسَ مَصْرُوفًا عَنْهُمْ وَحَاقَ بِهِم مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ۞
هیچ دابه نیست یعنی هیچ جانوری نیست از جنبنده و خزنده و رونده الا که بر خداست رزق و روزی
ایشان و علی وجوب را باشد چون خدای تعالی ضمان روزی ایشان کرده است و متکفل آن شده تفضل
کوئی که چون واجب شده است چنانک نیکان وی کنند و می داند مأوی و منزل و قرارگاه
او را شب و روز و آنجا که او را دفن کنند مجاهد گفت مستقر رحم مادرانست و مستودع صلب
پدرانست ربیع گفت مستقر دنیا یا محل حیوتست و مستودع چون در خاک نهند بعضی گفتند
مستقر بهشت بیانش قوله في صفة الجنة حسنت مستقرا و مقاما این همه در کتابی روشن که لوح
محفوظ است نوشته و مثبت کرده است با آنک او عالم الذات است بر آن کرد تا فرشتگان اطلاع یابند
که بینند یا آنکه شنوند از جمله مکلفان و اوست آن خدای که بیافرید آسمانها و زمین را
در مقدار شش روز و توانست که بیک طرفة العین بیافریند تا بدانند که از بدایة کار فرو بر نسق
است و از انجا که در مصلحت شناخت مکلفان را چون بینند یا شنوند و بدانند که تانی در کارها
پسندیده است تعجیل نکنند و پیش از انک که آسمان و زمین آفرید آب بر پای بود و عرش او بر آب

کعب

هو

کعب الاحبار گفت که حق تعالی یاقوت سبز بیافرید و بنظر هیبت باو نگاه کرد بگداخت و آبی شد
لرزان آنگاه عرش بیافرید و بر سر آب نهاد ضمیری گفت که عرش بر سر آب عائد گشتی میرفت و
آنگاه لوح و قلم بیافرید بفرمود تا کاینات و هر چه خواست بودن بنویسد آنگاه آن نوشته خدای را
تسبیح کرد هزار سال پیش از آنک حق تعالی موجودات آفریند این همه آفرید از بهر چه آفرید از بهر حکمت
تمام تا زمین را مساکن بندگان خود گردانید و آسمان را سقف ایشان و سایه بان ایشان گردانید
و در زمین بانواع نعمت بر ایشان کرامت کند و ایشان را تعریض ثواب آخرة کند و بیازماید تا کدامند
از شما که عمل نیکوتر و بهتر باشد و تا کدام است که اختیار ایمان و طاعت کند و کدام اختیار کفر
و معصیت کند و چون صورت تکلیف صورت امتحان و ابتلا داشت باین از تکلیف عبارت کرد عبدالله
عمر گفت که رسول علیه السلام از معنی این آیة پرسیدم که لیبلوکم ایکم احسن عملا ای ایکم اورع عن محارم
الله تعالی واسرع في طاعة الله تعالی تا کیست که او پرهیزکارترست از معاصی و کار کننده ترست بر طاعة
ولئن قلت و اگر گوئی تو ای محمد مر این کافران که شما را بعد از مرگ شما بر خواهند انگیخت و زنده
خواهند کرد اینان کافران جواب این دهند که نیست این الا جادوی هویدا و کاری باطل و باین
اشارت بقران کنند از انجا که قران ناطق است بحشر و نشر و اگر ما عذاب را از ایشان تاخیر کنیم و باپس
داریم تا بمدتی معلوم ابن عباس گفت و جمعی گفتند با جماعتی معدوده و شمرده که از پس ایشان
آیند و معلوم از حال آن بود که ایمان بیارند تا عذاب بر ایشان واجب شود عند تاخیر عذاب گویند
ما یحبسه چه منع میکند این عذاب را که محمد میگوید از اهل انکم حق تعالی گفت آن روز که عذاب با ایشان رسد
کس نباشد که از ایشان دفع کند و از ایشان باز دارد و فرود آید و محیط ایشان گشت آنچ ایشان بان استهزا میکردند
و افسوس میداشتند گفته اند که مراد باین عذاب روز بدرست و گفته اند که عذاب آخرتست اگر چه
بلفظ ماضی آن خبر داد چنانک در آیات دیگر ۞ وَلَئِنْ أَذَقْنَا الإِنْسَانَ مِنَّا رَحْمَةً ثُمَّ نَزَعْنَاهَا

مِنْهُ إِنَّهُ لَيَئُوسٌ كَفُورٌ وَلَئِنْ أَذَقْنَاهُ نَعْمَاءَ بَعْدَ ضَرَّاءَ مَسَّتْهُ لَيَقُولَنَّ ذَهَبَ السَّيِّئَاتُ عَنِّي إِنَّهُ لَفَرِحٌ فَخُورٌ إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ ۞ میکوید که اکر ما بچشانیم ادمی را از خدای خویش نعمتی و رحمتی و انکه ان نعمت و رحمت از و باز کیریم ایس و نومید شود و کافر نعمت کرده این وصف ادمیست که او در هیچ حالی از حالات بر قاعدهٔ خویش نباشد و بر طریقهٔ خود نرود در نعمت شاکر نباشد و بر محنت صابر نبود تا اکر ما بر و نعمتی کنیم بتفضل انکه ان نعمت از و باز ستانیم از رحمت نومید شود و از ان نعمت یاد کرد با وی رجوع کنیم امید منقطع کرداند و اکر ما او را نعمتی بچشانیم پس از محنتی و شدتی کوید که ان محنتها و بدیها از من برفت و ان مصایب و شداید از من زایل کشت و او شادان و خرم شود و بطر و فخر کردن پیشه کیرد بر مردمان الخ خدای ویرا حال باشد فخر کند الا انکسانی که صابر باشند در محنت و شدت صبر کنند و در نعمت شکر کویند و عمل صالح کنند از ادای واجبات و مندوبات و اجتناب مقبحات ایشان انکسانی باشند که ایشان را بود از خدای تع امرزش مر کناهان ایشان را و مزدی و ثواب بزرک ۞ فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ بَعْضَ مَا يُوحَى إِلَيْكَ وَضَائِقٌ بِهِ صَدْرُكَ أَنْ يَقُولُوا لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ كَنْزٌ أَوْ جَاءَ مَعَهُ مَلَكٌ إِنَّمَا أَنْتَ نَذِيرٌ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوَرٍ مِثْلِهِ مُفْتَرَيَاتٍ وَادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ فَإِلَّمْ يَسْتَجِيبُوا لَكُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّمَا أُنْزِلَ بِعِلْمِ اللَّهِ وَأَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ ۞ حق تع خطاب میکند با رسول عم بر سبیل ملامت و تقریع کفار که ای محمد همانا که بعضی ازین قران که بتو وحی می فرستند دها خواهی کردن و دل تو تنک خواهد شدن بمحالی و هرزه که این کافران میکویند چرا ایچ نازل و اقتراح میکنیم حاصل نمی شود و چرا بروی

مثله

کنجی

هو

کنجی فرو نمی فرستند یا چرا با وی فرشته نیست ایشان نمی دانند که تو دعوی پادشاهی و فرشتگی نمی کنی تا ترا کنجی باشد یا فرشته قرین و ملازم و معین تو باشد تو پیغام کذارنده و ترسانندهٔ بیش نیستی که از عقاب خدای ایشان میترسانی و خدای تع بر همه چیزی وکیلست نکاه میدارد و ایچ ایشان میکویند و بکنند با ایشان الخ سزا باشد تو کاری خویش با خدای کذار و برسان و بترسان و از کفتار ایشان هیچ باک مدار الکلب ینبح والقوافل یعبر الخ کفت که نه ایشان میکویند که این قران او فرا بافته است و کفته است بکو ایشان را که اکر فرا بافتهٔ من باشد شما فصحای عرب ایده سوره مثل ان بیارید و بخوانید و یاری در خواهید از کسانی که می توانید بدون خدای از معبودان و هم کاران خود را اکر راست میکویید در انکه ما معارضهٔ این قران خواهیم اوردن چون با این همه فصاحت و بلاغت که شما راست عاجز می شوید از معارضهٔ ان معلوم می شود همه عقلا را که این سخن خدایست نه سخن محمد و درایة دلیلست بر اعجاز قران و صحة نبوة رسول عم از انجا که او مردی بود از عرب پیش نیفتر بین ایشان با اصل و نسب در میان ایشان زاده و پرورده و هرکز پیش استادی و معلمی نرفته و کتابی نخوانده و مردی امی بر اصل ولادة مادر مانده و چهل سال برین طریقه و سیرت بوده انکه بیامد و دعوی نبوة کرد از و معجز خواستند کفت معجز من کلامیست از جنس کلام شما که شما دانید و شناسید الفاظ و معانی ان و چون بشنوید کمان برید که مثل ان توانید کفتن چون قصد ان کنید شما را میسر نکردد کفتند که این چکونه باشد و ما فصحاء عرب و امراء کلامیم و زمام ان بدست ماست چنانک خواهیم بکرد انیم کاه خطبه و کاه شعر و کاه مثل از نظم و نثر بر حسب مراد ما چون خواستند تا بکویند نتوانستند این دلیل اعجاز قرانست اما انکه از چه وجه معجز است بعضی کفتند اعجاز او از عرط فصاحت است که کلام هیچ فصیح باین پایه نرسد و بعضی کفتند که وجه اعجاز در وی این اسلوب مخصوص است که با شعر نماند و با خطبه نماند و با هیچ نوع از انواع کلام نماند بعضی دیکر کفتند وجه

اعجاز او صرفه است وانک خدای تع صرف کرد عرب را ازانک مانند این قران ارند و سلب علم کرد از ایشان
بانک پیش ازین توانستند واین در باب اعجاز بلیغ تر باشد و مذهب متاخران اینست و سید مرتضی
رحمة الله این اختیار کرد انکاه کفت فان لم یستجیبوا لکم پس اکر چنان بود که ایشان اجابت نکنند و
معارضهٔ قران نیارند وایشانرا میسر نکردد بدانید شما و بیقین باشید که اینکه فرو فرستاده شد بعلم خدای
و قدرة وی است یعنی چون در وسع شما نیست که معارضه او دید بدانید که این نه کلام مخلوقان و محدثان
است بلکه کلام خدای جهان و جهانیانست چون که معارضه او دید بدانید که کلام خدای باشد دلیل صحة
نبوة کند و دلیل صدق وی در جملهٔ مقالات و دعاوی وازجملهٔ دعاوی وی یکی اینست که لا اله الا هو
جز وی هیچ خدای نیست توحید او حق است شرک اوردن بوی ظلم است پس شما هیچ اسلام خواهید اوردن
و کردن خواهید نهادن ۞ مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيٰوةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا نُوَفِّ إِلَيْهِمْ
أَعْمَالَهُمْ فِيهَا وَهُمْ فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ أُولٰئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا
النَّارُ وَحَبِطَ مَا صَنَعُوا فِيهَا وَبَاطِلٌ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ۞ هر که همت وی
ورای وی مصروف باشد بکار دنیا ان ندکانی دنیا طلب کند و زینت دنیا خواهد ما دنیا از وی دریغ
ندادیم دنیا باو دهیم و او بدنیا مشغول شود برای قیامت و نادان عمل نکند فردا بقیامت اورا ثوابی
و جزایی نبود جز ازانک در دنیا بوی رسیده باشد و اکر وقتی کاری کند که صورة وی خیر و حسنه
باشد هم در دنیا جزاء اعمال وی بتمام بوی دهیم تا فردا اورا بر ما حقی نباشد و مؤمن چنین نباشد
برای انک حسنات اورا یکی ده و یکی را هفتصد پاداشت دهیم تا لا بد کی ازان در دنیا بوی رسد و باقی
ذخیرهٔ قیامت وی باشد بیان این معنی قول رسول ست ع که من احسن فقد وقع اجره علی الله حق
عاجل الدنیا واجل الاخرة تا مراد باین ایة کیست بعضی کفتند کافرانند برای انک مؤمن طالب
دنیا و طالب اخرة باشد و طلب اخرة غالب باشد بیانش اولئک الذین لیس لهم فی الآخرة الا النار وجا

کفت

کفت ـــــ اصحاب ربا اند ماتع الاصبحی کفت در مدینه شدم مردی را دیدم که خلق بسیار
بر وی جمع شده بود و او مردمانرا از رسول خدای حدیث میکرد کفتم که این مرد کیست کفتند که ابو هریره
است من بنشستم تا فارغ شد و مردم برفتند کفتم من مردی غریبم مرا از رسول ع حدیثی کو که تو از
وی شنیده باشی کفت ترا حدیثی کویم که از لب و دندان رسول ع شنیدم درین خانه و جز من نشنید
جز این ساعت من بودم با رسول و کسی دیکر نبود انکه کفت حدثنی حبیبی رسول الله این بکفت و کریه
بر وی افتاد ساعتی بکریست دکرباره بکفت حدثنی رسول الله دکرباره کریه بر وی غالب شد بار
سیم چون نام رسول برد از هوش برفت و ساعتی همچنان بود چون با هوش امد کفت مرا حدیث کرد
رسول خدا ع که چون روز قیامت باشد و خلایق را در زمین قیامت بدارند حق تع خلقانرا
بحکومت خواند و خلقان در زانو افتاده باشند اول کروه که ایشانرا پیش خدای برند سه کس باشند
مردی را که قران حفظ کرده باشد و مردی که اورا در راه خدای کشته باشند و مردی که اورا مالی
داده باشند او بذل کرده باشد صاحب قرانرا کوید نه من ترا توفیق دادم تا قران بیاموختی
و یاد کرفتی کوید بلی ای خداوند و مولای من کوید چه کردی بان و عمل چه کونه کردی بدان کوید
بار خدایا بان قیام کردم اناء اللیل واطراف النهار حق تع کوید بلی کردی ولیکن نه برای من کردی
برای ان کردی تا مردمان کویند که فلان قاری ست ایشان کفتند مقصود تو حاصل شد ترا بر من حقی
نیست انکه صاحب مال را بیارند کوید نه من ترا مالی بسیار دادم در دنیا بان مال چه کردی کوید نفقه
کردم و صدقه دادم کوید که کردی ولیکن برای ان کردی تا مردمان کویند که فلان مردی سخی و جوانمرد
است تو کردی و ایشان کفتند ترا نصیبی نیست به پیش من انکه بفرماید تا ان شهید را بیارند کوید
نه ترا من شجاعت دادم و قوة و دلیری دادم چه کردی در دنیا بان کوید بار خدایا در سبیل تو جهاد کردم
تا مرا بکشتند کوید کردی ولیکن برای ان کردی تا کویند که فلان شجاع است تو کردی و ایشان کفتند و ترا

بشیر از ان نصیب نیست انکه بفرماید تا هر سه را بدوزخ برند انکه دست بر زانو من زد وکفت یا باهریره
ایشان اولین کسی باشند که خدای تع دوزخ بایشان بتابد مانع کفت که انکاه ابو هریره این ایه برخواند
من کان یرید الحیوة الدنیا وزینتها الی قوله وباطل ما کانوا یعملون یعنی انکس که حیوة دنیا وزینت دنیا
خواهد وبکار ان کار کند ما ازا تمام بوی دهیم در دنیا وازان هیچ چیز کاسته ونا قص نکنند وچون در
دنیا بایشان دهند جزا رعمل ایشان ایشانرا در اخرة هیچ چیزی دیکر نباشد الا اتش دوزخ واعم
ایشان کرده باشند همه محبط کرده وا زا جزا یی وپا داشتی نباشد ازانجا که بران وجه کرده باشند که ایشانرا
فرموده اند وچون چنین بود انرا وقعی نباشد وبران مستحق ثواب نباشند واعمال ایشان کرده باشند
باطل وضایع بود ۞ أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ وَمِنْ
قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَىٰ إِمَامًا وَرَحْمَةً أُولَٰئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ
مِنَ الْأَحْزَابِ فَالنَّارُ مَوْعِدُهُ فَلَا تَكُ فِي مِرْيَةٍ مِنْهُ إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ
وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ ۞ حق سبحانه وتع میکوید که هر انکس که بر بینتی و
حجتی وبرهانی بود از خداء خویش بر انک دین اسلام دینی حق است وان بینه دلیل عقل است
د بر پی او می رود کواهی که هم از وست وی هر کز مقابل بود وبرابر شود با انکسی که سر در دنیا نهاده باشد
وطلب دنیا کند یعنی نباشد ومیان ایشان فرقی عظیم وتفاوتی بسیار بود درین کاین شخص که بر بینه و
برهان وحجت وسلطانست خلافی نیست که رسول خدایست اما خلاف مفسران در شاهد تا کیست
ابن عباس وعلقمه ومجاهد وضحاک وعکرمه کفتند که جبرئیلست عم حسن وقتاده کفتند مراد
زبان رسولست بعضی دیکر کفتند که مراد سیرت رسول وشمایل اوست برا انک هر که رسول را دید کواهی
داد برسالت او وچون جاحد ومعاند نبود حسن بن الفضل کفت شاهد قرانست ونظم واعجاز او
واین اقوال مضطربست اما قول انانکه کفتند که مراد جبرئیلست نیکو نیست برا انک کفت ویتلوه شاهد

هو

منه واین ضمیر رسولست وجبرئیل از رسول نیست وقول انکس که کفت مراد قرانست هم باطلست
برا انک قران پس رو رسول نیست بلک رسول پس رو قرانست وقران از ونیست وانک کفت که
مراد زبان رسولست هم باطلست باین که کفته شد وبیش زبان مرد کواه نباشد بر صحت دعوی وی
اما انک معتمد ونیکوست انست که روایت کرده اند باسانید مختلف از مخالف
وموالف که مراد بصاحب بینه رسولست وبشاهد امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب عم وثعلبی امام
اصحاب الحدیث در تفسیر خویش اورده است باسناد از کلبی از ابو صالح از عبد الله عباس وهم او ارده
است بروایتی دیکر باسناد از حبیب بن یسار عن زاذان کفت که از امیر المؤمنین عم شنیدم
که میکفت والذی فلق الحبة وبرا النسمة بحق ان خدای که در زیر زمین دانه بشکافد ودر رحم صورت
نکارد که اکر از بهر من وسادة وبالشی بنهند ومرا برانجا نشانند حکم کنم در میان اهل تورية بتوریة
ودر میان اهل انجیل بانجیل واهل زبور بزبور واهل قران بقران وهیچ مردی نیست از قریش که اشتر
بر سرا وبرود الا که من دانم که در حق وی ایتی که ویرا ببهشت برند یا بدوزخ برند مردی بر پای خاست
وکفت ایة تو کدام است یا امیر المؤمنین کفت ایة من افمن کان علی بینة من ربه ویتلوه شاهد منه
رسول خدایست که بر بینه است ومن انکواهم که از وام وبر پی اوم ودر کتاب فضیح الخطیب اورده است
باسناد که روزی امیر المؤمنین علی عم بر منبر کوفه میکفت سلونی قبل ان تفقدونی فان العلم یفیض بین
جنبی فیضا لو وجد مستفاضا پرسید از من پیش از انک مرا نیابید بدرستی که علم از میان پهلوهای من
موج می زند وروان می شود اکر رامی یابد وشما از هیچ کرده یا غی و دیکری از من پرسید الا من شما را خبر
دهم بهادی ایشان وباغی ایشان وسایق وقاید ایشان تا بروز قیامت ابن الکوا بر پای خاست وکفت ادعی
مثله نبی ولا وصی این دعوی هیچ پیغمبری وهیچ وصی نکرد دستور باش تا پرسم سل تفقها ولا تسئل تعنتا

چیزی که پرسی به سبیل تفقه پرس و به سبیل تعنت مپرس و چیزی پرس که ترا بکار اید گفت
جز چیزی نپرسم که مرا بکار اید گفت بپرس گفت اخبرنی ما الذاریات ذروا گفت مرا از ذاریات خبر ده
گفت که ان بادهاست گفت که الحاملات وقرا چیست گفت ان ابرست گفت الجاریات یسرا چیست گفت
کشتیهاست گفت المقسمات امرا گفت فرشتگان اند گفت خبر ده مرا از بیت المعمور گفت خانه ایست
در اسمان چهارم که هر روز هفتاد هزار فرشته در وی شوند که تا روز قیامت نوبت باز بدیشان نرسد گفت
که خبر ده مرا از ذو القرنین تا پیغمبر بود یا پادشاه گفت نه پیغمبر بود و نه پادشاه ولکن بنده صالح
بود خدای را دوست داشت و خدا او را دوست داشت و کار خدای خلقان را نصیحت کرد گفت
خبر ده مرا از قرنهای او تا زر بود یا سیم گفت نه زر بود و نه سیم لکن او بیامد و قومش را با خدای
خواند بر یک جانب سرش زدند برفت و دیگر باره باز امد و قوم را دعوة کرد بر دیگر جانب سرش
زدند در میان شما کسی هست که مانند اوست گفت که خبر ده مرا تا این ایه در حق کیست که الم تر الی
الذین بدلوا نعمة الله کفرا گفت هما الافجران من قریش بنو امیة و بنو المغیرة دو قبیله فاسق اند
از قریش یکی بنو امیه و دیگر بنو مغیره گفت مراد به قل هل ننبئکم بالاخسرین اعمالا کیست گفت اهل
حروراء اند یعنی خوارج گفت خبر ده مرا از مجره گفتا شراج السماء و منها ینهطل الماء المنهمر گفت خبر ده
مرا از قوس قزح گفت قزح مگوی که ان نام دیو است قوس خدای گوی و ان امان است از غرق
گفت خبر ده مرا از محاق ماه این ایه بر خواند وجعلنا اللیل والنهار ایتین فمحونا ایة اللیل وجعلنا
ایة النهار مبصرة گفت که خبر ده مرا از اصحاب رسول گفت از کدام گفت از عبدالله مسعود گفت قرا القران
ثم وقف عنده قران بخواند و بران بایستاد گفت خبر ده مرا از ابو ذر گفت عالم شحیح علی علمه گفت
عالمی بود بخیل بر علم خویش یعنی علم جز با اهل علم نیاموختی گفت خبر ده مرا از سلمان گفت ادرک
علم الاول والاخر و هو بحر لا ینزح سلمان علم اول و اخر دریافت و او دریاییست که وا بن نرسد و که

ضمان کند تا بلقمان حکیم یعنی او مثل لقمان حکیم است و او از ماست که اهل البیت ایم گفت که خبر ده مرا
از حذیفة الیمان گفت کان عرافا بالمنافقین منافقان را نیک شناختی و مشکلات از رسول خدای
پرسیدی و اگر از وی بپرسید وی را عالم یابید گفت خبر ده مرا از عمار یاسر گفت خالط الاسلام لحمه
ودمه وهو محرم علی النار ایمان با گوشت و خون او امیخته است و او حرامست بر اتش دوزخ هر جا
که حق رفتی او با حق رفتی گفتا خبرنی عن نفسک مرا از خود خبر ده گفت قال الله تع فلا تزکوا
انفسکم خویشتن را تزکیه مکنید ولکن هم او گفت اما بنعمة ربک فحدث بنعمت خدای حدیث کن گفتا اقول
داخل و اخر خارج و کنت اذا سالت اعطیت و اذا سکتت ابتدیت و بین جوانحی علم جم اولین
کسی که پیش رسول رفتی من بودمی و اخرین کسی که بیرون امدی من بودمی و چون بخواستمی بدادندی
و چون نخواستمی ابتدا کردندی و میان پهلوهای من علم بسیار است گفت از قران در حق تو چه امد گفت
در حق من امد یعنی قوله افمن کان علی بینة من ربه و یتلوه شاهد منه انکه بر بینه بود از خدای رسول
خدای بود و منم انکه من گواهم که ازو ام ابن الکوا گفت و حقک لا تبعث احدا بعدک بحق تو
که از پس کس نروم مگر از پی تو و اخبار درین معنی بسیار است قوله تع ومن قبله کتاب موسی و از
پیش وی یعنی از پیش رسول یا قران بود کتاب موسی که توریة است پیش روی و مقتدای و رحمتی و نعمتی
اولئک یؤمنون به انانکه حال ایشان اینست با وی یعنی برسول یا بقران ایمان می اورند و معنی ایة اینست
که هر انکسی که بر حجت و برهان است و با دلیل و بیان است که اسلام دینی حقست مانند کسی نی که او را
حجتی و برهانی و دلیل و بیانی باشد چه دانا کتاب موسی که توریة است حجت است و دلیل بینست
که اسلام دینی حقست و در عقب ان کتاب عیسی که انجیل است ایشان را گواه عدلست پس اهل کتاب که
با حجت و برهان اند هم چون منکران باشند که ایشان را حجتی و گوا نیست پس ایشان بان ایمان اوردند
ومن یکفر به و هر که بان کافر شود و ایمان نیاورد من الاحزاب یعنی اهل مکه و کسانی که سعادت

و یاری ایشان کردند در عداوة و دشمن رسول خدا آنجای او دوزخ است و آتش و علی کالامات
فواکفت واد با حزاب کفار الله و برای آن ایشان العذاب خوانند که تحزبوا علی رسول الله ای
اجتمعوا علی علداوته ابو موسی اشعری کفت از رسول خدای شنیدم که کفت هیچ جهود و ترسا
بناشد که نام من شنود و بمن نیارد الا جای او دوزخ بود من با خود اندیشه کردم که رسول
خدای این از قران کوید طلب باید کردن اندیشه کردم این آیتم یاد آمد که ومن یکفر به من الاحزاب
فالنار موعده کفتم صدق الله وصدق رسوله انکه خدای تع رسول را خطاب کرد و مراد امت وی
اند فلا تک فی مریة منه نکر تا تو از و در شک نباشی که او یعنی قران حق است و از خدای تو است
و لیکن بیشترین مردمان ایمان نمی آورند و باور نمیدارند ٥ وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ
افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أُولَٰئِكَ يُعْرَضُونَ عَلَىٰ رَبِّهِمْ وَيَقُولُ الْأَ
شْهَادُ هَٰؤُلَاءِ الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَىٰ رَبِّهِمْ أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ
الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا وَهُمْ بِالْآ
خِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ ٥ میکوید که کیست ستمکارتر و ظالمتر از انکس که وی بر خدای تع دروغ هود ۳
فرا بافد و بخدای حواله کند انچ لایق قدر حضرت وی نباشد کوید که ویرا زن و فرزندانست و ظلم
و دروغ و قبایح از وی روا دارد ازین کس ظالمتر و بیدادکرتر کس نباشد و ظالم ان باشد که چیزی را
نه در موضع وی نهد پس ایشان ظالم اند که حوالات نه بجای خود کرده اند ایشانرا بر خدای ایشان عرضه
کنند و باز دارند در موقفی که جمله خلایق ایشانرا ببینند و از ایشان مطالبه کنند انچ کفته باشند و تقول
الاشهاد و کویند انکسانی که کواه حاضر باشند از پیغمبران و فرشتکان که حفظه اقوال و نویسنده اعمال
اند که ایشان انانند که بر خدای دروغ کفتند و ویرا شریک و فرزند پدید کردند که لعنت خدای بر
جمله ظالمان باد ان ظالمانی که مردمانرا از راه خدای باز میدارند با غوا و اغوا و کژی انرا میجویند
وانرا

هود

وانرا بکژی صفت میکنند و انرا اجابت راست میخواهند که مردمانرا باداء کژ ا آورند و ایشان خود
بقیامت و سرای اخرت ایمان نمی آورند و بدان کافر میشوند ٥ أُولَٰئِكَ لَمْ يَكُونُوا
مُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَمَا كَانَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ يُضَاعَفُ
لَهُمُ الْعَذَابُ مَا كَانُوا يَسْتَطِيعُونَ السَّمْعَ وَمَا كَانُوا يُبْصِرُونَ
أُولَٰئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ لَا جَرَمَ
أَنَّهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمُ الْأَخْسَرُونَ ٥ این جماعت که صفت ایشان اینست خدایرا
عاجز نتوانند کرد و از خدای نتوانند که بجهند ایشان در قبضهٔ قدرت وی اند و در بند قهر وی هر که
که خواهد بکیرد ایشانرا هیچ ولی و ناصری نباشد که ایشانرا نصرت کند و یاری دهد لیکن ایشانرا
مهلت داد و تاخیر عذاب کرد تا عذاب ایشان در زیادت کرد دان عذابی که نتوانند که سخن توانستندی شنود
و بچشم از ابصار ببینند ما کانوا یعنی نبودند که حق را بشنوند و نتوانستند شنودن حق از انسبب که بر ایشان
کران می آمد شنودن حق و دیدن حق پس حق را نشنودند و حق ندیدند فرا کفت معنی آیة اینست که
ایشانرا عذاب زیاده کرد اند بسبب انکه توانستند که حق بشنوند نشنودند و ندیدند ایشان ان
کسانی اند که تنها بر خود زیان کرده اند یعنی چیزی کرده اند که مستحق عقاب شده اند و هلاک
بخویشتن آورده اند سرمایهٔ که ایشانرا بود از تن و جان در باختند و بسود نرسیدند و از ایشان کم شد
ان دروغ که میکفتند و حوالهٔ شفاعت بالهیة و بتان میکردند و میکفتند هؤلاء شفعاؤنا عند الله
وچون کم شوند بتان ایشانرا از ایشان نفع و سودی نکند ایشانرا هر اینه که ایشان در اخرة زیان کارترینانند
إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَأَخْبَتُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ أُولَٰئِكَ
أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ مَثَلُ الْفَرِيقَيْنِ كَالْأَعْمَىٰ وَالْأَصَمِّ
وَالْبَصِيرِ وَالسَّمِيعِ هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ٥

میگوید که انکسانی که ایمان اوردند وعمل صالح کردند وبا خدای خویش خضوع وخشوع وفروتنی
کردند عبادت وطاعت او بجا اوردند وبر دین او راست باستادند ایشان اهل بهشت اند ودر
بهشت خالد وجاوید باشند انکه مثلی زد کافران ومسلمانان را گفت مثل کافر چون کوری وکری
است ومثل مسلمان ومؤمن چون شنوایی وبینایی هرگز نابینا با بینا وناشنوا با شنوا راست
باشد یعنی راست نباشد انکه بر سبیل تقریع وملامت گفت هل ایشان اندیشه نمیکنند تا بدانند که مؤمن
با کافر راست نباشد چنانک بینا با نابینا وشنونده با کر ومثل فولی باز ساز که در وی تشبیه حال اول
باشد با حال دوم ۝ وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُبِينٌ
أَنْ لَا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ أَلِيمٍ فَقَالَ الْمَلَأُ
الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا نَرَاكَ إِلَّا بَشَرًا مِثْلَنَا وَمَا نَرَاكَ
اتَّبَعَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَاذِلُنَا بَادِيَ الرَّأْيِ وَمَا نَرَىٰ لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ
فَضْلٍ بَلْ نَظُنُّكُمْ كَاذِبِينَ ۝ بدرستی وحقیقت که ما فرستادیم نوح را بقوم او
گفت ای قوم من شما را بیم کننده هویدا وترساننده بیان کننده ام ووجهی دیگر انست که ما نوح را
بنزدیک قوم او بان فرستادیم که تقریر توحید کند با ایشان وگوید که جز ان خدای مپرستید که من
می ترسم بر شما از عذاب روزی رنجانند وبدرد اورنده نوح چون این سخن بگفت واین رساله
برسانید جماعتی از اشراف قوم او از انک کافر بودند بر سبیل تعجب گفتند که ما نمی بینیم ترا الا
ادمی مانند خود واین از بهر ان گفتند که گمان ایشان چنان بود که رسول باید از جنس مرسل الیه
باشد وایشان را عجب می امد میگفتند که ادمی چگونه پیغمبر باشد ونیز گفتند که ما نمی بینیم ترا کس روی
تو کردند الا کسانی که خسیسان وفرومایگان اند از ما در اول واندیشه وابتداء کار یعنی بی
اندیشه پس روی تو کردند وما شما را بر خود فضلی ومزیتی نمی بینیم بلک گمان چنان میبریم
که شما

که شما دروغ زنان اید ۝ قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ
رَبِّي وَآتَانِي رَحْمَةً مِنْ عِنْدِهِ فَعُمِّيَتْ عَلَيْكُمْ أَنُلْزِمُكُمُوهَا
وَأَنْتُمْ لَهَا كَارِهُونَ ۝ نوح م قومش را جواب داد وگفت ای قوم هیچ میبینید
شما اگر من بر حجتی وبرهانی وبصیرتی وبیانی باشم از خدای خود وخدای مرا رحمتی داده باشد
از نزدیک خود وان نبوت است پس ان رحمت بر شما پوشیده باشد هی ما شما را ان الزام کنیم وبجبر
واکراه بران داریم وشما انرا کاره باشید یعنی این نکنیم از بهر انک روا نباشد وتکلیف مانع
این باشد ۝ وَيَا قَوْمِ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مَالًا إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ
وَمَا أَنَا بِطَارِدِ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّهُمْ مُلَاقُو رَبِّهِمْ وَلَٰكِنِّي أَرَاكُمْ
قَوْمًا تَجْهَلُونَ ۝ ای قوم من از شما بر تبلیغ میکویم وپیغامی که میگذارم
هیچ مال نمیخواهم وهیچ مزد طمع نمیدارم مزد من جز بر خدای نیست ومن این مؤمنان را که در گرد
من نشسته اند وبمن ایمان اورده اند ومیبینی میدانند که بخدای وثواب خواهند رسیدن مر ایشان را
نرانم واز خود دور نگردانم واین ان وقت بود که ایشان گفتند که ما ننگ باشد از انک بتو ایمان
اوریم از انک ما را در مقابل این اوباش باید نشستن ما را این بر کی باشد ایشان را از پیش خود
بران تا بتو ایمان اوریم گفت من ایشان را نرانم واز خود دور نگردانم ولیکن شما را می بینم که گروهی
نادان وجاهلاید ۝ وَيَا قَوْمِ مَنْ يَنْصُرُنِي مِنَ اللَّهِ إِنْ طَرَدْتُهُمْ
أَفَلَا تَذَكَّرُونَ وَلَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ
وَلَا أَقُولُ إِنِّي مَلَكٌ وَلَا أَقُولُ لِلَّذِينَ تَزْدَرِي أَعْيُنُكُمْ لَنْ
يُؤْتِيَهُمُ اللَّهُ خَيْرًا اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا فِي أَنْفُسِهِمْ إِنِّي إِذًا لَمِنَ الظَّالِمِينَ ۝
وَيَا قَوْمِ مَنْ يَنْصُرُنِي هم از سخن نوح پیغمبر است در جواب کافران قوم او چون درخواستند از وی

را از مؤمنان از نزدیک خود دور کردانیدن ایشان چنانک کفار قریش از رسول عم درخواستند
تا خدای تع این آیه فرستاد ولا تطرد الذین یدعون ربهم بالغداة والعشی گفت ای قوم من مرا که نصره
کند و که یاری دهد و با پناه خود که گیرد از عذاب خدای و انتقام وی اگر من ایشانرا برانم هیچ شما این
اندیشه نمیکنید تا بدانید و معلوم شما گردد که ایشانرا از نزدیک خود نتوان راندن و نمیگویم و دعوی
نمیکنم که خزینهاء خدای بنزدیک منست و من توانگرترم از شما تا شما این بر من انکار کنید و دعوی غیب
نمیکنم تا هرچه شما را باید از مغیبات از من سوال کنید و گوئید که از فلان چیز ما را خبر ده و احوال فلان
ما را بگوی و آنچ میگویم و خبر میدهم از بعضی مغیبات با علام علام الغیوب است و دعوی نمیکنم که من
فرشته ام و این چنان بود که ایشان اعتقاد کرده بودند که پیغمبر باید که فرشته بود گفتند چون دعوی نبوة
میکنی دعوی ملکی کرده باشی گفت من این نمیگویم و نمیگویم آنانرا که چشم شما انرا حقیر دارد و در
چشم شما بنماید که خدای تع ایشانرا خیری خواهد داد برای آنک من ندانم درون ایشان نه ام خدای تع عالمتر است
بدانچ در سینهاء ایشانست و آنچ در دل دارند از خیر و ایمان و کفر و عصیان بجمله آنچ مستحق آن باشند با ایشان کار
کند چه اگر من چنین گویم و چنین گویم از جمله ظالمان و ستمکاران باشم ۝ قَالُوا يَا نُوحُ قَدْ جَادَ
لْتَنَا فَأَكْثَرْتَ جِدَالَنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ قَالَ إِنَّمَا
يَأْتِيكُمْ بِهِ اللَّهُ إِنْ شَاءَ وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ وَلَا يَنْفَعُكُمْ نُصْحِي إِنْ أَرَدْتُ أَنْ أَنْصَحَ
لَكُمْ إِنْ كَانَ اللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يُغْوِيَكُمْ هُوَ رَبُّكُمْ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَا
هُ قُلْ إِنِ افْتَرَيْتُهُ فَعَلَيَّ إِجْرَامِي وَأَنَا بَرِيءٌ مِمَّا تُجْرِمُونَ ۝ حق سبحانه
و تع از قوم نوح خبر میدهد و از آنچ ایشان گفتند گفت که قوم نوح گفتند که ای نوح با ما جنگ و جدال
آغاز کردی و بسیار از حد و اندازه بیرون بردی ما بتو ایمان نخواهیم آورد آنچ تو ما را بدان وعده میکنی از
عذاب خدای بیار اگر چنان است که راست میگوئی نوح ع جواب داد که آن بدست من نیست بلکه بفرمان خدای است

بیارد

بیارد آنگاه هر که که خواهد و شما نتوانید دفع آن کردن و خدایرا عاجز کردن و غالب شدن و شما را سود ندارد نصیحت
کردن هرچون من خواهم که شما را نصیحت کنم اگر خدای خواهد که شما را غاوی کند او ست که خداوند شما ست و
پروردگار شما و مرجع و مآل شما با وی ست و این آیه را دلیل نیست بر آنک خدای تع اغوا کرده است یا غوایة
خواسته است پیش از این نیست که اگر خواهد که غوایة کند نصح پیغمبر سود ندارد اما نکند از انجا که منافی حکمت
و قبیح است و قبیح جاهل یا محتاج کند و این هر دو صفت بر خدای تع روا نباشد و شاید که مراد بغوایة در آیة
خیبة و حرمان باشد و غوایة در قرآن بمعنی عقاب آمده است فی قوله فسوف یلقون غیا ای عقابا و معنی آیة
آن بود که اگر خدای تع خواهد که شما را عقوبت کند بر کفر و اصرار نصیحت ناصحان شما را سود ندارد و وجهی
دیگر آنست که قوم نوح بجبر میگفتند و اعتقاد ایشان این بود نوح ایشانرا گفت اگر چنین است که شما میگوئید
که کفر کافر بفعل خدای و خواست اوست نصیحت من شما را هیچ سود ندارد حسن بصری گفت اغوا
بمعنی هلاک است یعنی شما را سود نکند نصیحت من اگر خدای خواهد که شما را هلاک کند زیرا که ایمان نزدیک
فرو آمدن عذاب مقبول نباشد برای آنک بنده ملجا باشد آنگه گفت ام یقولون افتریه یا میگویند ایشان
که وی افترا کرده و دروغ فرا بافته تا اینجا کدام قوم اند ابن عباس گفت قوم نوح بود که گفتند
آنچ نوح میگوید دروغ است مقاتل گفت که قریش بودند که میگفتند که محمد این قرآن از خود میگوید
و دروغ بر خدای می بندد خدای وی را فرمود که بگوی اگر من از خود افترا میکنم بزه و وبال آن بر منست
بر شما نیست و من بیزارم از آن جرمی و گناهی که شما میکنید ۝ وَأُوحِيَ إِلَىٰ نُوحٍ أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ
مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ قَدْ آمَنَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ وَاصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَ
عْيُنِنَا وَوَحْيِنَا وَلَا تُخَاطِبْنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُغْرَقُونَ ۝ حق تع گفت
که از قبل من بنوح وحی آمد که ای نوح طمع از ایمان ایشان بر دار که ازین قوم تو هیچکس ایمان نخواهند
آورد بخلاف اینها که ایمان آورده اند یعنی از آنک فی کما ز ایشان ایمان متوقع است جز اینها که ایمان

اوردند کسی دیگر ایمان نخواهد اورد تو اندوه مکن مشو ودر رنج وسختی مباش وغم مخور بانچ ایشان
میکنند جون این وحی بنوح امد واز ایمان ایشان نا امید گشت بر ایشان دعا کرد وگفت رب لا تذر علی الارض
من الکافرین دیارا حق تع دعاء وی مستجاب کرد اینرا وی را فرمود که کشتی بساز واصنع الفلک باعیننا
تو بحفظ ونگاه داشت وفرمان ما کشتی میساز که ما ترا از دشمن نگاه داریم واز انکه در ساختن کشتی جیزی
بخلل ارد ما بر بینیم که جگونه می سازی واگر خللی باشد بتو وحی کنیم وترا الهام دهیم که جگونه باید کرد و
با من سخن مگوی وخطاب مکن در حق این ظالمان که ایشان هلاک خواهند شدن ابن عباس گفت که وی
ندانست که جگونه می باید ساختن خدای تع وی را فرمود که بر مثال سینهٔ مرغی باید ساخت ۵ وَيَصْنَعُ
الْفُلْكَ وَكُلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ مَلَأٌ مِنْ قَوْمِهِ سَخِرُوا مِنْهُ قَالَ إِنْ تَسْخَرُوا مِنَّا
فَإِنَّا نَسْخَرُ مِنْكُمْ كَمَا تَسْخَرُونَ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ
وَيَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُقِيمٌ ۵ حق سبحانه وتع حکایت کرد از کشتی ساختن نوح واز قوم
او میکردند وبا او میگفتند گفت که نوح کشتی میساخت وهر که که گروهی از قوم وی بروی بگذشتندی بر
وی افسوس داشتندی واستهزا کردندی عبد الله عباس گفت که نوح کشتی را بدو سال تمام کرد اینه
درازی وی سیصد گز بود وپهناء وی پنجاه گز وبالاء وی در هوا سی گز واز جوب ساج بود سه طبقه داشت
در طبقهٔ زیرین سباع ووحوش وهوام بود ودر میانین دواب وانعام وبهایم ودر طبقهٔ بالا نوح بود
وقومی که با وی ایمان اورده بودند وجیزی که ایشانرا بکار بود از طعام وشراب رسول خدای گفت
نوح در میان قوم خود هزار کم پنجاه سال مقام کرد وقوم را با خدای دعوة کرد با خر کار خدای تع
فرمود تا درخت نشاندند جون ان درخت بزرگ گشت وسطبر شد حق تع فرمود تا انرا ببریدند از وی
کشتی می ساخت مردمان بر وی میگذشتند ومیگفتند نوح خانه می سازد برای زمستان تا بودش بنا شد
ویکی میگفت مهمانخانه می سازد دیگری میگفت انبار خانه می سازد ومیگفتند تا بدانند که این

مرد

مرد دیوانه است بر زمین سالی کشتی میسازد وهیچ جائی دریا پیدا نیست کشتی بر زمین خشک جگونه خواهد
رفتن فهذا معنی قوله کلما مر علیه ملأ من قومه سخروا منه حق تع نوح را فرمود که ایشانرا بگوی
اگر امروز از ما افسوس میدارید ما فردا از شما افسوس داریم جنانک شما افسوس میدارید جون در دریا
غرقه شوید ودر اخرة با تش سوخته گردید وزود بود که بدانید انکس که عذاب بوی رسد واورا هلاک کند
ورسوا کرداند در اخبار گوید که جون طوفان نوح بدید امد واب عالم بگرفت مردم
سر بکوهها نهادند اب بالاء کوه رسید زنی بود کودکی داشت ان کودک را بگرفت وبکوه شد جون اب
بسینهٔ وی رسید کودک را بر گرفت جون اب بروی رسید کودک را بر داشت اب در امد وهر دو را
ببرد رسول خدای گفت اگر خدای بر کسی از ایشان رحمت خواستی کردی بران کودک کردی ابن عباس گفت
که روزی حواریان عیسی را گفتند که کسی بایستی که سفینهٔ نوح دیده بودی تا مرا خبر دادی عیسی ع
ایشانرا ببرد تا به بیشه رسید خاک کفی از ان خاک بر گرفت ایشانرا گفت دانید که این خاک کیست گفتند نه
گفت سام بن نوح است انگه عصا بر ان خاک زد وگفت قم باذن الله مردی از انجا برخاست وخاک
از سر می افشاند وسر او سفید بود عیسی وی را گفت تو جوان بودی جون بمردی گفت بلی گفت پس موی
تو جرا سفید است گفت جون اواز بگوشم امد که قم باذن الله پنداشتم که قیامت است از ترس مویم سفید شد
گفت ما را حدیث کن از کشتی نوح ع گفت طولش هزار ودویست گز بود وعرضش ششصد گز بود وسه طبقه
داشت در یکی دواب بود ووحش ودر دیگر طیور بود ودر طبقهٔ دیگر ادمیان بودند جون سرگین جهار
پای بسیار شد ومردم از ان رنجور بودند خدای تع اورا فرمود تا دنبال پیل برپیخت خدای تع خوک
از وی بدید کرد دیگ جفت در حال بکردیدند وهمه پلیدیها بخوردند وجون موش مردم را رنجه
میداشت خدای تع اورا فرمود که بینی شیر بخارید گربه بیرون امد واهنگ موش کرد عیسی ع اورا
گفت که نوح جه گونه دانست که شهرها جمله خراب شده است گفت کلاغ را بفرستاد تا برود وخبری باز ارد

اوردند کسی دیگر ایمان نخواهد اورد تو اندوه گین مشو و در رنج و سختی مباش و غم مخور بانچه ایشان
میکنند جون این وحی بنوح امد واز ایمان ایشان نا امید گشت بر ایشان دعا کرد و گفت رب لا تذر علی الارض
من الکافرین دیارا حق تع دعاء وی مستجاب کرداند و ویرا فرمود که کشتی بساز و اصنع الفلک باعیننا
تو بحفظ و نگاه داشت و فرمان ما کشتی می ساز که ما ترا از دشمن نگاه داریم و از انکه در ساختن کشتی جیزی
مخلل ری ما بدبینیم که جکونه می سازی و اگر خللی باشد بتو وحی کنیم و ترا الهام دهیم که جکونه باید کرد و
با من سخن مگوی و خطاب مکن در حق این ظالمان که ایشان هلاک خواهند شدن ابن عباس گفت که وی
ندانست که جکونه می باید ساختن خدا تع ویرا فرمود که بر مثال سینهٔ مرغی باید ساخت ۵ ویصنع
الفلک وکلما مر علیه ملأ من قومه سخروا منه قال ان تسخروا منا
فانا نسخر منکم کما تسخرون فسوف تعلمون من یاتیه عذاب یخزیه
ویحل علیه عذاب مقیم ۵ حق سبحانه وتع حکایت کرد از کشتی ساختن نوح وانج قوم
او میکردند و با او میگفتند گفت که نوح کشتی می ساخت و هر که گروهی از قوم وی بروی بگذشتندی بر
وی افسوس داشتندی واستهزا کردندی عبدالله عباس گفت که نوح کشتی را بدو سال تمام کرد اینه
درازی وی سیصد گز بود و پهنای وی پنجاه گز و بالای وی در هوا سی گز واز جوب ساج بود سه طبقه داشت
در طبقهٔ زیرین سباع و وحوش و هوام بود و در میانین دواب و انعام و بهایم و در طبقهٔ بالا نوح بود
و قومی که با وی ایمان اورده بودند و جیزی که ایشانرا بکار بود از طعام و شراب رسول خدای گفت
نوح در میان قوم خود هزار کم پنجاه سال مقام کرد و قوم را با خدای دعوة کرد با خر کار خدای تع
فرمود تا درختی بنشاندند جون ان درخت بزرگ گشت و سطبر شد حق تع فرمود تا انرا ببریدند از وی
کشتی می ساخت مردمان بر وی میگذشتند و میگفتند نوح خانه می سازد برای زمستان تا سود دوش بنا شد
و یکی میگفت مهمان خانه می سازد دیگری میگفت انبار خانه می سازد و میگفتند تا بدانید که این

مرد

مرد دیوانه است بر زمین سال کشتی می سازد و هیچ جائی دریا پیدا نیست کشتی بر زمین خشک جگونه خواهد
رفتن فهذا معنی قوله کلما مر علیه ملأ من قومه سخروا منه حق تع نوح را فرمود که ایشانرا بگوی
اگر امروز از ما افسوس میدارید ما فردا از شما افسوس داریم جنانک شما افسوس میدارید جون در دریا
غرقه شوید و در اخرة باتش سوخته گردید و زود بود که بدانید که کسی را که عذاب بوی رسد و اورا هلاک کند
و رسوا گرداند در خبر گوید که جون طوفان نوح بدید امد و آب عالم بگرفت مردم
سر بکوهها نهادند اب ببالای کوه رسید زنی بود کودکی داشت ان کودک را بگرفت و بکوه شد جون اب
بسینهٔ وی رسید کودک را بر گرفت جون اب بروی رسید کودک را بر داشت اب در امد و هر دو را
ببرد رسول خدای گفت اگر خدای بر کسی از ایشان رحمت خواستی کردی بران کودک کردی ابن عباس گفت
که روزی حواریان عیسی را گفتند که کسی بایستی که سفینهٔ نوح دیده بودی تا مرا خبر دادی عیسی ع
ایشانرا ببرد تا به بیشه رسید خاک کفی از ان خاک بر گرفت ایشانرا گفت دانید که این خاک کیست گفتند نه
گفت سام بن نوح است انگه عصا بران خاک زد و گفت قم باذن الله مردی از انجا برخاست و خاک
از سر می افشاند و سر او سفید بود عیسی ویرا گفت تو جوان بودی جون بمردی گفت بلی گفت پس موی
تو جرا سفید است گفت جون اواز بگوشم امد که قم باذن الله پنداشتم که قیامتست از ترس مویم سفید شد
گفت مرا حدیث کن از کشتی نوح ع گفت طولش هزار و دویست گز بود و عرضش ششصد گز بود و سه طبقه
داشت در یکی دواب بود و وحش و در دیگر طیور بود و در طبقهٔ دیگر ادمیان بودند جون سرگین جهار
پای بسیار شد و مردم از ان رنجور بودند خدای تع اورا فرمود تا دنبال پیل بر بجنبید خدای تع خوک
از وی پدید کرد یک جفت در حال بگردیدند و همه پلیدیها بخوردند و جون موش مردم را رنجه
میداشت خدای تع اورا فرمود که بینی شیر را بمالید گربه بیرون امد و اهنگ موش کرد عیسی ع اورا
گفت که نوح جه گونه دانست که شهرها جمله خراب شده است گفت کلاغ را بفرستاد تا برود و خبری باز ا

او برفت و بمرداری مشغول شد و دیر بماند کبوتر را بفرستاد او برفت و بگشت و باز امد و برپای و منقار او اثر گل بود او را دعا کرد بالعز از بهر اینست که با مردم الفت دارد و کلاغ را دعاء بد کرد تا از مردم نافر باشد از بهر اینست که ماوی او در خرابها باشد و با مردمان الف ندارد حواریان گفتند یا روح الله بگوی تا ما را بیاید تا شهری را ما حدیث میکند گفت جگونه اید با شما انکس که در زمین روزی ندارد انگه عیسی ع گفت قم باذن الله بفرمان خدای مهجنان خاک شو که بودی هم جنان گردید که بود ابو عمرو اللیثی گفت که نوح ع بیامدی و قوم را دعوه کردی گلو او بگرفتندی و بفشردندی تا بیفتاری و بیهوش شدی چون باهوش امدی گفتی اللهم اغفر لقومی فانهم لا یعلمون تا انگه که کار بر نوح سخت شد و بلا بنهایت رسید و هر قرنی و گروهی که بدید امدندی بتر بودندی از پیشینگان تا مردی پیر بیامدی و دست کودک طفل گرفته و نوح را باوی نمودی و گفتی ای فرزند این مرد دیوانه و جادوست نگو تا گفت او نشنوی و دعوت او را اجابت نکنی جون کار باینجا رسید او با خدای شکایت کرد گفت رب انی دعوت قومی لیلا و نهارا فلم یزدهم دعائی الا فرارا نوح ع اسباب کشتی از جوب و اهن و رسن پیش گرفت جبرئیل ع بیامد و نوح را بیاموخت که کشتی جگونه باید کرد و خدای تع سی سال تمام رحمها و زنان عقیم کرد ایند تا هیچ زن نزاد جون کشتی تمام شد او بفرمان جبرئیل بقیر بیندود درون و بیرون وی انگه گفت که در رو وبنشین و این انگه بود که فرمان امد به بیرون امدن اب از تنور جنانکه گفت ۵ حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ

أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُّورُ قُلْنَا احْمِلْ فِيهَا مِن كُلٍّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ إِلَّا مَن سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ وَمَنْ آمَنَ وَمَا آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ ۵

حق سبحانه و تع گفت که جون امد فرمان ما به بیرون امدن اب و برجوشیدن تنور یعنی اب از وی برامد بعضی گفته اند که تنور روی زمین است از امیر المؤمنین علی ع روایتست که صبح برامد دیگران مفسران گفته اند که تنور نان بزان است وان تنور حوا بود از سنگ میراث بنوح رسیده بود خدای تع نوح را گفته بود

که هرگاه

که هرگاه که ببینی که اب از تنور برجوشد تو و قومت در کشتی نشینید جون اب از تنور برامد زن نوح بدید نوح را خبر کرد مهدی و شعبی گفته اند که نوح ع کشتی در مسجد کوفه ساخت و تنور که اب از وی برامد از جانب راست در گنبد بود و خدای تع برامدن اب از تنور علامت هلاک قومش کرده بود گفت که جون اب از تنور برامد ما نوح را گفتیم که برداردر کشتی از هر جنسی دو نری و مادهٔ که از ایشان بیکی بود و هر یکی را از ان دو زوج خوانند و هر دو را بیکبار زوجین گویند گفت از هر جنسی که از ان گزیر نیست جفتی بردار نری و مادهٔ و اهل خود را هم در کشتی آر یعنی اهل دین خود را مگر انکس که بظاهر اهل بود و بباطن نااهل بود وان زن او بود واعله و پسرش کنعان که خدای تع از ایشان خبر داده بود که ایشان از انجمله اند که باب هلاک شوند بر او انکار اصرار کردند و کفر بر ایمان اختیار کردند و بنشان انکس را که ایمان اورده هم در کشتی نشاند انگه گفت که باویعنی بنوح ایمان نیاوردند الا اندکی گفته اند که در کشتی خلوة مکنید حام مخالفت کرد و با زن مقاربت کرد نوح دعا کرد گفت اللهم غیر نطفته خدای تع نطفهٔ او را در رحم زنش سیاه کردانید فرزند که امد او سیاه امد و از نسل وی همه سیاهان بودند از ینجا او را ابو السودان گویند و شش مرد دیگر که ایمان اورده بودند هم در کشتی بودند امت نوح این شش بیش نبودند تا گفته امت نوح هفتاد و دو تن بودند و تن ادم را باخویشتن در کشتی برد و جون اب بدید امد و جملهٔ حیوان زمین روی بنوح نهادند نوح گفت که مرا فرموده اند تا از هر جنسی جفتی را در کشتی نشانم جه بیش جای ندارم ابن عباس گفت اول جیزی که نوح در کشتی نهاد مورجهٔ خورد بود و اخر خر بود جون خر خواست که در کشتی رود ابلیس در دنبال او اویخت جندانکه خواست در رود نتوانست نوح از سر ضجارة گفت ادخل وان کان الشیطان معک خر در کشتی رفت و ابلیس باوی واین روایت اهل حدیث است جون نوح نگاه کرد ابلیس را دید گفت بدستوری که در امدی گفت بدستوری تو نه تو گفتی خر را ادخل وان کان الشیطان معک

ان وقت من باخبر بودم نوح گفت بیرون رو یا عدو الله ابلیس جزع کرد و زاری نمود نوح ویرا بر
پشت کشتی کرد و بچنین اورده اند که مار و کژدم امدند که ما را در کشتی بر گفت نبرم که از شما مضرت
است گفتند با تو عهد کردیم که هرکه نام تو برد ما ویرا گزند نکنیم باین شرط ایشانرا در کشتی نشاند اکنون
هرکس که از مار و کژدم ترسد این ایة بخواند سلام علی نوح فی العالمین انا کذلک نجزی المحسنین انه
من عبادنا المؤمنین هیچ مار و کژدم او را گزند نکند ﴿۵﴾ وقال ارکبوا فیها بسم الله
مجریها ومرسیها ان ربی لغفور رحیم وهی تجری بهم فی
موج کالجبال ونادی نوح ابنه وکان فی معزل یا بنی ارکب
معنا ولا تکن مع الکافرین قال ساوی الی جبل
یعصمنی من الماء قال لا عاصم الیوم من امر الله الا من رحم
وحال بینهما الموج فکان من المغرقین ﴿۵﴾ حق تع از نوح حکایت کرد
که نوح گفت انرا که با او بودند و در پناه او امید بودند که در کشتی نشینید و راندن کشتی بنام خدای است
و ایستادن و بر جای بداشتن او هم بنام خدا است اگر برود بنام خدای رود و اگر بایستد هم بنام خدای بایستد
وشاید که معنی این بود که در کشتی نشینید و نام خدای برید در وقتی نشستن که رفتن و ایستادن او
بنام خدای است ایشان در کشتی نشستند هرگه که خواستندی که کشتی برود یا بایستد نام خدای بر زبان
راندندی و گفتی بسم الله بدرستی و حقیقت که خدای من امرزنده و مهربان است هرکه توبه کند و با
درگاه او گردد ویرا بیامرزد و بروی رحمت کند چون در کشتی نشستند و نام خدا بردند کشتی ایشانرا
می برد در اشوبی از ان اب که موجهای می برخاست هر یکی چند کوهی عظیم و موج اب وقتی سخت
بود که بلای عظیم چند درین حال نوح پسر خود را کنعان اواز داد و این پسر از نوح دور بود و بر جانبی
بود از نو و از دین او گفت ای پسرک من بیا و با ما در کشتی باش و با کافران مباش ایمان اور تا چون

کافران هلاک نگردی پسرش گفت من با کوه گریزم تا مرا از اب نگاه دارد گفت که امروز هیچ
نگاه دارنده نیست از عذاب طوفان و هلاک شدن بان الا انکه خدای وی رحمت کند و بخشاید بر بندگان
خویش یعنی امروز جز از خدای هیچ نگاه دارنده دیگر نیست نوح و پسرش با یکدیگر در سخن بودند
که موج اب در امد و میان ایشان جدایی افگند و پسر نوح از جمله کسانی شد که بطوفان غرق شد
اگر گویند پسر نوح کافر بود و نوح را نهی کرده بودند تا که کافر را در کشتی برد پس نوح
چه گونه گفت یا بنی ارکب معنا گوییم که این بشرط ایمان گفت گفت ایمان اور و انگه در کشتی آی تا نجاة
یابی دیگر انکه او منافق بود نوح گمان برد که او مؤمن است ازین سبب گفت در کشتی آی و این در
وقتی بود که پسر نوح طلب انده بود با ایمان و طلب انکه شود که او را علم ضروری حاصل اید و او
دران ساعت عید انست که هلاک خواهد شدن نه بینی که گفت ساوی الی جبل یعصمنی من الماء او امید
نجاة میداشت و روا میداشت که ان عجایب جهان باشد گفته اند که هر جبل روز اب از زمین بر
می امد و از اسمان اب می امد و در هوا معلق می ایستاد بعد از چهل روز ان هر دو اب بیکدیگر رسیدند
چنانکه گفت فالتقی الماء علی امر قد قدر و همه عالم اب بگرفت چنانکه کوهی که از ان بلندتر نبود
اب چهل گز از سر وی گذشته بود همه عالم خراب شد و هیچ کافری بنماند بر روی زمین و نوح خوش
دل شد و قضا خدای برفت ﴿۵﴾ وقیل یا ارض ابلعی ماءک ویا سماء
اقلعی وغیض الماء وقضی الامر واستوت علی الجودی وقیل
بعدا للقوم الظالمین ونادی نوح ربه فقال رب ان ابنی من
اهلی وان وعدک الحق وانت احکم الحاکمین قال یا نوح انه لیس
من اهلک انه عمل غیر صالح فلا تسئلن ما لیس لک به علم انی
اعظک ان تکون من الجاهلین قال رب انی اعوذ بک ان اسئلک

مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَإِلَّا تَغْفِرْ لِي وَتَرْحَمْنِي أَكُنْ مِنَ الْخَاسِرِينَ ۝

جون ملتی که خدای خواست بماند زمین را خطاب کردند وگفتند ای زمین اب خود فرو بر وای
اسمان اب باز گیر اب کم شد وفرمان باهلاک ایشان نافذ گشت وکشتی نوح بر کوه جودی وان کوهی
است بموصل راست بایستاد وقرار گرفت وگفتند که هلاکت باد مر ظالمانرا مجاهد گفت که کوهها
متطاول شدند که اب بایشان رسد مگر کوه جودی که او سر برد بر سبیل تواضع اب از بالا هم کوهها
در گذشت وبجودی نرسید در خبر هست که رسول عم گفت که نوح روز اول از رجب در کشتی
نشست وبروایتی دهم ماه رجب وان روز همه روزه داشتند وکشتی ایشان امدر شش ماه میگردانید
واخر ذی الحجه بود که بر جودی بایستاد ودر اخبار اهل البیت هست دهم ذو الحجه بود وان روز
بشکر را روزه داشتند انکه حق سبحانه وتع خبر داد از نوح وفرزند او که نوح جون فرزند خود را دید
که غرق میشد گفت بار خدایا پسر من از اهل منست وان وعده که تو دادی حقست وتو حاکم ترین حاکمانی
وان وعده ان بود که خدای وی را وعده داده بود که ترا واهل ترا نجات دهم حق تع جواب داد که ای نوح ما گفتیم
که ترا واهل ترا نجات دهیم او از اهل تو نیست که او را عمل صالح نیست نفس او را عمل صالح خوانده است مبالغه
مذمت او را پس ای نوح از من مخواه جیزی که ترا بدان علمی نیست وانرا ندانی که صوابست یا نه ومن
ترا وعظ میدهم ومنع میکنم ازانک از جمله جاهلان باشی وجیزی که ندانی انرا طلب داری جنانک
فعل جاهلان باشی اگر گویند درین ایت خدای تع نوح را تکذیب کرده است وتکذیب بیغمبر روا
نبود وبیغمبر خود دروغ نگوید نوح گفت که او از اهل منست یعنی از منست واز صلب منست خدای تع
گفت که او از اهل تو نیست جواب این انست که مراد خدای تع انست که او از اهل تو از ان نیست که من
وعده داده ام بنجاة ایشان بلکه از ان جملهاست که استثنا کرده ام وگفته الا من سبق علیه القول ومنهم
ووجهی دیگر انست که او از اهل تو نیست یعنی از اهل دین تو نیست واهل تو ان باشد که بر دین تو باشد

كفر

کفر او را از اهلیت تو بیرون اورده است بیان این وجه انست که گفت بر سبیل تعلیل انه عمل غیر صالح
پس معلوم شد که مراد نفی نسبت نیست نفی دین است وانانک گفتند نفی نسبت است قول ایشان منافی
ظاهر قرانست برای انک خدای تع مطلق گفت ونادی نوح ابنه اگر بحقیقت پسر او نبودی جنین مطلق
نگفتی وانانک این گفتند خیانت زن نوح وزن لوط را فی قوله فخانتاهما تفسیر بر فجور وزنا
کنند وخدای تع بیغمبرانرا ازین منزه دارد از بهر انک این سخن بود از متابعت ایشان غایت تنفیر
وعبد الله عباس گفت که این خیانت ان بود که زن نوح مردمانرا گفتی که وی دیوانه است
وزن لوط قوم لوط را خبر داد بمهمانان اگر گویند که جون معنی جنین است جرا گفت فلا تسئلن ما
ليس لك به علم جواب او انست که واجب نیست که نهی از ان بود که او مباشر فعل منهی عنه بود وازینجا
ست که ما گوییم که رسول عم داخل است در نواهی قران ونهی متعلق است باو واو را در ان لطف بود
واگر جه هرگز ارتکاب ان نکرده بود ونکند اما جون خدای داند که او را در ان لطف است ان نهی بکند
تا لطف حاصل شود پس هم جنین نوح که استعاذه کرد واجب نکند که او تعاطی کرده باشد انرا بلک روا
بود که پناه باخدای دهد از جذام وجنون وعلتهاء دیگر واگر جه این معنی او را هرگز نبوده باشد
قال رب نوح گفت ای بار خدایا من پناه میگیرم بتو از انک از تو سوال کنم وطلب دارم جیزی که مرا
علم حاصل نباشد بصلاح وفساد ان واگر تو مرا نبیامرزی وبر من رحمت نکنی من از جمله زیان
کاران باشم واین از انبیا خضوع وتذلل واستکانت باشد ۝ قِيلَ يَا نُوحُ اهْبِطْ بِسَلَامٍ
مِنَّا وَبَرَكَاتٍ عَلَيْكَ وَعَلَى أُمَمٍ مِمَّنْ مَعَكَ وَأُمَمٌ سَنُمَتِّعُهُمْ ثُمَّ يَمَسُّهُمْ
مِنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا أَنْتَ وَ
لَا قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ هَذَا فَاصْبِرْ إِنَّ الْعَاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ ۝ خطابست مر نوح را
از قبل خدای که ای نوح فرود ای ازین کشتی که بر سر جودی بستاده است بسلامتی که دادهایم ترا

از فرق و سلامی از ما و برکات و ثبات خیر بر تو و بر امتان که با تو اند و گروهانی که از پس تو خواهند
بودن از فرزندان این جماعت نوح بود که ما ایشان را متمتع دهیم از مال و جاه و عمر انگه با ایشان
رسد از ما عذابی دردناک و ایشان کسانی اند که خدای تعالی خبر داد ازین قوم در وجود
خواهند آمدن و کافر خواهند بودن و ایشان هم بعذاب خدای گرفتار خواهند گشتن
بسبب کفر ایشان انگه پیغمبر ما را خطاب کرد و گفت ای محمد اینست خبرهای غیب که
ما بتو وحی کردیم و ترا ازین خبر دادیم و بیاگاهانیدیم ترا و قوم ترا ازین هیچ خبر نبود
و هیچ علم و دانشی حاصل نبود پیش ازین و ندانستید پس صبر کن ای محمد بر رسانیدن
رسالت و رنجانیدن قوم تو مر ترا چنانکه نوح را می رنجانیدند و او صبر میکرد که عاقبت نیکو
در ظفر و نصرت متقیان و پرهیزکاران را خواهد بودن و لفظ امر در آیة علم است الخ فالا
و مجانین را ملت در عذاب بالغان بر سبیل عقوبت باشد و عذاب اطفال و مجانین
بر سبیل امتحان باشد و اعتبار آنان که بشنوند و در یا عوامن عظیم باشد ایشان را ۝ وَإِلَىٰ
عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ إِنْ أَنتُمْ إِلَّا مُفْتَرُونَ
يَا قَوْمِ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى الَّذِي فَطَرَنِي أَفَلَا تَعْقِلُونَ
وَيَا قَوْمِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُم مِّدْرَارًا وَيَزِدْكُمْ قُوَّةً
إِلَىٰ قُوَّتِكُمْ وَلَا تَتَوَلَّوْا مُجْرِمِينَ ۝ حق سبحانه و تعالی خبر میدهد از هود پیغمبر و قوم
او میگوید که بفرستادیم بقبیلهٔ عاد برادر ایشان را در نسب نه در دین هود را و بوقت و ایشان را دعوة کرد
و گفت که ای قوم من خدای را بپرستید الله را معبود خود گیرید که شما را جز او خدای نیست شما در پرستش
این بتان نیستید الا افترا کنندگان یعنی اینچه شما میگویید هؤلاء شفعاؤنا و دعوی کردن
الهیت ایشان دروغ میگوئید خدای تع هود را ع بعاد فرستاد و مسکن ایشان میان مسلم و یمن

جائی که آنرا احقاف خوانند خداوندان باغ و بستان و زرع و اشجار بودند هود ایشان را
با خدای خواند و با عبادة خدای اجابت نکردند و کفران کردند و او را بدروغ زن داشتند
خدای تع ایشان را بباد هلاک کرد چنانک در بینیهاء ایشان می رفت و بزیر ایشان بیرون می آمد
و احشا و امعاء ایشان پاره پاره میکرد چنانک پیش ازین قصه وی گفته شد ای قوم من
بدین ادای رسالت که میکنم از شما هیچ مزدی نمیخواهم مزد من نیست مگر بر خدای که مرا بیافرید و
از نیست هست کرد اید انکه بر سبیل تقریع ایشان گفت که هیچ شما عقل ندارید و اندیشه نمیکنید
که آنکس که شما را بی طمع کاری کند غرض نفع شما باشد نه نفع خویش انگه گفت ای قوم من استغفار کنید
و آمرزش خواهید انکه توبه کنید و با او گردید تا او شما را باران فرستد پیاپی از بهر زرع و باتش
و اشجار شما و شما را بیفزاید قوتی بر قوتی عظیم بود مردمانی بودند بغایت طویل و عریض و لا تتو
لوا و اعراض مکنید و از دعوت من روی بگردانید با جرمی و گناهی که شما راست روایت است
که مردی از صحابه معویه بحسن علی ع آمد گفت در وقتی که از پیش معویه باز گشته بود که مردی ام مرا
مال بسیار است و هیچ فرزند ندارم چیزی بیاموز مرا باشد که خدای تع فرزندی دهد او را
گفت علیک بالاستغفار آن مرد همیشه استغفار کردی تا بوقتی که روزی هفتصد بار استغفار کردی
و با خدای تع ده پسر داد این خبر بمعویه رسید علیه اللعنة او را گفت چرا از وی نپرسیدی که این از کجا گفتی
تا الحکم که حسن ابن علی علیهما السلم بنزدیک معویه آمد آن مرد از وی سوال کرد گفت که نشنوده که خدای
تعالی در قصهٔ هود ع میگوید ویزدکم قوة الی قوتکم و در قصهٔ نوح ع یمددکم باموال و بنین ۝
قَالُوا يَا هُودُ مَا جِئْتَنَا بِبَيِّنَةٍ وَمَا نَحْنُ بِتَارِكِي آلِهَتِنَا عَن قَوْلِكَ وَمَا نَحْنُ
لَكَ بِمُؤْمِنِينَ إِن نَّقُولُ إِلَّا اعْتَرَاكَ بَعْضُ آلِهَتِنَا بِسُوءٍ قَالَ إِنِّي أُشْهِدُ
اللَّهَ وَاشْهَدُوا أَنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ مِن دُونِهِ فَكِيدُونِي جَمِيعًا ثُمَّ

ثُمَّ لَا تُنظِرُونِ إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللّٰهِ رَبِّي وَرَبِّكُمْ مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ
آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ
مَا أُرْسِلْتُ بِهِ إِلَيْكُمْ وَيَسْتَخْلِفُ رَبِّي قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَلَا تَضُرُّونَهُ
شَيْئًا إِنَّ رَبِّي عَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ ۞ عادیان گفتند هود را که ای هود تو ما را
بینتی و حجتی نیاورده و معجزی و برهانی ننموده تا ما را ترا کردن باید بهار و طاعت تو باید
داشت ایشان این سخن دروغ گفتند انانک هود معجزات نمود ایشان گفتند که این سحر و شعبده
است ما باین خدایان خود را نکنیم و بگفتار تو دست از پرستیدن خدایان خود بنداریم و ما ترا
باور نداریم و تصدیق نکنیم ما نمی گوییم الا آنک بعضی از خدایان ما بدی بتو رسانیدند است و ان
دیوانگی و جنون است از بهر انک تو ایشان را دشنام میدهی و میگویی که ایشان خدایان نیستند
ایشان ندانستند که ازالت عقل و دیوانه کردانیدن بخدای تعلق دارد جمادات را بدین قدرتی
نباشد و ایشان پیغمبر را نسبت بدیوانگی میکردند که ایشان را بدیع می امد که پیغمبری باشد از جنس
بشر هود عم بجواب ایشان گفت انی اشهد الله من خدای را گواه میکنم و شما این گواه باشید که
من بیزارم از انانک شما ایشان را با انباز خدای کرده اید و میگویید که ایشان شریکان خدای اند
و از انچ شما بان شرک می اورید از جز خدای اگر گویند چگونه گفت که خدای را گواه کردم
و چه نسبت باشد میان گواهی خدای و گواهی ایشان جواب انست که اشهد الله برای مبالغت گفت
و اشهدوا برای ان گفت که ایشان خصم بودند و چون خصم گواهی بدهد تسلیم کرده باشد و اعتراف
اورده انکه باز نمود که خدای تع یار اوست دفع کند کید ایشان را از وی گفت که مرا از کید شما هیچ باک
نیست همه جمع شوید و یک بار با من کید کنید و مرا مهلت مدهید و بر مذهب انانک برتثر گونِ
وقف میکنند مِن دونه ابتدا باشد یعنی اگر توانید بدون خدای با من کید کنید چون خدایان را
کید

کید شما ضعی نباشد انکه بر من کاری نیاید و من از ان نه اندیشم انکه باز نمود که سبب این
من جیست و پناه من کیست گفت که من بر خدای توکل کردم و پشت باو داده ام که او خدای منست
و خدای شما هیچ جانوری نیست الا که موی پیشانی او در قبضهٔ قدرت خود دارد یعنی هر چه هست
در قبضهٔ قدرت و در تحت قهر اوست بحقیقت که خدای من بر راهی راستست و بر طریق حقست
هیچ ظالم از وی فایت نشود و هیچ چیز از وی درنگذرد پس اگر شما برگردید و از اجابة دعوة من اعراض
کنید انچ بر من بود از رسانیدن رسالة من بشما رسانیدم رسالة و پیغام خدای خویش اگر قبول کنید
شما را بهتر و اگر قبول نکنید خدای تع شما را ببرد و هلاک کند و بخلیفه و عوض شما کردانند گروهی را
جز شما و شما خدای را هیچ گزند نتوانید کرد و مضرة نتوانید رسانیدن که خدای من بر همه چیزی
نگاه بان است ۞ وَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا هُودًا وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا
وَنَجَّيْنَاهُمْ مِنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ وَتِلْكَ عَادٌ جَحَدُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَعَصَوْا
رُسُلَهُ وَاتَّبَعُوا أَمْرَ كُلِّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ وَأُتْبِعُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً وَ
يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلَا إِنَّ عَادًا كَفَرُوا رَبَّهُمْ أَلَا بُعْدًا لِعَادٍ قَوْمِ هُودٍ ۞
انکه گفت که چون مدة ان کافران بر امد و وقت هلاک ایشان امد فرمان ما بهلاک ایشان هود را گفتیم
که از میان ایشان بیرون شو که تو تا انجا باشی ما ایشان را عذاب نفرستیم و حق تع هیچ امت را هلاک نکرد
که پیغمبر در میان ایشان بود حق تع گفت ما هود را نجاة دادیم و کسانی را که بهود ایمان اورده بودند برحمت
و بخشایش خود از عذاب درشت و سخت انکه باز نمود که ان عذاب ایشان را نه ظلم بود بعدل بود گفت
ان قبیلهٔ عاد جحود و انکار کردند بایات خدای را و کافر شدند بمعجزات انبیا و عاصی شدند در پیغمبران
خدای و متابعت کردند و فرمان بردند امر هر ظالمی و متکبری ستیهنده را یعنی رؤسا و مهتران خود
خود در تکذیب پیغمبران چون ایشان هلاک شدند و اثار و مقابر ایشان باقی ماند است هر کس که ان را

نجّینا م

بیندایشان را لعنت میکند در عقب ایشان داشتند و تابع ایشان کردند در دنیا لعنت را و در روز
قیامت هم در لعنت و عذاب باشند و بحقیقت بدانید که این جمله ایشان را از آنست که بخدای خود کافر
شدند که هلاک باد و عذاب مر عادی را که قوم هود پیغمبر اند ۞ وَإِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا
قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ هُوَ أَنشَأَكُم مِّنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَ
كُمْ فِيهَا فَاسْتَغْفِرُوهُ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُّجِيبٌ قَالُوا يَا صَالِحُ قَدْ كُنتَ
فِينَا مَرْجُوًّا قَبْلَ هَٰذَا أَتَنْهَانَا أَن نَّعْبُدَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا وَإِنَّنَا لَفِي شَكٍّ مِّمَّا
تَدْعُونَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ ۞ بقبیلهٔ ثمود فرستادیم برادر ایشان را که یکی از جملهٔ ایشان بود صالح پیغمبر را
او صالح گفت قوم خود را که هود پیغمبر گفت گفت ای قوم من خدای را پرستید که شما را جز از وی خدای
نیست او آن خدای است که مستحق عبادت و سزاوار طاعتست شما را بیافرید از زمین یعنی پدر شما را آدم
ع از خاک و شما را از نطفهٔ آب که آن هم از خاک تولد میکند که غذای شما جز از آب و خاک حاصل نمی شود
و شما را مدتی در زمین زندگانی داد و مسکن کرد انید در عمارت کردن زمین و عمری دراز تان داد و ممتع
کردانید شکر این نعمت او را بپرستید و از وی استغفار و آمرزش خواهید و بدرگاه او گریزید که خداوند
وا فرید کار و پروردگار من نزدیکست بجملهٔ خلایق برحمت خویش اجابت کنندهٔ دعاء بندگان خود
مصلحت است بنود و بحسب اجابت کند چون صالح پیغمبر برین وجه تبلیغ رسالت کرد ایشان جواب دادند که
ای صالح تو در میان ما مردی بودی که ما را بتو امیدها بود در باب خیر و صلاح و منافعی که راجع باشد
با ما ما را از تو این توقع نبود که ما را از عبادتی معبوداتی که پدران ما آنرا پرستیده اند منع کنی و باز داری
و این سخن از بهر آن گفتند که پیش از دعوة صالح در میان ایشان بود بهمه نوع او را امتحان کرده بودند و
آزموده او امین و استوار بود و پارسا و مستجمع خصال خیر بود و همچنین باشد خدای هر قومی که
پیغمبری فرستاد از ایشان فرستاد که ایشان بر احوال او مطلع بودند و او را شناخته و نسب او دانسته و سیرت و طریقه

او ایشان را معلوم بود تا بوقت آنکه دعوت کند قریب تر باشند باجابت دعوة او آنگاه از آن نیکو سیرتی
او ایشان را بدیع آمد که او کاری مستبدع آورد بصورت استفهام در امر معنی تقریع گفتند أَتَنْهَانَا ما را
نهی میکنی از دین پدران خود و ما در شکیم شکی که بتهمت می افکند ما را از آنچه تو دعوة میکنی ما را و این برای
آن گفتند که ایشان را از دین و راه خلق را بان دعوة میکرد خبری بنود چون او دعوی کرد و معجزه
بنمود ایشان از سر بصیرت نظر نکردند تا علم حاصل شدی ۞ قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِن كُنتُ عَلَىٰ
بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّي وَآتَانِي مِنْهُ رَحْمَةً فَمَن يَنصُرُنِي مِنَ اللَّهِ إِنْ عَصَيْتُهُ
فَمَا تَزِيدُونَنِي غَيْرَ تَخْسِيرٍ وَيَا قَوْمِ هَٰذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةً فَذَرُوهَا تَأْ
كُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابٌ قَرِيبٌ فَعَقَرُوهَا
فَقَالَ تَمَتَّعُوا فِي دَارِكُمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ ذَٰلِكَ وَعْدٌ غَيْرُ مَكْذُوبٍ ۞ صالح ع
ایشان را جواب داد و گفت ای قوم هیچ می بینید و میدانید که اگر من باین دین که شما را دعوة میکنم بر
حق باشم و حجت بود و دلایل برین که میگویم و خدای من مرا از نزد خود رحمتی و نبوتی داده باشد
و من در خدای عاصی شوم بکار شما و نگه داشت جانب شما و این رسالت ادا نکنم کیست که مرا از عذاب
خدای نگه دارد و با پناه خود گیرد و یاری کند مرا جز خسارت و زیان کاری نمی فرمایید باین حجت
که شما دارید از اقتدا کردن بپدران و گزین و تقلید ایشان بودن یا اگر من این کنم که شما میگویید
من بمثابت کسی باشم که زیان کند یک بار پس از یکبار رد کن یا اگر فرمان خدای رها کنم و فرمان شما
برم در دست همین ماند که فردا شما را خاسر خواهم بانچ مرا گفته باشید آنگه حدیث ناقه کرد که با
قتراح ایشان ناقه معجزه نمود بر آن وجه که در خواسته بودند از سنگ ناقه بیرون آورد و ایشان را
اندیشه آن بود که آن ناقه را بکشند چنانکه قصهٔ وی در سورة الاعراف رفت گفت ای قوم این ناقه
خداست و او را مالکی و خداوندی دیگر نیست جز از خدای چنانکه دیگران راهست و او آیتی و دلالتی

هست مر شما را بگذارید او را تا در زمین خدای می خورد و از آب و گیاهی که خدای تعالی مباح کرده
دا نیدا است موجود دست بدیک باو دراز مکنید وهیچ تعرض مرسانید واز پی کردن وکشتن
او بپرهیزید که بگیرد شما را و برسد بشما عذابی که بشما نزدیک است ایشان بگفتار صالح التفات
نکردند ناقه را پی کردند و بکشتند پس آنگه صالح ایشانرا گفت هم اکنون تا سه روز برسد بشما عذابی
خدای شما تمتع و برخورداری گیرید در سراهای خویش سه روز که پس از سه روز شما را زندگانی نما
نده است واین وعدهٔ ایست که در وی هیچ دروغی نیست ﴿فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا صَالِحًا
وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَمِنْ خِزْيِ يَوْمِئِذٍ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْقَوِيُّ
الْعَزِيزُ وَأَخَذَ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جَاثِمِينَ
كَأَنْ لَمْ يَغْنَوْا فِيهَا أَلَا إِنَّ ثَمُودَ كَفَرُوا رَبَّهُمْ أَلَا بُعْدًا لِثَمُودَ﴾
پس آنگه که ظلم و طغیان ثمود بنهایت رسید و عتو و عصیان ایشان بنهایت النهایت انجامید و ایشان
مستحق عذاب و سزاوار عقاب و هلاک گشتند و اشتر صالح را بکشتند و فرمان آمد بهلاک و عذاب
استیصال ایشان ما صالح را نجاة دادیم با آنکه با وی ایمان آورده اند که از میان ایشان بیرون شد و کسانی را که ایمان
آورده اند با وی نجاة دادیم و برهانیدیم برحمت خود ایشانرا از رسوایی و نکال و فضیحت و ظلمات
رون بدرستی و حقیقت که خدای تو و پروردگار تو توانا و ارجمند و بی همتا است قاهر و غالب کسی ورا
غلبه نتواند کرد آنکه بیان کرد که ایشانرا چگونه هلاک کرد فرا گرفت آنکسانی را که ایشان ظلم کردند و از وی
عظیم و بانگی بزرگی و آن جبرئیل بود عم که بانگ بر ایشان زد در آخر شب این همه برجای بمردند پس گشتند
ایشان از هیبت آن بانگ همه در سراهای خود بروی درافتاده و مرده تا چنان شدند که پنداشتی که ایشان
خود هرگز نبودند در آن سراها و زندگانی نکردند و مقیم نبودند و این عذاب ایشانرا نه بظلم بود
بعدل بود و سبب کفر ایشان بود که هلاکت ایشان و دوری و عذاب ﴿وَلَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ
بالبشری

بِالْبُشْرَىٰ قَالُوا سَلَامًا قَالَ سَلَامٌ فَمَا لَبِثَ أَنْ جَاءَ بِعِجْلٍ حَنِيذٍ فَلَمَّا رَأَىٰ أَيْدِيَهُمْ
لَا تَصِلُ إِلَيْهِ نَكِرَهُمْ وَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً قَالُوا لَا تَخَفْ إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَىٰ قَوْمِ لُوطٍ
وَامْرَأَتُهُ قَائِمَةٌ فَضَحِكَتْ فَبَشَّرْنَاهَا بِإِسْحَاقَ وَمِنْ وَرَاءِ إِسْحَاقَ يَعْقُوبَ قَالَتْ
يَا وَيْلَتَىٰ أَأَلِدُ وَأَنَا عَجُوزٌ وَهَٰذَا بَعْلِي شَيْخًا إِنَّ هَٰذَا لَشَيْءٌ عَجِيبٌ قَالُوا أَتَعْجَبِينَ
مِنْ أَمْرِ اللَّهِ رَحْمَتُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ﴾ بدرستی که آمدند
با براهیم پیغمبر عم رسولان ما یعنی فرشتگان ببشارة دادن و ایشان جبرئیل عم میکائیل و اسرافیل بودند
صادق عم گفت که چهارم ایشان فرشته دیگر بود و گفته اند که نه کس بودند و یازده هم گفته اند بر صورت
امردان پاکیزه و این آنگه بود که ابراهیم را عم از ساره فرزند نمی بود که او پیر شده بود و ابراهیم را دل در بند
فرزند بود ساره را کنیزکی بود نام او هاجر جوان و پاکیزه و او نگاه داشت دل ابراهیم او را با براهیم داد ابراهیم
با او خلوة کرد اسمعیل از او در وجود آمد و نور محمدی در پیشانی وی بود ساره را از آن رشک آمد حق تع
گفت که ایشانرا از اینجا ببر تا ساره ایشانرا نه بیند از اینجا بمکه برد چنانکه قصهٔ این گفته شد حق تع خواست
تا بدان احسانی که با ساره کرد وی را مکافات کند و آن رنج را که بدل او رسید از آمدن اسمعیل و هاجر از میان ببرند
جبرئیل را فرستاد با چند فرشته بدین بشارة و باهلاک قوم لوط ایشان بیامدند و ابتدا با براهیم کردند
و بشارة او چون در آمدند بر رسم سنت و نهاد شریعت و نگاه داشت ادب بر حسب عادة گفتند سلاما یعنی
سلام می کنیم بر تو سلام کردنی سلام بر تو باد و سلامت بادا ابراهیم ایشانرا جواب داد و گفت سلام یعنی کار
شما و کار ما سلامت است آنگه ابراهیم عم هیچ درنگ نکرد و دیر نماند تا آنکه ایشانرا گوساله بریان کرده آورد
بر حسب عادة خود در اکرام مهمانان در چنین سنت که این فرشتگان بنزدیک ابراهیم عم آمدند بر
صورت امردانی که هیچ چشمی مانند ایشان ندیده بود و سلام کردند با خوی خوش و بوی خوش
و روی نیکو گفتند یا خلیل الله مهمان خواهی گفت چگونه نخواهم ایشانرا برگرفت و بخانه برد

وبشارت دو ساره را گفت مرا امروز میهمانان امده اند که در همه عمر از ایشان نیکو روی تر و نیکو خوی
تر و خوش سخن تر ندیده ام برای ایشان طعام بساز او گفت وقت را هیچ طعام حاضر نیست و هیچ
گوشت نیست انگه گفت مرا گوساله است که انرا می پروردم و دست و پای وی را حنا در بسته و زنگی و
مهره در گردن او بسته از دوستی که وی را میداشت برای دل ابرهیم بفرمود تا انرا بکشتند و بریان کر
دند بتعجیل و پیش ایشان اوردند ابرهیم عم بر عادت خود بنشست و سر در پیش افکند و کار بود که ایشان
طعام میخورند ساره از پس پرده نگاه کرد ابرهیم را عم بخواند و گفت این مهمانان تو طعام نمیخورند
بیامد و گفت چرا طعام نمیخورید گفتند تو کار خویش کن که ما کار خود میکنیم ابرهیم باسر طعام شد
ایشان هم نمیخوردند ابرهیم چون ان حال بدید بترسید که ایشان با او کیدی و مکری خواهند کرد و این انست
که خدای گفت فلما رای ایدیهم چون دید ابرهیم که دستهاء ایشان بطعام نمیرسید و نمیخوردند از ایشان
بترسید و انکار کرد حال ایشانرا و در دل خویش از ایشان ترسی یافت ایشان چون بدیدند که ابرهیم عم
ازان حال اندیشه ناک شد گفتند لا تخف ای ابرهیم مترس که ما فرشتگانیم و ما را بقوم لوط فرستاده اند
اگر گویند ابرهیم بچه دانست که ایشان فرشته اند گوییم بمعجزی و این ان بود که ایشان دعا کردند
تا خدای تع گوساله را زنده کرد ابرهیم گوساله زنده گشت و در چرا کردن ایستاد و یقین تا ساره بیقین داند
که ان خدای که قادر است بر انک مرده زنده کرداند قادر باشد که او را با پیری و عقیم فرزند دهد اشارتی
دیگر انست که چون گوساله محبوب او بود و بهوس فرزند او را میداشت چون برای رضای
ابرهیم انرا بکشت حق تع وی را گفت که چون محبوب خود را فدا کردی من ترا عوضی بهتر از ان بدهم و نیز
انرا زنده کردانم تا اینت عاجل باشد و ان اجل اگر گویند که روا بود که ابرهیم طعام پیش فرشته
نهد با انک داند که ایشان طعام نخورند گوییم که این پیش از ان کرد که دانست که ایشان فرشته اند که او
انک ایشان بصورت بشر بودند و نیز این بعقل نتوان دانست روا بود که وی را اعلام نکرده بوده باشند

که فرشتکان طعام نخورند اگر گویند شاید که فرشتکان بصورت ادمی باشند با انک ایشان لطیفند
و اینان کثیف بعضی گفته اند که ابرهیم را خبر نبود که ایشان بشر اند چنانک سراب چنان نماید که
اب است و نباشد و دیگر انک خدای تع این بسبیل معجزه کرد و درین استبداعی نبود چون ایشان
گفتند که ای ابرهیم مترس که ما را بقوم لوط فرستاده اند نه بقوم تو و درین حال زن ابرهیم ساره
بر پای بود از پس پرده حدیث ایشان می شنید بخندید و این ساره هم دختر عم ابرهیم بود مقاتل
و کلبی گفتند که خنده وی از بهر این بود که ابرهیم چه گونه از سه کس بترسید با ان خدم و حشم بسیار
که داشت قتاده گفت که از غفلت قوم لوط بخندید و ان که هلاکت ایشان بود عبد الله عباس گفت
از ان بخندید که ایشان نه بکردهی و مکری آمده بودند و عکرمه گفت که ضحکت ای حاضت ساره را
که در پس پرده استاده بود حیض افتاد فبشرناها ما ابرهیم را ساره بشارت دادیم بفرزندی نام
او اسحق و از پس اسحق بفرزند زاده یعقوب نام و وی را فرزند فرزند بود یعنی و از فرزند
فرزند اسحق یعقوب ست ساره چون این سخن بشنید بر سبیل تعجب گفت چنانک زنان کنند
طپنچه بر روی خود زد و گفت که ای وای بر من هی من فرزند زایم و من پیری ام بدین حال
رسیده و چنین پیر گشته و او نود و دو ساله بود و بروایتی نود و نه ساله گفت که از مثل منی چگونه
فرزند باشد با چنین شوهری پیر که مراست و او را صد سال بود بدرستی و حقیقت که این
کاری سخت عجب است فرشتکان ساره را جواب دادند و گفتند هی از کار خدای تعجب میکنی از
کار خدای این عجب نباشد انکه دعا کردند اهل بیت ابرهیم را گفتند رحمت خدای و برکات خدای
بر شما باد که اهل البیت ابرهیم اید که او خدا ستوده است و بزرگوار ● فَلَمَّا ذَهَبَ عَنْ
إِبْرٰهِيمَ الرَّوْعُ وَجَاءَتْهُ الْبُشْرٰى يُجَادِلُنَا فِي قَوْمِ لُوطٍ إِنَّ إِبْرٰهِيمَ
لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ مُنِيبٌ يَا إِبْرٰهِيمُ أَعْرِضْ عَنْ هٰذَا إِنَّهُ قَدْ جَاءَ أَمْرُ رَبِّكَ

وَإِنَّهُمْ آتِيهِمْ عَذَابٌ غَيْرُ مَرْدُودٍ ۝ حق سبحانه وتعالی حکایت میکند ابرهیم میگوید
که چون ترس از ابرهیم برفت واو این کردید و بشارت بفرزند وی امد وی در اینکار با ما یعنی با رسولان
ما که ان فرشتکان بودند مجادله میکردند یعنی سوال میکرد از ایشان در حق قوم لوط و مجادله شوال
و جواب باشد بر اثر حرص وی بران سوال و تحدد وی در کفتار او اجدل خواند جه لوط هم خواهر
زاده ابرهیم عم بود و مجادله ان بود که می پرسید که این عذاب عام است یا خاص و لا محاله واقع خواهد
شد یا رحمت خدای در خواهد رسیدن و لوط را فرموده اند که کجا رود انکه ابرهیم را مدح کرد
وکفت که ابرهیم پر حلیم و بردبار است و بسیار اوه کننده و باخدای کردنده است انکه کفت یا ابرهیم
اعرض عن هذا این تردد لیلست برانکه عم تعرض ان کرد که در حق ایشان شفاعتی کند یا دعایی کند
تا فرشتکان وی را جواب دادند و کفتند که ای ابرهیم از سوال در کذر و ازین کار اعراض کن که فرمان
خدای تو با این امد است و عذاب مر ایشان را واجب و لازم شده است با ایشان عذابی نازل است
که بهیچ حال باز نکردد و از ایشان رد نشود در بعضی تفاسیر اورده اند که مجادله ابرهیم با ایشان ان
بود که کفت اکر در شهرهای لوط پنجاه مرد مسلمان باشد ایشان را این هلاک کنند کفتند نه کفت اکر
چهل باشد کفتند نه کفت اکر سی باشد کفتند که نه کفت اکر ده باشد و همچنین می امد تا بیکی کفتند
نه کفت چون لوط در میان ایشانست جواب دادند که نحن اعلم بمن فیها لننجینه واهله و نجات
دهیم و اهل وی را مکر زنش را و باقی را هلاک کنیم ابن جریح کفت که دران شهرها قوم لوط چهار هزار مرد بودند
وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سِيءَ بِهِمْ وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا وَقَالَ هَٰذَا يَوْمٌ
عَصِيبٌ وَجَاءَهُ قَوْمُهُ يُهْرَعُونَ إِلَيْهِ وَمِنْ قَبْلُ كَانُوا يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ
قَالَ يَا قَوْمِ هَٰؤُلَاءِ بَنَاتِي هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تُخْزُونِ فِي ضَيْفِي
أَلَيْسَ مِنْكُمْ رَجُلٌ رَشِيدٌ قَالُوا لَقَدْ عَلِمْتَ مَا لَنَا فِي بَنَاتِكَ مِنْ حَقٍّ وَإِنَّكَ

لتعلم

لَتَعْلَمُ مَا نُرِيدُ قَالَ لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةً أَوْ آوِي إِلَىٰ رُكْنٍ شَدِيدٍ ۝
ان فرشتکان چون از پیش ابرهیم بیامدند بنزدیک لوط امدند چنانکه کفت و لما جاءت رسلنا
وانکه که رسولان ما بلوط امدند لوط بسبب ایشان دلتنک کشت و اندوهکن کردید از بهر انکه
که ایشان بر صورتی امردانی بودند که در زمین بجمال ایشان نبود و هیچ چشم بخوبی ایشان ندیده
بود و لوط میترسید بد قوم خویش می شناخت و میدانست از ان ظالمان بر ایشان بترسید قتاده و سدی کفتند
که ان فرشتکان از نزد ابرهیم بیامدند و روی بشهرهای قوم لوط نهادند و ان پنج دیه بود سدوم
وعاموراد و دادوما و صوابیم این چهار دیه کافر بودند و دیه پنجم صعد بود و اهل او بلوط ایمان
داشتند از اهلاک نکردند چون بیامدند لوط را در زمینی از ان خود یافتند که کاری میکرد پیش او
رفتند و او ایشان را نشناخت از انکه بر صورت ادمی بودند کفتند که ما مهمانی توایم لوط چون حسن
و جمال ایشان بدید دلتنگ شد بر ایشان از جهت قوم خود که ایشان را می شناخت بید فعلی و قوم با وی شرط
کرده بودند که هیچ غریب را بمهمان بخانه خود نیارد تا ایشان بخانه نبرند و ان معنی فاحشه ایشان را
روان باشد لوط ایشان را در پیش بنهاد و میرفت و خدای تع ایشان را کفته بود تا لوط چهار بار بر ایشان
کواهی ندهد ایشان را هلاک مکنید لوط در راه با ایشان نکرید و کفت هیچ شنیده اید که این دیهها و شهرها
چه جایست کفتند چه جایست کفت بترین جاییست در زمین بعالم ما نیست و در همه روی زمین
ازین مردمان مفسدتر و پلیدتر نیستند و ان معنی چهار بار کفت لوط ایشان را بسرای برد که کس ایشان را
ندید مکر زنش بسرا او وی زن لوط چون ایشان را بدید بیرون امد و کفت که در سرای لوط مهمانانی امده
اند که چشم کس بجمال ایشان ادمی ندیده است ابو حمزه ثمالی کفت که او کس فرستاد بقوم و کفت
هیئوا لنا علیها بیاید ما علیچی باز بدید و علی حزو حشی باشد و این کنایت بود بنزدیک ایشان از دعوة
با فاحشه و این تا امروز بماند است بزبانی که میان ان قوم باشد که این معامله کنند چه خبر می اید

که او را خدای تعالی مسخ کرد و باخزی کرداند چون قوم خبر یافتند بدر سرای لوط آمدند و گرد
سرای وی گرفتند چنانک گفت وَجَاءَهُ قَوْمُهُ و آمدند باو قوم او می شتافتند و پیش از آن
ایشان کارهای بد و ناشایستها میکردند و میگفتند ای لوط اینان را از سرای خود بیرون کن و بد
ست ما باز ده گفت ای قوم بروید و مرا بی حرمتی مدهید این جماعت که دختران من اند
ایشان را بخواهید بنکاح تا بشما دهم که ایشان شما را پاکتر و حلال تر اند از خدای بترسید و مرا
در مهمانان من رسوا مکردانید و شرمسار مکردانید ای در میان شما هیچ مردی صالح نیست در اخبار
و تواریخ آمده است ـــــ که لوط را ع یک دختر بیش نبود ایشان جماعتی
بسیار بودند چگونه گفت هَؤُلَاءِ بَنَاتِي هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ گفته اند که ایشان را مهتری بود رئیس مطاع
خطاب باوی کرد خواست تا رضای وی حاصل کند تا بوی دفع شر ایشان کند و جواب دیگر آنست
که او دختران امت خود را خواست و او ایشان را بمنزل پدر بود چنانک رسول ما را بمنزله مادران
اند اگر گویند شاید که او دختران خود را بنکاح عرضه کند بر کافران گفته اند که او این بشرط
اسلام گفت او را دعوة با اسلام کرد و انک تعرض نکاح و بین روا بود که این در شرع وی روا بوده باشد
چنانک رسول ع در بدایت اسلام دختری را از آن خود بعتبه داد و دیگری را بابو العاص ایشان
جواب دادند و گفتند تو میدانی که ما را در دختران تو هیچ حق و رغبتی نیست و تو میدانی آنک مراد
و مطلوب ماست چون از ایشان فرو ماند گفت اگر مرا بدفع کردن شما قوتی و زوری بودی شما را
دفع کردمی یا اگر کسی یا قومی که مرا رکنی باشد در دفع کردن شما پناه و مأوی باوی گرفتمی جبرئیل ع
این سخن بشنید ـ گفت ای رکنک لشدید در بگشای و ما را با ایشان گذار قَالُوا يَا لُوطُ إِنَّا
رُسُلُ رَبِّكَ لَنْ يَصِلُوا إِلَيْكَ فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ وَلَا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ
أَحَدٌ إِلَّا امْرَأَتَكَ إِنَّهُ مُصِيبُهَا مَا أَصَابَهُمْ إِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ أَلَيْسَ الصُّبْحُ

[illegible]

لوس

بِقَرِيبٍ ۝ چون فرشتگان جزع لوط دیدند و تغلب آن ظالمان گفتند ای لوط ما رسولان
خدائیم قوم ما را فرستاده است تا ایشان را هلاک کنیم تو غمگین مباش که ایشان بتو نرسند و ترا گزندی
نتوانند کردن لوط ع در بگشاد ایشان اندر آمدند فرشتگان گویند جبرئیل ع پر بروی ایشان زد
همه را کور گردانید چنانک گفت فَطَمَسْنَا أَعْيُنَهُمْ ایشان بانگ کنان از سرای بیرون آمدند
با چشمهای کور هیچ کوی را نمیدیدند میگفتند ای لوط با ما مدارا کن تا فردا که ترا بنمایم
قومی جادوان اند در سرای آورده تا ما را کور کردند پس لوط گفت که ایشان مرا رنجه دا
رند فرشتگان گفتند ما ایشان را نگذاریم که ترا رنجه دارند گفت موعد هلاک ایشان
کی است گفتند وقت صبح گفت دیر باشد گفتند أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ صبح نزدیکست تو ای
لوط برو و اهلت را با خود ببر بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ بپاره از شب ضحاک گفت بِبَقِيَّةٍ مِنَ اللَّيْلِ
نباید که کسی از شما باز پس نگرد و بعضی گفتند که تا رسلت از آنکه هیچ اندیشه مدارید
و بر هلاک ایشان دلتنگی مباشید إِلَّا امْرَأَتَكَ مگر زنت تو که او با ایشان رسد بآنچه خواهد رسیدن
که او کافر است هم چون ایشان ع بیرون آمد از شهر و گفت ای قوم باید که کسی باز پس ننگرد که
هر که باز پس نگرد عذاب باو رسد چون از شهر بیرون آمدند و پاره راه برفتند هدهٔ عظیم
آوازی سخت شنیدند کسی باز پس ننگرید مگر زن لوط که باز پس نگریست و گفت وا قوماه
و برایشان تاسف خورد سنگی بیامد و بر سر او آمد و او را هلاک کرد و درست تر آنست که لوط
زن را با خود نبرد چه دانست که او کافر است و لا بد هلاک شود چون با ایشان گفتند که موعد عذاب
ایشان وقت صبح است لوط استبطا کرد و گفت دیر باشد ایشان گفتند چه تعجیل است صبح نزدیکست
فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا جَعَلْنَا عَالِيَهَا سَافِلَهَا وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهَا حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ
مَنْضُودٍ مُسَوَّمَةً عِنْدَ رَبِّكَ وَمَا هِيَ مِنَ الظَّالِمِينَ بِبَعِيدٍ ۝ چون صبح

براید فرمان خدای در آمد با هلاک ایشان مان دیهها را زیر و زبر کردیم و بر ایشان سنگ باریدیم
جبرئیل بیامد و پر فرو کرد بدان پنج شهرستان او پر و ایتی هفت از بیخ بر کند و بر پر گرفت و در
هوا چندانی ببرد که اواز مرغان و سگان ایشان اهل آسمان دنیا بشنیدند انگه برگردانید ق
بی بخت در جنیست ——— که چون این آیة آمد در صفت جبرئیل ذی قوة عند
ذی العرش مکین مطاع ثم امین رسول ع جبرئیل را گفت مرا خبر ده از قوة و مکانة و
طاعت خود گفت اما قوة خدای تع مرا فرمود تا هفت شهرستان قوم لوط را از بیخ بر کندم و بر پر
گرفتم و در هوا چندانی ببردم که اواز مرغان ایشان اهل آسمان دنیا بشنیدند و انگه از بر کردانیدم
و زیر و زبر کردم و اما مکانة و طاعة من در آسمان چنانست که اگر من گویم رضوان را و مالک
را هر وقت که خواهم که در بهشت و دوزخ بگشاید مرا خلاف نکنند و بگشایند اما امانت من بآنجا
ست که خدای تع هر چیزی که فرستاد هیچکس را بر وحی ایشان امین نداشت الا مرا و امطرنا الیکه خدای
تع بفرمود تا سنگ بر ایشان بباریدند و گفته اند که سنگ بر ایشان بیارید و بر انان بیارید که غایب بودند
در شهرها و راهها مقاتل بن سلیمان گفت مجاهد را پرسیدم که از قوم لوط کس بماند گفت نه مگر یک مرد
که چهل روز بماند گفتم چه گونه گفت در حرم بود سنگی بیامد تا بر وا آید فرشتگان رد کردند این سنگ را بگفت
و بیرون حرم در هوا بایستاد تا آن مرد پس از چهل روز بیرون آمد آن سنگ بر وا آمد و او را بکشت
ابو سعید خدری گفت آنانکه این عمل کردند سی و اند مرد بودند بچهل نرسیدند خدای تع چهار هزار
هزار مرد را هلاک کرد برای آنکه امر معروف و نهی منکر نکردند ابو بکر عیاش گفت ——— با قرع پر
سیدم که خدای تع زنان را بکدام مردان بگرفت گفت نه چنانک مردان بمردان مشغول بودند زنان بزنان
مشغول بودند حجارة من سجیل مفسران در و خلاف کردند بعضی گفتند سنگ بود اولش سنگ و اخرش
گل عبد الله عباس گفت ——— معرب ست یعنی سنگ گل قتاده گفت گل بود بیانش قوله لنرسل علیهم حجارة

من طین حسن گفت اصلش گل بود خدای تع انرا سنگ کردانید ابن زید گفت ——— نام است از
نامها آسمان عکرمه گفت ——— نام دریایی است در هوا معلق میان آسمان و زمین از انجا که فرو
آمد منضود بر هم نهاد بعضی بر بالای بعضی مسومة علامت بر کرده نشان عذاب برزده یا بر هر سنگی
نام صاحبش بر و نوشته عند ربک یعنی معروف و مشهور بود نزدیک خدای تع و ان از ظالمان
دور نیست از قوم لوط و آنانکه مثل ان عمل کنند انس روایت کرد که رسول ع گفت من جبرئیل
را پرسیدم ازین آیة گفت مراد ظالمان امت تو اند هیچ ظالم نیست از ظالمان امت تو الا که بر عرض
سنگی ست از ان سنگها تا فرو اید بوی ۝ وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا
اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ وَلَا تَنْقُصُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ ~~بالقسط~~ إِنِّي
أَرَاكُمْ بِخَيْرٍ وَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ مُحِيطٍ ۝ و با نفرستادیم بمدین
برادر ایشان در نسب شعیب گفتند که مدین نام قبیله است و گفتند هو مدین بن ابرهیم و شعیب
فرزند زادهٔ مدین بود شعیب بن یثروف بن یویب بن ابرهیم او گفت ای قوم خدای را پرستید که
شما را جز او هیچ خدایی نیست و پیمانه و ترازو کم مکنید و کم پیمایید و کم مسنجید که من شما را می بینم
که با خیر اید یعنی با مال بسیار و غذیر میکند ایشان را از زوال نعمت و بدل حشم و فراخی بقحط و تنگی
مکنید که شما مال بسیار دارید تا افت آن بشما نرسد و بال ان بشما نگردد که من بر شما می ترسم از
عذابی که روزی محیط شما شود و گرد شما در اید و شما را خلاصی و مناصی نباشد ۝ وَيَا قَوْمِ
أَوْفُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْثَوْا
فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ ۝
شعیب قوم خود را امر معروف کرد گفت ای قوم پیمانه و ترازو راست دارید تمام بپیمایید و تمام بسنجید
براستی و عدل بی زیادت و نقصان و کم مردمان مدهید و چیزهای ایشان که با ایشان سپارید و فساد
مکنید در زمین بکم سختن و دزدی و غارة کردن و عثی فساد بلیغ بود یعنی فساد مکنید و فساد

پیشه مکنید تا بمنزلة حال وصفت شما کردد بقیة خدای تو یعنی انچ خدای شما را باقی گذاشته است از
حلال ان شما را بهتر است اگر هیچ ایمان دارید و گفتار ما را در نصیحت باور میکنید و من بر شما حفیظ
و نگهبان نیستم اعمال شما را نگه دارم من بیم کننده و نصیحت کننده ام یعنی بر من جز ابلاغ و رسانیدن
نیست و خدای است که نگهبان اعمال بد کاران است ۝ قَالُوا يَا شُعَيْبُ أَصَلَاتُكَ تَأْمُرُكَ أَنْ
نَتْرُكَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا أَوْ أَنْ نَفْعَلَ فِي أَمْوَالِنَا مَا نَشَاءُ إِنَّكَ لَأَنْتَ الْحَلِيمُ الرَّ
شِيدُ قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي وَرَزَقَنِي مِنْهُ رِزْ
قًا حَسَنًا وَمَا أُرِيدُ أَنْ أُخَالِفَكُمْ إِلَىٰ مَا أَنْهَاكُمْ عَنْهُ إِنْ أُرِيدُ إِلَّا
الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ ۝
ایشان شعیب را گفتند بر سبیل تهکم واستهزا که هی نماز تو میفرماید ترا وایق برا این گفتند که وی بسیار
نماز بود که ما دست بداریم انرا که پدران ما می پرستیدند از بتان یا انک ما با مال خود بکنیم انچ خواهیم انکه
بر سبیل تهکم گفتند ای تو مردی حلیم و رشیدی عاقل و بردبار شعیب جواب داد و گفت
ای قوم ای ببینید و دانید اگر من بر حجت و بصیرت باشم از خدای خود مراد دوست باشد و روا
بود که شما را بترک عبادة اصنام نفرمایم و روزی داد باشد مرا دوست باز دیگر خود روزی
نیکو و مراد باین نبوة و حکمت است و گفته اند ایمان و هدایة است برای انک با علام و توفیق دوست
فرما ارید و من خواهم تا خلاف کنم شما را و بکنم انچ شما را از ان نهی میکنم یعنی من نخواهم که کنم انچ شما را
از ان نهی میکنم و همچنین باید که واعظ اول خود باز ایستد از انچ دیگری را باز میدارد و نمی خواهم
الا اصلاح کار شما مادام که توانم یعنی همیشه تا زنده باشم اصلاح کار شما خواهم تا توانم و توفیق من
نیست الا بخدای و توفیق همان لطف باشد که مکلف عند ان اختیار طاعت کند علیه توکلت بر وی
توکل کردم و اعتماد و بازگاه وی گریختم ۝ وَيَا قَوْمِ لَا يَجْرِمَنَّكُمْ شِقَاقِي أَنْ يُصِيبَكُمْ
مِثْلُ مَا أَصَابَ قَوْمَ نُوحٍ أَوْ قَوْمَ هُودٍ أَوْ قَوْمَ صَالِحٍ وَمَا قَوْمُ لُوطٍ مِنْكُمْ

بِبَعِيدٍ وَاسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي رَحِيمٌ وَدُودٌ
وای قوم بر ملا زاد شما را خلاف و عداوة من از ان جا که من شما را دعوة میکنم با خدای
و منع میکنم از تطفیف بر انک بر شما رسد عذابی مانند انک بقوم نوح رسید یا بقوم هود رسید
یا بقوم صالح رسید از صیحه و قوم لوط از شما دور نیستند یعنی بس عهدی نیست که قوم لوط هلاک
شده اند و شما دیار ایشان می بینید و بر ان میگذرید انکه گفت استغفار کنید و امرزش خواهید
از خدای خود و توبه کنید و بازگاه او گریزید که خدای من بخشاینده است و دوست دار
مطیعانست ۝ قَالُوا يَا شُعَيْبُ مَا نَفْقَهُ كَثِيرًا مِمَّا تَقُولُ وَإِنَّا لَنَرَاكَ فِينَا
ضَعِيفًا وَلَوْلَا رَهْطُكَ لَرَجَمْنَاكَ وَمَا أَنْتَ عَلَيْنَا بِعَزِيزٍ قَالَ يَا قَوْمِ أَرَهْطِي
أَعَزُّ عَلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَاتَّخَذْتُمُوهُ وَرَاءَكُمْ ظِهْرِيًّا إِنَّ رَبِّي بِمَا تَعْمَلُونَ مُحِيطٌ ۝
ایشان گفتند ای شعیب ما فهم نمی کنیم و در نمی یابیم بسیاری از انچ تو میگویی یعنی دست از این بلاد که گفتار
تو نخواهیم شنیدن و ما ترا در میان خود ضعیف و بی یار می بینیم اگر خواهیم که ترا برنجانیم میتوانیم
اما مراعاة و جانب داشت خویشان تو میکنیم و لولا رهطک لرجمناک که اگر نه خویشان و قوم تو
بودندی که ما از ایشان شرم میداریم ترا سنگسار کردیمی و تو بر ما عزیز نیستی بلکه قوم تو اند که بر ما عزیز
اند شعیب گفت که ایشان را که ای قوم رهط و گروه من عزیزتر اند بر شما از خدای و شما خدای را و کار
و عبادة وی را بار نپس پشت خود انداخته اید و باو هیچ مبالغ نمیکنید بدرستی که خدای من بانچ
شما میکنید عالم و داناست ۝ وَيَا قَوْمِ اعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ إِنِّي عَامِلٌ سَوْفَ
تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَمَنْ هُوَ كَاذِبٌ وَارْتَقِبُوا إِنِّي مَعَكُمْ
رَقِيبٌ وَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا شُعَيْبًا وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَ
أَخَذَتِ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جَاثِمِينَ كَأَنْ لَمْ يَغْنَوْا

فِيهَا أَلَا بُعْدًا لِمَدْيَنَ كَمَا بَعِدَتْ ثَمُودُ ۝ ای قوم بکنید انچ می توانید و مقدور شماست
بر حالت و هیئتی که شما راست از کفر و عداوة که من نیز بکنم انچ توانم بر حسب انچ خدای دهد مرا
از نصر و فتح و زود بود که شما بدانید که کیست ازما انکسی که عذابی باو رسد که رسواش کرداند
یا زود بود که بدانید از بخت بد که باو اید عذاب وانکس که او کاذب است و دروغ زن وارتقبوا
وچشم دارید و نگرید عاقبة و سرانجام را که من نیز با شما نگرنده و چشم دارنده ام ولما جاء وانکه
که امد فرمان ما بهلاکة ان قوم برهانیدیم و نجاة دادیم شعیب را وان مؤمنانی را که باوی بودند
برحمتی و بخشایشی از ما و بگرفت ازا که ستم کردند صیحه واوازی پس گشتند ایشان و در بامداد
امدند در زانو افتاده و بر جایی خود بمانده و مرده در سرایهاء خود در حین ستت — که جبرئیل علیه
اوازی بکرد ایشان همه برجا و خود بمردند گویا که هرگز نبودند نه خبر ایشان ماند و نه اثر هلاک
باد مدین را چنانکه هلاک شد ثمود و دور شدند از رحمت خدا چنانک ثمود دور شدند ۝
وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآيَاتِنَا وَسُلْطَانٍ مُبِينٍ إِلَى فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ
فَاتَّبَعُوا أَمْرَ فِرْعَوْنَ وَمَا أَمْرُ فِرْعَوْنَ بِرَشِيدٍ يَقْدُمُ قَوْمَهُ يَوْمَ الْقِيَا
مَةِ فَأَوْرَدَهُمُ النَّارَ وَبِئْسَ الْوِرْدُ الْمَوْرُودُ وَأُتْبِعُوا فِي هَذِهِ لَعْنَةً
وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ بِئْسَ الرِّفْدُ الْمَرْفُودُ ۝ بدرستی که بفرستادیم موسی را با یات
و حجج و دلایل و حجتی ظاهر و خالص از عیب و تلبیس و سلطان از حجت بلیغتر است براء
انک حجت عام باشد همه جاء و سلطان در حجتی بکار دارند که بر سبیل قهر و غلبه باشد و براء
آنش سلطان خوانند که مردم بروشنایی او راه برند از سلیط وان روغن زیت باشد که ازو
چراغ افروزند او را پیش فرعون و اشراف قوم فرعون فرستادیم پس ایشان متابعت امر
فرعون کردند و فرمان او را کار بستند فرمان خدای و رسول را رها کردند و کار فرعون و فرمان

وی رسند و صلاح بنود و داعی با حیثی و مصلحتی انکه بیان حال فرعون کرد گفت که در پیش قوم
خود می اید روز قیامت تا انکه باتش دوزخ رسد وایشانرا در اتش برد و بدانش خورست
اتش دوزخ که در ورید بجاء انک ورد براء تسکین حرارة و تشنگی باشد و این حرارة بیفزاید
ودر پی ایشان داشتند درسراء دنیا لعنتی و در روز قیامت یعنی در دنیا و اخرة لعنت و عذاب
خداء بر عقب ایشان برند و از ایشان مفارقت نکنند نه در دنیا و نه در اخرة و بد عطاییست عطا
داده ایشان یعنی ان لعنت و عذاب که از ایشان مفارقت نکنند ۝ ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْقُرَى
نَقُصُّهُ عَلَيْكَ مِنْهَا قَائِمٌ وَحَصِيدٌ وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ
فَمَا أَغْنَتْ عَنْهُمْ آلِهَتُهُمُ الَّتِي يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ لَمَّا جَاءَ
أَمْرُ رَبِّكَ وَمَا زَادُوهُمْ غَيْرَ تَتْبِيبٍ ۝ انچ ذکر او رفت از اخبار هلاکت گذشتگان بعضی
از خبرهاء دیهها هلاک شده و خراب کرده است بعضی ازان قایم است و ایستاده یعنی دیوارها ء
او و بعضی افتاده واز وی اثری نمانده و حصید درووده باشد و این عبارتست از دیوارهاء افتاده
انک گفت انچ کردیم با ایشان در دنیا از عذاب ایشان مستحق ان بودند و ما بر ایشان ظلم نکردیم بلک
ایشان بر خود ستم کردند بانک بر کفر و فسق اصرار نمودند چون عذاب ما بایشان رسید بتان و خدا
یان ایشان ایشانرا سود نکردند و عذاب از ایشان باز نداشتند هیچ چیز و هیچ نوع و نیفزودند
ایشانرا خدایان ایشان جز هلاک و زیان کاری ۝ وَكَذَلِكَ أَخْذُ رَبِّكَ إِذَا أَخَذَ الْقُرَى
وَهِيَ ظَالِمَةٌ إِنَّ أَخْذَهُ أَلِيمٌ شَدِيدٌ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِمَنْ خَافَ عَذَابَ الْآ
خِرَةِ ذَلِكَ يَوْمٌ مَجْمُوعٌ لَهُ النَّاسُ وَذَلِكَ يَوْمٌ مَشْهُودٌ ۝ حق سبحانه و تعالی تحذیر
میکند و میترساند از عاقبة و سرانجام اهل شهری و هر دیهی را میگوید هم چنین باشد که دشمنی خداء
تو چون فرا گیرد شهرها بعذاب و هلاکت بسبب ظلم ایشان بدرستی که گرفتن او سخت باشد و رنجاننده

جون بکیرد سخت کیرد بدرستی که در انج ذکر کرده شد و قصه ان کفته امد از عذاب امم ماضیه ایتی
وحجتی ونشانی هست کسی را که از عذاب اخرة بترسد یعنی جون نظر کند در سختی عذابی که
در دنیا بایشان فرو امد بداند که عذاب اخرة سختتر باشد از عذاب دنیا از فسق منزجر کردد واز
کفر باز کردد ان روزیست که جمع کنند مردمان را برای ان روز وان روزیست که در و حاضر شوند
وَمَا نُؤَخِّرُهُ إِلَّا لِأَجَلٍ مَعْدُودٍ يَوْمَ يَأْتِ لَا تَكَلَّمُ نَفْسٌ إِلَّا بِإِذْنِهِ فَمِنْهُمْ
شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فَفِي النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ خَا
لِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ إِنَّ رَبَّكَ فَعَّالٌ لِمَا يُرِيدُ
وما تاخیر نمیکنیم ان روز را الا برای اجلی و وقتی که مشتمل باشد بر ایامی وساعاتی واوقاتی معدود
یعنی شمرده تا بنهایت رسند روزی که بیاید ان روز مذکور مشهود هیچ نفسی سخن نکوید مکر بدستوری
وی در خبرست که روز قیامت جون خلایق را در صعید سیاست بدارند ندا از قبل رب
العزة ندا کنند همه انبیا واولیا وصدیقان وشهیدان حاضر اید فرشتکان صفها کشیده باشند
کوید من عبد لی حق عبادتی کیست که او مرا برستید جنانک بباید برستیدن هیچ کس را زهره نباشد
که جواب دهد یا این دعوی یارد کردن دکرباره باز کویند ان فرشتکان که همه عمر خود از بدایت
خلق عالم تا نهایت فنا او همه عمر خود در یک طاعت بر برده باشند او از بر ارند و بزبان عجز
وذلت اقرار دهند و کویند سبحانک ما عبدناک حق عبادتک منم ما خدایا که توی ما ترا بپرستیدیم
جنانک باید پرستیدن این سخن فرشتکانی کویند که همه عمر خود در یک رکوع ویک سجده ویک تسبیح
بر برده باشند جنانک در وصف ایشان فرمود یسبحون اللیل والنهار لا یفترون واین ایة مناقض
این ایة نیست که یوم تاتی کل نفس تجادل عن نفسها برای انک استثنا کرد وکفت الا باذنه
یعنی کس درین روز سخن نکوید مکر بدستوری وی جون دستوری یابد بمجادله در اید تا یا نکه حجتی

ارد

هوهو

ارد که عذاب از وی دفع شود انکه کفت مردمان درین روز بر دو نوع باشند بعضی شقی وبد
بخت وبعضی سعید ونیک بخت ومراد بشقی کافر وعاصی است وبسعید مومن مطیع سعادتی که
یافته باشد باختیار وانکه بیان کرد وکفت که شقی انان باشند که بکفر وعصیان خود اهل
دوزخ باشند وایشانرا در دوزخ زفیر وشهیق باشد زفیر اول بانک خر باشد وشهیق اخر
بانک خر واصل زفیر زدن شده باشد من قولهم للشدید الخلق مزفود وزفیر وانانش باشد
جون امن وخته شود وشهیق اواز بود که انرا اندرون بباید باکشش نفس واصل او طول
مفرط است من قولهم جبل شاهق خالدین فیها در دوزخ همیشه باشند مادام که اسمان
وزمین باشد واین بر سبیل تمثیل دوام ایشانست در دوزخ نه انکه اسمان وزمین باقی خواهد
بود تا انرا متعلق کردانند بدوام اسمان وزمین وبیش در قیامت اسمان وزمین باشد اما نه این
اسمان واین زمین باشد وزمین از انک کل ما فوقک فاظلک فهو سماء وکل ما تحتک فاقلک
فهو ارض هرجه ترا سایه کند اسمان تو باشد وهرجه ترا بردارد زمین تو باشد وبرین تقدیر این تعلیق
درست باشد الا ما شاء ربک مکر انج خدای تو خواهد جماعتی مفسران کفته اند که مراد
باین استثنا ان اوقات است که ایشان در دنیا باشند ودر برزخ ودر موقف قیامت بیش از انک
بهشت یا بدوزخ شوند برای انک جون ذکر خلود کرد برای ایشان واین از خلود بیرون است
استثنا باید کرد که داخل نیست دران جمله وکفته اند که مراد بالا واو عطف است یعنی وما شاء
ربک من الزیادة علیه ووجهی دیکرانست که استثنا از خلود باشد در نوعی از عذاب
دوزخ ونعمت بهشت برای انکه ایشانرا بانواع عذاب عقوبت فرماید وبانواع نعمت تمتع وبرخور
داری دهند پس معنی این باشد که ایشان جاوید باشند بنوعی عذاب الا انج خدای خواهد که
ایشانرا با عذابی دیکر نقل فرماید ودر بهشت ونعمتی از نعمتهاء بهشت جاوید باشند مکر انج خدای

خواهد که با نوعی دیگر از نعمتها نقل فرماید و وجهی دیگر انست که گفته اند که این استثنا بمعنی
نقصان نیست از مدة خلود بلکه تنبیه است بران که آنچ باشد از عذاب و ترک عذاب بمشیة و ارادة
خدا باشد و دیگری را بران قدرت و تمکین نباشد و این چنان بود که یکی از ما گوید والله لاضربنک
الا ان ارى غیر ذلک و اورا همه عزم ضرب او باشد و معنی ان بود که اگر خواهم که نزنم توانم و اینجا
معنی ان بود که اگر خواهد که جاوید نکرداند تواند و بران قادر باشد و وجهی دیگر انست که خروج
ایشان از بهشت و دوزخ معلق کردانیده است بمشیة و خدا را این مشیة نباشد هرگز پس دوزخیان
هرگز از دوزخ بیرون نیایند و بهشتیان از بهشت پس این استثنا برای ان اورد تا خلود را موکد
کرداند و وجهی دیگر انست که ما بمعنی من بود و معنی ان باشد که دوزخیان در دوزخ جاوید
باشند الا انکسی که خدا خواهد از فاسقان اهل ایمان که ایشانرا بیرون ارد برای ایمان و طاعتی که کرده
باشند و اما در حق اهل بهشت مراد ایام گذشته باشد که ایشان در دوزخ بوده باشند یعنی ایشان
در بهشت جاوید باشند الا ان ایام که خدای خواهد که ایشانرا در دوزخ معذب دارد پس برین وجه
شقی و سعید هر دو یک قوم باشند در ان حال که در دوزخ باشند شقی و در ان حال که در بهشت باشند سعید
باشند و این انست که ضحاک از عبد الله عباس روایت کرده و گفت مراد با شقیا درین ایة
کروهی اند مخصوص از اهل توحید که خدا ایشانرا بدوزخ برد و بمقدار گناه‌شان عقوبت کند و انکه
فرماید تا با بهشت ارند ایشانرا پس ایشان در حالی شقی باشند و در حالی سعید ان ربک بدرستی که
خدای تو کننده است انچ خواهد و کس ویرا منع نتواند کرد ۝ وَأَمَّا الَّذِينَ سُعِدُوا فَفِي الْجَنَّةِ
خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ عَطَاءً غَيْرَ
مَجْذُوذٍ فَلَا تَكُ فِي مِرْيَةٍ مِمَّا يَعْبُدُ هَٰؤُلَاءِ مَا يَعْبُدُونَ إِلَّا كَمَا يَعْبُدُ آبَاؤُهُمْ
مِنْ قَبْلُ وَإِنَّا لَمُوَفُّوهُمْ نَصِيبَهُمْ غَيْرَ مَنْقُوصٍ ۝ اما کسانی که سعادت یافتند پیغمبران

نیک

نیک بخت شدند در بهشت باشند جاوید و دایم تا که اسمان و زمین باشد مگر انچ خواهد از نقل
و تحویل کردن ایشان از بهشتی با بهشتی دیگر و از نعمتی با نعمتی دیگر یا از زمانی با زمانی
دیگر یا از دوزخ با بهشت چنانک گفته شد عطاء ایشان دهند عطایی که هرگز بریده نشود و
منقطع نگردد انگه چون قصه کفار بگفت و انچ نازل شد بایشان از عذاب دوزخ رسول را خطاب
کرد و گفت فلا تک فی مریة تو در شک مباش از انچ این جماعت اصنام پرستند از بتان که همی پرستند
الا انچ پرستیدند انها پدران ایشان پیش ازین که برسد بایشان انچ بپدران ایشان رسید از عاقبت
بد و انا لموفوهم نصیب ایشان بایشان رسانیم بی نقصان این تسلی دل خوش داشت رسول راست و وعده
مرورا با نتقام و کینه کشیدن از کافران ۝ وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَاخْتُلِفَ فِيهِ
وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ وَإِنَّهُمْ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مُرِيبٍ
وَإِنَّ كُلًّا لَمَّا لَيُوَفِّيَنَّهُمْ رَبُّكَ أَعْمَالَهُمْ إِنَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ۝ بدرستی که ما
دادیم موسی را کتاب توریة پس در وی خلاف کردند بعضی بوی ایمان اوردند و بعضی بوی کافر
شدند پس اگر در تو و در کتاب تو خلاف کنند ترا ساحر و کاذب خوانند و کتاب را افسانه و سحر
عجب باشد و لولا کلمة و اگر نه از پیش سخنی بودی که از خدای تو سابق شد در مهلت دادن امت موسی
که خلاف کردند یا در مهلت امت تو که گفته ایم که ایشانرا در دنیا عذاب نکنیم هر اینه حکم کرده شدی
میان ایشان بهلاک و عذاب استیصال و بدرستی که ایشان در شکی اند ازانه و ان کلا و بدرستی
و حقیقت که هر یکی ازین خلاف کنندگان تمام بدهد و بکمال بایشان رساند خدای تو جزاء
اعمال ایشان بر حسب انچ کرده باشند از امت موسی یا از امت تو و بدانست که انچ ایشان کرده
اند و میکنند بروی پوشیده است نیست بدرستی که او انچ شما میکنید اگاه و داناست ۝ فَاسْتَقِمْ
كَمَا أُمِرْتَ وَمَنْ تَابَ مَعَكَ وَلَا تَطْغَوْا إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ وَلَا تَرْكَنُوا

[illegible]

إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ ثُمَّ لَا
تُنْصَرُونَ وَأَقِمِ الصَّلَوٰةَ طَرَفَيِ النَّهَارِ وَزُلَفًا مِنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ
يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ ذَٰلِكَ ذِكْرَىٰ لِلذَّاكِرِينَ وَاصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ
الْمُحْسِنِينَ ۝ حق تع خطاب کرد رسول را و مراد امت اوست و او کفت ای محمد راست
باش و بر استقامت رو چنانکه ترا فرموده اند و انکس که توبه کرد و رجوع کرد از کفر و با تو کرویدند
و با درکاه خدای امدند ولا تطغوا وطغیان مکنید و از حدود خدای و کارهاء شرع درمکذرید که
خدای تع باحوال شما بیناست انچ میکنید می بیند عبدالله عباس کفت هیچ ایة بر رسول ع نیامد
سخت تر ازین ایة روزی بعضی از صحابه رسول را کفتند یا رسول الله ما اسرع الشیب الیک پیری
چه زود بتو شتافت یا رسول الله قال شیبتنی سورة هود و الواقعة انکه خطاب کرد امت را و
کفت ولا ترکنوا ای مکلفان از بندکان و پرستاران پناه با ظالمان مدهید و با ایشان مخالطه مکنید
و میل منمایید که شرر دوزخ و زبانه اتش از ایشان بشما رسد ابو العالیه کفت لا ترضوا باعمالهم
بعمل ایشان راضی مباشید ابن زید کفت با ایشان مداهنه مکنید حق بکو بید در خبر است من دعا
لظالم بالبقاء فقد احب ان یعصی الله فی ارضه هر که ظالمی را دعا کند ببقاء عمر دوست داشته باشد که
در زمین خدای در خدای عاصی شوند و ما لکم و نیست شما را بدون خدای هیچ دوستی و یاری پس شما را
نصرت نکنند در خبر است که چون روز قیامت باشد منادی از قبل رب العزة ندا کند
کو بدا ین الظلمة و اعوان الظلمة کجا اند ظالمان و یاران و یاوران ایشان همه را جمع کنند حتی
من لاق لهم دواة و بری لهم قلما تا کسی را که ایشان را دواة نیکو کرده باشد و قلم تراشیده انکه
همه را در تابوتی کنند از اتش و در دوزخ اندازند و اقم الصلوة نماز بپای دارید در دو طرف
روز نماز بامداد و نماز دیکر در طرف اول نماز بامداد و در طرف اخر نماز پیشین و دیکر و در پاره

ازشب یعنی نماز شام و خفتن و زلفا من اللیل یعنی پاره از شب که نزدیک باشد با خروز بدرستی
که حسنات سیات را ببرد یعنی نماز پنجکانه کفارت کناهان از جریده اعمال محو کرداند مفسران
کفتند ایة در حق ابو الیسر انصاری امد و او خرما فروختی زنی صاحب جمال امد تا از وی خرما خرد
وی را کفت با من بخانه ای که در خانه بهتر ازین خرما دارم تا بتو فروشم زن با وی برفت او ان زن را
درخانه در بر کرفت و بوسه داد زن وی را کفت اتق الله از خدای بترس وی دست از زن بداشت
و پشیمان کشت پیش رسول ع امد و کفت یا رسول الله چه کویی در حق مردی که در زن بیکانه اویزد
و میان ایشان همه چیز برود مکر جماع رسول ع هیچ جواب نداد و منتظر وحی می بود تا وقت نماز
دیکر امد رسول ع نماز دیکر بکذارد جبرئیل ع امد و این ایة اورد رسول ع کفت ابو الیسر کجاست
او پیش امد کفت با ما نماز کردی کفت اری ای رسول خدای کفت خدای تع این نماز را بکفارت کناهت
کرد و این ایة فرستاد که ان الحسنات یذهبن السیات و بعضی از ائمه اصول کفتند مراد انست
که دوام باداء واجبات و نوافل و عبادات کند مکلف باترک سیات پس بمنزله اذهاب باشد از مقارنة
و تبیینها ذلک ذکری للذاکرین این یاد کردنی است یاد کنندکان را و اصبر و صبر کن ای محمد و شکیبایی پیشه
کیر که خدای تع رنج نیکو کاران ضایع نکرداند ۝ فَلَوْلَا كَانَ مِنَ الْقُرُونِ مِنْ قَبْلِكُمْ أُولُو
بَقِيَّةٍ يَنْهَوْنَ عَنِ الْفَسَادِ فِي الْأَرْضِ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّنْ أَنْجَيْنَا مِنْهُمْ وَاتَّبَعَ الَّذِينَ
ظَلَمُوا مَا أُتْرِفُوا فِيهِ وَكَانُوا مُجْرِمِينَ وَمَا كَانَ رَبُّكَ لِيُهْلِكَ الْقُرَىٰ بِظُلْمٍ وَ
أَهْلُهَا مُصْلِحُونَ ۝ چرا از امتان کذشته کروهان که پیش از شما بودند که من ایشان را بکناه
ایشان هلاک کردم چون قوم عاد و ثمود چرا نبودند از ایشان کروهی باز مانده یعنی خداوندان
عقل و فضل و شرف که امر بمعروف کردندی و نهی از منکر و از فساد در زمین تا من ایشان را نکردمی
بکناهشان انکه استثنا کرد مومنان را کفت مکر اندکی که ما ایشان را نجات دادیم از جمله ایشان برای انک

امر معروف ونهی از منکر کردند ولی دوری کردند ازانک ستم کردند با انک نهی از منکر نکردند از مال ونعمت ولذة را که ایشان دران رها کرده بودند وایشان در اصل خود مجرم وگناه کار بودند انکه بیان نکرد که من این شهرها را که هلاک کردم از جملهٔ قوم نوح وعاد وثمود وقوم شعیب وقوم لوط نه که سبب ظلم بود که من از ان ان بنا شم که شهرها ودیهها را هلاک کنم بظلم واهل و مصلح ونیکوکار باشند ۝ وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ وَلِذَٰلِكَ خَلَقَهُمْ وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ وَكُلًّا نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُثَبِّتُ بِهِ فُؤَادَكَ وَجَاءَكَ فِي هَٰذِهِ الْحَقُّ وَمَوْعِظَةٌ وَذِكْرَىٰ لِلْمُؤْمِنِينَ ۝ واگر خدای خواستی جملهٔ خلایق را مضطر کردانیدی بقهر وقهر تا همه یک امت ویک ملت بودندی ولیکن ممکن کردانید ایشانرا و اختیار داد تا بعضی اختیار بحق کردند وبعضی اختیار بباطل ولا یزالون و همیشه ایشان مختلف باشند وخلاف کنند الا انکسی که خدای بر وی رحمت کرد بلطف وهدایت تا خلاف نکرد و لذلک خلقهم و ایشانرا برای رحمت افرید و ذلک اشارة است با معنی رحمت که ان احسان وفضل است و شاید که اشارة با اختلاف بود برای انک وی از اختلاف نهی کرده است و کاره است انرا ووجهی دیگر انست انرا که راجعست الی قوله امة واحدة مجتمعین علی الایمان وخدای تع خلقانرا برای ایمان وطاعت افرید کما فی قوله وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون ایشان ایمان بیاوردند وطاعت نکردند و هرکسی سر برامی دیگر وطریقی دیگر نهادند و از حق دور شدند تا لاجرم عام گشت سخن خدای تع در حق ایشان که لاملان جهنم پر بکنم دوزخ را از پریان وادمیان وتمام کلمه وقوع مخبر باشد علی ما اخبر عنه وکلا نقص علیک وهر قصه که گفتیم وخبر دادیم از خبرهای پیغمبران از بهر دل ترا بدان ثابت کنی دایم بدلالت وحجت که ترا از شبهه منع کند و دل ترا ساکن کرداند وجاءک واند بتو درین

سوره یا درین خبر با حق وموعظة وپندی مؤمنانرا حق را تعریف کرد وبرای انک یکی امت وموعظة را تنکیر کرد برای انک نوعی از وی خواسته است ۝ وَقُلْ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ اعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ إِنَّا عَامِلُونَ وَانْتَظِرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَيْهِ يُرْجَعُ الْأَمْرُ كُلُّهُ فَاعْبُدْهُ وَتَوَكَّلْ عَلَيْهِ وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ۝ وبگوی ای محمد کسانی را که ایمان نمی اورند وبر کفر اصرار میکنند که بکنید بر مکنت وتوانایی خود انچ می توانید که ما نیز خواهیم کردن با شما انچ سزای شماست وبنگرید ومنتظر باشید بلایی را که بما فرود اید که ما نیز منتظریم جزای عمل خود را وخدایراست عیب اسمان وزمین وی داند وباز گشت کارها همه با وی باشد او را پرست وتوکل بر وی کن وخدای تع غافل وساهی نیست از انچ ایشان میکنند

سورة یوسف علیه السلام

کعب الاحبار گفت خاتمهٔ توریة خاتمهٔ سورة هود است یعنی این ایة مکی است صد ویازده ایة است از ابی بن کعب روایة است که رسول عم گفت بندگان را ابوسف بیاموزید که هر مسلمانی که سورة یوسف بخواند واهل خود را وزیردستان خود را بیاموزید خدای تع سکرات مرگ وجان کندن بر وی اسان کند واورا توفیق دهد تا بر هیچ مسلمان حسد نبرد ۝ ۝ ۝

بسم الله الرحمن الرحیم

الر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَٰذَا الْقُرْآنَ وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ ۝ مراد بالف انا است وبلام الله وبرا ارى معنی اینست که منم خدای می بینم بعضی مفسران گفتند که الر و حم ون کنی باسم الرحمن باشد پس قسم بود باو وهم بران معنی که گفته شد در الم معنی این باشد که الر یعنی این حروف مقطعه ایات کتاب روشن وهویدا کننده حلال وحرام وشرایع اسلام است ومراد بکتاب قرانست انا انزلناه بدرستی که ما فرستادیم او را

قرآنی عربی بزبان فصیح و لغت عرب تا و برادر یابید و معنی وی فهم کنید در آیة دلیلست بر آنکه قرآن
محدث است از آنچ که گفت وی منزلست بزبان عرب است و اتفاق است که لغة را بمواضعت ساختند
و مواضعه قدیم نیست پس در آیة سه دلیلست بر حدوث قرآن یکی انا انزلناه دیگر قرآنا سه دیگر عربیا
منزل محدث باشد و قرآن جمع بود و مجموع بعضی بر بعضی مقدم باشد و قدیم را چیزی بروی
مقدم نبود و آنچ منسوب بود با عرب محدث بود چون لغت ایشان محدث باشد نحن نقص علیک
گفتیم بر تو قصه که نیکوترین قصهاست از آن وجه که متضمن است نکتها و حکمتها و اشارتها را که
در قصهاء دیگر نیست بعضی گفته اند که احسن بمعنی حسن است تا لازم نیاید که کلام خدای را در باب
حسن بعضی بر بعضی مزیتی و تفاوتی دارد بعضی دیگر گفتند که این بر ظاهر خود است و از
سعید جبیر روایت است که صحابه پیش سلمان فارسی رفتند و گفتند برای ما از توریة حدیثی گوی
که در توریة بسیار قصهاء نیکوست خدای تع این آیة فرستاد و بیان کرد که قصهاء قرآن نیکوترست از
قصهاء توریة و گفته اند که بدان احسن نیکوترین قصها خواند که در وی ذکر انبیاست و صالحان و فرشتگان
و شیاطین و انس و جن و انعام و طیور و سیر ملوک و آداب ممالیک و طریقه تجار و ذکر عقلا و جهال
و اختلاف اقوال و مکر زنان و حیلهاء ایشان و نیز در وی ذکر توحید و فقه و علم سیر و تعبیر خواب
و آداب سیاست و حسن معاشرت و تدبیر معاش پس بدان آنکه جامع است این خصال را که در وی
منافع دین و دنیاست از احسن القصص خواند بما اوحینا الینا یعنی بانچا ما بوحی کردن ما بر تو این قرآن
و بدرستی که امروز آنست که تو پیش از این که ما قرآن بتو وحی فرستادیم از غافلان بودی از این
اخبار و قصص که علم وی چنین بودی ۞ اِذْ قَالَ يُوسُفُ لِاَبِيهِ يَا اَبَتِ اِنِّي رَاَيْتُ
اَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَاَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ قَالَ يَا بُنَيَّ لَا
تَقْصُصْ رُؤْيَاكَ عَلَى اِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا اِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْاِنْسَانِ

عَدُوٌّ مُبِينٌ ۞ چون گفت یوسف مر پدر خویش را ای پدر در خواب چنان دیدم که یازده ستاره
از آسمان بزیر آمدند و آفتاب و ماه مرا سجده کردند ابن عباس گفت شب آدینه قدر
بود یازده ستاره برادران بودند و آفتاب و ماه پدر و مادرش بودند یکی را از جمله علما پرسیدند که
یوسف چه باشد گفت اسف حزن باشد و اسیف بنده باشد و هر دو در یوسف حاصل بود ابو هریره
روایت کند که رسول صم گفت الکریم بن الکریم بن الکریم یوسف بن یعقوب بن اسحق بن ابرهیم
و یوسف بکسر سین لغت است اهل علم و سیر گفتند که ابتداء قصه یوسف و یعقوب آن بود که در سراء
یعقوب درختی بود که هر که که یعقوب را پسری آمدی از آن درخت شاخی بر آمدی و با آن پسر
بالیدی چون پسر بزرگ شدی شاخ بزرگ شده بودی و قوی گشته پدر آن را بگرفتی و بوی دادی
گفتی این چوب تراست و عصاء تو است که با تو زاد و رست و بالید تا آنکه که یوسف آمد او را از آن هیچ
شاخ نرست چون یوسف ع بزرگ شد و برادران او هر یکی چوبی و عصائی داشتند و ایشان ده بودند
و یوسف ع یازدهمین بود و ابن یامین دوازدهمین یوسف بود پدر را گفت ای پدر برادران مرا
هر یکی را چوبی است و مرا نیست چه باشد اما از خدای بر من چوبی بخواه از بهشت یعقوب دعا کرد
خدای تع جبرئیل را بفرستاد با عصائی از چوب بهشت گفت این یوسف را ده یوسف ع آن چوب بستد
و آن چوبی بود از زبرجد سبز یوسف ع شبی در خواب دید که آن عصا بزمین فرو زدند و برادران او نیز
بیامدند و عصاها خود پیرامن آن بزمین فرو زدند عصاء یوسف ع بلند شد و برگ بیاورد و شاخها
بکشید و سایه بگسترد و سر در عنان آسمان کشید و عصاها برادران بر حال خود بماند آنگه بادی بر آمد
و عصاهاء برادران را از بیخ برکند و در دریا انداخت و عصاء او بر جای بماند او از خواب در آمد ترسیده
پدر گفت چه بوده است ترا ای فرزند و قرة العین او این خواب با پدر بگفت برادران بشنیدند از و
حقد و کینه وی در دل گرفتند و وی را گفتند ای پسر راحیل خوابی عجب دیده همانا توسید خوابی بود

و مانند کان دکار تو بلند شود و غالب کرد بر کارها وهب گفت چون وی این خواب دید هفت
ساله بود و چون خواب افتاب و ماه و ستاره دید دوازده ساله بود و یعقوب ع یک لحظه ویرا از خود جدا
نکردی پیش و نبودی و پیش و حقتی شبی از شبها پیش وی خفته بود در خواب دید که یازده ستاره و
افتاب و ماه از اسمان جدا شدند و پیش وی سجده کردند از خواب در امد پدر را گفت ای پدر خوابی عجب
دیدم در خواب دیدم که در ها اسمان گشاده شد و نوری عظیم پدید امد چنانک همه جهان بگرفت و
کوهها و صحراها همه روشن شدند دریاها که دیدم که موج می زد و ماهیان دریا با نواع لغات تسبیح
میکردند و مرا جامه پوشانیدند که دنیا از حسن و نور او منور شد و کلید گنجهاء زمین پیش من بنهادند
و دیدم که یازده ستاره و افتاب و ماه مرا سجده کردند و ذلک قوله انی رایت احدعشر کوکبا الایه از
جابر بن عبدالله الانصاری روایت است که جهودی بنزدیک رسول ع امد و گفت
یا محمد مرا خبر ده تا نام ان ستارها چه بود که یوسف ع سجده کردند رسول ع سر در پیش فکند با نتظار
وحی جبرئیل امد و رسول را خبر کرد رسول ع جهود را گفت اگر ترا خبر دهم بنامهاء ایشان و تو دانی
که چنانست اسلام اری گفت ارم گفت نامهاء ستارکان این بود جریان و طارق و ذیال و ذو
الکتفات و ذو الفرع و ذناب و عمودان و قابس و صروح و مصبح و فلیق چنان دید
که ویرا در هوا سجده میکردند چون خواب با پدر بگفت یعقوب گفت ای پسرک من نگر که این خواب با
برادرانت نگوئی که با تو کیدی و مکری سازند چه دیو مردم را دشمنی است اشکارا گفته اند یعقوب
این خواب با زن خود بگفت و ویرا وصیت کرد که با کس نگوید با پسران وی بگفت ایشانرا حسد زیادت
شد و گفتند این غلام سری پادشاهی دارد کاهی خوابش چنان باشد که در عصا دید و کاهی چنین بر
حال ماه و افتاب مادر و پدر باشند و یازده ستاره ما برادرانیم و بر سری پدر ویرا دوست تر میداشت
گفتند باوی کیدی باید کردن چنانک خدای تع حکایة کرد که یعقوب گفت فیکیدوا لک کیدا انکه پرسید

شد گفت ان الشیطان للانسان عدو مبین و در معنی این دو وجه است یکی انک شیطان ایشانرا
اغرا کند بکید با تو که شیطان دشمنی هویداست ادمی را دوم انک مراد خود ایشانند و ایشانرا
شیطان او خواند چون او با ایشان فعل شیطان کردند ۝ وَكَذٰلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ
مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَيُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَعَلَىٰ آلِ يَعْقُوبَ كَمَا أَتَمَّهَا
عَلَىٰ أَبَوَيْكَ مِنْ قَبْلُ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ لَقَدْ كَانَ
فِي يُوسُفَ وَإِخْوَتِهِ آيَاتٌ لِلسَّائِلِينَ ۝ این هم حکایتیست از یعقوب که میگوید در
تعبیر خواب یوسف که همچنین خدای ترا برگزیند و تاویل الاحادیث یعنی تعبیر خواب در اموزد
و گفته اند که معانی کتب خدای و سنن انبیا و اخبار مشکل باشد بر دهان ابن زید گفت در عهد او
تاویل و تعبیر به از و کس ندانست زجاج گفت مراد تاویل ایات است در اولهٔ توحید
و عیان از علوم دین و یتم نعمته و تمام کرداند نعمت خود را بر تو و بر ال یعقوب چنانک تمام
کرداند بر پدران تو ابرهیم و اسحق بانک ایشانرا برگزید و دو پیغمبر مرسل کرداند و نعمت دنیا را
بنعمت خود پیوسته کرداند بدرستی که خدای تو داناست میداند که کرا بر باید گزید حکیم است
در اتمام نعمت بر کسی که استحقاق ان دارد ابن اسحق گفت هر فصلی و حالی از احوال یوسف
برادر غرضی صحیح با رسول حکایت کرد و غرض ازین فصل ان بود که تا رسول ع مستلی شود و خوش دل
کرداند که حسد قوم او بر وی که بیش از ین برادران یوسف بر یوسف حسد کردند و ویرا این گویند
الحسد قدیم لقد کان بدرستی که بود و هست در قصهٔ یوسف و برادرانش ایاتی و دلالاتی بر نبوة
محمد کسانی را که سوال کنند از جهودان برادران یوسف یازده بودند روبیل و او برادر مهتر بود
و شمعون و لاوی و یهودا و زبالون و یسجر و مادر ایشان لیا بنت لیان بود و او دختر خالهٔ
یعقوب بود و چهار پسر دیگر از دو سریت داشت دان و نفتالی و جاد و اشر چون لیا را وفات رسید

خواهر اورا راحیل بزنی کرد واز وی یوسف و بنیامین امد و انانک کید کرد ندان ده بودند فانا یات
یوسف ان بود که از حسن و نیکوی خدای تع جهار دانک بیوسف داد و دو دانک بهمه اهل جهان ابو
سعید خذری روایت کرد از رسول عم که او گفت شب معراج که مرا باسمان بردند یوسف را
دیدم گفتم این کیست گفتند یوسف است گفتند یا رسول الله وی را چه گونه دیدی گفت جون ماه
شب جهارده کعب الاحبار گفت خدای تع صورت پیغمبران با دم نمود تا او یک یک را
بدید در طبقهٔ ششم یوسف را بوی نمود تاج وقار بر سر نهاده و قضیب ملک بدست گرفته و ردای
کرامت بر دوش نهاده بر راست او هفتاد هزار فرشته و بر جپ او هفتاد هزار فرشته واوان بتسبیح
و تهلیل برداشته و در پیش او درختی که از ان درختی سعادت میخوانند سر بجای که اودم رفت با وی
برفتی ادم گفت بار خدایا این کیست از فرزندان من گفت ای ادم این مرد محسود برادران من
با و خواهم داد گفت بار خدایا چه بوی خواهی داد گفت حظی تمام از حسن ادم او را در بر گفت و بوی
بر چشم او داد و گفت ما تاسف یا بنی و انت یوسف پس اول کسی که او را یوسف خواند ادم بود
در جنت که او بصورت ادم بود بحسن و بها و نور او جون از ان درخت بخورد ان نور
و بها روی از وی برفت و خدای تع ان بیوسف داد و گفته اند که شب از نور روی وی سفید رنگ
شدی نیکو روی بود و جعد موی و فراخ جشم و راست خلق بود ستبر ساق و ستبر ساعد میان با
ریک و تیز بینی و خورد دندان بر روی راست او خالی سیاه بود و بر میان دو چشم او علامتی
سفید بود که پنداشتی که ماه تابان است جون بخندیدی یا سخن گفتی نور از دندانها او تیافتی
و لطافت اندام وی بجایی بود که اگر سبزی بخوردی در پوست او پیدا شدی و گفتند که او حسن ان
جد خود اسحق بمیراث یافت و اسحق از مادرش ساره و خدای تع ساره را بصورت حور العین
افریده بود و عبد الله مسعود روایت کرد که رسول عم گفت که جبرئیل امد و مرا گفت که خدای تعالی

مسکویه

میگوید که من حسن یوسف را از نور کرسی دادم و حسن ترا از نور عرش ۝ اِذْ قَالُوا لَيُوسُفُ
وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَى أَبِينَا مِنَّا وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ
اُقْتُلُوا يُوسُفَ أَوِ اطْرَحُوهُ أَرْضًا يَخْلُ لَكُمْ وَجْهُ أَبِيكُمْ وَتَكُونُوا
مِنْ بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ لَا تَقْتُلُوا يُوسُفَ وَأَلْقُوهُ فِي
غَيَابَةِ الْجُبِّ يَلْتَقِطْهُ بَعْضُ السَّيَّارَةِ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ ۝ جون گفتند
برادران یوسف با یکدیگر که یوسف و برادرش بنیامین دوست داشته تر اند با پدر ما از ما
یعنی پدر ما دو برادر کهتر ما را از ما دوست تر میدارد و ما جماعتیم ده مرد کافی که قیام می
توانیم نمودن بمصالح وی و در ایشان کفایتی نیست ان ابانا بدرستی که پدر ما در ضلالتی و دمای
است از راه صواب و گفتند بضلالة فرط محبت خواستند انکه گفتند ما را جاره بباید ساخت
و حیلهٔ باید کرد تا وی را از پدر دور کردانیم یکی از ایشان گفت اقتلوا یوسف را بکشید یا بی
مینی دور اندازید تا روی پدر شما خالی و صافی کردد شما را دوی بشما ارد و شما را باشد و
باشید پس از کشتن وی قومی صالح یعنی پس از ان که این فعل کرده باشید توبه کنید و صلاحیت را
کار بندید و گفته اند که کار میان شما و پدر شما صالح کردد وهب گفت این گوینده شمعون
بود کعب گفت که دان بود گوینده دیگر گفت از ایشان واو یهودا بود پسر خالهٔ یوسف واو
برادر مهین بود و ایشان همه در حکم او بودند گفت مکشید یوسف را که کشتن برادر کاری بزرگ و
گناه عظیم باشد ولکن در جاه افکنیدش و در بن او اندازید غیابة گفتند که طاقی باشد در جاه پیش از انکه باب
رسد و قعر جاه نیز گفته اند قتاده گفت جاه در بیت المقدس بود کعب گفت میان مصر
و مدین بود مقاتل گفت بسه فرسنکی خانهٔ یعقوب بود گفت در جاه افکنیدش تا بعضی
از راه گذریان وی را برارند اگر لابد است که این کار میکنید حق اهید کردن حسن بصری را گفتند

مؤمن حسد برد گفت ای سبحان الله برادران یوسف را فراموش کرد ۞ قَالُوا يَا أَبَانَا مَا لَكَ لَا
تَأْمَنَّا عَلَى يُوسُفَ وَإِنَّا لَهُ لَنَاصِحُونَ أَرْسِلْهُ مَعَنَا غَدًا يَرْتَعْ وَيَلْعَبْ وَإِنَّا
لَهُ لَحَافِظُونَ قَالَ إِنِّي لَيَحْزُنُنِي أَنْ تَذْهَبُوا بِهِ وَأَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذِّئْبُ
وَأَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ قَالُوا لَئِنْ أَكَلَهُ الذِّئْبُ وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّا إِذًا لَخَاسِرُونَ ۞
انگه گفت بهر حال چاره باید ساخت که میان او و پدر جدا کنیم گفتند وی را از پدر بباید خواست
تا با ما بصحرا آید دیگر باره گفتند که پدر را بما اعتماد نباشد وی را بما ندهد تدبیر اینست اول او را بگوئیم
پیش یوسف آمدند و در پیش او با یکدیگر کشتی گرفتند و انواع بازیها کردند ایشان را گفت هر روز بچرا
گاه شما چنین کنید گفتند بلی و خوشتر ازین ترا دل میخواهد که با ما بیائی تا انجا نظاره کنی و تو
نیز ساعتی بازی کنی او را راغب گردانیدند انگه بجمع پیش پدر آمدند و بر پای بیستادند و این عادت
ایشان بود چون ایشان را حاجتی بودی پدر گفت چه حاجتست شما را و بچه کار آمده اید ایشان
گفتند یا ابانا ای پدر ما ترا چه بوده است که ما را بر یوسف امین نداری و معتقد نشناسی و ما او را
نصیحت کنیم و نیک خواه اوئیم با او خیانت نکنیم او را فردا با ما بفرست تا چرا کنیم و بازی کنیم
یرتع بیا او چرا کند و بازی کند اضافت بازی با او کردند از انک او کودک بود و ایشان بزرگ
بودند و انا له لحافظون و نگه دار بوی از چیزی نترسی که ما او را حافظ و نگهبان باشیم یعقوب
گفت که مرا حزین و اندوهگین کند انک شما وی را ببرید و میترسم که او را گرگ بخورد و شما ازو غافل
و بیخبر باشید و این سخن برادران گفت که در آن زمین گرگ بسیار بود و گفته اند که برادران گفت که
وی دید که ده گرگ گرد یوسف در آمده بودند و او را تعرض میکردند و بر و حمله می بردند و یکی زیشان
دفع میکرد و باز میداشت و زمین بشکافت و یوسف بزمین فرو شد و از انجا بیامد الا از پس
سه روز چون یعقوب این خواب بدید او را از برادران نگاه میداشت چون استدعا کردند گفت

در خواب

واخاف

واخاف ان یاکله الذئب عبد الله عمر از رسول روایت کرد که مردمان را دروغ تلقین مکنید که
فرزندان یعقوب ندانستند که گرگ او را بخورد چون یعقوب بگفت واخاف ان یاکله الذئب
ایشان ازوی بیاموختند و گفتند فاکله الذئب قالوا ایشان پدر را گفتند که اگر چنانچه
گرگ وی را بخورد و ما ده مردیم با او ما عاجز و ضعیف و زیان کار و خاسر باشیم ۞ فَلَمَّا
ذَهَبُوا بِهِ وَأَجْمَعُوا أَنْ يَجْعَلُوهُ فِي غَيَابَةِ الْجُبِّ وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُمْ
بِأَمْرِهِمْ هَذَا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ وَجَاءُوا أَبَاهُمْ عِشَاءً يَبْكُونَ قَالُوا يَا أَبَانَا
إِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ وَتَرَكْنَا يُوسُفَ عِنْدَ مَتَاعِنَا فَأَكَلَهُ الذِّئْبُ وَمَا أَنْتَ
بِمُؤْمِنٍ لَنَا وَلَوْ كُنَّا صَادِقِينَ ۞ داستان اخبار گویند چون عبد الله عباس و عبد
الله مسعود و کعب الاحبار که چون برادران یوسف یوسف را بخواستند و دستان از پدر بخواستند
پدر گفت من میترسم که گرگ او را بخورد ایشان گفتند وی را چگونه گرگ بخورد و ما ده مرد با وی ایم
و شمعون با ماست و او مردی بود چون خشم گرفتی نعره بزدی هر حیوان که آواز بشنیدی بیفگندی
و اگر آبستن بودی بچه بیفگندی و یهودا در میان ماست او خشم گیرد شیر را از هم بدرد چون یعقوب
عم این سخن بشنید ساکن گشت یوسف بیامد و پیش پدر بایستاد گفت ای پدر مرا با برادران بفرست یعقوب
گفت تمامی باید که بروی دستوری دادم چون دیگر روز بود یوسف عم جامه در پوشید و کمر در
بست و قضیب بدست گرفت و بیرون شد با برادران و یعقوب عم سله بگرفت و آن سله ای بود
که ابرهیم عم زاد اسحق در انجا نهادی و برای یوسف خبد گونه طعام در انجا نهاد و فرزندان را وصایت
کرد یوسف را بایشان سپرد و گفت او امانتست از من شما از خدای بترسید و در وی خیانت مکنید
بخدا بر شما که اگر گرسنه شود طعامش دهید و اگر آب خواهد آبش دهید و بر وی شفقت و مهربانی
بجای آورید و او را دعا مکنید و از چشم خود فرو مگذارید و در رفتن برو رنج منهید گفتند

ای پدر او مارا برادر است و مارا بر وی شفقت برادران است و یکی از ما و بلکه بر ما مفضل است برادر دوستی تو
او را یعقوب ع با ایشان یار بصحرا رفت و ایشان را بخدا سپرد و یوسف را در بر گرفت و بوسه بر سر
و چشم او داد گفت ترا بخدا سپردم با آنکه ترسم که ترا ضایع میکنم آنگه برگردید ایشان یوسف را بصحرا
بردند تا پدر با ایشان بود و می دید ویرا بر دوش گرفته بردند چون دور شدند ویرا ببیابان فرو
بردند و بنهادند و دشنامش میدادند و میزدند و هرگاه که برادری ویرا بزدی وی در برادر دیگر
گریختی وی نیز او را بزدی و آن طعام که پدر برای وی ساخته بود بخوردند و بعضی بسگان دادند و
ویرا هیچ ندادند و پیاده ویرا می تاختند گرسنه و تشنه و میزدند و او میگریست و میگفت پدرا بی خبری
که با یوسف چه میکنند دران حال فرشتگان بگریستند بر یوسف و بران ظلمی که برادران با وی میکردند
این حالی نیک ماند بحال حسن و حسین که تا رسول ع در حال حیوة بود برای تقرب وی ایشان را اکرام میکردند
تا آن روز که از حظیرهٔ بنی النجار رسول ایشان را می آورد بر دوش گرفته یک یک بتقرب میرفتند که
یکی را بجاده رسول ع میگفت نعم المطیة انا و نعم الراکبان هما و ابوهما خیر منهما چون رسول ع با جوار
رحمت ایزدی شد آنرا ابو هر کشتند و این را بتیغ چون خواستند که یوسف را بکشند و دادایشان برین
درست شد یهودا که او بسر خالهٔ یوسف بود گفت نه با من عهد کرده اید که یوسف را نکشید گفتند بلی اکنون
چه کنیم گفت او را در چاهی افکنید که بر راه گذر کاروان باشد تا از راه گذریان کسی ویرا برداشته و ببرد
همه برین اتفاق کردند چنانک خدای تع از ایشان خبر داد فلما ذهبوا به چون ویرا ببردند و عزم
کردند که ویرا بچاه اندازند و اوحینا وحی کردیم بوی بعضی گفتند وحی پیغمبری بود خدای تع عذر ان حال
ویرا پیغمبری داد و جبریل آمد و او را خبر داد و بشارت با آنکه خواست بودن و او را دلخوشی داد
و گویند که خدای تع در دل وی افکند که خبر دهی تو ایشان را بکار ایشان و آنچ با تو میکنند و حال
آن باشد که ایشان ندانند که تو یوسفی یا ندانند که ترا وحی آمده است و تو پیغمبری چون یوسف را

بکنار چاه آوردند پیراهن از وی بیرون کردند آن چاهی بود تاریک و ناخوش سر تنگ و بن فراخ
تا بر شوان آمدن و گفتند چاهی بود آب وی شور که سام بن نوح کنده بود پیراهنش بیرون کردند و
دستهایش ببستند گفت ای برادران پیراهن بمن دهید تا عورت پوش من باشد در حیوة و کفن من
باشد در ممات و دستم بگشایید تا هوام زمین و حیوانات را از خود باز دارم ویرا گفتند یازده
ستاره و ماه و آفتاب را که در خواب دیدی ای کرتا بسجده میکردند بخوان تا دستهارا تو بگشایند و
پیراهن با تو دهند آنگه رسنی در میان وی ببستند و او را فرو گذاشتند چون بنیمه رسید ببریدند
و او را در چاه افکندند خدای تع از میان آب سنگی برآورد بزرگ و تخم یوسف بر آن سنگ آمد و رنجی
بوی نرسید و بروایتی دیگر خدای تع جبریل را گفت دریاب یوسف را بیک پر زدن بزمین آمد و
یوسف را در میان چاه بگرفت و بآسانی بر آن سنگ نهاد و او را دلخوشی داد و احوالی که بر سر او خواست
رفت با او بگفت چون ایشان آواز وقع نشنیدند ویرا آواز دادند جواب داد گفتند او نمرده است
هنوز خواستند تا او را سنگسار کنند یهودا رها نکرد در خبر ست ______ که چون یوسف را ع
در چاه انداختند چاه تاریک بود روشن شد و آبش تلخ بود خوش شد از آن آب میخورد او را بجای
طعام و شراب بود و خدای تع فرشته را فرستاد تا انیس وی شوند بند ها از وی برگرفت و پیرا
هن از حریر بهشت فرستاد تا در وی پوشانیدند و روایتی دیگر آنست که چون ابرهیم را با تش انداختند
او را برهنه کرده بودند و بند بر دست و پای نهاده آتش بندها وی را بسوخت و جبریل آمد
و پیراهنی از حریر بهشت بیاورد و در وی پوشانید و او را بمیراث با سحق داد و اسحق بیعقوب
و خواست یعقوب که آن بیوسف رسد در تعویذی نهاد و بر گردن او بست آن فرشتگان تعویذ را
بگشادند و پیراهن را در وی پوشانیدند چون شب در آمد فرشته خواست که برود یوسف گفت تو بروی
مرا تنها وحشت آید گفت این دعا بخوان تا وحشت از تو برود یا صریخ المستصرخین و یا غوث

المستغیثین یا مفرج المکروبین قد تری مکانی وتعرف حالی ولا یخفی علیک شیء من امری
یوسف این بگفت خدای تعالی هفتاد فرشته را بفرستاد تا گرد او در آمدند و او را انس میدادند و
یهودا پنهان رود بیامدی و طعام و شراب بیاوردی و بچاه فرو کردی چون سه روز در چاه
بود روز چهارم جبرئیل آمد و گفت ترا که درین چاه افکند گفت برادرانم گفت چرا گفت بر من
حسد کردند برادر دوستی پدر مرا گفت خواهی تا ازین چاه برآئی گفت خواهم گفت این دعا بخوان
یا صانع کل مصنوع ویا جابر کل کسیر ویا حاضر کل ملاء ویا شاهد کل نجوی ویا قریبا غیر
بعید ویا مونس کل وحید ویا غالبا غیر مغلوب ویا حیا لا یموت ویا محیی الموتی لا اله الا انت
اللهم انی اسالک بان لک الحمد لا اله الا انت بدیع السموات والارض ذو الجلال والاکرام ان
تصلی علی محمد وآل محمد وان تجعل لی من امری فرجا ومخرجا وان ترزقنی من حیث احتسب
ومن حیث لا احتسب ۝ یوسف ع این کلمات بگفت خدای تعالی وی را فرج داد از آنجاه و ملک مصر
بوی داد وجاؤا اباهم عشاء یبکون چون آنچه در دل داشتند و بر آن عزم کرده بودند از آنکه او را در
جاه افکنند بکردند و آمدند تا بنزدیک پدر نماز شام گریان و پدر ایشان یعقوب همه روز در ره
انتظار می بود و دل مشغول تا ایشان با یوسف چه کردند ایشان چون یوسف را در چاه افکندند
بیامدند و بزغاله را بگرفتند و او را بکشتند و پیراهن یوسف را در آن خون آغشتند و روی
با خانه نهادند و یعقوب ع بر راه آمده بود بانتظار ایشان چون پدر را بدیدند جمله بیکبار
بانگ برآوردند و گریستن گرفتند یعقوب ع بدانست که ایشان را کاری افتاده است نگاه کرد یوسف
را ندید گفت یوسف را کجاست و ایشان بیکبار دست در نهادند و جامه بدریدند و خروش و ناله کردند
و گفتند یا ابانا ای پدر ما برفتیم تا سبق بریم و با یکدیگر مسابقه کنیم و پیشی گیریم و یوسف را بنزد
دیک متاع خود بگذاشتیم گرگ وی را بخورد ما را درین گفتار براست گوی نداری و اگر ما راست

گوی

گوییم اهل البشارة گفتند که ایشان نماز شام بجای آن آمدند تا وقت تاریک باشد از آن دروغ گفتن
شرم نباید و این گویند دروغ که ایشان میکردند اب از همه گوی بیاد راست برود شعبی گفت
نزدیک شریح امد بحکومت و میگریست و جزع میکرد پس از آنکه حجت برو متوجه شد یکی گفت
بنگر که این مسکینه چگونه میگرید همانا مظلومه است شریح گفت برادران یوسف ظالم بودند و
باطل میگریستند آنکه پیراهن خون آلود عرض کردند و گفت اینک پیراهن وی چنانکه خدای تعالی از آن
خبر داد ۝ وجاؤا علی قمیصه بدم کذب قال بل سولت لکم انفسکم امرا
فصبر جمیل والله المستعان علی ما تصفون وجاءت سیارة فارسلوا
واردهم فادلی دلوه قال یا بشری هذا غلام واسروه بضاعة و
الله علیم بما یعملون ۝ واوردند خون را دروغ گفته در وی بود بر پیراهن وی و گواه
آن وی را خون دروغ گفت که خون یوسف نبود خون بزغاله بود یعقوب ع پیراهن بدست گرفت
و گفت چه حلیم گرگی بود که یوسف را بدرید و پیراهن را ندرید ایشان فرو ماندند و گفتند لا بل قتله
اللصوص او را دزدان بکشتند گفت ای سبحان الله دزدان او را بکشتند و پیراهن رها کردند و حاجت
ایشان به پیراهن بود نه بکشتن وی آنگه پیراهن بستد و بر سر و چشم نهاد و ببوئید و نعره بزد
و بیفتاد و بیهوش از هی برفت روز دیگر با چراگاه رفتند گفتند دیدی که پدر ما را چگونه خجل کرد
تدبیر آنست که برویم و یوسف را از چاه برآوریم و پاره پاره کنیم و استخوانهاء وی با پیش پدر بریم تا
گفتار ما راست شود یهودا گفت نه با من عهد کرده اید که یوسف را نکشید و ایشان را از آن منع کرد
نماز شام چون با خانه شدند پدر ایشان را گفت اگر چنانست که راست میگوئید این گرگ را که وی را بخورد
بگیرید و پیش من آورید ایشان برفتند و چوب و رسن برگرفتند و بصحرا شدند و گرگی را بگرفتند
و دست و پای وی ببستند و پیش یعقوب ع آوردند و بیفکندند یعقوب ع گفت دست و پای وی

بکی میدا و رابکی دند یعقوب کفت ای کرک بیای کرک بیامد و پیش یعقوب ع بیستاد یعقوب
کفت ای کرک شرم نداشتی که فرزند مرا و میوه دل مرا و روشنائی چشم مرا بخوردی کرک باواز
امد و کفت لا وحق شیبتک یا نبی الله ما اکلت لک ولدا و ان لحومکم و دماءکم معاشر الانبیاء محرمة
علینا و انی لمظلوم مکذوب علی غریب فی بلادکم بحق شیبتة تو که فرزند ترا نخوردم و کوشت و خون
شما که پیغمبرانید بر ما حرامست و من مظلومم و بر من دروغ کفته اند و من درین زمین غریبم کفت برای
چه بدین زمین امدی کفت مرا اینجا خویشانند بزیارت ایشان امده بودم این پسران تو مرا بکرفتند
و ببستند و پیش تو اوردند و این دروغ بر من نهادند هذا این یعقوب کفت بل سولت لکم انفسکم نه که
نفس شما این کار را بیاراست در چشم شما پس امروز کار من صبر کردن نیکو و شکیبایی کردن است
و صبر نیکو آن باشد که در میان ان جزعی نباشد والله المستعان و خدای ست انک یاری از وی خواهند
من از وی یاری میخواهم و استعانت میکنم بر انچ شما میکوئید و صفت میکنید از حال یوسف و
هلاک شدن وی و جاءت سیارة یوسف ع سه روز دران چاه بماند روز چهارم کاروانی می
کذشت انجا از مدین می امدند و بمصر می شدند بجانة از انجا راه بکردیده بودند و نزدیک این چاه
فرو امدند و این چاه بر جانب راه نبود مردی بفرستادند از عرب از بلاد مدین نام او مالک بن
الدعر تا اب ارد برای ایشان او بکنار چاه امد و دلو فرو کذاشت تا اب بکشد یوسف ع دست
در رسن زد و از چاه بر امد مرد اب کش نکاه کرد کودکی را دید در غایة حسن و جمال چنانک خدای
تعالی ازین حکایت کرد و کفت امد کاروانی پس بیان بفرستادند وارد خود را و وارد ان کویند
که باب اید پس او فرو کذاشت دلو خود را و یوسف چنک در ریسمان زد و از چاه بیرون امد چون
این وارد وی را بدید بکفت ای بشارة من یا خوش دلی من یا ای قوم این غلام بشارة من است
کفته اند که بشری نام رفیق وی بود هذا غلام این کودکی است و اسروه و او را پنهان کردند

برادر

برادر بضاعة و کفتند که معنی اینست که ایشان کار وی پنهان داشتند و کفتند این غلام بضاعت است
که اهل این اب بما دادند تا برای ایشان بفروشیم انکه حق تع بسبیل تهدید و وعید کفت که انچ یوسف
نماند بر خدای او عالم بود دانا است بانچ کردند و میکنند ۝ وشروه بثمن بخس دراهم
معدودة وکانوا فیه من الزاهدین وقال الذی اشتریه من مصر لا
مرأته اکرمی مثویه عسی ان ینفعنا او نتخذه ولدا وکذلک مکنا لیوسف
فی الارض ولنعلمه من تاویل الاحادیث والله غالب علی امره ولکن
اکثر الناس لا یعلمون ۝ یهودا را عادة بود که هر روز یکبار بر چاه امدی و یوسف
را او زادی درین روز بر چاه امد و طعام اورد یوسف را او از چاه جواب نداد و در چاه نبود
بیامد بطلب او ان کاروان را دید و یوسف در میان ایشان بنزدیک مالک بن ذعر برادران خبر کرد
بیامدند و مالک را کفتند این غلام ماست از ما بکریخته است مالک کفت اکر خواهید با شما دهم و اکر
خواهید از شما بخرم کفتند که از ما بخر و لیکن این غلامی است دزد و کریزنده ما او را بدین عیب می
فروشیم مالک کفت با این عیبها بچند کفتند بچندانک تو خواهی بشرط انک وی را ازین ولایت ببری
کفت اخر بچند می فروشید او را کفتند بر حکم تو بدرمی چند اندک و معدود و شمرده بفروختند
و ایشان در وی راغب نبودند عبدالله عباس کفتند بیست درم بود عکرمه کفت چهل درم بود
بعضی دیکر کفتند هجده درم بود و کفته اند که کم از ده درم بود برای انک درم زیر ده را کویند
و برا بفروختند و درم بستدند و با یکدیکر قسمت کردند و یوسف ع میشنود و سخن نمی یارست کفتن
که از کشتن می ترسید در خبر می اید که روزی یوسف ع در ایینه نکاه کرد جمال خود را بدید
تعجب کرد کفت اکر من بنده بودمی بهای من کسی ندانستی که چندست او را امتحان کردند و بهای وی
بدینی نمودند انکه ان کاروان از انجا برفتند و برادران یوسف با ایشان میرفتند و میکفتند

این غلام را نگاه دارید که گریزنده و دروغ زن است مالک ورا بخرید و بر شتر نشاندند و روی بمصر نهادند و راه ایشان بر گور مادر یوسف بود راحیل چون یوسف از دور گور مادر بدید خویشتن را از اشتر بزیر افکند و بر گور مادر آمد و زیارة کرد و بگریست و میگفت ای مادر اگر هیچ توانی سر از خاک بردار و بنگر که با فرزند تو چه معامله کردند ای مادر بی جفتی که برادران بی رحمت مرا از پدر جدا کردند و در چاه افکندند و روی من بتپنچه سیاه کردند و مرا در بیابان سنگسار کردند و چنانک بنده کار افروشند مرا بفروختند و چنانکه اسیران را از شهری بشهری برند بر اشتری مرا می برند کعب الاحبار گفت چون یوسف این میگفت از پس پشت او منادی آواز داد که واصبر وما صبرک الا بالله مالک بن ذعر باز نگرید وی را بر اشتر ندید گفت او را ... گفتند که این غلام گریزنده است راست گفتند انکه در کاروان افتاد وی را طلب کردند برسیدند وی را بر سر آن گور دیدند وی را بگرفتند و بزدند که چرا گریختی گفت نگریخته ام این گور مادر منست خواستم تا زیارت کنم باور نکردند بندی گران بیاوردند و بر پای او نهادند و بر اشتر نشاندند و بمصر آوردند مالک بن ذعر گفت هیچ منزل فرود نیامدم والا برکة او بر من و بر مال من بدید آمد بامداد و شبانگاه می شنیدم که فرشتگان بروی سلام میکردند و آواز ایشان می شنیدم و شخص ایشان نمی دیدم و در راه بودیم هر روز ابری سفید بیامدی و بر بالای سر او بیستادی در شهر آمدند مالک بن ذعر او را بگرمابه برد و سرش بشست و جامه نو در وی پوشید و ببازار برد و در وی بیع عرضه کرد مردی او را بخرید که خزینه دار عزیز بود نام او قطفیر و ملک مصر در آن روزگار الریان بن ثروان بود و گفته اند که وی بیوسف ایمان آورد و او از عمالقه بود فرزند ان علاق بن لاود بن سام بن نوح و او پیش از یوسف فرمان یافت از پس او پادشاهی بقابوس بن مصعب افتاد یوسف او را دعوت باسلام کرد قبول نکرد وهب گفت چون یوسف را در بازار آوردند جشمها در وی خیره و متحیر بماندند در بهای او می افزودند تا بجایی رسید که گفتند او را برابر زر و سیم و مشک

وحریر

وحریر برداشتند قطفیر العزیز او را باین چهار جنس برابر کرد و بخرید و بخانه برد و زن خویش را گفت بمراعاة و نکوداشت وصیت کرد چنانک خدای تع ازوی حکایت کرد و قال الذی اشتریه من مصر مردی از مصر که وی را بخرید زن خویش را گفت او را گرامی دار و مقام او جای نیکو باز کن شاید که ما را نفعی کند و از وی نیکوی یابیم یا وی را بفرزندی و پسری گیریم و هم چنین که ما او را نجات دادیم و از منزلة بد برهانیدیم وی را تمکین کردیم و جای دادیم در زمین مصر تا پادشاهی ... کردانیدیم و تاویل الاحادیث یعنی تعبیر خوابها در آموزیم و خدای جل جلاله غالب است در کار خود کس او را غلبه نتواند کرد یا غالب است بر کار یوسف هرچه خواهد تواند و از چاه بجاهش رساند ولکن بیشترین مردمان نمیدانند ۞ وَلَمَّا بَلَغَ اَشُدَّهُ اٰتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ وَرَاوَدَتْهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ وَغَلَّقَتِ الْاَبْوَابَ وَقَالَتْ هَيْتَ لَكَ قَالَ مَعَاذَ اللّٰهِ اِنَّهُ رَبِّي اَحْسَنَ مَثْوَايَ اِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ ۞ چون برسید یوسف بغایت قوت خود و راست و تمام گشت و این محلی باشد عبدالله عباس گفت بیست و سه سال باشد مجاهد گفت سی و سه باشد آتیناه دادیم ما او را حکمتی یا قضایی و حکومتی و علمی و دانشی گفته اند که وی هفده ساله بود که عزیز وی را بخرید و سی ... ساله بود که ریان بن الولید وی را وزارت داد و سی و سه ساله بود که خدای وی را علم و حکمت داد و صد و بیست ساله بود که متوفی شد و کذلک و هم چنین جزا کنیم و پاداشت دهیم نیکوکاران را یعنی چنانک یوسف را جزا دادیم جزا دهیم نیکوکاران را وَرَاوَدَتْهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا چون یوسف عم با خانه عزیز رفت و عزیز او را بزن سپرد زن عزیز که زلیخا نام بود چشم در وی افکند و او را دوست بداشت و هر روز جمال یوسف زیادت می شد و عشق زلیخا بغایت رسید تا صبر و طاقت داشت پنهان میداشت چون از حد بگذشت و بغایت رسید بر وی اظهار کرد و او را بخود خواند و مکر با خود دعوت میکرد چنانک گفت و راودته

یعنی مطالبه کرد او را آنکه او در خانهٔ او بود از نفس وی یعنی زلیخا خواست که وی را بفریبد عبدالله
عباس گفت از جملهٔ مراودة آن بود که با یوسف می نشست و میگفت ای یوسف چه نیکوست موی تو
یوسف گفت اول چیزی که در خاک پراکنده شود این موی باشد گفت ای یوسف چه نیکوست روی تو
گفت خدای تعالی در رحم مادر نگاشت این را گفت ای یوسف حسن صورت تو تن من لاغر کرد گفت شیطان
ترا برین میدارد گفت ای یوسف عشق تو آتش در دل من زد آن آتش را بنشان گفت اگر آتش تو بنشانم
با آتش دوزخ سوخته شوم گفت برخیز و در آن حجره رو و آبی بیار که من تشنه شدم گفت در آن خانه
کسی رود که کلید خانه بدست اوست گفت ای یوسف در آن خانه بستر حریر باز کرده ام برخیز
و در آن خانه آی و مراد من از خود بده گفت پس نصیب من از بهشت برود گفت ای یوسف بر
خیز و با من در آن پرده درآی که کس را در آن پرده راه نیست گفت هیچ مرا از خدای باز نپوشد
گفت ای یوسف دست بر دل من نه تا از دست تو شفا یابم گفت عزیز بدان اولیتر است گفت ای
یوسف من عزیز را شربتی دهم تا بمیرد و ملک و نقود هم گفت پس چگونه رستگاری یابم از عقاب
خدای بندی و ابن اسحق گفتند مراودهٔ او یوسف را آن بود که خویشتن را می آراست و بروی
عرضه میکرد و وی را با خود دعوه میکرد یکبار در عنت و یکبار در بهشت میگفت ای یوسف این
روی من نه بجمال است گفت در خاک پوسیده شود گفت این موی من نه نیکوست گفت با خاک بر
آمیخته گردد و چون پیش یوسف بنشستی یوسف روی از وی بگردانیدی برفت و خانهٔ بساخت از
آینه و زیر و بالا و ایوان و دیوارها همه از آینه برافروخت و یوسف را گفت این خانه بنگر تا هیچ
مثل این دیدهٔ یوسف در آن خانه رفت او بیامد و پیش او بنشست یوسف روی از وی بگردانید
با دیگر جانب چون درنگرید زلیخا را دید از عکس آینه و هر جانب مینگریست همچون زلیخا می دید
خواست تا بیرون آید از آنجا در ها بسته یافت چنانکه گفت وغلقت الابواب و درها ببست و استوار

ومحکم

و محکم کرد و گفت فراز آی و بنزدیک من ای یوسف گفت معاذ الله پناه با خدای میدهم پناه
دادنی از آنکه من چنین فعل نکنم و مرا این اندیشه باشد انه ربی او سید و خواجهٔ منست مرا نیکو
داشت و با من احسان کرد و مقام مرا گرامی کردانید و بدرستی و حقیقت که ظالمان را فلاح و
ظفری نباشد ۝ وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ كَذَٰلِكَ لِنَصْرِفَ
عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ وَاسْتَبَقَا الْبَابَ وَقَدَّتْ
قَمِيصَهُ مِنْ دُبُرٍ وَأَلْفَيَا سَيِّدَهَا لَدَى الْبَابِ قَالَتْ مَا جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ
سُوءًا إِلَّا أَنْ يُسْجَنَ أَوْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ۝ حق سبحانه و تعالی حکایت کرد از فعل ایشان که ز
لیخا بیوسف همت کرد اصحاب حدیث ـــــ و حشویان و مخالفان گفتند که
شیطان بیامد و یک دست بر پهلوی این نهاد و یک دست بر پهلوی آن و ایشان را جمع کرد در یک خانه
و زلیخا چندان تضرع و لابه کرد که یوسف را نرم کرد تا عزم کرد بر معصیت و همت هر دو بر یک وجه
تقریر کردند و گفتند که یوسف با زلیخا بنشست چنانکه زنان نشینند و کار دنا کنان ازار باز گشاده
بود چون یوسف عزیمت درست کرد خدای تعالی برهانی بوی نمود و گفتند آن برهان آن بود که جبرئیل
بانگ بروی زد و او را بترسانید و قولی دیگر آنست که فرشته بانگ بروی زد و گفت نام تو
در آسمان از جملهٔ صدیقان و پیغمبرانست و چاه تو در زمین این و قولی دیگر آنست که فرشته
را دید بر صورت یعقوب که انگشت بر دندان می گرفت و از پس پشت او در آمد و لگدی بر پشت او زد
چنانکه آب پشت وی بر پیشانی وی آمد و ازین نوع محالات و ترهات روایت میکنند و این هیچ
بنزدیک اهل عدل روا نیست از آنجا که پیغمبران مطهران و معصومان اند و ادلهٔ عقل دلیل کرده است
بر عصمت ایشان چه در عقل مقرر است که تجویز صغایر و کبایر بر ایشان منفر بود مکلفان را از قبول
قول ایشان و استماع وعظ ایشان و غرض قدیم تعالی از بعثت ایشان قبول قول ایشانست پس لا بد

قدح کند واجب بود که حق تع ایشان را از ان معصوم و منزه دارد و تفسیر این آیه بر وجهی که مطابق ادلهٔ
عقل و موافق مذهب حق بود انست که حق تع همت با هر یکی از ایشان اضافه کرد مطلق همت یوسف
را از انجا که ادلهٔ عقل دلالت میکند بر عصمت وی بر بهترین وجهی حمل باید کردن و هم و همت
در کلام عرب بر معانی مختلف امد لغت بمعنی عزم بر کاری کقوله تع اذ هم قوم ان یبسطوا الیکم
ایدیهم و بمعنی خطور الشیء بالبال باشد و اگر چه عزم نبود چنانک گفت اذ همت طائفتان منکم
ان تفشلا والله ولیهما و اگر این همت عزم بودی عزم بر معصیت بودی و خدای تع ولی انکس
نباشد که او عازم معصیت بود نبینی که کسانی را که این عزم کردند در حق ایشان چه گفت و من یو
لهم یومئذ دبره الا متحرفا لقتال او متحیزا الی فئة فقد باء بغضب من الله وماویهم جهنم وبئس
المصیر و هم بمعنی آرزو و میل باشد چنانک عرب گویند هذا الامر من همی و حسن بصری این آیه را برین
حمل کرد در حق یوسف و در حق زلیخا بر عزم و حسن را ازین آیه سوال کردند گفت اما همها فکان
اخبث الهم و اما همه فما طبع علیه الرجال من شهوة النساء پس ازین معانی انچ عزم باشد در حق یوسف
روا باشد و عزم روا نباشد مگر برین معنی که و هم بها ای بضربها و دفعها عن نفسه او همت کرد بیوسف
که در وی زد یوسف همت کرد که وی را دفع کند و از خود باز دارد اگر گویند پس برین معنی
و تاویل لولا ان رای برهان ربه راجع فایده باشد و چون دفع او از خویشتن طاعت باشد برهان او را از ان
منع نکند گوییم ممتنع باشد از انک اگر یوسف وی را بزدی و بعنف دفع کردی اهل او یوسف را بکشتندی
یا تهمت بزدندی بر وی بزنا و او را حجت کردی و گفتی او مرا بخود خواند چون امتناع کردم مرا بزد
خدای تع برهان بنمود که یوسف از ان امتناع کرد شاید که این برهان ان باشد که ایشان گفتند از
شاهد فرشته و یا صورت یعقوب و ندا فرشته و مانند این برهان نک این اسباب الجا باشد و
تکلیف با الجا روا نباشد و اگر ملجا بودی وی را دران هیچ مدحی و ثوابی نبودی پس این برهان لطفی

که خدای تع

که خدای تع با وی کرد عند آن حال و منصرف شد ازانچ خواست کرد از ضرب و دفع یا همت ان و ان
لطف که مکلف عند آن ازانچ امتناع کند انست که ما انرا عصمت میخوانیم و گفته اند برهان انچ
واد از بود که خدای تع نصب کرده بود او را بر تحریم زنا و انک فاعل و مستحق عقاب بود برای
انک ان وی صارف باشد از فعل قبیح و روا بود که رویت بمعنی علم بود کذلک لنصرف یعنی چنانک
این لطف کردیم وی برهان نمودیم وی بالطاف کنیم و برهان نمائیم تا سوء و فحشا را از و دفع کنیم و بگردانیم
یعنی قتل را که سبب ضرب و دفع حاصل شدی و تهمت وی بزنا چنانک گفته شد و گفته اند که سوء
کان بداست و فحشا زنا است انگه حق تع برائة وی گواهی داد و گفت او از بندگان خالص
کرده ماست واستبقا الباب چون یوسف را زلیخا دران خانه کرد و در ببست و در روی او اویخت
و یوسف خود را از وی در میکشید و امتناع میکرد در گوشهٔ خانه بتی نهاده بود زلیخا جامهٔ بر روی
ان بت افگند یوسف گفت چرا چنین کردی گفت او معبود منست شرم دارم از وکه مرا با هله
وی معصیت کنم یوسف گفت عجبا از تو از جمادی که نشنود و نه بیند شرم داری و من از
خدای که خالق و رازق منست شرم ندارم گفتند که برهان این بود انگه یوسف از دست او
بجست تا از دری از درهای خانه بیرون اید و زلیخا از پس وی می شتافت چون بدر خانه
رسید زلیخا بوی رسید در پیراهن وی اویخت یوسف پیراهن از وی در کشید پیراهن یوسف
دریده شد یوسف ان خانه بدر جست و زلیخا بر عقب وی چون نگاه کردند عزیز را که خواجهٔ
یوسف بود بر در خانه یافتند زلیخا پیش دستی کرد بر سخن برای انک متهم بود از سبب ان حرکات
و گفت ما جزاء بیت جزا و مکافات انکس که با اهل خانهٔ تو بدی خواهد یعنی زنا الا انک او را
بزندان باز دارند یا عذابی دردناک کنند او را عبدالله عباس گفت مراد وی ضرب
تازیانه بود و این که زلیخا کرد مثل ان است که گفته اند خذ اللص قبل ان یاخذک

قَالَ هِيَ رَاوَدَتْنِي عَنْ نَفْسِي وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ أَهْلِهَا إِنْ كَانَ قَمِيصُهُ
قُدَّ مِنْ قُبُلٍ فَصَدَقَتْ وَهُوَ مِنَ الْكَاذِبِينَ وَإِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ
فَكَذَبَتْ وَهُوَ مِنَ الصَّادِقِينَ فَلَمَّا رَأَى قَمِيصَهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ قَالَ
إِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنَّ إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ ۝ یوسف ع گفت او مرا مطالبه کرد و در
من آویخت و من خود را از وی دفع میکردم چون از پیش وی بگریختم پیراهن من بدرید عزیز
که شوهر زلیخا بود گفت ای یوسف شما هر دو از مدعیانید تو بر دعوی خود گواهی داری گفت بلی دارم
سعید جبیر و ضحاک گفتند کودکی بود در گاهواره یوسف ع گفت گواه من آن کودک است
عزیز گفت کودک چگونه گواهی دهد گفت او برای من گواهی دهد بنزدیک گهواره کودک شدند
یوسف ع گفت ای کودک چنانک دیدی بگوی کودک بفرمان خدای بسخن آمد و بزبان فصیح گفت ان
کان قمیصه اگر پیراهن یوسف از پیش دریده باشد زن راست میگوید و مرد دروغ و اگر از پس دریده
باشد مرد راست میگوید و زن دروغ فلما رای قمیصه چون عزیز پیراهن یوسف بدید از پس دریده
زن را گفت این از جمله کید و مکر شماست و مکر شما عظیم است در خبر میاید که یوسف ع
چون پادشاهی یافت فال وحی خدا تع ویرا ببعثت مبری با هل آن ولایت فرستاد یک روز جبریل بنزدیک
وی نشسته بود جوانی از در سرای وی درآمد جاکر بعضی از مطبخیان وی بود جامه شوخگن پوشیده
و چیزی از آلت مطبخ بدست گرفته و بگذشت جبریل گفت ای یوسف این جوان را می شناسی گفت
نه گفت این کودک بود که برای تو در گاهواره گواهی داد یوسف گفت پس ویرا برای حق ثابت شده است
بفرمود تا ویرا بیاوردند و آن جامه از وی برکند و خلعتی گرانمایه در وی پوشانیدند و او را
وزارت خود داد اشارت درین آنست که اگر کودک نابالغ نه باختیار گواهی داد
بحق درجه وزارت یافت چون بنده مومن هفتاد سال بر توحید و عدل جادی تع و تنزیه او

از قبایح گواهی دهد چه عجب باشد که در بهشت درجه امارت و ولایت یابد و اگر کودکی بر براءة
ساحت یوسف گواهی داد و وزارت یافت چه عجب که آنکه باخدای بربنوة و رسالة رسول گواهی
دهد استحقاق وزارت یابد ۝ يُوسُفُ أَعْرِضْ عَنْ هَذَا وَاسْتَغْفِرِي لِذَنْبِكِ
إِنَّكِ كُنْتِ مِنَ الْخَاطِئِينَ وَقَالَ نِسْوَةٌ فِي الْمَدِينَةِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ تُرَا
وِدُ فَتَاهَا عَنْ نَفْسِهِ قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا إِنَّا لَنَرَاهَا فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ۝
ای یوسف اعراض کن ازین و درگذر و این سخن را پوشیده دار و ای زن گناه تراست و تو گناه
کاری استغفار کن و از خدای آمرزش خواه برای گناه خود که تو از جملهٔ گناهکارانی عجب
ازین جماعت بود از چندین مدت که سه هزار سال است بچیزی کم یا بیش گناه بیوسف حواله
میکنند و عزیز مصر که حاضر بود و شاهد حال گناه را حواله بیوسف نکرد و بر زلیخا کرد و قال نسوة
فی المدینة گفتند زنانی که در شهر مصر بودند مفسران گفتند که ایشان زن ساقی ملک بود
و زن نانوا ملک و زن صاحب زندان و زن صاحب دواب و ستور چنانک عادة زنان باشد
بایکدیگر گفتند زن عزیز چنین دارد که قطفیر است و بعضی مفسران گفتند که عزیز در کلام عرب
ملک باشد تراود فتیها میخواهد زن عزیز که بغزیند و با خود راست کرد آن غلام کنعانی خود را
بدوستی که بمیان دل وی رسیده است دوستی و محبت و شغاف پردهٔ دل باشد اهل آن روزگار
این گناه را بر اعیل که زلیخا بود حواله کردند اگر اهل این روزگار بیوسف حواله نکنند همانا که
مستحق ملامت باشند انا لنریها بحقیقت ما می بینیم و می دانیم که او یعنی زلیخا در ضلالتی
هویدا و گمراهی روشن است که همگنان می بینند و میدانند ۝ فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ أَرْ
سَلَتْ إِلَيْهِنَّ وَأَعْتَدَتْ لَهُنَّ مُتَّكَأً وَآتَتْ كُلَّ وَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ سِكِّينًا
وَقَالَتِ اخْرُجْ عَلَيْهِنَّ فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ وَقَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ وَقُلْنَ

حَاشَ لِلّٰهِ مَا هٰذَا بَشَرًا إِنْ هٰذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ ۝ چون راعیل که زن عزیز بود
مکر ایشان و حدیث و گفتار ایشان بشنید دعوتی ساخت و کس فرستاد و ایشان را حاضر کرد
و زنان دیگر را چهل زن تمام شد سند محمد بن اسحق گفت برای آن حدیث ایشان را مکر خواند که ایشان
با آن حدیث مکر و حیله کردند تا یوسف را ببینند آن انکه یوسف از خانه بیرون نیامدی ایشان از حیثیت
گفتند تا باشد که راعیل ایشان را حاضر کند و او را با ایشان نماید اندیشه ایشان را است آمد
و دعوتی بساخت و ایشان را بخواند و بساخت برای ایشان مجلسی و در و بالشها نهاد
تا بر آنجا تکیه کنند و گفته اند که متکأ ای طعامًا یعنی برای ایشان طعامی ساخت عبد الله
عباس گفت این طعام ترنج بود عکرمه گفت چیزها ساخته بود که بکارد حاجت باشد خوردن
آن و هر یکی را از ایشان کاردی بداد ایشان کارد بدست گرفتند و او یوسف را
جامه سفید بپوشانید و او را گفت که بدان خانه در رو و گذر کن و او بخانه در آمد
و بایشان بگذشت و برای آن آنکه جامه سفید بپوشانید تا نگویند که او بجامه که آنها به
نیکوست که حسن که بجامه بود حسن عارتی و گفتند ایشان در صفه بنشاندند که بران صفه
خانه بود و یوسف دران خانه بود وی را گفت اُخْرُجْ عَلَيْهِنَّ بیرون بر ایشان او
بیرون آمد فَلَمَّا رَأَيْنَهُ چون وی را بدیدند گفتند که زلیخا ایشان را گفت که من
این جوان را خواهم گفتن که بر شما گذری کند چون بر شما گذری کند هر یکی از شما زین
ترنج که دارید پاره ببرید و بوی دهید چون وی را بدیدند بزرگ آمد در چشم
ایشان ابن عباس گفت حیض ایشان بدید آمد و الاکبار الحیض و بعض تأویل
معنی آن باشد که ایشان را از سببی او حیض افتاد و از هیبت او چون آن جمال و کمال
بدیدند مدهوش و متحیر شدند دست خود را بجای ترنج می بریدند و از نظاره

جمال یوسف هیچ الم و درد نداشتند وهب گفت از آن چهل زن نه بمردند و بعضی از ایشان دست
جدا کردند و چون با خود آمدند دستهای خود بریده دیدند از سر تعجب گفتند حاش لله انکه از وی
نفی بشریت کردند و گفتند این آدمی نیست که آدمی بدین جمال و صورت نباشد این نیست مگر
فرشته بزرگوار و گفتند معنی حاش لله یعنی ما او را ازین کار که بر وی تهمت میکنید دور می
بینیم و بیگناه می بینیم از آنچه در وی دیدیم از سیمای خیر و علامت رشد و عفت و صلاح و خواند
اند بشری یعنی چنین شخصی حزین باشد و بلا نتواند بودن ۝ قَالَتْ فَذٰلِكُنَّ الَّذِي
لُمْتُنَّنِي فِيهِ وَلَقَدْ رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ فَاسْتَعْصَمَ وَلَئِنْ لَمْ يَفْعَلْ مَا آمُرُهُ
لَيُسْجَنَنَّ وَلَيَكُونًا مِنَ الصَّاغِرِينَ قَالَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُو
نَنِي إِلَيْهِ وَإِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُنْ مِنَ الْجَاهِلِينَ
فَاسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ فَصَرَفَ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ثُمَّ بَدَا
لَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا رَأَوُا الْآيَاتِ لَيَسْجُنُنَّهُ حَتَّىٰ حِينٍ ۝ زلیخا گفت آن
زنان ملامت کننده را که تا یوسف را ندیده بودند زبان ملامت دراز کرده بودند و چون او را
بدیدند روی بملامت خود آوردند و بدانستند که ایشان بملامت اولیتر اند و زلیخا دست یافت
و عذرش روشن شد گفت این آن شخص است که شما مرا در حق وی ملامت میکردید انکه بر خویشتن
اقرار داد و گفت من او را مراودت کردم و مطالبه از نفس وی می خویشتن را نگاه داشت و
امتناع کرد عجب از مجیر که زلیخا گوید فاستعصم مجیر میگوید فاستعصی زنان
یوسف را گفتند چرا فرمان وی نکنی گفت فرمان خدا را دها نکنم و فرمان او رها کنم عذاب زلیخا
گفت اگر آنچ منش میفرمایم نکند بزندانش باز دارند و از جمله ذلیلان و خواران شود یوسف
روی از ایشان و از گفت ایشان بگردانید و با خدای تع مناجات کرد و گفت ای خداوند من

وی و ورد کار من زندان دوستتر میدارم ازانچ ایشان مرا بادان میخوانند واین دلیل میکند
برانک بهر یکی طمع از ایشان درروی کرده بودند ومراد باجنا حق واسهل لست یعنی زندان مرا
اسان تر اید ومقام در زندان مرا خوشتر اید از اجابت کردن ایشان ومراد ایشان ولا
تصرف عنی واکر نکردانی کید ایشان از من بالطاف خود ومرا باخویشتن کذاری من میل کنم با
ایشان وازجملهٔ جاهلان باشم یعنی ممکن بود که اکر لطف نکنی ارتکاب این معصیت کنم فاستجاب
له ربه قرعا خدای تع دعاء وی را مستجاب کردانید وکید ایشان از وی صرف کرد واکر چنانستی که مجیران
کویند نه دعا را اجابت بودی ونه کید مصروف بودی برار انکانچ معصیت بود از عزم بر قبیح
وحلوسه منها مجلس الخائن حاصل بود انه هو السمیع العلیم بدرستی که او شنواست اقوال ایشان را و
عالم لست باحوال ایشان ثم بدالهم پس چنان ظاهر شد ایشان را پس ازانک ایات ودلالات بدیدند وبد
انستند که مجرم زلیخاست که یوسف را محبوس کند تا روشنی چند با وی بر ین جند تا ایهام کنند
بر مردمان که کناه کار یوسف است وزلیخا بی کناه وایات بیرا من دریده وکواهی کودک واعتراف زلیخاست

وَدَخَلَ مَعَهُ السِّجْنَ فَتَيَانِ قَالَ أَحَدُهُمَا إِنِّي أَرَانِي أَعْصِرُ خَمْرًا وَقَالَ
الْآخَرُ إِنِّي أَرَانِي أَحْمِلُ فَوْقَ رَأْسِي خُبْزًا تَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْهُ نَبِّئْنَا بِتَأْوِيلِهِ
إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ ۝ چون این سخن بکفتند ویوسف را در زندان کردند سدی کفت

سبب حبس یوسف ان بود که زلیخا کفت شوهر خود را که این غلام کنعانی مرا
رسوا کرد در میان مردمان یا مرا دستور باش تا بیرون روم وعذر خود ظاهر کردانم یا او را محبوس کن
تا این حدیث من نکند ونکوید که وی مرا با خود دعوت کرد عزیز پیش ملک رفت وکفت مرا غلامیست
از وی کناهی در وجود امده است بفرمای تا وی را بزندان برند ملک بفرمود تا یوسف را بزندان بردند وبا او
دو جوان را بزندان بردند یکی خوانسالار بود ویکی شراب دار وسبب ان بود که جماعتی را از اهل مصر ورعایا

از ملک رنج بود ایشان هر دو را بفریفتند ومال بسیار دادند تا ایشان ملک را زهر دهند خوانسالار
بستد وزهر بنهاد ودر طعام کرد وساقی بستد وپشیمان شد چون وقت طعام وشراب امد خوانسالار
بجای خود طعام پیش اورد وبنهاد وشراب دار بیامد وکفت ای ملک این طعام مخور که زهر الوده است
ملک کفت چنین است کفت دروغ میکوید کفت اوبیز دروغ میکوید ملک ساقی را کفت از شراب باز
خور او شراب باز خورد او را کزند نکرد که در وی زهر نبود صاحب طعام را کفت این طعام بخور
نخورد بهیمه بیاوردند وان طعام با وی دادند بخورد در حال بمرد ملک بفرمود تا هر دو را بزندان
بردند همیشه در زندان تعبیر خواب کردی زندانیان از دلتنکی خوابهای اشفته بسیار دیدندی
چون زندانیان بامداد برخاستندی هر یکی چند خواب مختلف دیده روی بیوسف نهادندی
وخوابها پرسیدندی واو تعبیر کردی خواستند که وی را تجربه کنند خوانسالار کفت من در خواب
دیدم که نان بر سر داشتمی ومرغان هوا نان از سر من میخوردندی وشراب دار کفت من در
خواب دیدم که انکور می فشردمی وبخداوند کار میدادمی این قول عبد الله مسعود است
بعضی کفتند که ایشان این خواب دیدند اما هر یکی از ایشان خواب دیکری بر خود بست چون
یوسف تعبیر کرد صاحب خوان کفت حاشا ان خواب نیک من دیده ام وخواب بد او یوسف کفت
قضی الامر معا یه کفت چون این دو غلام امدند تا از وی خواب پرسند او را کفتندی
جوانی تو سخت نیکو روی وبخرد وخیر جوانی وما ترا دوست میداریم او کفت بخدای بر شما
که مرا دوست ندارید که هر کس که مرا دوست داشت مرا از محبت او بلا دیدم عمه من مرا دوست
داشت وخواست تا مرا بر خود باز کیرد کمری از ابرهیم میراث یافته بود بر میان من بست
ومن خفته بودم وی چنان زان انکه مرا بتهمتی دزدی نهاد تا بعلت ان مرا یکسال بنزد خود
باز کرفت وشرع ایشان چنان بود که چون کسی از کسی چیزی بدزدی یکسال وی را خدمت

[illegible]

سروق ثمنه با بیتی کرد و پدر مرا دوست داشت در محنت برادران افتادم تا مرا بجاها ماندا ختند و
ببندگی بفروختند و زلیخا مرا دوست داشت و بمحنت زندان افکند زنهار مرا دوست مدارید
کفتند ما ترا دوست داریم و با نور الهی می تابد ما را انکه همه روزه بیامدندی و حدیث وی می
شنیدندی و بر وی افرین میکردندی تا شبی بخواب دیدند انچ حکایت کرد از ایشان بردکر روز
بیامدند و پیش وی بنشستند و کفتند ایها العالم ما سر یکی دوش خوابی دیده ایم ساقی کفت من در خواب
دیدم که سه خوشه انکور از رز باز میکردم و در کاس ملک می فشردم تا باز خورد و خوان سالار کفت
من در خواب دیدم که سه سبد نان بر سر نهاده بودم بر انجا الوان طعامها بود سباع الطیر و مرغان
شکاری از سر من ان میخوردند ما را نبئنا و بیان این خواب خبر ده که ما ترا از جمله محسنان می بینیم
و میدانیم که تاویل و تعبیر خواب نیکو میکونی و بازندانیان نیکویی میکنی و یوسف ع
همه روز تعهد زندانیان کردی و بیماران را معالجه کردی و جامه در یکی ایشان بدوختی و ایشان را دلخوشی
دادی و در خبر است که چون یوسف ع در زندان شد اهل زندان را دلتنگ یافت ایشان را کفت خوش
دل باشید و صبر کنید که خدای تع شما را برین مزد دهد و فرج عاجل و ثواب آجل ایشان خوش
دل و اسوده شدند و کفتند خدای بر تو رحمت کناد چه نیکورویی و نیکوخویی و با اسایش جوانی
فمن انت یا فتی ای جوان تو کیستی کفت انا یوسف بن یعقوب صفی الله بن اسحق ذبیح الله بن
ابرهیم خلیل الله عامل زندان کفت ای پیغمبرزاده والله اکر من توانستمی ترا رها کردمی لکن ان
مقدر حرمت و مراعاة تو هیچ تقصیر نکنم ۞ قَالَ لَا يَأْتِيكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِ
إِلَّا نَبَّأْتُكُمَا بِتَأْوِيلِهِ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُمَا ذَٰلِكُمَا مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ
لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ وَاتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ
وَيَعْقُوبَ مَا كَانَ لَنَا أَنْ نُشْرِكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ ذَٰلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا وَلَٰكِنَّ

أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ ۞ کفت نیاید بشما طعامی که روزی شما کنند والا که من خبر دهم
شما را بتاویل ان پیش از انک بشما اید این از جمله انست که خدای مرا اموخته است کفته اند
که یوسف این برادران کفت که دانست که از ان خوابها که ایشان پرسیدند یکی بد است و از حق
متعیّن انست که چون خوابی پرسد که ان بد باشد از ان عدول کند و تعبیر ان نکو ید برا انک
از رسول عم روایت کرده اند که کفت إِنَّ الرُّؤْيَا عَلَىٰ رِجْلِ طَائِرٍ مَا لَمْ يُعَبَّرْ فَإِذَا عُبِّرَتْ وَقَعَتْ
وَإِنَّ الرُّؤْيَا جُزْءٌ مِنْ سِتَّةٍ وَأَرْبَعِينَ جُزْءًا مِنَ النُّبُوَّةِ فَلَا تَقُصَّهَا إِلَّا عَلَىٰ ذِي رَأْيٍ کفت
خواب بر پای مرغ پرنده باشد تا تعبیر نکرده باشد چون تعبیر بکنند و بیفتد و خواب جزوی
است از چهل و شش جزو از پیغمبری خوابی که بینی جز با خدا وند رای مکوی و برادران اغاز
از علم خود کرد تا ایهام بیفکند که او تعبیر ان خوابها عیدا ند کفت و قت را این تعبیر ناکفتنی
است و شما را بباید که و هم اید که من تاویل این خواب نمی دانم که هیچ طعام بشما بیارند در خواب
و بنیز معبران برانند که در بیداری الا که من شما را بدان خبر دهم بتاویل ان ابن جریج کفت
عادة ان ملک ان بود که چون از زندانیان کسی را بخواست کشت طعامی مخصوص فرستادی
تا بخوردی انکه وی را فرمودی کشت ابو علی کفت سبب این کفتار ان بود که تا نبوة خود
و علم معجزو دلالت نبوة با ایشان نماید و تقریر معرفة خدای و توحید او کند الا تری الی قوله
ذلکما مما علمنی ربی این از ان جمله است که خدای بمن اموخته است و من رها کرده ام و بکذاشته
دین و طریقه قومی را که ایشان بخدای ایمان نیارند و بسرای باز پسین یعنی بقیامت کافر اند
انکه کشف نسب و مذهب خود کرد و کفت من پس روی میکنم دین و ملة و پدران خود را که ابرهیم
و اسحق و یعقوب اند ما را نیست که هیچ چیز را انباز و شریک خدای کنیم این طریقه و روش ما را
از فضل خدای و بر ما و بر جمله مردمان و لکن بیشترین ایشان شکر این نعمت نمیکنند از انجا که
ما را پیغمبر کرد و بر مردمان انک ما را بایشان فرستاد تا ایشان را دعوة کنیم با حق ۞

يَا صَاحِبَيِ السِّجْنِ ءَاَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ اَمِ اللّٰهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ
مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ اِلَّا اَسْمَاءً سَمَّيْتُمُوهَا اَنْتُمْ وَاٰبَاؤُكُمْ مَا اَنْزَ
لَ اللّٰهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ اِنِ الْحُكْمُ اِلَّا لِلّٰهِ اَمَرَ اَلَّا تَعْبُدُوا اِلَّا اِيَّاهُ ذٰلِكَ
الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلٰكِنَّ اَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ۝ یوسف عم ایشانرا
تقدیر توحید کرد وگفت ای دو رفیق زندان خدایان متفرق بهتر باشند یا یک خدای
قهر کننده وبدان این سخن گفت که ایشان در زندان بتان مختلف می پرستیدند که در شکل
وصورت متفاوت بودند انگه تنبیه کرد بر فساد رای ایشان گفت شما نمی پرستید الا نامهارا
که شما نهاده اید و پدران شما یعنی شما این بتانرا اله میخوانید و اله انست که مستحق عبادت بود — نهاده
و تا اصول نعم نکند مستحق عبادت نبود و تا قادر نباشد بران نتوان کرد وان و صحیح نبود
و تا حی نباشد محالست که قادر باشد جون این جمله اند نام اله بر ایشان جز نام بی معنی نیست
اگر گویند جه گونه گفت که شما نام می پرستید وایشان مسمی می پرستیدند گوییم غرض الهیت
است یعنی جیزی که می پرستید که بر وا الهیت و استحقاق عبادت جز نام بی معنی نیست ما انزل
الله بها من سلطان واین نامها که شما و پدران شما برین بتان نهاده اید نامها واست که خدای تع
بران حجتی نفرستاده است حکم نیست مگر خدایرا خدای فرمود که نپرستید مگر او را پرستید
و با وی شریک نگفتن دینی راست است و طریقی مستقیم ولکن بیشتر مردمان نمیدانند
از انجا که نظر نمیکنند يَا صَاحِبَيِ السِّجْنِ اَمَّا اَحَدُكُمَا فَيَسْقِي رَبَّهُ خَمْرًا
وَاَمَّا الْاٰخَرُ فَيُصْلَبُ فَتَاْكُلُ الطَّيْرُ مِنْ رَاْسِهِ قُضِيَ الْاَمْرُ الَّذِي فِيهِ
تَسْتَفْتِيَانِ ۝ وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ اَنَّهُ نَاجٍ مِنْهُمَا اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ
فَاَنْسَاهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ فَلَبِثَ فِي السِّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ ۝ ۝

یوسف عم جون بدان سخن مشغول گشت وان سر خوابهای ایشان در گذشت ایشان گفتند جواب
سوال ما و تعبیر خواب ما بگوی گفت توقف کنید جون الحاح کردند گفت اما یکی از شما
وان ساقی ملک بود نام او مجلث تاویل خواب او انست که باسر کار خود رود و ملک را خمر
دهد وان سر خوشه انگور که دید تاویلش انست که سه روز در زندان بماند وانگه تعبیر خواب
ان دیگر که سه سبد دید در خواب نان بر و مرغان از ان میخوردند او سه روز دیگر در زندان
بماند پس از ان بر دار کنند او را و مرغان مغز سر او بخورند وایشان جون این بشنیدند پشیمان
شدند گفتند ما خواب جنین ندیده ایم ما بازی میکردیم تا ترا بیازماییم یوسف گفت ان کار رفت
وقضا کرده شد وحکم رانده اند جون سه روز بر امد روز جهارم کماشتگان ملک بیامدند وایشانرا
از زندان بیرون بردند یوسف عم ساقی را گفت که خواب نیکو دیده بود و دانست که وی نجات
یابد اذکرنی عند ربک نزدیک خواجه خود مرا یاد کن و حدیث من بگوی و او را از حال من خبر
ده و انک نظلم مرا در حبس کرده اند درین حال جبرئیل امد و دست یوسف گرفت و او را با گوشه
برد از زندان و پر بر زمین زد و زمین از ان بشکافت وگفت فرو نگر تا جه می بینی فرو
نگرید سنگی عظیم دید گفت سنگی بزرگ می بینم جبرئیل پر بران سنگ زد سنگ بشکافت از میان
سنگ کرمی بیرون امد برگی سبز در دهان گرفته وگفت خدایت سلام می رساند ومیگوید جه
گمان بردی پنداشتی که ترا فراموش کردم بعزت عزت من که هفت سال اینجا بمانی یوسف گفت خدای
از من راضی باشد گفت اری گفت اگر این هفت است اگر هفتاد باشد هیچ باک ندارم در خبر است
که جون یوسف جبرئیل را دید در زندان گفت یا اخا المنذرین مالی اریک من الخاطئین جبرئیل
او را گفت یا طاهر الطاهرین یقرء علیک السلام رب العالمین ویقول اما استحییت منی اذا
استغثت برب الادمیین فوعزتی وجلالی لالبثنک فی السجن بضع سنین فانسیه الشیطان

پس زیاد باز برد و فراموش کرد اینکه با بی را دیو که پیش ملک ذکر یوسف کند و حال او وی یاد دهد
پس بماند یوسف در زندان مقدار هفت سال کلبی گفت پنج سال بود که محبوس بود پس
ازان هفت سال دیگر بماند ۝ وَقَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أَرَى سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ
يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ وَسَبْعَ سُنْبُلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ
أَفْتُونِي فِي رُؤْيَايَ إِنْ كُنْتُمْ لِلرُّؤْيَا تَعْبُرُونَ قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ وَمَا
نَحْنُ بِتَأْوِيلِ الْأَحْلَامِ بِعَالِمِينَ وَقَالَ الَّذِي نَجَا مِنْهُمَا وَادَّكَرَ بَعْدَ أُمَّةٍ
أَنَا أُنَبِّئُكُمْ بِتَأْوِيلِهِ فَأَرْسِلُونِ ۝ جون مدة محنت یوسف برامد حق تعالی سببی
ساخت ملک در خواب دید که هفت گاو لاغر هفت گاو فربه را بخوردند و هفت خوشه سبز دید
دید که هفت خوشه خشک که دان درامدند وان را نیست کردند ملک از خواب درامد ترسیده و مذعور
کس فرستاد و کهنه و سحره را حاضر کردانید و گفت انی اری من هفت گاو فربه دیدم در خواب که
ایشان را هفت گاو لاغر میخوردند و هفت خوشه سبز دیدم و هفت خوشه دیگر خشک یا ایها الملأ
ای جماعت معروفان مرا فتوی دهید در خواب من اگر شما تعبیر خواب میکنید ایشان گفتند این
خواب که تو دیده خوابهاء شوریده است وما تاویل خوابهاء شوریده نمی دانیم درین حال ساقی را
بیاد امد که در زندان مردی هست که او علم تعبیر نیک داند و ذلک قوله وقال الذی نجا منهما گفت
انکه نجاة یافت ازان دو جوان و حال ان بود که ویرا بیاد امد بعد از مدتی دراز که من شما را خبر
دهم بتعبیر و تاویل این خواب مرا بفرستید بنزدیک انکسی که من میدانم که علم تعبیر خواب بنزدیک وی است
يُوسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ أَفْتِنَا فِي سَبْعِ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ
وَسَبْعِ سُنْبُلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ لَعَلِّي أَرْجِعُ إِلَى النَّاسِ لَعَلَّهُمْ
يَعْلَمُونَ قَالَ تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنِينَ دَأَبًا فَمَا حَصَدْتُمْ فَذَرُوهُ فِي

سنبله

سُنْبُلِهِ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تَأْكُلُونَ ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ سَبْعٌ شِدَادٌ يَأْكُلْنَ
مَا قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تُحْصِنُونَ ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَامٌ
فِيهِ يُغَاثُ النَّاسُ وَفِيهِ يَعْصِرُونَ ۝ ویرا بفرستادند جون بزندان رسید و یوسف را
بدید گفت ای یوسف ای مرد راست گوی در انچ گوئی از تعبیر خواب افتنا مارا فتوی ده در هفت
گاو فربه که ایشان را می خورد هفت گاو لاغر و هفت خوشه سبز و هفت دیگر خشک تا من باز گردم
و بنزدیک ان مردم روم وایشان را خبر دهم تا بدانند یوسف ع گفت تعبیر این خواب انست و تدبیر
این کار که درین هفت سال بکشتن کاری انچ حاصل اید و بدروید در خوشه رها کنید تا بماند مگر اندکی
که برای قوت بکار اید انگه پس ازان هفت سال قحط اید قحطی سخت که هر چه درین هفت سال نهاده
باشید همه خرج شود و خورده اید مگر اندکی که نگه دارید انرا انگه پس ازان سالی اید که درو باران بارید
شود مردم را و بعضی ایشان رسند و در وعصر کنند وانگور افشرند برای ان فرمود که در خوشه
رها کنید تا سبوس در و نیفتد و شلغ در وصف سال کنایتست از قحط و معنی یاکلن یعنی
بخورند این سالها و نیست کنند انچ نهاده باشید در سالهاء پیشین و مراد بعصر حلب ست هر
چیزی است که ازو شراب گیرند چون انگور و سیب و غیران وازابن عباس روایت کرده اند
که مراد بعصر حلب ست یعنی شیر بسیار دوشند ۝ وَقَالَ الْمَلِكُ ائْتُونِي بِهِ فَلَمَّا جَاءَهُ
الرَّسُولُ قَالَ ارْجِعْ إِلَى رَبِّكَ فَاسْأَلْهُ مَا بَالُ النِّسْوَةِ اللَّاتِي قَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ
إِنَّ رَبِّي بِكَيْدِهِنَّ عَلِيمٌ قَالَ مَا خَطْبُكُنَّ إِذْ رَاوَدْتُنَّ يُوسُفَ عَنْ
نَفْسِهِ قُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ قَالَتِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ الْآنَ حَصْحَصَ
الْحَقُّ أَنَا رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ ۝ جون مرد باز امد و ملک را
خبر داد با نج یوسف ع گفته بود گفت این حدیث بپیغام راست نیاید ورا پیش من ارید جون رسول

پیش یوسف رفت وگفت ترا ملک میخواند اجابت کن تا تعبیر این خواب چنانک با من گفتی باوی
بگویی یوسف گفت باز گرد وپیش سید خود رو وبگوی تا آن زنانرا حاضر کند وبپرسد از یشان
تا چه بود ایشانرا که دستهای خود می بریدند واین برای آن کرد تا ملک را وجز او را معلوم گردد
که او بی گناه بوده است وبی جرم ویرا حبس کرده بودند ابن عباس گفت اگر یوسف
بیرون آمدی واستکشاف نکردی ملک هر وقت که اورا بدیدی با خویشتن گفتی این آن مرد
است که با زن عزیز خیانت کرد رسول برگشت وباپیش ملک شد وگفت یوسف میگوید من بیرون
نیایم تا ترا معلوم شود که مرا بظلم وبیگناه باز داشته اند در حبس بفرمای تا آن زنانرا بیارند
وبپرسند از یشان تا چرا دست ببریدند ملک کس فرستاد وایشانرا بخواند وگفت ما خطبکن حال
شما وکار شما چیست وچگونه بود او شمارا مطالبه کرد از نفس شما یا خود شما ویرا مطالبه کردید
از نفس وی ایشان گفتند حاش لله ما ازوی هیچ بدی وخیانت ندیدیم از وجز خیر وصلاح
ندیدیم نزدیک آن حال زلیخا مقر آمد وگفت اکنون حق ظاهر گشت وحقیقت حال پیدا شد
من اورا بخود خواندم واو از جمله صادقان وراست گویان است جرم ویرا نبود مرا بود ۝
ذَٰلِكَ لِيَعْلَمَ أَنِّي لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَيْبِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي كَيْدَ الْخَائِنِينَ
وَمَا أُبَرِّئُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي إِنَّ
رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ وَقَالَ الْمَلِكُ ائْتُونِي بِهِ أَسْتَخْلِصْهُ لِنَفْسِي فَلَمَّا كَلَّمَهُ
قَالَ إِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِينٌ أَمِينٌ ۝ این استکشاف برای آن کردند تا عزیز
بداند تا در غیبت با وی خیانت نکردم در حق زلیخا وخدای تعالی خیانت کنندگانرا هدایت نکند
وراه ننماید که خیانت ایشان بکار شود وپوشیده ماند آنگه یوسف عم بر سبیل خشوع وکسر نفس خود
گفت من نفس خود را مبرا نمیکنم که نفس مردمانرا ببدی فرماینده است وبعضی مفسران گفته اند

که این

که این سخن زلیخاست یعنی تا یوسف بداند که من غیبت او با او خیانت نکردم وچون مرا
رسیدند از حدیث وی راست بگفتم وخدای تعالی هدایت نکند خاینانرا پس برای این خیانت
نکردم با یوسف وخویشتن را مبرا نکنم از بدی تا دیگران متهم شوند بدرستی که نفس سخت فرو
ماینده است ببلای ومحنت را میل ببدی باشد مگر آنکه خدای من نگاه دارد ورحمت کند که
خدای تعالی آمرزنده ومهربانست چون ملک تجسس وتفحص کرد وبراءت ساحت وی ویرا
معلوم شد گفت ویرا پیش من آورید تا ویرا خاص وخالص کردانم برای خود رسول پیش یوسف
آمد تا ویرا از زندان بیرون برد در حبس ست که چون یوسف عم خواست
که از زندان بیرون شود اهل زندان بر مفارقت وی جزع کردند وبگریستند گفتند ما را
بوجود تو اینجا راحت وآسایش بود اکنون میروی ما چه کنیم وبا که انس گیریم یوسف عم دعا
کرد وگفت اللهم اعطف علیهم قلوب الاخیار ولا تعم علیهم الاخبار یا رخدا یا دلهاء والیان
ونیکان بر ایشان مشفق گردان وخبرها بر ایشان پوشیده مگردان چون بیرون آمد در زندان بنوشت
هذا قبر الاحیاء وبیت الاحزان وتجربة الاصدقاء وشماتة الاعداء این گور زندگان است
وخانه اندوهان وتجربه دوستان وشماتت دشمنان آنگه بگرماوه شد وخویشتن را پاکیزه
بشست وخلعت ملک در پوشید چون بدر سرای ملک رسید با ایستاد وگفت حسبی ربی من دنیای
واخرتی حسبی ربی من خلقه عز جاره وجل ثناؤه ولا اله غیره چون در پیش ملک رفت
وگفت اللهم انی اسالک بخیرک واعوذ بک من شره وشر غیره چون چشمش بر ملک افتاد
سلام کرد واورا تحیة گفت بزبان عرب گفت این چه زبانست گفت زبان پدران منست وهب
گفت ملک هفتاد زبان دانست بهر زبان که با یوسف می گفت جواب ها بدان لغة ملک
متعجب فرو ماند ویوسف را آن روز سی سال بود ملک در جمال او می نگریدرحلاوت سخن

وعزارة علم او باندعیان خود کفت این انست که تاویل خواب من کرد وکس ندانست انکه وی راکفت
یا یوسف من میخواهم که تا تاویل این خواب از زبان تو بشنوم یوسف ع کفت اول خواب تو
بتفصیل بکویم که چه دیدی وچه کونه دیدی کفت روا باشد کفت ای ملک تو هفت کاو دیدی فربه
نیکو سفید وروشن روی که رود نیل شکافت وایشان از انجا بر امدند چنانکه پستانهاء پر از شیر بود وایشان
نکاه میکردی واز حسن ایشان تعجب میکردی که نکه کردی اب نیل بزمین فرو شد وزمین بدید
امد واز میان کل ولوش هفت کاو لاغر بر امدند خاک رنک شکمها با پشت رسیده بی پستان وبی
شیر دندان وپنجه داشتند چون دست وپنجه سکان وخرطومها داشتند چون خرطومهاء سباع
بان کاوان دیکر بر امیختند وایشان را بدریدند وبخوردند واستخوانهاء ایشان بشکستند ومغز
استخوانهاء ایشان بمکیدند وتو در ان می نکریدی ومتعجب می بودی پس هفت خوشه کندم از
زمین بر امد سبز وهفت دیکر سیاه وخشک در یک جایکاه تو بتعجب با خود میکفتی این خوشها
کندم عجب است در یک جایکاه رسته هفت سبز سیراب وهفت دیکر سیاه وخشک بی برک در میانه
بادی بر امد وان خوشهاء سیاه خشک را بر ان خوشهاء سبز بر زد واتش در ان زد
واز ان بسوخت این است خواب تو انکه ان خواب دراهی ترسیده ومدهوش ملک از ان بتعجب
فرو ماند وکفت این کفت تو عجب تر از خواب منست تا پنداری که این خواب تو دیدی وبخدای
که هیچ خلل نکردی وخطا نکفتی اکنون ای صدیق روزکار چه رایست ترا درین خواب که من
دیده ام کفت مصلحت در انست که بعزمایی تا کندم وجو بسیار چندانکه بدست اید بیارند وبکارند
وهرچه ترا در خزینه است همه در خرج وعمارت تخم وزمین کن چه اضعاف ان باز یابی
والحق چون بعد ایدو بر سد بعزمای تا بدروند ودر خوشه رها کنند تا بزمین نیاید وسبزه باد
راه نیابد ودانه او قوت ادمیان باشد وکاه او علف چهارپایان واز این طعام که حاصل اید

حس بردارند از برای قوت سال وباقی را با بارها کنند درین هفت سال تمام چنین کن چون این سالها
بود هفت سال اید قحط وان قحط با طراف عالم برسد از اقصاء جهان بیایند واز تو طعام
خواهند وبخرند وانچ درین سالها نهاده باشی بحکم مراد خود بفروشی وانکه خزینها وکنجها
که کس ندیده باشد وشنیده ملک کفت باین کار که قیام کند وکه تواند کرد درین حال یوسف کفت
اِجعَلنی علیٰ خزائنِ الارضِ انّی حَفیظٌ علیمٌ انی حاسبٌ وکاتبٌ من نویسنده ومحاسبم
بکتاب وحساب نکاه دارم عبدالله عباس کفت که رسول خدای کفت رحم الله اخی یوسف
که اکر نکفتی مرا بعامل خزائن کن در حال عمل بوی دادی یوسف ع یک سال پیش وی می بود وباوی
مجالسه میکرد واز علم وادب او متعجب می بود یک روز یوسف را کفت مرا می باید که هر نوعی
با تو اختلاط کنم جز انست که مرا استنکاف می اید از انک با تو طعام خورم یوسف کفت من اولی
ترم که استنکاف کنم که من پسر یعقوب ام اسرائیل الله پسر اسحق ذبیح الله پسر ابرهیم خلیل الله
کفت راست کفتی از ان پس باوی مواکله ومشاربه کرد چون یک سال بر امد ملک یوسف را بخواند
وتاج بر سروی نهاد وشمشیر خاص خود حمایل وی کرد واورا بر تختی نشاند زر مرصع بدر
ویاقوت وکله از استبرق بر بالاء ان بر دو در اثنای او سی کز وپهنای وی ده کز وسی بستر بر او
افکنده وشصت میقرمه واورا بر ان سریر نشاند وملوک وامرا را در فرمان وی کرد وملک در
خانه بنشست وپادشاهی بدست یوسف داد وکار مصر با وی کذاشت وقطفیر را از ان معزول
کرد وعمل وی بیوسف داد ملک زلیخا را بیوسف داد چون یوسف نزدیک زلیخا شد او را کفت
این بهتر است یا انک تو مرا با واستدعا میکردی زلیخا کفت ای صدیق تو مرا بر ان ملامت
مکن که من زنی بودم جوان در نعمت وبا جمال ومال وشوهر مرا شهوت بزنان نبود وپیرامن
نکشتی وتو نیکوترین اهل روزکار بودی من از محبت تو مبتلا شدم باموری که مانند این کس را

بنود جون یوسف دست بوی باز بداشت که راست کفت یوسف را از وی دو فرزند امد یکی
را افرایم ویکی میشا نام کرد و ملک مصر بر یوسف راست شد در میان رعیت عدل اشکارا
کرد اینست قصه ایه و قال الملک ایتونی به ملک کفت این مرد را که علم چنین داند ویرا بمن ارید
تا من ورا بخاصه وخالصه خود کنم که او سزا وار انست که او با وزارة دهم چه جای انست که باز ندا نیان
عمر کذارد چون او بیامد ملک باوی سخن کفت او را در سخن بیازمود بدانست که پیش از انست که
کفته اند کفت ویرا که تو امروز بنزدیک ما با مکانه ومنزلة وامانتی ۝ قَالَ اجْعَلْنِي عَلَىٰ
خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ وَكَذَٰلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ يَتَبَوَّأُ
مِنْهَا حَيْثُ يَشَاءُ نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا مَنْ نَشَاءُ وَلَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ
وَلَأَجْرُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ ۝ یوسف عم چون ان مکانه
دید از ملک ولایت طلب کرد وکفت اجعلنی علی خزائن الارض اکر کویند که شاید که وی قبل ظالم
وا ز دست وی ولایت خواهد کویم ولایت بصورت ملک مصر را بود و بحقیقت یوسف را بود
جز که ممکن بنود که او خواست حق خود خواست وانرا که حق بود روا بود که بهر وجه که تواند توسل
سازد وان پادشاه ان خواست که قوام ملک بوی باشد وان خزانه است کفت مرا بر خزانه زمین
موکل کن و کار خزانه بمن کذار که من نکاه دارم وضایع نکذارم که عالم بوجوه دخل وخرج
ان بعلم حاصل کنم و بحفظ ضایع نکذارم انکه حق تع کفت که ما جنان که یوسف را تمکین دادیم از ان
جمله که ذکر کرده شد تمکین دادیم ویرا در زمین تا جای کیرد از زمین انجا که خواهد ما برحمت خود
رسانیم انرا که خواهیم و مزد نیکو کاران ضایع نکردانیم و هر اینه مزد اخرت که ثواب است بهتر از ملک
مصر است که بیوسف دادیم کسانی را که ایمان اوردند واز معاصی وکناه اجتناب نمودند ۝ ۝
وَجَاءَ إِخْوَةُ يُوسُفَ فَدَخَلُوا عَلَيْهِ فَعَرَفَهُمْ وَهُمْ لَهُ مُنْكِرُونَ

ولما

ومن یطلب ان دل مشغول یعقوب بنزدیک شد وانرا در سرای می جست نیافت انکه کفت میوکه
درسرای اند همه برهنه باید شد یک یک را برهنه میکرد تا بیوسف رسید کمر بر میان او بود وازدین
ابراهیم بود که دزد را ببند کی کیرند یعقوب کفت اکنون بر تو می باشد جندانک تو خواهی ویرا
بنزدیک خواهر رها کرد چون یوسف ان سخن بشنید که ایشان کفتند در دل کرفت واظهار نکرد
و با خود کفت که شما بدترایید که برادر خود را از پدر بدزدید ودر جاه افکندید وانکه بفروختید
تا یوسف جه جیز در نفس خود پنهان کرد انید وکفتند این کلمه انتم شر مکانا بعضی کفتند ان
حواله که ایشان کردند از سرقه یوسف والله اعلم وخدای عالم تر است بانچ شما وصف کردید از
حواله سرقه بمن وبرادر من درخبر می اید که جون صاع پیش یوسف بردند کفتند
که ان صاعی بود که او را جام کیتی نمای کفتندی ایشان در و نکریدندی وهر جه کمها نه کردندی یوسف
در صاع نکرید وانکشت بر وی زد اوازی از وی بیرون امد روی ببرادران کرد وکفت میدانید
که این صاع جه میکوید کفتند نه کفت میکوید شما دوازده برادر بودی یکی را ببردید وبفروختید
ابن یامین جون این بشنید بر پای خاست وکفت ایها الملک ز بهر خدای را ازین صاع بپرس تا برادر
من زنده هست یوسف عم صاع بزد وکفت میکوید زنده است و تو او را ببینی انکه یوسف عم
برخاست ووضو کرد و باز امد ابن یامین کفت ایها الملک ازین صاع بپرس تا او را در رحل
تا از عم
من که نهاد کفت وی خشمکین است ازین پس بکوید روبیل کفت ایها الملک دست از ما بدار
وما را دستوری کن واکر نه فریاد برزنم که هیچ ابستن نماند والا بجه بیفکند وموی بر اندام وی راست شد
وان پیراهن بیرون امد وجون یکی ازیشان خشم کرفتی هم ازین زاد او کسی دست بروی نهادی
خشم او ساکن شدی یوسف عم پسر خود را کفت برو ودست بر روبیل نه کودک از پس پشت وی
در امد ودست بروی نهاد خشم او ساکن شد کفت از فرزندان یعقوب کسی اینجا هست کفت

کفت ان یکی کجا شد کفتند ره زنی بابا ببیابان امد انجا هلاک شد کفت ان دیکر کجاست کفتند
پدر ما ان برادررا از همه دوستر داشتی چون او غایب کشت این برادررا بیادکار او از
چشم فرو نکذارد یوسف کفت کیست که بر شما کواهی بدهد که چنین است که شما میکویید کفتند
ایها الملک ما درین شهر غریبیم کس ما را نشناسد یوسف کفت من این انکاه دانم که شما راست
میکویید که ان برادررا بیاورید کفتند ازین نوبت اورا باخود بیاوریم اینست که خدای تع
باز کفت فلما جهزهم چون ساز ایشان راست کرد وطعام ایشان بداد ایشانرا کفت برا
دری را که از پدر شماست بنزدیک من اورید تا من شما را نیکو دارم و کیل طعام تمام بدهم
نمی بینید که من کیل تمام میدهم و من بهترین فرود ارندکان و مهمان دارندکانم پس
اکر اورا نیارید شما را بنزدیک من کیل نیست وطعام هان پس نزدیک من میایید وکرد
من مکردید ۞ قَالُوا سَنُرَاوِدُ عَنْهُ اَبَاهُ وَاِنَّا لَفَاعِلُونَ وَقَالَ لِفِتْيَانِهِ
اجْعَلُوا بِضَاعَتَهُمْ فِي رِحَالِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَعْرِفُونَهَا اِذَا انْقَلَبُوا اِلَى اَهْلِهِمْ
لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ فَلَمَّا رَجَعُوا اِلَى اَبِيهِمْ قَالُوا يَا اَبَانَا مُنِعَ مِنَّا الْكَيْلُ فَاَرْ
سِلْ مَعَنَا اَخَانَا نَكْتَلْ وَاِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ قَالَ هَلْ اٰمَنُكُمْ عَلَيْهِ اِلَّا
كَمَا اَمِنْتُكُمْ عَلَى اَخِيهِ مِنْ قَبْلُ فَاللّٰهُ خَيْرٌ حَافِظًا وَهُوَ اَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ ۞
ایشان یعنی برادران یوسف جواب دادند وکفتند ما بکوشیم وجان بازیم تا ویرا از پدر
وی بخواهیم واکر نتوانیم درین معنی بجا اوریم و بکیم یوسف ع غلامان خود را کفت وعاملان
خود را کان چیز که ایشان اورده اند درمیان بار ایشان کنید تا چون باخانه شوند متاع خود
بشناسند ایشانرا بباز امدن داعی قوی تر باشد که دانند که طعام رایکان داده اند ایشانرا و بنی
برار انک بباید که بعلت انک چیزی ندادند باز نیایند و کفته اند برای انک دانست که یعقوب

یعقوب که باشد کفت یعقوب اسرائیل الله بن ذبیح الله بن خلیل الله یوسف کفت اکنون شما وید
وبرادررا اینجا رها کنید بحکم شرع شما ایشان کفتند یا ایها العزیز ای عزیز این شهر اورا پدری هست
پیر بزرکوار است اکر هیچ ممکن است یکی را از ما بجای او باز کیر ما ترا از محسنان و نیکوکاران می
بینیم با ما این احسان بکن یوسف کفت معاذ الله پناه باخدای میدهیم که انرا که متاع ما بنزدیک
وی بود در ما کنیم وانرا که بنزدیک وی بنوده باشد فرا کیریم اکر چنین کنیم از جمله ظالمان باشیم ۞
فَلَمَّا اسْتَيْأَسُوا مِنْهُ خَلَصُوا نَجِيًّا قَالَ كَبِيرُهُمْ اَلَمْ تَعْلَمُوا اَنَّ اَبَاكُمْ قَدْ اَخَذَ
عَلَيْكُمْ مَوْثِقًا مِنَ اللّٰهِ وَمِنْ قَبْلُ مَا فَرَّطْتُمْ فِي يُوسُفَ فَلَنْ اَبْرَحَ الْاَرْضَ
حَتَّى يَاْذَنَ لِي اَبِي اَوْ يَحْكُمَ اللّٰهُ لِي وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ ۞ چون نا امید
شدند از انک یوسف اجابت کند ایشانرا باجانبی شدند چنانک درمیان ایشان کسی دیکر نبود بخلوه
بایکدیکر بنشستند و براز بایکدیکر سخن کفتند برادر مهین ایشان کفت واو روبیل بود پسر خاله یوسف
بود و بسال از ایشان مهتر بود او بود که نکذاشت تا یوسف را بکشند کلبی و وهب کفتند یهودا بود
کفت هی شما نمی دانید که پدر بر شما عهدی کرفته است بخدای و سوکندها و پیش ازین بودان تقصیر
که کردید در حق یوسف من ازین فرا نتوانم تا انکه که دستوری دهد مرا پدر من تا خدای حکم کند برا
من او بهترین حاکمانست کفتند که درمیانه مشاورة ایشان کفتند که اکر جنک باید کرد تا برادر را باز
ستانیم اختیار کنیم واکر چه کشته شویم ایجا دکر باره کفتند رنج پدر درین بیشتر باشد پس برین وجه
متعین این باشد تا خدای حکم باز کشتن و برادر را بکذاشتن یا بکارزار کردن و برادر را باز کرفتن ۞
ارْجِعُوا اِلَى اَبِيكُمْ فَقُولُوا يَا اَبَانَا اِنَّ ابْنَكَ سَرَقَ وَمَا شَهِدْنَا اِلَّا بِمَا
عَلِمْنَا وَمَا كُنَّا لِلْغَيْبِ حَافِظِينَ وَاسْاَلِ الْقَرْيَةَ الَّتِي كُنَّا فِيهَا وَالْعِيرَ الَّتِي
اَقْبَلْنَا فِيهَا وَاِنَّا لَصَادِقُونَ ۞ یکی از ایشان کفت چون حال چنین است باز کردید

ان بضاعت را باز پس فرستد وا ایشانرا بیاورد ن لعلهم یعرفونها کفت بضاعت در میان بار د
ایشان کنید تا باشد که ایشان بشناسند ازا جون باز کردند و با خانهٔ خود روند باشد که ایشا ن
سبب این باز کردند ایشان جون باز کشتند و بنزدیک پدر خود رفتند پدر ایشانرا پرسید و کفت
جون بوده‌ی واحوال شما جکونه بود کفتند ای پدر ما از نزدیک مردی می‌اییم که فضل و کرم او را
وصف نتوان کرد و با ما ان انعام کرد که اکر یکی بودی از فرزندان یعقوب همانا که بیش از ا ن
نکردی یعقوب کفت برادرتان شمعون کجاست کفتند او را ملک مصر بکرو دارد تا ما باز پس
شویم و بنیامین را این نوبت با خود بریم کفت او جه داند که شما را برادری هست کفتند آ
کفتیم کفت جرا کفتید کفتند بجاء انک ما را بجاسوسی متهم کرد ند جون ما شرح حال خود بکفتیم
وا وی پرسید تا حدیث برادر کردیم کفت اکر راست میکوئید درین نوبت دیکر او را با خود بیارید
انکه کفتند ای پدر برادر ما را با ما بفرست که ما را کیل منع کردند و کم دادند تا این کرة کیل تمام
بیاریم وا ز هیچ جیز اندیشه مکن و مترس که ما او را نکاه دارنده باشیم یعقوب ع کفت ای امین
باشم از شما بر وی جنانک امین بودم از شما بر یوسف پس خدای بهترین حافظی و نیکوترین نکه
بانی است و او بخشاینده‌ترین بخشایندکانست یعنی وی را بخدا سپردم حق تعالی کفت یوسف را
برادران سپردی ضایع کردند و بنیامین را بمن سپردی و من خدای ام که انج بمن سپارند ضایع نشود
وَلَمَّا فَتَحُوا مَتَاعَهُمْ وَجَدُوا بِضَاعَتَهُمْ رُدَّتْ إِلَيْهِمْ قَالُوا يَا أَبَانَا مَا نَبْغِي هَذِهِ بِضَاعَتُنَا وَجَدُوا بِضَاعَتَهُمْ
رُدَّتْ إِلَيْنَا وَنَمِيرُ أَهْلَنَا وَنَحْفَظُ أَخَانَا وَنَزْدَادُ كَيْلَ بَعِيرٍ ذَلِكَ كَيْلٌ
يَسِيرٌ قَالَ لَنْ أُرْسِلَهُ مَعَكُمْ حَتَّى تُؤْتُونِ مَوْثِقًا مِنَ اللَّهِ لَتَأْتُنَّنِي
بِهِ إِلَّا أَنْ يُحَاطَ بِكُمْ فَلَمَّا آتَوْهُ مَوْثِقَهُمْ قَالَ اللَّهُ عَلَى مَا نَقُولُ وَكِيلٌ ۝
جون متاع و بار خود را بکشادند بضاعت خود را دیدند همجنان در میان بار بود که با ایشان رد

کرد

کرده بودند کفتند که ای پدر ما جه جوییم و جه خواهیم پس از انک این مرد کرد از کرم خود ما را
طعام بداده است و متاع با ما رد کرده است و این برادران کفتند تا دل پدر نرم کردانند برای انک
بنیامین را با ایشان بفرستد ما نبغی جه جیز جوییم یعنی جیزی دیکر نماند که کار ما بران موقوف
باشد و ما از تو جیزی دیکر نمیخواهیم جه ما را برای این نوبت این که داریم کفایتست یعنی این بضا
عت که با ما رد کرده اند ببریم و برای اهل خود طعام اریم و برادر خود بنیامین را نکاه داریم و
کیل یک اشتر وار بیفزاییم بنصیب او که این کیل اندکست یعقوب کفت هرکز نفرستم وی را
با شما تا انکه که مرا وثیقتی بدهید از عهد و پیمان و سوکند که او را با نزدیک من اورید مکر
که واقعه افتد که همه را شامل باشد و جمله دران کرفتار شوید جون ایشان را عهد و پیمان بدادند
و با وی عهد خدای کردند که او را رها نکنند و ضایع نکذارند دیکر بار یعقوب بر سری خدا را
کواه کرفت و کفت خدای بر انج میکوییم کواه و حافظ است ابن عباس کفت این سوکند که بر
سری ایشان را داد ان بود که کفت بکویید بحق محمد مصطفی که خیانت نکنید ایشان بحق محمد سوکند
خوردند که خیانت نکنند ۝ وَقَالَ يَا بَنِيَّ لَا تَدْخُلُوا مِنْ بَابٍ وَاحِدٍ وَادْخُلُوا
مِنْ أَبْوَابٍ مُتَفَرِّقَةٍ وَمَا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا
لِلَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَعَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ وَلَمَّا دَخَلُوا مِنْ حَيْثُ
أَمَرَهُمْ أَبُوهُمْ مَا كَانَ يُغْنِي عَنْهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا حَاجَةً فِي
نَفْسِ يَعْقُوبَ قَضَاهَا وَإِنَّهُ لَذُو عِلْمٍ لِمَا عَلَّمْنَاهُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ
لَا يَعْلَمُونَ ۝ جون خواستند که بیرون ایند یعقوب ایشانرا وصایت کرد و کفت ای پسران
من جون بمصر رسید همه بیکبار بجمع بیک دروازه در مروید و اندر شهر پراکنده در روید کفتند برا
ان کفت ا یشان یازده برادر بودند نیکو روی و تمام بالا تا جشم بد بر ایشان نرسد انک کفت نه انک

اکر خدای خواهد که شما را چیزی رساند این که من کفتم شما را سود دارد و عنا کند حکم نیست جز خدای را
من برو توکل کردم و بروی باید که توکل کنند کان توکل کنند ایشان چون بمصر رسیدند و مصر را
چهار دروازه بود هر چهار کس از دروازه در شدند چنانک یعقوب فرموده بود ما کان یغنی نبود
ان رفتن ایشان از چهار دروازه که سود کند ایشان و باز دارد از خدای من شئ از هیچ چیز مکر حاجتی
که در دل یعقوب بود که ان حاجت روا شود و ان شفقت پدرانه بود بر فرزندان و اندیشه
او از چشم بد انکه یعقوب را وصف کرد بعلم و کفت او عالم بود بدانچ ما او را تعلیم کردیم و اموختیم
و کفتند که او عالم بود بدانچ عالم بود یعنی بعلم کار کرده ولکن بیشترین مردمان نمیدانند این حال ۞
وَلَمَّا دَخَلُوا عَلَىٰ يُوسُفَ آوَىٰ إِلَيْهِ أَخَاهُ قَالَ إِنِّي أَنَا أَخُوكَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا
كَانُوا يَعْمَلُونَ فَلَمَّا جَهَّزَهُم بِجَهَازِهِمْ جَعَلَ السِّقَايَةَ فِي رَحْلِ أَخِيهِ
ثُمَّ أَذَّنَ مُؤَذِّنٌ أَيَّتُهَا الْعِيرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ قَالُوا وَأَقْبَلُوا عَلَيْهِم
مَّاذَا تَفْقِدُونَ قَالُوا نَفْقِدُ صُوَاعَ الْمَلِكِ وَلِمَن جَاءَ بِهِ حِمْلُ بَعِيرٍ وَأَنَا
بِهِ زَعِيمٌ ۞ چون فرزندان یعقوب بمصر رسیدند و در نزدیک یوسف شدند کفتند ایها العزیز
چنانک فرموده بکردیم و ان برادر را که خواستی بیاوردیم کفت نیکو کردید بفرمود تا ایشان را جایی
فرو اوردند و مهمان داری فرمود و بفرمود برادر هر دو برادر خوانی بیاوردند و در پیش ایشان
بنهادند ابنیامین تنها ماند کفت اکر برادر من یوسف بر جای بودی با من بنشستی و من تنها بودمی
این میکفت و میکریست یوسف علیه السلام کفت خواهی تا من برادر تو باشم کفت تو خود پادشاهی و عزیز
مصری لکن مرا یحاله او کی باشد کفت بر چنین پیش من آی تا تو تنها نباشی او را بر سریر برد و با خود
بنشاند چون شب در امد و طعام بنهادند هم چنین کرد چون وقت خفتن بود برادر هر دو برادری
بستری بکستردند ابنیامین تنها ماند کفت تو بجامه من درای او را با خود بجوابکاه برد و کرد و کفت

ای فرزندان یعقوب من شما را خفته می بینم و مصر را با یکدیکر الف می بینم جز این مرد که تنهاست
من او را با خود کرفتم تا پیش من می باشد و ایشان را جا معین کرد و اجرا بفرمود و ابنیامین را
با خود کرفت چنانک خدای تعالی خبر داد فلما دخلوا چون پیش یوسف شدند یوسف برادر خود بنیا
مین را با خود کرفت و جای داد چون بخلوت بنشستند کفت نام تو چیست کفت ابن یامین کفت
ابن یامین چه باشد کفت ابن المشکل پسر مصیبت رسیده کفت پدر ترا چرا چنین نام نهاد
کفت مادرم چون با جوار رحمت رفت کفت مادرت که بود کفت راحیل بنت لیان کفت هیچ فرزند
داری کفت ده پسر دارم یکی را از ایشان بالعا نامست کفت این چه معنی دارد و چرا او را این
نام نهادی کفت برادرانک مرا برادری بود یوسف نام او ناپیدا شد تا پنداشتی که او را زمین فرو برد
و یکی را حیثم کفت این چه معنی دارد کفت انکه کان ما انست که زنده است و دیکری راسیتم نام
نهادم برادرانک اکر ویرا ببینم چشم انکه تمام کردد یوسف کفت خواهی تا من برادر تو باشم بدل
برادرت کفت ای عزیز چون تو برادر کرا باشد ولکن اکر تو برادر من شوی چکونه برادر من باشی
و ترا یعقوب و راحیل نزاده اند یوسف چون این بشنید بکریست و برقع از روی دور کرد و کفت
انی اخوک من برادر تو ام تو با ایشان هیچ مکوی و پوشیده دار و هیچ اندوه مکن مشو باک مدار
بانک ایشان کردند با تو و برادرت انکه بفرمود تا بار ایشان بکردند و برکشان بساختند و برادر
پدر برادری اشتر وار کندم بفرمود انکه بفرمود تا سقایه در رحل ابن یامین نهادند کفت
ابن یامین ازین حال خبر نداشت کعب کفت که بعلم و اکاهی وی بود و ان چنان بود که یوسف
بنیامین را کفت انی انا اخوک من برادر توام ابن یامین سخت خوش دل شد و شادمانه کشت و خدای را
شکر کرد یوسف را کفت من هیچ وجه از تو مفارقت نکنم کفت پس چکونه باشد احوال پدر که او را تسلی
از من بدیدار تو بود کفت فرج او نیز نزدیک است کفت این میسر نشود الا بتهمتی که ان بر تو نیکو نباشد

وان دزدی باشد گفت هم درین محتمل کنم تا ان تو جدا نگردم گویند که چگونه روا باشد
که او هم پدر بیفزاید جان که داند که تسلی پدر از ابن یامین است اورا باز گیرد تا پدر رنجور شود
گویند که یوسف عم این نه بفرمان خدای کرد و از خویشتن نکرد و خدای تع خواست تا محنت یعقوب
بنهایت رسد تا وا رسد چنانک شاعر گفت اذا الحادثات بلغن المدی ، وکادت لهن تذوب المهج
وحل البلاء وقل العزاء ، فعند التناهی یکون الفرج گفته اند که سقایة کاسی بود زرین
جوهری گرانمایه در میان او ملک بان اب خوردی چون طعام عزیز شد بدو عزة طعام وحی
ست او بان می پیمودند چون این سقایة را در رحل و بنگاه ابنیامین پنهان کردند منادی
ندا کرد در میان ایشان که ای کاروان شما دزدانید ندا این منادی گفته اند که بی دستوری
یوسف بود و منادی ایشان را نشناخت چون صواع بجای خود ندید گفت شما دزدانید که
سبیل چنین گفتند مراد استفهام است و گفتند که مراد انست که شما دزدانید که یوسف را بدزدید
از پدر ایشان چون این سخن بشنیدند گفتند و حال ان بود که روی با ایشان اورده بودند
که شما چه گم کرده اید و چه میجوئید گفتند ما صواع ملک نمی یابیم و هر که انرا علک بیارد ما یک اشتروار
گندم بوی دهیم و من پایندان اینم واین گوینده مهتر کیالان بود ۞ قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ عَلِمْتُمْ
مَا جِئْنَا لِنُفْسِدَ فِي الْأَرْضِ وَمَا كُنَّا سَارِقِينَ قَالُوا فَمَا جَزَاؤُهُ إِنْ كُنْتُمْ
كَاذِبِينَ قَالُوا جَزَاؤُهُ مَنْ وُجِدَ فِي رَحْلِهِ فَهُوَ جَزَاؤُهُ كَذَلِكَ نَجْزِي
الظَّالِمِينَ فَبَدَأَ بِأَوْعِيَتِهِمْ قَبْلَ وِعَاءِ أَخِيهِ ثُمَّ اسْتَخْرَجَهَا مِنْ وِ
عَاءِ أَخِيهِ كَذَلِكَ كِدْنَا لِيُوسُفَ مَا كَانَ لِيَأْخُذَ أَخَاهُ فِي دِينِ الْمَلِكِ
إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَنْ نَشَاءُ وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ ۞
گفتند جزای که شما میدانید که ما بان نیامده ایم تا در زمین فساد کنیم یعنی راه زنیم و ما هرگز دزد

بنودیم

نبودیم گفتند اگر شما دروغ گویید پاداشت این چه باشد یعنی اگر این درست شود و سقایة شما گرفته
باشید حکم این چگونه بود ایشان گفتند جزای این انست که انکس را که این کرده باشد و سقایة را در
رحل وی بیابند ویرا ببندگی گیرند ما هم چنین جزا دهیم ظالمان را یعنی دزدان را انگه بفرمود تا
بارهای ایشان بجستند و ابتدا ببار دیگر برادران وی کرد پیش از بار برادرش انگه چون
بوعاء وی رسید از وعاء وی بیرون اورد ان سقایة را کذلک کدنا همچنین کید کردیم و تدبیر
ساختیم برای یوسف ابن عباس گفت صنعنا ربیع گفت الهمنا و این دلیل میکند که ان نام
خدای بود ما کان لیأخذ نبود که فرا گیرد یوسف برادر خود را بعادة و دین ملک و عادة ملک
ان بود که دزد را بزنند و غرامت بستانند الا ان یشاء الله یعنی نبود که فرا گیرد برادر را مگر
بمشیة خدای و ارادة وی و اعلام و هدایة وی ابن عباس گفت که عادة ان بود که دو چندی بر کشیدی
و حسنما بعماد بد وخیق پس کید خدای ان بود که بر زبان برادران برود که جزاء دزد بنزدیک
ما ان باشد که اورا ببندگی صاحب متاع دهند و مراد یوسف این بود نرفع درجات من نشاء
ما رفیع و بلند گردانیم درجها و پایها انکس که خواهیم و از بالاء هر عالمی عالمی هست که از وی عالمتر
بود در خبر است ۞ که برادران یوسف چون در مصر امدند دهنهاء چهار پایان ببستند
تا از زرع کسی نخورد چون حذیفه صلع برفت گفتند ما کی روا داریم این که می گویند ۞
قَالُوا إِنْ يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ فَأَسَرَّهَا يُوسُفُ فِي نَفْسِهِ
وَلَمْ يُبْدِهَا لَهُمْ قَالَ أَنْتُمْ شَرٌّ مَكَانًا وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَصِفُونَ قَالُوا
يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ إِنَّ لَهُ أَبًا شَيْخًا كَبِيرًا فَخُذْ أَحَدَنَا مَكَانَهُ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ
الْمُحْسِنِينَ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ أَنْ نَأْخُذَ إِلَّا مَنْ وَجَدْنَا مَتَاعَنَا عِنْدَهُ إِنَّا إِذًا
لَظَالِمُونَ ۞ چون ان شخص گفت هر کس که این صاع را باز دارد من ویرا اشترواری

کندم بدهم ایشان کفتند معاذ الله که ما دزدی کنیم و روا داریم و اینک بارها ما پیش تو لت
بجوی مرد ابد ابو عار ایشان کرد و هر که یکی بار بجستی و بنافتی استغفار کردی تا همه بجست
و چیزی نیافت چون بار ابن یامین رسید رها کرد کفت بهر حال اینجا باشد که او ازین معنی
دور تر است کفتند ما رها نکنیم بنکر و ببین تا بارهء ساحت معلوم شود چون بار او بکشاد صاع
در بار او بود ایشان خجل شدند و روی در روی نهادند و کفتند یا بنیامین این چیست که تو
کردی روی ما سیاه کردی و حرمت بر داشتی این چه محنت است که ما را از پسران راحیل پیش
امد این صاع کی بر کرفتی ابنیامین کفت لا بل محنت بلا و شما پسران راحیل را می باشد برادر که
را از ان من ببردید و در بیابان هلاک کردید و اکنون میخواهید که مرا تهمت دزدی نهید
کفتند این صاع در بار تو چه میکند کفت این صاع در بار من همان کس نهاد که درم و بضاعت
شما در بار شما نهاد و شما ازان بی خبر انکه ایشان روی بیوسف اوردند و کفتند ان یسرق اکر ابن
یامین دزدی کرد او را برادری بود پیش ازین وی نیز دزدی کرد و با این یوسف را خواستند
وهب منبه کفت که وی را عادت بود که چون خوان بنهادندی طعام بر کرفتی پنهان
و برای سایلان بنهادی ضحاک و جماعتی دیکر کفتند اول محنت که یوسف را ان بود که مادرش
فرمان یافت و او کوچک بود یعقوب ع او را بخواهر خود دختر اسحق داد تا تربیت می کند وی را
بستد و میداشت و اسحق را کمری بود از ابراهیم میراث فرزندان مهین ابرهیم داشتندی بحکم انکه
این خواهر مهترین فرزندان بود کمر وی بر کرفت چون یوسف بزرک شد یعقوب خواهر
را کفت یوسف را بمن ده کفت ندهم که از وی نشکیبم یعقوب الحاح کرد خواهرش کفت اکر لابد است
رها کن تا یک دو روز اینجا باشد تا وی را نیک بر بینیم وی را رها کرد شبی که یوسف خفته بود بیامد
ان کمر بمیان وی بست چون یعقوب امد که یوسف را باز خواهد کفت که ان کمر من دزدیده

ومن

وَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَازِهِمْ قَالَ ائْتُونِي بِأَخٍ لَّكُم مِّنْ أَبِيكُمْ أَلَا تَرَوْنَ أَنِّي
أُوفِي الْكَيْلَ وَأَنَا خَيْرُ الْمُنزِلِينَ فَإِن لَّمْ تَأْتُونِي بِهِ فَلَا كَيْلَ لَكُمْ
عِندِي وَلَا تَقْرَبُونِ ۝ چون یوسف ع ممکن کشت و بر سبیل نیابت بر سریر ملک
بنشست و تدبیر و ترتیب سیاست ملک میکرد تا سالهاء رخصت و فراخی بکذشت و سال جدب
و قحط اغاز کرد شبی از شبها بفرمود تا بهاء ملک در میانهٔ شب طعام ساختند طباخان
کفتند ملک عادت ندارد که درین وقت طعام خورد یوسف کفت شما ندانید طعام بسازید نیم
شب ملک از خواب در امد و کفت طعامی بیارید هر چه باشد که مرا کرسنکی غالب شد و میکفت
الجوع الجوع یوسف ع بفرمود تا طعامها که ساخته بودند بیاوردند کفت این طعام کی ساختید
کفتند درین شب کفت چه دانستید که مرا طعام خواهد بایست کفتند ما را یوسف فرمود او را کفت
تو چه دانستی کفت من دانستم که این شب اول سالهاء قحط است اسباب قحط ان بود که خدای تع
شهوت طعام بیشتر افزاید من دانستم که ترا بر خلاف عادت در میان شب طعام باید بفرمودم تا بسا
ختند ملک تعجب فرو ماند از علم وی و در هر کاری چون سال قحط در امد باران نیامد و نبات
نرست مردم دران سال هر چه داشتند بخوردند و انانک نداشتند می امدند و از یوسف میخریدند
بند و سیم سال اول بزر و سیم بفروختی و نرخی که مقرر بود سال دوم بحلی و جواهر سال سیم بچهار
پای و اسب و اشتر و کاو و کوسفند سال چهارم ببنده و پرستار و ممالیک سال پنجم بضیاع و عقار
سال ششم هیچ چیز نداشتند فرزندان را بیاوردند و بفروختند و طعام بستدند سال هفتم خود را
بیوسف فروختند و همه مردان و زنان بندکان او شدند یوسف را ملکی حاصل شد که کس را نبود
و خزانه بنهاد که کس چنان ندیده بود ملک را کفت چکونه دیدی صنع خدای و نعمت وی ملک
کفت رای رای تست تو است در حبس ـــــ که یوسف ع درین سالها طعام سیر نخورد

تا کرسنکانرا فراموش نکند فرمود تا ملک را از نماز پیشین تا نماز پیشین دیگر طعام میداد ند ملک
کفت من کرسنه می باشم جرا عادة دو بار طعام نمی فرمایی مرا کفت تا تو بدین طعم کرسنکی یابی
درویشانرا فراموش نکنی کفت نیکورای دیده از انکه باز عادة شده است که ملوک هر روز یکبار
خوان نهند و جون قحط عام شد بزمین کنعان رسید یعقوب و فرزندانش را رنجی عظیم
رسید جون بشنیدند که در همه ولایت طعام جای نمی توان یافتن مکر نزدیک عزیز مصر پسرانرا
کفت لا بد است ازانک شما را بمصر می باید رفتن و بضاعتی بردن و بار طعام اوردن ایشانرا
کسید کرد و بنیامین را نزدیک خود باز کرفت که او عم یوسف بال و کسار کردی دران وقت
ایشان بفلسطین بودند ثغور شام بدوی بودند جهار پای داشتندی و یوسف عم منتظر می بود
مقدم ایشانرا ایشان جیزی که آلت شبانان بود بساختند از پشم و ترف و کلیم جند و پاره
پشم رنک کرده برکرفتند و روی بمصر نهادند تا برسیدند جنانک کفت وجاء اخوة یوسف واهند
برادران یوسف و در پیش او شدند ایشانرا بشناخت و ایشان ویرا نشناختند و نیز برادرانک ویرا
کودکی رها کرده بودند جون بدیدندش ویرا پادشاهی دیدند بر سریر ملک جامهاء پادشاهانه
پوشیده تاج مرصع بانواع جواهر بر سر نهاده و طوق زرین در کردن کرده بعضی حکما کفتند
برادرانک معصیت کرده بودند بازنشناختند که معصیة دیده فکرترا تاریک کرداند یوسف با ایشان
سخن کفت ایشان بزبان عبرانی سخن کفتند کفت شما جه مرد ماید کفتند جماعتی شبانانیم
ولایت ما را قحطی رسیده است امده ایم تا ما را طعامی فروشی یوسف کفت بنداکه شما جاسوس
باشید امده اید تا ملک من و راههاء و دربندهاء ولایت من نشان کنید کفتند لا والله ما جا
سوس نیستیم ما برادران یکدیکریم ما را پدری پیر هست پیغمبری است از پیغمبران خدای ویرا
یعقوب کویند کفت شما جند برادر بوده اید کفتند دوازده کفت اکنون جند مانده اید کفتند یازده

کفت الله

و باز دیک پدر شوید و بکویید که پسر تو دزدی کرد یعنی ابن یامین صاع ملک بدزدید پدر ایشانرا کفت
ایشان جه دانستند که دزد را به بندکی باید کرفت کفتند ما کفتیم و درین کفتن کواهی ندادیم مکر
بانچ دانستیم که دزد را ببندکی باید کرفت و ما غیب را ندانیم ما این میدانیم که صواع از میان بار وی
بیرون کردند مجاهد و قتاده کفتند که معنی اینست فخرجا من مصر و رجعوا الی ابیهم ایشان
از مصر بیرون شدند و بنزدیک پدر رسیدند و پدررا خبر دادند بقصهٔ ابن یامین و صاع و لخته و رفتهٔ
بود پدر کفت همانا نه جنین باشد ایشان کفتند ما کواهی ندادیم الا بعلم و دانش و از انچ دیده ایم و شنیده ایم
میکوییم و ما غیب نمیدانیم غیب ندانیم که صواع وی برکرفت یا کسی دیکر در بار وی پنهان کرد انکه کفتند
اکر ترا درین که ما میکوییم شکی است بپرس از اهل ان دیه که ما در انجا بودیم یعنی اهل مصر و نیز از اهل
این کاروان بپرس که ما با ایشان بودیم و ما راست میکوییم در انچ میکوییم ۝ قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ
لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا فَصَبْرٌ جَمِيلٌ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَنِي بِهِمْ جَمِيعًا إِنَّهُ
هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ وَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا أَسَفَى عَلَى يُوسُفَ وَابْيَضَّتْ عَيْنَاهُ
مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ كَظِيمٌ قَالُوا تَاللَّهِ تَفْتَأُ تَذْكُرُ يُوسُفَ حَتَّى تَكُونَ حَرَضًا
أَوْ تَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ ۝ یعقوب عم ایشانرا باور نداشت از انچ با یوسف کرده بودند و
دروغها کفته و خیانتها ایشان ظاهر شده کفت نه جنین است بل که بیاراست و اسان کرد بر شما نفس
شما کاری را که کمان انست که شما انداخته اید و تدبیر و اندیشهٔ شما بوده است و اکرنه وی جه دانست
که دزد را برای دزدی ببندکی باید کرفتن ولکن من جه توانم کرد و جارهٔ من جه باشد مکر صبری
نیکو که در میان ان جزع نباشد انکه اندیشه کرد و اندیشه صواب امد کفت محنت من بغایت رسید
فرجی بدید اید امیدست که خدای تع همه را پیش من ارد و برادران بجمع کفت که یوسف را خواست و ابن
یامین را و روبیل را که وی بنزدیک انجا مقام کرده بود تا پدر وی جه فرماید جنانک کفت فلن ابرح الارض

حتی یاذن لی ابی فتولی عنهم یعنی یعقوب ع برگشت و روی از ایشان بگردانید وگفت یا اسفا
و محنتا که مراست بر مفارقت یوسف و چندان بگریست که چشمها روی سفید گشت و روشنائی زایل
شد بعضی گفته اند که این کنایتست از طول انتظار چنانک گویند از بس که منتظر بودم چشمم بر
راه نهاده چشم سفید شد فهو کظیم پس او ممتلی خشمگین بود و خشم فرو میخورد و اظهار نمیکرد
حسن بصری گفت ——— میان آنک یوسف از پدر غایب شد تا آن روز که ویرا دید هشتاد سال
بود که درین هشتاد سال چشم وی از گریه نیاسود و مژه چشم وی از اشک خشک نشد فرزندان یعقوب
عیدان گفتند تالله تفتؤ بخدا که همیشه تو یوسف را یاد کنی تا که از بیماری و رنج گداخته و لاغر گردی
یا از جمله هالکان شوی ◌ قَالَ إِنَّمَا أَشْكُو بَثِّي وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ
مَا لَا تَعْلَمُونَ يَا بَنِيَّ اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَأَخِيهِ وَلَا تَيْأَسُوا
مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَيْأَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ ◌
یعقوب ع چون سخن پسران شنید گفت مرا این با شما نیست و من از شما با شما شکایت نمیکنم چه
شکایت با شما شکوی الجزع الی العزبان والرحم باشد شکایت با خدای میکنم و قصه رنج و اندوه
خود با وی میگویم گفته اند که سبب این آن بود که روزی همسایه او نزدیک او شد وگفت ای یعقوب
بس شکسته و درهم فتاده ات می بینم و تو بدان سن نرسیده که چنین شوی گفت اخ خدای مرا بان
مبتلا کرد از غم یوسف مرا باین حد رسانید خدای تع جبرئیل را فرستاد و گفت تشکونی الی الخلق شکایت
من با خلقان میکنی گفت بار خدایا خطا کردم توبه کردم از آن پس هرکه از وی پرسیدی که ترا
چونست گفتی انما اشکو بثی و حزنی الی الله در حبر مت ——— که درین مدت یعقوب
خانه ساخت و از ابیت الاحزان نام نهاد و در آنجا رفت و با کس نگفت و نیاسود در حبر می آید
که روزی مردی یعقوب را گفت چشم تو بچه آفت چنین شد گفت بگریه یوسف گفت پشت چرا

دوتا

دوتا شد گفت بغم بنیامین گفت چرا چنین درهم افتاده و ضعیف شده گفت بفراق یوسف خدای تعالی
وحی کرد بدو که اتشکونی الی خلقی شکایت من با بندگان من میکنی بعزة و جلال من که این غم از تو
کشف نکنم تا مرا نخوانی یعقوب ع گفت انما اشکو بثی وحزنی الی الله خدای تع وحی کرد و گفت بعزة
من و جلال من که این غم از تو کشف نکنم تا مرا نخوانی عند آن یعقوب ع گفت انما اشکو بثی الی الله وحزنی م
خدای تع وحی کرد و گفت بعزة من که اگر فرزندان تو مرده بودندی من ایشانرا زنده کردمی
و با تو دادمی و سبب این امتحان آن بود که روزی گوسفندی در سرای تو بکشتند درویشی آمد
و چیزی خواست ندادندش و من از همه خلقان پیغمبرانرا دوست دارم پس درویشانرا اکنون
طعام ساز و درویشانرا بخوان تا بخورند یعقوب ع طعام ساخت و بفرمود تا منادی در شهر
ندا کرد که هرکه امروز روزه دار است باید تا بخانه یعقوب روزه گشاید جماعتی حاضر آمدند
و طعام بخوردند خدای تع کشف این محنت کرد وهب منبه و سدی روایت کردند ———
که چون یوسف ع در زندان بود جبرئیل بنزدیک وی آمد ویرا گفت ایها الصدیق مرا شناسی
گفت نه جز که روی نیکو می بینم و بوی خوش می یابم گفت روح الامین و رسول رب العالمین
ام یوسف گفت چون آمدی باین جای گناهکاران وانت اطیب الاطیبین و رأس المقربین و
رسول رب العالمین جبرئیل گفت ای یوسف تو دانی که خدای تع خانها بمردان پاک کند و هران زمین
که شما در آنجا باشید بهترین زمینها باشد و خدای تع این زندان و پیرامن او پاک بکرد بحصول تو
اندروی ای سید پاکیزگان و پسر صالحان و مخلصان یوسف گفت ای جبرئیل مرا چگونه بنام صدیقان
خواندی و از جمله پاکان و مخلصان میشماری و من در جای گناهکاران گرفتارم و بقهر مفسدان
در زندانم گفت برای آنک تو مخالفت هوای نفس کردی و فرمان آنک ترا با معصیت خواند نکردی
برادران نام تو در صدیقان بنوشتند و ترا از جمله مخلصان شمردند و درجه پدرانت ارزانی
داشتند گفت ای روح الامین خبر یعقوب چه داری گفت خدای او را صبری نیکو داد بر مفارقت تو

تو دا ورا ابتلا کرده است بحزن و اندوه تو کفت ای حبیب بند حزن او جه قدر لست کفت هفتاد
جندان که مادری باشد که فرزندش بمیرد کفت ای حبیب تراجه مزد است او را کفت مزد صد شهید
کفت مرا طاقت خواهد بود کفت ای یوسف کفت پس ازین باک ندارم هرجه بمن رسد قال
انما اشکو یعقوب کفت که من شکایت میکنم از غمی و اندوهی که مراست با خدای حق کفت بثی ای حا
جتی و اعلم و میدانم از خدا آنچ شما نمیدانید من میدانم که خواب یوسف درستست و بس بر
نیاید که من شما و او را سجده کنیم و بعضی کفته اند و من میدانم که وی زنده لست انجا دانست
کفتند که خدای تع ویرا اعلام کرد و کفتند که ملک الموت را در خواب دید کفت جان یوسف بر
داشتی کفت لا و الله و هو فی الاحیاء و روزی کرکی بیامد و بر یعقوب سلام کرد کفت تو ای که
میوهٔ دل و راحت جان و روشنائی چشم مرا بخوردی کفت لا و الله کوشت پیغمبران و فرزندان
ایشان بر ما حرامست کفتا د یعقوب ع انما اشکو بثی و حزنی الی الله جز علی بنت که ازان نهی کرده اند
بلکه منهی نوحه کردن و جامه دریدن و روی خراشیدن لست و انکه بزبان جیزی کوید که در شرع
روا باشد منهی نباشد و از پیغامبر رسول ع کفت جون بپرسش ابرهیم با جوار رحمت ایزدی پیوست و او
میکریست و میکفت العین یدمع و القلب یخشع و لا نقول ما یسخط الرب و ایضا صبر بر مصیبت و نهان
داشتن حزن از جملهٔ مندوبات و پیغمبران مندوبات بسیاری رها کنند و بسیاری بجای ارند
و بر ایشان لومی و عقابی نبود انکه یعقوب ع پسران را کفت ای پسران من بروید و خبر یوسف و برادرش
بجوئید و تفحص کنید و از رحمت خدا نا امید مباشید ۝ فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيْهِ قَالُوا يَا أَيُّهَا
الْعَزِيزُ مَسَّنَا وَأَهْلَنَا الضُّرُّ وَجِئْنَا بِبِضَاعَةٍ مُزْجَاةٍ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَ
تَصَدَّقْ عَلَيْنَا إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ قَالَ هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ
بِيُوسُفَ وَأَخِيهِ إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ قَالُوا أَإِنَّكَ لَأَنْتَ يُوسُفُ قَالَ أَنَا

یوسف

يُوسُفُ وَهَذَا أَخِي قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا
يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ ۝ جون سازسفر کرده دند و روی را بمصر نهادند و بنزدیک یوسف
رسیدند یوسف را خطاب کردند که ای عزیز مصر ما را و اهل ما را سختی و محنت و درویشی
و قحط رسیده لست پیش تو امدیم و بضاعتی اندک اورده ایم که بدست هر کس که دهند انرا
بیندازد و انچ خود ذکر کرداند عبد الله عباس و سعید جبیر کفتند درم بد بود
که کسی نستدی حسن بصری کفت ماستینه بود و انچ بدویان و شبانان از ایشان روغن
کاو و پشم و موی و ان در حبب ایخ دیکران بدان طعام میخریدند جون ناجیزی بود کفتند
بضاعت ما اینست تو نظر برین مدار ما را کیل تمام بده جنانکه پیش ازین میدادی و صدقه کن
بر ما که خدای تع مکافات کند صدقه دهند کان را حق تع درین ایه بند کان خود را شرط ادب
اموخته است در حاجت خواستن جون حاجتی خواهی اول مدح و ثنا باید کفت جنانکه ایشان
کفتند یا ایها العزیز دوم شرح حال و ضعف حال خود باید کفت مسنا و اهلنا الضر سیم انچ
کوده باشی از طاعت ان را اندک شمردن و مذمت کفتن و جئنا ببضاعة مزجاة انکه حاجت
از کریمان لایق کرم ایشان باید خواست فاوف لنا الکیل و انچ حال شود انرا بر سبیل تفضل دانست
نه بر استحقاق و تصدق علینا کفته اند که مراد اینست که بها بکمتر از انچ بغیری دهی طعام ده و کفته
اند که صدقه کن بر ما بانک برادر ما ابن یامین با ما دهی و کفتند ان الله یجزی المتصدقین برانک ندانستند
که وی مومن است جون ایشان ازین نوع سخن کفتند دل یوسف بر ایشان نرم کشت خواست که
خود را بر برادران اظهار کند ایشان را کفت هل علمتم هیچ میدانید شما که جه کرده اید با یوسف و برا
درش در وقتی که جاهل و نادان بودی انچ میکردی نمی دانستی و کودک و جوان بودی کلبی کفت
سبب اظهار یوسف ان بود که یوسف ایشان را کفت که مالک بن الدعر کفت من در فلان سال غلامی یافتم

درچاهی بدین صفت داور ابچند درم از قومش بخریدیم ایشان گفتند ایها الملک ان غلام را ما فروختیم
یوسف ازین بخشم امد گفت اینها زاین بد و کردن بزنید بود گفت ایها الملک یعقوب را فرزندی
بود نام او یوسف از وی غایب شد امروز چند سال است که از گریه نابینا شده است در بیت الاحزان
نشسته است با کس نگوید و کس با وی نگوید از فراق یک فرزند چنین است چگونه باشد چون
خبر قتل ده فرزند بشنود انگه گفتند ایها الملک اگر لابد ما را بخواهی کشت این متاع ما
پیش پدر ما فرست که او فلان جایگاه است و سخت درویش و محتاج و مختل الحال است یوسف
چون این سخن بشنید دلش نرم گشت بگریست و ایشان را گفت هل علمتم ما فعلتم بیوسف واخیه و گفته
اند که چون یوسف ـــــ ابن یامین را باز گرفت و برادران پیش پدر شدند او بیکبارگی
رنجور گشت چون خواستند که باز گردند یعقوب نامه نوشت من یعقوب اسرائیل الله بن اسحق
ذبیح الله بن ابرهیم خلیل الله بدان ای ملک که ما اهل بیتی ام که همواره بلا بر ما موکل بوده است جد
ما را نمرود دست و پای ببست و با تش انداخت خدای تع اتش را بر وی سرد و با سلامت گردانید
و پدر ما را دست و پای ببستند تا برای خدای قربان کنند کارد بر گلوی او نهادند خدای تع او را فدا
کرد بکبشی و مرا فرزندی بود از همه جهان نیکوتر و از همه فرزندان بنزدیک من دوست
تر برادران او او را از پیش من ببردند بامداد و نماز شام امدند و پیراهن خون الوده پیش من
اوردند و گفتند او را گرگ بخورد من در محنت او ماندم و بر وی چندان بگریستم که چشمهای من
خلل یافت و او را برادری بود از مادر وی من او را پیش خود باز گرفته بودم و غم ان فرزندان
بدو می گسردم هم برادرانش او را از پیش من ببردند و باز امدند گفتند که او دزدی کرد و تو
وی را از من باز گرفتی و ما اهل بیتی ام که در میان ما دزد نباشد اگر این فرزند مرا با من فرستی
و اگر نه من ترا دعائی کنم که بهفتم بطن برسد یوسف ع چون این بخواند خویشتن را نگاه نتوانست
داشت بگریست و عذر ان حال خود را اشکارا کرد بعضی دیگر گفته ـــــ اند که یوسف ابن

یامین

یامین را گفت هیچ فرزند داشتی گفت بلی سه پسر داشتم گفت چه نام کردهٔ ایشان را گفت
فرزند مهین را یوسف نام کردم گفت چرا گفت برادری مرا برادری بود و برا
دران وی هلاک کردند از دوستی وی فرزند را یوسف نام کردم و دیگری را گرگ نام
کردم گفت چرا گفت برادرانش گفتند که او را گرگ بخورد و سیم را خون نام کردم گفت
چرا گفت برادرانش پیراهن خون الوده اوردند و گفتند چون گرگ بخورد یوسف عذر ان
حال گفت اگر دیگر باره ایشان بار اید من پیش ازین ایشان را در بند ادم جز که خویشتن را
اظهار کنم چون برادران بار امدند ایشان را گفت هل علمتم ما فعلتم هیچ میدانید که شما با یوسف
و برادر چه کردهاید چون جاهل بودید و نمیدانستید که کار وی بکجا رسد یعنی یوسف را در چاه
بدریا بردید و در چاه افکندید و از انجا که وی را از چاه برآوردید وی را بغلامی بچند درم بهره
بفروختید و چون صاع در بار برادرش ابن یامین یافتید دهان دراز کردید و برادرش را دشنام دادید و گفتید
ای بنی راحیل ما را از شما چند محنت خواهد بود عبد الله عباس گفت چون یوسف این سخن بگفت برقع
از روی برگرفت ایشان در نگریستند و برا بشناختند بعضی دیگر گفتند یوسف ع چون بخندید لب
برق دندانهای وی پدید امد اشکارا این بگفت و بار بخندید برادران وی او را بشناختند و گفتند انک لانت یوسف
و بر علامتی داشت که ان علامت اباو اجداد وی را بود وی تاج از سر برداشت در نگریستند ان
علامت بدیدند و برا گفتند انک لانت یوسف تو یوسفی گفت انا یوسف و این برادر منست ابن
یامین خدای بر ما منت نهاد و ما را جمع کرد میان ما از ان پس که شما تفریق کردید انه من یتق و یصبر
بر دستی و حقیقت که هر که از متقی باشد از معاصی پرهیزد و واجبات بجا ارد و از محارم صبر
کند او از جملهٔ نیکوکاران باشد و خدای تع مزد نیکوکاران ضایع نگرداند ❀ قالوا تالله
لقد اثرک الله علینا وان کنا لخاطئین قال لا تثریب علیکم الیوم

يَغْفِرُ اللّٰهُ لَكُمْ وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ اِذْهَبُوا بِقَمِيصِي هٰذَا فَأَلْقُوهُ عَلىٰ وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا وَأْتُونِي بِأَهْلِكُمْ أَجْمَعِينَ ۝
ایشان چون این حال بدیدند از دست در افتادند و گفتند بخدای که خدای تعالی برگزید ترا
بانواع خصال خیر از عقل و فضل و علم و حلم و تقوی و زهد و ما مخطی و گناه کار بودیم
لاجرم خدای تع ترا برگزید و عزیز گردانید و ما را ذلیل و خوار کرد یوسف ع حلم خود را کار
بست از سر توبیخ و سرزنش ایشان درگذشت و گفت بر شما هیچ سرزنشی و ملامتی نیست خدای
شما را بیامرزاد و بر شما رحمت کناد و او رحمت کننده ترین رحمت کنندگانست از ابن عباس
روایت است که او گفت روز فتح مکه رسول خدای حلقه در خانه بدست گرفت و مردم همه پناه
با خانه داده بودند و گفت الحمد لله الذی صدق وعده ونصر عبده وهزم الاحزاب وحده
ای اهل مکه که مرا بر نجانیدی و تکذیب من کردی و از زاد و بوم خودم بیرون کردی چه گمان می برید
بمن که با شما خواهم کرد گفتند گمان خیر می بریم بتو تو برادر کریمی و پسر برادر کریمی و امروز قادری
و مالکی دست قدرت تراست رسول ع گفت من امروز همان خواهم کرد که برادرم یوسف کرد و گفت لا
تثریب علیکم الیوم یغفر الله لکم سدی گفت یوسف ع چون خویشتن را بایشان اظهار کرد
اول سخن وی این بود که پدرم چون شد گفتند چشمهایش رفته است پیراهن از تن برکشید و گفت
اذهبوا بقمیصی هذا پیراهن من ببرید و بر روی پدرم افکنید تا بینا گردد ضحاک گفت آن پیراهن
جبرئیل ع برای ابرهیم از بهشت آورد چون وی را باتش انداختند ابرهیم میراث آن را باسحق داد و
اسحق بیعقوب و یعقوب در میان تعویذ بوی نهاد و در گردن یوسف بست چون برادران وی را برهنه
کردند و بچاه افگندند جبرئیل آمد و آن تعویذ را بگشاد و پیراهن را در وی پوشانید چون یوسف
خواست که پدر را بشارت دهد جبرئیل ع گفت این پیراهن را بوی فرست که از وی بوی بهشت می آید

بوجع

بوجع مبتلا و بیمار بینا بدالا که شفا یابد و گفتند برادران گفت اذهبوا بقمیصی هذا که سبب محنت
یعقوب اول پیراهن خون آلوده بود تا راحت هم از آنجا بود که محنت بوده باشد وأتونی باهلکم
اجمعین و اهل خود را همه برداریدو پیش من آیید ۝ وَلَمَّا فَصَلَتِ الْعِيرُ قَالَ أَبُوهُمْ إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْلَا أَنْ تُفَنِّدُونِ قَالُوا تَاللّٰهِ إِنَّكَ لَفِي
ضَلَالِكَ الْقَدِيمِ فَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ أَلْقَاهُ عَلىٰ وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِيرًا
قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ مِنَ اللّٰهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ قَالُوا يَا أَبَانَا
اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ
رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ۝ چون کاروان جدا گشت و از مصر بیرون رفت
حق تع باد شمال را یعنی فرشتگان باد شمال را فرمود تا بوی پیراهن یوسف در ربودند و بشام
یعقوب رسانیدند مجاهد گفت از پیراهن بوی بهشت می آمد یعقوب ع چون آن بوی بشنید بدانست
که بوی پیراهن یوسف است و بعضی گفتند که یوسف را بوی بود مخصوص یعقوب ع آن بوی بیافت
و میان ایشان و یعقوب هشت روزه راه بود هشتاد فرسنگ یعقوب بوادی کنعان بود از زمین
فلسطین و یوسف بزمین مصر یعقوب راست که بوی بشنید مضطرب شد گفت بوی آشنا یان می شنوم
گفتند چه بوی می شنوی گفت بوی که اگر بگویم مرا ملامت کنید گفتند آخر بگوی گفت بوی یوسف می
یابم اگر نه آنستی که شما مرا ملامت کنید و سفیه خوانید و گویید خرف شده است حاضران چون
این بشنیدند گفتند بخدا که تو هنوز در آن ضلالت قدیم خودی از افراط محبت یوسف گفته اند
که این سخن پسران گفتند و پیراهن جماعتی دیگر آورده بودند در وقتی که فرزندان یعقوب بکنعان
بودند فلما ان جاء پس آنکه که بشیر آمد یعنی مژده دهنده و آن پیراهن را بر روی یعقوب
انداخت خدای تع چشم با یعقوب داد ابن عباس گفت آن بشیر یهودا بود یهودا گفت

این پیراهن خون آلود که سبب محنت بود من بردم و خبر گرگ خوردن وی من دادم اکنون این
خبر هم من برم و این بشارت من دهم ابن عباس گفت یهودا چون پیراهن بستد سر برهنه کرد
و پای برهنه بیامد و کار وانرا بگذاشت و از تا ده هفت نان داشت پیاده می‌آمد هنوز تمام نان
نخورده بود که بیعقوب رسید و بشارت داد و بروایتی دیگر از ابن عباس بشیر مالک بن الذعر بود
درآمد و پیراهن بر روی یعقوب افکند یعقوب ع چشم برکرد وان ملامت کنندگان را گفت الم اقل
لکم نه من شما را گفتم که من از خدای آن دانم که شما ندانید یحیی بن سلیم روایت کرد که
ملک الموت دستوری خواست از خدای تع تا بزیارت یعقوب رود دستوری یافت بیامد یعقوب ویرا
گفت ای ملک الموت بان خدای که ترا آفرید که بگوی تا جان یوسف قبض کرده گفت نه گفت من رنجور
زنانم که هیچ خبر او ندارم ملک الموت گفت ترا کلماتی بیاموزم که برکات آن ممکن بود که میان شما ملا
قات بود گفت بگوی یا ذا المعروف الذی لا ینقطع ولا یحصیه غیرک یعقوب ان شب این کلمات
بگفت صبح بر نیامده بود که بشیر آمد و پیراهن بر روی وی افکند چشمش بینا شد و قوتش باز آمد
پسران در آن حال تضرع و زاری در آمدند گفتند ای پدر ما گناه کردیم و بد کردیم خط عفو در
جراید جرایم ما کش و از سر گناه ما درگذر و از خدای تع برای ما امرزش خواه یعقوب ع گفت زود
بود که برای شما استغفار کنم و امرزش خواهم از خدای خویش دوست خدای که امرزنده و مهربانست
گویند که چه گونه بود که یعقوب وعدهٔ استغفار داد و توقف نمود و یوسف که صاحب واقعه بود
توقف نکرد و گفت لا تثریب علیکم الیوم گفتند که یوسف جوان بود و کار جوانان تعجیل باشد
و یعقوب پیر بود تانی کرد و نیز برای آن تاخیر کرد تا وقت سحر در آید برای آنکه وقت سحر
وقت استغفار باشد چون وقت سحر در آمد یعقوب ع ورد خود بگذارد چون فارغ شد
دست برداشت و گفت بار خدایا مرا بیامرز بجزعی که بر یوسف کردم و فرزندان مرا بیامرز

باساری که با یوسف کرده اند گفت تا او فرزندان ترا بیامرزیدم راوی خبر گوید
که بمسجد رسول می‌رفتم بحجرهٔ عبد الله مسعود بگذشتم او میگفت اللهم انک دعوتنی
فاجبت وامرتنی فاطعت وهذا سحر فاغفر لی او را گفتم یا ابن مسعود سحر را چه تخصیص است
گفت وقت اجابت دعا باشد نه بینی که یعقوب ع پسرانش را وعده کرد بسحر نه قوله سوف
استغفر لکم ربی و از رسول ع روایتست که وعدهٔ ایشان بشب ادینه داد وهب گفت بیست اند
سال هر شب ادینه برای ایشان امرزش میخواست شعبی گفت برای آن توقف کرد تا بداند که یوسف
از ایشان راضی هست یا نه یوسف ع بر دست مبشر هر سان وعدهٔ که ایشان را بایست فرستاده دویست
راحله بچارده یعقوب ساز راه کرد و روی بمصر اورد با جملهٔ اهل البیت خود چون بنزدیک
مصر رسید یوسف آن پادشاه را که یوسف نایب وی بود گفت مرا پدری هست که او پیغمبر خدای
است و پیغمبر زاده و پدران من همه پیغمبرانند و از کنعان بدیدار من می‌آید تو قعست که باستقبال
وی آئی ملک با چهار هزار مرد از خواص خود برنشست و یوسف با اهل باستقبال یعقوب
رفتند یعقوب ع پیاده میرفت چون نگاه کرد یوسف را دید با لشکر جهان و اهل مصر که زینت
ملوک بود دید گفت این فرعون مصر است گفت نه این پسر تو است یوسف چون بیکدیگر رسیدند
یوسف خواست که سلام کند بر یعقوب یعقوب ع سبق برد و گفت السلام علیک یا مذهب الاحزان
سلام بر تو باد ای بیرون برندهٔ اندوهان اگر گویند چرا یعقوب را گفتند بر یوسف دو و بر یعقوب
اولیتر آن بودی که یوسف رفتی گوییم اگر یوسف رفتی بیت الاحزان دیدی و درویشی و دست تنگی
یعقوب و بی‌نوایی یوسف بنز از راحت رنج افتادی یعقوب را گفتند تو دیر است که در بند
و رنجی بر یوسف هر و تا مملکت و ولایت بر بینی که کودکی طفل را از تو ببرد نه امروز پادشاه
مصر‌ش با تو خواهیم سپرد در خبر است که چون خبر منتشر شد باز یعقوب

واستقبال یوسف وبرا زلیخا پیرشده بود ونابینا ودرویش گشته ودرغم یوسف وا بسیلۀ کسی را
شفاعت کرد تا دست او گرفت واورا بر راه یوسف برد وبنشاند هرگاه که کوکبۀ امدی از لشکر
قاید او گفتی برخیز که یوسف امد زلیخا گفتی این نه یوسف است گفتی تو چه دانی گفتی من بوی
او شناسم تا چند فوج بگذشت راست که ان کوکبه بدید امد او ان مادر که من بوی یوسف می شنوم مرا
پیش یوسف بر او را پیش یوسف اورد یوسف عم بنگرید زلیخا را بدید اسب باز داشت حرمت
داشت وبرا او گفت زلیخا جونت است گفت جنین که می بینی گفت ان حالت کجا شد گفت رفت
وتلف شد گفت جمالت کجا شد گفت در فراق تو نیست شد گفت چشم را چه کردی گفت از گریه
تباه شد گفت ملک نماند ومال نماند وجمال نماند ان معنی که تو میگفتی از محبت هیچ مانده است
گفت هرچه روز بر می اید زیادت میشود انگه گفت سبحان من جعل العبید ملوکا بطاعته وجعل
الملوک عبیدا بمعصیته سبحان ان خدائی که بطاعت بندگان را پادشاه کرداند ومعصیت پادشا
هان را بنده کرداند انگه دعا کرد تا چشم ومال وجوانی باوی داد واورا درنکاح خود اورد دوازده
دو پسر امد یوسف را ۝ فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَىٰ يُوسُفَ آوَىٰ إِلَيْهِ أَبَوَيْهِ وَقَالَ
ادْخُلُوا مِصْرَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَخَرُّوا
لَهُ سُجَّدًا وَقَالَ يَا أَبَتِ هَٰذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي
حَقًّا وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ وَجَاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ
مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَغَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَبَيْنَ إِخْوَتِي إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِمَا
يَشَاءُ إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ ۝ جون ایشان در پیش یوسف شدند یوسف
مادر وپدر خود را بنزدیک خود جای داد ومراد بمادر خاله است جه مادرش درین وقت
برجا نبود وعرب خاله را مادر خوانند جنانکه عم را پدر خوانند وقال ادخلوا وگفت

ایشان را که در مصر روید با امن وایمنی که از هیچ کس خوف وبیم نباشد شما را ابن عباس گفت
این برادران علمان گفت که پیش از ان از ملوک مصر خایف بودندی در مصر نیارستندی شدن
را بجوازدادن این سخن ان وقت گفت که باستقبال رفته بود وپدر را دیده جون در مصر درر فتند
ویوسف بر سریر ملک بنشست پدر ومادر خود را یعنی خاله را با خود بر سریر بنشاند وحسن بصری گفت
خدای تع مادرش را راحیل زنده کرد تا یوسف را سجده کرد تصدیقا للرؤیا وگفته اند که سریر
بمیدان برده بودند وجملۀ اهل مصر از مردان وزنان حاضر بودند جون ایشان بر سریر
بنشستند جملۀ زنان ومردان اهل مصر پیش او وسجده شدند پدر ومادر جون جنان دیدند
ایشان نیز بسجده شدند جنانکه گفت وخروا له سجدا یوسف عم گفت ای پدر این تاویل خواب
منست که من دیده ام پیش ازین خدای تع بدرست کرد یعقوب عم گفت با یوسف ایشان که اند
که ترا سجده کردند گفت همه بندگان وپرستاران من اند همه را بخریده ام در ایام قحط امروز
از کرامت دیدار تو همه را ازاد کردم در خبر ست ——— که جبرئیل عم این
قصه با رسول عم میگفت رسول را عجب امد از کرم یوسف جبرئیل برفت وباز امد گفت خدایت
سلام میکند ومیگوید عجب میداری بعزت عزمن که فردا قیامت جندان شفاعت دهم ترا
که تو گوئی حسبی حسبی گفته اند که این سجده خدای را بود ویوسف جه بود لجهة القبلة وبعضی
دیگر گفته اند که این سجده تعظیم بود نه سجده عبادت جون سجده فرشتگان ادم را وگفته اند در
عهد ایشان ملوک را بر وجه تحیت سجده کردندی وقد احسن بی وخدای من با من احسان
ونیکوئی کرد جون مرا از زندان بیرون اورد در خبر ست ——— که جون یعقوب عم
یوسف را بدید گفت ای یوسف بگوی که برادران با تو جه کردند گفت پدر را از من جه می پرسی
که برادران با من جه کردند از من ان پرس که خدای با من جه کرد قد احسن بی اذ اخرجنی

من السجن وجاء بکم من البدو با من نیکوی کرد که مرا از زندان بیرون اورد و شما را از
بیابان بنزدیک من اورد یوسف عم ذکر زندان کرد ذکر چاه نکرد و نگفت اذ اخرجنی من
الجب تا تعییر برادران نباشد پس از انکه ایشانرا عفو کرده بود من بعد ان نزغ الشیطان
بینی از انک میان من ومیان برادرانم وحشت افکند و دوستی تباه کرد مارا خدای بیکدیگر رسانید
بدرستی که خدای لطیف و نیکو کار است مران چیزرا که خواهد بلطف وی بود که فراق ما بو
صال مبدل کرد اوست دانا و درست کار و درست گفتار هرچه کند و گوید محض حکمت باشد ۞
رَبِّ قَدْ اٰتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْاَحَادِيثِ فَاطِرَ
السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ اَنْتَ وَلِيِّي فِي الدُّنْيَا وَالْاٰخِرَةِ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا
وَاَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ ۞ کلبی گفت مدت غیبت یوسف بیست و دو سال بود سلمان
فارسی گفت چهل سال بود حسن بصری گفت هشتاد سال بود و عمر یوسف صد و بیست سال
بود و اورا از زلیخا سه فرزند بود دو پسر افراثیم و میشا و یک دختر رحمه نام که زن ایوب
پیغمبر بود وهب گفت که یعقوب با فرزندان و خویشان که در مصر امدند هفتاد و دو کس
بودند و انگه که موسی از مصر بیرون شدند ششصد هزار و پانصد و هفتاد و اند مرد مقا
تل بودند و باقی زنان و کودکان و بیماران هزار هزار و دویست هزار بودند و یعقوب عم
بمصر فرمان یافت و یوسف را وصیت کرده بود که مرا بنزدیک پدرم اسحق ببر تا مرا انجا
دفن کن سعید جبیر گفت که یعقوب را در تابوتی نهادند از ساج و به بیت المقدس
اوردند همان روز برادرش عیص فرمان یافته بود هر دورا در یک گور نهادند و هر دو
بهم زاده بودند و عمرشان صد و چهل و هفت سال بود چون خدای تع یوسف را بهمه مراد و
ارزو بداد ملک و نعمت دنیا بر وی تمام کرد دانست که باوی نخواهد ماند تمنای بهشت کرد

ومرک

ومرک بارزو خواست گفت رب ای خداوند مرا از ملک و پادشاهی بدادی و از ان بهره
تمام کرامت کردی و مرا تاویل و تعبیر خواب بیاموختی ای افریننده اسمان و زمین
تو خداوندی منی و معین او لیتری در دنیا و اخرة توفنی مسلما جان من بر مسلمانی بردار
یعنی لطفی که کردی انرا دایم و باقی گردان و توفیق طاعت و انقیاد بخش و مرا بصالحان
و نیک مردان در رسان یعنی مرا با پدران من حشر کن و بدرجه ایشان برسان خدای تع اورا
بمصر فرمان داد وفات و اورا در رود نیل دفن کردند در صندوقی از رخام و سبب ان بود
که چون ویرا وفات رسید اهل مصر با یکدیگر مخالفت کردند هریکی میگفتند که ما ویرا بمحله خود
دفن کنیم تا کار بدانجا رسید که اورا در رود نیل دفن کنند تا اب بر وی میرود بهرجا که می رسد
برکت چیز یوسف میرساند بان محله و انجا که اب بوی می رسد ۞ ذٰلِكَ مِنْ اَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوْ
حِيْهِ اِلَيْكَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ اِذْ اَجْمَعُوا اَمْرَهُمْ وَهُمْ يَمْكُرُوْنَ
وَمَا اَكْثَرُ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِيْنَ وَمَا تَسْاَلُهُمْ عَلَيْهِ مِنْ
اَجْرٍ اِنْ هُوَ اِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِيْنَ وَكَاَيِّنْ مِنْ اٰيَةٍ فِي السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ
يَمُرُّوْنَ عَلَيْهَا وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُوْنَ وَمَا يُؤْمِنُ اَكْثَرُهُمْ بِاللّٰهِ اِلَّا وَ
هُمْ مُشْرِكُوْنَ ۞ این چه رفت از حدیث یعقوب و یوسف و برادرانش از جمله خبرهای
غیب است که ما وحی فرستادیم بتو و ترا اعلام میکنیم بر زبان جبریل عم و تو انجا نبودی
و حاضر نگشتی چون برادران یوسف دل بر کار خود نهادند و اتفاق کردند که با یوسف مکر کنند
و ویرا در چاه انداختند و چون حاضر نبودی و کتب نا خوانده و از کسی نا شنیده دلیل کند
بر صدق و نبوت تو و نیستند بیشترین مردمان مومن و اگرچه تو حریص باشی بر ایمان ایشان
و افراط و سعی و کوشش خود کنی در دعوة و اظهار معجزه تا ایمان ارند نیارند و حریص طلب

حتی باشد بغایت اجتهاد و تو ای محمد از ایشان مزدی نمی خواهی بر اداء این رسالت تا
ایشان را صارف باشد از اجابت دعوة و نیست این قرآن مگر ذکری و پندی مر جهانیان را
که بخوانند و بدانند و بدان متعظ شوند و کاین من آیة بسا آیة و نشان و دلیل هست بر آن
که در آسمان و زمین است بر آن میگذرند و از اندیشه کردن در آن اعراض میکنند و روی
بمیگردانند و اندیشه نمیکنند آیات آسمان آفتاب و ماه و ستاره و سیر و دور ایشان است
علی وتیرة واحدة لا تختلف لحالة فیها و انواع حیوان و نبات و اشجار و انوار و انهار و ثمار
آیات زمینند
هرچیزی که در اوان و وقت خود بود و ایمان نمی آرند بیشترین ایشان بخدای الا و ایشان
مشرکانند ابن عباس و مجاهد گفتند مراد بآیه مشرکانند چون ایشان را گفتندی
شما را که آفرید گفتندی خدای آنکه با این اقرار که بزبان میکنند بت می پرستیدند و میگفتند
اینان انبازان خدای و شفیعان ما اند و بروایتی دیگر از ابن عباس مراد شرک ایشانست
در تلبیه که مشرکان عرب گفتندی لبیک لا شریک لک الا شریک هو لک تملکه و ما ملک و قبیله
غطفان چنین گفتندی تالله لولا ان بکر دونک و بنو غفار گفتندی وهم بلونک یترک
الناس و یفجرونک ما زال منا عجیجا یاتونک و قریش گفتندی در لبیک لبیک حقا حقا
تعبدا و رقا خدای تع در لبیک زدن ایشان این آیه فرستاد وما یؤمن اکثرهم بالله الا وهم
مشرکون فی التلبیة عطا گفت مراد از این آنست که چون ایشان را رنجی و قحطی و
بیماری پدید آمدی در دعا و بخشندی چنانک گفت و اذا غشیهم موج کالظلل دعوا الله
مخلصین له الدین و چون آن رنج زایل شدی با سر شرک و کفر شدندی و از خدای یاد
نکردندی و از محمد باقر ع روایتست که مراد شرک طاعتست نه شرک عبادت و آن
آنست که شیطان را طاعت دارند و فرمان برند در ارتکاب معاصی ۝ افامنوا ان تاتیهم

غاشیة

غاشیة من عذاب الله او تاتیهم الساعة بغتة وهم لا یشعرون قل هذه
سبیلی ادعوا الی الله علی بصیرة انا و من اتبعنی و سبحان الله و ما
انا من المشرکین وما ارسلنا من قبلک الا رجالا نوحی الیهم من اهل
القری افلم یسیروا فی الارض فینظروا کیف کان عاقبة الذین من قبلهم
ولدار الآخرة خیر للذین اتقوا افلا تعقلون ۝ و هیچ ایمن شده اند ایشان از آنک
بایشان آید عذابی که باز پوشد ایشان را از عذاب خدای یعنی عذاب استیصال چنانک همه را
فرا رسد یا خود همی ناگاه قیامت بایشان رسد و ایشان را از آن خبر نباشد و ندانند و خدای تع
قیامت را ساعة خوانده است تا معنی باشد از قرب و سرعة در آمدن چنانک گفت و ما امر
الساعة الا کلمح البصر او هو اقرب آنگه خطاب کرد رسول را و گفت قل هذه سبیلی ای محمد
بگوی که این راه سنت آنکه بیان کرد و گفت ادعوا الی الله دعوة میکنم با خدای و با دین او
بر بصیرت و حجت و برهان من دعوت میکنم و آنکه بر دین سنت هم چنین دعوت میکند ابن
عباس گفت مراد صحابه رسول اند که ایشان بر نیکوترین طریقی بودند معدن علم و گنج
ایمان و لشکر خدای رحمان بودند و سبحان الله و منزه است خدا از آنک با وی شرک آرند
و اگر شما مشرکید من از جمله مشرکان نیستم آنگه حق تع بریشان رد کرد آنچ ایشان گفتند
که خدای تع پیغمبران چنین آدمی فرستاد با آنک گفت و ما ارسلنا و ما نفرستادیم از پیش تو ای محمد
الا مردانی را از جمله آدمیان دون فرشتگان از اهل شهرها نه از اهل بادیه که مردمان
شهری عاقل تر و حلیم تر باشند اگر این مشرکان عنید اند چرا نروند در زمین و سفر نکنند
تا ببینند که ما پیغمبران که فرستاده ایم چگونه بودند و کسانی که بایشان ایمان نیاوردند
حال ایشان چگونه شد و بنگرند تا عاقبت و سرانجام کسانی که از پیش ایشان بودند و ایمان نکردند

که ایشان میکنند تا چه گونه بود بان اعتبار گیرند و از مثل آن که ایشان کردند اجتناب
کنند انکه گفت که ایشان دنیا اختیار کردند و سرای آخرة که سرای بازپسین است بهترست
و نیکوترست کسانی را که پرهیزکار باشند از معصیتها ایشان خرد ندارند یا خرد را کار
نمی بندند ۝ حَتّٰى إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِبُوا جَاءَهُمْ
نَصْرُنَا فَنُجِّيَ مَنْ نَشَاءُ وَلَا يُرَدُّ بَأْسُنَا عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ لَقَدْ كَانَ
فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَىٰ وَلَٰكِنْ
تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِقَوْمٍ
يُؤْمِنُونَ ۝ یعنی ما پیش از تو رسولان فرستادیم با امتان ایشان دعوة کردند امتان خود را
دعوة ایشان قبول نکردند و ایشان را برنجانیدند و ایمان نیاوردند تا آنکه رسولان از ایمان ایشان
نومید شدند و بدانستند که ایشان را تکذیب کردند و باور نداشتند ما ناگاه نصرت ما بایشان آمد و عذاب
استیصال بکافران رسید پس برهانیدیم و نجاة دادیم انرا که خواستیم و عذاب ما چون بمجرمان و کافران
اید کسی باز نتواند کرد و باز نتوانند داشت لقد کان بدرستی که بوده هست در قصه یوسف و برادرانش
و قصهای پیغمبران گذشته عبرتی و پندی و موعظتی خداوندان عقل و خرد را که دران قصها
نظر کنند و اعتبار گیرند و از مثل آنکه ایشان کردند احتراز نمایند ما کان حدیثا یفتری این حدیث
بنوده است که فرا بافته باشند و دروغی که نهاده باشند ولکن تصدیق انست که پیش از وی بوده است
و فرستاده شده از کتابها و تفصیل هر چیزی است که مردمانرا بدان حاجت باشد و هدایتی و رحمتی
هست گروهی را که ایمان ارند و بدان منتفع گردند والله اعلم

سورة الرعد

مکی است قتاده گفت مدنی است جمله و ستایست از سعید جبیر و عبدالله عباس روایتست که رسول ع
گفت هرکه سورة الرعد برخواند خدای تع ویرا بوزن هر ابری که آمده و خواهد آمدن ده حسنه بنویسد

ورود قیامت از جمله وفاداران بعهد باشند ۝ بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ
الٓمٓرٰ تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَالَّذِي أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ
وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ
تَرَوْنَهَا ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي
لِأَجَلٍ مُسَمًّى يُدَبِّرُ الْأَمْرَ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ
تُوقِنُونَ ۝ عبدالله عباس گفت معنی المر انست که انا الله اعلم و اری منم خدای که احوال
شما میدانم و می بینم تلک آیات الکتاب این آیات کتابی قرآنست و روا بود که معنی این بود که این
حروف مقطعه که الف و لام و میم و راست آیات و نشانهای کتابی است که در توریة صفت او کرده ام
انکه ابتدا کرد و گفت والذی انزل و آنچه فرو فرستاده شد بتو ای محمد از این قرآن حق است و صواب
و درست است و راست جنگ در وی زن و دست در وی زن و بر وی کار کن با آنکه حق است بیشترین
ایمان نمی آورند و تصدیق آن نمیکنند مقاتل گفت آیة در مشرکان آمد که ایشان گفتند که محمد
این قرآن از خود میگوید الله الذی خدای انست که برداشت آسمانها را بی عمادی که از زیر وی باشد
و بی علاقه که از بالاء ان بود گفتند که این آیة از جمله صد و هشتاد آیه است که خدای تع بجواب مشرکان
کرد چون گفتند رسول را که خدا را توجه کرد و او را چه صنع است گفت خدای هفت آسمان را بر داشت
معلق بی ستون که می بینید شما از بعضی گفته اند که ستونی هست ولکن مرئی نیست از انک شما از ان نمی توانید
دیدن حکما و بعضی از مسلمانان گفتند که آسمان محیط است از جمله جوانب بزمین و زمین چون
کرسی نهاده است در میان آسمان و آسمان بر مثال دو طاس است که بر روی یکدیگر نهند و زمین در میان
او چون نقطه دایره است مسلمانان گفتند آسمان و زمین بقدرت خدای بر پا است و حکما گفتند
زمین بدو فلک ساکن است با عقلات متکافی و فلک بفلکی دیگر که بالای انست تا بفلک نهم

که از افلاک الافلاک کویند و برین قاعده مالا یتناهی از افلاک لازم اید تا هر یکی ان یکی نکاه میدارد
و وجود افلاک مالا یتناهی محال است بس کفتار ایشان محال بود و بعضی دیکر کفتند معنی اینست
که اسمانها بر داشت بی عمادی که ببینید یعنی عمادی هست تا دیده نشود و اکر بودی دیده شدی ثم استوی
علی العرش ای استولی پس انکه مستولی شد بر عرش و قادر امد بر افریدن وی و عاجز نشد و افتاب
و ماه را مسخر کرد تا بفرمان و ارادت وی میروند چنانکه وی خواهد هر یکی میرود باجل مسمی
و منزلی معین افتاب بیک سال دوازده برج ببرد و هر برجی بیک ماه و هر روزی از مطلع دیکر بر اید
و بغربی دیکر فرو شود و کفته اند لاجل مسمی تا بروز قیامت که افتاب منکسف و ماه منخسف
و ستارکان منکدر یدبر الامر کار جهان تدبیر میکند بخلق و موت و ارزاق و اجال کروهی را از کتم عدم
در وجود می ارد و کروهی را از پشت زمین بشکم زمین میرساند بر وفق حکمت و صلاح و ایات و علامات
همه را تفصیل میدهد و بشرح و بیان میکند و لبس و اشکال از وی بر میدارد این همه برای ان تا
بود که شما بیقین بدانید که این مدبر و مفصل قادر است بر بعث و نشر و بدانید که شما بان خواهید
رسیدن و ثواب از خدای خواهید دیدن و بجزاء انچ میکنید از طاعات و معاصی خواهید رسیدن ۝
وَهُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْهَارًا وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ
جَعَلَ فِيهَا زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ
يَتَفَكَّرُونَ وَفِي الْأَرْضِ قِطَعٌ مُتَجَاوِرَاتٌ وَجَنَّاتٌ مِنْ أَعْنَابٍ وَزَرْعٌ
وَنَخِيلٌ صِنْوَانٌ وَغَيْرُ صِنْوَانٍ يُسْقَى بِمَاءٍ وَاحِدٍ وَنُفَضِّلُ بَعْضَهَا عَلَى
بَعْضٍ فِي الْأُكُلِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ۝ اوست ان خدای که
بکشید زمین را و بکسترد حق تع در بدایة خلق زمین بیافرید بر جای کعبه و انکه بفرمود تا جمله
زمین را از زیر کعبه بیرون اوردند انکه زمین بر پشت اب بود همچنانکه کشتی باشد بر سر اب می

جنبد

جنبید و ارام نمی کرفت حق تع کوهها را بیافرید و مثقله زمین کرد بمثابت سنکهاء کران
که بر کناره بساط نهند تا باد در ننوردد چنانک کفت وجعل فیها رواسی و در زمین بکرد
و بیافرید کوهها بیخ اور و ثابت و هم چنین جویبار فراخ در زمین بیافرید و از هر نوعی میوها
دو جفت و دو نوع و دو لون سیاه و سفید و ترش و شیرین و تر و خشک در می پوشد تاریکی و
ظلمت شب را ضیا و نور روز تا سیاه و روشن میکردد درین چیزها ایاتی و علاماتی است قومی را
که تفکر کنند و اندیشه بکار ارند تا معبود خود و افریننده جهان را بشناسند و در زمین پارهائی
است نزدیک بیکدیکر و پیوسته بهم همه از یک جنس اند و یک شکل و صورت دارند با این همه
مختلف اند بعضی را صلاحیت زرع هست و بعضی را نیست بعضی نبات رویاند و بعضی نرویاند
و این بوستانهای است از انکور و کشت و درختان خرما بعضی انست که از یک اصل بر امده است
و بعضی نه چنین است همه از یک زمین رسته و بیک اب ایشان را می دهند ما که افریدکار و پروردکاریم
بر حسب انچ میخواهیم بعضی را بر بعضی تفضیل میدهیم در طعم و بوی و رنک درین چیزها ایاتی و دلالاتی
هست که ان همه تدبیر مدبری است قادر مختار حکیم که اکر چنان بودی که طبایعیان کویند بایستی
که همه را یک رنک و یک طعم و یک شکل بودی چون اب و هوا و خاک یکی است جابر بن عبد الله الانصاری کفت
از رسول عم شنیدم که علی را کفت الناس من شجر شتی وانا وانت من شجرة واحدة انکه این ایه بر
خواند وفی الارض قطع متجاورات الی قوله یسقی بماء واحد مجاهد کفت ——— در میوها چنان
تفاصیل نهاد که در بنی ادم همه از یک پدر و مادر اند و این همه اختلاف در ایشان یکی دراز و یکی کوتاه
یکی سفید و یکی سیاه یکی عاقل و یکی ابله یکی سعید و یکی شقی حسن بصری کفت این مثلیست که خدای
تع زده است برای دلها که همه از یک اصل اند چنانک پاره های زمین و بر زمین باران فرستد بعضی باران
قبول کند که نرم باشد و بعضی قبول نکند از انک سخت باشد هم چنین خدای تع کتاب فرستاد از اسمان
و با ایشان الطاف کرد بعضی دلها نرم بود ایمان قبول کرد و بعضی سخت بود بر کفر و معاصی اصرار
کرد انکه کفت بخدای که هیچکس هم نشین قران نباشد و الا چون بر خیزد یا زیادتی یا نقصانی قال الله تع

وننزل من القرآن ما هو شفاء ورحمة للمؤمنین ولا یزید الظالمین الا خسارا ۝ وان
تعجب فعجب قولهم ءاذا کنا ترابا ءانا لفی خلق جدید اولئک الذین
کفروا بربهم واولئک الاغلال فی اعناقهم واولئک اصحاب النار هم
فیها خالدون ویستعجلونک بالسیئة قبل الحسنة وقد خلت من قبلهم
المثلات وان ربک لذو مغفرة للناس علی ظلمهم وان ربک لشدید
العقاب ۝ حق سبحانه وتعالی خطاب کرد با رسول خود وگفت اگر ترا عجب می‌اید از این کافران که
با این همه ادله وبراهین وحجج وایات وعلامات کفر می‌ارند وبر کفر اصرار میکنند وجمادات می‌پرستند
و نیز عجب است گفتار ایشان که میگویند ای ما چون خاک شده باشیم ودر زیر خاک پوسیده ما را دگرباره ما را
خلق نو درخواهند افزید و برخواهند انگیخت انانک این سخن گفتند انانند که بخدای کافر شدند وایشان
انانند که فردا قیامت در گردنها ایشان غلها باشد وایشان اهل دوزخ ودر دوزخ جاوید باشند
ویستعجلونک بالعذاب وتعجیل میکنند ویژوهی یعنی در دنیا از تو عذاب میخواهند پیش از احسان
ورحمت واین بود که کافران بر سبیل استهزا میگفتند اگر این عذاب که ما را وعده میدهید حق است
وازنا اصل هست ان عذاب بیار چنانک خدای تعالی از ایشان حکایت کرد واذ قالوا اللهم ان کان
هذا هو الحق من عندک فامطر علینا الایة وقد خلت ومثل ایشان بگذشت بر امتان گذشته عقو
بتها وانواع عذابها وبدرستی که خدای تو ای محمد خداوند مغفرت وامرزش است مردمان را بر ظلم
ایشان واین وعدهٔ امرزش مطلق است بتیهٔ مقید بنیت وخداوند تعالی سخت عقوبت است سعید
بن المسیب گفت چون این ایه امد رسول خدای گفت اگر نه عفو خدای بودی وتجاوز او هیچ ادمی را
عیش خوش نبودی واگر نه وعید وعقاب وی بودی همه ادمیان پشت باعفو او کنا اتکالی ۝
ویقول الذین کفروا لولا انزل علیه ایة من ربه انما انت منذر ولکل

قوم هاد الله یعلم ما تحمل کل انثی وما تغیض الارحام وما تزداد
وکل شیء عنده بمقدار عالم الغیب والشهادة الکبیر المتعال ۝
میگویند انک انی که کافران بر سبیل طعن چرا ایتی و دلالتی فرو نمی اید بر وی از خدای وی اگر
وی پیغمبر خدای است تا حجت نبوت وی باشد ودلیل صحت قول وی خدای تعالی جواب داد وگفت ای
محمد تو پیغامبر تری انذار بتو تعلق دارد وادای رسالت و اعذار و انذار است نه انزال ایات
چه این بخدای تعلق دارد وبحسب مصلحت فرستد وهر گروهی را راه نماینده باشد ولهادی که بدو اقتدا
کنند عبد الله عباس گفت ــــ چون این ایه امد رسول ع دست بر سینهٔ خود نهاد وگفت انا
المنذر ودست بر دوش علی نهاد وگفت انت الهادی یا علی بک یهتدی المهتدون من بعدی وحذیفه
الیمان گفت که رسول ع گفت اگر این کار یعنی خلافت با علی کنند او هادی مهتدی است چون
امام اول است هادی است و امام اخرت مهدی است این دلیل نجاة و خلاص تو است لقوله ع لن تهلک الرعیة
وان کانت ظالمة مسیئة اذا کانت الولاة هادیة و ناقة باین ایة گرا باشد اگر امام معصوم
باشد انکه حق تعالی از کمال قدرت و کمال علم خود خبر داد وگفت الله یعلم خدای میداند انچ هر مادهٔ در شکم
خود بر میدارد که نر است یا ماده تمام است یا ناتمام نیکست یا بد سعید است یا شقی و میداند انچ
رحمها از بکاهد از نه ماه تا شش وانچ بیفزاید تا یکسال یا دو سال حسن بصری گفت انچ بکاهد بسقط
وبی وقت از شکم بیفتد یا بیفزاید بر مدت نقصان یا بتمام نه ماه برسد ومدت حمل نزدیک ما کمتر
از شش ماه نباشد وبیشتر از نه ماه نباشد وبیک روایت یکسال و مذهب ابو حنیفه انست که بیشتر
مدت حمل دو سال باشد ومذهب شافعی انست که چهار سال باشد شافعی گفت که حماد بن سلمه گفت
هرم بن حیان بچهار سال بزاد وچون بزاد دندانهاش تمام بر امده بود در حضرت که در عهد
عمر خطاب زنی را اوردند تا سنگسار کنند بعلت انک بشش ماه زاده است امیر المؤمنین علی ع

عمر را گفت ان خاصمتک بکتاب الله خصمتک اگر این زن با تو بکتاب خدای خصومت کند غلبه
کند بر تو گفت چگونه گفت خدای گفته است وحمله وفصاله ثلثون شهرا قال والوالدات یرضعن
اولادهن حولین کاملین دو سال که مدة رضاع است از سی ماه بروی شش ماه بماند پس شش
ماه مدة حمل باشد عمر گفت راستی گفتی بفرمود تا آن زن را رها کردند وکل شیء عنده هر چیزی
نزدیک خدای جل جلاله بمقداری و اندازه باشد چنانک حکمت وی اقتضا کند بی زیادت و
نقصان قال گفت ——— اجال وارزاق نزدیک وی مقدر است عقدا معلوم و او
عالمست بغیب یعنی بکارهای پوشیده ونهانی وانچ آشکارا است و شاهد بود یعنی موجود و
معدوم داند ونهان و آشکارا شناسد او بزرگی بزرگوار است همه چیزی در منزلة و مرتبت
دون او باشد قاهر ومستعلی بر همه چیزها ۝ سَوَاءٌ مِنْكُمْ مَنْ أَسَرَّ الْقَوْلَ وَمَنْ
جَهَرَ بِهِ وَمَنْ هُوَ مُسْتَخْفٍ بِاللَّيْلِ وَسَارِبٌ بِالنَّهَارِ لَهُ مُعَقِّبَاتٌ مِنْ بَيْنِ
يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى
يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ وَمَا لَهُمْ
مِنْ دُونِهِ مِنْ وَالٍ ۝ بیان کمال عالمی خود کرد و گفت یکسانست نزدیک علم و دانش او
از شما آنکس که سخن پنهان گوید وانکس که آشکارا گوید وانکه او بشب پوشیده بود در تاریکی وانکه آشکارا
وروند بود بروز از بهر حوایج خود یعنی جمله معلومات نزدیک او متساوی است از آنجا که او
عالم بذاتست عبدالله عباس گفت ——— مراد انست که او عالمست بانکس که او بشب در تاریکی
پوشیده گی کند بزنی و تهمتی رود وانکه بروز نماید که من از تهمت بری ام و اظهار حسن سمت کند
و برین وجه تهدید و وعید را باشد او را یعنی خدای را عز جلاله فرشتگانی هستند بشب و روز
بر عقب یکدیگر آیند وجماعتی بروند بر عقب ایشان وجماعتی دیگر بیایند وایشان فرشتگان

روز و شب اند که خدای می فرستد برانکه داشتن آدمیان و گفته اند که ضمیر له ضمیر من اسر است
یعنی آنکس را که سخن پنهان وآشکارا کند فرشتگانی اند بروی موکل از پیش وی وازپس وی
بامر و فرمان خدای ویرا نگاه میدارند از پس و پیش وی درخبر هست ——— که خدای
تعالی را فرشتگانی اند موکل بحفظ تا شیاطین را از چشمها را بان میرانند چنانک کسی مگس
را از انگبین براند درخبرست ——— که یکی از جمله بزرگان صحابه رسول را پرسید که بر ما
چند فرشته موکل اند گفت دو فرشته یکی بر راست و یکی بر چپ وانکه بر راستست امیرست بر آنکه
بر چپ است چون بنده حسنه بکند فرشته دست راست یکی را ده بنویسد و چون سیئه بکند فرشته
دست چپ گوید بنویسم گوید توقف کن باشد که پشیمان شود یا استغفار و توبه کند هیچ بروی ننویسم
واگر نکند گوید که بنویس که خدای ما را ازین برهاناد که بد قرینی است مر خدای را مراقبه نمیکند و ازو
شرم نمیدارد و ذلک قوله ما یلفظ من قول الا لدیه رقیب عتید و دو فرشته دیگر اند خدای را در
پیش و پس که نگاه میدارند و ذلک قوله له معقبات من بین یدیه ومن خلفه و فرشته دیگر
است که موی پیشانی تو بدست اوست یعنی مسلط است بر تو چون تواضع کنی ترا رفیع کند چون
تکبر کنی ترا وضیع کند و دو فرشته دیگر اند که بر لب تو موکل اند هیچ چیز نگه ندارند جز صلوات
تو بر محمد وال محمد و فرشته دیگر بر دهن موکل است تا مار در دهن نشود و دو فرشته دیگر بر
چشمهات موکل اند این ده فرشته موکل اند بر هر آدمی و شب دهی دیگر بیایند و ده کانه روز
بروند جمله بیست فرشته باشند ده بروز و ده بشب و ابلیس بروز متعرض وسوسه آدمیان باشد
و فرزندانش بشب درخبرست ——— که چون شب آید فرشتگان روز بروند خدای تع گوید
بندۀ مرا چگونه رها کردید گویند خداوندا تو داناتری در عبادتش رها کردیم این ذکر فرشتگان را
گوید چگونه دیدید ویرا گویند بار خدایا در عبادتش یافتیم سعید جبیر از عبدالله عباس روایت

کرد که مراد بقوله معقبات پادشاهی است که او را نکاه بان و حرس باشد شب و روز ضحاک
کفت ـــــ مراد پادشاهان کافر اند که کمان برند که حرس ایشان از خدای نکاه تواند داشت
و برین وجه مورد آیة تهکم را باشد ابن جریج کفت ـــــ مراد رسول خداست یعنی او را نکاه
بانانی هستند که نکاهش میدارند از شر جنیان و از طوارق شب و روز ابن زید کفت ـــــ
در قصهٔ عامر بن الطفیل و اربد بن ربیعه آمد رسول عم در مسجد نشسته بود با جماعتی صحابه
ایشان در مسجد آمدند مردم همه برخاستند یکی از صحابه جمله کفت ـــــ یا رسول الله این عامر
بن الطفیل است که بتو میل ید کفت رها کنید تا بیاید اکر خدای بوی خیری خواهد مهتدی شود
او بیامد و پیش رسول بیستاد و کفت ای محمد اکر من اسلام آرم مرا چه باشد کفت آنچه دیکر مسلمانان را
بود و آنچه بر ایشان بود کفت مرا امیر اهل وبر کنی تا من امیر وبر باشم و تو امیر اهل مدر کفت نه
کفت پس چه پایه بخشی مرا کفت عنان اسپان در دست تو نهم تا بران غزو کنی کفت عنان اسپان
خود در دست منست امروز بتو چه حاجتست ولیکن بخیز تا با من سخن کویی و مناظره کنی
رسول عم برخاست و با او برفت و بجایی بنشستند و مناظره میکردند عامر بن الطفیل اربد را
کفته بود که چون با او خصومت کنم و او از من بلند شود تو از پس وی در آیی و تیغ زن و وی را
بکش و برین اتفاق کرده بودند چون عامر در خصومت رفت و مناظره میان وی و رسول سخت
کشت اربد برخاست و با پس پشت رسول رفت و خواست تا تیغ برکشد بشتر از بدستی تیغ بیرون
نیامد دیکر خدا انکه جهد کرد تیغ در نیام بجنبید و عامر اشارت میکرد با او رسول بازنکریست اربد
را دید قوة میکرد و میکوشید تا تیغ از نیام برکشد کفت اللهم اکفنیهما بما شئت بار خدایا کفایت
کن از من کار اینها بهرچه خواهی خدای تع صاعقه فرستاد و اربد را بسوخت و عامر بکریخت و میکفت
یا محمد خدایت را بخواندی تا اربد بکشد والله که من این شهر بر تو پر از لشکر باز کنم رسول عم کفت

خدای کفایت کند او بیامد و برادر زنی سلولیة فرو آمد و بامداد برخاست و سلاح در پوشید و از
مدینه بیرون رفت و در صحرا میتاخت و میکفت بحق لات و عزی اکر محمد با من بصحرا بیرون
آید و صاحبش یعنی ملک الموت هردو را بنیزه بدوزم خدای تع فرشته را فرستاد تا یک پر بروی
زد و بیند اختش در حال غده از زانوی وی برآمد و بر رک او بخانهٔ آن زن سلولیه رفت
و میکفت غدة کغدة البعیر و موت فی بیت سلولیة آنکه اسب بخواست و بر نشست تا بقبیلهٔ خود
رود در راه هم بر پشت اسب بمرد خدای تع دعاء رسول در حق هردو اجابت کرد و این آیات
درین قصه بفرستاد و از انجا سواء منکم من اسر القول تا آنجا که وما دعاء الکافرین الا فی ضلال انکه
حق تع باز نمود که خدای حال بر هیچ کس بنکرداند تا او حال بر خود بنکرداند یعنی تا ایشان بر استقامت
باشند خدای با ایشان بر سر فضل و رحمت باشد چون نیة بکردانند خدای حال ایشان بریشان
بکرداند در خبرست ـــــ که چون تحریم خمر فرود آمد رسول عم نهی میکرد و هرکجا که می یا
فتند می ریختند یک روز رسول عم در کوچه از کوچهای مدینه می رفت مرد انصاری می آمد
قرابهٔ خمر بر دست کرفته چون رسول را بدید متغیر شد و بترسید راهی طلب کرد تا بکریزد نیافت
در دل نیت کرد با خدای تع و کفت بار خدایا اکر این بار دیکر بکذرد که ادی دیکر بر سد
این خطا نروم آنکه ترسان و لرزان برآمد تا که برسول رسید سلام کرد رسول عم کفت ای
فلان چیست که بر دست داری یا در دست کفت که خمرست کفت بار سرکه است یا رسول الله کفت
بده او قرابه از سر بکرفت با دلی خائف و دستی لرزان بار برد دست رسول بریخت
راوی خبر کوید که سرکه صافی باکیزه بود رسول عم از ان بچشید و یاران بچشیدند
مرد متعجب فرو ماند و کفت یا رسول الله بدان خدای که ترا بحق بخلقان فرستاد که من خمر
در قرابه کردم کفت راست میکویی و لکن چون مرا دیدی در دل چه نیت کردی کفت توبه

نصوح کردم وکفتم بار خدایا اکر این بار دیکر رسوا نکنی باس ماننده این کار نروم کفت لاجرم
جون خدای تعالی صدق نیة او شناخت حال بکردانید و خمر در قدح سرکه کردانید این آیة
برخوان ان الله لا یغیر ما بقوم الآیه و اذا اراد الله جون خدای خواهد بقومی بدی وهلاکه
وعذابی را فلا مرد له هیچ ردی و باز کردانیدنی نباشد و ایشانرا بدون خدای والی نباشد کان
بلا بکرداند از ایشان وحاجت کند ایشان را ⊙ هُوَ الَّذِي يُرِيكُمُ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا
وَيُنْشِئُ السَّحَابَ الثِّقَالَ وَيُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ وَالْمَلَائِكَةُ مِنْ خِيفَتِهِ
وَيُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ فَيُصِيبُ بِهَا مَنْ يَشَاءُ وَهُمْ يُجَادِلُونَ فِي اللَّهِ وَهُوَ
شَدِيدُ الْمِحَالِ لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ
بِشَيْءٍ إِلَّا كَبَاسِطِ كَفَّيْهِ إِلَى الْمَاءِ لِيَبْلُغَ فَاهُ وَمَا هُوَ بِبَالِغِهِ وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ ⊙ اوست آن خدای که برق را بر شما میٔ باران بشما نماید در حالی
که خوفست از صاعقه آتش وطمع است که باران آید وقطره ابر در قتاده کفت خوفا
للمسافرین از آنکه مسافرانرا خوف بود از آنکه رنج برد او را ز باران وطمعا للمقیم یا در روزی
ینشئ و بدید آورد و پیدا فرماید بر سبیل ابتدا او اختراع ابرها که از ان ابها باران دثقل
اعتمادی باشد لازم از جهت ثقل ویسبح الرعد بحمده و تسبیح میکند خدایرا رعد
بحمد وثنا و ستایش وی و فرشتکان تسبیح میکنند خدایرا از بیم و ترس وی تسبیح تنزیه
خدایرا باشد از انچه بروی روا نباشد و تسبیح رعد کفته اند که دلالت کردن وی بود
بر انکه وی را خالقی هست مستحق تسبیح جنانکه سجده جمادات خدایرا دلالت ایشان باشد
بر آنکه وی کا مستحق سجده و کفته اند که رعد نام فرشته است موکل بر ابر سعید جبیر از عبد
الله عباس روایت کرد که جمع جهودان پیش رسول آمدند و کفتند ای محمد آمده ایم تا از تو

صایلی

سایلی بپرسیم اکر جواب بصواب دهی ایمان آریم کفت عهد کردید که خلاف نکنید کفتند کردیم
کفتند ما را خبر ده از رعد تا جیست کفت فرشته ایست موکل بر ابر تازیانه بدست دارد
که او را بدان می راند از انجا که خدای فرماید کفتند این آواز جیست کفت زجر اوست او را
تما انجا رود که ویرا باید کفتند راست کفتی ابو هریره کفت جون رعد آمدی رسول کفتی سبحان
من یسبح الرعد بحمده والملائکة من خیفته وهو علی کل شیء قدیر وابن عباس کفت هر که
آواز رعد شنود و این کلمات بکوید اکر او را صاعقه رسد دیة او بر منست وهم ابن عباس
کفت که رعد فرشتهٔ است جون آواز برداره بتسبیح در آسمان هیچ فرشته نماند الا که آواز بردارد
بتسبیح عندان خدای تعالی باران فرستد ویرسل الصواعق و بفرستد صاعقها را و ان آتشی بود
که از آسمان فرو آید بر هر جا که آید بسوزد ان صاعقه را با نکسی ساند که خواهد محمد باقر ع
کفت صاعقه بمومن و کافر رسد بذاکر نرسد که ذکر خدای کند وهم یجادلون وحال آنست که ایشان
جدال وخصومت میکنند در دین خدای یعنی عامر بن الطفیل واربد وکفته اند مردی بود
از طواغیت عرب رسول ع جماعتی را پیش وی فرستاد تا با اسلامش دعوت کنند برفتند ودعوت
کردند کفت بکویید تا خدای محمد که شما مرا باوی دعوت میکنید از جیست از زر است یا از سیم یا
از مس است یا از آهن ایشان کفتند خدای بی مثل ومانند است و بر هیج تشبیه نباید کردن
ایشان باز کشتند ورسول را خبر دادند کفت بروید که بار اورا دعوت کنید برفتند و دعوة کردند
کفت من اجابت نکنم محمد را تا خدای او را به نبینیم و ندانم که جیست باز آمدند و رسول
را خبر دادند کفت بار دیکر بروید تا حجت بروی متوجه شود بیامدند و باوی مناظره کردند
همان مقالت میکفت وجدل میکرد ابری بر آمد با رعدی وبرقی و یکی شرار از ان برق بیفتاد
وبر ان کافر آمد و او را بسوخت یاران باز کشتند تا رسول را خبر دهند جمعی صحابه پیش

ایشان بر افتادند و گفتند صاعقه چگونه سوخت صاحب شما را گفتند شما چه دانید گفتند خدای تع
آیة فرستاد ویرسل الصواعق فیصیب بها من یشاء خدای تع صاعقه فرستد و برساند او را بآنکس
که خواهد و او سخت حقد و کینه و خشم است و سخت گیر است له دعوة الحق او راست یعنی
خدایرا است دعوة راست وحق یعنی اجابت کردن دعاء حق امیر المؤمنین علی ع دعوة حق
توحید است ابن عباس گفت شهادة ان لا اله الا الله است وانا که ایشان میخوانند و میپرستند
از بتان بدون خدای لا یستجیبون لهم اجابت نکنند ایشانرا بهیچ چیزی از آنچ طلب دارند
یعنی هیچ چیزی و نفعی نکند داعیان خود را چنانکه هیچ نفع نه بینند آنکس که دست خود و
انگشتانرا گشاده کرده اند تا آب بر گیرد و بدهن خود رساند هیچ آب بر کف وی قرار نگیرد و هیچ
مقصود وی بحاصل نیاید مجاهد گفت ـــــ عابد اصنام و بت پرستان چنان باشد که آنکس
که آب را بدست بخویشتن خواند تا بدهنش رسد و نرسد چه آب بدعوة وی اجابت نکند
و پیش وی نیاید و اهل معانی گفتند ـــــ معنی آنست که چون کسی باشد که خواهد که آب در
قبض کیرد و آب در دست وی نه ایستد و گفته اند که امیر المؤمنین علی ع تمثل کردی ٥
ومن یحبب الدنیا یکن مثل قابض علی الماء خانته فروج الاصابع آنکه فرمود و بیان کرد
که خواندن کافران مرتبانرا نیست مگر در ضایع شدنی یعنی ایشانرا اجابت نکنند و دعاء ایشان
ضایع کرده و هلاک شده ابن عباس گفت ـــــ دعاء کافران نیست مر خدایرا مگر در ضلالتی
و خسارتی بحکم آنکه دعاء ایشان محجوب باشد از خدای و او را اجابت نبود ٥ وَلِلّٰهِ یَسْجُدُ
مَنْ فِی السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضِ طَوْعًا وَکَرْهًا وَظِلَالُهُمْ بِالْغُدُوِّ وَالْاٰصَالِ
قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضِ قُلِ اللّٰهُ قُلْ اَفَاتَّخَذْتُمْ مِنْ دُوْنِهٖ اَوْلِیَاءَ
لَا یَمْلِکُوْنَ لِاَنْفُسِهِمْ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا قُلْ هَلْ یَسْتَوِی الْاَعْمٰی وَالْبَصِیْرُ اَمْ هَلْ

تَسْتَوِی الظُّلُمٰاتُ وَالنُّوْرُ اَمْ جَعَلُوْا لِلّٰهِ شُرَکَاءَ خَلَقُوْا کَخَلْقِهٖ فَتَشَابَهَ
٥ الْخَلْقُ عَلَیْهِمْ قُلِ اللّٰهُ خَالِقُ کُلِّ شَیْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ
حق تع درین آیة بیان کرد که هر که هست از عقلا در آسمانها و زمینها همه خدایرا سجده میکنند
اما بطوع و رغبت اما باکراه و اجبار مؤمنان خدایرا بطوع و رغبت سجده کنند و کافران بترس
و بیم و شمشیر یا از روی حاجت و افتقار و ابو علی گفت ـــ سجود کردن تذلیل و تسخیر
باشد چنانکه تن درست را بیمار کند و توانگر را درویش و زنده را بمیراند و سایهها را ایشان نیز بامداد
و شبانگاه ابن عباس گفت مراد سایهها ساجدان است که چون ایشان سجده کنند سایهها مؤمنان
چنانکه ایشان طایع باشند بطوع سجده کنند و آنانکه کافر باشند سجده بکره کنند سایهها ایشان
هم بطوع سجده کنند و گفته اند مراد بسجده سایه افتادن وی است بر زمین بر مثال ساجد که
روی بر خاک نهد و گفته اند که تصریف و تذلیل وی است در طول و قصر آنکه رسول را خطاب
کرد و گفت بگوی این کافرانرا بر سبیل احتجاج که کیست خدای آسمانها و زمین آنکه گفت اگر
ایشان جواب ندهند و حق نگویند تو بگوی که خدای آسمان و زمین الله است آنکه گفت بگوی
ای فرا گرفتید شما جز از وی فرود تر از وی دوستانی که با ایشان تولا میکنید و ضر خود نباشند
دیگری را نباشند آنگه ـــ مثلی دیگر زد و گفت بگوی ای محمد هیچ یکسان باشد نابینا و بینا
و هیچ راست باشد تاریکی با روشنایی یعنی نباشد کافران نابینا اند و در تاریکی اند حق نمی
بینند و در تاریکی شرک و کفر گرفتارند و مؤمنان بینا اند حق را می بینند و در روشنایی
ایمان و حجت و برهان اند با یکدیگر هرگز برابر نباشند ام جعلوا لله شرکاء نه که این مشرکان
مر خدایرا انبازان بدید کرده اند چه این شرکا آفریدند چیزی چنانکه خدای آفرید تا خلق
بر ایشان مشتبه شود ندانند که آفریده این کدام است و آفریده آن کدام چون ایشان آفرینش

ببینند چگونه شریکان خدای باشند قل الله بگوی که خدای است آفریننده هر چیزی از آسمان
و زمین و کوه و دریا و حیوان و جماد و اصناف خلق از جواهر و اعراض و اوست خدای
قاهر شکننده و غلبه کننده کس وی را قهر نتواند و بر وی غالب نتواند گشت ۝ أَنزَلَ مِنَ
السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا
وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حِلْيَةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلُهُ
كَذَٰلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَ
أَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ كَذَٰلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ ۝
این مثلی است که خدای تبارک و تع زده است برای حق و اهل حق و باطل و اهل باطل حق را
و اهل حق را مثلی با آب زده که از آسمان بیاید رودخانها باب روان گردد و بان مقدار که
خدای خواهد بود روان رود انگه از آنکه بان منتفع شوند و از ان متمتع گیرند و با آنچه بگدازند از زرها
از زر و نقره و ازان زیورها و حلیها سازند سیل که بیاید اثر وی در زمینها و چشمها و
چاهها باقی ماند مدتی و هم چنین آنچه از زر و نقره سازند بماند و باطل را و اهل او را مثلی
زده است بان کفک که بر سر آب آید در وقت رفتن سیل و کفک آنچه بگدازند از جواهر و بر سر آید
تا بنگری از این دو کف هیچ باقی نماند همه ناچیز و مضمحل گردد هم چنین است حق و اهل حق
اگر چه اندک باشند هرگز منقرض نشوند و باطل و اهل باطل اگر چه بسیار باشند ایشان را
بقایی نباشد پس برنیاید که منقرض گردد می گوید که فرو فرستاد از آسمان آبی پس روان
شد رودها باندازه و اندازه آن خود در مجری و مسیل بحسب ضیق و سعت پس برداشت سیل
آب کفی بر سر آینده و مما توقدون و از آنچه آتش بر وی می افروزید در گداختن وی از زر
و نقره و برنج و روی برای طلب کردن و ساختن زیور و اوانی کف باشد مانند این مانند

کف

کف آب کذلک همچنین مثلها زند خدای تع حق را و باطل را اما کف گران شبه باطل است برود
جفاء یعنی پراکنده و متفرق شود بتعجیل و شتاب و اما آنچه سود کند مردم را در زمین بایستد
و درنگ کند و بماند هم چنین داستانها بدید کند خدای ۝ لِلَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمُ
الْحُسْنَىٰ وَالَّذِينَ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُ لَوْ أَنَّ لَهُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا
وَمِثْلَهُ مَعَهُ لَافْتَدَوْا بِهِ أُولَٰئِكَ لَهُمْ سُوءُ الْحِسَابِ وَمَأْوَاهُمْ
جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمِهَادُ ۝ آنکه گفت آنان که خدای را اجابت کنند بآنچه ایشان را
دعوت کند از اسلام و راه حق هست ایشان را نیکوئی از آنچه کرده باشند از اعمال در بهشت و آنانکه
او را اجابت نکنند و بر کفر اصرار کنند ایشان را عذابی باشد که اگر ایشان را باشد و ملک و ملک
ایشان بود آنچه در زمین است و گناهکاران باشند یعنی ملک زمین مضاعف شود
خواهند که خود را باین جمله باز خرند از ان عذاب اما کس باز نخرد شد و فدیه قبول نکنند
ایشان آنانند که ایشان را حساب بد باشد و شمار سخت و جای ایشان دوزخ باشد و بد بتری
و جای است دوزخ ۝ أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ
هُوَ أَعْمَىٰ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ الَّذِينَ يُوفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَلَا
يَنْقُضُونَ الْمِيثَاقَ وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ
رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ وَالَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ
وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً وَيَدْرَءُونَ
السَّيِّئَةَ م ~~بِالسَّيِّئَةِ~~ بِالْحَسَنَةِ أُولَٰئِكَ لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ ۝ ای پیغامبر زاینگونه این مثل زده شد
و این داستان نهاده هیچ کس را شبهه باشد در آنکه هر که داند که آنچه فرو فرستاده شد
بتو از خدای تو حق و صواب است او برابر باشد و مانند کسی باشد که نابینا بود یعنی چنانکه هیچ

شبیه نباشد چنانک کف با آب برابر نیست و درم با جواهر شبیه نباشد که مومن با کافر
برابر نباشد انما یتذکر اولوا الالباب بدرستی که تدبر و تفکر خداوندان عقل کنند آنکسانی
که بعهد خدای وفا کنند و اوامر وی را کار بندند و از مناهی اجتناب نمایند و آنکسانی که
به پیوندند بانچ خدای فرمود بپیوستن آن مفسران گفتند مراد ایمانست بجمله پیغمبران
و کتابها و صلهٔ ارحام ابو ایوب انصاری روایت کرد که رسول خدای مردی را گفت
خدای را پرست و با وی شرک میار و نماز بپای دارد و زکوة بده و رحم به پیوند تا همچنان باشی
که بر راحلهٔ باشی که بهشت میرود کعب الاحبار گفت بدان خدای که دریا
بشکافت بر موسی که در توریة نوشته است ای فرزند آدم از خدای بترس و با مادر و پدر
نیکوی کن و رحم به پیوند تا عمرت دراز کنم و کارهات آسان کنم و بلا از تو بگردانم ویخشون
ربهم و از خدای خود بترسند و از بدی حساب روز قیامت حذر کنند والذین صبروا
و آنانکه صبر کنند بر طاعت و صبر کنند از معصیت برای طلب رضای خدای و ثواب او و از انچ
ایشان را روزی کردیم نفقه کنند در نهان و آشکارا و بحسنه و نیکوی بدی را دفع کنند و باز
دارند یعنی چون با ایشان سفاهت کنند ایشان حلم خود را کار بندند و چون بر ایشان
ظلم کنند عفو کنند و چون از ایشان قطع کنند ایشان صله کنند ابن عباس گفت بعمل
صالح عمل بد را دفع کنند و بگفتار رسول کار کنند اتبع السیئة الحسنة تمحها گفت چون گناهی
کنی در عقب آن طاعتی کن تا آنرا محو گرداند و گفته اند که این هشت خصلتست که ببهشت
رساند و هشت پل که از و گذر باید کرد تا ببهشت رسی لاجرم این خدای در حق اینان
گفت که ایشانند که ایشانراست عاقبت سرای نیکو که بهشتست ۞ جنات عدن ید
خلونها ومن صلح من آبائهم وازواجهم وذریاتهم والملئکة

یدخلون

یدخلون علیهم من کل باب سلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی
الدار والذین ینقضون عهد الله من بعد میثاقه ویقطعون
ما امر الله به ان یوصل ویفسدون فی الارض اولئک لهم اللعنة
ولهم سوء الدار ۞ انگه بیان کرد که عاقبت سرای کدامست گفت بهشتها باشد مقیم
و جاوید که در آنجا مقام کنند و از آنجا بیرون نیایند ایشان و آنانکه نیکان بوده باشند
از پدران و مادران و فرزندان ایشان و فرشتگان در می روند بر ایشان از هر دری
و میگویند سلام علیکم سلام بر شما باد و سلامت بر شما بصبری که کردید در دنیا و نیکو
عاقبت سرای است شما را این بهشتها مقاتل گفت بمقدار هر روزی از روزهای
دنیا سه بار فرشتگان در پیش مومنان روند با تحفها و هدیها میگویند سلام علیکم
بما صبرتم انس مالک چون این آیة بخواند گفت جنات عدن خیمه است از در مجوف
طولش در هوا شش میلست در انجا شکافی و پیوندی نباشد در هر زاویه از و اهلی باشد
و آنرا چهار هزار مصراع بود از زر و بر هر دری هفتاد هزار فرشته باشد با هر فرشته
تحفه و هدیه که صاحبش از آن نباشد و ایشان همه در فرمان او باشند میان ایشان و او
حجاب باشد آنگه گفت و آنانک عهد خدای بشکنند پس از آنکه استوار کرده باشند و ببرند
از انچ خدای فرموده باشد بپیوستن آن و در دنیا فساد ایشانرا لعنتست و دوری از رحمت
خدای و ایشانراست بدی سرای یعنی سرای بد که آن دوزخست مفسران گفته اند که مراد
بدین آیة خارجیانند که بغی کنند و بر امام عادل بیرون آیند از آنان که رسول خدای امیر
المومنین ع از ایشان خبر داد گفت یا علی انک ستقاتل الناکثین والقاسطین والمارقین
و مراد بیفسدون فی الارض محاربان الله ۞ الله یبسط الرزق لمن یشاء و
یقدر وفرحوا بالحیوة الدنیا وما الحیوة الدنیا فی الآخرة الا متاع

وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّ اللّهَ يُضِلُّ
مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ أَنَابَ الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ ١٩
بِذِكْرِ اللّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّا
لِحَاتِ طُوبَى لَهُمْ وَحُسْنُ مَآبٍ ○ حق تع درین آیة بیان کرد که رزاق بحقیقة
وی است و قبض و بسط بفرمان اوست گفت خدای که می گسترانَد روزی برانک خواهد و فراخ
میکرداند و باندازه می رساند و تنگ میکرداند برانکس که میخواهد و فرحوا ایشان یعنی کفاد
قریش برزندکانی دنیا شاد مانداند و زندکانی دنیا درجنب زندکانی اخرة نیست الا
بدو متع کیرند وانکه بکذارند کلبی گفت ماند متاع خسیس که انرا قدری و قیمتی نبود
چون کاسه و قدحی و لخ بدین ماند انکه حکایت کرد انانخ کافران هم گفتند گفت میکویند
انکسانی که کافر شدند چرا فرو فرستاده نشد بوی ایتی و علامتی که دلیل صدق او کند درین
دعوی از خدای وی گفتند مراد بایة عبدالله بن ابی امیه است و اصحابش گفت بکوی ای محمد
که خدای تع اضلال کند انرا که خواهد بخذلان بروجه عقوبة یا بحکم و تسمیه یا بمعنی هلاک بود
و یا بمعنی وجدان و هدایة کند وراه نماید بخود یعنی بثواب انانرا که انابة کنند و باخدای
کردند و شاید که مراد بهدایة لطف باشد انانکه ایمان اوردند و دلهای ایشان بذکر خدای
ارامیده گشت بدان که دلها بذکر خدای ارامیده و ساکن کردد عبدالله عباس گفت مراد
سوکند است چون بریکی دعوی دارند و کواهی نباشد و مدعی علیه سوکند دهد چون سوکند
خورد و نام خدای برد اطمینان حاصل شود و دل بیارامد مجاهد گفت خاص است در
اصحاب رسول و مومنانی که دلهای ایشان بخدای و نام خدای ساکن شود تا بذکر او از همه
رنجها متسلی شوند انانکه ایمان اوردند و عمل صالح کنند از ادای واجبات و اجتناب مقبحات

ایشانرا قرة عین و روشنائی چشم و شادی باشد و بازگشت نیکو سعید جبیر گفت
از عبدالله که طوبی نام بهشت است بلغة حبشه ابوسعید خدری گفت
مردی از رسول پرسید که طوبی چیست گفت نام درختی است در بهشت سایه او چند ساله راه باشد
جامهای اهل بهشت از شکوفهای او بیرون اید در خبری دیگر است که ان درختی
است اصل ان در سرای رسول و هیچ سرای نباشد در بهشت والا شاخی از ان سرانجا دارد و خدا
تع هیچ شکوفه و میوه نیافریده است که برو نباشد و از هیچ رنگی مگر سیاهی و از زیر ان درخت دو چشمه
بیرون می اید یکی کافور و یکی سلسبیل مقاتل گفت هر برگی از و خلایق را سایه افکند و فرشته بروی
موکل است که خدایرا تسبیح میکند بانواع لغات وهب منبه گفت در بهشت درختی است که انرا
طوبی کویند اکر سواری نیک دو صد سال در سایه وی رود انرا ببرد و از وی نکذرد و زمینش
یاقوت باشد و خاکش کافور باشد و گل و مشک باشد از اصل ان جوی می و شیر و انگبین بیرون اید
و ان نشستگاه اهل بهشت باشد ایشان در مجلس خود نشسته باشند که فرشتکان با ایشان ایند با
نجیبانی از نور بر زمامها از زبرجد بر پشتهای ایشان رحلها باشد که الواح ان از یاقوت بود و
مهارهای ان از زر بود و جامهای ان سندس بود و استبرق اشتران فرو خوابانند و کویند خدای تع
ما را بزیارت شما فرستاده است تا بر شما سلام کنیم انکه بران اشتران نشینند و در پهلوی یکدیکر میروند
و با یکدیکر میکویند تا بجوار رحمت رب العزة جون بمقر عز خود رسند کویند اللهم انت
السلام و منک السلام و حق لک الجلال و الاکرام حق تع کوید انا السلام و منی السلام و علیکم رحمتی
و محبتی مرحبا ببندکان که در غیبت از من بترسیدند و طاعت من داشتند کویند بار خدایا
ما ترا نپرستیدیم حق پرستیدن تو و تعظیم نکردیم حق تعظیم کردن تو بار خدایا دستور باش تا ترا
سجده کنیم حق تع کوید این نه سرای رنج و تعب است این سرای ملک و نعیم است من رنج عبادة از شما
برداشته ام هرچه خواهید از من خواهید تا ارزوها شما بدهم ارزوها عرضه کنند و حاجتها خواهند

وخدای تع میدهد انکه حق تع کو بد عرضه کنید بر بندکان منازل ومم وخاطر ایشان بدان نرسد و بدل
ایشان نکذرد از جملهٔ انچ بر ایشان عرضه کنند اسبانی باشد و اشترانی بر هر جا از ایشان سریری نهاده
از یاقوت بیک پاره بر سر سریری قبهٔ از زر تخته در هر قبهٔ فرشی از فرشهاء بهشت کسترده در
قبهٔ دو کنیزک از حور العین بر هر کنیزکی دو جامه از جامهاء بهشت و هیچ لونی نباشد در بهشت
که نه بران جامه بود و هیچ بوی خوش نباشد و الا که ازان میدمد روشنایی روی ایشان از وراء
قبهٔ میتابد و ایشان بلطافت چنان باشند که مغز استخوان ایشان در استخوان بیدا بود عمامهٔ
مروارید سفید که تبابد از میان یاقوت سرخ انکه مؤمن در نزدیک ایشان رود ایشان بر خیزند
و دست در کردن او کنند کویند و الله که ما کمان نبردیم که خدای تع چون تو خلقی افریده باشد انکه
حق تع فرماید تا فرشتکان در پیش ایشان بروند و ایشانرا بمنازل و درجات خود رسانند و با
جلال و اکرام انجا فرود ارند ابو صالح از عبد الله عباس روایت کــــــرد کان درخت در
سرای علی بن ابی طالب ع بود و در سرای هر مؤمنی ازان شاخی باشد ۞ كَذَٰلِكَ أَرْسَلْنَاكَ
فِي أُمَّةٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهَا أُمَمٌ لِتَتْلُوَ عَلَيْهِمُ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَهُمْ
يَكْفُرُونَ بِالرَّحْمَٰنِ قُلْ هُوَ رَبِّي لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ مَتَابِ ۞
ما هم چنین فرستادیم ترا ای محمد بپیغامبری در جماعتی که پیش ازین امتانی دیکر کذشته اند که
بایشان پیغمبران فرستاده ایم چنانک ترا باین قوم فرستادیم تو نه اولین پیغمبری تا ایشان تعجب
نمایند از کار تو ما ترا فرستادیم تا بر ایشان خوانی ان کتاب که بتو وحی کردیم از قران و احکام شرع
و حال انست که ایشان کافر اند برحمن یعنی انک چون عرب را کفتندی رحمن کفتندی ما الله شناسیم
رحمن نشناسیم و از یشان حکایة کرد ازیشان و اذا قیل لهم اسجدوا للرحمن قالوا و ما الرحمن
و عام الحدیبیه چون رسول ع م با مکیان صلح کرد و امیر المؤمنین ع را فرمود تا صلح نامه نویسد
بنوشت بسم الله الرحمن الرحيم سهل بن عمرو کفت ما رحمن نشناسیم بکوی تا ان نویسد که ما شناسیم

باسمک اللهم رسول ع م کفت هم چنان نویس قل هو ربی بکوی ای محمد که او خدای منست یعنی
رحمن که شما باو کافر میشوید وجز او خدایی نیست بر وی توکل کردم و مرجع و بازکشت من
با وی باشد ۞ وَلَوْ أَنَّ قُرْآنًا سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ أَوْ قُطِّعَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ كُلِّمَ بِهِ
الْمَوْتَىٰ بَلْ لِلَّهِ الْأَمْرُ جَمِيعًا أَفَلَمْ يَيْأَسِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَهَدَى
النَّاسَ جَمِيعًا وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا تُصِيبُهُمْ بِمَا صَنَعُوا قَارِعَةٌ ۞
أَوْ تَحُلُّ قَرِيبًا مِنْ دَارِهِمْ حَتَّىٰ يَأْتِيَ وَعْدُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ
جمعی مفسران کفتند که ابو جهل و عبد الله بن امیة با جمعی مشرکان قریش بیامدند و در پس
خانهٔ کعبه بنشستند و رسول را ع م حاضر کردند و کفتند تو دعوی میکنی که این قران از نزدیک
خدای قدیمست و منزلست هست بدین قران کوههاء مکه را از میان بردار و روان کردان تا زمین
هامون شود و چشمها را آب بیرون اید تا بدان زرع کنیم و درخت نشانیم و تو میکویی که کوهها را
مسخر داود کردند و منازل داود دیر ترک کرد ترم بکوی تا این مسخر کنند و باد را بیای تا بکوی تا ن
رویم تا قصیرا که جد ما است زنده کنی چون میکویی که من بهترم از عیسی و برا عیسی مرده زنده
میکرد تا ما بپرسیم این چه تو میکویی راستست یا نه خدای تع این ایه فرستاد و لو ان قرانا
اکر قرانی باشد که کوهها را باو برفتن ارند یا زمین را باو بشکافند یا مردکانرا بسخن ارند این قران
باشد انکه کفت نه خدا راست کار همه و بقبضهٔ قدرت ویست نه بفرمان من افلم ییأس فلم یعلم
نه هی ندانستند این مؤمنان که اکر خدای خواهد جمله مردمانرا هدایة کند و راه نماید تواند بقهر
و قهر و ایشانرا ایمان دارد بخلق علم ضروری انکه کفت زایل نشود بلی همیشه باشد انرا که کافر
شدند بایشان می رسد پیوسته بانچ کردند داهیهٔ و مصیبتی و شکستی از رسول ع م در وقت غزا
و سرایا را و در وقت قتال کفته اند مراد انواع بلاست از قحط و درویشی و حرب کردن و اسیر
کردن او تحل یا فرود اید نزدیک سرای ایشان و کفته اند ضمیر تحل رسولست یا تو بنزدیک ایشان

فرو ایشان همین سرا یا وقایع بریشان متتابع می شود تا آنکه وعدهٔ خدای بیاید قتاده گفت
مراد فتح مکه است حسن بصری گفت مراد قیامت است یعنی تا روز قیامت که خدای تعالی وعده خلاف
نکند ۝ وَلَقَدِ اسْتُهْزِئَ بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكَ فَأَمْلَيْتُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا ثُمَّ أَخَذْ
تُهُمْ فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ ۝ أَفَمَنْ هُوَ قَائِمٌ عَلَى كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَجَعَلُوا
لِلَّهِ شُرَكَاءَ قُلْ سَمُّوهُمْ أَمْ تُنَبِّئُونَهُ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي الْأَرْضِ أَمْ بِظَاهِرٍ
مِنَ الْقَوْلِ بَلْ زُيِّنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مَكْرُهُمْ وَصُدُّوا عَنِ السَّبِيلِ
وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ ۝ لَهُمْ عَذَابٌ فِي ~~الْآخِرَةِ~~ وَلَعَذَابُ الحیوة الدنیا
الْآخِرَةِ أَشَقُّ وَمَا لَهُمْ مِنْ وَاقٍ ۝ بدرستی و حقیقت که استهزا کرده اند و افسوس
داشته بپیغمبرانی را که پیش از تو بوده اند من تعجیل عذاب ایشان نکرده ام بلکه مهلت ایشان داده ام
و فرو گذاشته مدتی دراز پس آنگاه بگرفتم ایشان را بعذاب و هلاک استیصال آنکه بر سبیل
تعجیل گفت چگونه بود عقاب من ایشان را آنکه بر سبیل تهدید و وعید گفت هیچ کسی که
او قایم باشد و ایستاده بر هر نفسی بانچه کرده باشد و کسی همانند کسی بود که این نداند و نتواند
از این معبودانی که ایشان را شریکان خدای گرفته اند یعنی نباشد و هرگز برابر نبود آنگه گفت
ای محمد بگوی که نام نهید ایشان را و نام برید و بیان کنید تا ایشان بچه استحقاق و اهلیت عبادت
دادند یا شما اعلام میدهید خدای را چیزی که او نداند در زمین از آنکه او را شریکی
هست یا شبیهی و خدای خود را شریکی نداند در زمین یا چیز خواهید گفتن بظاهر گفتار
و مجرد بی دلیلی و حجتی ابو القسم حبیب گفت معنی اتنبئون الله چیز میدهید
خدای را بباطن و پوشیده که وی نداند یا بظاهری که وی داند اگر گوئید بباطن که او نداند
محال گوئید از آنکه او عالم است جمله معلومات را شناسد و داند و اگر گوئید بظاهری که خدای داند

بگوید

بگوی ای را که نامها را ایشان بگوئید و صفت ایشان پیدا کنید تا بدانید که اهلیت الهیت ندارند
و عبادت نشایند آنکه گفت بَلْ زُيِّنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا نه که بیاراسته اند برای این کافران مکر ایشان و کید
ایشان تا پندارند که آنچ میکنند و میگویند نیکوست و ایشان را از راه راست و طریق حق منع کرده اند
و باز داشته و هرکه خدای او را خذلان کند و فرو گذارد و بضلالت و گمراهی نام وی برد وی را
راه نماینده نباشد لَهُمْ عَذَابٌ مرین کافران را عذابیست در زندگانی دنیا بکشتن و غارت کردن
و اسیر گرفتن و عذاب و عقوبت سرای باز پسین سخت تر است و رنج وی بیشتر و نباشد ایشان را از
عذاب خدای مانعی و نگاه دارنده ۝ مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ تَجْرِي مِنْ
تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ أُكُلُهَا دَائِمٌ وَظِلُّهَا تِلْكَ عُقْبَى الَّذِينَ اتَّقَوْا وَعُقْبَى
الْكَافِرِينَ النَّارُ وَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَفْرَحُونَ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ
وَمِنَ الْأَحْزَابِ مَنْ يُنْكِرُ بَعْضَهُ قُلْ إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ وَلَا
أُشْرِكَ بِهِ إِلَيْهِ أَدْعُو وَإِلَيْهِ مَآبِ ۝ صفت بهشتی که مومنان و پرهیزکاران را وعده
داده اند صفت بوستانیست پر از درختان میوه که در زیر آن درختان جویهای آب روان باشد
میوهٔ آن درختان دایم باشد هرگز منقطع نگردد چنانکه میوهٔ درخت منقطع شود و جز بوقت
خود بار ندهد و سایهٔ آن درختان هم دایم باشد هرگز زایل نگردد و انتقال نکند این بهشتی که
صفتش اینست عاقبة پرهیزکاران باشد و عاقبة کافران و عاصیان آتش دوزخ باشد و آنکسانی که
ما ایشان را کتاب دادیم یعنی قران شادمان میشوند بآنک فرو میاید بتو از وحی و شرایع و از آن جماعت
که بر دشمنی و عداوة رسول جمع شدند از جهودان و ترسایان کس هست که انکار میکند بعضی را
و بعضی معترف میشود و گفته اند که مراد اهل کتاب اند و سبب نزول آیت آن بود که حق تعالی
در بدایة کار در قران ذکر رحمن کمتر کرده بود چون عبد الله سلام ایمان آورد و جماعتی از اصحاب
او گفتند یا رسول الله در توریة ذکر رحمن بسیار است و در قران اندک است حق تعالی این آیة

فرستاد قل ادعوا الله اوادعوا الرحمن ایا ما تدعوا فله الاسماء الحسنی قریش کفتند محمد
تا امروز ما را بیک خدای میخواند امروز ما را با دو خدای میخواند ما رحمن نشناسیم مگر رحمن
یمامه را که مسیلمه کذاب است خدای تع این ایه فرستاد وهم یکفرون بالرحمن و مومنان اهل
بنزول این ایات خوش دل شدند ومن الاحزاب یعنی از قریش کروهست که انکار میکنند برخی
را ازو یعنی ذکر رحمن را تو بوی بکوی ای محمد که ما فرموده اند که خدای را پرستم وبا او شریک
نکویم وا با د نکیم من خلقا نرا باوی دعوت میکنم و مرجع و بازکشت باوی است ٥
وَكَذَٰلِكَ أَنزَلْنَاهُ حُكْمًا عَرَبِيًّا ۚ وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُم بَعْدَمَا جَاءَكَ
مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِن وَلِيٍّ وَلَا وَاقٍ ۞ وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِّن قَبْلِكَ
وَجَعَلْنَا لَهُمْ أَزْوَاجًا وَذُرِّيَّةً ۚ وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَن يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا
بِإِذْنِ اللَّهِ ۗ لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ ۞ يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثْبِتُ ۖ وَعِندَهُ أُمُّ الْكِتَابِ
چنانک اهل کتاب را کتاب دادیم یعنی توریة وانجیل هم چنین فرستادیم بتو قران را در حالی که
حکمتی است بزبان عرب وکفته اند یعنی دین عربی وبراه ان عربی خواند دین را که رسول
عربی فرستاد واکر تو متابعت ایشان کنی وپس روی هواها ایشان باشی در باب دین یا در
کار قبله بعد ازانک علم وحجت بتو امد ترا از خدای وعقاب وی هیچ حامی ونکه دارنده نباشد
ولقد ارسلنا رسلا من قبلک سبب نزول این ایه ان بود که عبد الله بن ابی امیه وجماعتی
مشرکان کفتند این چه پیغمبر است که اورا زن بود وهم بران جمله که ما را حاجت وشهوة بود
ویرا نیز بود چرا فرشته نیست یا بطبع فرشتکان نیست خدای تع این ایه فرستاد وکفت ما پیش
از تو پیغمبرا نرا که فرستادیم وایشانرا زنان وفرزندان دادیم همه چون تو ادمی بودند وشهوات
وایشانرا زنان بودند وفرزندان وما کان لرسول جواب کافرانی است که ایشان اقتراح

معجزات کردند بر سبیل تعنت کفت هیچ پیغمبری بنود که ایتی ومعجزتی ارد مکر بفرمان خدای لکل
اجل کتاب هر نوشته را وقتی هست که چون وقت بدان رسد انچ نبشته باشد در وجود اید
انکه بیان کرد که همه بر یک حد نماند بهری ان بود که بماند وبهری ان بود که محو کنند وبجاء ان چیزی
دیکر اثبات کنند وبنویسند یمحوا الله ما یشاء وبسترد خدای انچ خواهد از اجال وارزاق و
بنویسد انچ خواهد ونزد یکا وست اصل کتاب یعنی لوح محفوظ عکرمه از عبد الله عباس روایت
کرد که بر اسمان دو نبشته است انچ بر یکی نویسند که لوح محفوظ است انرا تغییر وتبدیل نباشد
وانچ بر دیکری نویسند انرا تغییر وتبدیل کنند بمحو واثبات جابر بن عبد الله از پیغمبر صم
روایت کرد که خدای تع بسترد از دیوان حفظة اعمال انچ بران ثوابی وعقابی نباشد
از مباحات وبروایتی دیکر کفت این محو در دو چیز باشد در ارزاق واجال وامیر
المومنین عم کفت لولا ایة فی کتاب الله لاخبرتکم بما هو کائن الی یوم القیامة اکر نه ایتی
بودی در کتاب خدای من شما را خبر دادمی بهرچه خواهد بود تا روز قیامت وان ایة اینست یمحوا
الله ما یشاء ویثبت وکفت در تفسیر این مراد قرون است قرنا بعد قرن در هر عصری قرنی
باشد چون مدة ایشان بر اید نام ایشان بسترند ونام قرنی دیکر بنویسند سعید جبیر کفت مراد شرایع بزر
است انچ خواهد نسخ کند وانچ خواهد هم بران حکم رها کند مجاهد کفت سبب نزول ایه ان بود
که خدای تع این ایه فرستاد وما کان لرسول ان یاتی بایة الا باذن الله قریش کفتند ای محمد تو
بهیچ کار نه ای از کارها پرداخته اند خدای تع این ایه فرستاد لکل اجل کتاب اکرچه اجال
نبشته است تصرف ان بخدای است وتغییر وتبدیلان بوی است تا انچ خواهد محو کند و
انچ خواهد اثبات کند وکفته اند سیئات محو کند وبدل ان حسنات کند فاولئک یبدل الله
سیئاتهم حسنات عطا از ابن عباس روایت کرد که خدای تع لوحی فریده است

کاز لوح محفوظ گویند اندر تی سفید درازی آن پانصد ساله راهست هر روز سیصد و شصت بار
در آن لوح نظر کند آنچ خواهد محو کند و آنچ خواهد بگذارد بحسب مصلحت اشخاص و اوقات
حق تع اجلی بنویسد بنده را آنکه مصلحت در آن باشد که او دعا کند یا صدقه دهد یا طاعتی کند در حق
در عمر او افزاید آن نوشته بفرماید ستردن و جای آن دیگر بنویسد چنانک در خبر آورده
اند که یک روز عیسی عم نشسته بود و حواریان نزدیک او مردی را دید پشتهٔ هیزم در پشت گرفته
و نانی چند درهم پیچیده میخورد و نشاط میکرد جبرئیل عم گفت عجبا زین مرد که نشاط میکند
و او را یک ساعت عمر بیش نمانده است عیسی عم بتعجب حواریان را خبر کرد روز دیگر آن مرد را
دیدند رسن بر دوش افکنده همیرفت گفتند یا روح الله نه گفتی که این مرد را یک ساعت
عمر مانده است گفت مرا جبرئیل گفت گفتند از خدای درخواه تا معلوم کند دعا کرد جبرئیل
آمد و گفت من که بیامدم در لوح نگه کردم عمر او یک ساعت مانده بود چون از پیش تو بگذشت از آن
نان که میخورد نواله در دست وی مانده بود سائلی را داد حق تع بفرمود تا انقضای اجل وی
از لوح محو کردند و پنجاه سال در عمر وی بیفزودند و سبب مرگ او آن خواسته بود که در آن
پشتهٔ وی ماری سیاه قتال بود و هنوز در پشتهٔ هیزم است چون خواست که او را بزند خدای
تعالی بدان سبب وی را دفع کرد عیسی عم آن مرد را باز خواند و گفت پشتهٔ هیزم بنه چه کردی
گفت نان نهاده است گفت همچنان آن پشته پیش من آور برفت و به پیش عیسی آورد بفرمود
تا بگشادند ماری سیاه عظیم از میان آن بیرون آمد حواریان بتعجب ماندند و مرد را قصه بر گفتند
شاد ماند شد و در صدقه بیفزود ۝ وَإِمَّا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ
فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ وَعَلَيْنَا الْحِسَابُ أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا
مِنْ أَطْرَافِهَا وَاللَّهُ يَحْكُمُ لَا مُعَقِّبَ لِحُكْمِهِ وَهُوَ سَرِيعُ الْحِسَابِ

وقد

وَقَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلِلَّهِ الْمَكْرُ جَمِيعًا يَعْلَمُ مَا تَكْسِبُ
كُلُّ نَفْسٍ وَسَيَعْلَمُ الْكُفَّارُ لِمَنْ عُقْبَى الدَّارِ وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا
لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ
الْكِتَابِ ۝ اگر ما بتو بنمائیم برخی از آنچ ایشان را وعده میدهیم از عذاب کردن ایشان
تو بر ایشان و ترا باز گذاریم یا بمیرانیم ترا بحسب مصلحت و موعود ما هنوز پیدا نباشد
و عذاب ما نارسیده ترا با آن کاری نیست بر تو رسانیدن پیغام است و بما حساب کردن و باز
خواست ایشان آنکه گفت اولم یروا ای نمی بینند این کافران و عیدا اند که ما بزمین ایشان یعنی
قصد زمین میکنیم و از اطراف آن کم میگردانیم و در دیار اسلام می افزائیم مقاتل سلیمان گفت
مراد زمین مکه است و مراد بنقصان فتح حوالی آن یعنی اهل مکه می ترسند که با ایشان همچنان روند معان
که با دیگران ابن عباس گفت نقصان از زمین و خرابی آن بمرگ علما باشد
ابو الدردا روایت کرد که رسول عم گفت خذوا العلم قبل ان یذهب علم بیاموزید پیش
از آنک نبود گفتند علم چه گونه نبود و قرآن در میان ما و در دلهای ما میخوانیم و بفرزندان می آموزیم
رسول عم خشم گرفت و گفت جهودان و ترسایان که ضال شدند کتاب در میان ایشان نبود
ذهاب العلم ذهاب العلماء رفتن علم برفتن علما باشد و گفت ان الله لا یقبض العلم انتزاعا
ینتزعه من الناس ولکن یقبض العلم بقبض العلماء خدای تع علم باز نگیرد چنانک از میان ۝
مردم برکشد ولکن باز گیرد بآنک عالمان را قبض کند حتی اذا لم یبق عالم اتخذ الناس رؤساء
جهالا فافتوا بغیر علم فضلوا واضلوا تا آنگاه که عالمی نماند مردمان رئیسی جاهل گیرند
ایشان فتوی کنند بی علم گمراه شوند و گمراه کنند و رسول عم گفت موت العلماء ثلمة فی الاسلام
لا یسدها شیء الی یوم القیمة مرگ علما رخنه باشد در مسلمانی که از هیچ چیز در نبندند تا روز

قیامت اهل آن ارت گفته‌اند موت الانبیاء یفرح بدالمعین وموت الابرار مصیبة
للبنین وموت الانبار یقطع الوتین وموت الکفار یعرق منه الجبین وموت العلماء
ثلمة فی الدین والله یحکم وخدای حکم کند وحکم او را معقب نباشد ومعقب آن باشد که چیزی
بر عقب چیزی بیاید یعنی کس حکم او را مخالفت نتواند کرد بچیزی که از آن بکاهد و او زود
شمار است آنکه از براه دلخوشی رسول گفت نا نکه پیش از ایشان بوده اند مکر کرده اند و بلای
سکالیده اند مکر ایشان هیچ اثر نکرد وسود نداشت مکر خدا برآست فلله المکر جمیعا جزاء مکر وی تواند
و مکر وی را یعنی عذاب وی را کس دفع نتواند کرد او داند آنچه هر نفسی کند بروی فرو نشود و پوشیده
نماند و زود باشد که بدانند کافران تا عاقبت سرای نیکو که بهشت است کرا خواهد بود ویقول
الذین کفروا میگویند آنان که کافران اند که تو ای محمد پیغمبر مرسل نیستی بگوی وجواب
ده ایشان را که من پیغمبر خدایم و گواه میان من و شما خدای بس است و آنکس که علم کتاب
نزدیک وی است بعضی از مفسران گفتند که ابن عبدالله سلام است و بیشتر از قدماء
صحابه ایشان و اهل علم از موافقان و مخالفان برآنند که امیر المؤمنین علی بن ابی طالب ع
و از محمد باقر ع همچنین روایت است راوی خبر گوید که با ابوجعفر در مسجد
نشسته بودم و عبدالله سلام در گوشه نشسته بود گفتم ابوجعفر را که مردمان میگویند
ومن عنده علم الکتاب اینست گفت نه ذاک علی ابن ابی طالب ع سورة ابراهیم ع م
مکی است پنجاه و دو آیه است و بعضی گفتند غیر از دو آیه الم تر الی الذین بدلوا الایة بعد دکوفی
پنجاه و یک آیه است بعد دبصری از ابی بن کعب روایتست که رسول ع گفت هر که این سوره بخواند
خدای تعالی او را مزد بدهد ده حسنه بعدد هر که بت پرستید و بعدد هر که بت نپرستید

بسم الله الرحمن الرحیم

الر

الر کتاب انزلناه الیک لتخرج الناس من الظلمات الی
النور باذن ربهم الی صراط العزیز الحمید الله الذی
له ما فی السموات وما فی الارض وویل للکافرین من عذاب
شدید الذین یستحبون الحیوة الدنیا علی الاخرة ویصدون
عن سبیل الله ویبغونها عوجا اولئک فی ضلال بعید ۝
منم خدای میبینم این کتابی است که ما فرو فرستادیم آن را بتو تا بیرون آری مردمان را از
تاریکی کفر بنور ایمان بفرمان خدای و خداوند کار ایشان براه خدای غالب و بی همتا و ستوده
و آن راه اسلام است خدا که او راست آنچه در آسمانها و زمین است ملک و ملک وی راست از احیا
کردن و افزایش است و دست تصرف وی راست آنگه گفت وای مر کافران را از عذابی سخت آن کافرانی
که حیوة دنیا ونند کافی این جهان دوست دارند و آن را بر آخرت اختیار میکنند حق ع دوستی دنیا و
اختیار او بر آخرت انجمله مذمت شمرده است بر ایشان در خبر آمده است که رسول ع گفت فردا
قیامت جماعتی را از امت من در قیامت آرند و صحایف ایشان بنگرند مرده انی بود باشند نماز ها
باوقات و شرایط آن گزارده و زکوة مال داده و بنماز شب قیام کرده خدای ع بفرماید تا ایشان را بدوزخ
برند گفتند یا رسول الله بچه جرم ایشان را بدوزخ برند گفت که ایشان آن باشند که کلما بدا لهم شیء
من الدنیا وثبوا علیه باین خصلة که چون از دنیا چیزی بدیدامدی بر جستندی و بر وی حرص
نمودندی ویصدون عن سبیل الله از راه خدای بمی گردند و دیگران را منع کردانند و کژی آن
راه میجویند یعنی میخواهند تا انکار کنند ایشان در گمراهی اند دور از راه راست ۝ وما ار
سلنا من رسول الا بلسان قومه لیبین لهم فیضل الله من یشاء
ویهدی من یشاء وهو العزیز الحکیم ولقد ارسلنا موسی

بآیاتنا ان اخرج قومک من الظلمات الی النور وذکّرهم بایّام
الله انّ فی ذلک لآیات لکلّ صبّار شکور واذ قال موسی لقو
مه اذکروا نعمة الله علیکم اذ انجیکم من آل فرعون یسو
مونکم سوء العذاب ویذبّحون ابناءکم ویستحیون نساءکم
وفی ذلکم بلاء من ربّکم عظیم ۝ ما هیچ پیغمبری را نفرستادیم مگر
بزبان قوم او و زبان او زبان قوم او بود و کتاب او بزبان قوم او بود بران فرستادیم تا بیان
کند برای ایشان الخ ایشانرا با ایمان دعوت کند بروجهی که ایشان فهم کنند و دریابند پس آنکه خدا تع
ایشانرا تخلیه کند و رها کند تا اختیار کنند اما ضلالة را و اما هدایت را چون اختیار ضلالة کنند
حکم کند و نام برد ایشانرا بضلالة و ضال و گمراهشان خواند و اگر اختیار هدایة کنند نام ایشان
مهتدی و راه یافته نهد پس این اضلال یا بمعنی خذلان و تخلیه باشد یا بمعنی حکم و تسمیه
و حرمان ثواب و منع از طریق بهشت و اهلاک چنانک بارها گفته شد و هدایة بمعنی لطف و توفیق
و بیان و حکم و تسمیه و حرمان ثواب و راه بهشت و ثواب نمودن و او عزیز و حکیمست مورد آیة
مورد منّتست بر رسول که خدا هر قومی را پیغامبری فرستاده است و او را بجمیع خلایق از عرب
و عجم و ترک و روم و هند و جن و انس آنکه گفت ما موسی را برسالة فرستادیم با حجج و آیات و معجزات
و گفتیم او را که قوم خود را از ظلمة و تاریکی کفر بنور ایمان آور و دعوت بر طریق ترغیب و ترهیب
کن و بایام ایشان ده روز کار خدا آنکه در آن روز کار وقایع و شداید با امتان گذشته رسا
نیده است بسبب معصیة ایشان و نافرمانی کردن تا از مثل آن اجتناب کنند و اخبار ایشان رسیده
است ایشان را بسند و گفته اند ایام خوش که ایشانرا بوده است بایام ایشان ده تا در شکران بیفزایند
بحقیقت که در آن آیتی و علامتی هست هر شکیبایی شکر کننده را گفت یاد کن ای محمد چون گفت

موسی قوم خود را که یاد کنید نعمت خدا را که بر شما کرد وقت چون برهانید شما را از فرعون
و قوم او که می نمودند شما را لومی رنجانیدند بعذابی سخت و بد و کارها دشوار چون سنگ کشیدن
و کار گل کردن و بار گران بر گرفتن و میکشتند پسران شما را بتهمت وجود موسی و دختران را
رها میکردند و درین جمله شما را ابتلایی و امتحانی بود بزرگ از خدای شما یا در نجاة دادن شما
از ایشان شما را نعمتی بود بزرگ از خدای شما ۝ واذ تأذّن ربّکم لئن شکرتم
لأزیدنّکم ولئن کفرتم انّ عذابی لشدید وقال موسی ان تکفروا
انتم ومن فی الارض جمیعا فانّ الله لغنیّ حمید الم یأتکم
نبؤا الذین من قبلکم قوم نوح وعاد وثمود والذین من بعد
هم لا یعلمهم الا الله جاءتهم رسلهم بالبیّنات فردّوا ایدیهم فی
افواههم وقالوا انّا کفرنا بما ارسلتم به وانّا لفی شکّ ممّا تدعوننا
الیه مریب ۝ و یاد کنید آنکه اعلام کرد شما را و آگاهی داد خدای شما و گفت اگر نعمت مرا شکر کنید
من نعمت بر شما زیادة کنم و گفته اند الشکر قید النعمة و صید لها شکر قید نعمتست و صید نعمت
است نعمت حاصل را قید است و نبود را نکند که بود و نا آمده را صید است پس دو نگاه دارد و از
امیر المؤمنین علی ع روایتست اذا وصلت الیکم اطراف النعم فلا تنفروا اقصاها بقلة الشکر
لها گفت چون اوایل نعمت بشما رسد اواخر آنرا نفرمایند با آنک اندک شکر کنید و لئن کفرتم و اگر
کافر شوید و شکر نعمت را بکفران بدل کنید مستحق و متوجب عذاب شوید و عذاب من سخت است
آنکه حکایت کرد از آنک موسی ع با کافر نعمتان گفت اگر شما همه کافر شوید و هر که در زمین است
بیکبار مرخدایرا هیچ نقصان نبود خدای بی نیاز است از شما و شکر شما ابوذر غفاری از رسول ص
روایت کرد که خدای تع در بعضی از کتابهای خویش گفته است عبادی لو ان اوّلکم و آخرکم

وجنکم وانسکم اجتمعوا علی اتقی قلب رجل لم یزد ذلک فی ملکی شیئا عبادی لو ان اولکم واخرکم وجنکم
وانسکم اجتمعوا علی افجر قلب رجل لم ینقص ذلک من ملکی شیئا عبادی لو ان اولکم واخرکم وجنکم
وانسکم اجتمعوا فی صعید فسألونی حوایجکم فاعطیت کلا منکم ما سال لم ینقص ذلک من ملکی بمقدار
ما یغمس احدکم الابرة فی الیم فلینظر بم یرجع ۞ فان الله غنی حمید او غنی بی نیاز است اگر شکر
نعمت او کنند واگر نکنند او را نقصانی نباشد واو در ذات ستوده ومستحق حمد است اگر حمد او کنند
واگر نکنند انگه بسبیل تنبیه گفت الم یاتکم ای شما را نیامد و نرسید خبر انانکه پیش از شما بودند
از امم سالفه وقوم گذشته که قوم نوح وقوم هود که عاد بودند وثمود که قوم صالح بودند وانانکه پس
ایشان بودند چند انکه عدد ایشان جز خدای نشناسد جاءتهم رسلهم پیغمبران ایشان با ایشان امدند
با آیات وحجج ودلالات ومعجزات ایشان از خشم وعداوة پیغمبران دستها در خود دهنها کردند
دست وانگشت می گزیدند یا خود بدست اشارت بدهن وگفتار خود کردند وگفتار این بود انا کفرنا
ما کافر شدیم بانچ شما را بدان فرستاده اند حسن گفت در وقت دعوت پیغامبران
دست بر دهن ایشان می نهادند تا ایشانرا خاموش کنند مجاهد گفت مراد بید نعمت است
یعنی نعمت پیغمبران رد کردند بدهنهای خود یعنی کفران نعمت کردند وانا لفی شک ودر شک ایم
از انچ شما ما را بان دعوت میکنید شکی که موجب ریبة وتهمت است قَالَتْ رُسُلُهُمْ أَفِي
اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَدْعُوكُمْ لِيَغْفِرَ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ
وَيُؤَخِّرَكُمْ إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى قَالُوا إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا تُرِيدُونَ
أَنْ تَصُدُّونَا عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا فَأْتُونَا بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ قَالَتْ رُسُلُهُمْ — لهم ﻫ
إِنْ نَحْنُ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَمُنُّ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ
وَمَا كَانَ لَنَا أَنْ نَأْتِيَكُمْ بِسُلْطَانٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ

الْمُؤْمِنُونَ وَمَا لَنَا أَلَّا نَتَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ وَقَدْ هَدَانَا سُبُلَنَا وَلَنَصْبِرَنَّ
عَلَى مَا آذَيْتُمُونَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ ۞ پیغمبران جواب
دادند وگفتند هیچ در خدای شکی هست خدای که افریننده اسمان وزمین است این بدان
گر ایشان مقر ومعترف بودند که اسمان وزمین خدا افریده است نه بتان جای این خدای که
یقین است که وی افریننده اسمان وزمین است شما را دعوت میکند تا بیامرزد گناهان شما
تا خیر کند وباز پس دارد شما را تا بوقتی مسمی واجلی نام برده که ان روز وفاة ومرگ ایشانست
وتعجیل عذاب ایشان نکند ایشان پیغمبرانرا جواب دادند وگفتند شما همچون ما مردمانید میخواهید
تا ما را از دین وطریق پدران ما بگردانید واز معبودانی که ایشان میپرستیدند باز دارید این دعوی که
میکنید حجتی بیارید وبرهانی بنمایید رسولان جواب دادند وگفتند همچنین است وراست است
ما نیستیم مگر ادمی هم چون شما ولکن خدا منت نهد بر انکه خواهد از بندگان خود بر ما منت نهاده است
ونعمت کرده وما را از شما بنعمت نبوت ورسالة ممتاز کرده این راست واینچ گفتی حجت بیارید ما را
نباید که از خویشتن حجت بیاریم مگر بفرمان خدای تع وانچ شما اقتراح میکنید از معجزات جز
بقدرت خدای نیست وبر خدای مؤمنان باید که توکل کنند نه بر غیر وی وما را نباشد که بر وی توکل
وچه گونه توکل نکنیم بر وی وی ما را راه نموده است وهر انچه ما برنج وبلا صبر کنیم وبرانچ ما را می
رنجانید وبر خدای باید که مؤمنان توکل کنند وکار خود با خدای گذارند در هر حالی که باشد ۞
وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِرُسُلِهِمْ لَنُخْرِجَنَّكُمْ أَوْ لَتَعُودُنَّ فِي مِلَّتِنَا فَأَوْحَى — مِنْ أَرْضِنَا ﻫ
إِلَيْهِمْ رَبُّهُمْ لَنُهْلِكَنَّ الظَّالِمِينَ وَلَنُسْكِنَنَّكُمُ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِهِمْ ذَلِكَ لِمَنْ
خَافَ مَقَامِي وَخَافَ وَعِيدِ وَاسْتَفْتَحُوا وَخَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ مِنْ
وَرَائِهِ جَهَنَّمُ وَيُسْقَى مِنْ مَاءٍ صَدِيدٍ يَتَجَرَّعُهُ وَلَا يَكَادُ يُسِيغُهُ

وَيَأْتِيهِ الْمَوْتُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَمَا هُوَ بِمَيِّتٍ وَمِنْ وَرَائِهِ عَذَابٌ غَلِيظٌ ۝
این کافران پیغمبران خود را گفتند که ما شما را از شهر خویش و زمین خویش بیرون کنیم مگر
که باز گردید و در دین ما آیید انکه حضرت از شما برداریم خدای درین حال باشان وحی فرستاد
که شما هیچ اندوه مدارید که ما این ظالمان کافران را هلاک کنیم و شما را در آن زمین ساکن کردانیم
از پس ایشان و همچنین باشد هر که همسایه خود را برنجاند خدای تعالی ویرا اوارده کرداند و سرا و وی
با وی کذارد چنانک رسول خدای گفت من اذی جاره ورثه الله داره این کسی راست که از
مقام من بترسد یعنی از ایستادن پیش من روز قیامت برای حساب و از وعید من بترسد
واستفتحوا و فتح جستند و نصرت طلب کردند یعنی این کافران چنانک گفت وکانوا من قبل
یستفتحون علی الذین مجاهد گفت پیغمبران بخدای تعالی استعانت کردند و استنصار و ایشان
دعا کردند وخاب نومید گشت هر جبار و معاند حق که با حق بستیهد و از حق بر کردد و از
گفتن لا اله الا الله ننگ دارد ومن ورائه و در پیش او دوزخ است و هم در پیش او و وراء اینجا
نست و اینجا از اکذر بوالخاست زجاج گفت وراء آن باشد که از تو متواری شود و پوشیده کرد د
ویسقی و آب دهند اورا از آبی که آن همه زرد آب از خون و ریم که از ریش دوزخیان برود
وآن فرج زناکنندکان بود باید یتجرعه آنرا فرو میبرد و نزدیک نباشد که بحلق او فرو رود
ابوامامه روایت کرد از رسول ع که آن شربتی باشد چون بنزدیک وی برد گوشت و پوست وی
و سر وی پخته شود چون بازخورد امعاش پاره پاره کرد و از زیرش بیرون اید چنانک
گفت وسقوا ماء حمیما فقطع امعاءهم ویاتیه الموت و بوی اید مرگ از هر جهتی و مکانی از
هر عضوی و از بن هر مویی و این را که مرگ خوانند مراد شداید و بلاست وما هو بمیت
وا او مرده نباشد یعنی بمیرد تا باز رهد اگر مراد مرگ حقیقی باشد معنی آن بود که هر کا

که بمیرد

که بمیرد خدایش زنده کرداند چنانک گفت کلما نضجت جلودهم بدلناهم جلودا غیرها و در
پیش وی عذاب درشت باشد ۝ مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمَالُهُمْ كَرَمَادٍ
اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ لَا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلَىٰ شَيْءٍ ذَٰلِكَ
هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ إِنْ يَشَأْ بالحق
يُذْهِبْكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ وَمَا ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ ۝ مثل نهاکه کافرشدند
اعمال و کردارهای ایشان چون خاکستری است که سخت شود بوی جستن باد در روزی که در آن
روز باد سخت جهد نتوانند و قادر نباشند از آنچ کسب کرده باشند بر هیچ چیز ظاهر این صیغ
احباط دارد اما چون تامل کنی دلیلیست بر بطلان احباط و انکه هر کجا که در قرآن احباط است
مراد نفی وقوع است بر این انک باتفاق اعمال کافر را هیچ وقوعی نباشد تا چیزی بباشد که
آن را احباط کند با این همه حق تع از ابتوست تشبیه کرد برماد حاصل که باد آنرا متفرق کند
بظاهر حصول جصولی اعمال نه بوقوع حکم و استحقاق ثواب بر و معنی اینست که اکرچه اعمال
کفار را بظاهر حصولی هست بحکم وقوع استحقاق آنرا حصولی نیست با خاکستری ماند که باد
سخت برو کذشته بود و در عالم متفرق شود و کس نتواند که آنرا ضبط کند ذلک هو الضلال البعید
اختیار کفر و اصرار بر آن کمراهی باشد سخت دور از آنکه گفت الم تر هی نبینی که خدای تع آسمان
و زمین بیافرید بحق و حکمت نه بباطل و عبث او قادر است بر آفریدن آسمان اگر خواهد که
شما عاصیان را ببرد و از روی زمین نیست کرداند تواند و این بر خدای دشوار نباشد ۝
وَبَرَزُوا لِلَّهِ جَمِيعًا فَقَالَ الضُّعَفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا
فَهَلْ أَنْتُمْ مُغْنُونَ عَنَّا مِنْ عَذَابِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ قَالُوا لَوْ هَدَانَا اللَّهُ لَهَدَ
يْنَاكُمْ سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَجَزِعْنَا أَمْ صَبَرْنَا مَا لَنَا مِنْ مَحِيصٍ وَقَالَ الشَّيْطَانُ

لما قضی الامر ان الله وعدکم وعد الحق و وعدتکم فاخلفتکم
وما کان لی علیکم من سلطان الا ان دعوتکم فاستجبتم لی فلا
تلوموني و لوموا انفسکم ما انا بمصرخکم وما انتم بمصرخی انی کفرت
بما اشرکتمون من قبل ان الظالمین لهم عذاب الیم ۵ و بیرون آید از
گورها روز قیامت برای حساب و جزای خدای پس گویند ضعیفان متکبرانرا که ما در دنیا
تبع شما بودیم و تبع شما افتاده بودیم امروز از عذاب هیچ کفایت توانید کرد و بعضی از عذاب ما بر خواهید
داشت آن جباران و متکبران گویند اگر خدای ما را راه خلاص نمودی ازین عذاب ما
شما را این راه خلاص نمودیمی چون ما را براه خود راه خلاص نیست برای شما چه گونه کنیم سواء
علینا یکسانست بر ما و بنزدیک ما اگر جزع کنیم و اگر شکیبایی نماییم ما را هیچ گریزی نیست مقاتل
گفت این سخن آنگاه گویند که در دوزخ با یکدیگر قرار دهند که بیایید تا جزع کنیم پانصد سال
جزع کنند هیچ سود ندارد گویند بیایید تا صبر کنیم پانصد سال دیگر صبر کنند هیچ سود ندارد
درین حال گویند سواء علینا اجزعنا ام صبرنا ما لنا من محیص و قال الشیطان گوید
شیطان چون کار گذارده شود و میان مردمان حکم کرده آید و اهل بهشت را ببهشت برند و اهل
دوزخ را بدوزخ مقاتل گفت درین حال منبری از آتش در دوزخ بنهند ابلیس بر آن
منبر شود و کافران و اهل دوزخ در زیر آن منبر باشند زبان ملامت بروی دراز کنند
او گوید خدای شما را وعده داد وعدهٔ حق و راست و من شما را وعده دادم و آن وعده را خلاف
کردم و مرا در آن وقت بر شما دستی نبود و قوتی بیش از آنک شما را دعوة کردم اجابت کردید
اکنون مرا ملامت مکنید خود را ملامت کنید و این آیة دلیلی ظاهرست بر فساد مذهب مجبره
که اگر خدای کفر و معاصی در ایشان آفریده بودی ابلیس نگفتی خود را ملامت کنید گفتی خدای را

ملامت

ملامت کنید که مرا و شما را گناهی نیست ما انا بمصرخکم من شما را فریادرسم و شما نیز فریاد من نتوانید رسید
چه ما هر یکی بجرم خود گرفتاریم من بدعوت و شما باجابت امروز من کافرم بدانچ شما مرا انباز گر
فتید بخدا پیش ازین یعنی در دنیا و ان الظالمین و بدرستی که ظالمانرا عذاب دردناکست ابن
عباس روایت کرد از پیغمبر ع در حدیث شفاعت که عیسی ع در آن روز بمن اشارت کند
گوید ذلکم النبی الامی این آن پیغمبریست و من بوی نیابت کلام خدای تع مرا گوید برخیز و
شفاعت کن من برخیزم برای شفاعت از مجلس من بوی برآید که نشنوند کان از آن خوشتر بوی
نشنیده باشند و شفاعت کنم خدای تع شفاعت من قبول کند و مرا نوری دهد از فرق تا قدم کا
فران گویند ابلیس را که ایشانرا شفیع بدید آمد و شفاعت کرد ما را جز تو کسی نیست برخیز و برای ما
شفاعت کن او برخیزد از مجلس وی گندی برآید که کس چنان گند نشنیده باشند آنگه ایشانرا طعمهٔ
دوزخ کنند که عندان حال ابلیس گوید ان الله وعدکم وعد الحق الایه ۵ و ادخل الذین
آمنوا و عملوا الصالحات جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها
باذن ربهم تحیتهم فیها سلام الم تر کیف ضرب الله مثلا کلمة طیبة
کشجرة طیبة اصلها ثابت و فرعها فی السماء تؤتی اکلها کل حین
باذن ربها و یضرب الله الامثال للناس لعلهم یتذکرون ۵
و آن مؤمنانی که عمل صالح کنند روز قیامت ایشانرا در بهشتها برند که از زیر درختان آن جویهای
آب روان باشد خالد و جاوید باشند در آنجا بفرمان خدای خود تحیة ایشان یکدیگر را سلام باشد
که بر یکدیگر کنند و تحیة فرشتگان ایشانرا سلام باشد و همچنین تحیة خدای سلام بود آنکه حق تع ایمان
و کفر را مثلی زد بدو درخت و گفت ای محمد نبینی و ندانی که خدای چگونه مثل زد کلمه
پاکیزه را آنکه گفت آن چون درختی است پاکیزه مفسران گفتند کلمه پاکیزه گفتار لا اله الا الله است

تیا الیه یصعد الکلم الطیب و درخت پاکیزه خرماست دلیلش آنست که ابو العالیه گفت روزی نماز
بامداد کرده بودم برخاستم و بنزدیک انس مالک شدم طبقی بیاوردند بر آنجا رطب نهاده انس گفت بخورید
یا ابا العالیه که این از آن درخت است که خدای تعالی گفت الم تر کیف ضرب الله مثلا کلمة طیبة کشجرة
طیبة انس گفت روزی رسول را طبقی برآوردند او این آیت بخواند کشجرة طیبة چون درختی که خوش
باشد میوه وی و اگر بر عموم حمل کنند گویند منظر او و نظارت و تازگی او و لیتی باشد اصلها ثابت
اصل و بیخ او ثابت و راسخ است در زمین چه اگر اصلی ثابت ندارد در زمین بنماند و برگ و میوه نیارد
چه درخت آب از عروق خورد و عروق در زمین باشد و شاخ آن درخت از رفعت و بلندی
در آسمان است همچنین کلمهٔ شهادت در دل مؤمن ثابت و راسخ است اصل او تصدیق است و آن بدل است
و فرع او گفتار است و آن بزبان است چون از زبان برآید تا بآسمان رسیدن او را هیچ حجاب نباشد
تیا الیه یصعد الکلم الطیب والعمل الصالح یرفعه و رسول خدای گفت مثل الاسلام کمثل شجرة
الثابتة الایمان بالله اصلها والصلوات الخمس جذعها والزکوة فرعها و صیام شهر رمضان لحا
ؤها و حسن الخلق ورقها مثل اسلام چون درختی است رسته اصل او ایمانست بخدای و تنهٔ او
نماز پنج گانه است و زکوة شاخهای اوست و روزهٔ ماه رمضان پوست اوست و خوش خویی
برگهای وی است ابن عبــــاس از رسول عم روایت کرد که او گفت ان لله عمودا من
نور اسفله تحت الارض السابعة و راسه تحت العرش فاذا قال العبد اشهد ان لا اله الا الله و ان
محمدا عبده و رسوله اهتز العرش و تحرک العمود فیقول الله عز و جل اسکن فیقول کیف اسکن
و انت لم تغفر لقائلها خدای تعالی را عمودی است از نور اسفل وی که قرارگاه وی است زیر هفتم
زمین است و بالای وی در زیر عرش چون بنده گوید لا اله الا الله محمد رسول الله عرش بلرزد
و عمود بجنبد حق تعالی گوید ساکن شو گوید چه گونه ساکن شوم و تو هنوز گوینده این کلمات را نیامرزیده

حق تعالی گوید ملائکتی و سکان سمواتی اشهدوا انی قد غفرت له فرشتگان و ساکنان آسمانهای من
گواه باشید که من وی را بیامرزیدم اهل اشارت گفتند وجه حکمت در تشبیه اسلام و ایمان بدرخت
از آنجاست که درخت تمام نباشد الا به سه چیز عرقی ثابت و اصلی قایم و فرعی عالی هم چنین اسلام
و ایمان به سه چیز تمام شود تصدیق بالقلب و اقرار باللسان و عمل بالارکان بیانش حدیث
رضاست از پدرانش از امیر المؤمنین علیه السلام از رسول صلی الله علیه و آله مثل هذا الدین کمثل
شجرة ثابتة الایمان اصلها والزکوة فرعها والصیام عروقها والتاخی فی الله نباتها و حسن
الخلق ورقها والکف عن محارم الله ثمرها فکما لا یکمل الشجرة الا بثمرة طیبة لا یکمل الایمان الا
بالکف عن محارم الله گفت این مثل دین چون درختی است رسته ایمان بخدای اصل اوست و زکوة
شاخ اوست و روزه بیخ و رگ اوست و برادری کردن برای رضای خدای نبات اوست و خوی نیکو
برگ اوست و باز استادن از محارم میوه اوست و چنانکه درخت تمام نشود الا بمیوه هم چنین
ایمان تمام نشود مگر بباز استادن از محارم و گفته اند تشبیه بدرخت خرما برای آن کرد که او در
چند صفت با آدمی ماند هر درخت را که سرش ببرند شاخ دیگر بیرون آرد مگر درخت خرما
که چون سرش ببرند خشک گردد و درخت خرما را تا گشن ندهند بار نیارد و رسول خدای گفت
اکرموا عماتکم عمتان خود را گرامی دارید گفتند یا رسول الله عمتان ما کدامند گفت درختان خرما
گفتند چگونه یا رسول الله گفت خدای تعالی چون آدم را بیافرید از گل او فضله بماند خدای تعالی از او
درخت خرما بیافرید تؤتی اکلها کل حین آن درخت بار دهد و میوه آرد هر حینی بفرمان
خدای خویش و حین شش ماه باشد و مراد آنست که مؤمن در هیچ وقتی از اوقات خالی نباشد
از عبادات و طاعات و خدای تعالی برای مردمان مثل زد تا باشد که تفکر کنند و در اندیشند که کلها حال گردد
وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا

مِن قرّاءِ يُثَبِّتُ اللّٰهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الحَيٰوةِ الدُّنيَا
وَ فِي الآخِرَةِ وَيُضِلُّ اللّٰهُ الظَّالِمِينَ وَيَفْعَلُ اللّٰهُ مَا يَشَاءُ اَلَمْ تَرَ اِلَى الَّذِينَ
بَدَّلُوا نِعْمَةَ اللّٰهِ كُفْرًا وَاَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ البَوَارِ جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا
وَ بِئْسَ القَرَارُ وَجَعَلُوا لِلّٰهِ اَنْدَادًا لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِهِ قُلْ تَمَتَّعُوا
فَاِنَّ مَصِيرَكُمْ اِلَى النَّارِ ۝ آنکه کلمهٔ کفر را مثل زد بدرختی دیگر گفت مثل مانند
کلمهٔ بد وسخن نه نیکو کان کلمهٔ کفر است جون درختی است که بد وپلید باشد بار او زشت وقبیح
باشد منظر او وبیخ او از بالاء زمین افتاده وبرکنده باشد اورا بر روی زمین قرار وثباتی نباشد
وان محمد باقر ع روایتست که شجرهٔ طیبه رسول خدای است وفرع او علی ابن ابی طالب است و
اصل او فاطمهٔ زهرا است ومیوه او فرزندان پاک وی اند شاخ وبرگ او دوستان وشیعهٔ ما اند
وشجرهٔ خبیثه بنو امیه اند که منقرض ومنقطع کشتند واولاد مصطفی ومرتضی تا قیامت
منقرض نشوند یثبت الله الذین آمنوا خدای تع ثابت دارد مؤمنانرا بگفتار ثابت وحجت
وبرهان هم در دنیا که جون در فتنه افتند از دین بنگردند وخلاف نکنند وهم در آخرة جون
در کور شان نهند که آن اولین منزل است از منازل آخرة وگفته اند فی الحیوة الدنیا گور است
که گور در دنیا باشد وفی الآخرة عند البعث جون برانگیزند مقاتل گفته این تثبیت آنست
که جون بندهٔ مؤمن را در گور نهند وخاک بر سر او راست کنند خدای تع فرشته را بفرستد نام او
دومان بیاید وبروی سلام کند وگوید همین ساعت دو فرشتهٔ سیاه ومنکر بیالین تو خواهند
آمدن تا ترا از دین واعتقاد تو بپرسند نگر تا نترسی از ایشان وجنانک در دنیا دانستی
جواب دهی از خدای ورسول وامام وکتاب این بگوید وبرود بر اثر او دو فرشته می آیند
سیاه وغلیظ منکر ازرق جشم جشمهاء ایشان جون برق خاطف باشد واواز ایشان جون

باد قاصف هر یکی مقمعهٔ از آتش بدست گرفته آیند منکر ونکیر گویند در گور آیند وخدای تع او
را زنده کرده اند واورا باز نشانند وگویند من ربک ومن نبیک ومن امامک وما دینک وما
کتابک خدای کیست وپیغمبرت کیست وامامت کیست ودینت جیست وکتاب کدامست او
جنانک خوانده بگوید الله ربی ومحمد نبیی والاسلام دینی والقرآن کتابی وعلی امامی فرشتگان
اورا گویند مرحبا بک عشت سعیدا ومت شهیدا تا زنده بودی سعید بودی وجون بمردی شهید
اللهم ارضه کما ارضاک بارخدایا خشنود کن جنانک ترا خشنود کرد آنکه دریجهٔ از بهشت در
گور او کنند تا نسیم بهشت بروی میجهد وتحفهاء بهشتش می رسد آنگاه اورا گویند نم نومة العروس
بخسب جنانک عروس در خوابگاه خود فذلک قوله یثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت فی الحیوة
الدنیا وفی الآخرة واگر مرد کافر بود ناگاه منکر ونکیر بروی در آیند گویند من ربک ومن
نبیک وما دینک وما کتابک ومن امامک او گوید لا ادری عیدانم اورا گویند لا دریت ولا کنت
مدا ینا ولا مبادیا عشت عصیا ومت شقیا تا زنده بودی عاصی بودی جون بمردی شقی
مردی نم نومة المنهوس بخسب جنانک مار گزیده بخسبد آنگه دری از درهاء دوزخ در گور
او کنند واز آن مقمعهٔ آتش یکی بر سر او فرو کوبند جنانک همه گور او از آتش پر گردد واو شهقهٔ
بزند که همه حیوانات بشنوند مگر جن وانس وهر چه بشنود اورا لعنت کند فذلک قوله ویضل الله
الظالمین وگمراه کرده اند کافران وستم کاران را ویفعل الله ما یشاء خواهد ابو هریره گفت مرد در گور
او از پای او آنک از جنانه او باز گردند بشنود اگر مرد مؤمن بود نماز او بر سر بالینش بود
وزکوتش بر راست او وروزهٔ او بر جپش وخیرات واحسان او با مردمان بر پایینش تا جون
فرشتهٔ عذاب خواهد تا از قبل بالین او فرا رود نماز راه ندهد واز جانب راست زکوة نگذارد
واز جانب جپ روزه منع کند جون بپایش رود افعال خیر وی راهش ندهد اورا گویند بار

ثین بار نشیند چنان ننهادرد که آفتاب فرو خواهد شدن گویند رها کنید تا نماز بکنیم تا فایت
گویند نماز نتوان کرد الخ تا پرسیم جواب ده گوید چه میپرسید گویند چه گویی درین مرد که
بیامد و این دعوی کرد گوید محمد گویند آری گوید گواهی دهم که او پیغمبر خدای است صادق و
راست گوی گویند برین بودی و برین مردی و برین خیزی که ان شاء الله آنگه گور بروی فراخ کنند مقدار
هفتاد گز و نورانی کنند آنگه حجاب از دوزخ بردارند و گویند بنگر که خدای تع چه صرف کرده است
از تو اگر کافر و عاصی بودی جای تو اینجا بودی آنگه روح او در حوصلهٔ مرغی از مرغان بهشت
نهند که در بهشت می پرد و جسم او خاک شود تا باز آفریدن ابو رافع گفت ـــــــ من با رسول
بودم در بقیع غرقد میرفت سه بار بگفت لا هدیت من نبلاشم که مرا میگوید گفتم یا رسول الله مرا جرم
جرم کرده ام گفت خطاب با تو نیست خداوند این گور را از من میپرسند میگوید نشناسم او را چون
نگاه کردم گوری دیدم که آن ساعت آب بروی ریخته بودند و صاحبش را دفن کرده الم تر الی
بینی آنان که نعمت خدای را بدل کردند بکفران مراد باین نعمت رسول خدایست و آنانکه این کفران
آوردند کفار قریش بودند که خدای تع رسول بریشان نعمت کرد ایشان قدر آن ندانستند و بدان
کافر شدند امیر المؤمنین علی ع گفت که ایشان کفار قریش بودند که روز بدر کشته شدند عمر
خطاب گفت بنو امیه و بنو المغیره بودند بنو المغیره روز بدر هلاک شدند و بنو امیه را روزی
چند فرا گذاشتند واحلوا وفرود آوردند قوم خود را برای هلاک کران دوزخ است که لازم
آن باشند و بد قرارگاهی است ایشان را دوزخ وجعلوا بکردند و بدید کردند خدای را که بیهمتاست
مثلی و مانندی از بتان خویش تا گمراه شوند و گمراه کردانند دیگران را بگوای محمد که برخور
داری شوید و تمتع کنید روزی چند ازین متاع دنیا که عاقبت و بازگشت شما با آتش دوزخ است
قُلْ لِعِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا يُقِيمُوا الصَّلَوٰةَ وَيُنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا

وَعَلَانِيَةً مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعٌ فِيهِ وَلَا خِلَالٌ ۞ اللَّهُ الَّذِي
خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ
الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ وَسَخَّرَ لَكُمُ الْفُلْكَ لِتَجْرِيَ فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَ
سَخَّرَ لَكُمُ الْأَنْهَارَ وَسَخَّرَ لَكُمُ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ دَائِبَيْنِ وَسَخَّرَ لَكُمُ
اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَآتَاكُمْ مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ
لَا تُحْصُوهَا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ ۞ بگوی بندگان مرا آنانکه ایمان آورده‌اند
تا نماز بپای دارند و از آنچه مالهاشان روزی کرده‌ایم نفقه کنند پنهان و آشکارا پیش از آنکه روزی
آید که در آن روز نه بیع و شرا باشد و نه دوستی با یکدیگر یعنی روز قیامت خدای آنکه خدای است
که بیافرید آسمانها و زمین و فرو فرستاد از آسمان آبی یعنی باران و برو بیاید و بیرون آورد بان
آب از درختان میوها تا روزی بود شما را و مسخر کرداند برای شما کشتیها را تا میروند در دریا
بفرمان وی و نیز مسخر شما کرد جویها را چون فرات و نیل و جیحون و سیحون و جز آن تا می
روند تا بهر جا که شما میخواهید و هم چنین آفتاب و ماه را مسخر شما کرد کوشنده منافع و مصالح خلق
را از ریختن میوها و پروردن کشت و غیر آن و شب و روز را مسخر شما کرداند تا معاقب می‌آیند
و میروند چون شب برود روز آید و چون روز برود شب آید تا انتفاع هست ضیا و ظلمت و نقصان
و زیادت و بداد شما را از هر چه خواستید و از هر چیز که نخواستید و گفته‌اند از هر چیزی که بجوا
ستید از آنکه شما را وه بان بنود و اگر خواهید تا نعمت خدای را برشمرید بدان نرسید و نتوانید
شمرد این را ذکر نتع و بشکران نرسید و بدرستی که آدمی ستم کارست کافر نعمت است نعمت بروی خدای
کند و او دیگری را شکر و عبادت کند ۞ وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا
وَاجْنُبْنِي وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ رَبِّ إِنَّهُنَّ أَضْلَلْنَ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ

فَمَنْ تَبِعَنِیْ فَاِنَّهٗ مِنِّیْ وَمَنْ عَصَانِیْ فَاِنَّکَ غَفُوْرٌ رَّحِیْمٌ رَبَّنَا اِنِّیْ اَسْکَنْتُ
مِنْ ذُرِّیَّتِیْ بِوَادٍ غَیْرِ ذِیْ زَرْعٍ عِنْدَ بَیْتِکَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِیُقِیْمُوا
الصَّلٰوةَ فَاجْعَلْ اَفْئِدَةً مِّنَ النَّاسِ تَهْوِیْ اِلَیْهِمْ وَارْزُقْهُمْ مِّنَ
الثَّمَرٰتِ لَعَلَّهُمْ یَشْکُرُوْنَ ۝ یاد کن ای محمد انرا که ابرهیم بسبیل عالة و تضرع گفت
ای خدای و پروردگار من این شهر را که مکه است شهری کردان که مردم ایمن باشند در وی حق تع
دعای وی باجابت مقرون کرد چنان ایمن کرد که وحش و طیور در وی خایف نباشند تا گرگ و میش
و کبوتر و باز بایکدیگر باشند و اگر کسی جنایتی کند و در انجا گریزد تعرض وی نکنند تا انکه بیرون
شوند و اجنبنی و دور گردان مرا و پسران مرا از انکه بت پرستیم یعنی لطف کن که عبادت ان
عبادة اصنام اجتناب کنند انکه گفت رب انهن بار خدایا ایشان بسیاری را از مردمان گمراه کردند
یعنی بعبادة ایشان بسیاری گمراه شدند انکه گفت هر که متابعت من کند و پس رو من باشد از منست
و هر که در من عاصی شود تو خداوند امرزنده و بخشاینده عاصی کافر را که از کفر بازگردد بیا
مرزی و از سر گناه مومن گناه کار چون توبه کند درگذری ربنا بار خدایا من ساکن کردانیدم
بعضی از فرزندان خود را بوادئی و رود خانه که در و زرعی و کشتی نیست بنزدیک خانه حرام
کرده تو یعنی کعبه و درین وقت که ابرهیم این سخن گفت خانه نبود مراد انست که نزدیک خانه
حرام تو که بوده است و بعد طوفان ان را رفع کردند یا خانه که بعد ازین بنا کرده خواهد شد
بعضی ازین قصه رفته است و اینجا انست ——— که ابرهیم را هم از سارا فرزندی نبود
ازانجا که او پیر شده بود و ابرهیم دل در فرزند بسته بود سارا کنیزکی داشت جوان و پاکیزه
بابرهیم داد و گفت این را بتو دادم تا باشد که خدای تع ترا ازو فرزندی دهد ابرهیم قبول کرد
و با وی خلوت ساخت و اورا از هاجر اسمعیل امد نور محمدی که در پیشانی پدران وی بودی

ابراهیم

باسمعیل انتقال کرد سارا را ازان رشک عظیم امد گفت نخواهم که هاجر پیش من باشد حق تعالی
ابرهیم را گفت و یا دو رنج مغزهای وی باتو مروت کرد با وی ماندن لکن اینان را از پیش وی
ببر گفت بار خدایا کجا برم گفت انجا که ترا فرمایم جبرئیل امد و در پیش شد و ابرهیم بر اثر وی میرفت
با هاجر و اسمعیل هر کجا ابادانی و خصبی دیدی گفتی اینان را اینجا فرو ارم جبرئیل گفتی نه که فرمان
نیست میرفتند تا انکه بزمین مکه رسیدند زمینی سنگلاخ و شوره جبرئیل گفت اینان را
اینجا بنه و برو ابرهیم اینان را اینجا بنهاد و بگردید بفرمان خدای هاجر گفت مارا بکه رها میکنی گفت بخدای
گفت برو که مارا ضایع نکند وی برفت قدری اب که مانده بود با ایشان رها کرد اب را باز خوردند و گرما و افتاب
در ایشان اثر کرد تشنه شدند و شیر هاجر در پستان خشک شد کودک بر خود طپیدن گرفت هاجر دید که
نزدیکترین کوه تا ترین کوه صفا بود برانجا دوید تا باشد که کسی را ببیند اوازی شنید کسی را ندید از انجا
فرود دوید بمروه رفت کس را ندید با صفا امد همچنین تا هفتم بار اواز می شنید و کس را ندید هاجر گفت
ای انکه اواز تو می شنوم و ترا نمی بینم اگر فریاد میتوانی رسیدن فریاد رس که هلاک شدیم ان فرشته ظاهر شد
و بنزدیک اسمعیل امد و پای او بگرفت و پای او در زمین میمالید چشمه اب از زیر پای وی روان شد و سر
در بیابان نهاد هاجر پاره ریگ گردان در گرفت رسول خدای گفت رحم الله ام هاجر اگر ان ایدها کردی
همه بادیه پر از اب شدی ان فرشته وی را بشارت داد و گفت این جایی خواهد بود که حاجیان ازینجا اب خورند
و اینجا پدر این کودک خانه کند که خلایق عالم از جوانب بزیارت این خانه ایند جماعتی از قبیله جرهم انجا می
گذشتند مرغان دیدند که گرد ان می پریدند گفتند بهر حال اینجا اب میباید یکی از ایشان بیامد زنی را دید
و کودکی با او بازگشت و ایشان را خبر کرد بیامدند و گفتند ای زن تو کیستی و این کودک کیست و این اب از کجا
امد و این زمین کیست تا چهار صد کز بکنند یا بنزد گفت این پسر ابرهیم خلیل خدایست و مارا بفرمان
خدای اینجا اورده و این اب مراست و فرزند مرا گفتند شاید تا ما اینجا فرود ائیم و تو مارا ازین اب نصیبی

کنی و مارا از متاع که دادیم نصیب کنیم و همسایهٔ تو باشیم تا تماشا بناشی کفت روا باشد اجابت فرمود و اندر باقی
قصه در سورهٔ بقره رفته است ربنا لیقیموا الصلوة بار خدایا ایشان را ساکن این مقام کردم تا نماز بپای دارند
دلهای بعضی از مردمان مایل ایشان کردان سعید جبیر کفت اکر نکفتی من الناس وکفتی افئدة الناس
همهٔ عالم از کبر و جهود و ترسا بحج ابجا رفتندی مجاهد کفت اکر عام اطلاق بودی پارس و روم و ترک
و هند مزدحم شدندی وارزقهم روزی کن ایشانرا بار خدایا از میوها که روزی دیکران کرده‌ای از
شهرهای دیکر تا باشد که ایشان شکر نعمت تو بجای آرند ۞ رَبَّنَا إِنَّكَ تَعْلَمُ مَا نُخْفِي
وَمَا نُعْلِنُ وَمَا يَخْفَىٰ عَلَى اللَّهِ مِن شَيْءٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ الْحَمْدُ
لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبِّي لَسَمِيعُ الدُّعَاءِ رَبِّ
اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلَاةِ وَمِن ذُرِّيَّتِي رَبَّنَا وَتَقَبَّلْ دُعَاءِ ۞ رَبَّنَا اغْفِرْ
لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ ۞ بار خدایا تو دانی انچه ما نهان
و اشکارا داریم اکر بزبان رانیم واکر نرانیم تو دانی ابن عباس کفت مراد از زهر اندوه اسمعیل
و هاجر است و دیکران بر عموم حمل کرده‌اند و ما یخفی و پوشیده نماند بر خدای هیچ چیز نه در زمین و نه
در اسمان الحمد لله احمد و ثنا کرد کفت شکر و سپاس و ستایش مر خدای را که مرا بر پیری چون اسمعیل
و اسحق دو پسر بخشید اسمعیل از هاجر و اسحق از ساره بدرستی که خدای من شنوندهٔ دعاست یعنی
اجابت کننده بار خدایا مرا چنان کردان که نماز بپای دارم یعنی الطاقی که بان نماز بپای دارم برای
من متوالی کردان و از فرزندان من نماز کنندکان کن بار خدایا دعاء من و نماز من بپذیر و
قبول کن بار خدایا بیامرز مرا و مادر و پدر مرا و جملهٔ مؤمنانرا روزی که حساب برخیزد و ظاهر
کردد یعنی قیامت ۞ وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَافِلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ إِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمْ
لِيَوْمٍ تَشْخَصُ فِيهِ الْأَبْصَارُ مُهْطِعِينَ مُقْنِعِي رُءُوسِهِمْ لَا يَرْتَدُّ إِلَيْهِمْ

طرفهم

طَرْفُهُمْ وَأَفْئِدَتُهُمْ هَوَاءٌ وَأَنذِرِ النَّاسَ يَوْمَ يَأْتِيهِمُ الْعَذَابُ فَيَقُولُ
الَّذِينَ ظَلَمُوا رَبَّنَا أَخِّرْنَا إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ نُّجِبْ دَعْوَتَكَ وَنَتَّبِعِ الرُّسُلَ
أَوَلَمْ تَكُونُوا أَقْسَمْتُم مِّن قَبْلُ مَا لَكُم مِّن زَوَالٍ وَسَكَنتُمْ فِي
مَسَاكِنِ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ وَتَبَيَّنَ لَكُمْ كَيْفَ فَعَلْنَا بِهِمْ وَضَرَ
بْنَا لَكُمُ الْأَمْثَالَ وَقَدْ مَكَرُوا مَكْرَهُمْ وَعِندَ اللَّهِ مَكْرُهُمْ وَإِن كَانَ مَكْرُهُمْ لِتَزُولَ
مِنْهُ الْجِبَالُ ۞ حق سبحانه و تعالی بر سبیل تهدید و وعید میکوید مپندار ای کافر که خدای
غافلست از انچه ظالمان میکنند یعنی غافل نیست میداند که چه میکنند جزای هر یکی بسزا بدهد ولکن تاخیر
میکند و باز پس میدارد عذاب ایشان برای روزی که چشمها در وی متحیر کرده و پس باز مانده رخنه و بیم
و هول ان روز مهطعین شتابندکان باشند در دوزخ سر برداشتکان چشمها در پیش افکنده چنانک
کسی در چیزی مینکرد و چشم از وی بر ندارد لا یرتد الیهم باز نکردد با ایشان چشمهای ایشان یعنی
چشم بر هم نزنند وافئدتهم هواء و دلهای ایشان خالی بود از خرد همه چیزها چون هوا که در وی چیزی
جای نکیرد وانذر الناس و بترسان مردمانرا ای محمد از روزی که عذاب بایشان اید ایشان که ظالمان
اند کویند بار خدایا تاخیر کن مارا و باز پس دار تا بوقتی نزدیک یعنی مارا با دنیا بر و در دنیا
مهلت ده تا ما اجابت کنیم دعوت ترا و متابعت پیغمبران کنیم ایشانرا بر سبیل توبیخ و ملامت کویند
نه شما سوکند خورده بودی پیش ازین که شمارا زوال نخواهد بود و همیشه در دنیا خواهید بود
و اینرا دلیلست بر انک اهل اخرة مکلف نباشند که اکر مکلف بودندی ایشانرا احتیاج ان نبودی که
کفتندی مارا با دنیا فرست تا توبه کنیم و عمل صالح ما انجا توبه کردندی و بمقصود رسیدندی و
سکنتم و ساکن شدید در خانهای کسانی که بر نفس خود ستم کردند و روشن شد و ظاهر کشت شمارا که
با ایشان چه کونه کردیم از عذاب کردن و بیان شما مثل زدیم با ایشان تا شمارا اعتبار باشد ان کافران

مکرهم

مکر خود بکردند وانچ توانستند تقصیر نکردند و بنزدیک خدای است جزاء مکر ایشان یا ابطال مکر
ایشان وان کان مکرهم وبنود مکر ایشان تا انجا که کوهها از سبب ان از مقام خود زایل شوند و مراد
بزوال کوه زوال امر رسول است وزوال قران یعنی این هر دو در ثبات و دوام چون کوه اند یعنی
هیچ مکری وحیله هیچ محتالی زایل نشود وشاید که ان نافیه باشد یعنی چنین بود که مکر ایشان
بغایتی بود در بزرگی وسختی که کوهها نزدیک بود که از جای خود برود وزایل کردند ۞ فَلَا
تَحْسَبَنَّ اللّٰهَ مُخْلِفَ وَعْدِهٖ رُسُلَهٗ اِنَّ اللّٰهَ عَزِیْزٌ ذُو انْتِقَامٍ یَوْمَ تُبَدَّلُ
الْاَرْضُ غَیْرَ الْاَرْضِ وَالسَّمٰوٰتُ وَبَرَزُوْا لِلّٰهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ وَتَرَی الْمُجْرِ
مِیْنَ یَوْمَئِذٍ مُقَرَّنِیْنَ فِی الْاَصْفَادِ سَرَابِیْلُهُمْ مِنْ قَطِرَانٍ وَتَغْشٰی وُجُوْ
هَهُمُ النَّارُ لِیَجْزِیَ اللّٰهُ کُلَّ نَفْسٍ مَا کَسَبَتْ اِنَّ اللّٰهَ سَرِیْعُ الْحِسَابِ هٰذَا ۞
بَلٰغٌ لِلنَّاسِ وَلِیُنْذَرُوْا بِهٖ وَلِیَعْلَمُوْا اَنَّمَا هُوَ اِلٰهٌ وَاحِدٌ وَلِیَذَّکَّرَ اُولُوا الْاَلْبَابِ
حق تع ذکر انکافران کرد که مکر کردند در بعضی تفاسیر اورده اند از امیر المؤمنین وجمع مفسران
که مراد باین مکر مکر نمرود است که خدای بدان مثل زد وان چنان بود که ابرهیم عم او را دعوت کرد با خدای
او کفت من خدای زمینم ونمیدانم که در اسمان خدای هست یا نه بروم وبنکرم تا این خدای اسمان کیست
میکویند حبیب انکه بفرمود تا چهار کرکس بچه کرفتند ایشانرا بپرورد وکوشت میداد تا قوی کشتند
تابوتی باخت بدو در یکی از بالا ویکی از نشیب ودران تابوت بنشست بنو عمر چنانک کرکس ز بدان
کوشت مینکریدند وبطمع ان کوشت بجانب بالا می پریدند چون بنیک در هوا رفتند نمرود صاحب خود
را کفت در بکشای از بالا تا چه می بینی باسمان نزدیک شدیم یا نه در بکشاد کفت اسمان همانجاست که
بود وهیچ اثر نکرده است این رفتن ما کفت در زیر بکشای وبنکر تا از زمین چون افتاده ام در
بکشود وکفت زمین مانند دریاء سفید می بینم وکوهها مانند دود سیاه کفت رها کن تا در وبم
دورها فرو کردند و کرکسان می پریدند تا چندان بپرد که باد منع کرد ایشانرا از پریدن کفت
دریا

دریا بکشاد وبنکر در بالا بکشود وبنکرید کفت اسمان همچنان مینماید که از زمین می نمود در
زیر بکشاد وبنکرید کفت زمین همچنان مینماید که دودی سیاه اوازی شنید که ایها الطاغیه
این ترید ای طاغی بکجا میروی عکرمه کفت با او غلامی بود ویرا کفت تیر بینداز بینداخت
تیر خون الود باز پس امد کفت کفیت امر السماء کار اسمان مرا کفایت شد کفتند تیر بینداز
بینداخت تیر خون الود بر ماهی امد در دریا از دریاهاء اسمان وکفتند که در مرغی امد که در هوا
بود انکه نمرود بفرمود تا عصا وانکونه کردند کرکسان سر بزیر نهادند حق تع این کس را
صفت کرد بانکه مکر عجب است که کوه از وزایل شود انکه خدای تع با رسول خطاب
کرد و کفت مپندار که خدای تع وعده که داده باشد پیغمبرانرا خلاف کند از فتح وظفر ونصرت
دادن او بر کافران ان الله عزیز بدرستی که خدای تع عزیز است وغالب وخداوند انتقام
وکینه کشیدن است از ظالمان کینه کشد روزی که زمین را بدل کرده شود بزمینی غیر این
تا تبدیل زمین چکونه باشد خلاف کرده اند بعضی کفته اند این زمین را بزمینی
از سیم سفید بدل کند که بر وکناه نکرده باشند واز امیر المؤمنین علی عم روایت کرده اند که
خدای تع زمین را سیم کرداند واسمانرا زر وبروایتی دیکر از ابن عباس زمین همین زمین
باشد پشتها وکوهها ووی بدل کنند بیان این قول یسألونک عن الجبال فقل ینسفها ربی
نسفا فیذرها قاعا صفصفا لا تری فیها عوجا ولا امتا وکفته اند این زمین را مکلفان
بزمینی دیکر بدل کنند کروهی را بزمین بهشت برند وکروهی را بزمینی دوزخ والسموات
یعنی اسمانها را بدل کنند وتبدیل اسمان با نتثار کواکب وتکویر افتاب باشد وبرزوا لله
وخلقان بیرون ایند از کورها برای خدای یعنی عرض برخدای ومحاسبه وی وبرای ثواب
وعقاب خدای که یکی است بی مثل ومانند قهار ومسلط ودران روز بینی تو مجرمانرا
وکناهکارانرا دستها با کردن بسته فی الاصفاد در بندها یا هر یکی را از ایشان با قرینی بهم

باز نشسته پیدا نیست از ایشان از قطران باشد و قطران روغنی است که درختی کوکن مالند و می رسد
آتش بروی ایشان که شعله بغیر تر ازین عصاست و می سوزاند لیجزی الله تا خدا جزا دهد هر تنی
را بانچ کرده باشند که خدا زود حساب است هذا بلاغ این قرآن بلاغی و کفایتی است مر
مردمانرا پندی و کافی است تا نصیحت کنند بکدیگر را و بیم کنند بآن و بدانند که او یک خدای است بی
مثل و مانند است و متعظ شوند با و خداوندان خردها ۞

سورة الحجر

مکی است نود و نه آیت است از رسول خدا روایت است که هر که او سورة الحجر بخواند خدای تعالی او را
ده حسنه بنویسد بعدد مهاجر و انصار و بعدد آنانکه برسول علیه السلام استهزا کردند ۝

بسم الله الرحمن الرحیم ۝ الر تلک آیات الکتاب
وقرآن مبین ربما یود الذین کفروا لو کانوا مسلمین ذرهم یأکلوا
ویتمتعوا ویلههم الأمل فسوف یعلمون وما أهلکنا من قریة
إلا ولها کتاب معلوم ما تسبق من أمة أجلها وما یستأخرون ۝

منم خدای بیننده یا این حروف مقطعه آیاتی و علاماتی کتابی معهود است و قرآنی هویدا و روشن
است و روشن کننده ربما یود الذین کفروا بسیار بود و بسیار باشد که تمنا کنند و آرزو خواهند
کسانی که کافر شدند بخدای و رسول که مسلمان بودندی و در دین و شریعت اسلام آمدندی
و کاشکی هرگز کافر نبودندی تا باین عذاب مبتلا نشدندی در حین که روز
قیامت چون اهل دوزخ را بدوزخ برند در میان ایشان فاسقان اهل نماز باشند کافران
بر سبیل طعن گویند نه شما مسلمان بودی و نماز کردی و روزه داشتی امروز نماز و روزه
شما شما را هیچ سود نکرد و با ما در عذاب شریک آید این سخن بر مسلمانان سخت آید حق تعالی
برایشان خشم گیرد بفرماید تا همه مسلمانانرا که اهل قبله باشند از دوزخ بیارند عند آن

اهل

اهل دوزخ از کافران تمنا کنند که کاشکی که ایشان مسلمان بودندی تا از دوزخ بیرون آمدندی
چنانک مسلمانان بیامدند آنکه رسول عم این آیه بخواند ربما یود الذین کفروا لو کانوا مسلمین
آنکه حق سبحانه و تعالی بر سبیل تهدید و وعید کافران با رسول گفت ذرهم بگذار ایشانرا تا بخورند
و بر خوردار شوند و آرزوهای خود بدهند و کام خود برانند و امل ایشان ایشان را مشغول کند
دانند که زود خواهد بود که بدانند و بال کردار بد خود یعنی روز قیامت افعال خود و افعال
و احوال مؤمنان به بینند و این امر امر تهدید و وعید است چنانک گفت اعملوا ما شئتم آنکه
گفت وما أهلکنا و ما هیچ شهر را هلاک نکردیم الا و او را نبشته معلوم بود و اجل مسمی که ایشان را
تا بدان وقت مهلت داده بودند و هیچ امت و گروه بر اجل خود سبق نبردند و از پس نشود اجل
خود را و نیز باز پس نماندند از اجل خود ۝ وقالوا یا أیها الذی نزل علیه
الذکر إنک لمجنون لوما تأتینا بالملائکة إن کنت من الصادقین ما
ننزل الملائکة إلا بالحق وما کانوا إذا منظرین إنا نحن نزلنا الذ
کر وإنا له لحافظون ولقد أرسلنا من قبلک فی شیع الأولین وما
یأتیهم من رسول إلا کانوا به یستهزئون کذلک فی قلوب المجرمین نسلکه
لا یؤمنون به وقد خلت سنة الأولین ۝ وقالوا و گفتند این کافران ای
آنکه که قرآن بروی فرستاده شد بحقیقت که تو دیوانه و این سخن از استبعاد دعوی نبوت
گفتند و عجب از ایشان یکبار میگفتند که ساحر است و یکبار میگفتند که دیوانه است و دیوانگی
بدان لایق تر باشد که یک شخص را بدین دو وصف متناقض وصف کند چه سحر نهایت زیر
کی و حیلت توان کرد و دیوانگی ضد این باشد لوما تأتینا چرا بما نمی فرشتگانرا تا گواهی
دهند تا تصدیق و ما را بعذاب و هلاک اگر تو از جمله راست گویانی حق تعالی جواب داد و گفت

ما فرشتگان را نفرستیم مگر بحق و حکمت و ایشان چون با مرحق فرو نیایند واگر ما فرشتگان را فرستیم
ایشان را در هلاک هیچ مهلت نباشد زیرا که چون فرشتگان را معاینه ببینند ملجا شوند و
چون ملجا شوند تکلیف از ایشان زایل شود و وقت هلاک ایشان بود مهلت ندهند انا نحن
نزلنا الذکر بدرستی که ما فرو فرستادیم قرآن را و ما حافظ و نگاه دارنده ایم از زیادت و نقصان
و زوال و بطلان چنانک گفت لا یاتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه و گفته اند که نگاه داریم
او را تا روز قیامت بجا راند که حجت همه مکلفانست و گفته اند یعنی رسول را نگاه داریم از دست
مشرکان و بی دینان تا نظیرش. و الله یعصمک من الناس و لقد ارسلنا و بدرستی که ما فرو فر
ستادیم از پیش تو رسولان را در امتان پیشین و گروهان گذشته و بان امتان هیچ پیغمبری و رسولی
نیامد الا که با و استهزا کردند و افسوس داشتند اگر با تو این افسوس کنند چه عجب باشد ما هم
چنین بگذرانیم قرآن را و درمیاریم در دلهاء این گناه کاران یعنی ما حدیث قرآن و اندیشهٔ
ان در دل ایشان افکنیم و با ایشان رسانیم در حالی که تکذیب او کنند و براستش ندارند تا
حجت بر ایشان لازم شود و مستحق عذاب کردند چنانک با امتان سلف کردیم و شاید که این
سلک یعنی خلق کفر باشد در دلهاء ایشان و پاره انک لا یومنون به نفی ایمان حواله با ایشان است
و اضافه با ایشان و سود این لفظ مورد ملامت است و مذمت و اگر خلق کفر وی کردی با
یستی که ایشان معذور بودندی نه ملوم و قد خلت و حال انست که سنت و طریقت
پیشینگان بدین گذشته است که چون ایشان بر کفر اصرار کردند بعد ظهور آیات و اعلام
معجزات ما ایشان را هلاک کردیم و لو فتحنا علیهم بابا من السماء فظلوا
فیه یعرجون لقالوا انما سکرت ابصارنا بل نحن قوم مسحورون
و لقد جعلنا فی السماء بروجا و زیناها للناظرین و حفظناها

من

من کل شیطان رجیم الا من استرق السمع فاتبعه شهاب
مبین و الارض مددناها و القینا فیها رواسی و انبتنا
فیها من کل شیء موزون و جعلنا لکم فیها معایش و
من لستم له برازقین ● واگر بگشاییم ما در بر ایشان از درهاء آسمان
و ایشان در با آسمان میروند به وجه خرق عادت هم ایمان نیاورند و گویند بسته شد چشمهاء
ما یعنی ما را چشم بند کرده اند تا اشیا را علی حقایقها ادراک نمی توانیم کرد و این چشم بندها
گویند اصلی نباشد و سخن عوام بود بل نحن قوم که ما گروهی ایم که با ما جادوی کرده اند و اینچ
ما بینیم سحر محمدست و بعضی از مفسران گفته اند معنی آیه آنست که اگر ما درهاء آسمان
بر گشاییم چنانک گفتند لو ما تاتینا بالملائکة و فرشتگان همه روز بآسمان میشوند ایشان
هم ایمان نیارند و گویند که با ما سحر و جادوی کرده اند و چشمهاء ما را بسته و لقد جعلنا
فی السماء بروجا بدرستی که ما بکردیم در آسمان برجها و منازل کواکب و بیاراستیم آسمان را
باین ستارگان بجاء آنک نظر کنند در آنجا و تامل کنند و نگاه داشتیم او را از همه دیوی
رجیم راند و بلعنة کرده لیکن انکسی را از شیاطین که گوش فرا دارد و دزدیده سخن شنود
تابع وی کند و بوی انداخته اند شود ستارهٔ روشن و پارهٔ روشن تا وی سوخته گردد
و از شنیدن سخن باز ماند عبد الله عباس گفت شیاطین از آسمان ممنوع نبودند
بآسمان شدندی و خبر آسمان بزمین آوردندی و القا کردندی بکهنه چون عیسی ع
از زمین بر داشتند ایشان را از سه آسمان منع کردند چون رسول ع بزمین آمد ایشان را از همه
آسمانها منع کردند هیچ کس از ایشان نبود که خواست تا خبری از اخبار آسمان دزدید
نبود الا که ستارهٔ که آنرا شهاب خوانند چون آتشی در آسمان کشیده شود و برابو زد

جون این حال بدیدند شیاطین بنزدیک ابلیس جمع شدند واین حال باوی بگفتند گفت در زمین حادثه پدید امده است در زمین بگردید چون بمکه رسیدند رسول را دیدند که قران میخواند وگفته اند که این شهاب ایشانرا نسوزد چنانک بکشد بلک عضوی از اعضاء ایشان تباه کرداند وبعضی را مخبّل کرده اند تا غول بیابانی شود که مردم را در بیابان گمراه کند والارض مددناها وزمین را بکشیدیم یعنی بگستردیم وبیفگندیم در وکوههاء بیخ اور وثابت وبرویانیدیم در زمین هر چیزی با وزن ومقدار در منفعة وگفته اند که هرچه از ابنجید وموزون گفت ومکیل نگفت تا عام باشد در ونقره وغیران داخل باشند ونیز هرانج مکیلست بهایت او باوزن است وگفته اند مراد بموزون نه سخته بحقیقت است بلک مرادانست که حاصل وواقع بود بمقدار حاجت بی زیادت ونقصان تا پنداری که بقصد برسخته اند بر وفق حاجت بر حسب اقتضاء مصلحت وگفته اند فیها صنیر جبالست ومراد معادن بود چون زر وسیم وروی ومس وارزیز وغیران وجعلنا لکم فیها وبکردیم وبیافریدیم برای شما درانج بدان تعیش کنند واسباب زندگانی سازند وبیافریدیم شمارا کسانی را که شما روزی دهنده ایشان نه از فرزندان وبندگان واهل وعیال همه را ما روزی میدهیم واسباب معیشت هر یکی را می سازیم ۝ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ وَأَرْسَلْنَا الرِّيَاحَ لَوَاقِحَ وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَسْقَيْنَاكُمُوهُ وَمَا أَنْتُمْ لَهُ بِخَازِنِينَ وَإِنَّا لَنَحْنُ نُحْيِي وَنُمِيتُ وَنَحْنُ الْوَارِثُونَ وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَقْدِمِينَ مِنْكُمْ وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَأْخِرِينَ وَإِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَحْشُرُهُمْ إِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ ۝ وهیچ چیز نیست والا که خزاین

ان نزدیک ماست گفته اند که مراد بخزاین مقدورات است ومقدورات او را نهایتی نیست تادر هر وقت چندانک خواهد ایجاد کند واز هر جنس بانک مقدور او چنین است جز بحسب مصلحت وانداره نفرماید وما ننزله الا بقدر معلوم بحسب مصلحت وارسلنا الریاح وبفرستادیم بادها را ابستن کننده یا بارها که خداوند لقاح وابستنی اند عبد الله مسعود گفت باد هم لاقح بود وهم ملقح چون اب برداری لاقح بود وچون القا کند ملقح بود وفرو فرستادیم از اسمان ابی یعنی باران وبدادیم انرا بشما وکشت زارها شما تا شما وکشت زار شما ازان سیراب شد یعنی ما تمکین دادیم شما را از خوردن ودادن واگر خواهید که انرا در خزینه نهید ونگاه دارید نتوانید ومقدور شما نباشد وماییم که زنده کنیم وبمیرانیم زندگانی ومرگ با مرماست وچون خلایق عالم بمیرانیم باشیم میراث ایشان برداریم یعنی ایشانرا از اموال واملاک بجا مانند وما بمنزلت وارث باشیم از او وما دانیم از شما متقدمان ومتاخران عبد الله عباس گفت متقدمان مردگانند ومتاخران زندگان قتاده گفت گذشتگانند ومتاخران مجاهد گفت متقدمان قرون اولند ومتاخران امت محمد حسن گفت متقدمان در طاعت و متخلفان در عمل صالح عبد الله عباس گفت در عهد رسول مردان وزنان بنماز جماعت امدندی مردان در صف اول بایستادندی وزنان در صف اخر کس بودی از مردان که خویش را با صف اخر داشتی تا در دیدن بزنان نگاه کند واز زنان کس بودی که همچنین کردی تا بمردان نگاه کردی وبعضی با صف اول امدندی از زنان تا کسی در ایشان نگاه نکند واز مردان با صف اخر تا زنی را نه بینند خدای تع این ایة فرستاد وگفت من باحوال هر دو قوم عالمم وقصد ونیت هر دو دانم از اینجا رسول ع گفت خیر صفوف الرجال اولها وشرها اخرها وخیر صفوف النساء اخرها وشرها اولها ربیع انس گفت سبب ان بود که رسول ع مردمانرا

تحریض کرد بر صف اول مردم مبادرت مینمودند و بنو عذره سراهاء ایشان دور بود چون برسیدندی
صف اول مردم گرفته بودندی گفتند یا رسول الله ما سراهاء خود بفروشیم و در جوار مسجد
سراها بخریم تا فضل صف اول ما را فوت نشود خدای تع این ایه فرستاد و گفت من عالمم با
حوال شما و نیة شما میدانم و نیز باحوال انانک پیشتر از شما بمسجد ایند اگرچه سراء شما دور است
تا بمسجد کامهاء رفتن شما بیشتر است بهر کامی خدای تع شما را حسنه میفرماید ایشان دل خوش شدند
ان ربک بدرستی که خدای تو ایشان را حشر کند و او حکیمی داناست مرحم کند و فرماید بحسب مصلحت باشد
وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ مِن صَلْصَالٍ مِّنْ حَمَإٍ مَّسْنُونٍ وَالْجَانَّ
خَلَقْنَاهُ مِن قَبْلُ مِن نَّارِ السَّمُومِ وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي
خَالِقٌ بَشَرًا مِّن صَلْصَالٍ مِّنْ حَمَإٍ مَّسْنُونٍ فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ
فِيهِ مِن رُّوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ
إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ أَن يَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا لَكَ أَلَّا تَكُونَ مَعَ
السَّاجِدِينَ قَالَ لَمْ أَكُن لِّأَسْجُدَ لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِن صَلْصَالٍ مِّنْ حَمَإٍ
مَّسْنُونٍ ۝ ما بیافریدیم ادمی را از گل خشک شده که چون دست بروی زنند اورا اوازی و
صلصله باشد که این گل خشک از گلی گوش گشته و بوی بگردیده و سال خورده بود و جان را
که پدر جنیان است مقاتل گفت ابلیس است ما او را بیافریدیم پیش از ادم از اتشی که از او دود
نباشد و صواعق از ان باشد و ان اتشی است میان اسمان و زمین و از پیش ان حجاب است چون
خدای تع عذابی فرماید حجاب بدرد و بزمین اید و نبوزد از انکه فرموده باشد و ان اوازکه پیش
از ان شنوند از خرق حجاب باشد ضحاک از عبدالله عباس روایت کرد که جان جنی است از
احیاء فرشتکان ابن مسعود گفت این باد سموم که می بینی جزوی است از هفتاد جزو از ان

سموم که خدای تع گفت والجان خلقناه من قبل من نار السموم و یاد کن ای محمد چون گفت خدای
تو فرشتکان را که می افرینم ادمی را از گل خشک که از گلی است که از او گوش خواهند بوی بگردیده پس
انکه که وی را راست کرده باشم و بیافریده و از روح خود در وی دمیده ای فرشتکان بروی در ایید
پیش وی بسجده تعظیم و اجلال او را پس فرشتکان همه سجده کردند مگر ابلیس که ابا کرد و امتناع
نمود از انک سجده کند و اجماع است بر انک او مامور بود بسجده ادم ابلیس چون سجده نکرد خدای
وی را گفت ای ابلیس چیست ترا که با ساجدان نبودی و چنانک ایشان سجده کردند تو نکردی گفت
من نباشم که سجده کنم ادمی را که تو وی را از گل خشک که از گوشت بوی رنگ بگردانیده افریده باشی ۝
قَالَ فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ وَإِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ إِلَىٰ يَوْمِ الدِّينِ قَالَ
رَبِّ فَأَنظِرْنِي إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنظَرِينَ إِلَىٰ يَوْمِ الْوَ
قْتِ الْمَعْلُومِ قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَأُ
غْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ قَالَ هَٰذَا عَلَيَّ صِرَا
طٌ مُّسْتَقِيمٌ إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ
الْغَاوِينَ وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ
لِّكُلِّ بَابٍ مِّنْهُمْ جُزْءٌ مَّقْسُومٌ ۝ حق تع ابلیس را خطاب کرد و گفت بیرون
شو از بهشت یا از اسمان که تو رانده و ملعون و مطرود تا به روز جزا یعنی روز قیامت ابلیس
گفت اکنون که مرا براندی و لعنت کردی مرا مهلت ده تا به روز قیامت گفت تو از جمله مهلت
دادگانی تا به روز وقتی معلوم بعضی گفتند مراد روز قیامت است و بعضی گفتند که مراد
نفخ اول است که عندان تکلیف زایل شود و بعضی گفتند که این وقتی است که خدای را معلوم است
و ترا بیان نفرموده است ابلیس گفت خداوندا بدان اغوا و اضلال که مرا کردی تا بدانی که او لین

کسی که جبر گفت ابلیس بود و اولین کسی که بعدل گفت آدم بود پس آدم مقتدای اهل عدل است
و ابلیس پیشوای اهل جبر و دروغی در پیش است که هرکسی را دران روز با پیشوای وی باز خوانند
یوم ندعو کل اناس بامامهم اختیار تراست باهر که خواهی می باش ابلیس گفت باین اغوا که
با من کردی من فرزندان آدم را در زمین مزین کردانم معاصی و قبایح تا ارتکاب آن کنند
و درنوع عاصی شوند یا چنوح و زندگانی ایشان در دنیا آراسته کردانم تا از ابراخرا تمامی
کنند و همه را گمراه کردانم مگر بندگان خاص و خالص ترا و ایشان معصومان اند که کید ابلیس
بر ایشان کار نکند اگر نیکو نظر کنی ابلیس در جبر بانصاف تر است از مجبره ابلیس اغوای خود تنها
بخدای حواله کرد و اغوای دیگران بخود مجبره از آن خود و از آن دیگری بخدای حواله کنند قال
هذا صراط این راهی است بر من راست یعنی که از همه بر منست و هیچکس را از من گزیر نیست و
گفته اند معنی آنست که این راهیست که بر منست بیان و ایضاح او تا مکلفان دران گمراه نشوند
ان عبادی گفت بندگان مرا تو بر ایشان دست نباشد چه ایشان بعصمت و لطف من معصوم
باشند و ترا بر ایشان راهی نبود جز وسواسی بقهر و غلبه هیچ نتوانی کرد سفیان عیینه گفت
معنی آنست که تو بندگان مرا در گناهی بیفکنی که عفو من از آن تنگ شود تا کام تو برآید از تو اغوا
و از من غفران تا هرچه تو بطول عمر اغوا کنی من بیک ساعت بیامرزم لکن انکه پس روی تو
کند از غاویان و بی راهان ترا بر ایشان سلطانی و قوتی باشد آنگه وعید کرد متابعان ابلیس را گفت
دوزخ موعد ایشانست همه و دوزخ را هفت در باشد برای هر دری جمعی اند قسمت کرده
و آن برای هر دری نصابی که از آن در در روند آنان که متابعان ابلیس اند ضحاک درین
آیة گفت که دوزخ را هفت درکست و آن هفت درکه است بهری بر بالای بهری درکه اول
فاسقان اهل توحید باشند برای آنکه گناه ایشان را عقوبت کنند آنگه بیرون آرند و درکه

دوم جهودان باشند و درکه سیم ترسایان و درکه چهارم صابیان و درکه پنجم گبرکان و درکه ششم مشرکان
عرب و درکه هفتم منافقان باشند چنانک گفت ان المنافقین فی الدرک الاسفل من النار در خبر است
که روزی رسول عم در مسجد نماز میکرد تنها زنی اعرابی میگذشت رسول را دید در مسجد رفت و دو
رکعت نماز در پس رسول بکرد و رسول ندانست که در پس او کسی نماز میکند این سورت برگرفت چون
بدین آیة رسید آن زن اعرابی نعره بزد و از هوش برفت رسول عم سلام باز داد و گفت آبی بیارید
بیاوردند و بر روی وی زدند باهوش آمد رسول گفت یا اعرابیه ترا چه حالتست گفت میگذشتم
تنها نماز میکردی خواستم تا در پس تو دو رکعت نماز کنم یا رسول الله این که گفتی و ان جهنم
لموعدهم اجمعین لها سبعة ابواب لکل باب منهم جزء مقسوم سخن خداست یا سخن تو گفت
سخن خداست اعرابیه گفت وا ویلاه مر عضوی از اعضای من بخشی خواهد بود بهر دری اندرهای
دوزخ رسول عم گفت خلقانرا بهر دری از درهای دوزخ عذاب کنند بقدر کردار ایشان
گفت یا رسول الله من زنی درویشم و مالی ندارم مگر هفت بنده ترا گواه کردم یا رسول الله که همه
را آزاد کردم هر یکی را بر دری از درهای دوزخ جبریل آمد و گفت یا رسول الله بشارت ده اعرابیه
را که خدای تع درهای دوزخ بر تو حرام کرد و درهای بهشت برای تو بگشاد ⊙ إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ
وَعُيُونٍ ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ آمِنِينَ وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ
إِخْوَانًا عَلَىٰ سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ لَا يَمَسُّهُمْ فِيهَا نَصَبٌ وَمَا هُمْ مِنْهَا
بِمُخْرَجِينَ نَبِّئْ عِبَادِي أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ وَأَنَّ عَذَابِي هُوَ
الْعَذَابُ الْأَلِيمُ ⊙ حق تع چون ذکر دوزخ کرد و وعید او ذکر بهشت کرد و نعیم او و
گفت متقیان و پرهیزکاران در بهشتها باشند و چشمهای آب و می و شیر و انگبین که بوصف
هیچ واصف راست نیاید ایشانرا گویند درین بهشتها روید بسلامت و ایمن از آفت و بیم آیخ

در سینهها و دلهاء ایشان باشد از غل و حسد و خیانت و آنچه در دنیا میان ایشان بوده باشد در آن
حال که برادران باشند یکدیگر را بر تختها نشسته روی باروی کرده لا یمسهم نرسد باایشان در انجا
هیچ رنجی و دردی و ایشان از انجا بیرون نکنند انکه رسول را گفت خبر ده بندگان مرا که من
آمرزنده و بخشاینده ام و عذاب منست که عذاب سخت دردناکست ابن ابی رباح روایت کرد
که یک روز رسول عم اندر بنی شیبه درامد و ما جماعتی حدیث میکردیم و میخندیدیم ما را گفت
چرا میخندید و بگذشت چون بنزدیک سنگ سیاه رسید بازگردید و گفت جبرئیل عم این ساعت
آمد و گفت خدای میگوید بندگان مرا چرا نومید میکردانی و این آیة اورد نبئ عبادی انی
انا الغفور الرحیم قتاده گفت ما را از رسول عم روایت کردند که او گفت اگر بندگان قدر
عفو خدای بدانند خویشتن را در عبادة هلاک کنند ۝ وَنَبِّئْهُمْ عَنْ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ
إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلَامًا قَالَ إِنَّا مِنْكُمْ وَجِلُونَ قَالُوا لَا تَوْجَلْ
إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ عَلِيمٍ قَالَ أَبَشَّرْتُمُونِي عَلَىٰ أَنْ مَسَّنِيَ الْكِبَرُ فَبِمَ
تُبَشِّرُونَ قَالُوا بَشَّرْنَاكَ بِالْحَقِّ فَلَا تَكُنْ مِنَ الْقَانِطِينَ قَالَ وَ
مَنْ يَقْنَطُ مِنْ رَحْمَةِ رَبِّهِ إِلَّا الضَّالُّونَ ۝ و خبر ده ایشان را از مهمانان ابرهیم
عم چون بروی درامدند و مراد ازان فرشتگانند که بابرهیم عم امدند ببشارة اسحق و بهلاک
قوم لوط چون برابرهیم درامدند گفتند سلامی یعنی سلام کردند ابرهیم عم گفت ما از شما ترسناک
و خائفیم و سبب ترس وی ان بود که ایشان طعام نمیخوردند و گمان برد که ایشان مکری خواهند کرد
فرشتگان گفتند لا توجل مترس که ما امده ایم تا ترا بشارة دهیم بپسری عالم و دانا ابرهیم
گفت مرا بشارة میدهید بدانک پسری یعنی رسیده است و من پیر شده ام مرا بشارة میدهید یعنی
عجب باشد که مارا پسر اید در پیری و عمرکه بما بگذشت فرزند باشد ایشان گفتند بشرناک بالحق

مارا
وکلا

حجر

ما ترا بشارة بحق و راستی میدهیم نگر تا از جمله نومیدان نباشی ابرهیم گفت و که باشد که از
رحمت خدای نومید باشد الا کسانی که گمراه شوندگان اند ۝ قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ
أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ قَالُوا إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَىٰ قَوْمٍ مُجْرِمِينَ إِلَّا آلَ لُوطٍ إِنَّا لَمُنَجُّو
هُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا امْرَأَتَهُ قَدَّرْنَا إِنَّهَا لَمِنَ الْغَابِرِينَ فَلَمَّا جَاءَ آلَ لُوطٍ
الْمُرْسَلُونَ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ مُنْكَرُونَ قَالُوا بَلْ جِئْنَاكَ بِمَا كَانُوا
فِيهِ يَمْتَرُونَ ۝ ابرهیم گفت چیست کار شما و بچه کار امده اید ای فرستادگان خدای
گفتند ما را بقوم فاسقان و کافران فرستاده اند و ایشان قوم لوط اند تا ایشانرا هلاک کنیم مگر آل
لوط را از پیوستگان و خویشاوندان وی و اتباع وی از مومنان که ما ایشانرا برهانیم و نجاة دهیم
از عذاب مگر زن لوط را از جمله آل او که او نیز در عذاب گرفتار خواهد شد و در عذاب باقی خواهد
ماند و از هلاکان خواهد گشت پس انگه با اهل و خانه لوط امدند ان فرشتگان فرستاده لوط گفت
شما قومی ناشناخته اید من شما را نمیشناسم ایشان گفتند که ما امده ایم با ان کار که این قوم تو در ان
شک میکردند و ان عذابست امده ایم تا ایشانرا عذاب کنیم ۝ وَأَتَيْنَاكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّا لَصَا
دِقُونَ فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ وَاتَّبِعْ أَدْبَارَهُمْ وَلَا يَلْتَفِتْ
مِنْكُمْ أَحَدٌ وَامْضُوا حَيْثُ تُؤْمَرُونَ وَقَضَيْنَا إِلَيْهِ ذَٰلِكَ الْأَمْرَ أَنَّ دَابِرَ
هَٰؤُلَاءِ مَقْطُوعٌ مُصْبِحِينَ وَجَاءَ أَهْلُ الْمَدِينَةِ يَسْتَبْشِرُونَ قَالَ
إِنَّ هَٰؤُلَاءِ ضَيْفِي فَلَا تَفْضَحُونِ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تُخْزُونِ قَالُوا أَوَلَمْ نَنْهَكَ
عَنِ الْعَالَمِينَ قَالَ هَٰؤُلَاءِ بَنَاتِي إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي
سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ ۝ و اوردیم ما بتو حق و یقین از عذاب کردن ایشان و ما درین
از جمله راست گویانیم از حق تو انیکه ای لوط از میان ان قوم بروی ا اهل خود را بیرون از میان

این قوم بیرون شود بیابان از شب گذشته گفته اند پیشتر از شب گذشته و تو بر پی ایشان برو
و در عقب ایشان باش و نباید تا از شما کسی باز پس نگرد و این کنایت است از آنک نباید
که هیچ کس توقف کند و باز پس بیند بگذرید و بروید بآنجا که شما را فرمودند عبد الله
عباس گفت شام بود و ما حکم کردیم با وی این کار را و گفتند که وحی کردیم امر عذاب و کار
هلاک را آنک بیان کرده ایم با آنک گفت بیخ و اصل این جماعت بریده خواهد شد در وقت صبح
که ایشان در صبح آیند و چون اهل شهر خبر یافتند که جماعتی مهمانان بلوط فرود آمدند شادمانه
شدند بسبب آنک این فرشتگان بصورت امردان بودند و ایشان این معامله با غریبان کردندی
بخانهٔ لوط رسیدند گفت ای قوم این جماعت مهمانان منند مرا رسوا و شرمسار مگردانید
و از خدای بترسید ایشان لوط را گفتند ما ترا از جهانیان نهی کرده ایم و آن آن بود که
ایشان با لوط شرط کرده بودند که از معنی با اهل شهر نکند و لوط را میگفتند تو غربا را
حمایت نکنی و ایشان را در خانهٔ خود نبری تا دست ما بر ایشان مطلق باشد مراد بعالمین غربا
اند لوط گفت من این دختران خود را فدا میکنم تا مهمانان من بسلامت مانند این دختران را
بنکاح بشما دهم بی مهری که شما خواهید اگر شما آنچ خواهم بکنید یعنی اگر اول ایمان آرید و دگر
ایمان نکرد بیار آنکه ایشانرا معلوم بود و نیز روا باشد که در شرع او دختر بکافر دادن روا بوده
باشد و گفتند دختران امت خود را خواسته که پیغمبر در امت باشد آنکه حق تعالی بجان
و زندگانی لوط قسم یاد کرد و گفتند که خطاب با رسول ماست بجان و زندگانی تو که
ایشان در مستی و جهالت خود متحیر و سرگشته اند ابو الجوزا از عبد الله عباس روایت کرد
که او گفت که خدای تعالی هیچ خلق نیافرید گرامی تر بر وی از محمد صلی الله علیه وسلم نه بینی که بجان هیچ کس از
انبیا و ملایکه قسم نکرد بجان او لعمرک انهم لفی سکرتهم یعمهون ۝ فاخذتهم الصیحة

مشرقین

مشرقین فجعلنا عالیها سافلها وامطرنا علیهم حجارة من
سجیل ان فی ذلک لآیات للمتوسمین وانها لبسبیل مقیم ان فی
ذلک لآیة للمؤمنین وان کان اصحاب الایکة لظالمین فانتقمنا
منهم وانهما لبامام مبین ولقد کذب اصحاب الحجر المرسلین
وآتیناهم آیاتنا فکانوا عنها معرضین وکانوا ینحتون من الجبال
بیوتا آمنین فاخذتهم الصیحة مصبحین فما اغنی عنهم ما کا
نوا یکسبون ۝ بگرفت ایشانرا بانگ و آواز در وقت آفتاب برآمدن و آن آن بود که جبرئیل
ع بانگ بر ایشان زد پس آن شهرهای ایشان زیر و زبر کردیم و بباراییدیم بر ایشان سنگها از
سنگ و گل و گفته اند مراد بسجیل نشان کرده و نام نبشته است از سجل گرفته اند و گفته اند
مراد سجین است یعنی سنگها را از دوزخ فرستادیم درین جمله گفت آیاتی و علاماتی هست کسانی
را که بنشان و فراست چیزها بدانند و گفته اند ناظرانرا و متفکرانرا و بدرستی که آیات و نشانهای این
دیهها و شهرها که خراب کرده اند بر راه است مقیم که میگذرند بسفر و آنرا می بینند بدرستی که
درین قصه و حدیث نشانیست و دلالتی مؤمنانرا که نظر کنند و بدان منتفع شوند و امروشان
و کار و قصه آنست که اصحاب ایکه خداوندان آن بیشه و درختان ظالم بودند و مرا قوم شعیب اند
که ایشان اصحاب درختستان و بیشها بودند و وجه معاش ایشان از آن بود و خدای تعالی شعیب
را بایشان فرستاد و باهل مدین چون ایمان نیاوردند خدای تعالی ایشانرا بصیحه هلاک کرد و اصحاب
ایکه را نطلیدوان ابری بود که بیامد و از و آتشی پدید آمد و ایشانرا بسوخت فانتقمنا منهم ما از ایشان
کینه بکشیدیم بعذاب و آن آن بود که خدای تعالی گرما بر ایشان مسلط کرد هفت روز آنکه ابری بر آمد
ایشان از گرما بسایه آن ابر گریختند و چنان دانستند که ایشانرا در آن راحتی و آسایشی خواهد

بود از ان ابراتشی بیامد وانیا را بسوخت فانهما وبدرستی که این دو مدینه یکی مدین ودیگر
سدوم که شهر قوم لوط براهی روشنست که همه میکذ دند برانجا ومی بینند ولقد کذب اصحاب
الحجر رسولان وفرستادکان را بدروغ زن داشتند کفته اند که شهرهاء ثمود را حجر خوانند
وان میان شام ومدینه است جابر عبدالله انصاری وعبدالله عمر کفتـــند ما با رسول
بحجر ثمود بکذشتیم وان میان شام ومدینه است جابر کفت درسراء ظالمان مشوید الا کریان
ترس از انکه بنا باید که شما رسد انچ بایشان رسید انکه کفت این قوم صالح بودند خدای تع همه را هلاک
کرد الا یک مردرا که او در حرم خدای بود کفتـــند یا رسول الله او چه مردی بود کفت نام او
ابورغال بود انکه رسول صم بانک بر ناقه زد وسبک از انجا برفت وءاتیناهم وءدادیم ایشانرا
ایات ودلالات خود یعنی ان ناقه پس ایشان از ان اعراض کردند وعدول نمودند وبودند
که از کوههاخانها درسنک میکندند ایمن از انکه باران خراب کند واتش ازان بسوزد وبکشت
رود کاد ویران شود پس بکرفت ایشانرا صیحه عذاب وهلاکت در وقت انکه در بامداد
امدند وسود نکرد ایشانرا انچ ایشان میکردند از کسب مال وملک وانچ می پرستیدند از بتان ٥
وَمَا خَلَقْنَا السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا اِلَّا بِالْحَقِّ وَاِنَّ السَّاعَةَ
لَاٰتِيَةٌ فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيْلَ اِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيْمُ وَلَقَدْ
اٰتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِيْ وَالْقُرْاٰنَ الْعَظِيْمَ لَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ اِلٰى
مَا مَتَّعْنَا بِهٖٓ اَزْوَاجًا مِنْهُمْ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَاخْفِضْ جَنَاحَكَ
لِلْمُؤْمِنِيْنَ وَقُلْ اِنِّيْٓ اَنَا النَّذِيْرُ الْمُبِيْنُ ٥ چون طرفی از قصه اوا تلبک کفت
خلقانرا بر نعمت خود تنبیه کرد ازا فرینش اسمان وزمین کفت ما نیافریدیم اسمانهارا
وزمین را وانچ درمیان انست مکر بحق وراستی وقیامت لا محاله اینده است وهراینه خواهد

بود باید که در اسمان وزمین وانچ درمیان هردو است نظر کنند تا انچ پیغمبران ایشانرا خبر میدهند
بنظر واستدلال بدانند انکه رسول را فرمود که تو ایشانرا عفو کن عفو کردنی نیکو کفته اند
که این ایة بایة قتال منسوخ است ان ربک بحقیقت که خدای تو افریننده دانا است انچ کند بعلم
وحکمت ومصلحت کند انکه رسول را کفت ما ترا دادیم هفت ایة که الفاظش مثنی ومکرر است
وان فاتحه است روایت کرده انـــــــد از بزرکان صحابه که رسول عم کفت الحمد لله
رب العالمین هفت ایة است ویک ایة از وی بسم الله الرحمن الرحیم است وان سبع المثانی وام
القران وفاتحة الکتاب است واز ابی بن کعب روایتست که رسول عم کفت بدان خدای که جان
من در فرمان وی است که خدای تع در توریة وانجیل وزبور وقران هیچ سورة ازین فاضلتر نکرده
که تو بر خوانی ومن فاتحة الکتاب بر رسول خواندم بوعلم انکه کفت این سبع مثانی وقران عظیم است
که مرا داده اند واکر این سورة را هیچ فضل نبودی جز انکه خدای تع این سورة را دیکر چیز نهاده
است وهمه قرانرا دریک چیز وکفته الله ولقد اتیناک سبعا من المثانی والقران العظیم
کفایت بودی وعبادة بن صامت از رسول عم روایت کرد که او کفت فاتحه عوض است از همه
قران وهیچ سورة از وعوض نیست واز نجاست که اکر مثلا همه قران دریک رکعت بخوانند بی فاتحه
درست نباشد واکر فاتحه تنها بخوانند وهیچ دیکر نخوانند نماز درست باشد ویرا ازان مثانی خوانند
که بخشیده است وقسمت کرده میان خدای وبنده وبدان خبر که روایت کرده اند قسمت الصلوة
بینی وبین عبدی نصفین فنصفها لی ونصفها لعبدی تمام الخبر ویرا انکه یک نیمه
حق ربوبیت است ویک نیمه حق عبودیت ویرا انکه دوبار فرو امد یکبار بمکه ویکبار
بمدینه وسبب ان بود که هفت کاروان بیکبار از بصری واذرعات
از ان جهودان بنی قریظه وبنی النضیر بیک روز درمدینه امدند ودر انجا انواع مال بود از
جواهر وطیب مسلمانان کفتند کاشکی این هفت کاروان مارا بودی تا درسبیل خدا صرف

کردیمی جبرئیل آمد و یکبار فاتحة الکتاب بیاورد و گفت این هفت آیه شما را بهتر است از آن
هفت کاروان و دلیل این تاویل لا تمدن عینیک الی ما متعنا به الایه و بعضی دیگر
از علما گفته اند که سبع مثانی هفت سوره دراز است البقره و آل عمران والنسا والمائده و
الانعام والاعراف والانفال والتوبه بیک جاست عبدالله عباس گفت این هفت
سوره را بار آن مثانی خوانند که فرایض و احکام و حد و در و مثنی است و روایتی دیگر از و
آنست که قرآن همه مثانی است نه بینی که خدای تعالی میگوید الله نزل احسن الحدیث کتابا متشابها
مثانی و بار آن مثانی خوانند که احکام و قصص درو مثنی است و برین قول مراد بسبع مثانی
هفت سبع قرآن باشد و برآنک قرآن مشتملست بر هفت معنی از امر و نهی و بشارت و انذار و مثل
و قصص قوله لا تمدن الخ اینک خطابست رسول را و مراد او و امت ویست گفت مکن چشم خود را
و منگر بانچ ما این کافرانرا بان متمتع کرده ایم از واجها اصنافا یعنی انواع و اصناف کافران را
انس گفت روزی در ایام ربیع کله اشتر بنکو بغایت حسن برسول بگذشت رسول عم دست بر چشم
نهاد و گفت خدای تعالی مرا چنین فرموده و این آیه بخواند و لکن مومنان اگر ایمان بیا
رند و اخفض جناحک تواضع کن و فروتنی نمای مومنانرا و بگوی که منم آن ترساننده بیان
کننده در خبرست که یک روز عبدالله مسعود بدر حجره رسول آمد و در بزد
رسول گفت من علی الباب کیست بر در گفت انا یا رسول الله منم ای رسول خدای رسول عم در
بگشاد و بیرون آمد بخشم و میگفت انا انا و هل لمخلوق یقول انا چون عبدالله از خشم رسول
بدید گفت یا رسول الله چه گناه کرده ام گفت یا ابن مسعود ندانی که هیچ مخلوق را نرسد
که گوید انا گفت یا رسول الله توبه کردم که نیز نگویم چون او این ادب نگاه داشت حق تعالی گفت
این همه جهانرا حلم است جز ترا نگوی باطلاق انی انا النذیر المبین من بیم کننده روشن
کرداننده ام ۵ کما انزلنا علی المقتسمین الذین جعلوا القرآن

عضین

حجر

عضین فوربک لنسئلنهم اجمعین عما کانوا یعملون فاصدع
بما تومر و اعرض عن المشرکین انا کفیناک المستهزئین الذین
یجعلون مع الله الها آخر فسوف یعلمون و لقد نعلم انک
یضیق صدرک بما یقولون فسبح بحمد ربک و کن من الساجدین
و اعبد ربک حتی یاتیک الیقین ۵ کما انزلنا علی المقتسمین الذین من شما را
از عذاب می ترسانم که بشما فرود آید چنانک عذاب فرستادیم مقتسمان و قسمت کنندگانرا
عبدالله عباس گفت جهودان و ترسایان اند که قرآن قسمت کردند بعضی ایمان آوردند و
بعضی کافر شدند عکرمه گفت کافران قریش بودند که قرآن را بر سبیل استهزا قسمت میکردند
یکی میگفت این سوره مراست و دیگری میگفت آن سوره مراست مقاتل گفت شانزده مرد
بودند که ولید مغیره ایام موسم ایشانرا بفرستاد تا راهها را که بخشیدند و هر یکی بر نشستند
و میگفتند زینهار دنبا اید که باین مرد که از میان ما بیرون آمده است فریفته شوید یکی گفتی که
او ساحر است و یکی گفتی که او شاعر است یکی گفتی که او کاهن است و ولید مغیره در مسجد
نشسته بود چون او را پرسیدندی گفتی که او چنانست که ایشان میگویند خدای تعالی ایشانرا
روز بدر هلاک کرد الذین انک انی که قرآنرا اعضا و مجزا کردند و گفته اند که معنی اینست
که قرآنرا نسبت با دروغ کردند و عضه دروغ و بهتان باشد والعضیه الکذب فوربک پس
بحرمت خدای تو که ما بپرسیم ایشانرا همه روز قیامت بانچ کرده باشند در دنیا انس گفت
از کلمه شهادت ابن مسعود گفت هیچ کس نباشد الا که خدای تعالی از وی بپرسد فیما بینه و بینه
گوید یا ابن آدم ما ذا غرک منی چه مغرور کرده است ترا از من یا ابن آدم ما ذا عملت فیما
علمت و ماذا اجبت المرسلین چه کردی و چرا کردی و پیغمبران مرا چه جواب دادی از صادق
عم روایت کاو گفت که هیچ کس نباشد و الا در قیامت و یرا از چند چیز بپرسند

جامع عضه
عضین از جیز بر از جمع
واصله عضوة فعلة من
عضی الشاة اذا ذبحها
اعضاء ۳

عن حسن وفيما افناه وعن شبابه فيما ابلاه وعن ماله من اين اكتسبه واين وضعه وعن ولا
يتنا اهل البيت اياتى كه اقتضا ميكند سؤال را روز قيامت و اياتى ديگرست كه نفى سوال
ميكند وجه توفيق ميان ايشان آنست كه عبد الله عباس گفت كه روز قيامت روز دراز است
و در و مواقف باشد مكلفان را در موقفى بدارند و سؤال كنند و در موقفى ديگر سوال نكنند
وگفته اند كه انچ در طفوليت و نقصان عقل كرده باشند ازان سوال نكنند و از انچ در حال
تكليف كرده باشند سوال كنند انگه رسول را فرمود فاصدع بما تؤمر اظهار كن انچ ترا فرموده
اند عبد الله بن عبيده گفت رسول عم كار دعوت بوسيله ميداشت تا انكه اين ايه امد برخاست
و اظهار دعوت كرد و از مشركان اعراض كن و روى بگردان يعنى از دوستى ايشان و طمع بايمان
واستمالت ايشان بدين وجه اية منسوخ باشد انا كفيناك المستهزئين ما از تو كفايت كرديم
مستهزيان را يعنى از هيچ كس مترس كه ما شر همه از تو دفع كنيم و مستهزيان پنج تن بودند
از رؤساء قريش وليد مغيره مخزومى و عاص بن وايل سهمى و الاسود بن المطلب و اوان
بود كه رسول عم برو دعا كرد و گفت اللهم اعم بصره بار خدايا چشمش كور گردان و عمرك اللهم له
فرزندانش بنشان و اسود بن عبد يغوث و حرث بن قيس الطلاطله درخبرست
كه ايشان هر پنج گرد خانه طواف ميكردند جبرئيل آمد و رسول را گفت كيف تجد هذا چگونه
مى يابى اين مردرا و اشارت بوليد كرد گفت بد بنده ايست گفت خدا كفايت كرد ترا شر اين او
از خانه بيامد بردى يمنى پوشيده و جامه ميكشيد مى زد مردى تير تراش بگذشت از خزاعه پاره
ازان چوبها كه از تير بيفتاده بود در دامن او آويخت او را كبر رها نكرد كه بچيند و ان از دامن
بگيرد هم چنان برفت ان تراشه ساق وى را بخراشيد و ازان بيمار شد و بمرد عاص وايل بگذشت
جبرئيل گفت يا محمد چگونه مى يابى اين را گفت بد بنده ايست خدا را جبرئيل اشارت كرد
بزير پاى وى و گفت كفيتك هذا شر اين از تو كفايت كردند وى برنشست و با دو پسر خود

بتماشا رفت چون بمقصد رسيدند رسيدند فرود امدند و پاى بر زمين نهاد خارى در پاى
وى شد بانگ ميكرد كه مرا گزدم بزد بجستند چيزى نبود پاى بياماسيد تا چند گردن
اشترى شد و ازان بمرد بجاى اسود بن المطلب بگذشت جبرئيل گفت چگونه مى يابى
اين را گفت بد بنده ايست اين جبرئيل گفت ترا شر اين كفايت كردند اشارت بچشم او كرد خداى
تعالى او را كور كرد ابن عباس گفت جبرئيل برگى سبز بر چشم وى زد چشم وى درد گرفت چنانكه سر
بر ديوار ميزد تا بمرد و اسود بن يغوث بگذشت جبرئيل گفت چگونه مردى است اين
گفت بد بنده ايست با انكه خال منست گفت شر وى از تو كفايت شد و اشارت كرد بشكم وى مستسقى شد
و اماه بروى بديد آمد و ازان بمرد حارث بن قيس بگذشت جبرئيل گفت چگونه مى يابى اين را
گفت بد بنده ايست اين جبرئيل بسر او اشارت كرد گفت كفايت كردند وى را چندان خون و ريم
از بينى وى بيامد كه بمرد انگه صفت كرد اين مستهزيان را گفت انكسانى كه با خداى
تعالى خداى ديگر ميگويند در عبادت زود بود كه بدانند انچ كرده باشند انگه بر سبيل تسليه
رسول گفت ولقد نعلم ما ميدانيم و بر ما پوشيده نيست كه دل تو تنگ ميشود بانچ اين كافران
ميگويند از تكذيب تو و استهزا بتو تو پناه با من ده كه من خداى توم و تسبيح كن بشكر و ثناء
خداى تو و از جمله سجده كنندگان باش ابن عباس گفت كه نماز كن بفرمان خداى و از
جمله نمازكنان باش درخبرست كه چون رسول را كارى پيش امدى پناه با نماز كردى
و بنماز مشغول شدى و اعبد ربك و خداى خود را پرست تا انكه كه يقين بتو ايد يعنى مرگ
و از امير المؤمنين على عم روايت است كه گفت ما رايت يقينا اشبه بالشك من الموت يعنى
من هيچ يقين نديدم كه بشك مانندتر از مرگ يعنى يقين است بحقيقت و مردمان با و چنان
اند كه گوئى كه شك بود يعنى كه عمل انان نميكنند كه مرگ را بيقين دانند راوى خبر گويد

که عثمان بن مظعون را وفات رسید ما او را تجهیز کردیم و رسول خدای در آمد من گفتم رحمت
خدای بر تو ای عثمان مظعون که خدای ترا اکرام کرد گفت تو چه دانی که خدای با وی چه خواهد
کرد ما گفتیم چه گونه باید گفت یا رسول الله گفت اما هذا فقد جاءه الیقین اما این را یقین بوی
آمد یعنی مرگ والله انی لارجو له الخیر بخدای که برای وی خیر امید میدارم آنگه گفت من مات
علی خیر عمله فارجوا له خیرا و من مات علی شر عمله فخافوا علیه و لا تیاسوا هر که بر عمل
خیر میرد برای وی امید خیر دارید و هر که بر عمل بد میرد بترسید بر وی و نا امید مشوید در
خیر ست که چون این آیة آمد رسول ع گفت مرا نفرمودند که مال جمع کن و از جمله
تاجران باش فرمودند که تسبیح کن و از جملهٔ ساجدان باش ٥ سورة النحل ٥
مکی است الا قوله تعالی و ان عاقبتم فعاقبوا بمثل ما عوقبتم به تا آخر آنه صد و بیست و هشت آیتست اُبی
ابی بن کعب روایت کرده اند که رسول ع گفت هر که این سورة بخواند خدای تع او را حساب نکند
بدان نعمت که بر وی کرده باشد در دنیا و او را مزد آنان بدهد که بوقت مرگ وصیت نیکو کنند ٥

بسم الله الرحمن الرحیم
أَتَىٰ أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ يُنَزِّلُ
الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ أَنْ أَنْذِرُوا
أَنَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا أَنَا فَاتَّقُونِ ٥ فرمان خدای آمد تعجیل مکنید و شتاب زدگی
منمائید در آمدن امر و فرمان وی ابن عباس گفت مراد بامر قیامتست و سبب نزول
آیة آن بود که چون خدای تع این آیة فرستاد اقتربت الساعة وانشق القمر کافران یکدیگر
را گفتند محمد میگوید که قیامت نزدیک شد این که میگنید دست بدارید تا بنگریم تا چه خواهد
بودن چون روزی چند بر آمد اثری بدید نیامد باسر کار خود شدند چون روزی چند بگذشت
حق تع این آیت فرستاد اقترب للناس حسابهم وهم فی غفلة معرضون بترسیدند

روزی چند مترصد می بودند چون اثری ندیدند گفتند ای محمد این که تو میگوئی ما اثری
نمی بینیم خدای تع این آیة فرستاد اتی امر الله فلا تستعجلوه فرمان خدای آمد یعنی خواهد آمد
و هر چه آمدنی باشد لا محاله گوئی که آمده است برای این لفظ ماضی گفت چنانکه گفت و نادی
اصحاب الجنة و نادی اصحاب الاعراف روایت خبر گوید که چون این آیة آمد رسول ع از
جای بجست مذعور و ترسیده سر سوی آسمان کرد کان چنان برد که این ساعت قیامت خواهد
بود تا جبرئیل ع گفت فلا تستعجلوه تعجیل مکنید آنگه مردم بیارامیدند و از جملهٔ علامات
قیامت بعث رسولست ع در خبر ست که چون جبرئیل ع بزمین می آمد بوحی فر
شتگان آسمانها گفتند الله اکبر قد قامت الساعة قیامت برخاست یعنی نزدیک شد بعضی
مفسران گفتند مراد فرمان خداست عذاب کردن کافرانرا بتیغ و این جواب نضر بن الحا
رث است که او گفت اللهم ان کان هذا هو الحق من عندک فامطر علینا حجارة من السماء
و او را روز بدر بصبر کشتند سبحانه و تعالی عما یشرکون منزه است و متعالی از آنک با و
شرک آورند و تسبیح بر چهار معنی آمده است بمعنی تنزیه و تبعید مثل قوله تعالی سبحان الذی
اسری و دوم بمعنی استثنا فی قوله لولا تسبحون الله و بمعنی نماز فی قوله لولا انه کان من
المسبحین و بمعنی نور چنانکه در حدیث آمد لولا سبحات وجهه ای نور وجهه ینزل الملائکة
میفرستد فرشتگانرا بالروح یعنی بوحی و برای آن وحی را روح خواند که دلها با وزنده
شود چنانکه تنها بجان زنده شود و روح رحمت است یعنی برحمت ابو عبیده گفت یعنی
بجبرئیل من امره از امر و فرمان او که بترسانید و بیاگاهانید خلقانرا بآنک خدای واحد
کادی نیست الا من که سزاء عبادت و پرستش ام از من بترسید و حذر کنید آنکه بیان وحدانیت
و کمال قدرة خویش کرده و گفت خلق السموات و الارض بالحق تعالی

عَمَّا يُشْرِكُونَ خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ
وَالْأَنْعَامَ خَلَقَهَا لَكُمْ فِيهَا دِفْءٌ وَمَنَافِعُ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ
وَلَكُمْ فِيهَا جَمَالٌ حِينَ تُرِيحُونَ وَحِينَ تَسْرَحُونَ وَتَحْمِلُ
أَثْقَالَكُمْ إِلَى بَلَدٍ لَمْ تَكُونُوا بَالِغِيهِ إِلَّا بِشِقِّ الْأَنْفُسِ إِنَّ رَبَّكُمْ
لَرَؤُوفٌ رَحِيمٌ ۝ آن خدای که بیافرید آسمانها و زمین را بحق نه بباطل بغرضی
صحیح و حکمتی درست او متعالیست و بزرگوار از آنچه بوی شرک می‌آورند آنگه بیان آفرینش
آدمی کرد و گفت خلق الانسان بیافرید آدمی را از آبی که از میان پشت مرد بیرون
حاصل میشود آبی اندک و خوار و حقیر او می‌بینی پایست که آفریدگار خود را پرستیدی و لیکن
شرک بیاوردی او و خود با خدای و رسول خصمی هویدا و پیکار کنی آشکار است گفته‌اند که مراد
باین انسان ابی خلف جمحی است که او استخوان پوسیده برگرفت و پیش رسول آورد و آنرا
بدست بمالید و بر باد داد و گفت تو میگویی که این زنده خواهد شد خدای تعالی این آیت فرستاد
اولم یر الانسان انا خلقناه من نطفة فاذا هو خصیم مبین و این آیت درین قصه آمده و
الانعام خلقها لکم فیها چهارپایان بیافرید برای شما از اشتر و گاو و گوسفند فیها دفء
در ایشان هست شما را آنچه بآن دفع سرما کنید از خویشتن بلباسی که از موی و پشم ایشان
لحاف و نمد و جامها که زمستان شما را گرم دارد و منها و از ایشان هست آنچه گوشت ایشان
میخورید و منفعت میگیرید و لکم فیها جمال و شما را درین چهارپایان زینتی و آرایشی
هست در آن وقت که ایشان را در شبانگاه با خانه آرید و در بامداد که بچرا رها کنید و بچرا فرستید
یعنی شما را باین بر دیگران فخر است و این چهارپایان بر میدارند رخت و بنه و بارگران شما تا
بشهری دیگر و مقامی دیگر که اگر ایشان نباشند و شما خواهید که ببرید نتوانید و بآن نرسید

مگر برنج سخت و مشقتی دشوار عکرمه گفت مراد بشهر مکه است که بی ایشان چهارپایان بهای است از
جایها بار و غله و میوه بالجامی آورند و تقدیم شبانگاه بر بامداد برای آن کرد که ایشان در آن وقت
که آیند شکمها ایشان پر باشد بعلف و پستانها ایشان پر شیر در بامداد چنین نباشند آنگه فرمود
ان ربکم بدرستی که خدای شما مهربان و بخشاینده است از آنجا که این حیوانات برای شما بیافرید
تا این همه رنج از نفس شما بردارند و منافع شما باشند و گفته‌اند که شق چیزی نیمه
وی باشد یعنی شما نتوانید تحمل آن بارها گران کردن الا نیمه از تن شما کم کرده
وَالْخَيْلَ وَالْبِغَالَ وَالْحَمِيرَ لِتَرْكَبُوهَا وَزِينَةً وَيَخْلُقُ مَا لَا
تَعْلَمُونَ وَعَلَى اللَّهِ قَصْدُ السَّبِيلِ وَمِنْهَا جَائِرٌ وَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ
أَجْمَعِينَ ۝ و بیافرید برای شما اسبان و استران و درازگوشان تا بر نشینید و تا
زینتی باشد شما را بعضی فقها باین آیت تمسک کردند بر تحریم گوشت اسب و استر و خر
و گفتند که خدای تعالی گفت که این حیوانات رکوب و زینت را شاید و آنکه در آیت اول گفت
خوردن و این دلیل الخطاب باشد و دلیل الخطاب بنزدیک محققان درست نیست و بنزدیک
اصحاب ما گوشت اسب مکروه است و گوشت خر مکروه تر و گوشت استر از همه مکروه تر و بنزدیک شافعی
گوشت اسب حلال است آنگه گفت و یخلق ما لا تعلمون و می‌آفریند آنچه شما ندانید و نشناسید
از حیوانات و نباتات و جمادات بعضی مفسران گفتند در بهشت لقوله عم فیها ما لا عین رأت
و لا اذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر ابن عباس گفت مراد آنست که بر راست عرش جویی است
چند هفت آسمان و زمین و هفت دریا جبرئیل در هر وقت سحر در وی شود و بر نور بر نور بیفزاید
و جمال بر جمال آنگه خود را بیفشاند هر قطره که از پر او بچکد خدای تعالی چند هزار فرشته بیافریند
هر روز هفتاد هزار در بیت المعمور شوند و هفتاد هزار در خانه کعبه تا بروز قیامت نوبت

بایشان نرسد انکه گفت وعلی الله وبرخداست نمودن راه راست بلطف وبیان وانچ مقدمات تکلیف باشد
از اقدار وتمکین وازاحت علت ونصب دلیل ومنها جائر واز راهها بعضی چنست کاز حق بگشتست
واین بر سبیل مجازست از انک راه نگردد بلک روندۀ بگردد از راه حق وراهی دیگر اختیار کند
وان راه کژ بود ومراد راه جهودان وترسایانست وهر راه که نه راه حق باشد واین دلیلست
بر بطلان قول مجبره که ایشان گفته اند راه ضلالت از خداست که اگر چنین بودی گفتی وعلی الله
جائرها وبرخداست راه کژ انکه گفت ولو شاء واگر خواستی خدای شما را همه هدایت کردی وراه
نمودی بجبر وقهر واین مشیة جبر وقهرست چنانک گفت ولو شاء ربک لامن من فی الارض
کلهم جمیعا افانت تکره الناس حتی یکونوا مومنین یعنی اگر اه خواهی کرد مردمان را بایمان این
کار تو نیست کار خداست اگر خواهد اکراه کند ولکن نکند از انجا که حکمت راه ندهد وگفت لا اکراه فی
الدین قد تبین الرشد من الغی ۞ هُوَ الَّذِی أَنزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لَّکُم مِّنْهُ
شَرَابٌ وَمِنْهُ شَجَرٌ فِیهِ تُسِیمُونَ یُنبِتُ لَکُم بِهِ الزَّرْعَ وَالزَّیْتُونَ
وَالنَّخِیلَ وَالْأَعْنَابَ وَمِن کُلِّ الثَّمَرَاتِ إِنَّ فِی ذَلِکَ لَآیَةً لِّقَوْمٍ
یَتَفَکَّرُونَ ۞ او آن خدایست که فرو فرستاد از اسمان وفرو میفرستد اب را یعنی باران
شما را از ان اب شرابست میخورید ومی اشامید وازو درختست یعنی پرورش درختان
شماست بعضی از ان درختان میوه دارست وبعضی هیمه وبعضی علف چهارپایان وگفتند مراد
بشجر گیاهست که چهارپایان را در وی چرانید انکه گفت ینبت لکم میرویاند برای شما باین باران
کشت ودرخت زیتون وانگور وانهر میوه که هست باین اب میرویاند ان فی ذلک بدرستی
که درین که گفته شد ایتیست ونشانی هست بر کمال قدرت وحکمت افریدگار گروهی را که درین اندیشه کنند
وتفکر کنند ۞ وَسَخَّرَ لَکُمُ اللَّیْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومُ

مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِهِ إِنَّ فِی ذَلِکَ لَآیَاتٍ لِّقَوْمٍ یَعْقِلُونَ وَمَا ذَرَأَ لَکُمْ فِی الْأَرْضِ
مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ إِنَّ فِی ذَلِکَ لَآیَةً لِّقَوْمٍ یَذَّکَّرُونَ ۞ وسخر شما کرد ایند برای
شما شب وروز در زیادت ونقصان بر مقتضی حکمت وافتاب وماه وستارگان همه مسخرانند بامر و
فرمان او چنانک میخواهد میگرداند وامر خود در ایشان میراند بدرستی که در تسخیر این اجرام علوی
حجتها ودلیلهاست عاقلان بنی ادم را بر عظمت وبزرگی افریدگار جهان وما ذرا لکم وهم چنین مسخر
کرد برای شما وانچ افرید در زمین از حیوانات ونباتات وجمادات که رنگ هریک مختلف است وشکل
هریک متباین هیچ بدیگری مشتبه نشود بحقیقت که درین همه که بیافرید ایتی وعلامتی هست گروهی
را که اندیشه کنند وپند گیرند ۞ وَهُوَ الَّذِی سَخَّرَ الْبَحْرَ لِتَأْکُلُوا مِنْهُ لَحْمًا طَرِیًّا وَتَسْتَخْرِ
جُوا مِنْهُ حِلْیَةً تَلْبَسُونَهَا وَتَرَی الْفُلْکَ مَوَاخِرَ فِیهِ وَلِتَبْتَغُوا مِن فَضْلِهِ وَ
لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ ۞ اوست ان خدای که مسخر شما کرد این دریا را تا درو تصرف میکنید
ومنافع خود ازو حاصل میکردانید ومیخورید ازو گوشت تازه یعنی ماهی ونه هر ماهی که در
دریا بود حلال باشد بلک ان ماهی که او را فلس باشد حلال بود وانچ فلس ندارد حرام باشد وتستخرجوا
تا بیرون می آورید از دریا زیوری وارایشی در میپوشید وزینت خود میسازید یعنی مر
وارید ومرجان وتری الفلک ومیبینی تو در دریا کشتیها را اب در هم میشکافند ومیروند
ولتبتغوا وبرای ان کرد تا بجویید بتجارت وبازرگانی کردن در دریا فضل خدای را که روزی و
منافع دنیاست وتا باشد که شکر نعمتها می کنید وبدون او کسی را نپرستید ۞ وَأَلْقَی فِی الْأَرْضِ
رَوَاسِیَ أَن تَمِیدَ بِکُمْ وَأَنْهَارًا وَسُبُلًا لَّعَلَّکُمْ تَهْتَدُونَ وَعَلَامَاتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ
یَهْتَدُونَ أَفَمَن یَخْلُقُ کَمَن لَّا یَخْلُقُ أَفَلَا تَذَکَّرُونَ وَإِن تَعُدُّوا نِعْمَةَ
اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا إِنَّ اللَّهَ لَغَفُورٌ رَّحِیمٌ ۞ واز جمله نعمتها که بر شماست انست که بنیاد خت

در زمین کوهها، بیخ او در و ثابت تا زمین را چون میخی باشد کراهت آنرا که مضطرب شود و بجنبد
و بجنباند شما را و هب منبه گفت خدای تع چون زمین را بیافرید میجنبید چنانک کشتی بر سر
آب فرشتگان گفتند بار خدایا کس بر اینجا آرام نتواند گرفتن خدای تع در شب کوهها را بیافرید و
بیخ زمین کرد و فرشتگان ندانستند تا خدای کوهها را از چه آفرید و انهارا و بیافرید جویها را و
بدید کرد راهها در زمین تا باشد که شما راه یابید بمصالح خویش در زمین و بهر شهر که خواهید
توانید رفتن و علامات و بکرد و بیافرید علامتها و نشانها از کوهها و غیران تا بان راه بشناسید
و بستارگان راه می یابید در روز بعلامات روز و در شب بستارگان سدی گفت مراد بنجم ثریا
است و بنات النعش و فرقدین و جدی که مردم باو راه برند و قبله شناسند قتاده گفت ستارگا
نرا برای سه کار آفریده است یکی زینت آسمانرا دوم رجوم شیاطین را و سیم علامات را که باو راه
برند از جعفر بن محمد الصادق علیهما السلم روایتست کی گفت علامات ماییم که اهل بیت
رسولیم و نجم رسول خداست افمن یخلق استفهام است بر سبیل توبیخ و ملامت کسانی را که دون خدای را
پرستند گفت آنکس که این همه چیزها آفرید و این همه منافع بخلقان رساید هم چون کسی باشد که
از این هیچ نتواند کرد و نتواند آفرید ای اندیشه نمیکنید در این نعمتها و نعمتها را او راحدی و نها
یتی نیست اگر خواهید که بشمرید و در عدد آرید نتوانید و از قیام نمودن بشکران عاجز آیید ان
الله لغفور رحیم بحقیقت که خدای آمرزنده و مهربانست از تقصیر شما در گزاردن شکر در گذرد
و مواد نعمت خود را از شما منقطع نکرده است ۵ وَاللّٰهُ یَعْلَمُ مَا تُسِرُّونَ وَمَا تُعْلِنُونَ
وَالَّذِینَ یَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ لَا یَخْلُقُونَ شَیْئًا وَهُمْ یُخْلَقُونَ ۵ و خدا
وند تبارک و تعالی عالمست و داناست بدانچ پنهان میکنید و آنچ آشکارا میکنید و آنانکه شما ایشا
نرا میخوانید و میپرستید خدایی را نشاید از آنک خصایص الهیت در ایشان موجود نیست نتوانند

که چیزی بیافرینند و چگونه آفرینند که ایشان خود مخلوق و آفریده اند ۵ اَمْوَاتٌ غَیْرُ
اَحْیَاءٍ وَمَا یَشْعُرُونَ اَیَّانَ یُبْعَثُونَ اِلٰهُکُمْ اِلٰهٌ وَاحِدٌ فَالَّذِینَ
لَا یُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ قُلُوبُهُمْ مُنْکِرَةٌ وَهُمْ مُسْتَکْبِرُونَ
لَا جَرَمَ اَنَّ اللّٰهَ یَعْلَمُ مَا یُسِرُّونَ وَمَا یُعْلِنُونَ اِنَّهُ لَا یُحِبُّ الْمُسْتَکْبِرِینَ
این معبودان که شما میپرستید مردگان اند نه زندگان حیوة ندارند و نه قدرت و علم
ندانند که کی ایشان برانگیزند و اگر خدا بودندی زنده و قادر و عالم بودندی چون
نیستند خدای نباشند و معبودی را نشایند الهکم اله واحد خدای شما خدای است یکی بخلاف
آنک ترسایان و گبران و بت پرستان و اصحاب طبایع گویند آنان که مؤمنان اند باین حق و معترف
اند و آنان که بجای باز پسین یعنی بهشت و دوزخ ایمان ندارند دلهای ایشان این را منکراست
انکار میکنند از بهر آنک نظر نمیکنند و اضافه انکار بدل با دل بهر آن کرد که دل محل نزول و ...
انکارات از وی صادر میشود و ایشان مستکبرانند و گردن کشان اند گردن از حق بی کشند
و سر حق فرود نمی آورند لا جرم حق است و سزاوار آنک خدای داند آنچ پنهان میکنند و آنچ
آشکارا میکنند جزا دهد ایشانرا بر حسب آنچ از ایشان داند و او دوست ندارد مستکبرانرا
و از اینجا فرموده است الکبریاء ردائی والعظمة ازاری فمن نازعنی واحدا منهما ادخلته نا
ری ۵ وَاِذَا قِیلَ لَهُمْ مَاذَا اَنْزَلَ رَبُّکُمْ قَالُوا اَسَاطِیرُ الْاَوَّلِینَ لِیَحْمِلُوا
اَوْزَارَهُمْ کَامِلَةً یَوْمَ الْقِیَامَةِ وَمِنْ اَوْزَارِ الَّذِینَ یُضِلُّونَهُمْ
بِغَیْرِ عِلْمٍ اَلَا سَاءَ مَا یَزِرُونَ چون این کافرانرا گویند چون وحی شنیده باشند و قرآن
استماع کرده که خدای شما چه چیز فرستاده است گویند که افسانه پیشینیان و حکایات گذشتگان
و این بر آن گویند که قرآن بعضی قصص اولانست و در این قصص نوعی مجازات بیرون

برای ایشان از نصیحت و لطف که در وی است برای آنکه ایشان با حوال رسول عالم بودند چه شوکه
و نماز وی درمیان ایشان بوده دانستند که پیش کسی نرفت واز کسی قصه نشنید و چیزی ننوشت
و نوشته نخواند آنگاه معجزات که در کتب ایشان بود از قرآن بر ایشان میخواند ایشان می شنیدند
و بر سبیل طعن بازمیگفتند که این از پیشینگان است ایخ خدای بر محمد فرو فرستاده است لیحملوا اوزارهم
تا بار هم بر دارند گناهان خود را یعنی این برای آن کردند و گفتند تا وزر و بال را در ضلالت انداختند
دیگری برداشتند گناهان خود را تمام در روز قیامت و بعضی از گناهان کسانی که ایشان را گمراه میکردند
دانند بنادانی و از بهر آن بعضی گفت و در اول جمله که ایجاب داعیان بیشتر از وبال
دعوت باشد و بال بر ضالان باشد و مراد حمل مثل اوزار ایشان است و باخلال و مثل این در معنی
قول رسول است من سن سنة سيئة فله وزرها ووزر من عمل بها الى يوم القيمة من غير ان ينقص من
وزره شئ هر که او سنتی بد نهد وزر و بال آن بر او باشد و وبال آنکس که بر آن عمل کند تا روز قیامت
بی آنکه از عقوبت وی و بعضی چیزی بکاهند الا ساء ما يزرون ای بد چیزی و بد کاری است آنکه
ایشان در اند از برداشتن گناهان بواسطه اخلال ۞ قَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَأَتَى
اللَّهُ بُنْيَانَهُمْ مِنَ الْقَوَاعِدِ فَخَرَّ عَلَيْهِمُ السَّقْفُ مِنْ فَوْقِهِمْ وَأَتَاهُمُ الْعَذَابُ
مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُخْزِيهِمْ وَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ القيامة ٣
كُنْتُمْ تُشَاقُّونَ فِيهِمْ قَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ إِنَّ الْخِزْيَ الْيَوْمَ وَالسُّوءَ
عَلَى الْكَافِرِينَ ۞ بدرستی که مکر کردند آن کافران که پیش از ایشان بودند بپیغمبرانی
که خدای بایشان فرستاد پس خدای یعنی امر و فرمان وی بیناهای ایشان آمد و از جهت بنیاد
و قاعده آن یعنی بنیاد و دیوار خراب کرد تا سقف و آسمانه خانه بر سر ایشان افتاد و عذاب
خدای بایشان آمد از آنجا که نمی‌دانستند و گمان نمی‌بردند و فاتيهم من فوقهم آنست که سقف بیفتاد

و ایشان در زیر آن بودند برای آنکه روا باشد که سقف فرود آید و کس در زیر آن نباشد
و این چنانست که یکی گوید خراب علی داری و اگرچه او در زیر آن نباشد معنی این باشد که فسد
علی داری و شاید که علی بمعنی لام باشد چنانکه گفت یخرون للاذقان سجدا پس معنی این
بود که فخر لهم السقف و شاید که برای تاکید باشد و زیادة بیان چنانکه گفت و لکن تعمى القلوب
التى فى الصدور و دل جز در سینه نباشد ثم يوم القيمة يخزيهم این عذاب ایشان در دنیا بود
پس چون روز قیامت باشد ایشان را رسوا کرداند و خوار و ذلیل کند و گوید بر سبیل
تقریع و توبیخ کجا شدند آنانکه شما در حق ایشان با رسولان و مؤمنان خلاف میکردید
و عداوت می نمودید تا این عذاب از شما دفع کنند و این محنت از شما باز دارند قال الذين
اوتوا العلم گویند و جواب دهند کسانی که ایشان را علم داده اند از انبیا و ائمه و مؤمنان که امروز
رسوائی و عذاب و نکال و عقاب بر کافران و منکران حشر و نشر و ثواب و عقاب خواهد
بود آنگه صفت کافران کرد و گفت ۞ الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ
فَأَلْقَوُا السَّلَمَ مَا كُنَّا نَعْمَلُ مِنْ سُوءٍ بَلَى إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ
فَادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَلَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ ۞
آن کافران که فرشتگان جان ایشان بردارند و ایشان ظالمان نفس خود باشند گردن بنهند
و گردن ذلیل و خوار شوند و با سر کل حیله و چاره ندارند جز آنکه چون ایشان را مواخذه و مطالبه
کنند بر کرده ایشان گویند که ما هیچ بدی نکرده ایم و کافر نبوده ایم در دنیا و بیداری
نکرده ایم کسانی که خداوندان علم باشند از انبیا و اوصیا گویند بلی آری کرده اید و کافر
بوده اید و خدای عالمست بانچه شما کردید و گفتید او جزا دهد شما را بر آنچه کرده اید فادخلوا
پس خطاب آید ایشان را که در شوید در درهای دوزخ و در دوزخ خالد و جاوید باشید که بد جایست

تجری

و در دوزخ جاودان و متکبران ۞ وَقِيلَ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوا
خَيْرًا لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَٰذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَلَدَارُ الْآخِرَةِ
خَيْرٌ وَلَنِعْمَ دَارُ الْمُتَّقِينَ جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا
الْأَنْهَارُ لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ كَذَٰلِكَ يَجْزِي اللَّهُ الْمُتَّقِينَ الَّذِينَ
تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمُ ادْخُلُوا
الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ۞ جون ذکر کافران و حکایت ایشان کرده ذکر مؤمنان
کرد و گفت جون پرسند مؤمنان و پرهیزکاران را که چه چیز فرستاده است خدای شما جواب دهند و گویند
خیر و نیکویی فرستاده است چیز دین و دنیا است انکه گفت لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَٰذِهِ یعنی در این دنیا
احسان کردند ایشان را در آخرة احسان و نیکویی باشد و در دنیا اما نیکویی سرای آخرة بهتر و نیکو
تر است زیرا که باقی و دایم باشد و نیکو سرای است متقیان و پرهیزکاران را بهشتها مقام و سرا
هاء دایم که در انجا در آیند و جاوید باشند بوستانها که در زیر درختان آن جویهاء آب
روان باشد و ایشان را باشد در انجا انچه دلهاء ایشان خواهد که نیکی همچنین جزا و
پاداش دهد خدای تعالی پرهیزکاران را انکه صفت پرهیزکاران کرد و گفت انانکه فرشتگان
جان بردارند و ایشان خوش دل و راضی باشند و پاک از کفر و معاصی فرشتگان
ایشان را گویند سلام علیکم سلام بر شما باد محمد بن المنکدر گفت جون جان مؤمن
بحنجره رسد و کار بر وی سخت شود فرشته بیاید و گوید السلام علیک یا ولی الله سلام بر تو باد
ای دوست خدا خدای سلام میکند ادخلوا الجنة ای بنده گان خدای در بهشت شوید بان
کردار که شما کردید که جزاء کردار شما بهشت است ۞ هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْ
تِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ أَمْرُ رَبِّكَ كَذَٰلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ

وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَٰكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ فَأَصَابَهُمْ
سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ۞ ۞
هیچ مینگرند اینکافران و چشم میدارند مگر انرا که فرشتگان بایشان ایند بجزاء عذاب یا باز
قبض ارواح ایشان ما بحسب الخ اقتراح کردند و گفتند لو ما تأتینا بالملائکة ان کنت
من الصادقین ایشان منتظر اینند یا منتظران که فرمان خدا رتو بیاید بهلاک ایشان و
گفته اند که مراد با مرقیامت است چنانکه در این امر الله گفته اند کذلک مانند این که ایشان میکنند
از شرک و کفر کرده اند انانکه از پیش ایشان بوده اند خدا ایشان را هلاک کرد و بر ایشان
ظلم نکرد ولیکن ایشان بر نفس خود ظلم کردند بترک نظر و تفکر و کفران نعمت و اختیار کفر
و ضلالت بر ایمان و هدایت فاصابهم سیئات ما عملوا پس بایشان رسد بدیهاء الخ کردند
یعنی عذاب الخ که در ان معاصی و فرو امد بایشان جزا و عقاب الخ بان استهزا کردند ۞
وَقَالَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا عَبَدْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ نَحْنُ وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَّمْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ
كَذَٰلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَهَلْ عَلَى الرُّسُلِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ وَ
لَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ
فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى اللَّهُ وَمِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ فَسِيرُوا
فِي الْأَرْضِ فَانْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ ۞ ۞ ۞
حق تعالی حکایت میکند از کفار و گفتار متحیرانه ایشان میگوید که مشرکان گفته اند که بت
پرستیدن ما و شرک ما بمشیة خداست اگر خدای خواستی ما بدون او هیچ چیز را نمی پرستیدیمی
نه ما و نه پدران ما و بدون او هیچ چیز را حرام نکردیمی از بحیره و سایبه و وصیله و حام
حق تعالی گفت امثال چنین کرده اند انانکه از پیش ایشان بوده اند بر پیغمبران الخ بود از کذا رسل

پیغام بکردند جز رسانیدن موید کاری دیگر نیست ولقد بعثنا بدرستی که فرستادیم در امتی
وکروهی پیغمبری از ایشان وبرایشان حجت که او را شناختند و دانستند و ایشان را فرمودیم که بگویید امتان
خود را که خدای را بپرستید و از هرچه بدون خدای پرستند از آن بپرهیزید و دور شوید بعضی
از آن امتان آنان بودند که خدای تع ایشان را هدایت کرد بالطاف و تمکین و مقربات و
مسهلات ایمان تا ایمان آوردند و اختیار طاعت کردند و مستحق ثواب شدند و بعضی آن
بودند که بر کفر اصرار کردند تا عذاب بر ایشان واجب شد بسبب ضلالة و گمراهی ایشان پس
ای حاضران عهد رسول بروید در زمین و بنگرید و ببینید تا عاقبت و سرانجام آنان که
پیغمبران را تکذیب کردند چه گونه بود و هلاکت ایشان چه گونه آمد ۝ إِنْ تَحْرِصْ عَلَىٰ هُدَ
اهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ يُضِلُّ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ وَأَقْسَمُوا
بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مَنْ يَمُوتُ بَلَىٰ وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا وَ
لَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ لِيُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي يَخْتَلِفُونَ فِيهِ
وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ كَانُوا كَاذِبِينَ إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ
إِذَا أَرَدْنَاهُ أَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ۝ حق سبحانه و تع ذکر عناد قریش کرده
است و حرص رسول بر ایمان ایشان و گفته ای محمد اگر چه تو حریص بر ایمان آوردن قریش
و هدایت ایشانی تو بحقیقت بدان که خدای هدایت نکند یعنی لطف نکند کسی را که خذلان
کرد یعنی آن الطاف که با مؤمنان کرد با کافران نکند از آنجا که داند که ایشان را لطف نباشد
یا خود راه نماید از آنکه حکم بضلالة او کرده باشد و ایشان را هیچ یاری و ناصری نباشد که
عذاب خدای را دفع کند آنکه گفت و اقسموا بالله جهد ایمانهم ابو العالیه گفت
سبب نزول این آیه آن بود که مردی مسلمان را بر مردی مشرک دینی بود با هم گفت و گوی کردند

مرد

مرد مسلمان گفت بآن خدای که خلق را پس از مرگ زنده گرداند چنین و چنین گفت آن مرد مشرک
چون این سخن بشنید گفت یعنی تو امید میداری که کس پس از مرگ زنده خواهد شد آنگه سوگند
مغلظه خورد و بخدای که هیچ مرده زنده نشود خدای تع این آیه فرستاد و گفت سوگند خوردند
بخدای بغایت سوگند ایشان که خدای برنه انگیزد و زنده نکند کسی را که بمیرد حق تع بر ایشان رد
کرد و گفت آری برانگیزد و زنده کند خدای باین وعده کرده است و وعده درست و راست که آن
مقتضی حکمت است و وفا کردن بآن وعده و لیکن بیشترین مردمان نمی دانند که آن وعده واجب
است بر خدای در خبر است که خدای تع گفته است کذبنی ابن آدم ولم یکن له ان
یکذبنی وشتمنی ولم ینبغ له ان یشتمنی و فرزندان آدم مرا بدروغ زن داشت و او را نباشد که
مرا بدروغ زن دارد و مرا دشنام داد و نسزد که او را مرا دشنام دهد اما تکذیب او مرا آنست
که سوگند خورد که مرده را زنده نخواهد کرد فی قوله تع و اقسموا بالله جهد ایمانهم لا یبعث الله من
یموت و دشنام او مرا آنست که گفت اتخذ الله ولدا خدای فرزند گرفت لیبین لهم خدای تع مرده را
زنده کند تا بیان کند و پیدا گرداند برای ایشان آنچه در آن خلاف میکنند تا کافران بدانند
که ایشان کاذب اند که گفته اند که خدای مرده را زنده نکند دروغ گفتند انما قولنا لشیء ما چون خواهیم که
چیزی کنیم از زنده گردانیدن مردگان و غیر آن بر ما دشوار نباشد و بر طریق مثل و تشبیه بیش از آن
نباشد که گوید کن بباش آنچنین باشد و ممتنع نگردد و وجود آن چیز نزدیک بارادت حق چون
وجود کاموری بود نزدیک آنکه فرماینده فرمان برنده مطیع را فرماید و اینجا قولی و امری نیست
بحقیقت بلکه این بر سبیل مجاز و تشبیه است و این جواب کسی را که گوید که از دو بیرون نباشد
تا معدوم را در حال عدم گوید کن یا در حال وجود اگر در حال وجود گوید موجود را که بباش
وجهی ندارد و اگر معدوم بود خطاب حکیم با معدوم نیکو نباشد ۝ وَالَّذِينَ هَاجَرُوا

فی الله من بعد ما ظلموا لنبوئنهم فی الدنیا حسنة ولاجر الاخرة اکبر
لو کانوا یعلمون ۝ الذین صبروا وعلی ربهم یتوکلون ۝
و انانکه هجرة کردند در راه خدای و از مکه بامدینه آمدند و هجرة مفارقت است و در شرع مخصوص است
برفتن از مکه با مدینه و از پیغامبر ع گفت لا هجرة بعد الفتح و انانکه هجرة کردند از پس انکه بر ایشان
ظلم کردند مکیان اشتند و بامدینه آمدند خدای تعالی گفت ما ایشانرا جای دهیم بلال بود و صهیب
و عمار و ابو جندل بن سهیل که جمعی از مشرکان مکه ایشان را عذاب کردند مکه بگذاشتند و بامدینه
آمدند خدای تعالی گفت ما ایشانرا جای دهیم جای دادنی نیکو در دنیا و هر اینه آن مزدی که مهاجر
ان است در اخرة بزرگ و بزرگوارتر است اگر دانستندی در هجرة جد و جهد کردندی تا
دینار اخرة جمع کردندی انکه صفت ایشان کرد و گفت انانکه صبر کردند بر عذاب کافران
و مفارقت اهل و اوطان و بر خدای خویش توکل کردند در نجاة و رستگاری از دست
ظالمان ۝ وما ارسلنا من قبلک الا رجالا نوحی الیهم فاسئلوا اهل الذ
کر ان کنتم لا تعلمون بالبینات والزبر وانزلنا الیک الذکر لتبین للناس
ما نزل الیهم ولعلهم یتفکرون ۝ سبب نزول ایة ان بود که مشرکان
گفتند خدای از ان بزرگوارتر است که رسول او ادمی باشد و اگر رسول بما فرستد الا فرشته نفرستد
حق تعالی این ایة فرستاد و گفت ما از پیش تو نفرستادیم پیغمبران مگر مردانی که وحی با ایشان فرستادی
میشد یعنی همه پیغامبرها که فرستادیم از جنس بشر فرستادیم و مرد فرستادیم اگر عجب دارید که چنین است
از اهل ذکر که اهل علم است باخبار امتان گذشته و از محمد باقر ع روایت است که اهل ذکر ماییم
از ما پرسید اگر ندانید بالبینات والزبر یعنی ما نفرستادیم از پیش تو الا مردانی را برسالت و
پیغامبری با حجتها روشن و کتابها تا بیان کنند برای مردمان مصالح و مفاسد ایشان و فرستادیم بتو

قرانرا

قرانرا تا بیان کنی برای مردمان انچه فرو فرستاده اند بایشان از اوامر و نواهی که قرانست و تا باشد
که اندیشه کنند و بدانند ۝ افامن الذین مکروا السیئات ان یخسف الله بهم
الارض او یاتیهم العذاب من حیث لا یشعرون او یاخذهم فی
تقلبهم فما هم بمعجزین او یاخذهم علی تخوف فان ربکم
لرءوف رحیم ۝ ای ایمن شدند انانکه بدیها کردند و بدیها اندیشیدند در حق
رسول خدای و مومنان و ایشان کافران مکه بودند ایمن شدند از انکه خدای ایشانرا خسف
کند و بزمین فرو برد چنانکه قارون را بزمین فرو برد یا عذاب بایشان اید از انجا که ایشان ندانند
و از وی خبر ندارند یا ایمن شدند از انکه بگیرد ایشانرا در سفرها و اکشتن و امد و شد کردن ایشان
در راهها و سفرها و شب و روز و ایشان خدای را عاجز نتوانند کرد و بر وی سبق نتوانند گرفت یا ایمن
ترسند ایشان که بگیرد ایشانرا خدای بخوف و ترس چنانکه گروهی را بعذاب بگیرد و گروهی را
رها کند تا بترسند از عذاب هلاک شدگان و گویند مبادا که مثل ان بما رسد و گفتند که مراد بتخوف
تنقص است یعنی ناقص میکرداند چیزی بعد از چیزی در نفس و مال ایشان تا همه هلاک شوند
انکه گفت خدای شما امرزنده و مهربان است بعقاب تعجیل نکند مهلت دهد تا باشد که اندیشه کنند
و براه حق باز ایند ۝ اولم یروا الی ما خلق الله من شیء یتفیؤ ظلاله
عن الیمین والشمائل سجدا لله وهم داخرون ولله یسجد ما فی
السموات وما فی الارض من دابة والملائکة وهم لا یستکبرون
یخافون ربهم من فوقهم ویفعلون ما یؤمرون ۝ ای نمی نگرند و نمی
بینند انچه خدای تعالی بیافریده است از ان چیزی که او سایه می دارد و فا او می شود و می گردد از جانب

راست واز جانب چپ برابر آنک چون آفتاب برآید سایه چنینها از دست راست قبله افتد باز چون
زوال آفتاب باشد سایه آن چیزها از جانب دست چپ افتد و مراد همین جمع است از براء این
والشمائل گفت سجدا لله سجده کنند خدای را و خوارى وفروتنى غايتى و برزمين مذلت
وخاک وخوارى افتاد ميل سايه باو بسبيل تشبيه سايه خوانده است ولله يسجد وخدا را سجده کند
الخ در زمین است از جنبنده وحیوانی که هست وفرشتگان سجده میکنند وتخصیص ایشان
بذکر برای آن کرد که عابدترین خلقان ایشانند وشاید که مراد فرشتگان زمین باشند و
سجود مکلفان طاعت وعبادت ایشانست وسجده غیر مکلفان غیر انقیاد ایشانست را حق
خدای را و عدم امتناع ایشان وهم لا یستکبرون واین فرشتگان گردن کشی نکنند وسر از فرمان
خدای بیرون نبرند از خدای خود میترسند والخ ایشان را فرماید بجا آرند وهیچ نافرمانی نکنند
وَقَالَ اللهُ لَا تَتَّخِذُوا إِلٰهَيْنِ اثْنَيْنِ إِنَّمَا هُوَ إِلٰهٌ وَاحِدٌ فَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ
وَلَهُ مَا فِي السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَهُ الدِّينُ وَاصِبًا أَفَغَيْرَ اللهِ تَتَّقُونَ وَ
مَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللهِ ثُمَّ إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فَإِلَيْهِ تَجْأَرُونَ ثُمَّ إِذَا
كَشَفَ الضُّرَّ عَنْكُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِنْكُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ لِيَكْفُرُوا بِمَا
آتَيْنَاهُمْ فَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ ۝ حق تع بندگان خود را بتوحید فرمود
واز شرک نهی کرد وگفت لا تتخذوا الهين اثنين خدای دو مگیرید نعبد که خدای دو نباشد
یکی باشد اثنین بجاری تاکید گفت که اگر نگفتی گمان افتادی که اثبات الهیة کرده است نه اثبات و
حدانیت انک الهیة بر یکی قصر کرد وگفت انما هو اله واحد بحقیقت که خدای یکیست واز دون
یکی خدای منتفیست فایای فارهبون پس از من بترسید واز غیر من مترسید وله ما في
السموات والارض الخ در آسمانها وزمین است ودین که اسلام وشریعت است او راست ثابت

ودایم ودین که جزا هاء است او راست واجب ولازم وبعضی دیگر گفتند که دین طاعت
یعنی او را رسد که طاعت او دارند دایما واز و ترسند ای شما از غیر او میترسید که هرچه
بشماست از نعمتهاء نعمه از خداست جه منعم بر حقیقت وست ونعمتهمه منها موقوفست
بر نعمتها از اصول نعم که حیوة وقدرة وشهوة ونفرة وکمال عقل است ثم اذا مسكم الضر پس
اگر مضرتی ومشقتی بشما رسد باو گریزید وپناه باو دهید واورا خوانید بزاری پس آنکه آن
رنج وبلا را از شما دفع کند وبان بردمیها گاه گروهی از شما بخداء خود شرک آورند وبا
سر کفر روند انکه گفت لیکفروا اگر کافر شوید وکفران آرید بان نعمة که ایشانرا داده ایم پس
تمتع وبرخورداری کنید که زود بود که بدانند که عاقبت کار وسرانجام ایشان جه خواهد بود
وَيَجْعَلُونَ لِمَا لَا يَعْلَمُونَ نَصِيبًا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ تَاللهِ لَتُسْأَلُنَّ عَمَّا كُنْتُمْ
تَفْتَرُونَ وَيَجْعَلُونَ لِلّٰهِ الْبَنَاتِ سُبْحَانَهُ وَلَهُمْ مَا يَشْتَهُونَ وَإِذَا بُشِّرَ
أَحَدُهُمْ بِالْأُنْثَى ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ ۝ واین کافران از آنچ
ما ایشانرا داده ایم ودنیی کرده نصیبی میدهند وحظی بدید میکنند مر آن چیزی را که نمیدانند
که ایشان مستحق آنند از بتان جه در ایشان خیری وشری ونفعی وضری نیست انکه قسم یاد
کرد وسوگند خورد وگفت بخداء که از شما بپرسند از آنچ شما افترا میکنید واین چنان بود
که ایشان بتانرا نصیبی کرده بودند از کشت وگاو وگوسفند وذبح خویش ومیگفتند که این خداء
فرموده است خدای تع فرموده ایشان رد کرد وگفت ما جعل الله من بحيرة ولا سائبة ولا و
صيلة ولا حام انکه خبرها از آن محال که مشرکان گفتند واعتقاد بد که ایشان کردند وگفت ويجعلون
لله البنات مر خدای را دختران بدید کردند وگفتند که فرشتگان دختران خدای اند سبحانه
پاکست ومنزه ودور از آنچ ایشان گفتند که خدای را دختران اند انکه بر سبیل تعجب گفت

خدای را دختر باشد وایشانرا آنچه آرزو خواهند از پسران و اذا بشر و چون یکی را از ایشان
بشارت دهند بدختری که زاده باشد روی او از غم سیاه کرده و او پر از خشم شود و دلتنگ
گردد چنانکه دم نتواند زد و نفس بر نتواند آورد ۝ يَتَوَارَى مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ
مَا بُشِّرَ بِهِ أَيُمْسِكُهُ عَلَى هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ أَلَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ
لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ مَثَلُ السَّوْءِ وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَى وَهُوَ
الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ۝ پنهان میشود از مردم از بدی آن بشارت که ویرا داده باشند
از آمدن دختر و اندیشه کند در کار دختر تا با وی چه کند و از دو کار کدام کند ایمسکه علی
هون او را نگاه دارد با مذلّت و خواری یا در زیر خاک پنهان کند و زنده در گور کند ای بد حکمی
که ایشان میکنند که دختر بخدای حواله میکنند و پسر بخود و چون دختر میزاید زنده در گور میکنند
و این در جاهلیّة بود چون اسلام آمد خدای تع در این معنی آیات فرستاد و نهی کرد و رسول عم برین
تهدید کرد و فرزدق را عمّی بود نام او صعصعه چون خبر یافتی که کسی را دختری آمده است
چند اشتر هدیه فرستادی تا آن دختر را زنده در گور نکند آنکه گفت للذین لا یؤمنون کسانی را که
برای باز پسین ایمان ندارند مثل بدست یعنی صفت بدست و آن حاجتست و شهوة آنکه
فرزندی نرینه باشد یا مادینه و اگر مادینه باشد بکشد از ترس درویشی و آنکه کسی که کفو نباشد در و
رغبت کند و رسول عم گفته است ان اکبر الکبائر ان تجعل لله ندا وهو خلقک ثم تقتل ولدک
خشیة ان یاکل معک ثم ان تزنی بحلیلة جارک بزرگترین گناهها و کبیره آنست که خدای را
همتایی پدید کنی و او آفریدگار تو است و آفریدگار خود را چگونه توان گفت که همتایی
هست او را و دیگر آنکه فرزند خود را بکشی از ترس آنکه با تو نان خورد پس آنکه با زن
همسایه خود زنا کنی بزرگترین گناهها اینست آنکه گفت و لله المثل الاعلی و خدای راست

صفت

صفت عالی تر که آن صفات الهیه است و استغنا از زن و فرزند و او خدایست عزیز و بی همتا
و حکم کار ۝ وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِظُلْمِهِمْ مَا تَرَكَ عَلَيْهَا
مِنْ دَابَّةٍ وَلَكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى فَإِذَا جَاءَ
أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ وَيَجْعَلُونَ لِلَّهِ
مَا يَكْرَهُونَ وَتَصِفُ أَلْسِنَتُهُمُ الْكَذِبَ أَنَّ لَهُمُ الْحُسْنَى
لَا جَرَمَ أَنَّ لَهُمُ النَّارَ وَأَنَّهُمْ مُفْرَطُونَ ۝ و اگر از آنستی که خدای تع
مردمانرا بگرفتی و مواخذه کردی بسبب ظلم و معصیتی که میکنند بر روی زمین هیچ
رونده و جنبنده رها نکردی و همه را هلاک کردی بشومی ظلم ظالمان و معصیت عاصیان
و لکن بفضل و کرم خود تاخیر میکند و مهلت میدهد تا بوقت نام زده و آن و آن منتهای
اعمار ایشان باشد چون آن وقت آید هیچ تاخیر نبود یکساعت باز پس نمانند
و فرا پیش نیایند و یجعلون لله و میکنند خدای را آنچه کاره میدارند از دختران یعنی آنچه
بخود نمی پسندند بوی حواله میکنند و تصف السنتهم و زبانها ایشان صفت دروغ میکنند
یعنی دروغ میگویند و آن آنست که گفتند اگر این که محمد میگوید راستست ما را بهشت باشد
و گفتند مراد اینست که گفتند ایشان ما را پسرانند و خدای را دختران چون ایشان با خود
تقدیر کردند بهشت ما راست خدای گفت حقا که ایشانراست آتش دوزخ و ایشان بشتاب
بدوزخ روند ابن عباس گفت مفرطون ایشانرا در دوزخ فراموش کنند و گفتند
مقدمون الی النار ایشانرا فرا پیش دارند و پیش از همه بدوزخ برند ۝ تَاللَّهِ لَقَدْ
أَرْسَلْنَا إِلَى أُمَمٍ مِنْ قَبْلِكَ فَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَهُوَ
وَلِيُّهُمُ الْيَوْمَ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا

لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ وَاللَّهُ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ ۝ بخدا که ما فرستادیم پیغمبرانرا که پیش از تو بودند چنانک ترا فرستادیم با بیان شیطان اعمال و کردار ایشان را برایشان مزین کردانید تا بدان اصرار کردند و پیغامبران ایمان نیاوردند وامروز شیطان ولی و یار ایشانست و با ایشان ومتولی کار ایشانست الخ پیغمبران میکنند و مراد باین مشرکان قریش اند وایشانراست عذابی دردناک در اخرة وما انزلنا و نفرستادیم ما بتو کتاب را یعنی قرانرا الا برای ان تا بیان کنی وروشن کردانی ایشانرا انچ در و خلاف کردند از حشر و نشر و دین واحکام و حلال و حرام و تا هدایتی باشد و رحمتی کروهی مومنانرا والله انزل و خدای فرو فرستاد از اسمان ابی یعنی اب باران و زنده کردانید با و زمین پس از انک مرده بود یعنی خشک و بی نبات بدرستی که درین فعل که بیان کرده شد ایاتی و دلالاتی هست کروهی راکه بشنوند و در وا اندیشه کنند ۝ وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً نُسْقِيكُمْ مِمَّا فِي بُطُونِهِ مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَدَمٍ لَبَنًا خَالِصًا سَائِغًا لِلشَّارِبِينَ وَمِنْ ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَالْأَعْنَابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَرًا وَرِزْقًا حَسَنًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ۝ حق تع تذکیر نعمت خود کرد بندکان را تا نعمت وی یاد اورند و شکر نعمت وی کویند تا ان نعمت باینده و زیاده کردد تا دران نظر و اندیشه کنند و از و اعتبار کیرند کفت شما را درین چهارپایان از اشتر و کاو و کوسفند عبرتی هست و دلالتی بر کمال قدرت خدای تع و ان انست از میان سرکین شکنبه و خون شیر می فرمایند و از میان ان بیرون می ارد چنانک خون شیر را رنکین نمیکرداند و سرکین بوی و طعم او را بزیان نمی ارد بقدرت

خوش ایا زانکاه میدارد تا بیکدیکر امیخته نمیکردند چنانک کفت نسقیکم مامید هیم شما را انانچ در شکم هر یکی ازین چهارپایانست از میان سرکین شکنبه و خون شیری خالص و پاکیزه و کوارنده اشامندکانرا که نه بوی سرکین دارد و نه رنک خون عبدالله عباس کفت چهارپای چون علف خورد و در شکنبه او قرار کیرد سرکین در زیر باشد و خون بر بالا و شیر در میان پس قدیم تع جکر را برین مسلط کرداند تا این هر سه را قسمت کند خون را برکها فرستد و شیر را بپستان و سرکین در شکنبه رها کند ومن ثمرات النخیل و می دهیم شما را از میوهای درختان خرما وانکور میکیرید و میسازید از انچ ازین درختان حاصل میشود سکرا الخ مست میکند یعنی خمر و رزقا حسنا و روزی نیکو یعنی حلال از سرکه و دوشاب و الحسن عن عبدالله عباس روایت کرد که سکر نبیذ خرماست و کفت که رسول عم کفته است که خمر ان بود که از انکور کیرند و سکر از خرما و تبع از انکبین و مزر از کاورس و غبیرا از کندم و من که دنو لم نهی میکنم شما را ان هر چه مستی ارد ابو عبیده کفت سکر طعم باشد ان فی ذلک بدرستی که درین ایتی هست کروهی عاقلانرا ۝ وَأَوْحَى رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنِ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ ثُمَّ كُلِي مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ فَاسْلُكِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلُلًا يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ ثُمَّ يَتَوَفَّاكُمْ وَمِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلَى أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِكَيْ لَا يَعْلَمَ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ قَدِيرٌ ۝ خدای تو ای محمد وحی کرد و الهام داد و فرمود زنبور انکبین را که از کوهها خانها سازد و جای کیرد و از درختان و از انچ بر جفته نهند یعنی کندوانک و برا فرمود و الهام داد که بخورد از هر میوه که خواهی و پاکیزه و شکوفه خوش بوی و خوش طعم و چون خورده

باشی فاسلکی بر وی را مهای خدای خود وان راهها که ترا الهام کرده است وتعلیم داده ودر عمل
انگبین یا بر ورد راهها که خدا ترا اموخته است تا خانها و توپها زانکه از تو میوها خورده واز
شکوفها بار بر گرفته باشی که راه بر تو سخت نیاید و دشوار و گمراه نشوی بر تو اسان باشد و رام
کرده ان راه یا بر و در حالی که مطیع و منقاد باشی مر او را که تا فرموده اند انگه گفت یخرج
من بطونها شراب مختلف الوانه انکم او بیرون می اید شرابها گوناگون از سفید و سرخ و زرد
در و شفا است مردمان را در حدیث است که مردی بنزدیک رسول امد و گفت یا رسول
الله برادرم از درد شکم مینالد گفت برو انگبینش ده برفت و اورا انگبین داد باز امد و گفت یا رسول
الله هیچ سودش نکرد گفت برو انگبینش ده صدق الله و کذب بطن اخیک خدای راست گفت
و شکم او دروغ برفت و انگبینش داد شفا یافت عبد الله مسعود گفت العسل شفاء
للناس و القران شفاء لما فی الصدور عسل شفاء مردمانست و قران دواء دلهاست یعنی از
شک و شبهه و هم او گفت علیکم بالشفاءین القران والعسل ان فی ذلک بدرستی که درین که گفته
شد ایتی و دلالتی هست کو و می را که تفکر و اندیشه کنند انگه گفت والله خلقکم خدای بیافرید شما
را پس وفات دهد و جان بردارد بعضی را بطفولیت و بعضی را بپیری و بعضی را بگذارد
تا فرومایه ترین عمری و ان غایت پیری است که خرف و فرتوت شود و بعضی گفتند
هفتاد سال اصبغ بن نباته از امیر المؤمنین ع روایت کرد که هفتاد و پنج سال باشد
لکیلا یعلم تا باز بهمان حال شود که اول بار بوده باشد ذکر و حفظ و عقلش نماند و این لام
عاقبة است یعنی تا عاقبت چنان شود که بعد از دانش هیچ چیز نداند بحقیقت که خدای تع
دانا و تواناست ۝ وَاللّٰهُ فَضَّلَ بَعْضَكُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ فِي الرِّزْقِ فَمَا الَّذِينَ
فُضِّلُوا بِرَادِّي رِزْقِهِمْ عَلَىٰ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَهُمْ فِيهِ سَوَاءٌ أَفَبِنِعْمَةِ

الله

اللّٰهِ يَجْحَدُونَ وَاللّٰهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا وَجَعَلَ لَكُمْ
مِنْ أَزْوَاجِكُمْ بَنِينَ وَحَفَدَةً وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ أَفَبِالْبَا
طِلِ يُؤْمِنُونَ وَبِنِعْمَتِ اللّٰهِ هُمْ يَكْفُرُونَ ۝ حق تع بیان تفاوت ارزاق بندگان
کرده است بحسب مصالح ایشان ازانکه روزی فراخ است یا تنگ صلاح او در انست چنانکه فرموده
و لو بسط الله الرزق لعباده لبغوا فی الارض و لکن ینزل بقدر ما یشاء میگوید که خدای تع تفضیل
نهاد بعضی از شما را بر بعضی در رزق و روزی یکی را کمتر داد و یکی را بیشتر از انکه بیشتر است
ده میکند بر بندگان و ممالیک خویش انچ فاضل است از روزی ایشان تا ممالیک و زیردستان
ایشان درین باب با ایشان برابر شوند این روا نمیدارند چگونه روا میدارند اصنام و طواغیت
را در عبادت با خدای برابر داشتن و گفته اند که مراد توبیخ و مذمت خواجگان است و ان انست
که ایشان خواسته است که انچ فاضل است از ایشان بممالیک و زیردستان خود دهند تا در ان
ایشان با هم یکسان باشند چنانک از رسول ع روایت کرده اند که او گفت اغانم اخوانکم
فاکسوهم مما تلبسون و اطعموهم مما تطعمون ایشان برادران شما اند از انچ میپوشید در ایشان
بپوشانید و از انچ میخورید ایشان را خورانید صحابه چون این سخن بشنیدند ازار و رداء
بندگان خود چون ازار و ردای خود کردانیدند حق تع گفت فما الذین فضلوا برادی تا انک
ایشان را از مال و فضل که دادند از رزق و روزی خویش با بندگان رد نکردندی تا ایشان در ان یکسان
باشند انگه فرمود که هی ایشان نعمت خدا را انکار میکنند عبد الله عباس گفت ایه در ترسایان
نجران امد که ایشان گفتند المسیح ابن الله حق تع ایة فرستاد بر سبیل مثل که ایشان با من در عبادت
شریک روا میدارند و با خود در روزی شریک روا نمیدارند چنانک در ایة دیگر گفت ضرب
لکم مثلا من انفسکم هل لکم مما ملکت ایمانکم من شرکاء فیما رزقناکم فانتم فیه سواء والله جعل

لکم و خدای بکرد و بیافرید براء شما هم از نفس شما زنانی تا جفت شما باشند و شما را از ایشان
پسران و نواده کان باشند و بیان تخصیص پسران کرد که ایشان پسران ثمره بودند کی
و گفتند که حفده داماد اند و رزقکم و شما را روزی داد از طعامها پاک و حلال و خوش رای
بباطل که بتان و شیاطین اند ایمان می آورند و بنعمت خداء که رسول است و اسلام و قرآن
کافر میشوند و گفته اند که مراد بباطل شیطان است که ایشانرا بحیره و سایبه و وصیله فرمود
و بنعمة الله مباحات است که خداء تعالی مباح کرد ۞ وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا
يَمْلِكُ لَهُمْ رِزْقًا مِنَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ شَيْئًا وَلَا يَسْتَطِيعُونَ فَلَا تَضْرِ
بُوا لِلَّهِ الْأَمْثَالَ إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ۞ می پرستند بدون خداء
آنرا که مالک نبود و نتوانند ایشانرا روزی دادن یعنی هیچ روزی نتوانند داد ایشانرا و نه دهند نه اندک
و نه بسیار پس مر خدای را مثل مزنید و مانند میاورید و او را یکی دانید بی مثل و مانند که خدای
میداند انچ شما میکنید بران بازخواست کند و عقاب فرماید و شما نمیدانید ازان سبب که نظر
و اندیشه نمیکنید ۞ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا عَبْدًا مَمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ
وَمَنْ رَزَقْنَاهُ مِنَّا رِزْقًا حَسَنًا فَهُوَ يُنْفِقُ مِنْهُ سِرًّا وَجَهْرًا هَلْ
يَسْتَوُونَ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ۞ خداء مثلی زد و داستانی
بدید کرد به بنده درم خریده که او قادر نباشد بر هیچ چیز از اندک و بسیار و مالک خود نباشد
و مالک تصرفات خویش و بان کسی که ما او را روزی دادیم از خود روزی نیکو و او ازان نفقه
میکند در سر و جهر انکارا و نهان ان بنده بی مال و این آزاد نیکو حال هرگز یکسان باشند
یعنی نباشند و چون ایشان یکسان نباشند میان بتان سنگین و میان خدای چگونه در عبادت
یکسان باشند چون حجت برایشان ثابت شد گفت الحمد لله شکر و سپاس خدیراست از انک بر اصنام

مستحق

مستحق هیچ حمد و ثنا نیستند سپاس بحقیقت خدا راست جل جلاله انکه گفت نه که بیشترین ایشان
ندانند از انک تفکر نکنند ۞ وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَبْكَمُ لَا
يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ وَهُوَ كَلٌّ عَلَى مَوْلَاهُ أَيْنَمَا يُوَجِّهْهُ لَا يَأْتِ بِخَيْرٍ هَلْ
يَسْتَوِي هُوَ وَمَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَهُوَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ وَلِلَّهِ غَيْبُ
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلَمْحِ الْبَصَرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ
إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ۞ انکه مثلی دیگر زد و گفت خداء تع مثلی زد بدو مرد
یکی گنگ که قادر نباشد بر سخن گفتن عاجزی و ضعیفی باشد که وبال و گران باشد بر مولی و پسر
عم خویش هرجا که ویرا فرستد چون باز آید هیچ خیر و نیکوی نیارد از مدبری و منحوسی خود
و دیگری که او زبان آور و فصیح بود کافی در کارها دانا و بینا و رشید در مصالح دنیا و اخرة
هل یستوی هو یکسان هیچ یکسان باشد ان گنگ عاجز بی زبان و انکه او عالم و دانا بود عدل
کند و بر عدل باشد و مردمانرا بعدل فرماید و او بر راه راست باشد و این مثلی است که خداء تع
زد اصنام بی حیوة بی قدرة و علم را با خود که قادر بی عجزست و حی بی افت و عالمی بکمال و
گفته اند که مثل مؤمن و کافرست عطا گفت این ایة در ابی خلف امد و حمزة عبد المطلب انکه
گفت ولله غیب السموات و خدا راست علم غیب اسمانها و زمینها و کار قیامت در سرعت نیست
الا چنانک یکی از شما چشم بهم زند یا نزدیک تر و زود تر ازین باشد که قیامت بر چیند و مرد
کانرا زنده کردانید و شاید که مراد این بود که کار قیامت نزدیک خدای همان بیش نیست که
کسی چشم بهم زند و اگرچه روزگار دراز باشد بنسبت با خلقان و خداء تع بر همه چیزی
قادر و تواناست تواند که در مقدار انکه چشم بهم زنند قیامت را ظاهر کرداند ۞ وَاللَّهُ
أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَ

بْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ أَلَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ مُسَخَّرَاتٍ
فِي جَوِّ السَّمَاءِ مَا يُمْسِكُهُنَّ إِلَّا اللَّهُ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ
يُؤْمِنُونَ ۝ خدای تبارک وتع شما را بیرون اورد از شکم مادران شما که هیچ چیز نمیدانستی
بجای انک در ان وقت شما را هیچ عقلی وعلمی نبود تا حق منعم که شما را در شکم مادران بیافرید بدانید
خدای تع شما را گوش ها وچشم ها تا ببینید و دل ها تا بدانید باشد که شکر نعمت خدای بجا ارید
انگه تنبیه فرمود بر نظر کردن وگفت ای نمی نگرند باین مرغان مسخر در میان اسمان و زمین می پرند
ایشان را در میان هوا نگاه نمیدارد الا خدای که قادرست بر امساک ایشان وانک ایشان را الت ها که در میان
هوا باستند بدرستی کاین دلالتی هست تادر دیدن مرغان در هوا بر کمال قدرت افریدگار قومی را
که بخدا ایمان ارند وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ بُيُوتِكُمْ سَكَنًا وَجَعَلَ لَكُمْ مِنْ جُلُودِ
الْأَنْعَامِ بُيُوتًا تَسْتَخِفُّونَهَا يَوْمَ ظَعْنِكُمْ وَيَوْمَ إِقَامَتِكُمْ وَمِنْ أَصْوَا
فِهَا وَأَوْبَارِهَا وَأَشْعَارِهَا أَثَاثًا وَمَتَاعًا إِلَىٰ حِينٍ ۝ وخدای کرد برای شما
مسکنی که در وی می نشینید در حضر از چوب وخشت وسنگ وغیر ان واز پوست چهار پایان خانها
کرد شما را سبک یعنی خیمه وخرگاه از پوست وپشم روز سفر کردن را و روز اقامت کردن وباستادن
که بر شما سبک باشد بر داشتن ان با خود هر کجا که روید واز سرای بسرای دیگر نقل توانید کردن ویکرد
برای شما از پشم گوسفند وموی بز وپشم اشتر قماشی ومتاعی که بان تمتع گیرید تا روزگاری یعنی ایام
حیوة تا بوقت وفات وگفته اند تا انک که کهنه شود واز کار بیفتد ۝ وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ
مِمَّا خَلَقَ ظِلَالًا وَجَعَلَ لَكُمْ مِنَ الْجِبَالِ أَكْنَانًا وَجَعَلَ لَكُمْ سَرَابِيلَ
تَقِيكُمُ الْحَرَّ وَسَرَابِيلَ تَقِيكُمْ بَأْسَكُمْ كَذَٰلِكَ يُتِمُّ نِعْمَتَهُ
عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْلِمُونَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ الْمُبِينُ ۝

يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا وَأَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ ۝ ۝
وخدای تع بکرد برای شما از انچ بیافرید از درختان و بناها انچ در سایه ان نشینید وخود
را از سرما وگرما نگاه دارید واز کوهها پوششها کرد که در زیر ان از سرما وگرما پوشیده کردید
و بکرد برای شما از پنبه وکتان وغیر ان پیراهنها که شما را نگاه دارد از سرما وگرما وپیراهنها دیگر
که نگاه دارد شما را در کارزار از زده وجوشن که تیغ وتیر وینزه را دفع کند خدای تع این برحسب
عادت زند کانی خلق گفته است از خلقان بعضی صحرانشین باشند ودر گرم سیر ایشان را سایه ها
باید از خیمه وغیر ان بعضی در کوهستان نشینند ودر سردسیر ایشان را خانها از چوب وگل وغارها
وسنبها باید تا از افت سرما سلامت یابند وبعضی همیشه در کارزار باشند ایشان را لباسی باید که
دفع تیر کند حق تع در دنیا باید کاین همه نعمت کرده هم چنین تمام کرداند نعمت خود را بر
شما تا بود که شما نظر کنید درین نعمتها ومنعم خود ایمان ارید وکردن نهید فرمان او را فان
تولوا پس اگر بر گردند از تو ای محمد واز فرمان تو عدول کنند بر تو هیچ تاوان نیست تو رسولی
بر تو رسانیدن هویداست پیغام ورسالت را انکه گفت یعرفون میشناسند ومیدانند نعمت
خدا را که ذکر ان کرده شد از انجا که اعتراف می دهند که این همه از خداست وانکه انکار میکنند
از انجا که غیر خدا را می پرستند سدی گفت مراد باین نعمت رسول خداست که او را میشناسند
وباو ایمان نمی اورند وبیشترین ایشان کافرانند مجاهد گفت مراد این نعمتهاست که درین
سورت برشمرد ایشان انکار می کنند وگفتند که این خود مالاست بعضی موروث وبعضی مکتسب
وَيَوْمَ نَبْعَثُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا ثُمَّ لَا يُؤْذَنُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَلَا
هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ وَإِذَا رَأَى الَّذِينَ ظَلَمُوا الْعَذَابَ فَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ وَلَا
هُمْ يُنْظَرُونَ وَإِذَا رَأَى الَّذِينَ أَشْرَكُوا شُرَكَاءَهُمْ قَالُوا رَبَّنَا هَٰؤُلَاءِ

شُرَكَاۤءُنَا الَّذِينَ نَدْعُوا مِن دُونِكَ فَأَلْقَوْا إِلَيْهِمُ الْقَوْلَ إِنَّكُمْ
لَكَاذِبُونَ وَأَلْقَوْا إِلَى اللَّهِ يَوْمَئِذٍ السَّلَمَ وَضَلَّ عَنْهُم مَّا كَانُوا
يَفْتَرُونَ ۝ و یاد کن ای محمد آن روز که بر انگیزیم از هر امتی گواهی را یعنی پیغمبر و امام
آن امت را تا گواهی دهد بکفر و ایمان ایشان پس ایشان را دستوری ندهند یعنی آن کافران را تا عذری
خواهند یعنی ایشان را هیچ عذر نباشد تا عذر خواهند و لا هم یستعتبون و از ایشان طلب رضا و خشنودی
خدا نکنند نگویند ایشان را که رضای خدای خود حاصل کنید بجهت آنکه آخرت سرای تکلیف نیست و این
دلیلست بر بطلان مذهب نجار که او گفت در قیامت خلقان مکلف باشند آنکه گفت و اذا رای الذین
ظلموا چون ببینند آنانکه ظلم کردند عذاب خدا را یعنی دوزخ را معاینه ببینند پس آن
بخبر ثقیل باشند عذاب را از ایشان سبک نکنند و ایشان را هیچ زمان و مهلت ندهند و چون مشرکان
و بت پرستان انباز ان خود را یعنی بتان را که عبادت ایشان کرده باشند گویند ای خدا ما اینان
انباز ان ما اند در عبادت تو ما ایشان را خوانده ایم و بدون تو بت پرستیده ایم آن بتان و معبودان
جواب دهند و خدای تعالی ایشان را بسخن آرد تا گویند که شما دروغ میگوئید ما شما را دعوت نکردیم و
با عبادت خود نخوانده ایم و القوا الی الله و بیندازند این کافران بخدای استسلام و کردن نهادن یعنی
مطیع و منقاد شوند بعد از آنکه در دنیا اسلام نیاوردند و مطیع نبودند چون روز علم ضروری
شود و حجتها عیان گردد و گم شود از ایشان آنچ در دنیا افترا میکردند از دعوی کردن خدائی بتان
و امید شفاعت از ایشان ۝ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَن سَبِيلِ اللَّهِ زِدْنَاهُمْ
عَذَابًا فَوْقَ الْعَذَابِ بِمَا كَانُوا يُفْسِدُونَ وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ
شَهِيدًا عَلَيْهِم مِّنْ أَنفُسِهِمْ وَجِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَىٰ هَٰؤُلَاءِ وَ
نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَىٰ
لِلْمُسْلِمِينَ

آنانکه کافر شدند و مردمان را از راه شرع و طریق آن منع کردند و بگردانیدند ایشان را عذاب
بر عذاب بیفزائیم و رنج بر سر رنج نهیم عذابی برای آنکه کافر بودند و دیگری برای دیگران را از اسلام
بگردانیدند و منع کردند سعید جبیر گفت این عذاب ماران و کژدمانی باشد که گیسهاشان چند
اشتری باشد یک زخم که بزنند چهل سال درد آن باقی ماند و این عذاب ایشان را برای آن باشد که
فساد کردند و این فساد آن بود که مردم را از اسلام و ایمان منع کردند آنکه گفت و یوم نبعث و یاد کن
ای محمد آن روز که بر انگیزیم در هر امتی گواهی که بر ایشان گواهی دهد و ترا بیاریم تا بر اینان گواه
باشی و گواهی دهی با بلاغ کرده باشند و نزلنا علیک و ما بر تو کتاب فرستادیم بیانی بلیغ و تمام
جملهٔ کارها و دینی را هیچ نباشد که قرآن بیان آن نکرده باشد یا بنص بران یا حواله کرده باشد
بیان آن بکسانی که موجب علم باشد بیان ایشان از پیغامبر خدای و امامان معصوم علیهم السلم
و اجماع امت و هدی یعنی این کتاب بیانی و هدایتی و رحمتیست از خدای و بشارتی مسلمانان که
خدای را گردن نهند ۝ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ
وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ۝
خدای تبارک و تعالی میفرماید بندگان خود را بعدل و راستی و انصاف بدادن و نیکوئی کردن
و البی از عبدالله عباس روایت کرد که عدل اینجا توحیدست و احسان ادای فرائض
و بروایتی دیگر عدل گفتار لا اله الا الله است و احسان اخلاص بجا آوردن در و گفته اند که العدل
فی الافعال و الاحسان فی الاقوال آنکه در فعل عادل باشی و در قول محسن و میفرماید بعطا
دادن خویشان و نیکوئی کردن با ایشان و باز میدارد از زشتی و ناشایست و ستمکاری و بی سامانی
کردن ابن عباس گفت مراد بفحشا زناست و منکر آنچ در شریعت اسلام نشناسند و بغی
کبر و ظلمست یعظکم پند میدهد شما را تا باشد که شما پند گیرید شهر بن حوشب گفت

از عبد الله عباس شنیدم که روزی رسول عم در سایهٔ کعبه نشسته بود عثمان مظعون بگذشت و او هنوز
ایمان نیاورده بود رسول عم گفت بیا و بنشین بیامد در برابر رسول بنشست و با رسول حدیث میکرد
رسول عم چشم در اسمان زد و مینگریست و چشم بتدریج فرو می اورد تا بجانب دست راست انگه
روی با ان جانب کرد هم چون کسی که گوش با سخن کسی کند و سر میجنبانید چون کسی که چیزی را
مستفهم باشد انگه چشم در اسمان زد چون کسی که از پی چیزی نگرد ساعتی بیک انگه روی با من کرد
و راست بنشست عثمان مظعون گفت ای محمد من با تو بسی نشسته ام هرگز ندیدم که چنین
کردی این چه بود رسول عم گفت که رسول خدای بمن امد و پیغامی اورد مرا ان خدای گفت چه
پیغام اورد گفت این ایه اورد ان الله یامر بالعدل والاحسان الایه عثمان مظعون گفت
ایمان از ان روز در دل من قرار گرفت و من رسول را دوست داشتم امر بعدل بر سبیل وجوب
است و باحسان بر سبیل ندب و در تفسیر اهل البیت مراد بذی القربی اهل بیت رسول است
و با تیا ان حق ایشان چنانکه گفت فلله خمسه وللرسول ولذی القربی و گفته اند که فحشا معصیتی
بود که مرد با خود کند که ظاهر نبود و منکر معصیتی بود که ظاهر شود بر دیگران تا بر ایشان واجب
بود که ایشان را نهی کنند ﴿وَأَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ وَلَا تَنْقُضُوا الْأَيْمَانَ
بَعْدَ تَوْكِيدِهَا وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ﴾
حق تع امر کرده است و گفته است وفا کنید بان عهد که با خدای کرده اید چون عهد کردی با خدای
بان عهد وفا کنید و خلاف ان مکنید و سوگند را مشکنید پس از انکه استوار کرده باشید نهی است
از نقض عهد و مخالفت سوگند الا وقتی که نذر معصیت باشد انگه وفا ان واجب نبود بلکه
خلاف ان لازم باشد و قد جعلتم الله و حال انست که شما خدای را بر خود کفیل و پایندان کرده اید که
بان وفا کنید بعضی مفسران گفته اند در انان امد که با رسول بیعت کردند و خدای فرمود

ایشانرا که وفا کنند ﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّتِي نَقَضَتْ غَزْلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ
أَنْكَاثًا تَتَّخِذُونَ أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ أَنْ تَكُونَ أُمَّةٌ هِيَ أَرْ
بَى مِنْ أُمَّةٍ إِنَّمَا يَبْلُوكُمُ اللَّهُ بِهِ وَلَيُبَيِّنَنَّ لَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ
مَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ﴾ مباشید چون ان زن که ریسمان خود را تاب باز کرد
پس از ان که محکم کرده بود و توسی کرد ایند کلبی و مقاتل گفتند این زنی بود کم خرد
از قریش که او را ریطه بن عمرو گفتندی دوکی ساخته بود مقدار یک ارش و بادریسه بزرگ
در وی کرده هر روز پشم رشتی بان از بامداد تا نماز پیشین و چون نماز پیشین شدی بفرمودی
تا انچ رشته بودی او و پرستاران او تاب باز دادندی و این خوی عادت او بود حق تع مثل
زد انانرا که عهد و سوگند ببندند و بشکنند باین زن تتخذون فرا میگیرید سوگندان خود
را دخلی و خیانتی در میان خویش و دخل چیزی باشد که در میان کار بر ندبر وجه افساد
و دخل و سر و باطن باشد حق تع وضوح حال ایشان کرد که سوگند را بدست و زبان اقرار
کنند و انکه خلاف ان در دل دارند که بر زبان راندند ان تکون امة هی اربی من امة برای
انکه گروهی فزونتر و بیشتر از گروهی باشند خدای شما را باین ابتلا و امتحان میکند
که چون با جماعتی عهد کنید جماعتی دیگر را بیابید مهتر و بیشتر از ایشان دل شما مطالبه
کند و گوید کاشکی عهد ما با ایشان بودی و این ایه در حق جماعتی است که با مومنان عهد کردند
چون قریش را دیدند که بیشتر بودند در عهد و سوگند خیانت کردند خدای تع انما یبلوکم الله
خدای شما را بیازمود بسبب زیادتی و کثرت قریش و اندکی مومنان تا بنگرد که بعهد خدای
وفا خواهید کردن یا نه انگه بر سبیل تهدید و وعید گفت خدای بیان کند برای شما روز
قیامت انچ در ان خلاف میکنید ﴿وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً﴾

وَلَكِنْ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَلَتُسْأَلُنَّ عَمَّا كُنْتُمْ
تَعْمَلُونَ وَلَا تَتَّخِذُوا أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ فَتَزِلَّ قَدَمٌ
بَعْدَ ثُبُوتِهَا وَتَذُوقُوا السُّوءَ بِمَا صَدَدْتُمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَلَكُمْ
عَذَابٌ عَظِيمٌ ۝ واکر خدای خواستی قهر وقسر شما را همه یک امت و یک ملت کردانیدی
و همه را بر ایمان و اسلام متفق کردی تا در میان ایشان خلاف نبودی همه بر یک مقال و یک گفتار
بودندی چنانک گفت ولو شاء لجمعهم على الهدى ولکن اضلال کند مخذولان را بر طریق حکم بضلال
یا بتسمیه بکم راهی یا از راه بهشت در آخرت و هدایت کند و راه نماید بانواع الطاف و تمکین انرا که خواهد
ولتسئلن و هر اینه بپرسند شما را از آنچ کرده باشید روز قیامت انکه نهی کرد از سوکند خوردن و در
سوکند خیانت کردن و بدروغ سوکند خوردن و گفت لا تتخذوا و فرا مکیرید و مکردانید سوکندان
خود را دغلی و خیانتی و مکری در میان شما چنانک سوکند خورید با کسی تا بر شما اعتماد کنند و آن
مکر و غدری باشد شما این کردید انکه آن سوکند را خلاف کنید و عهد بشکنید فتزل قدم بعد ثبوتها که
پس انک بلغزد قدمی از راه ایمان و طریق حق و بچشید بدی را و بکشید عذاب خدا را بسبب
انک بکشتید باشید از راه خدای و دیگرانرا بکردانید و شما را عذابی بزرگ باشد و رنجی عظیم
یعنی سوکند بدروغ مخورید و در عهد خیانت مکنید که در معصیت افتید و هلاک شوید از
جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام روایت است که این ایة در ولایة امیر المؤمنین ع آمد و بیعت او
چون رسول ع ایشانرا فرمود سلموا علیه بامرة المؤمنین سلام کنید بروی بامیر مؤمنان ۝
وَلَا تَشْتَرُوا بِعَهْدِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا إِنَّمَا عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ
تَعْلَمُونَ مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ وَلَنَجْزِيَنَّ الَّذِينَ صَبَرُوا أَجْرَ
هُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ۝ مفروشید عهد خدایرا و بدل مکنید بهاء

اندک

غل

اندک از دنیا و حطام دنیا و ریاسة دنیا که متاع دنیا و ریاسة را بقائی نباشد و بزودی وبال و
نکال عهد شکستن بماند آنچ نزدیک خدا است از ثواب اختیار کنید که آن بهتر است شما را اگر
بدانید که چه مقدار تفاوت است ثواب خدایرا برین که شما اختیار کرده اید از حطام دنیا
انکه خود بیان کرد و گفت آنچ نزدیک شما است نیست شود و بگذرد و فوا برسد و آنچ نزدیک
خدا است از ثواب و نعیم بهشت باقی و جاوید ماند ولنجزین الذین صبروا و هر اینه جزا دهیم
کسانی را که بعهد بیعة وفا کنند صبر کنند و بیعة نشکنند مزد ایشان بایشان دهیم نیکوترین و بهترین
آنچ کرده باشند چه ثواب خدای بهرحال بهتر و بیشتر باشد از عمل ایشان ۝ مَنْ عَمِلَ صَالِحًا
مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِ
يَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ
فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ
عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ
يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ ۝ هر که عمل صالح کند و کردار نیک از
مردان و زنان او مؤمن باشد ما او را زنده داریم و زندگانی دهیم خوش تا حیوة
طیبه چیست سعید جبیر و جمعی گفتند که روزی حلال است برای انک مرد در دنیا و آخرة در
راحت باشد و از تبعت و از عذاب ایمن زید بن وهب گفت قناعت است مقاتل بن
حیان گفت العیش فی طاعة الله زندگانی بهشت است که زندگانی جز در بهشت خوش
نباشد و لنجزینهم و جزا دهیم ایشانرا مزد ایشان بنیکوترین آنچ کرده باشند ابو صالح گفت
سبب نزول ایة آن بود که جماعتی جهودان و ترسایان و بت پرستان بنشستند و هر یکی
گفتند که ما بهتر و فاضلتریم خدای تع این ایة فرستاد من عمل صالحا من ذکر او انثی انک

گفت فاذا قرأت القرآن خطاب رسول را و هر یکی از امت وی گفت چون خواهی که قرآن
خوانی پناه با خدای ده از دیو رانده و ملعون کرده و این امر بسبیل ندبست بدلیل اجماع
جبیر بن مطعم گفت ـــــ که رسول را دیدم که نماز میکرد گفت الله اکبر کبیرا والحمد لله
کثیرا وسبحان الله بکرة واصیلا اعوذ بالله من الشیطان الرجیم من نفخه ونفثه وهمزه عبد الله
مسعود گفت نفخ شیطان کبر باشد ونفث او شعر باشد و همز او دیوانگی آنکه خلاف کردند در
وقت استعاذه جمهور علما گفتند پیش از قراءة ابو هریره گفت پس از قراءة باشد و این
مذهب داود است تمسک بظاهر قرآن و در نماز آهسته باید گفت که تا فرق باشد میان قرآن
و جز قرآن و لفظ استعاذه اینست که بگوید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و اختیار
متوالی برین است زر حبیش گفت بر عبد الله مسعود خواندم اعوذ بالله السمیع العلیم
گفت چنین مگو چنین گو اعوذ بالله من الشیطان الرجیم چه من بر رسول خواندم چنین که
تو خواندی مرا گفت بگو اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و رسول ع گفت من بر جبرئیل
چنین خواندم و جبرئیل گفت من در لوح محفوظ چنین دیدم انه لیس له سلطان بدرستی که
امروشان است که شیطان را هیچ قوتی و دستی نباشد بر آنان که ایمان آوردند و بر خدای
خود توکل کردند دست او و قوت او بر آنان باشد که وی را تولا کنند و دوستی نمایند و بر آنان
که شرک آرند و بیبلی و باخدای انباز گیرند سفیان گفت او بهر کس را حمل نتواند کرد واعتمادهم
بر معصیت در دست او جز وسوسه نباشد ۝ وَاِذَا بَدَّلْنَا اٰيَةً مَكَانَ اٰيَةٍ وَ
اللّٰهُ اَعْلَمُ بِمَا يُنَزِّلُ قَالُوا اِنَّمَا اَنْتَ مُفْتَرٍ بَلْ اَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ
قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ لِيُثَبِّتَ الَّذِينَ اٰمَنُوا
وَهُدًى وَبُشْرٰى لِلْمُسْلِمِينَ ۝ و چون ما بدل کنیم آیتی را بجای آیتی یعنی

نسخ کنیم بآیتی دیگر از روی قراءة یا از روی حکم و خدای عالم تر و دانا است بآنچ فرو فرستد
در هر وقتی آن فرستد که مصلحت باشد و آنچ در ایام گذشته مصلحت بود باشد و در ایام اینده
مفسده آید در مستقبل رفع کند و بآن نفرماید قالوا انما انت گویند این کافران که تو نیستی
الا افترا کننده و این چه میگویی از خود میگویی دی بچیزی فرمودی و امروز بچیزی
خلاف آن میفرمایی خدای تع بر ایشان رد کرد و گفت چنان نیست که ایشان میگویند و سبب گفتن
ایشان این سخن آنست که بیشترین ایشان نمیدانند که این قرآن وحی است و نسخ احکام بفرمان
خدا است آنکه رسول را فرمود که بگوی ای محمد که این قرآن جبرئیل آورده است از خدای تع
بحق و صواب آیتی بدل آیتی بر حسب مصالح تا ثابت دارد مومنان را بآنچ در قرآنست از حجج
و آیات و بر جای بدارد ایشان را بلطف و توفیق و تا هدایتی و لطفی و بشارتی باشد مسلمانان را ببهشت
وَلَقَدْ نَعْلَمُ اَنَّهُمْ يَقُولُونَ اِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ
اِلَيْهِ اَعْجَمِيٌّ وَهٰذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ اِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ
بِاٰيَاتِ اللّٰهِ لَا يَهْدِيهِمُ اللّٰهُ وَلَهُمْ عَذَابٌ اَلِيمٌ اِنَّمَا يَفْتَرِي
الْكَذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاٰيَاتِ اللّٰهِ وَاُولٰئِكَ هُمُ الْكَاذِبُونَ
خدای تبارک و تعالی رسول را دلخوشی میدهد از آنچ مشرکان در حق او گفتند گفت ای محمد
ما میدانیم که ایشان میگویند ترا که محمد را این قرآن بشری یعنی آدمی تعلیم میدهد و بتو می
آموزد تا با این بشر کرا خواستند عبد الله عباس گفت ـــــ مردی بود در مکه نام او بلعام ترسا
بود و عجمی زبان رسول او را دعوة کرد او می آمد و چیزی می آموخت و وقتها بنزدیک او شدی
مشرکان گفتند این قرآن محمد را بلعام می آموزد خدای تع این آیة فرستاد فرا گفت ـــــ
غلامی بود حویطب بن عبد العزی را عجمی او مسلمان شد بنزدیک رسول بیامد اهلی و ازوی

قران اموختی قریش کفتند محمد این قران از وی می اموزد عبد الله بن مسلم حضرمی کفت
مارا دو غلام بود از اهل عین التمر یکی را یسار کفتندی و یکی را جبر و شمشیر کر بودند
در مکه توریة و انجیل دانستند و توریة و انجیل خواندندی و ور قتها رسول با ایشان بکذشتی
و قرایة ایشان شنیدی مشرکان کفتند از ایشان می اموزد و کفتند که سلمان فارسی عجمی می
اموزد خدای تع بر ایشان رد کرد و کفت زبان انکس که تعلیم قران بوی حواله میکنند و اضافة
اعجمی است و این قران زبان عربی جوید او روشن است لغة عرب است انکه حق تع خبر داد
و کفت انان که ایمان ندارند بخدای خدای ایشانرا هدایت ننهد یعنی لطف نکند با ایشان
لطفی که با مومنان کند چه اکر با ایشان کند ایشانرا لطف نباشد یا حکم کند بهدایة ایشان و
ایشانرا مهتدی نخواند و با راه بهشت ننماید و ایشانرا عذابی درناک باشد انکه کفت انما یفتری
الکذب الذین لا یؤمنون بحقیقة افترا انان کنند و دروغ انان کویند که بایات خدای
ایمان ندارند و بنبوة محمدی و ایشان اند که دروغ زنان اند نه مؤمنان از رسول عم
روایت کردند که او کفت ایاکم و الکذب فانه مجانب للایمان دور باشید از دروغ کفتن
که دروغ کفتن از ایمان دورست عبد الله بن جراد کفت ـــــــ رسول را صلوات الله
علیه کفتم مؤمن زنا کند کفت باشد که کند کفتم دزدی کند کفت باشد که کند کفتم دروغ کوید
کفت انما یفتری الکذب الذین لا یؤمنون بایات الله ۵ مَنْ كَفَرَ بِاللّٰهِ مِنْ بَعْدِ
إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ وَلٰكِنْ مَنْ شَرَحَ
بِالْكُفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللّٰهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ
ذٰلِكَ بِأَنَّهُمُ اسْتَحَبُّوا الْحَيٰوةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَأَنَّ اللّٰهَ
لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ ۵ افترا دروغ انکس کند که بخداء کافر شود پس از انک

ایمان

ایمان اورده باشد یعنی افترا مؤمنان نکنند کافران کنند انکه استثنا کرد از ایشان
کسانی را که باکراه بر کفر داشتند عبد الله عباس کفت این در عمار یاسر امد که مشرکان
مکه اورا بکرفتند و پدرش را و مادرش سمیه و صهیب و بلال را و خباب و سالم را و
ایشانرا عذاب میکردند بانواع عذاب سمیه را در میان دو شتر بسته بودند و رسنی از لیف تافته
و کرد بر سر او زده بر سرش میزدند تا کور شد و میکفت که خدای یکی است تا اورا بکشتند و پدرش
را یاسر هم در زیر عذاب بکشتند عمار چون چنان دید کفت بر فوس ما این دراسیری بکشند
چنانک مادر و پدرم را بکشتند انچ مشرکانرا بایست در حق رسول بکفت او را رها کردند رسول
را خبر دادند که عمار کافر شد کفت کلا ان عمارا ملی ایمانا من قرنه الی قدمه واختلط الایمان
بلحمه و دمه کفت ـــــــ عمار از سر تا پای پر از ایمانست و ایمان با کوشت و خون او امیخته است
عمار بنزدیک رسول خدای امد کریان و میکفت یا رسول الله شر مادرم از کلمه که نه باختیار
بلکه باکراه بر زبانم رفتست رسول صلوات الله علیه و اله چشم عمار می سترد و میکفت هیچ
باک نیست اکر دیکر باره عذاب ان حال کرفتار شوی انچ از تو خواهند بکوی که بر تو هیچ حرج نیست
و خدای تع در حق او این ایة فرستاد الا من اکره یعنی مکر انکسی که اورا باکراه بر کفر دارند و دل
او بایمان ارامیده باشد و لیکن انکسی که سینه خود را بکفر کشاده کرداند و بارادة و اختیار خود
کافر شود بر و بر انان که مثل او باشند خشم خدای باشد و خشم خدای ارادة عقاب بود
بمستحقش و درایة دلیلست که کفر و ایمان تعلق بدل دارد و لهم عذاب عظیم و ایشانرا
که باختیار کافر شوند عذابی بزرک باشد و درین ایة فضیلت عمارست از انک کفت و قلبه
مطمئن بالایمان و رسول عم کفت خالط الایمان لحمه و دمه در خبر است که رسول عم بنا
مسجد میکرد و صحابه را تحریض میکرد و میکفت هر کسی که او خشتی بر کیرد او را اجرین و جزین

ثواب باشد هر یکی از صحابه میرفتند ویک خشت برمی کرفتند وعمار دو دو می اورد رسول ع
کفت چرا چنین میکنی رنجور شوی کفت یا رسول الله یکی براء خود می ارم ویکی براء تو جه قدار تو
ازان رفیع ترست که تو را رنجه کنند که خشت برداری ومیخواهم که ازین ثواب بی نصیب باشم
رسول ع کفت جزاک الله خیرا یا عمار روا وراحیرها وکفت ستقتلک الفئة الباغیة وآخر
زادک ضیاح من لبن کفت ترا کروهی باغیان بکشند واخر زاد تو شربتی باشد از شیر
باب امیخته این اکثر صحابه بشنیده تا روز صفین عمار در لشکر امیرالمؤمنین بود که اواز
منادی برامد که یا خیل الله ارکبی ای برنشینید وعمار کل خطمی برسر نهاده بود روا نداشت که
چندان توقف کند که ان خطمی را از سر فرو شوید سلاح در پوشید وبکارزار امد واسب را
تاورد میداد واین شعر میخواند نحن ضربناکم علی تنزیله فالیوم نضربکم علی تاویله
ضربا یزیل الهام عن مقیله او یرجع الحق الی سبیله از راست وچپ حمله میکرد تا مجروح
چنین کردند بیامد واب خواست شربتی شیر باو دادند اول شربت شیر بستد وبخورد وکفت
صدق الله وصدق رسوله باز کشت وجنگ میکرد تا کشته شد چون او را بکشتند هر دو لشکر را
معلوم شد که معاویه ولشکرش باغی اند ازجنگ باز ایستادند عمرو عاص کفت شما عیدا ایند او را
علی کشت اکر علی او را بکارزار نیاوردی کشته نشدی ایشان دل خوش شدند وباز جنگ امدند
امیرالمؤمنین علی چون این بشنید کفت ای طعون که اکر چنین است که او میکوید حمزه که در جنگ
بکشد وحنین کشته شد محمد را رسول کشته باشد ذلک بانهم استحبوا الحیوة الدنیا ایشانرا عقوبه
خدای وعذاب او بسبب ان بود که دنیا را دوست داشتند وزندکانی دنیا را بر اخرة اختیار
کردند وبانک هدایت نکند وراه ننماید خدای تع قوم کافرانرا ۝ اولئک الذین
طبع الله علی قلوبهم وسمعهم وابصارهم واولئک هم الغافلون

لاجرم

لا جرم انهم فی الآخرة هم الخاسرون ثم ان ربک للذین
هاجروا من بعد ما فتنوا ثم جاهدوا وصبروا ان ربک
من بعدها لغفور رحیم ۝ ایشان انانند که خدای تع بر دلهاء ایشان مهر
نهاده تا ندانند وبر کوشهاء ایشان تا نشنوند وبر چشمهاء ایشان تا نبینند یعنی از اصرار
بر کفر وناشنیدن حق ونادیدن ونادانستن چنان کشته اند که کوئی خدای تع ایشانرا منع کرده
باشد از دانستن وشنیدن ودیدن وایشانند که در غفلت کامل اند وهیچ کس از ایشان غافلتر
نیست چون غافل اند از عاقبت حال خویش در اخرت لاجرم ایشان در اخرت زیان کاران
اند که دنیا بکذاشتند واخرت بدست نیاوردند ثم ان ربک للذین هاجروا پس خداء تو
ای محمد کسانی را که هجرت کردند واز مکه با مدینه امدند بعد از انک ایشانرا در مکه عذاب
کردند پس از انک ایشانرا از مکه با مدینه امدند جهاد کردند وصبر وشکیبائی بکار فرمودند
بدرستی که خدای پس از ان که ایشانرا عذاب کردند تا باکراه انچ مراد کافران بود بکفتند ایشانرا
امرزنده ومهربانست کفتند که ایه در حق جماعتی است که ایشانرا مشرکان مکه عذاب کردند
تا انچ ایشان در خواستند بکفتند چون هجرت کردند وپیش رسول امدند توبه کرده بودند
حق تع براء دلخوشی ایشان چون اخلاص ایشان دانست این ایه فرستاد ۝ یوم تاتی
کل نفس تجادل عن نفسها وتوفی کل نفس ما عملت وهم
لا یظلمون وضرب الله مثلا قریة کانت امنة یاتیها رزقها مطمئنة صح
رغدا من کل مکان فکفرت بانعم الله فاذاقها الله لباس
الجوع والخوف بما کانوا یصنعون ۝ ای محمد یاد کن روزی را که در ان
روز هر نفسی که اید مجادله از نفس خود کند وسخن براء خود کوید ورنج ومشقت از خود

دفع کند قصد دیگری نکند و پروای غیری ندارد نفسی نفسی میزند و دران وقت تمام بهند
هر نفسی را انچ کرده باشد و بر هیچ ستم نکنند در خبر ست ——— که روزی عمر خطاب کعب
الاحبار را گفت ای کعب ما را وعظی گوی و پندی ده گفت بان خدای که جان من بفرمان اوست
که اگر فردا مثل عمل هفتاد پیغمبر آری بر تو حالتی و وقتی اید که دران حال ترا هیچ همت نباشد
مگر بنفس خود و دوزخ زفیر میزند هیچ فرشتهٔ مقرب و پیغمبر مرسل نماند الا بزانو در اید تا
ابرهیم پیغمبر با درجهٔ خلت گوید خدایا من خلیل توام از تو هیچ نمیخواهم با این درجه الا نفس
خود و تصدیق این حدیث در کتاب خدای تعالی است انجا که گفت یوم تاتی کل نفس تجادل عن
نفسها عبد الله عباس گفت روز قیامت مردمانرا خصومت بانواع باشد تا که خصومت با
جان و تن افتد جان گوید خدایا مرا تو افریدی و از فعل تو صادر شدم مرا دستی گیرنده و پای
رونده و چشمی بیننده نبود تن گوید بارخدایا مرا بیافریدی چنانچه پای هیچ در دستم گیرایی
نبود و در پایم روایی نبود و در چشم بینایی نبود این روح امد چون شعاع نور در تنم باو گناه
شد و دستم گیرنده و پایم رونده بار خدایا عذاب او را کن خدای تعالی بریشان مثلی زد که نابینایی و
مبتلایی شدند در دیواربستی شدند که در و درختان خرما بود نابینا گفت مبتلا را
من ترا بردارم تا تو خرما بگیری نابینا مقعد را بر دارد او خرما بگیرد عذاب بر هر دو باشد از انجا
که هیچ دو بی یکدیگر بکار نیامدندی انکه گفت وضرب الله مثلا خدای تعالی مثلی زد بدهی یعنی
دهی را و شهری را که صفت او اینست که میگوید مثل کرد شهری را که او را همین صفة باشد گفت خدای
مثل زد شهری را که اهل او ایمن بودند و ارامیده و ان شهر مکه بود یاتیها رزقها روزی فراخ و بسیار
از هر جای باو می امد از دریا و جا از بیابان فکفرت پس ان ده یعنی اهل ان شهر بخدای کافر
شدند و نعمتها ویرا کفران کردند پس خدای تعالی بچشانید او را لباس گرسنگی و ترس بانچ اهل او

کردند

کردند از کافر نعمتی و این چنان بود که رسول ع دعا کرد بریشان خدای تعالی ایشانرا هفت سال
بگرسنگی و قحط مبتلا کرد و رسول ع فرمود تا عرب طعام با انجا نبرند بر عادتی که ایشانرا بود تا کار
ایشان بتنگی و سختی بجای رسید که استخوان سوخته میخوردند و مردار و خون تا روسا مکه درین
باب سخن گفتند و گفتند انگار که تو با مردان معاداتی چیست این زنان و کودکان از گرسنگی
می میرند رسول بفرمود تا انجا طعام بردند و طعام فراخ شد بریشان و ایشان هنوز مشرک بودند
و ترس ایشان هم از رسول بود و از بعوث و سرایاء او که پیرامن مکه میگردیدند و بعضی مفسران
گفتند که مراد شهری معین نیست جز فرض خدای مثل است نه تعیین شهری و ذکر لباس برا ان
کرد که این عذاب بریشان مشتمل بود چنانک لباس مشتمل باشد بر پوشنده ● وَلَقَدْ جَاءَهُمْ
رَسُولٌ مِنْهُمْ فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ وَهُمْ ظَالِمُونَ فَكُلُوا
مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا وَاشْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ
إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنْزِ
يرِ وَمَا أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَإِنَّ اللَّهَ
غَفُورٌ رَحِيمٌ ○ بدرستی که بایشان امد یعنی باهل مکه پیغمبری هم از ایشان یعنی محمد علیه السلم
پس ایشان ان رسول را تکذیب کردند و بدروغ داشتند عذاب خدای ایشانرا بگرفت و ایشان ظالم
و ستمکار بودند و این عذاب قحط و تنگی بود که ذکر این رفت و عذاب شمشیر بود بدر که هفتاد
کس از بزرگان ایشان کشته شدند و هفتاد کس اسیر گشتند انکه خطاب کرد ایشانرا و فرمود بر سبیل
اباحت و گفت بخورید از انچ خدای شما را روزی کرده است حلال و پاک و شکر گویید نعمت خدای را
اگر خدا را می پرستید و گفتند که خطاب مومنانراست یعنی از انچ شما را روزی کرد از غنیمتها
و حلال کرد شما را چه پیش از شما کسی دیگر را حلال نبود و این ایة دلیلست بر انکه انچ روزی

باشد حلال باشد و حرام روشنی نباشد انکه انچ حرام کرده است بیان کرد و کفت بحقیقت حرام کرد
بر شما خدای مردار و خون و کوشت خوک و انچ ان را ند بر نام خدای کشته باشند پس هر که مضطر
شود و در ماند که چیزی از حلال نیابد او را رخصة است که ازین چیزهای حرام تناول کند
بقدر انکه جان وی بر جای بماند و هلاک نشود بشرط انکه باغی نباشد بر امام عدل بیرون نیامده
باشد و عادی نباشد بر کسی تعدی نکند راه نزند و کفته اند که از حد رخصت در نکذرد و بسیری
نرساند بدرستی که خدای امرزنده و مهربان است بیامرزد و رحمت کند نه ایجاب وی حرج
باشد و نه دراحرج باز خواست ۝ وَلَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ الْكَذِبَ
الْكَذِبَ هَٰذَا حَلَالٌ وَهَٰذَا حَرَامٌ لِتَفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ إِنَّ الَّذِينَ
يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ مَتَاعٌ قَلِيلٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ
أَلِيمٌ وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا مَا قَصَصْنَا عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَمَا
ظَلَمْنَاهُمْ وَلَٰكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ
عَمِلُوا السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ وَأَصْلَحُوا إِنَّ رَبَّكَ
مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ ۝ حق تع نهی کرده است عربان را و عین ایشان را از انکه از
خود چیزها را حرام و حلال کنند کفت مکویید مر وصف زبان دروغ خود را مکویید دروغ
برا انچ زبان شما صفت ان میکند از بهایم بحلال و حرام در کفتار شما که میکویید ما فی بطون
هذه الانعام خالصة لذکورنا و محرم علی ازواجنا مکویید مر صفت کردن شما زبان دروغ
را و ان دروغ اینست که میکویید این حلال است و ان حرام بی حجتی و برهانی تا افترا کنید و دروغ
بر خدای نهید و کویید این را خدای حلال کرده است و این را حرام کرده است که انانکه بر خدای
دروغ نهند هرکز فلاح نیابند و بیرون نشوند و انچ ایشان در انند از حطام دنیا و زخارف

اوستاعی اندک است زود بکذرد و فانی شود و عقاب باقی ماند و ایشان را عذابی دردناک بود
انکه بیان کرد و کفت ما بر جهودان حرام کردیم انچ پیش ازین با تو حکایت کردیم و قصه ان بتو
بکفتیم در سورة الانعام فی قوله تع والذین هادوا حرمنا کل ذی ظفر ومن البقر والغنم حرمنا
علیهم شحومهما الایة انکه کفت وما ظلمناهم بر ایشان ظلم نکردیم لیکن ایشان بر نفس خود ظلم کردند
بکفر و معصیت که عذاب معصیت ایشان بکشت بعضی از محللات بر ایشان حرام کرده شد ثم ان ربک
پس خدای تو ای محمد کسانی را که کناه کردند نادانی بی تدبری و اندیشه از اعتقاد باطل و کان بکه
ایشان را بود انکه توبه کردند و از ان پشیمان شدند و کار خود را باصلاح اوردند پس از توبه
ایشان است و بار ایشان بحقیقت که خدای پس از ان امرزنده و مهربان است بیامرزد و بر ایشان
رحمت کند ۝ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا وَلَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِ
كِينَ شَاكِرًا لِأَنْعُمِهِ اجْتَبَاهُ وَهَدَاهُ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ وَآتَيْنَاهُ
فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ ثُمَّ أَوْحَيْنَا
إِلَيْكَ أَنِ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ إِنَّمَا
جُعِلَ السَّبْتُ عَلَى الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ وَإِنَّ رَبَّكَ لَيَحْكُمُ بَيْنَهُمْ
يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ۝ ابرهیم خلیل صلوات الله علیه
امامی و پیشوایی بود فرمان بردار مر خدای را رحمه ملتها باطل بکشته امامی بود که
خلقان در خیرات بوی اقتدا کردند مجاهد کفت برا ان امت خواند که دران عهد
مؤمن او بود و اهل روزکار او همه کافر بودند قتاده کفت برا ان امت خواند که اهل
همه ادیان او را پسندیدند از جهودان و ترسایان و کبران و مسلمانان شهر بن حوشب کفت
برا ان امت خواند که خدای تع زمین را در هر عهدی بیرکه جهل کس نکاه دارد و بروایتی
بیرکه دعا اجابت کرد و دران عهد مؤمن جز وی نبود حق تع بیرکه وی زمین را نکاه داشت

وبرا ایشان امّة خواندکه هرخصلتی نیک که درامتی وعالمی باشد پراکنده دروی مجموع بود چنانک
شاعرگفت ولیس من الله بمستنکر ان یجمع العالم فی الواحد قانتا دایما در عبادت بود و
و طاعت مسلمان بود وازجملهٔ مشرکان نبود شاکر بود نعمت خدای را خدای او را برگزیده بود و راه
نمود بانواع الطاف و توفیق براه راست که راه مسلمانی و دین حق است و اتیناه فی الدنیا
حسنة و او را دردنیا حسنة دادیم از رسالت و خلت و ثنا نیکو و صلوة و درود بروی در گفتار
مسلمانان که اللهم صل علی محمد و آل محمد کما صلیت و بارکت علی ابرهیم و آل ابرهیم و از
فرزندان صالح و او در آخرت از صالحان و نیک مردان است و نزدیک خدای منزلت و مر
تبت ایشان دارد ثم اوحینا الیک پس وحی فرستادیم بتو ای محمد و گفتیم متابعت ملة
ابرهیم کن یعنی اقتدا باو کن در دعوت کردن با دین خدای از توحید و عدل و نهی کردن از
شرک و تبرا کردن از هرچه دون خداست و مراد نه آنست که بشرع او رود چه رسول ع
بشریعت هیچ متعبد نبود که اگر بودی واز امت آن پیغمبر بودی و آن پیغمبر بهتر ازو بودی چه
مقتدا بدان مقتدی بود و این خلاف اجماع است و اگر بعضی از مسایل موافق شریعت
پیغمبری باشد آن بسبیل اتفاق باشد نه بسبیل اقتدا و او از جملهٔ مشرکان نبود و تکرار
برای تاکید کرد و نفی شک انما جعل السبت بدرستی که وبال روز شنبه آنان کردند که در وخلاف
کردند و این وبال آن بود که ایشان را بلعنت کردند و مسخ کردند برای آنک درین روز خلاف کر
دند بعضی گفتند که حلال است ماهی گرفتن درین روز و بعضی گفتند حرام است و گفتند که معنی
اینست که خدای تع تعظیم روز شنبه واجب نکرد الا بر آنان که در وخلاف کردند از جهودان و آن
آن بود که خدای تع ایشان را تعظیم روز آدینه فرمود و درین روز ایشان را عبادتی فرمود گفتند
ما این تعظیم روز شنبه را کنیم که خدای تع در شش روز آسمان و زمین بیافرید و روز آدینه
ما را دیگر فارغ شد و روز شنبه بیاسود ما آن روز را تعظیم کنیم خدای تع تکلیف تعظیم شنبه برایشان

تخت کرد ابوهریره از رسول ص روایت کرد که او گفت نحن الآخرون السابقون یوم القیا
مة ما آخرینان امتانیم و سابقان باشیم روز قیامت امروز ما راست یعنی روز آدینه و فردا
جهودان راست یعنی روز شنبه و پس فردا ترسایان راست یعنی روز یکشنبه مکحول روایت کرد
که روزی عمر خطاب را بر جهودی دینی بود او را مطالبه میکرد او گفت بخدای که محمد را برهمه
آدمیان برگزید که از تو مفارقت نکنم تا حق خود نستانم جهودی گفت خدای محمد را برگزید
بر خلقان عمر طپنچه بروی او زد جهودی گفت میان من و تو حاکم ابوالقاسم باشد یعنی رسول ع
پیش رسول آمدند و آنچه رفته بود بگفتند رسول ع عمر را گفت بآن طپنچه که زده ای دل او خوش
کن و اما تو ای جهودی بدان که آدم صفی الله بود و ابرهیم خلیل الله بود و موسی کلیم الله بود و عیسی
روح الله بود و من حبیب الله ام بلی یا جهودی خدای امت مرا دو نام نهاد و از نامهای خود
اشتقاق کرد او را سلام نامست و امت مرا مسلم خواند و او را مؤمن نام است امت مرا مؤمن
خواند بلی یا جهودی شما روزی طلب کردید که از خدای تع برای ما ذخیره کرده بود و آن روز
آدینه است امروز ما راست و فردا شما را و پس فردا ترسایان را بلی یا جهودی ما اگرچه آخرینانیم
اما روز قیامت سابقان باشیم بهشت بر پیغمبران حرام باشد تا من در شوم و بر امتان پیغمبران
تا وقتی من نشود و بر امتان تا امت من در نشوند آنکه خدای تع فرمود وان ربک لیحکم بینهم
خدای تعالی ای محمد حکم کند در میان ایشان روز قیامت در آنچه ایشان خلاف میکنند ادع
الی سبیل ربک بالحکمة و الموعظة الحسنة و جادلهم با
لتی هی احسن ان ربک هو اعلم بمن ضل عن سبیله و هو
اعلم بالمهتدین و ان عاقبتم فعاقبوا بمثل ما عوقبتم
به و لئن صبرتم لهو خیر للصابرین و اصبر و ما صبرک الا با

وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُ فِي ضَيْقٍ مِمَّا يَمْكُرُونَ إِنَّ اللَّهَ مَعَ
الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ ۝ وبخوان و دعوت کن ای محمد
مردمانرا براه خدای خود بگفتاری درست و دلیلی روشن و بموعظتی و پندی نیکو و نصیحتی
بصواب چنانک بریشان پوشیده نماند نصیحت تو و مجادله و مناظره کن با ایشان بروجهی و
طریقی که بهترها شد مفسران گفتند معنی ایة آنست که ایذا مکن ایشانرا و مرنجان و ترک
رسالت گذاردن مکن گفته اند که حکم ایة منسوخ است بایة قتال ان ربک بحقیقت که خدای تو عالمترست
بانک از راه او گم شد و او داناترست بانان که براه راست اند وان عاقبتم فعاقبوا بمثل ما
عوقبتم به سبب نزول ایة آن بود که مشرکان در جنگ احد بسیاری را از مسلمانان بکشتند
و همه را مثله کردند و شکمهاشان بشکافتند مگر حنظلة بن الراهب را که پدر او ابو عامر الراهب با
ابو سفیان بود برای حرمت او را حنظله را مثله نکردند مسلمانان گفتند اگر ما دست یابیم بریشان
با ایشان بتر ازین کنیم و مثله کنیم که در عرب کس نکرده باشد و درین روز حمزه عبد المطلب را
مثله کردند و شکمش بشکافتند هند بنت عتبه جگر او بگرفت خواست تا بخورد در دهنش سنگ
شد بینداخت رسول را ازین خبر دادند گفت بر خدای از آن گرامی ترست که بعضی را از وی باتش سوزد
جز حمزه اهل بهشت است و هند اهل دوزخ نخواست که خون حمزه با حشاء هند مختلط شود آنگه
گفت رحم الله حمزه اگر نه آنستی که قومی ندوهگین شود دعا کردمی تا خدای تعالی او را از شکم
جانوران حشر کردی آنگه گفت اگر مرا خدای بریشان ظفر دهد هفتاد کس را بعوض حمزه مثله
کنم خدای تعالی این ایة فرستاد و گفت وان عاقبتم اگر عقوبت کنید بمثل آن و بمقدار آن کنید که با شما
کرده باشند و اگر صبر کنید صبر کردن بهترست صابرانرا ای محمد صبر کن و صبر تو نباشد مگر بعونت
خدای و بتوفیق او و دلتنگ مباش از آنچ ایشان میکنند با تو از مکر که خدای تعالی با آنانست که از

شرک

شرک بپرهیزند و از معصیت حذر کنند و با آنان که ایشان نیکو کارانند والله ولی التوفیق والعز

سورة بنی اسرائیل ۝ صد و یازده ایت مکیست الا هشت ایة و ان کادوا
لیفتنوک الایات از رسول خدای روایتست که هرکه این سورة بخواند دلش نرم شود انجا که
ذکر مادر و پدر است خدای تعالی او را در بهشت دو قنطار مزد بدهد و هر قنطاری هزار و دویست
اوقیه باشد بهتر باشد از دنیا و هرچه در دنیاست از صادق عم روایتست که هرکه در شب ادینه
این سورة بخواند نمیرد تا آنگه که قایم آل محمد را دریابد و از یاران وی باشد ۝

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ سُبْحَانَ
الَّذِي أَسْرَىٰ بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى
الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ ۝
پاکست و منزه از آنچ لایق حضرت جلال وی نباشد آن خدای که ببرد بنده خویش را محمد در شبی از
مسجد الحرام که مسجد مکه است تا مسجد اقصی که مسجد بیت المقدس است آنکه از غیبت بامسکن اهد که
طریقة الشقاق و گفت از مسجدی که برکه کردیم گرد بر گرد آن از جویهای آب روان و انواع درختان
میوه و بانک مقر پیغمبران و مهبط فرشتگان کرده ایم لنریه ببردیم تا بوی نمائیم ایات
و علامات خود را در بردن او از مکه ببیت المقدس و از آنجا باسمان و دیدن پیغمبران و رسیدن
ببیت المعمور و سدرة المنتهی انه هو السمیع البصیر او شنوا و بیناست خدای که شنوا و بیناست افعال خلقان
می بیند و اقوال ایشان میشنود از رسول عم پرسیدند که سبحان الله چه باشد گفت تنزیه الله عن
کل سوء دور کردن خدای از هر بدی و گفته اند معنی آنست که یا سبحان الله مبرد گفت و جای
آن باشد که اگر ببینند بدیدی بروجه تعجب گفتی یا سبحان ای سبحان خدای که بنده خود را از مسجد
حرام بمسجد بیت المقدس برد تا رسول را از آنجا بردند از رسول روایتست که گفت من در مسجد الحرام

در حجره بودم میان خفته و بیداری که جبرئیل آمد و براق آورد و این روایت انس است و ابو صالح
از ام هانی روایت کرد که رسول علیه السلام آن شب که مرا به آسمان بردند نماز خفتن بکرد و بخفت و من
نیز با او نماز خفتن بکردم و بخفتم او را در نمازگاه دعا کردم بیدار شدم تا آنکه او مرا بیدار
کرد نماز بامداد مرا گفت برخیز ای ام هانی تا ترا حدیثی عجب گویم گفتم یا رسول الله احوال
و احادیث تو عجایب باشد آنگه نماز بامداد بکرد گفت بدانک دوش چون نماز خفتن بکردم جبرئیل
آمد مرا گفت برخیز و بیرون آی برخاستم و بیرون آمدم فرشته را دیدم استری بود و اسبی مرا گفت
بر نشین بر نشستم هرجا که بنشیبی رسیدی دستها دراز شدی و پایهاش کوتاه و هرجا که بفراز
رسیدی پایهاش دراز شدی و دستها کوتاه تا به بیت المقدس رسیدیم و آنجا نماز بکردم و
حدیث معراج تمام بگفت آنگه گفت اکنون آمدم و نماز بامداد با شما بکردم و این معراج پیش از هجرت
بود بیک سال و گفتند که او را دو بار معراج بود یکبار از مسجد الحرام و یکبار از خانه ام هانی و
در معراج خلاف کردند بعضی گفتند معراج رسول از مسجد الحرام تا به بیت المقدس بیش نبود
و این قول معتزلیانست و بعضی گفتند که این معراج در خواب بود و این بخاریان اند و بعضی
گفتند که معراج روح او را بود و اینان حشویان اند و آنچه درست است آنست که رسول علیه السلام
بنفس و تن به آسمان بردند آسمانها و بهشت و دوزخ همه بر وی عرض کردند و معاینه بدید چنانک
گفت عرضت علی الجنة حتی هممت ان اقطف من ثمارها و عرضت علی النار حتی اتقیتها
بیدی و سیاق قصه بروایت انس مالک و عایشه و ابو هریره و ام هانی باختلاف الفاظ و اتفاق
معانی آنست ـــــ که رسول گفت من بمکه بودم میان خفته و بیدار در حجره و بروایتی دیگر
در خانه ام هانی که جبرئیل آمد و مرا گفت برخیز برخاستم و بیرون آمدم مرا فرمود تا باب زمزم
غسل کردم و بروایتی دیگر تا بتی بیاوردند و آب زمزم را با آب کوثر بیامیختند و مرا فرمودند

تا ازان

تا ازان وضو کردم و اینجا حدیث شکافتن شکم و شستن دل گویند و این حدیثی باطلست و از عقل
و شرع دور آنگه گفت که مرا از مسجد بیرون آوردند بدر مسجد براقی استاده بود و آن اسبی بود از خر
مهتر و از استر کهتر رویش چون روی آدمیان و دنبالش چون دنبال استر و پیشا و چون پیل اسب
و دست و پایش چون دست و پای اشتر و سنب او چون سنب گاو و سینه اش چون یاقوت سرخ
و پشتش چون در سپید و زینی از زینهای بهشت برو نهاده و او را دو پر بود چون پر طاوس رفتنش
چون برق بود و یک گام وی چندانک چشم بود آن اسب را پیش من کشیدند و گفتند بر نشین این اسب ابراهیم
خلیل الله که برو کعبه را زیارت کردی خواستم تا بر نشینم سر باز زد جبرئیل علیه السلام گفت بیارام ای براق
که مهتر بنی خلقان بر تو خواهد نشست و این فخر ترا خواهد بود گفت بلی یا جبرئیل و لیکن بشرط آنک
روز قیامت بر من نشیند که من طاقت مفارقت وی ندارم گفتم که شرط کردم و دست بر پشت وی نهادم
از خجالت شرم عرق از وی روان شد و پشت فرو داشت چنانک نزدیک بود که شکمش بزمین
رسد و روایت ـــــ از امیر المؤمنین علی علیه السلام و عبد الله مسعود آنست که رسول علیه السلام گفت چون
جبرئیل مرا از خانه ام هانی بیرون آورد میکائیل را دیدم عنان اسبی گرفته که از براق
گویند رویش چون روی آدمیان و رخش چون رخ اسپان چشمهایش چون زهره و مریخ اغر
محجل پرهایش چون پر کرکس دنبالش چون دنبال گاو و شکمش چون سیم سفید و پشتش چون
زر سرخ جبرئیل پیش من کشید و من بر نشستم او ساعتی بگام میرفت و ساعتی میدوید و ساعتی
می پرید جبرئیل بر دست راست من بود و چون به بیت المقدس نزدیک رسیدم گفت ای محمد توقف کن
تا چیزی بپرسم من التفات نکردم و برفتم چون پاره برفتم از دست راست آوازی شنیدم میگفت
ای محمد یکساعت بایست من توقف نکردم و بایستادم و التفات نکردم چون پاره دیگر برفتم از دست
چپ آوازی شنیدم که ای محمد یکساعت بایست تا از تو چیزی بپرسم من هم التفات نکردم

چون از آنجا بگذشتم جبرئیل را گفتم این که بود که از دست راست من آواز داد گفت آن داعیهٔ جهودان
بود نیک کردی که جوابش ندادی که اگر جواب دادی امت تو جهودی میل کردندی گفتم آن که بود
که از دست چپ ندا کرد گفت آن داعیهٔ ترسایان بود و اگر جواب دادی امت تو ترسایی میل
کردندی گفتم آن عجوزه که بود که از پیش برآمد گفت توقف کن گفت دنیا بود گفت اگر جواب
دادی امت تو بدنیا میل کردندی چون از آنجا برفتم دو آوند پیش من آوردند یکی آب و یکی خمر
من آب بستدم و بخوردم و خمر نخوردم جبرئیل علیه السلام گفت نیک کردی و اگر نه امت تو بخمر خوردن مبتلا
شدندی از آنجا بگذشتم گروهی را دیدم که چیزی می کشتند حالی بر می آمد و می درودند دیگر
باره می کشتند گفتم اینان که اند گفت مجاهدان اند که خدا ثواب ایشان مضاعف میکند از آنجا بگذ
شتم جماعتی را دیدم گروهی را گرفته بودند و سرهای ایشان بسنگ میکوفتند هر که که بکوفتندی
دیگر باره درست شدی دیگر باره بسنگ بکوفتندی گفتم اینان کیستند گفت اینان اند که در
نمازهای فریضه تقصیر کنند و در نمازی کاهلی کنند و نماز خفتن ناکرده بخسبند ایشان را هم
چنین عذاب کنند تا روز قیامت از آنجا بگذشتم جمعی را دیدم هر یکی پارهٔ خرقه بر عورت
نهاده ایشان را بجانب دوزخ میکشیدند گفتم ای جبرئیل اینان که اند گفت اینان اند که زکوة
مال نداده اند درین عذاب باشند تا بقیامت از آنجا بگذشتم جماعتی دیگر را دیدم پارهٔ گوشت
پاکیزه پخته در پیش ایشان نهاده و پارهٔ گوشت پلید خام ایشان گوشت پاک رها میکردند و گوشت
پلید میخوردند گفتم اینان که اند گفت اینان اند که زنان پاکیزهٔ حلال خود را رها کنند و تعرض
حرام و زنان که شوهران را رها کنند و میل مردان نامحرم کنند انگه بمردی بگذشتم که پشتهٔ هیزم
جمع کرده بود بر نمی توانست گرفت دیگر جمع میکرد و برسر آن می نهاد و میخواست که تا برگیرد نمی
توانست گفتم این کیست گفت مثال مردی است از امت تو که امانات مردمان در پیش دارد

وبازان قیام نمی تواند کرد دیگر بپیشانند و برسر آن می نهد گفت از آنجا بیامدم گروهی را دیدم
که لبهای ایشان را بمقراضهای آهن می بریدند باز همچنان شدی گفتم اینان کیستند
گفت خطباء الفتنة خطیبان فتنه اند انگه برسیدم بجایی که سوراخی بود کوچک از و گاوی بزرگ
بیرون می آمد میخواست تا بانجای خویش شود نمی توانست گفتم ای جبرئیل چیست این گفت
این مثال مردی است که سخنی از دهن بیرون اندازد بزرگ پشیمان شود خواهد که تا باز آرد
نتواند از آنجا بیامدم بوادی رسیدم بوی خوش شنیدم و آوازی خوش گفتم این چه
بوییست گفت بوی بهشت است و آواز خازن بهشت است میگوید بار خدایا انجه وعده کرده
ای بانجاز رسان که غرف و غرف بلند تمام گشت و سندس و استبرق و حریر و لولو و مرجان
و زر و سیم بسیار شد اکواب و اباریق و آب و شیر و می و انگبین بغایت رسید خدای گفت
تراست ای بهشت هر مؤمنی و مؤمنه که ایمان دارد بمن و پیغمبران من و عمل صالح کند هر که
از من ترسد ایمنش کنم و هر که از من خواهد بدهم و هر که بر من توکل کند کفایتش
کنم که من خدایم که جز از من خدای نیست و وعدهٔ خود خلاف نکنم قد افلح المؤمنون تبارک
الله احسن الخالقین بهشت گفت راضی شدم از آنجا بگذشتم از وادیی بوی ناخوش شنیدم
و آواز زشت گفتم این چه بوییست و چه آواز است گفت این بوی دوزخ است و آواز
زبانیان او میگوید خدایا انجه مرا وعده کرده بده که سلاسل و اغلال و زقوم
و حمیم من پر و ضریع و غسلین و غساق من بسیار شد قعر من دور شد و گرمای
من سخت شد گفت تراست هر مشرکی و مشرکه و هر کافری و کافره و خبیثی و خبیثه
و کل جبار لا یؤمن بیوم الحساب گفت راضی شدم از آنجا بگذشتم بجای رسیدم جبرئیل
مرا گفت فرود آی و نماز کن فرود آمدم و نماز کردم گفت دانی این کجاست گفتم نه گفت

طیبات یعنی مدینه و الیها المهاجر ان شاء الله و این هجرتگاه تو باشد ان شاء الله از انجا
برفتم بجایی دیگر رسیدیم گفت فرود ای و نماز کن فرود آمدم و نماز کردم گفت این طور سینات
که خدای مناجات کرد با موسی علیه السلام از انجا بگذشتم بجایی دیگر رفتم گفت فرود ای و نماز کن فرود
آمدم و نماز کردم گفت این بیت اللحم است مولد عیسی از انجا برفتم تا به بیت المقدس رسیدم
جماعتی فرشتگان را دیدم که از اسمان فرود آمده بودند بر من سلام کردند و مرا بشارت دادند
بکرامت از جهت خدای تعالی و می گفتند السلام علیک یا اول یا آخر یا حاشر من جبریل
را گفتم که این چه خطاب است گفت تو اول کسی که فردا در قیامت از گور بر خیزی و اخر کسی
بان معنی که خاتم پیغامبرانی و حاشری بان معنی که حشر قیامت بتو و امت تو بر خیزد برفتم
تا بدر مسجد بیت المقدس جبرئیل گفت فرود ای فرود آمدم اسب مرا در حلقهٔ در
مسجد بست و آن حلقه است که جملهٔ پیغمبران که انجا رسیدندی چهارپایان خود را در وی
بستندی چون در مسجد شدم پیغمبران را دیدم و در حدیث ابو العالیه ارواح
پیغامبران از عهد آدم تا بروزگار عیسی علیه السلام خدای تعالی ایشان را جمع کرده
بود و بر من سلام کردند بهمان عبارت که آن فرشتگان کردند گفتم ای جبرئیل اینان
که اند گفت برادران تو از انبیا و رسل قریش دعوی میکنند که خدای را انباز است
و جهودان و ترسایان میگویند خدای را فرزند است ازین پیغمبران برس تا خدای را
شریکی هست و دلیل قوله و سئل من ارسلنا قبلک من رسلنا اجعلنا من دون الرحمن
آلهة یعبدون ایشان همه اقرار دادند خدای را بربوبیة و مرا در پیش داشت
تا با ایشان امامتی نماز کردم دو رکعت نماز کردم آنگه پیغمبران ثنا کردند بر خدای
بان نعمتی که خدای بر ایشان کرد ابرهیم گفت سپاس آن خدای را که مرا خلیل خود

کرفت

مجلس بنی اسرائیل

کرفت و مرا ملکی عظیم داد و اتش بر من سرد و با سلامت کرد موسی گفت سپاس آن خدای را که با من
سخن گفت و هلاک فرعون و قومش بر دست من کرد و بنی اسرائیل را بمن نجاة داد داود گفت سپاس
آن خدای را که مرا ملکی عظیم داد اهن را در دست من نرم کرد اینده و کوهها را مسخر من کرد تا با من تسبیح
کردند سلیمان گفت سپاس آن خدای را که مرا ملکی داد که کس را نداد و جن و انس را در فرمان من کرد و زبان
مرغان بمن اموخت عیسی علیه السلام گفت سپاس آن خدای را که مثل من چون مثل آدم کرد که اورا از خاک بیا
فرید و بر دست من مرده زنده کرد و اکمه و ابرص را بمن شفا داد آنگه من گفتم سپاس آن خدای را که
مرا برحمت عالمیان کرد و بکافهٔ خلایق فرستاد و امت مرا بهترین امتان کرد و ذکر من رفیع کرد و مرا
فاتح و خاتم کرد ابرهیم گفت بهذا فضلکم محمد باین بر شما محمد فزون امد آنگه بر ما بیاوردند اب و شیر
و می از اب اندکی بخوردم و شیر همه بخوردم خمر بر من عرضه داشتند گفتم مرا باین حاجت نیست جبرئیل
گفت اگر اب همه بخوردی امت تو باب غرق شدندی و اگر خمر بخوردی بخمر مولع شدندی آنگه جبرئیل
دست من گرفت و مرا بنزدیک آن سنگ برد که پایهٔ معراج بر و نهاده است و آن صخرهٔ بیت المقدس است
پای معراج بر آنست و بالای آن باسمان پیوسته است یک پایهٔ او از یاقوت و یکی از زمرد ملک الموت
چون قبض ارواح کند از آن معراج بزیر اید و آن انگاه بود که بیمار را چشم دمانه شود و متحیر بماند چون
ان معراج بروی ظاهر شود آنگه جبرئیل مرا بر گرفت و بر آن معراج برد باسمان دنیا رسید
در بزد گفتند کیست گفت جبرئیل است گفتند با تو کیست گفت محمد گفت محمد را فرستاده اند گفت
اری گفتند مرحبا به حیاه الله من اخ و من خلیفة فنعم الاخ و نعم الخلیفة در بگشادند در رفتیم
خروسی دیدم موی گردن او سبز و سر و تن سفید که از آن نیکوتر سبزی و سفیدی ندیدم پایها او در هفتم
زمین و سر او در زیر عرش چون شب باخر رسد بالها بگشاید و بهم باز زند و خدای را تسبیح گوید
باین تسبیح سبحان الملک القدوس الکبیر المتعال لا اله الا الله الحی القیوم چون اواز او خروسان

زمین بشنوند چه با واز اینده و خدایرا تسبیح کویند رسول علم گفت تا او را دیدم مرا از دور دیدار د
اوست آنانجا بگذشتم فرشته دیدم یک نیمه تن او از آتش و یک نیمه از برف نه آتش برف را میگدا
خت و نه برف آتش را میکشت و تسبیح او این بود و دعا او یا مولفا بین الثلج والنار الّف بین
قلوب عبادک المؤمنین گفتم ای جبرئیل این کیست گفت او را حبیب کویند موکل است بر اکناف آسمان
و اطراف زمین و او نصیحت کند اهل زمین را از آنجا بگذشتم فرشته را دیدم بر سریری که
نشسته و لوحی بر کنار نهاده بر هیئت مردی دلتنگ گفتم این کیست که من بر هیچ فرشته نگذشتم که مرا
از و خوفی بود مگر این فرشته گفت این مه از وخانیم و او ملک الموت است من گفتم کفی بالموت
طامة فقال ما بعد الموت اطم ابح از پس مرگ است از مرگ عظیم تر است گفتم ای جبرئیل هر که
بمیرد او را ببیند گفت آری گفتم میخواهم تا بر وی سلام کنم و از و چیزی بپرسم مرا پیش او برد سلام
کردم جبرئیل را باشارت گفت این کیست گفت محمد است نبی الرحمة و رسول العرب مرا گفت
مرحبا بنبی الرحمة و تحیة نیکو کرد و بشارت داد و گفت ای محمد من همه آثار خیر در امت تو
می بینم گفتم الحمد لله المنان بالنعم این لوح چیست که در دست داری گفت لوح آجال است و نام
آنانکه روح ایشان قبض کرده ام در لوح دیگر است گفتم تو چه گونه قبض ارواح اهل زمین توانی
کرد بر جای خود نشسته گفت دست من بهمه جای برسد و دنیا در پیش من بمنزله خوانی است نهاده
تا چنانکه خواهم دست دراز میکنم اعوانم من باشارت من معالجه قبض روح کنند چون روح
بحلق رسد دست دراز کنم و بستانم تولا قبض جز از من کسی دیگر نکند چون از و بگذشتم فرشته
دیدم عابس الوجه کریه المنظر که خشم در روی ظاهر بود در و نگاه کردم بترسیدم گفتم ای جبرئیل
این کیست که سخت از و بترسیدم گفت ای محمد ما همه در ترس از و باین منزلتیم این مالک است
خازن دوزخ تا خدای تعالی او را آفریده است نخندیده است و هر روز خشم او بر خلایق بیشتر بود گفتم
و خشم او

مرا

عمل بنی اسرائیل

مرا بنزدیک او بر بنزدیک او رفتم سلام کردم و جبرئیل سلام کرد سر بر نداشت جبرئیل گفت
یا مالک هذا محمد رسول العرب این محمد است رسول عرب سر بر داشت و مرا تحیة کرد و بشارت
داد گفتم چند گاه است تا دوزخ می تابی گفت از آن وقت که خدای تعالی دوزخ آفرید تا اکنون و تا
قیامت خواهم تافت جبرئیل را گفتم بفرمای تا طرفی از دوزخ بمن نماید جبرئیل گفت او کوشه
دوزخ بر کشید آتشی سیاه دیدم و دودی که از تاریکی او آفاق از آن پر شد هولی در دل من اوفتاد
بهوش از من برفت نزدیک بود که هلاک شوم از آنجا بگذشتم فرشتگان بسیار دیدم که عدد ایشان جز
خدای نداند در میان ایشان فرشته دیدم که او را هفتاد هزار سر بود بر هر سری هفتاد هزار روی بود
بر هر روی هفتاد هزار دهن بود در هر دهنی هفتاد هزار زبان بود تسبیح میکرد خدای را بهر زبانی
بهفتاد هزار لغت بر خاطر این فرشته بگذشت که در آسمان و زمین کس نباشد که تسبیح و عبادت من
حق تعالی گفت مرا بندۀ هست که تسبیح و عبادت او برابر تسبیح و عبادت تو باشد و ثواب او بیش از ثواب
تسبیح تو است گفت بار خدایا دستوری باش تا او را ببینم او بیامد و بر آن بنده موکل بود سی شبانروز
او را یافت که جز فرایض نمیگزارد و در تعقیب فرایض کلماتی میگفت او گفت بار خدایا او را عبادت
گران نمی بینم گفت در تعقیب فرایض کلماتی میگوید که آن بلیغتر است از تسبیح تو و آن کلمات اینست
سبحان الله کلما سبح الله شیء و کما یحب الله ان یسبح و کما هو اهله و کما ینبغی لکرم وجهه و عز جلاله
والحمد لله کلما حمد الله شیء و کما یحب الله ان یحمد و کما هو اهله و کما ینبغی لکرم وجهه و عز جلاله و لا اله
الا الله کلما هلل الله شیء و کما یحب الله ان یهلل و کما هو اهله و کما ینبغی لکرم وجهه و عز جلاله و الله
اکبر کلما کبر الله شیء و کما یحب الله ان یکبر و کما هو اهله و کما ینبغی لکرم وجهه و عز جلاله گفت
از آنجا بگذشتم مردی را دیدم نیکو صورت در و ضعف و نقصانی نبود بر دست راست او دری بود از آنجا بوی
خوش می آمد و بر دست چپ او دری و از وی بوی کریه می آمد چون با دست چپ نگه کردی دلتنگ شدی
و بگریستی و چون با دست راست نگه کردی شادمانه شدی و بخندیدی گفتم ای جبرئیل این کیست گفت پدر

پدر تو است آدم این در که بر راست بهشت است و آنکه بر سوی چپ دوزخ است چون بنگرد یکی را
از فرزندانش بهشت برند شاد شود و چون بیند که یکی را از فرزندان او بدوزخ برند دلتنگ شود
و بگرید گفت ازانجا برفتم باسمان دوم رسیدم جبرئیل در بزد گفتند تو کیستی گفت
جبرئیل ام گفتند با تو کیست گفت محمد گفتند خدای او را فرستاد گفت آری گفتند حیاه الله من اخ
ومن خلیفة فنعم الاخ و نعم الخلیفة و نعم الجائی در بگشادند در رفتم دو جوان را دیدم گفتم ایشان
که اند گفت یکی عیسی است و یکی یحیی زکریا ازانجا بگذشتم باسمان سیم جبرئیل گفت در بگشا اهل آسمان
گفتند و جبرئیل همان جواب داد مرا تحیت کردند مردی را دیدم که او را بر خلقان چندان تفضیل بود
که ماه را در شب چهارده بر ستارگان گفتم این کیست گفتند برادر تو است یوسف درحسن ازانجا باسمان
چهارم رفتیم در بگشادند در انجا رفتیم مردی را دیدم پشت بجای باز داده گفتم این کیست گفتا ادریس است
پشت بدیوان خلایق باز نهاده است که در انجا امور و احوال ایشان است ازانجا باسمان پنجم
رفتیم در بگشادند مردی دیدم نشسته و در پیرامن او قومی ایشان را حدیث میکرد گفتم این کیست
گفت هرون است که محبوب بنی اسرائیل بود و ایشان بنی اسرائیل ندامت تو واست موسی ازانجا
باسمان ششم رفتیم در انجا مردی را دیدم چون مرا بدید بگریست گفتم یا جبرئیل این کیست گفت
موسی عمران است گفتم چرا میگرید گفت برای آنکه بنی اسرائیل دعوی کردند از و گرامی تر خدای را
بنده نیست و پایه تو اینست که میبینی ازانجا باسمان هفتم رفتیم مردی کهل را دیدم بر در
بهشت بر کرسی نشسته و بنزدیک او جماعت بودند با جامهای سفید و رویهای سفید و جمعی دیگر که
در گونه ایشان تیرگی بود ایشان در آبی رفتند و خویشتن را بشستند گونه ایشان صافی شد و در جوی
دیگر شدند و غسل کردند نیک نیک صافی شدند بیامدند و باز دیگر اصحاب خود آمدند گفتم یا جبرئیل
ایشان که اند و این مرد کیست و این جویها چیست گفت این پدر تو است ابرهیم خلیل و این جماعت

کردهای

علل بنو اسرائیل

که روی ایشان سفید است آنان که ایمان آوردند و بظلم و فسق پوشیده نکردند و ایشان که در رنگ
ایشان تیرگی بود آنانند که گناه و طاعت بهم بر آمیختند آنگه توبه کردند و ان جویها یکی رحمت
خدا است و یکی نعمت او و یکی شراب طهور و ابراهیم پشت بخانه باز داده است که انرا بیت المعمور
گویند هر روز هفتاد هزار فرشته در رود و تا قیامت نوبت باز ایشان نرسد ازانجا
برفتیم تا بسدرة المنتهی در زیر آن درخت چهار چشمه بیرون می آید از آب و شیر و انگبین چون
بسدره رسیدم او را بشناختم شاخ و برگش و نوری بران درخت نشسته نور خدای تعالی که
وصف آن کس نداند الا الله و هو قوله تعالی اذ یغشی السدرة ما یغشی و فرشتگان که عدد ایشان جز خدا
نداند و ان درخت را هزار هزار شاخ است و بر هر شاخی هزار هزار برگ است و بر هر برگی هزار
هزار برکت و بر هر برگی هزار هزار کروبی فرشته و هر کروبی هزار هزار فرشته است چون
بانجا رسیدم جبرئیل بایستاد مرا گفت پیش رو مقام من اینجاست و پیشتر ازین نیست و ذلک قوله تعالی
وما منا الا له مقام معلوم و بروایتی دیگر جبرئیل رسول را گفت تو پیش رو رسول پیش میرفت
و او برابر او میرفت گفت بحجابی رسیدیم که انرا فراش زر گویند جبرئیل حجاب بجنبانید
گفتند کیست گفت جبرئیل و محمد با منست فرشته موکل بر حجاب گفت الله اکبر و دست از حجاب
بیرون کرد و مرا بگرفت و جبرئیل از من باز ایستاد جبرئیل را گفتم مرا درچنین جای رها میکنی گفت
ای محمد اینجا نهایت مقام خلقان است هیچ کس نیست که ازین حجاب در گذرد و هیچ فرشته زهره
ندارد که پیرامن این حجاب بگردد و مرا بحرمت تو دستوری دادند تا نزدیک حجاب رفتم آن عرش
که صاحب حجاب الذهب بود مرا ببرد تا بحجابی که انرا حجاب لولو گویند حجاب بجنبانید صاحب
حجاب گفت کیست گفت منم صاحب حجاب زر و محمد با منست آن فرشته تکبیر کرد و دست از
حجاب بیرون کرد و مرا از آن فرشته بستد و برد تا بجایی دیگر حجابی بجنبانید آن فرشته

گفت کیست صاحب لوا و تو محمّد که رسول عرب است با امّت او تکبیر کرد و مرا از وی بستد و بدیگر
حجاب رسانید و بصاحب حجاب سپرد هم چنین مرا از حجابی بحجابی می بردند تا از هفتاد حجاب
ببردند سطبری هر حجابی پانصد ساله راه و از حجابی تا حجابی پانصد ساله راه پس از آن حجاب
رفرفی سبز فرو گذاشتند که نور آفتاب را غلبه میکرد من در آن نور خیره شدم مرا بر آن رفرف
نهادند و بعرش رسانیدند چون عرش بدیدم هرچه پیش از آن دیده بودم در چشم من حقیر
گشت خدای تعالی مرا پسند عرش رسانید از عرش قطرهٔ بچکید و بر زبان من افتاد طعم چند کان
از آن شیرین تر هیچ نچشیده اند و خدای تعالی مرا خبرهای اولین و آخرین و زبان من بکار
پس از آنک زبانم کند گشته بود از آن هیبت و عظمت من گفتم التحیات لله و الصلوات الطیبات
الطاهرات خدای گفت السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته من گفتم السلام علینا و
علی عباد الله الصالحین خدای تعالی گفت دانی ای محمّد تا ملاء اعلی در چه خصومت کردند گفتم
بار خدایا و تو عالمتری که علام الغیوبی گفت خلاف ایشان در درجات و حسنات بود گفت
یا محمّد درجات تو دانی و حسنات که چیست گفتم بار خدایا تو عالمتری گفت امّا الدرجات
فاسباغ الوضوء فی المکروهات والمشی علی الاقدام الی الجماعات وانتظار الصلوة بعد الصلوة
واما الحسنات فافشاء السلام واطعام الطعام والتهجد باللیل والناس نیام درجات اسباغ
وضو باشد در مکروهات و بپای رفتن بجماعات و انتظار نماز پس نماز اما حسنات سلام
کردن بر همه کس و طعام دادن بهر کس و بیدار بودن در شب که همه خلق خفته باشد و انک گفت یا محمّد
امن الرسول بما انزل الیه من ربه من گفتم نعم ای رب والمؤمنون کل امن بالله وملائکته وکتبه
ورسله لا نفرق بین احد من رسله کما فرقت الیهود والنصاری گفتم بار خدایا رسول تو ایمان آورد
و مؤمنان ایمان آوردند بخدای و فرشتگان و کتابها و پیغمبران و جدایی نکنم میان پیغمبران
چنانک جهودان کردند و ترسایان گفتند نؤمن ببعض ونکفر ببعض گفت مؤمنان چه گفتند

گفتم

گفتم گفتند سمعنا و اطعنا ای سمعنا قولک و اطعنا امرک گفت راست گفتی سل تعط بخواه تا بد
هند من گفتم غفرانک ربنا و الیک المصیر گفت غفرت لک و لامتک بیامرزیدم ترا و امت ترا
گفت سل تعط گفتم لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطانا ربنا بار خدایا مگیر ما را اگر نسیان کنیم
و اگر خطا کنیم گفت قد رفعت الخطاء والنسیان عن امتک وما استکرهوا علیه بیامرزیدم
ترا و امت ترا و خطا و نسیان از ایشان بر گرفتم و الحاج ایشان را بر آن دادند از کوه من گفتم ربنا و لا
تحمل علینا اصرا کما حملته علی الذین من قبلنا بار خدایا بر ما منه بار گران چنانک نهادی بر آنان
که پیش از ما بودند یعنی جهودان حق تعالی گفت ذلک لک و لامتک آن تراست و امت ترا من گفتم
ربنا ولا تحملنا ما لا طاقة لنا به بار خدایا چیزی بر ما منه که ما را طاقت آن نباشد حق تعالی گفت
بکردم آن با تو و امّت تو گفتم واعف عنا ما را عفو کن از خسف واغفر لنا من القذف ما را
بیامرز از قذف وارحمنا و بر ما ببخشای از مسخ انت مولینا و تو خداوند مایی وانصرنا
و نصرت ده ما را بر کافران حق تعالی گفت بکردم این با تو و با امت تو گفتم بار خدایا با پیغمبران
که پیش از من بودند کرامتها کردی ابرهیم را خلیل گرفتی و با موسی سخن گفتی و ادریس را
مکانی بلند دادی و سلیمان را ملکی عظیم بخشیدی و داود را زبور دادی بار خدایا مرا چیست
گفت ترا حبیب گرفتم چنانک ابرهیم را خلیل گرفتم و با تو سخن گفتم چنانک با موسی و ترا فاتحة
الکتاب و خواتیم سورة البقرة دادم یعنی امن الرسول و آن از گنجهای عرش است و از پیش تو هیچ
پیغمبر نفرستادم و بر و بحر را مسجد و طهور تو کردم و امت ترا فی و غنیمت حلال بکردم و ترا
بترس نصرت کردم تا دشمنان تو از یک ماهه راه بترسند و قرآن را که سید کتابهاست بتو فرستادم و
ذکر تو رفیع کردم و ترا بجای توریة مثانی دادم و بجای انجیل مئین و بجای زبور حوامیم و ترا
بمفصل تفضیل دادم و شرح صدر کردم و امت ترا بهترین امتان کردم فخذ ما اتیتک و کن

من الشاکرین ای محمد ترا دادم بستان و از جملهٔ شاکران باش و انکه با من چیزها گفت که مرا نفرمود
با شما گفتن انکه بر من و امت من پنجاه گونه نماز فرض کرد چون برگشتم مرا بران رفرف سبز
نهادند تا بسدرة المنتهی فرود امدم جبرئیل را دیدم مرا گفت بشارة باد ترا ای محمد که بهترین خلق الله
و گزیدهٔ پیغمبرانی ای محمد ترا داد که کس را نداد از فرشتگان مقرب و پیغمبران مرسل گوارنده باد
ترا این کرامت انکه گفت جبرئیل بیا تا ترا بهشت بنمایم و باز نمایم ای محمد خدای تعالی ترا نماده است تا
ترا رغبت بیفزاید در اخرة و زهادة در دنیا انکه فرود امدم از باد سبکتر و از تیر سریع
تر تا که بهشت رسیدیم بفرمان خدای و مرا دل ساکن شده بود و هوش با من امد من جبرئیل را
می پرسیدم از عجایبها که دیدم در علیین از دریاها و اتشها و نورها او گفت سبحان الله ان سرا
پرده های عرش رب العزة است که بعرش او محیط است اگرنه ان حجابها استی هرچه زیر عرش است
از نور عرش بسوختی و ای محمد تو ندیدی بیشتر است و عجبتر من گفتم سبحان الله العظیم ما اکثر عجایب
خلقه انکه گفتم ان فرشتگان که صف در صف کشیده بودند چنانک بناها از ارزیر ریخته که بودند گفت
روحانیانند و روح اعظم ایشانست انکه خدای تعالی گفت یوم یقوم الروح والملئكة صفا روز
قیامت همه فرشتگان یک صف باشند و روح یک صف انکه از پس ان اسرافیل گفتم یا جبرئیل ان
یک صف چیست که از بالا همه صفهاست در بحر اعلی که از گرد در امده اند گفت کروبیان اند که اشراف
و عظماء فرشتگان اند و هیچ فرشته زهره ان ندارد که در ایشان نگرد و شان ایشان از ان عظیمتر است
که من وصف ایشان کنم و وصف ایشان ان بس که تو معاینه دیدی انکه جبرئیل مرا در بهشت
بگردانید کوشکها دیدم از در و یاقوت و زبرجد و درختان دیدم از زر سرخ شاخهاء از مروارید
سپید و بیخ ان از سیم سپید و زمین او از مشک اذفر و من ان همه را چنان بنشناختم که گوئی [illegible]
در دریاهاء ام و نشان و در بهشت جوی دیدم از شیر سپیدتر و از شهد شیرین تر و یکی ان از در

ومرجان

بنی اسرائیل

و مرجان و گل او از مشک اذفر جبرئیل گفت این حوض است که خدای ترا داده است انا
اعطیناک الکوثر از زیر عرش می اید و برای او کوزها مومنان میرود و بدرختی رسیدم که از ان
درخت در بهشت نیکوتر نبود بر و بود از هر میوه که خدای افریده است در اسمان و زمین بنوع مختلف
و برنگ مختلف و بطبع مختلف و ببوی مختلف من از ان حسن و بتعجب فرو ماندم گفتم ای
جبرئیل این چه درخت است گفت درخت طوبی است که مقیل امت تو در سایه این درخت باشد
و در بهشت ان دیدم از نعمت که هیچ گوش نشنید و هیچ چشم ندید و بر دل هیچ کس از ادمیان نگذشت
این همه ساخته و پرداخته گوش صاحبش میدارند تا بوی بسپارند مرا این همه عظیم امد گفتم
لمثل هذا فلیعمل العاملون انگه از انجا بیامدیم دوزخ بر من عرضه کردند تا من
سلاسل و اغلال او بدیدم و ماران و کژدمان و حمیم و زقوم او و غساق و یحموم او در دوزخ
قومی را دیدم لبهاء ایشان چون لبهاء شتر و جماعتی دیگر بر ایشان موکل بودند که لبهاء ایشان می بر
یدند و سنگهاء اتش در دهنهاء ایشان می نهادند و از زیر ایشان بیرون می امد گفتم ای جبرئیل
ایشان کیانند گفت انانند که مال یتیمان خوردند بظلم و ذلک قوله ان الذین یاکلون اموال الیتامی
ظلما انما یاکلون فی بطونهم نارا از ایشان بگذشتم جماعتی را دیدم که شکمهاء ایشان فراخ و بزرگ بود
و ایشان بر ره کرده بودند چون ال فرعون بایشان رسیدی پا بر شکم ایشان نهادندی و بگذشتندی
جبرئیل را گفتم ایشان کیانند گفت رباخوارانند که در دنیا ربا خورده اند و ذلک قوله الذین
یاکلون الربوا لا یقومون الا کما یقوم الذی یتخبطه الشیطان من المس از انجا برفتم
زنانی را دیدم به پستانها اویخته و بعضی بپایها اویخته سرنگونسار گفتم ایشان کیانند گفت انانند که
در دنیا زنا کرده اند و فرزندان خود را کشته از انجا بیرون امدیم و روی بجانب زمین
نهادیم از اسمان باسمانی می امدیم و جبرئیل در صحبت من بود تا بخوابگاه خود اوردم مرا این
همه در یک شب بود از بیشهاء عالی که هست من سید ولد ادم و لا فخر و احد من تو دیگست

پس از آنک این همه عجایب دیدم و همه مراد من آنست که با جوار رحمت خدای شوم و با مراد
آن دوستان خدای و اولیاء او عز و جل عباس گفت بامداد آن شب که رسول عم بمعراج برده
نشسته بود دلتنگ دانست که کسی ورا باور ندارد که بیک شب هفت آسمان ببرید و بهشت و دوزخ
بدید ابو جهل بر وی بگذشت بیامد و در پهلوی وی بنشست و بطریق استهزا گفت بیاد تا ترا تبارک
از خدای تو چه فایده بود گفت امشب مرا دوش به بیت المقدس بردند گفت بیک شب به بیت المقدس
شدی و باز آمدی گفت بلی بو جهل گفت این که با من گفتی با قوم خود بگوی گفت بگویم آواز داد
یا معشر بنی کعب بنی لوی همه جمع شدند گفتند چه میگویی ای محمد گفت مرا دوش به بیت المقدس
بردند و باز آوردند ایشان بتعجب یکی دست بر هم میزد و یکی صفیر میکرد و یکی فعلی دیگر میکرد
جماعتی مستضعفان که مظهر ایمان بودند و مبطن نفاق برگشتند و گفتند این دروغ صریح است خرکان
آن جماعت محققان اصحاب را گفتند می بینید که محمد چه میگوید میگوید که مرا بیک شب به بیت
المقدس بردند و باز آوردند گفتند راست میگوید ما او را بوحی خدای عز و جل باور میداریم
برفتن به بیت المقدس بیک شب و باز آمدن باور نداریم در میان آن جماعت کسانی بودند که بیت
المقدس دیده بودند و علامات راه آن شناخته گفتند اگر راست میگویی نشانهاء آن راه بگوی
رسول عم گفت من میگفتم و علامات مسجد نیز دیگر من بود که مشتبه شود بر من حق تع آنرا
برابر من بداشت تا من در وی می نگریدم و میگفتم گفتند اما النعت فقد اصاب صفت راست میکند
ونشان راست میدهد و ایشان داشتند که او آن راه نکرده بود و ایشان را کاروانی بود بشام
گفتند چون کاروان ما چه دادی گفت ایشان را بروحا دیدم اشتری گم کرده بودند بطلب اشتر
میگشتند و در رحل ایشان قدحی آب بود و من تشنه بودم برسیدم و آن قدح آب بازخوردم
و قدح تهی بجای بان نهادم چون در آیند بپرسید گفتند این آیتی دیگرست و فلان و فلان بر اشتر

نشسته

نشسته بودند اشتر ایشان از من برمید و فلان بیفتاد و دستش بشکست گفتند این هم آیتی
دیگرست آنگه گفتند این کاروان خاص ما تعلق دارد خبر ایشان چیست و نشانهاء ایشان بگوی
من از وصف ایشان مشغول بودم خدای تع مثال آن نصب چشم من کرد تا من در وی می نگریستم
و نشانها یک یک میگفتم که ایشان چند اند و عدد اشتران ایشان چندست و گفتم اکنون بجروف
رسیده اند و در پیش کاروان اشتری است خاک رنگ و بر وی دو غرارۀ نهاده اند چون آفتاب
بر آید ایشان در آیند از پس این گو گفتند این آیتی دیگرست آنگه بدویدند و راه ثنیه مقابله
کردند و بر آمدن آفتاب تا بر آید و کاروان بیاید تا او را دروغ زن کنند یکی از میان ایشان
گفت والله هذا الشمس قد طلعت یعنی که آفتاب بر آمد دیگری گفت والله هذا الابل قد طلعت
یقدمها جمل اورق و فیها فلان و فلان کما قال یعنی کاروان بر آمد با طلوع آفتاب و شتر اورق در
پیش ایشان ایشان را وانا را که گفت محمد در کاروان اند چنانکه گفت والله که ما مثل این نشنیدیم
و ندیدیم ان هذا الا سحر مبین این سحری روشن است و خدای تع او را گفت که بمسجد اقصی بردم
نگفت که باسمان بردم که اگر مرا اول بار بگفتی تعجب ایشان بیشتر بودی و در تکذیب مبالغه بیشتر کرد
ندی اول گفت درین سورت که او را بمسجد اقصی بردم چون در دل ایشان قرار گرفت حدیث معراج
و آنک او باسمان شد و بعرش نیز دیگر شد در سورة النجم بگفت ثم دنی فتدلی فکان قاب قوسین او
ادنی ۝ وَآتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَجَعَلْنَاهُ هُدًى لِبَنِي إِسْرَائِيلَ أَلَّا
تَتَّخِذُوا مِنْ دُونِي وَكِيلًا ذُرِّيَّةَ مَنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ إِنَّهُ
كَانَ عَبْدًا شَكُورًا ۝ وجه اتصال آیة بآیة پیشین آنست که گفت ما چنانکه محمد
را باسمان بردیم موسی را کتاب توریة دادیم و آنرا هدایت و بیانی کردیم بنی اسرائیل را و شاید که
ضمیر راجع باشد با موسی چه پیغمبر امت را لطف و هدایت باشد و گفتیم ایشان را که ای فرزندان

کسی که او را بر داشتیم با نوح پیغمبر در کشتی بدون من و کیلی میکیں یدکه کار خود با من گذارد بدو
بر وی اعتماد نماید انکه نوح را مدح کرد و گفت او بندهٔ بسیار شکر بود در خبر است
که چون نوح طعامی خواست خوردن گفتی بسم الله و چون فارغ شدی گفتی الحمد لله این مطابق
ان خبر است که رسول ع م گفت خدای تع از بنده راضی شود که چون طعامی بخورد گوید الحمد لله
و چون شربتی اب باز خورد گوید الحمد لله و از محمد باقر و جعفر الصادق علیهما السلم روایت
است که نوح پیغمبر بامداد و شبانگاه این کلمات گفتی و شکر او این بود اللهم
انی اشهدک انه ما اصبح وامسی لی من نعمة فی دین او دنیا فمنک وحدک لا شریک لک لک الحمد
ولک الشکر بها علی حتی ترضی و بعد الرضا و در خبری دیگر است که شکر او ان بود که چون
طعام خوردی گفتی الحمد لله الذی اطعمنی ولو شاء اجاعنی و چون شربتی اب خوردی گفتی الحمد لله
الذی سقانی ولو شاء اظمانی و چون جامه در پوشیدی الحمد لله الذی کسانی ولو شاء اعرانی
و چون در کفش در پا کردی گفتی الحمد لله الذی حذانی ولو شاء احفانی و چون قضاء
حاجت کردی گفتی الحمد لله الذی اخرج عنی اذاه فی عافیة ولو شاء حبسه علی ۞
وَقَضَيْنَا إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ
وَلَتَعْلُنَّ عُلُوًّا كَبِيرًا فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا
لَنَا أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ وَكَانَ وَعْدًا مَفْعُولًا
ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ
وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ
فَلَهَا فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ لِيَسُوءُوا وُجُوهَكُمْ وَلِيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ
كَمَا دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَلِيُتَبِّرُوا مَا عَلَوْا تَتْبِيرًا عَسَى رَبُّكُمْ

ان

أَنْ يَرْحَمَكُمْ وَإِنْ عُدْتُمْ عُدْنَا وَجَعَلْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ حَصِيرًا ۞
قضی بمعنی خلق است فقضیهن سبع سموات و بمعنی فصل و حکم والله یقضی بالحق و بمعنی
و قضی ربک الا تعبدوا الا ایاه و بمعنی اخبار و اعلام چنانک گفت و قضینا الی بنی اسرائیل
ما خبر کردیم بنی اسرائیل را در توریة که شما در زمین دو بار فساد کنید یکی کشتن زکریا و حبس
ارمیا چون ایشان را از عذاب خدای انذار کرد و دوم کشتن یحیی زکریا و قصد کشتن عیسی
ولتعلن و بلندی و تجبر و تکبر کنید ظلمی و بیدادی بزرگ فاذا جاء چون وعده بار اول که
نخست ایدار فساد کردن شما و ان فساد از شما صادر گردد و کار انگیزیم و مسلط کردانیم بر شما
و تخلیه کنیم و تمکین دهیم بر شما بندگانی را که مارا اند خداوندان سختی و شوکت و شجاعت سخت
و این جالوت بود و لشکرش تا انکه خدای تع او را بر دست داود هلاک کرد در مملکت طالوت سعید
بن المسیب گفت بختنصر بود سعید جبیر گفت سنجاریب بود حسن بصری گفت عمالقه بود حذیفه
الیمان گفت که رسول ع م گفت چون بنی اسرائیل تعدی و ظلم کردند و از حد بیرون شدند و پیغمبران را کشتن
گرفتند خدای تع بختنصر را بر ایشان مسلط کرد و پادشاهی او هفتصد سال بود با لشکری بسیار بیامد
بر در بیت المقدس فرود امد و ایشان را حصار داد و یک لک و هفتاد هزار مرد را بر خون یحیی زکریا
بکشت و هفتاد هزار را اسیر کرد و ان شهر غارت کرد و سلب و حلی بیت المقدس بیاورد و در ان
جمله صد هزار و هفتاد هزار گردون گران بار از انها و زیورهای ایشان بیاورد و ببابل امد
و اسیران بنی اسرائیل در دست او صد سال بماندند و بختنصر و لشکرش همه گبر بودند در میان
بنی اسرائیل بعضی صالحان و پیغمبرزادگان بودند بر زبان بعضی پیغمبران امر کرد پادشاهی
از پادشاهان فارس را نام او کورش وا و مردی مؤمن بود که بنی اسرائیل را از دست بختنصر
بستاند و حلی بیت المقدس را از و بستاند و بجای او باز برد او برفت و با بختنصر کارزار کرد

بنی اسرائیل را از دست او بستد و حلی بیت المقدس کرفت و باجای خود برد بنی اسرائیل از پس
ان صد سال بر طریقهٔ استقامت باستادند باز دیگر باره بسر معصیت شدند خدای تع پادشاهی
را بر سر ایشان مسلط کرد نام او انطیانوش بغزاد بنی اسرائیل امد بیت المقدس را بسوخت و
اهلش را ببردگی بیاورد محمد بن اسحق کفت ــــــ که چون احداث بنی اسرائیل بسیار شد
خدای تع پیغمبری فرستاد تا ایشان را اعذار و انذار کند و تجدید احکام توریة کند تا چون عذاب
با ایشان اید خدای تع ایشان را عذر انگیخته بود و اول وقتی که ایشان را افتاد بسبب جنایتی بود
که میکردند ان بود که پادشاهی نام صدیقه هم از ایشان بر ایشان پادشاه شد و در روزگار وی خدای
تع شعیا را به پیغمبری فرستاد او بیامد و بنی اسرائیل را بشارت داد بعیسی و محمد علیهما السلم و ان پادشاه
را کفت بشارت باد ترا ای پادشاه که مرتبهٔ بیاید که بر خوشیند و از پس وی مردی که صاحب لشکر
باشد چون مدت پادشاهی او بسر امد و او را وفات نزدیک رسید و شعیا پیغمبر با وی بود سنجاریب
ملک بابل بیامد با ششصد هزار سوار و بیت المقدس بکرفت و صدیقه ملک را بیماری رسیده بود
و قرحهٔ از پس بر امد چون خبر سنجاریب شنید دلتنگ شد شعیا نزدیک او امد و کفت ای پادشاه
درکاهی سنجاریب چه تدبیر میدانی کفت من بیارم چنین که تو می بینی و لیکن خدای تع بتو
هیچ وحی کرده است کفت نه ایشان درین بودند که شعیا را وحی امد که پادشاه را بکوی که وصیت
کن و خلیفه بدار کسی را که اهلیت این دارد پادشاه چون این بشنید روی بقبله اورد و بکریست
دعا و تضرع کرد و بنیت خالص خدای را بخواند وحی امد بشعیا که پادشاه را بکوی که دعای تو
اجابت کردم و اجل تو تاخیر کردم پانزده سال و او را و لشکری او را از سنجاریب برهانیدم
شعیا بیامد و پادشاه را خبر داد درین حال تن درست شد و شکر خدای کرد و شعیا را کفت از خدای در
خواه تا ما با این پادشاه ظالم سنجاریب چه چاره سازیم حق تع کفت من شر او از شما کفایت کنم

فردا که بر خیزند لشکر او همه مرده باشند مکر سنجاریب با پنج کس زنده مانند چون دیکر روز بود
پادشاه بیرون امد لشکرکاه سنجاریب بر جای بود و هیچ ادمی زنده نبود بفرمود تا سنجاریب را
طلب کردند در میان مردکان یافتند او را با پنج کس بکرفتند و یکی از ان پنج بختنصر بود ایشان را
بند بر نهادند انکه خدای را سجده کرد و از بامداد تا نماز دیکر در سجده بود انکه سر بر اورد و امیران را
فرمود که این اسیران را با این پادشاه در شهرها بکردانیدند و منادی کنید که این جزای انکس است
که بر خدای دلیری کند ایشان را هفتاد روز بکردانیدند و هر یکی را دو نان جوین می دادند هر
روز سنجاریب کس فرستاد که ای پادشاه مرا کشتن ازین اسان تر است بفرمای تا مرا بکشند که ما را
چنین زندکانی در خور نیست ایشان را باز اوردند و قصد ان کرد تا بکشد خدای تع بر پیغمبر
وحی کرد که بکوی پادشاه را تا سنجاریب را با این پنج تن رها کند تا ببابل روند و خبر دهند
مردمان را از انچ خدای با ایشان کرد ایشان برفتند و قصه بکفتند و انایان قوم کفتند ما ترا
کفتیم که مرو که کس با خدای بنی اسرائیل بر نیاید سنجاریب از ان پس هفت سال بزیست انکه
بمرد و پسر زادهٔ خویش بختنصر را خلیفه کرد و بختنصر نزدیک ملک بابل هفت سال مقام کرد و
صدیقه که ملک بنی اسرائیل بود وفات کرد و بنی اسرائیل در هرج و مرج افتادند و بر او ملک و
پادشاهی خونها ریختند و شعیا پیغمبر ایشان را پند میداد قبول نکرد خدای تع بوی وحی کرد
که برخیز و این وحی به بنی اسرائیل رسان او برخاست و او کفت ای اسمان و بشنو وای زمین
کوش دار که خدای میخواهد که قصهٔ بنی کوید انکه پیغمبران را بپرورد و بکرامت خود مخصوص
کرد و بر بندکان تفضیل نهاد ایشان چون کوسفند بی شبان بودند و مردکان را باز اورد
و کم شدکان را جمع کرد و شکستکان را بازبست و بیماران را دوا کرد و لاغران را فربه کرد چون با ایشان
این همه نیکویی کرد ایشان بطر کرفتند و بر یکدیکر بیرون امدند و یکدیکر را بکشتند تا از ایشان

استخوانی نماند درست وای بر آن امت گناه کار که میدانند که آخر ایشان از نجاست و شیر زاده اند
که کیانه زاد او نجاست تا انجا شود و جهاد دیاه داند که آخر علف نجاست روی با نجاستهد این قوم
از بهایم بازپس ترند که میدانند که خیر ایشان انجام می یابد و ایشان خداوندان عقل و بصیرت
اند و من برادر ایشان مثلی میزنم بگوی ایشان را چه گویند در زمینی که مدت دراز خراب باشد
خداوند قوی و حکیم روی بعمارت آن آرد و دیوار محکم کردن دارد و کوشکی در انجا بنا کند
و کاریز آب درو روان کرده اند و از انواع درختان میوه درو نشانده و این عمارت بنفس
خود کند و نگهبان قوی و امین برو گمارد چون وقت آن در آید که درختان بر آید بجای میوه
خروب بار آید گوید این بد زمینی است سزاوار آنست که دیوارش خراب کند و کوشکش پست کند
و جویش بینبارند و عرش بوتند خدای تع میگوید این دیوار دین ذمت منست و این کوشک
شریعت منست و این جوی کتاب منست و این قوم پیغمبر منست و درختان ایشانند و بر در
ختان که خروب آمد اعمال بد ایشانست تقرب میکنند بمن بگاو و گوسفند کشتن و خون آن بمن نرسد
و من گوشت آن نخورم تقرب بمن آن باشد که پرهیزکار باشند و دست کشیده دارند از خون ناحق
ریختن که دستهای ایشان از آن آلوده است و جامهای ایشان رنگین مسجدها می نگارند و پاکیزه میکنند
و دلهای ایشان پلیدست و تنهای ایشان نجس مرا چه حاجتست مسجد نگاشتن و انجا نشستن من نیست
و بناها رفیع میکنند و مراد ایشان آمد و شد نیست من فرمودم تا مسجدها را رفیع بدارند که من تسبیح
من کنند میگویند اگر خدای قادر بودی دلهای ما را الفت دادی ای شعیا در میان جمع ایشان دو
چوب را برابر ایشان بدار و بگو که ای چوبها که خدای شما را میفرماید که هر دو یک شوید شعیا همچنان
کرد هر دو چوب یک چوب گشتند خدای تع گفت بگوی ایشان را که من قادرم که این دو چوب خشک
یکی کردم قادر باشم که دلهای ایشان را با یکدیگر الفت دهم میگویند ما روزه میداریم روزهٔ ما پذیرفته

نمی شود

نمی شود و نماز میکنیم مقبول نمیگردد و صدقه و زکوة ما نمی پذیرند و دعا میکنیم بما نشنود نالۀ مرغانرا
و میکوییم با واز بهایم نه دعای ما را اجابتست و نه آواز ما مسموع از ایشان بپرس تا چه منع است
از اجابت دعای ایشان نه من اسمع السامعین ام و ابصر الناظرین و اقرب المجیبین ام برای آنست
که خزاین من کم شده است یا دستهای من از خیر بسته شده است نه دستهای رحمت و درهای من بخیر
گشاده است تا هر چه بخواهم می بخشم و کلیدها در خزاین بنزدیک منست جز من کس نداند که آن
برای آنست که رحمت تنگست لابل رحمت من فراخ است بر همه چیزها یا بخیلی بمن راه یافته است
نه من اکرم الاکرمین ام و رسانندۀ خیرات ام اگر ایشان براه خود نظر کنند و بر خود رحمت کنند
دلهای ایشان منور شود برحمت ولیکن ایشان دین بدنیا فروخته و از پی هوای نفس میروند و
میدانند که دشمن تر ایشان را نفس ایشانست من روزۀ ایشان چگونه پذیرم و آن بدروغ و غیبت
مشوب است و روزه گشادن ایشان بر طعام حرامست و نماز ایشان چگونه قبول کنم و دلهای ایشان
مایل است بدشمنان و صدقات ایشان چگونه زکی شود و ایشان مال دیگران بصدقه میدهند نه از
خود و دعای ایشان چگونه قبول کنم و آن قولیست بزبان که یقین دل با آن مصاحب نیست من دعای
آنکس اجابت کنم که از صدق دل مرا دعا کند و از ضعفا و مساکین بر درگاه من مسموع بود و علامت
رضای من رضای درویشان بود اگر بر درویشان رحمت کنند و حق بیوه و یتیم با ایشان رسانند و
ضعیفان را بخود نزدیک کرده اند و انصاف مظلوم بدهند و حق با حق ور دهند من نور چشم
ایشان باشم سمع گوش ایشان باشم و عقل دلهای ایشان باشم و قوت دست و پای ایشان باشم و دلها
و عقلهای ایشان بجای بدارم چون کلام بشنوند گویند اقاویل منقولست و اگر خواهیم چنین بگوییم
آنکه از من پنهان میدارند و بر اسرار و ضمایر ایشان مطلع ام و در قضای من رفته است از روز
که آسمان و زمین آفریدم که نبوت در نسل داود کنم و مملکت در شبانان و عز در ذلیلان و قوة

در ضعیفان و توانگری در درویشان و بیماری در اندکان و مَن ازین جمله چنبری خواهم فرستادن
امتی ان میان جماعت جاهلان کم شده درمیان ایشان مردی درشت نباشد و بدخو نباشد و بلند آواز
نباشد و در بازارها بخصومت فحش بر زبان او نرود جامع باشد خصال خیر را و بخوی کریمان
باشد سکینه لباس او باشد و نیکی شعار او باشد و تقوی ضمیر او باشد و حکمت معقول او باشد صدق
و وفا طبیعت او باشد و عفو و معروف خلق او باشد و عدل سیرت او باشد و هدی پیش رو او
باشد و اسلام ملت او باشد و احمد نام او باشد باو راه غایم کم شده کان را و باو بیامرزم جاهلان را
و رفیع کنم بی نامان را و باو عزیز کنم ذلیلان را و باو جمع کنم پراکنده کان را و امت او بهترین امتان
کنم امر معروف و نهی منکر کنند از اخلاص و توحید و ایمان نماز برای من کنند کاهی در قیام
باشند و کاهی در قعود و کاهی در رکوع باشند و کاهی در سجود و در راه من جهاد کنند صف زده برای
رضای من مجروح کنند و تن من خود رها کنند در همه حالات با تسبیح و تهلیل و تکبیر من باشند
طهارت نماز نیکو کنند و برای پاکیزگی جامه ازان ساق برداشته کنند بهاد لیهای ایشان باشد شب بود
عابدان باشند و به روز شیران و این فضل منتسب با آنکه هم که خواهم شعیا این خطبه بکرد
بنی اسرائیل قصد هلاک وی کردند تا او را بکشند از ایشان بگریخت خدای تعالی درختی برای او بشکافت وی
در انجا رفت و درخت فراهم امد شیطان بیامد و گوشه جامه وی از درخت بیرون کشید تا ایشان
بدانستند تدبیر دیگر ندانستند جز آنکه اره بیاوردند و او را در ان درخت ببریدند خدای تعالی از پس
او حضر پیغمبر را فرستاد نام او ارمیا بود برای ان وی را حضر خواندند که هر کجا که وی بنشستی
زمین بگیاه سبز کشتی او درمیان ایشان برخاست بدعوة و وعظ و تبلیغ رسالة و تجدید احکام
توریة در عهد او بختنصر بیرون امد و جهانی را از ایشان بکشت و اسیاه بجون ایشان بکردانید
و این نوبت دوم بود که بنی اسرائیل در زمین فساد کردند حضر ازان میان ایشان بگریخت در بیابان

شد

را برنجانیدند و گفتار او و رسول نمی کردند تا بر هلاک ایشان دعا کرد نوح را و آنانکه باوی بودند سه
پسرند سام و حام و یافث و زنان ایشان و شش کس دیگر که در ان مدت نهصد و پنجاه سال
ایمان اورده بودند با و کلبی گفت هشتاد بود چهل مرد و چهل زن مفسران
گفتند که هشتاد بودند خدای گفت که ما ایشان را برهانیدیم در کشتی و غرقه کردیم انان را که
تکذیب ایات ما کردند از بهر ان که ایشان قومی کوران و کوردلان بودند و عبرت نا
بینایان که راه حق و صواب ندیدند و اندیشه نکردند تا بدانند ۵ وَإِلَىٰ عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا ۗ قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ ۚ أَفَلَا تَتَّقُونَ قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِن قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرَاكَ فِي سَفَاهَةٍ وَإِنَّا لَنَظُنُّكَ مِنَ الْكَاذِبِينَ قَالَ يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي سَفَاهَةٌ وَلَٰكِنِّي رَسُولٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ أُبَلِّغُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَأَنَا لَكُمْ نَاصِحٌ أَمِينٌ ۵ و ما بفرستادیم بعاد
در ایشان از نسب هود را که پسر شالخ بن ارفخشد بن سام بن نوح بود بعاد بن
عوض بن ارم بن سام بن نوح فرستادیم و این عاد اول است و ایشان را دعوت کرد و گفت
ای قوم خدای را پرستید که شما را جز او خدای نیست ای نمی پرستید و حذر نمیکنید و هود در
نسبت برادر ایشان نبود نه از مادر و نه از پدر و لکن از قبیله ایشان بود و با ایشان
قرابتی داشت و حق تعالی هم نسبی برادرشان خواند و برادر دینی نبود باتفاق و این هم
چنانست که امیر المؤمنین علیه السلام اهل جمل و صفین و نهروان را گفت اخواننا بغوا
علینا یعنی اخواننا فی النسب و از بهر این هود را برادر ایشان و یکی از ایشان خواندن
از ان تا دل ایشان باو ساکن کردد و بوی میل کنند و هود معروف بود بنزدیک ایشان بامانت

و دیانت و صدق هود چون ایشان را دعوت کرد جمعی از رؤسا و اشراف قوم او کافران
گفتند که ما ترا در سفاهت می بینیم و سبک عقل می شناسیم و دیوانه و سبکسار می دانیم و ما
چنین می پنداریم که تو از جملهٔ کاذبان و دروغ زنانی هود ایشان را جواب داد و گفت
ای قوم بمن سفاهتی نیست و خفّت علمی و بی خردی و لکن من رسولی ام بشما از خدایی
که او پروردگار جهانیانست و پیغام رسانم و می گزارم پیغامهای خدای خویش و من شما را
نصیحت کنندهٔ امینم و استوارم و همیشه پیش ازین دیگر شما امین و استوار بوده ام چون از
خدای برسالت بیامدم نااستوارم گرفتید ۵ أَوَعَجِبْتُمْ أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ
مِنْ رَبِّكُمْ عَلَىٰ رَجُلٍ مِنْكُمْ لِيُنْذِرَكُمْ وَاذْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ
خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ وَزَادَكُمْ فِي الْخَلْقِ بَسْطَةً فَاذْ
كُرُوا آلَاءَ اللَّهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ۵ ای عجب می آید شما را و عجب میدا
از آنکه آمد بشما پندی و موعظتی و یاد کردی بر مردی که او از شماست و از قبیلهٔ
شماست تا شما را بترساند از عذاب خدای بر کفر و معصیة شما و این موضع تعجب نیست
چون خدای تعالی صلاح داند که فلان لایق رسالة است وی را برسولی فرستد و با آدمیان پیغام
جز آدمیان نتواند گزارد و یاد کنید آن نعمتی را که خدای بر شما کرده است و آن آنست که چون
قوم نوح را هلاک کرد و زمین را از ایشان خالی کرد آید شما را جانشینان ایشان کرد ای
و خلیفهٔ ایشان کرد و خلیفه کسی بود که قایم مقام دیگری بود از پس او و شما را بیفزود
در خلقة و آفرینش در قوت و قامة بر دیگران تا بحدی که روایت کرده اند که کوتاه ترین
ایشان شصت گز بودند و درازترین ایشان صد گز بودند محمد باقر ع گفت
هر یکی از ایشان ببالا از نخلی و خرمابن دراز بود و بقوت چنان بودند که مردی از ایشان

...دوه وَكَانُوا ظَالِمِينَ فَلَمَّا سُقِطَ
...هم قَدْ ضَلُّوا قَالُوا لَئِنْ لَمْ يَرْحَمْنَا
...نَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ ۵ اهل سیر گفتند
...مصر بیرون خواست آمد با بنی اسرائیل ایشان را عیدی بود ها ن
...نزدیک قبطیان رفتند و حلی ایشان بعاریت بستدند و از شهر بیرون
...د در شب برفتند و شهر رها کردند چنانک قصهٔ آن برفت و فرعون از پس ایشان
...مد و او با قوم خویش در دریا غرقه گشت و حلی در دست ایشان بماند چون موسی ع
بمیقات خدای رفت بمناجاة سامری مردی بود منافق و زرگر بود و در زی زهاد رفتی
و در بنی اسرائیل قبولی داشت ایشان را گفت آن حلیها بمن آرید تا برای شما چیزی سازم که از آن
...ل کرد ایشان همه بیاوردند و بوی دادند از آن گوساله ساخت زرین و با سناری و جایکی تهی
چنان کرد که مخاریق گلوی وی چنان بود که چون باد در وی دمیدندی از دهن وی آواز
بیرون آمدی چون آواز گاو و چنانک از مخاریق نای و نفیر آوازها مختلف پدید آید چون
باد را بجا دمند و او را بیاورد در وی بنی که باد بود و بر مهب باد نهاد و چنان نهاد که باد در وی
او شدی و بدهن او بیرون آمدی از وی آوازی بر آمدی که آواز گاو را ماندی این قول
جبائی و بلخی و قول محققانست و دیگران گفتند که او خاک سم اسب جبرئیل برداشت و در و
انداخت گوساله شد از گوشت و خون و او را آوازی پدید آمد چون آواز گاو و قصهٔ این
در سورة طه بیاید ان شاء الله حق سبحانه و تعالی این حکایت کرد و گفت که قوم موسی پس از آنک
موسی بمناجاة رفت از حلی و زیورهای که ایشان را بود گوساله گرفتند و ساختند که تنی بود
بی جان قالبی بود بی روح که او را بانگی بود چون بانگ گاو و گفته اند که یکبار بانگ بیش نکرد

و گفته اند که بانگ کو...
همان یک بانگ بیش نکرد و انکس که گفته
بار بودی و سازان راست بودی بانگ کردی اسد
که آیا ایشان نمی دیدند که این گوساله با ایشان سخن نگفت و ایشان
از ایشان بانگ این همه دیدند او را یعنی این گوساله را خدای...
ظالم بودند که عبادت را نه در موضع خود نهادند و ظالم نفس خود بودند بانک
را مستحق عقاب کردانیدند آنکه حین دل که ایشان چون بدانستند که بد کردند و
اندرا فتادند و پشیمان گشتند و بدانستند که گمراه شده اند پس از آنکه موسی ع
وایشان را معلوم شد که آن تلبیسی بود که سامری برایشان کرد ایشان از سر ندامت و
گفتند که اگر خدای بر ما رحمت نکند و ما را نیامرزد ما از جملهٔ زیان کاران باشیم حسن بصری گفت
همه گوساله پرست شده بودند مگر هرون ع نبینی که موسی ع خود را و هرون را دعا کرد و اگر
مؤمنی دیگر بودی او را با خود و هرون در دعا شریک کردی و نگفتی رب اغفر لی ولا خی
وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ بِئْسَمَا
خَلَفْتُمُونِي مِن بَعْدِي أَعَجِلْتُمْ أَمْرَ رَبِّكُمْ وَأَلْقَى الْأَ
لْوَاحَ وَأَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ قَالَ ابْنَ أُمَّ
إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي بِيَ الْأَعْدَاءَ
وَلَا تَجْعَلْنِي مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِأَ
خِي وَأَدْخِلْنَا فِي رَحْمَتِكَ وَأَنتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ ۝
چون موسی ع از میقات باز گشت با قوم خود قوم خود را دید که همه گوساله پرست شده بودند

فلا تشمت

وکد

و یسالونک عن الروح ای محمد ترا از روح می پرسند بگو که روح از فرمان خدا است
عبدالله مسعود گفت با رسول ع میرفتم در مدینه بجماعت جهودان بگذشتیم بعضی گفتند
او را از روح بپرسید و بعضی گفتند مپرسید و من از پس او بودم وحی فرو آمد و روی
بجهودان کرد و این آیه برخواند ایشان گفتند ما در توریة هم چنین یافتیم روح از فرمان
خداست عبدالله عباس گفت جهودان رسول را گفتند یا محمد ما را خبر ده تا روح
چه باشد و مراد ایشان ازین روح حیوانی بود که حیوان بدو زنده است رسول ع هیچ
جواب نداد جبرئیل ع امد و این آیه آورد در حضرت که جمعی جهودان گرد
امدند و قریش را گفتند از محمد بپرسید تا روح چه باشد و از جماعتی که در زمان اول
مفقود شدند و از آن مرد که بشرق و غرب زمین برسید اگر ازین دو جواب گوید و از روح
نگوید وی پیغمبر باشد و اگر از هر سه جواب گوید نباشد که ما در کتاب خود هم چنین می یابیم
ایشان بیامدند و بپرسیدند خدای تع در باب مفقودان زمان اول این آیه فرستاد ام حسبت
أن اصحاب الكهف والرقيم كانوا من اياتنا عجبا و در باب آن مرد که بشرق و غرب زمین
رسید این آیه و یسالونک عن ذی القرنین الایه و در باب روح و یسالونک عن الروح
قل الروح من امر ربی مفسران خلاف کردند در آن روح که ایشان پرسیدند
از امیر المؤمنین ع روایت کردند درین آیه که او گفت نام فرشته ایست که او را هفتاد
هزار روی است بر هر رویی هفتاد هزار دهان است در هر دهانی هفتاد هزار زبان است بهر
زبانی بهفتاد هزار لغت تسبیح کند مر خدای را بهر تسبیحی خدای تع فرشته آفریند تا با فر
شتگان می پرد تا بروز قیامت عبدالله عباس گفت روح خلقی است از خلقان
خدای بر صورت بنی ادم طعام و شراب خورند فرشته نیستند بعضی گفتند روح ادم

ادمراست دیگران گفتند مراد قرانست من امر ربی باران گفت که ایشان گفتند ما را خبر ده از این
قران که بتو فرو میاید قدیم است یا محدث گفت من امر ربی از فرمان خداست یعنی محدث
انکه باز نمود که علم ادمیان اندکست بانک گفت وما اوتیتم من العلم الا قلیلا شما را از علم
نداده اند مگر اندکی ۞ ولئن شئنا لنذهبن بالذی اوحینا الیک ثم لا تجد
لک به علینا وکیلا الا رحمة من ربک ان فضله کان علیک کبیرا
قل لئن اجتمعت الانس والجن علی ان یاتوا بمثل هذا القران
لا یاتون بمثله ولو کان بعضهم لبعض ظهیرا ۞ واگر خواهیم
ببریم این قرانرا که بتو فرستاده ایم انگه تو هیچ وکیلی نیابی که یاری مردی کند وکیلی دری
تو کند تا تو او را باز اری تا از ما طلب ده قران کند تا هم چنین که هست مسطور و محفوظ
گردد مگر رحمت خدای تو ادر یابد و این قرانرا مسطور و محفوظ بگذارد در خبر است
که دو تنی رسول ع بیرون امد سر باز بسته از رنجی که ویرا بود بر منبر رفت و خدایرا حمد
و ثنا گفت انگه گفت این کتابها چیست که شما مینویسید جز از کتاب خدای نه دیگرست که
خدای خشم گیرد برای کتاب خود هیچ ورقی رها نکند و هیچ دلیلی که در وی ایتی باشد از قران الا که
از ابر دارد گفتند یا رسول الله احوال مومنان چگونه باشد ان روز گفت هر که خدای بوی
خیری خواهد او را توفیق ثبات دهد بر کلمه توحید که لا اله الا الله لست عبد الله مسعود
گفت اولین چیزی که شما از دین خود نیابید امانت باشد و اخرین چیزی که نیابید نماز باشد
و قومی باشند که نماز کنند و ایشانرا دین نباشد و روزی اید که شما در روز اید و قران در
میان شما نباشد نه در دلها و نه در مصحفها انگه این ایت برخواند ولئن شئنا لنذهبن با
الذی اوحینا الیک عبد الله عمر گفت قیامت برنخیزد تا قران همانجا باز شود که امده است

داورا

داو را دوی باشد چون دوی منج انگبین
پیش تو امده ام مرا میخواهند و برمن کار عیب کنند و این
انگه گفت ان فضله بحقیقت که فضل و رحمت خدای تو بر تو همیشه بزرگ است
ای محمد منکران قرانرا که شما چگونه انکار کنند حتی را که اگر جمله ادمیان و پریان جمع
شوند و یکدیگررا یاری کنند تا مانند این قران بیارند نتوانند اوردن و اگر چه یکدیگر را
یاری کنند یا از جهت فرط فصاحت وی که علم بنظم و ترتیب ان نیابند بر مذهب انانکه وجه
اعجاز صرف گویند و این ایت انگه امد که ایشان گفتند ولو نشاء لقلنا مثل هذا و این ایت
را دلیلست بر انکه کس قرانرا معارضه نیاورده است و نتوانند اوردن هیچ کس نه از ادمیان
و نه از پریان ۞ ولقد صرفنا للناس فی هذا القران من کل مثل
فابی اکثر الناس الا کفورا وقالوا لن نؤمن لک حتی تفجر لنا من
الارض ینبوعا او تکون لک جنة من نخیل وعنب فتفجر الانهار
خلالها تفجیرا او تسقط السماء کما زعمت علینا کسفا او تاتی
بالله والملائکة قبیلا او یکون لک بیت من زخرف او ترقی
فی السماء ولن نؤمن لرقیک حتی تنزل علینا کتابا نقرؤه
قل سبحان ربی هل کنت الا بشرا رسولا ۞ بدرستی که بیان کردیم و کرد
گردانیدیم برای مردمان درین قران از هر معنی که درخور همچون مثلیست و ایشان محتاج
اند در دین و در دنیا اباء میکنند بیشترین مردمان و بان کافر میشوند و گفتند که در معنی
این که ما درین قران بگردانیدیم از هر گونه مثلی و هر نوع مثلی زدیم تا ایشان اعتبار
گیرند و بان متعظ شوند چه از احکام و امثال و مواعظ و قصص ایشان اباء میکنند

... مان زمین حبشها روان کرها نی

... بته و شیبه پسران ربیعه و ابو سفیان و نضر بن

... م وغیر ایشان از صنادید قریش همه جمع شدند در پس خانهٔ کعبه

پس از انک افتاب فرو شد و گفتند کس فرستید تا محمد حاضر اید تا با او سخن گوییم کس

فرستادند رسول را عم حاضر او ز رامد بر طمع ان مگر که دلهاء ایشان نرم شده است ایمان

خواهند اورد ون ودرمیان ایشان بنشست گفتند ای محمد ترا خوانده ایم تا با تو عذر

بر انگیزیم والله که ما در عرب کس را ندیدیم که با قوم خود این کرد که تو میکنی ابا و اسلاف

ما را دشنام میدهی و دین ایشان را عیب میکنی و خدایان ما را دشنام میدهی و تفرقه الفت

و جماعت میکنی و هیچ زشتی نماند که تو با ما نکردی اگر این بطمع مال میکنی تا ما هر کسی

از مال خود نصیبی بدهیم و اگر برای ریاست میکنی ما ترا سید خود کردیم و اگر ترا ان

جنیان خیالی می باشد تا طلب طبیبی کنیم رسول ع گفت ازین معانی هیچ نیست خدای

مرا فرستاده است و کتابی بمن داده و مرا فرموده است تا شما را بشارت دهم و بترسانم من

رسالة خداى رسانیدم و شما را نصیحت کردم اگر قبول کنید بخیر دنیا و اخرة رسید و اگر رد

کنید من بر ین صبر کنم تا خدای میان من و شما حکم کند ایشان گفتند ای محمد تو میدانی

که زمین ما تنگ ترین زمینهاست و کم اب ترا اگر تو پیغمبری از خدای درخواه تا این کوهها

از میان بر دارد و زمین ما فراخ کرداند و جویهار اب روان بدیدارد چنانک در شام

و عراق است و این پدران ما را زنده کرداند و از جملهٔ ایشان قصی بن کلاب را خواهیم که

او پیری راست گوی بوده است تا احوال تو ازو بپرسیم اگر ترا تصدیق کند ما ترا براست گوی

داریم و بدانیم که ترا نزدیک خدای منزلتی هست و تو رسول خدای رسول ع گفت

مرا

خبرها و گفت فسیقولون زود بود که ایشان گویند که چون چنین شویم که گفته شد که ما را اعاده

کند و زنده کرداند تو بگوی ایشان را که انخدای که از اول باد شما را بیافرید زنده کرداند چون

تو این سخن بگویی زود بود که ایشان سرها را خود را بجنبانند بر سبیل استهزا و افسوس و گویند

ای محمد این که تو میگویی کی خواهد بود تو بگوای محمد ایشان را مها نا که این نزدیک است بباشد

و بس دور نیست انکه بیان کرده و گفت روزی که شما را دعوت کند خدای و بر انگیزند از گورها

شما مطیع و منقاد باشید همه بطوع و رغبت از گورها بر ایید و گمان چنان برید که در گور

درنگ نکرده اید مگر زمانی فتستجیبون بحمده ابن عباس گفت بامر ه و بحمد امر و فرمان

اوست و گفتند حامدین یعنی سعید جبیر گفت از گورها بر خیزند و میگویند سبحانک اللهم

و بحمدک و در استقلال زمان دو وجه گفته اند یکی انک چون سرعت بعث و رجوع بینند

گمان برند که مقام ایشان اندک بوده در گور و دیگر انک مراد تقریب حال بود و سرعت انقلاب

دنیا با اخرة چنانک شاعر گفت حیوة کان لم تکن وموت کان لم یزل ۵ و قل لعبا

دی یقولوا التی هی احسن ان الشیطان ینزغ بینهم ان الشیطان کان

للانسان عدوا مبینا ربکم اعلم بکم ان یشا یرحمکم او ان یشا

یعذبکم وما ارسلناک علیهم وکیلا وربک اعلم بمن فی

السموات و الارض ولقد فضلنا بعض النبیین علی بعض و

اتینا داود زبورا ۵ بگوای محمد بندگان مرا از مومنان تا بگویند با مشرکان کلمهٔ

که ان نیکوتر باشد و سخنی که بقبول نزدیکتر باشد و ان فرمان که خدای فرموده و ازان نهی کند که

خدای نهی کرده و با یکدیگر سخن خوش گویند و خطاب نیکو کنند چنانک رحمک الله و عافاک الله

و مانند این و نباید که متابعت شیطان کنند که درمیان ایشان فساد و دشمنی اندازد و وسوسه

کند بیدی کردن با یکدیکر و شیطان همیشه ادمی را دشمنی اشکارا بوده است از عهد ادم و باشد
تا بدامن قیامت ربکم اعلم بکم خدای شما بشما عالمترست و باحوال شما و بتدبیر و مصالح شما دانا
ترست اگر خواهد بر شما رحمت کند بفضل خویش و اگر خواهد عذاب کند بعدل خویش و او عالم
است بتفاصیل اعمال شما و مقادیر استحقاق شما انگه خطاب کرد با رسول و گفت ما ارسلناک
علیهم وکیل باشی بر ایشان و ما ترا بر ایشان موکل نکرده ایم تا ایشانرا با سلام جبر کنی و بقهر بایمان
داری و از کفر و عصیان منع کنی و باز داری ما ترا فرستاده ایم تا ایشانرا بشارت دهی ببهشت و بیم
کنانی از انچ در پیش است از کار اخرت و بهشت و دوزخ با ایشان ادا کنی اگر قبول کنند خود
نیکوست و اگر نکنند ترا باز خواستی نیست و ربک اعلم خدای تو عالمترست باحوال و اعمال و ضمایر
انان که در اسمان و زمین اند و بهتر داند هر کسی را بر حسب انچ صلاح میداند و استحقاق و اهلیت
هر شناسد رفعت و درجه میدهد از فرشتگان و ادمیان بدار رسالت این اختیار میکند که اهلیت
ان دارد ولقد فضلنا ما تفضیل داده ایم بعضی فرشتگان را بر بعضی و بعضی پیغمبرانرا بر بعضی
برگزیدیم ادم را صفوة داده ایم و ادریس را رفعت داده ایم و نوح را اجابت دعوة داده ایم و ابرهیم
را خلة داده ایم و موسی را صحبت مناجاة داده ایم و سلیمانرا ملک داده ایم و داود را زبور دادیم و
عیسی را انواع معجزات داده ایم و محمد را محبت داده ایم و عیسی را مبشر مقدم او کرده ایم
و مبشرا برسول یاتی من بعدی اسمه احمد و در زبور داود نبشته ایم ان الارض یرثها عبادی
الصالحون یعنی محمد و امت وی علیه السلام ۝ قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِهِ
فَلَا يَمْلِكُونَ كَشْفَ الضُّرِّ عَنْكُمْ وَلَا تَحْوِيلًا ۝ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ
يَبْتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ وَيَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَيَخَافُونَ
عَذَابَهُ إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ كَانَ مَحْذُورًا ۝ وَإِنْ مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا نَحْنُ

مهلکوها

مُهْلِكُوهَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ أَوْ مُعَذِّبُوهَا عَذَابًا شَدِيدًا كَانَ ذَٰلِكَ
فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا ۝ بگو این کافرانرا که بخوانند انانرا که شما دعوی خدایی میکنید
بدون خدای از فرشتگان و ادمیان چون عزیر و عیسی تا دفع بلیت و کشف مضرت کنند
از شما فلا یملکون پس نتوانند و مالک نباشند مر انکه بلا را از شما بگردانند و بجای از روی شما
باز برند این جماعت انانند که خدای خود را میخوانند و بخدای خود وسیله و قربت میجویند
هر کدام از ایشان که بخدای نزدیکترست وسیلت میجویند و امید رحمت خدای میدارد و از عذاب
او می ترسند بحقیقت که عذاب خدای تو همیشه از بوده است که از وی ترسند و حذر کنند چون
حال ایشان چنین است مرد عاقل چگونه ایشانرا پرستد و طمع وسیله بخدای چگونه از ایشان
دارد عبدالله عباس و بیشتر مفسران گفتند که مراد عیسی است و مادرش و فرشتگان
که کافران که ایشانرا می پرستیدند و ایشان خدایرا می پرستیدند عبدالله مسعود گفت
جمعی کافران بودند که جماعت جنیانرا می پرستیدند و ایشان خدایرا ان جنیان ایمان اوردند
و خدای پرست شدند خدای تع این فرستاد و این کافرانرا عیب کرد و طاعت فرمود و ان من قریة
و نیست هیچ دهی و هیچ شهری که ما انرا هلاک کنیم پیش از روز قیامت بمرگ یا عذاب کنیم
ایشانرا بقتل عذابی سخت بسبب کفر و عصیان ایشان کافرانرا بر سبیل عقوبت و مومنانرا
بر سبیل امتحان بعضی گفتند مراد شهرها کافرانست عبدالله مسعود گفت چو شهری
که در وی زنا ظاهر شود خدای تع دستوری دهد در هلاک ان شهر انگه بیان کرد که این لامحاله
خواهد بود و در کتاب که لوح محفوظ است مسطورست ۝ وَمَا مَنَعَنَا أَنْ نُرْسِلَ بِالْ
آيَاتِ إِلَّا أَنْ كَذَّبَ بِهَا الْأَوَّلُونَ وَآتَيْنَا ثَمُودَ النَّاقَةَ مُبْصِرَةً فَظَلَمُوا
بِهَا وَمَا نُرْسِلُ بِالْآيَاتِ إِلَّا تَخْوِيفًا ۝ منع وجود چیزی باشد که با او فعل

در وجود دنیا بدان ان که بران قادر نباشند واین در خدای مجاوره واستعمال باشد یعنی ترک
میکو ید که ما را منع نکرد وباز نداشت از فرستادن ایات ومعجزات بر حسب اقتراح ایشان الا
صارفی وما نعی از حکمت وان تکذیب کردن پیشینیانست که ایشانرا چون پیغمبران ایة ومعجزة
نمودند چنانک ایشان درخواستند چون ایة بدیدند تکذیب کردند ما ایشانرا عذاب استیصال
فرستادیم وهلاک کردیم وحکم ما اینست که هرکه ایتی درخواهد چون بیاید تکذیب کند وایمان نیارد
ما ویرا هلاک کنیم وچون دانستیم که اگر انچ ایشان میخواهند بنمایم تکذیب کنند وباور ندارند انکه
مستحق عذاب استیصال کردند ما انچ خواستند ترک کردیم ونداریم که حکم ما درین امت انست که ما
ایشانرا بعذاب استیصال عذاب نکنیم از شرف وکرامت محمد عم عبد الله عباس گفت سبب نزول
ایة ان بود که اهل مکه رسول را گفتند اگر تو پیغمبری کوه صفا را برای ما زر کن خدای تع گفت ما را ازین
مانعی نیست الا انک چون این بکنیم شما تکذیب کنید چنانک امتان گذشته کردند انگه شما مستحق
عذاب استیصال گردید چنانک ایشان گشتند انگه گفت واتینا ثمود الناقة ما ثمود را که از صالح پیغمبر
ناقه درخواستند بدادیم ناقه که ایشانرا بصیرة رساینده بود ناقه که در روشنی بود کسانی را که
نظر کردندی پس ایشان برخود ستم کردند بکشتن ان ناقه یا کافر شدند بان ناقه که معجزه بود
ومستحق عذاب گشتند وما ایات که فرستیم برای تخویف وترسانیدن فرستیم تا بترسند وایمان
اورند او رده اند که در کوفه زلزله بود عبد الله مسعود گفت ای بندگان خدای شما را
با رضاء خود میخواند تو به کنید ورضاء خدای حاصل کنید ۞ وَإِذْ قُلْنَا لَكَ إِنَّ رَبَّكَ
أَحَاطَ بِالنَّاسِ وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ
وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ وَنُخَوِّفُهُمْ فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا
كَبِيرًا ۞ ویاد کن ای محمد چون گفتیم ما ترا که خدای تو محیط است بمردمان یعنی علم

وی محیط ایشانست وان علم وی بیرون نمیشوند احوال وافعال ایشان میداند وگفته اند که
معنی اینست که ما وحی فرستادیم بتو وگفتیم که خدای تو محیط قریش است وهلاک کننده ایشان یعنی
بیان دادیم ترا بجنگ ونصرت دادن تو بر ایشان ونکردیم ان خواب را که بتو نمودیم الا فتنه وازما
یشی مردمانرا گفته اند که مراد این خواب معراج است ورسول عم چنانک در بیداری معراج بود در
خواب هم معراج بود سمرة بن جندب الفزاری گفت رسول عم عادت بودی که چون نماز بامداد
بکردی روی بمردم اوردی وگفتی هیچ کس خوابی دیده است دوش اگر کسی خوابی دیده بودی بگفتی
رسول عم تعبیر کردی روزی روی بما اورد وگفت هیچکس از شما دوش خوابی دیده است ما گفتیم
نه رسول گفت من دوش چنان درخواب دیدم که دو کس بیامدند ومرا گفتند برخیز وبا ما بیای من
برخاستم وبا ایشان برفتم مرا ببردند تا بیابانی راست وهموار نگاه کردم مردی را دیدم سنگی
بزرگ بدست گرفته ومردی را بیفکنده وبان سنگ سر او میکوفت چون سنگ از دست بینداختی
بان سر او همچنان شدی که بود دگربار سنگ برداشتی وسر او بکوفتی من گفتم این چیست مرا گفتند
برو از انجا برفتم مردی را دیدم بقفا باز افکنده ومردی دیگر کلوبی اهن بدست گرفته بود بان
دهن او میدرید وگوشت ازوی باز میکرد چون از یک جانب بپرداختی با دیگر جانب امدی
ان دگر درست شده بودی چون ازین بپرداختی با دیگر جانب امدی من گفتم سبحان الله این
چیست مرا گفتند برو از انجا برفتم خانه دیدم مانند تنوری بالای او تنگ وزیر او فراخ وپر از
اتش درو نگه کردم جماعتی را دیدم از مردان وزنان برهنه اتش از زیران تنور برمی امد
وایشانرا بر سر می اورد وایشان فریاد میکردند گفتم اینان که اند مرا گفتند برو از انجا برفتم بجوئی
رسیدم از خون سرخ ودر ان جوی مردی شنا میکرد وبر کنار جوی مردی نشسته بود سنگهای
بسیار پیش او ریخته هر گاه که ان مرد از جوی بر امدی این مرد سنگی از ان سنگها در دهن او نهادی
او فرو بردی وباری دیگر در ان جوی شدی من گفتم این چیست مرا گفتند برو از انجا برفتم

مرد دیرا دیدم کوبه المنظر بغایت سهمکن اتش میکرد وازکرد ان اتش میکرد دید گفتم این جیست
مرا کفتند برو ازانجا برفتم ببستانی رسیدم بغایت خوش وخرم در وانواع درختان میوه و
نکو فها وجوبها واب بسیار و درختی بزرک در زیر ان درخت پیری نشسته بود وپیرامن
او کودکان بسیار نشسته بودند گفتم این پیر کیست واین کودکان کیستند مرا کفتند برو ازانجا
برفتم درختی دوح دیدم سخت بزرک وبغایت نیکو مرا کفتند بربن درخت شو بر ان درخت
شدم وایشان نیز برامدند ازانجا بشهرستانی رسیدیم بناکرده بخشتهای زرین وسیمین بدران
شهرستان شدیم مردمانی را دیدیم یک نیمه ایشان بغایت نیکو ویک نیمه بغایت زشت وانجا
جویی بود بغایت خوش اب او انرا سعیدی این دو مرد که با من بودند ایشانرا کفتند
باین جوی فروشوید وخود را بشوید ایشان خود را بشستند وبرامدند ان زشتی ایشان
زایل شده وصورت ایشان نیکوترین صورتها کشت ایشانرا کفت این عجایب جیست که امشب
دیدم کفتند ان مرد را که سر او بسنک می شکستند او مردی است که قران خواند وبنماز فریضه
تقصیر کند وان مرد که دهن او می دریدند او مردی است که از خانه بیرون اید دروغ کوید
با فاق عالم برسد وان مردان وزنان که در ان تنور با تش بودند زناکنندکان اند وان
مرد که سنک در دهن او می نهادند ربا خوار است وان مرد کریه المنظر که اتش می افروخت خازن
دوزخ است وان پیر دراز بالا که در زیر ان درخت نشسته بود ابراهیم خلیل است ع وان
کودکان کودکانی اند که برفطرت اسلام وفات یافته اند وان قوم که یک نیمه ایشان زشت بود
ویک نیمه خوب جماعتی اند که نیکی وبدی کرده اند وان جوی که ایشان در انجا رفتند وپاکیزه
کشتند توبه است وان روضه که دیدی بهشت عدن است وان شهرستان سرای شهیدانست انکه
مرا کفتند بربالا نکر بنکریدم کوشکی دیدم مانند ابر سفید کفتند انجای تو است ومن جبرئیل
ام و او میکائیل کفتم بارک الله فیکما مرا دعا کنید تا بجای خود روم کفتند وقت بنت که ترا

دراثر بنا علی ماند است جون تمام کنی بانجا رسی این قولی است از عبد الله عباس وجماعتی مفسران
علی بن طلحه کفت این خواب آن بود که رسول علیه السلام دید که او در مکه است با صحابه بکفت واهنک
مکه کرد مشرکان بیامدند واو را منع کردند بازکشت بازکشت رسول جماعتی را فتنه شد سال دیکر
برفت ومکه بکشاد در مکه رفت وخدای این آیت فرستاد لقد صدق الله رسوله الرؤیا بالحق واز
محمد باقر وجعفر صادق علیه السلام روایت کردند که این خواب ان بود که رسول علیه السلام در خواب
دید جماعتی بوزینکان را که بر منبر می شدند وفرو می آمدند او دلتنک شد جبرئیل آمد واو را
خبر داد که بنی امیه بر منبر او تغلب کنند در خبر ـــــــــــــــ که تا رسول این خواب
دید کس لب او خندان ندید تا پیش خدای رفت والشجرة الملعونة ونکردیم درختی بلعنت کرده
را در قران مکر بیازمودن مردمان واین درخت زقوم است جون اصحاب این ملعون اند
از انجا که کافران از این درخت جشانیده وایشان ملعون اند وصف ایشان بر درخت
اجرا کردند بر سبیل مجاز وفتنه مردمان با ان بود که جون این آیت آمد ان شجرة
الزقوم طعام الاثیم ابوجهل کفت ازین دروغ بلیغ تر اینست که میکوید در میان آتش درختی
است واتش را سوزد جکونه درو درخت روید ومحمد باقر علیه السلام کفت درخت ملعونه بنو
امیه اند ونخوفهم ومایزیدهم ومی ترسانیم ایشانرا بیم میکنیم تخویف وانذار ما نمی افزاید ایشانرا مکر
طغیانی بزرک وعصیانی عظیم ۞ وَاِذْ قُلْنَا لِلْمَلٰٓئِكَةِ اسْجُدُوْا لِاٰدَمَ
فَسَجَدُوْا اِلَّا اِبْلِيْسَ قَالَ ءَاَسْجُدُ لِمَنْ خَلَقْتَ طِيْنًا قَالَ اَرَءَيْتَكَ
هٰذَا الَّذِىْ كَرَّمْتَ عَلَىَّ لَئِنْ اَخَّرْتَنِ اِلٰى يَوْمِ الْقِيٰمَةِ لَاَحْتَنِكَنَّ ذُرِّيَّتَهٗٓ
اِلَّا قَلِيْلًا قَالَ اذْهَبْ فَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ فَاِنَّ جَهَنَّمَ جَزَآؤُكُمْ جَزَآءً مَّوْفُوْرًا
وَاسْتَفْزِزْ مَنِ اسْتَطَعْتَ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ وَاَجْلِبْ عَلَيْهِمْ بِخَيْلِكَ وَرَجِلِكَ

اخرتن

وَشَارِكْهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ وَعِدْهُمْ وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ
إِلَّا غُرُورًا إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ وَكِيلًا ۝
و یاد کن ای محمد چون گفتیم ما فرشتگان را که سجده کنید ادم را پس سجده کردند مگر ابلیس که او سجده نکرد
گفت ای سجده کنم من کسی را که تو او را از گل افریدی و در حالی او بدیدی که او گل بود قال ارایتک
شیطان گفت که خبر ده مرا و بیا گاه کن که این شخص را که تو بزرگوار کردی و برمنش تفضیل نهادی
چرا تو او را برمن اختیار کردی و من بهترم از وی انکه ابتدا کرد و گفت اگر تو مرا تاخیر کنی و اجل من
باز پس داری تا روز قیامت من از بن و بیخ بر کنم فرزندان او را همه مگر اندکی را که از ایشان
و ایشان معصومان اند و وجهی دیگر اینست که می بینی تو این را که برمن تکریم کردی و تفضیل
دادی اگر مرا تاخیر کنی و مهلت دهی تا بروز قیامت من فرزندان او را بیخ و معصیت راه نمایم
تا معصیت کنند و بیوملان از بن و بیخ بر افتند و از بن و بیخشان برکنم مگر اندکی ایشان خدای
تعالی ویرا گفت برو بکار خویش که هر کسی که بی رهی تو شود از فرزندان ادم و متابعت تو کنند دوزخ
جزای شماست جزای تمام انکه با شیطان خطاب کرد بر سبیل تهدید و وعید و گفت برو و انگیز
و سبکسار کن و از جای ببر و گمراه کن دان را که تو میتوانی باواز خود یعنی بدعوة خود ایشان را
با معصیت و هر داعی که با معصیت دعوت کند از لشکر ابلیس باشد مجاهد گفت مراد او از
مزامیر و سرود است و اجلب علیهم گرد کن بر ایشان سواران و پیادگان خود را عبد الله عباس گفت
ابلیس را سوار و پیادگان اند از جن و انس هر سواری و پیاده که در معصیت خدای سعی کند او
از لشکر ابلیس باشد وشارکهم فی الاموال والاولاد و با ایشان شریک شو در مالهای ایشان و فرزندان
ایشان بعضی از مفسران گفتند که مراد هر مالی است که از معصیت بدست دارند عطا گفت
ربا است قتاده گفت انست که مشرکان بر خود حرام کردند از بحیره و سائبه و وصیله و مراد

باولاد فرزندان اند که از حرام حاصل اید و مادران بکشند ایشان را و گفتند شارکهم در اولاد
انست که ایشان فرزندان را عبد الحرث و عبد الشمس نام نهادندی وعدهم و وعده ده ایشان را و
عده ها باطل از طول امل و دراز اجل و شفاعت بتان انکه گفت و وعده ندهد ایشان را شیطان
مگر غرور و فریب ان عبادی بدرستی که بندگان من ترا بر ایشان راهی نبود و تسلطی نباشد و این
بر سبیل مذلت و خواری شیطان گفت تا بداند که بندگان مخلص و دعوت او را اجابت نکنند
و او را مطیع و منقاد نباشند و بسنده است خدای تعالی و بس است وکیل بندگان خود که کارها
با وی گذارند و بروی توکل کنند تا ایشان را از بلای شیطان نگه دارد ۝ رَبُّكُمُ الَّذِي
يُزْجِي لَكُمُ الْفُلْكَ فِي الْبَحْرِ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا
وَإِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فِي الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلَّا إِيَّاهُ فَلَمَّا نَجَّاكُمْ
إِلَى الْبَرِّ أَعْرَضْتُمْ وَكَانَ الْإِنْسَانُ كَفُورًا أَفَأَمِنْتُمْ أَنْ يَخْسِفَ
بِكُمْ جَانِبَ الْبَرِّ أَوْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِبًا ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَكُمْ
وَكِيلًا أَمْ أَمِنْتُمْ أَنْ يُعِيدَكُمْ فِيهِ تَارَةً أُخْرَىٰ فَيُرْسِلَ عَلَيْكُمْ
قَاصِفًا مِنَ الرِّيحِ فَيُغْرِقَكُمْ بِمَا كَفَرْتُمْ ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَكُمْ
عَلَيْنَا بِهِ تَبِيعًا ۝ خدای شما انست که برای شما کشتی را در دریا می راند تا شما طلب کنید
از فضل او و نعمت او بتجارت و بازرگانی و اگر نه تسخیر او بودی ای که یک چو سنگ اهن
بر سر نبدارد اگر صد هزار من در کشتی نهی فرو نرود و چنین نبودی این همه از رحمت او ست بر
خلقان و او همیشه بر شما مشفق و مهربان بوده است انگاه احوال دریا و شدت ان یاد ایشان داد
و گفت چون در دریا بیچاره گی و رنجی بشما رسد از خوف غرق شدن از خاطر شما و وهم شما گم گردد
انکس که وی را می پرستید مگر خدای یعنی چون در دریا مضطرب شود و بادها مختلف جستن گیرد و امواج

دریا متلاطم کردد وشما از غرقه شدن بر جان این بناشید معبودانی را که می خوانید بدون
خدای از شما کم شوند واز یاد وخاطر شما بروند کس را نخوانید مکر خدای اجل جلاله پس انکه
بفضل ورحمت خود شما را نجاة دهد وببیابان وخشکی رساند شما ازو خواندن وی اعراض
کنید وروی بکردانید ودر نعمت هی کافر شوید وادمی همیشه کافر نعمت بوده است افامنتم ای
ایمن شدید ازان که باز کرداند بشما جانب زمین را در وقتی که شما زان باشید وبر زمین
فرو برد شما را چنانک قارون را فرو برد یا فرو فرستد بر شما بادی سخت که سنگ ریزها اورد یعنی
باد را مسلط کرداند بر شما تا سنگها بر دارد وشما را سنگسار کند یعنی چون از دریا بنجاة یافتید
وببیابان وخشکی رسیدی بار دیگر بر سر معصیت وترک شدی چه این شدی ازانک شما را
عذاب کند بخسف که بزمین تان فرو برد یا ببیاد وسنگتان هلاک کرداند او یعیدکم یا باز
دیگر با دریا برد وبادی سخت را بر شما فرستد بادی که بسختی درختها را بشکند پس شما را غرقه
کرداند بسبب کفران شما ان نعمت را که از دریا خلاص یافتی پس انکه نیابید برای خود کسی
را که تابع شما باشد تا شما را بر ما نصرت کند وانتقام شما وکینه شما از ما بخواهد ● ولقد
كرمنا بني ادم وحملناهم في البر والبحر ورزقناهم من
الطيبات وفضلناهم على كثير ممن خلقنا تفضيلا يوم ندعو كل
اناس بامامهم فمن اوتي كتابه بيمينه فاولئك يقرءون كتابهم
ولا يظلمون فتيلا ومن كان في هذه اعمى فهو في الاخرة اعمى
واضل سبيلا ● ما فرزندان ادم را کرامی کردیم وبزرگ کردانیدیم بعقل و
نطق وتمییز وصورت نیکو وقامت راست وتدبیر امر معاش وبانک ایشانرا مسلط کردیم
بر انچ در زمین است در بیابان بر حیوانات وچهارپایان ودر دریا بر کشتیها چنانک بیان کرد اینم

ولقد

وکفت وحملناهم في البر والبحر ایشانرا بر داشتیم در بیابان وخشکی بر چهارپایان ودر در
یاها بکشتیها وروان تا هر کجا که خواهند بتجارات میروند وبر ایشان اسان باشد وروزی
کردیم ایشانرا از طعامهاء لذیذ واز شرابهاء پاکیزه وخوش وخوش کوار واز انواع
حلواها وشیرینیها وتفضیل دادیم ایشانرا بر بسیاری ازانانک ما افریدیم تفضیل دادنی کروهی
باین ایة استدلال کردند بر تفضیل فرشتکان بر پیغمبران وکفتند خلایق مکلفان سه
جنس اند فرشتکان اند وادمیان وجنیان واین معتقد نیست بلکه انکه حق تع در ایة
اکرام وتفضیل جملهٔ بنی ادم کفت وما نکفتیم که همه ادمیان از فرشتکان بهتر اند کفتیم پیغمبران
از فرشتکان بهتر اند کلبی کفت ــــــ بنی ادم مفضل اند بر هرچه خدا افریده مکر بر
طائفهٔ از فرشتکان وان جبرئیل ومیکائیل واسرافیل وعزرائیل وجماعتی کروبیان اند
زید بن اسلم درین ایة کفت که فرشتکان خدایرا کفتند بار خدایا تو بنی ادم را در دنیا
انواع نعمت دادی که ازان میخورند وتنعم میکنند ما را عوض ان در اخرة بده خدای تع کفت
من فرزندان انرا که تولا خلق او بخودی خود کرده ام برابر نکنم باانانک ایشانرا کفتم
بباشید ببودند وروایتست کرده اند از ابو هریره پرسیدند ازین ایة او کفت المؤمن
اکرم علی الله من الملائکة الذین عنده مومن بر خدا کرامی تر است از فرشتکان که بنزدیک
اواند یوم ندعوا کل اناس بامامهم یاد کن ای محمد روزی که ما دعوت کنیم وبخوانیم هر قومی
را باامامی خود بانبت کنیم هر کروهی را وباز خوانیم با ایشان تا مراد باین امام کیست
مجاهد وبعضی مفسران کفتند که مراد رسول است ضحاک کفت کتاب است هر امتی را با کتاب
او دعوت کنند ابو العالیه کفت اعمال است یعنی باز خوانند هر یکی را با کردارش قتاده کفت
نامهٔ اعمال است ودلیل این تاویل سیاق ایست فمن اوتی کتابه بیمینه ابو هریره از رسول ع

روایت کرد که او گفت هر که در سبیل خدای نفقه کند روز قیامت او را از بهشت ندا کنند که
این عوض بهترست ترا یا آن مال که خرج کردی ... از درهای بهشت داعیان
دعوت میکنند اهل این در را اهل نماز را از در نماز و اهل روزه را از در روزه و اهل جهاد
را از در جهاد و اهل صدقه از در صدقه یکی از جمله صحابه گفت یا رسول الله کس باشد که او را
از همه درها ندا کنند گفت بلی میدانست که شما از آنان باشید و بعضی گفتند [illegible]
خوانند و در این سه وجه حکمت گفته اند موافقت عیسی ع و شرف حسن و حسین علیهما
السلم و بر ... و کذاشتن بر اولاد تا عبد الله عباس گفت مراد امامانست
... کردن است ائمه هدی و ائمه ضلالت و رضا علیه السلم از پدرانش از امیرالمومنین علیهم السلم
روایت کرده است از رسول ع که روز قیامت هر قومی را بخوانند چنین باز خوانند با امام
زمانشان که با او اقتدا کرده باشند و بسنت پیغمبران و بکتاب خدای ایشان و از صادق جعفر
بن محمد علیهم السلم روایت کرده اند که او گفت الا تحمدون الله اذا کان یوم القیامة
فدعی کل قوم الی من یتولونه و فزعنا الی رسول الله و فزعتم الینا فالی این ترون یذهب بکم
الی الجنة ورب الکعبة قالها ثلثا ای دوستان و موالیان ما خدای را حمد و ثنا نمی کنید
بدان نعمت که چون روز قیامت باشد هر قومی را با آن کس دعوت کنند که پیروی او
کرده باشند ما پناه با رسول خدای دهیم و چنگ در وی زنیم و شما پناه با ما دهید پس کجا
برند شما را بهشت برند بخدا و رب کعبه و این سه بار باز گفت فمن اوتی کتابه بیمینه نامه
اعمال وی بدست راستش دهند ایشان نامهای خود را بر خوانند و بر ایشان بفتیلی ظلم نکنند
و فتیل آن باشد که چون انگشت بهم بمالند در میان دو انگشت حاصل شود از چرک و آن باشد
که در میان خوی استه خرما باشد و این کنایتست از قلت و حقارت آنکه گفت و من کان فی هذه



